

غم مخور

(راز شاد زیستن)

مؤلف:

عائض القرني

مترجم:

محمد گل گمشاد زهی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۹	سخن ناشر.....
۲۱	درآمدی بر کتاب.....
۲۲	مقدمه چاپ اول.....
۲۷	یا الله.....
۳۰	بیندیش و سپاس بگزار.....
۳۱	گذشته ها، گذشته.....
۳۳	امروز ، فقط امروز.....
۳۶	آینده را بگذار تا بیاید.....
۳۹	از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش.....
۴۱	نیکی به دیگران، مایه آرامش است.....
۴۳	خلاً بیکاری را با کار کردن پر کنید.....
۴۴	بی شخصیت مباش.....
۴۵	قضا و قدر.....
۴۹	از لیموی نوشیدنی شیرینی بساز.....
۵۰	چه کسی درمانده را جواب می دهد، وقتی که او را صدا بزند؟.....
۵۲	در خانه ات جای بگیر.....
۵۳	عوض هر چیزی را خدا می دهد.....
۵۵	ایمان یعنی زندگی.....
۵۷	عسل را بردار، اما کندو را نشکن.....
۵۸	دلها با یاد خدا آرام می گیرد.....
۶۰	آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگارشان از لطف خویش به آنها عطا نموده، حسادت و کینه می ورزند؟.....

- ۶۱ واقع بینانه به زندگی بنگر.....
- ۶۲ مصیبت دیدگان را مایه دلجویی و شکیبایی خویش قرار بده.....
- ۶۴ نماز.. نماز.....
- ۶۶ خداوند ما را کافی است و او بهترین کارساز است.....
- ۶۸ ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ «بگو: در زمین سیاحت کنید».....
- ۶۹ صبر زیبا.....
- ۷۰ کره زمین را روی سرت مگذار.....
- ۷۱ مسایل پیش پا افتاده تو را از بین نبرد.....
- ۷۳ به آنچه خداوند بهره تو نموده راضی باش، آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود.....
- ۷۵ بهشتی را به یاد آور که پهنای آن به اندازه آسمانها و زمین است.....
- ۷۷ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ «و شما را امتی میانه گردانده ایم».....
- ۷۸ غم خوردن از نظر شرعی امر مطلوبی نیست.....
- ۸۴ نکته.....
- ۸۶ لبخند بزن.....
- ۹۶ نکته.....
- ۹۷ نعمت درد و رنج.....
- ۱۰۲ نعمت معرفت.....
- ۱۰۴ هنر شادی.....
- ۱۱۰ نکته.....
- ۱۱۲ کنترل احساسات.....
- ۱۱۴ احساس سعادت اصحاب رضی الله عنهم به وجود محمد صلی الله علیه و آله.....
- ۱۱۷ رنج و ناراحتی را از زندگی خود دور بینداز.....
- ۱۱۹ اضطراب و آشفتگی را رها کن.....
- ۱۲۳ نکته.....
- ۱۲۴ اندوهگین مباش؛ چون پروردگارت، آمرزگار و توبه پذیراست.....

- ۱۲۸..... غم مخور؛ همه چیز به تقدیر و قضای الهی بستگی دارد.....
- ۱۳۱..... غم مخور و منتظر بر طرف شدن رنج و اندوه باش.....
- ۱۳۴..... نکته.....
- ۱۳۶..... غم مخور؛ همواره خدا را یاد کن.....
- ۱۳۷..... غم مخور و از رحمت خداوند ناامید مباش.....
- ۱۳۸..... غم مخور و هر کسی را که به تو بد کرده، ببخش.....
- ۱۳۹..... به خاطر آنچه از دست داده ای، اندوهگین مباش؛ تو نعمتهای زیادی داری.....
- ۱۴۰..... به خاطر مسایل بی ارزش، اندوهگین مباش.....
- ۱۴۱..... غم مخور و ناراحتی را دور بینداز.....
- ۱۴۲..... از قدرشناسی کسی که به او نیکی کرده ای، ناراحت مباش.....
- ۱۴۳..... از سرزنش سرزنش کنندگان غم مخور.....
- ۱۴۴..... از فقر و تنگدستی اندوهگین مباش؛ چون سلامتی و عافیت را به دنبال دارد.....
- ۱۴۵..... به خاطر اتفاقات احتمالی، نگران و اندوهگین مباش.....
- ۱۴۶..... از انتقاد حسودان و یاوه گویان غم مخور.....
- ۱۵۱..... نکته.....
- ۱۵۲..... غم مخور و آنچه را که خدا برایت انتخاب کرده، برگزین.....
- ۱۵۲..... غم مخور و به کارهای مردم توجه نکن.....
- ۱۵۴..... غم مخور و ارزش چیزی را که برای آن غم می خوری، بدان.....
- ۱۵۵..... مادامی که به مردم نیکی می کنی، غم مخور.....
- ۱۶۰..... با شنیدن سخن زشت غم مخور؛ چرا که حسادت و کینه، قدمت زیادی دارد.....
- ۱۶۳..... نکته.....
- غم مخور؛ چراکه شکیبایی در برابر ناخوشیها و تحمل سختیها، راه موفقیت و رستگاری و سعادت است.....
- ۱۶۴.....
- ۱۶۶..... از رفتاری که مردم با تو می نمایند، اندوهگین مباش و به رفتاری بنگر که با خدا دارند.....
- ۱۶۷..... از تنگی و کمی روزی اندوهگین مباش.....

- غم مخور؛ چراکه اسبابی وجود دارد که مصیبتها را برای مصیبت زده آسان می نماید؛ از جمله:..... ۱۶۸
- بی شخصیت مباش ۱۶۹
- گوشه نشینی و بازتاب مثبت آن بر بنده..... ۱۷۰
- از سختیها اندوهگین مباش ۱۷۵
- نکته..... ۱۷۶
- قواعد سعادت و خوشبختی ۱۷۷
- وقتی آمیخته ای از شش دارو داری، چرا غم می خوری؟!..... ۱۷۹
- غم مخور و سعی کن با نیکی کردن به دیگران از خود نام نیکی به یادگار بگذاری. ۱۸۰
- در برخورد با سختیها، صبر و شکیبایی بهتر از غم و اندوه است. ۱۸۱
- غم مخور که تو برادران و دوستانی داری که به تو محبت می نمایند..... ۱۸۲
- از چهره درهم کشیده عبوس و از بخل بخیل، اندوهگین مباش ۱۸۳
- نکته..... ۱۸۴
- کتاب بهترین همنشین ۱۸۶
- سخنی چند در فضل کتاب ۱۸۸
- فواید مطالعه ۱۸۹
- غم مخور؛ وقتی نیکی کنی، مورد ستایش قرار خواهی گرفت ۱۹۰
- نکته..... ۱۹۲
- غم مخور که صحنه ای دیگر، حیاتی دیگر و روزی دیگر هم وجود دارد..... ۱۹۳
- شمه ای از گفته ها و تجربه های شخصیتهای جهانی ۱۹۴
- غم مخور و درباره امروز و دیروز و فردایت این سؤالها را از خود پرس ۱۹۶
- نکته..... ۱۹۷
- غم مخور؛ چراکه غم و اندوه، جسم و توانت را ضعیف می کند..... ۱۹۹
- برخی از پیامدهای غم و اندوه ۲۰۰
- کینه و غم و اندوه، با انسان چه می کند؟!..... ۲۰۱

کارها را با آرامش انجام بده.....	۲۰۲
به پروردگارت گمان نیک داشته باش.....	۲۰۲
وقتی خیالی، به سرت زد.....	۲۰۳
از نصیحت سازنده و هدفمند ناراحت مشو؛ بلکه به گرمی از آن استقبال کن.....	۲۰۳
متردد مباش؛ بلکه کار و تلاش کن و بیکاری را ترک بگو.....	۲۰۵
بیشتر شایعات واقعیت ندارند.....	۲۰۶
نرم خویی، تو را از لغزشگاهها دور می کند.....	۲۰۷
گذشته، هرگز باز نمی آید.....	۲۰۷
خوشبختی را در درون خود بجوی، نه در اطراف و پیرامونت.....	۲۰۸
زندگی ارزش غم خوردن ندارد.....	۲۰۸
نکته.....	۲۱۰
با وجود ایمان به خدا غم مخور.....	۲۱۲
برای چیزهای بی ارزش غم مخور؛ چون دنیا همه اش بی ارزش است.....	۲۱۴
به خاطر ستم آشکاری که بر تو می شود، غم مخور.....	۲۱۶
دنیا، اینگونه آفریده شده است.....	۲۱۸
از انسانهای شرور و از کثرت آنها تعجب مکن؛ بلکه از وجود انسانهای نیک تعجب کن، هرچند اندک اند.....	۲۱۸
با وجود بر خورداری از قطعه ای نان، یک اتاق و آب و لباسی که تو را بپوشاند، غم مخور.....	۲۱۸
از نعمت غم مخور که ممکن است، نعمت شود.....	۲۱۹
خودت باش.....	۲۲۱
نکته.....	۲۲۳
گاهی ضرر، فایده می شود.....	۲۲۵
ایمان، بزرگترین دارو.....	۲۲۷
غم مخور؛ خداوند، درمانده مشرک را اجابت می کند چه برسد به مسلمان یکتاپرست.....	۲۲۸
غم مخور؛ چراکه زندگی، کوتاهتر از آنست که تصور می کنی.....	۲۳۱

- ۲۳۳..... وقتی درآمد کافی داشتی، غم مخور.....
- ۲۳۴..... رضایت از پیشامدها، ناراحتی را از بین می برد.....
- ۲۳۷..... اگر یکی از اندامهایت را از دست داده ای، سایر اندامهایت، سالمند.....
- ۲۳۹..... روزگار، در چرخش است.....
- ۲۴۱..... در زمین پهناور خدا سیاحت کن.....
- ۲۴۲..... نکته.....
- ۲۴۳..... در واپسین لحظات زندگی هم غم مخور.....
- ۲۴۴..... غم مخور و به این داستان گوش بسیار.....
- ۲۴۵..... از وقوع فجایع غمگین مشو؛ چراکه تو، راز قضیه و فرجامش را نمی دانی.....
- ۲۴۸..... غم مخور؛ دنیا ناچیزتر از آنست که برای آن اندوهگین باشی.....
- ۲۴۹..... غم مخور؛ چراکه تو، به خدا ایمان داری.....
- ۲۵۰..... نکته.....
- ۲۵۱..... هرگاه به مصیبتی گرفتار شدی، غم مخور؛ چون مصیبت، نمی تواند مانع پیشرفت تو شود.....
- ۲۵۲..... هرگاه اسلام را شناختی، غم مخور.....
- ۲۵۶..... برخی از عوامل خوشبختی.....
- ۲۵۷..... لوازم خوشبختی.....
- ۲۵۹..... غم مخور؛ قبل از موعد مقرر نخواهی مرد.....
- ۲۶۰..... همواره بگویند: یا ذا الجلال والاکرام.....
- ۲۶۶..... نکته.....
- ۲۶۷..... ترس از حسود.....
- ۲۶۷..... با مردم با اخلاق نیک رفتار کن.....
- ۲۶۸..... غم مخور تا به تو بگویم چکار کنی؟.....
- ۲۷۰..... پیامدهای وخیم گناه.....
- ۲۷۱..... رزق و روزی را بدور از حرص و آز بجوی.....
- ۲۷۳..... راز هدایت و رهیابی.....

۲۷۵.....	هر کس خواهان زندگی خوب است، این ده غنچه را بچیند.....
۲۷۹.....	نکته.....
۲۸۰.....	غم مخور و واقع نگر باش.....
۲۸۷.....	غم مخور که آنچه برایش غم می خوری، به زودی پایان می یابد.....
۲۸۸.....	نکته.....
۲۸۹.....	افسرده مباش؛ زیرا افسردگی، راه بدبختی و شقاوت است.....
۲۹۰.....	افسرده‌گی، دروازه خودکشی است.....
۲۹۷.....	استغفار، شکننده قفلهاست.....
۳۰۱.....	تکیه گاه مردم باش.....
۳۰۲.....	آدم صرفه جو، فقیر نمی شود.....
۳۰۵.....	تنها به خداوند وابسته باش.....
۳۰۶.....	عوامل آرامش.....
۳۰۹.....	تقدیر و سرنوشت.....
۳۰۹.....	لذت آزادی.....
۳۱۰.....	بالش سفیان ثوری.....
۳۱۱.....	به شایعات توجه نکن.....
۳۱۱.....	دشنام و ناسزاگویی، به تو زبانی نمی رساند.....
۳۱۳.....	به زیبایی جهان هستی بنگر.....
۳۱۵.....	نشانه های قدرت خداوند.....
۳۱۶.....	حرص و آز، فایده ای ندارد.....
۳۱۶.....	بحرانها، گناهت را می زدایند.....
۳۱۷.....	﴿ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾.....
۳۱۹.....	عوامل خوشبختی.....
۳۲۰.....	رنج جاه و مقام.....
۳۲۲.....	به سوی نماز بشتاب.....

- ۳۲۴..... صدقه، مایه آرامش است.
- ۳۲۷..... خشمگین مشو
- ۳۲۹..... اوراد و اذکار صبحگاهی
- ۳۳۱..... نکته
- ۳۳۲..... قرآن، کتاب خجسته
- ۳۳۳..... به شهرت علاقه مند مباش؛ چون تاوانش، اندوه و ناراحتی است
- ۳۳۴..... زندگی پاکیزه
- ۳۳۶..... بلا و مصیبت به نفع توست
- ۳۳۶..... بندگی خدا در پذیرش تقدیر
- ۳۳۷..... از امارت تا نجاری
- ۳۳۸..... همنشینی با ناهلان، مایه رنج و بدبختی است
- ۳۴۰..... پیامی به مصیبت دیدگان
- ۳۴۲..... چشم اندازهای توحید در کنترل خشم
- ۳۴۷..... نکته
- ۳۴۸..... هم به ظاهر و هم به باطن توجه کن
- ۳۵۲..... کار و تلاش کن
- ۳۵۲..... به خدا پناه ببر
- ۳۵۳..... بر خداوند توکل نموده ام
- ۳۵۴..... بر سه چیز اجماع کرده اند
- ۳۵۵..... ستمکار را به خدا بسپار
- ۳۵۶..... پادشاه ایران و پیرزن
- ۳۵۷..... گاهی نقص و کاستی به کمال تبدیل می شود
- ۳۶۲..... یک اعتراف
- ۳۶۴..... لحظاتی با ابلهان
- ۳۶۶..... ایمان، راه نجات

۳۶۹.....	کفار هم متفاوتند!
۳۷۰.....	اراده آهنین.....
۳۷۲.....	فطرت خداشناسی.....
۳۷۳.....	بر تأخیر روزی غم مخور؛ چون زمان مشخصی دارد.....
۳۷۴.....	به کار مفید مشغول شو.....
۳۷۹.....	در زندگی لحظات گرانبهایی وجود دارد.....
۳۸۵.....	نکته.....
۳۸۶.....	کارهای زیبا، راه سعادت.....
۳۸۸.....	دانش مفید و دانش مضر.....
۳۹۰.....	بر دانش و معلومات بیفزای.....
۳۹۲.....	خودت را محاسبه کن.....
۳۹۳.....	احتیاط کنید.....
۳۹۴.....	دل مردم را به دست بیاور.....
۳۹۵.....	به سرزمینهای مختلف سفر کن و نشانه های قدرت خدا را ببین.....
۳۹۷.....	تهجد بگزار.....
۳۹۸.....	نکته.....
۳۹۹.....	قیمت تو، بهشت است.....
۴۰۰.....	محبت واقعی.....
۴۰۲.....	نکته.....
۴۰۳.....	غم مخور؛ شریعت، آسان است.....
۴۰۵.....	قواعد و اصول دستیابی به آرامش.....
۴۰۶.....	از عشق و دلدادگی بپرهیز.....
۴۰۹.....	حقوق برادری.....
۴۱۰.....	ارتکاب گناه اسراری دارد؛ ولی مرتکب گناه مشو!.....
۴۱۱.....	به دنبال روزی برو، اما آزمند مباش.....

- نکته..... ۴۱۳.....
- شریعت آسان... ۴۱۳.....
- ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ «مترس تو برتر هستی» ۴۱۴.....
- از چهار چیز پرهیز کن ۴۱۵.....
- در پناه پروردگارت، بیارام..... ۴۱۶.....
- دو گفتار ارزشمند ۴۱۷.....
- شمه ای از فواید مصائب ۴۱۸.....
- علم، مایه هدایت و شفاست..... ۴۱۹.....
- امید است که خیر باشد ۴۲۰.....
- سعادت، هدیه ای الهی است ۴۲۱.....
- مرد نکونام نمیرد هرگز ۴۲۱.....
- مهمترین مرثیه ها ۴۲۲.....
- راز و نیازی با خدا..... ۴۲۷.....
- پروردگاری که ستم و بی عدالتی نمی کند ۴۲۸.....
- خودت تاریخ خود را بنویس ۴۲۹.....
- به کلام خدا گوش بسیار ۴۳۱.....
- هر کس، دنبال خوشبختی است، اما..... ۴۳۵.....
- نکته..... ۴۳۷.....
- نعمت یا عذاب ۴۳۹.....
- ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ «آیا دلت را برایم نگشودیم؟» ۴۴۰.....
- زندگی خوب..... ۴۴۱.....
- سعادت چیست؟! ۴۴۴.....
- سخن پاک به سوی خدا بالامی رود..... ۴۴۸.....
- گرفت الهی، شدید است ۴۴۹.....
- دعای مظلوم ۴۵۲.....

- گفتم: منم..... ۴۵۳
- باید همراه و هم صحبتی داشت ۴۵۴
- امنیت، خواسته ای شرعی و عقلی ۴۵۵
- افتخاراتی که از بین می روند..... ۴۵۷
- کسب فضایل، تاج زندگی سعادت‌مندانہ..... ۴۵۹
- جاودانگی و نعمت آنجاست، نه اینجا..... ۴۶۲
- دشمنان آیین الهی..... ۴۶۳
- حقیقت دنیا..... ۴۶۵
- کلید خوشبختی..... ۴۶۸
- نکته..... ۴۶۹
- آنها چگونه می زیستند؟..... ۴۷۰
- اقوال حکما درباره صبر..... ۴۷۱
- گمان نیک به خدا..... ۴۷۴
- انسان شکیبیا، به بهترین چیز دست می یابد..... ۴۷۵
- سخنانی پیرامون آسان شدن بلاها..... ۴۷۷
- نکته..... ۴۷۸
- از پریشان حالی و تنگدستی، غم مخور؛ ارزش تو، چیز دیگری است..... ۴۷۸
- غم مخور؛ کتابخوانی، استعدادها را رشد می دهد..... ۴۷۹
- غم مخور، شگفتیهای آفرینش را بررسی کن..... ۴۸۰
- یاالله! یاالله!..... ۴۸۶
- غم مخور؛ روزگار به نوبت است..... ۴۸۸
- ﴿ هَذَا خِصْمَانِ احْتَصَمُوا فِي رِيْمٍ ﴾ «این دو، طرفین دعوا هستند که درباره
- پروردگارشان با همدیگر مجادله می کنند»..... ۴۸۹
- غم مخور که دشمنت شاد می شود..... ۴۹۰
- خوشبینی و بدبینی..... ۴۹۲

- ۴۹۶..... ای انسان! غم مخور.....
- ۵۰۰..... نکته.....
- ۵۰۱..... دلداری به مصیبت زدگان.....
- ۵۱۰..... پیامدهای زودرس رضامندی.....
- ۵۱۱..... رضامندی در مقابل رضامندی.....
- ۵۱۲..... نارضایتی، بهره انسان ناراض است.....
- ۵۱۲..... فواید رضامندی.....
- ۵۱۴..... ناخشنودی، فایده ای ندارد.....
- ۵۱۴..... رضامندی، دروازه سلامتی است.....
- ۵۱۶..... رضامندی، توانگری و آسایش است.....
- ۵۱۷..... ثمره رضامندی، سپاسگزاری و شکر است.....
- ۵۱۷..... ثمره ناخشنودی، ناسپاسی است.....
- ۵۱۸..... ناخشنودی، دام شیطان است.....
- ۵۱۹..... رضامندی، هوا و هوس را از وجود انسان بیرون می کند.....
- ۵۱۹..... نکته.....
- ۵۲۰..... چشم پوشی از لغزشهای برادران.....
- ۵۲۴..... تندرستی و فراغت.....
- ۵۲۵..... خداوند، کارساز مؤمنان است.....
- ۵۲۸..... چراغی بر فراز راه پژوهشگران.....
- ۵۳۰..... عزت و احترام یک امتحان است.....
- ۵۳۲..... گنجینه های ماندگار.....
- ۵۳۲..... همتی به بلندی آسمان.....
- ۵۳۴..... بررسی اندیشه ها.....
- ۵۳۴..... شفادهنده، خداست.....
- ۵۳۷..... احتیاط کن.....
- ۵۳۷..... تحقیق کن.....

۵۳۸.....	تصمیم بگیر و اقدام کن.....
۵۳۹.....	زندگی ما منحصر به این دنیا نیست.....
۵۴۱.....	پنهان شدن تا طلوع خورشید نجات.....
۵۴۴.....	خدایت، ارحم الراحمین است.....
۵۴۴.....	خوشبین باش.....
۵۴۵.....	زندگی، سراسر رنج و خستگی است.....
۵۴۷.....	میانہ روی، از هلاکت نجات می دهد.....
۵۴۸.....	خصلت‌های انسان، معیار ارزیابی اوست.....
۵۴۸.....	اینگونه آفریده شده ای.....
۵۴۹.....	ذکاوت و نبوغ را باید رشد داد.....
۵۵۱.....	زیبا باش تا جهان هستی را زیبا بینی.....
۵۵۳.....	پایان شب سیه، سپید است.....
۵۵۴.....	تو بالاتر از آنی که کینه بورزی.....
۵۵۵.....	نکته.....
۵۵۶.....	دانش، کلید آسایش و راحتی است.....
۵۵۷.....	اینطور نه.....
۵۵۸.....	شرح صدر پیامبر ﷺ.....
۵۵۸.....	آهسته... آهسته.....
۵۶۰.....	ناسپاسی تا چه حد؟!.....
۵۶۱.....	سه تابلو.....
۵۶۲.....	نکته.....
۵۶۳.....	مطمئن باشید.....
۵۶۴.....	نیکی، سپر بلاست.....
۵۶۶.....	رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود.....
۵۷۹.....	نکته.....
۵۷۱.....	نگاهی به جهان هستی.....

- ۵۷۱..... گامهای سنجیده
- ۵۷۳..... نامنظم مباش
- ۵۷۴..... ارزش واقعی شما، ایمان و اخلاقتان است.
- ۵۷۷..... خوشا به سعادت اینها.
- ۵۷۸..... وای از بدبختی و تیره روزی اینها.
- ۵۷۹..... نکته.
- ۵۸۰..... با زنان مهربان باشید
- ۵۸۰..... لبخندی در بدو ورود به خانه
- ۵۸۴..... انتقامجویی، زهر مهلکی است.
- ۵۸۵..... نکته.
- ۵۸۶..... در شخصیت دیگران ذوب مشو.
- ۵۸۸..... در انتظار لطف خدا.
- ۵۸۹..... مشتاق کارهایی باش که به تو آرامش می بخشد.
- ۵۹۰..... سفره همگانی خدا
- ۵۹۲..... هدایت و آرامش، نتیجه ایمان است.
- ۵۹۵..... میانه روی و اعتدال
- ۵۹۷..... نه این، نه آن
- ۵۹۷..... نکته.
- ۵۹۸..... اولیای خدا چه کسانی هستند؟
- ۵۹۹..... خداوند با بندگانش مهربان است
- ۶۰۱..... و از جایی به بنده اش روزی می دهد که بنده، تصورش را نمی کند.
- ۶۰۲..... خداست که باران می دهد.
- ۶۰۴..... خداوند، در عوض، چیز بهتری به او داد.
- ۶۰۵..... فقط از خدا بخواه
- ۶۰۶..... لحظات ارزشمند

- ۶۰۹..... به سوی مرگ یا فرار از مرگ؟
- ۶۱۰..... داستانهایی درباره مرگ
- ۶۱۳..... هیچ فریادرسی جز الله نیست
- ۶۱۵..... چه دردها که درمان شود!
- ۶۱۶..... کرامات اولیا
- ۶۱۷..... الله به عنوان کارساز و شاهد کافی است
- ۶۱۸..... نکته
- ۶۱۹..... نقش روزی حلال در اجابت دعا
- ۶۲۲..... همه تسبیح گوی خدایند
- ۶۲۶..... از خدا راضی باش
- ۶۳۳..... فریادی در میان نخلها
- ۶۳۴..... جوایز نخستین مسلمانان
- ۶۳۶..... رضایت و خشنودی حتی بر روی اخگر آتش!
- ۶۳۸..... نکته
- ۶۳۹..... قاطعیت در تصمیم گیری
- ۶۴۲..... استوار و پابرجا باش
- ۶۴۵..... شگفتا از ما!..!
- ۶۴۶..... نکته
- ۶۴۸..... تاوان سخن جذاب
- ۶۴۹..... راحتی، در بهشت است
- ۶۵۱..... نکته
- ۶۵۳..... با نرمی و آرامش می توان به هدف رسید
- ۶۵۷..... نکته
- ۶۵۷..... اضطراب، برایت سودی ندارد
- ۶۵۸..... درآمد کافی، سبب راحتی است
- ۶۵۹..... بدترین احتمال را در نظر بگیر

-
- ۶۶۱..... دنیای خوب، یعنی بر خورداری از خوراک کافی و صحت و تندرستی.....
- ۶۶۳..... آتش دشمنی را خاموش کن.....
- ۶۶۵..... ارزش هیچکس را کم مکن.....
- ۶۷۱..... هر چه کنی، به خود کنی.....
- ۶۷۲..... تلاشهای دیگران را تحقیر نکن.....
- ۶۷۳..... خودت باش.....
- ۶۷۴..... کاری را که در توانت نیست، رها کن.....
- ۶۷۵..... بی نظم و بی هدف مباش.....
- ۶۷۶..... فزون طلبی، مایه غفلت است.....



سخن ناشر

الحمد لله و الصلوة و السلام على رسول الله و آله و صحبه؛

رستگاری، خواسته و هدفی همگانی به درازای تاریخ است؛ خواسته ای که بشریت، در طول تاریخ به دنبال آن بوده است. در این میان برخی شگرد خوشبخت زیستن را یاد داشته و به آن دست یافته اند؛ اما آنان که تعریف درستی از خوشبختی نداشتند و راههای دستیابی به آن را نمی دانستند، در حسرت خوشبختی ماندند و طعم آرامش را نچشیدند.

اینک که هیاهوی زندگی مدرن، دود کارخانه ها، بوغ اتومبیلها، انبوه کالاهای تولیدی و ترس از سلاحهای شیمیایی و میکروبی و اتمی، همچون ماری بر زندگی بشر چنبره زده و ترس و اضطراب و نگرانی، بر حیات جامعه بشری سایه افکنده و مانع از تابش خورشید گرمابخش آرامش بر پهنه سرمازده زندگی انسان گردیده، بیش از هر زمانی نیازمند توجه جدی به موضوع خوشبختی هستیم تا از یکسو عوامل پیدایش غم و اندوه را بازشناسیم و از دیگر سو، سعادت و آرامش را تقدیم بشر سرگردان در وادی غم و اندوه نماییم و بدین سان دستش را بگیریم و او را از صحرای داغ بیقراری به سایه سار خنک و دل آرام سکون و اطمینان سوق دهیم.

انتشارات سنت احمد، مفتخر است در این راستا کتاب (لا تحزن) را تحت عنوان «غم مخور» به زبان فارسی، تقدیم خوانندگان گرامی نماید؛ گفتنی است این کتاب، با ادبیاتی جذاب، به قلم دکتر عائض قرنی به زبان عربی تألیف شده و با پرداختن به موضوع سعادت و راههای زدودن غم و اندوه، یکی از پرتیراژترین کتابهای دنیا بوده که به زبانهای مختلف ترجمه و چاپ شده است. انتشارات سنت احمد، ضمن ابراز خرسندی از تقدیم این کتاب ارزنده به خوانندگان فارسی زبان، مراتب تشکر و قدردانی خود را از مترجم کتاب، آقای محمد گل گمشادزهی، اعلام می دارد و زحمات آقای محمد ابراهیم کیانی را ارج می نهد که کار مراجعه و بازنگری این اثر را انجام داد.

امید آن می رود که تقدیم این کتاب به شما خواننده محترم، آرامش و اطمینان خاطر را به شما هدیه نماید و زمینه فراگیری بهتر زیستن را به یکایک ما بیاموزد و تیرگی غم و اندوه را از زندگی تک تک ما بزداید.

درآمدی بر کتاب

اضطراب و آشفتگی، بی اعتمادی و حیرت، افسردگی و اندوه، بدبینی، غم و ناراحتی، ناامیدی و احساس شکست، بخشی از وضعیت اسفبار و دردناک زندگی بشریت است. این کتاب، پژوهشی جدی و گیرا است که به علاج این تراژدی و وضعیت فاجعه آمیز آن می پردازد. در این کتاب تلاش شده است تا مشکلات زمان در پرتو وحی و رهنمود رسالت، همگام با فطرت سالم، تجربه های مفید، نمونه های زنده و در سایه داستانهای جذاب و ادبیات گیرا حل شود. در این کتاب از اصحاب و تابعین بزرگوار، مطالب و سخنانی نقل شده و سروده های شاعران بزرگ، توصیه های پزشکان ماهر، اندرزهای فرزندگان و رهنمود های علما نیز به رونق آن افزوده است. در این میان طرحها و برنامه هایی که شرفیها و غریبها و گذشتگان و معاصران بیان داشته اند نیز ذکر شده است. همچنین مطالب شایسته و درستی که رسانه های گروهی از قبیل روزنامه ها، مجلات، ویژه نامه ها و نشریه ها ارائه داده اند، به این کتاب اضافه گردیده است.

خلاصه اینکه این کتاب، آمیخته ای مرتب و تلاشی پیراسته است که در یک جمله به تو می گوید: «خوشبخت و آرام باش؛ شاد و خوشبین باش و غم مخور».

مقدمه چاپ اول

الحمد لله و الصلوة و السلام على رسول الله و على آله و صحبه.

امیدوارم بتوانید کتاب «غم مخور» را بخوانید و از آن استفاده نمایید؛ البته باید قبل از خواندن این کتاب، آن را با منطق درست و عقل سالم و فراتر از آن، با مقیاس کتاب و سنت ارزیابی کنید.

پیش داوری و حکم نمودن درباره چیزی قبل از آگاهی یافتن از آن، ستم است؛ همینطور فتوا دادن و اظهار نظر کردن قبل از اطلاع از موضوعی و پیش از اندیشیدن درباره اش و یا قبل از شنیدن ادعا و دیدن حجت و خواندن دلیل، ستم بر معرفت است.

مطالب این کتاب را در مورد کسانی به رشته تحریر درآورده ام که اندوه و بلایی، آنها را فراگرفته یا آشفتگی و رنجی، خواب از چشمانشان ربوده است. اینک که همه ما به این واقعیت دردناک گرفتار هستیم، کوشیده ام تا فشرده و چکیده تلاش فکری نخبگان و سرآمدان را در درمان دل خونین و رنج دیده و روح خسته و تن اندوهگین در قالب آیات و اشعار، بیان حالتها و اندرزها و نکات و سخنانی از اینجا و آنجا و ذکر پاره ای از مثالها و داستانها ارائه دهم.

این کتاب، میگوید: شاد و خوشبخت باش؛ خوشبین و آرام باش. بلکه می گوید: زندگی را آنگونه که هست، باید با رضامندی و طیب خاطر سپری کرد. این کتاب، اشتباهاتمان را در تعامل با سنتهای زندگی و در رفتار با مردم، اشیا و زمان و مکان تصحیح می نماید و از پافشاری بر درگیر شدن با زندگی، مخالفت با قضا و قدر، مبارزه با شیوه و برنامه حیات و نیز از بی اعتنایی بی دلیل، به شدت باز می دارد؛ بلکه

از نزدیک صدایت می زند که سرنوشت خوبی خواهی داشت؛ مطمئن باش و به خودت و به آنچه که داری، اعتماد کن؛ برای شکوفایی استعداد هایت بکوش و رنجها و ناگواریهای زندگی و خستگیهایش را فراموش کن. از اینرو می خواهم در آغاز کتاب مسایل مهمی را به خواننده گرامی گوشزد نمایم که عبارتند از:

- هدف از این کتاب باز گرداندن سعادت و آرامش و گشودن دروازه امیدواری و خوشبینی به زندگی افراد است تا به آینده ای درخشان امیدوار باشند. همچنین منظور این است که مردم، مهربانی خداوند و آمرزش او را به یاد آورند، اضطراب و آشفتگی را برای آینده بگذارند و نعمتهای الهی را همواره به خاطر داشته باشند.

- این کتاب، تلاشی است برای دور نمودن غم و اندوه و از میان بردن رنج، آشفتگی و ناامیدی و احساس شکست.

- در این کتاب، آیات قرآنی، احادیث نبوی، مثالهای گوناگون، داستانها و اشعار و گفته هایی از فرزندگان، پزشکان و ادیبان جمع آوری نموده ام.

- همچنین در این کتاب پاره ای از تجربه های مفید، دلایل قاطع و سخنانی گیرا و جذاب آورده ام. از اینرو این کتاب تنها یک موعظه، یک سرگرمی فکری و یا یک طرح و راهبرد محض نیست؛ بلکه دعوتی مصرانه برای سعادت و خوشبختی شماست.

- این کتاب، برای مسلمانان و غیرمسلمانان نگاشته شده است؛ بنابراین در پرتو آیین راستین الهی که دین فطرت است، احساسات انسانها را مورد توجه قرار داده و رعایت نموده ام.

- در این کتاب مطالبی می بینید که از شرقیها و غربیها نقل شده است؛ لذا امیدوارم در این باره مورد سرزنش قرار نگیرم. چرا که حکمت، گم‌شده مؤمن است؛ هر جا که آن را بیابد، از دیگران به آن سزاوارتر است.
- برای راحتی خواننده و بدین منظور که مطالعه اش، مستمر و فکرش، بهم پیوسته و جمع و جور باشد، از افزودن پانویس به کتاب خودداری کرده و منابع مطالب نقل شده را در متن کتاب گنجانده‌ام.
- در نقل مطالب، فقط به ذکر منابع اکتفا نموده و شماره صفحه را ذکر نکرده‌ام؛ در این روش به شیوه برخی از پیشینیان عمل کرده‌ام؛ زیرا به نظر من، این روش، برای خواننده مفیدتر و آسانتر است.
- در این میان گاهی مطالب را با اندکی تصرف نقل نموده و گاهی متن آن را بطور کامل ذکر کرده و یا برداشت شخصی خود را از کتاب یا مقاله منبع، بیان داشته‌ام.
- موضوعات متنوعی را در این کتاب ارائه داده و از بخش بندی آن، خودداری کرده‌ام؛ ترتیب موضوعی این کتاب، بدین صورت است که مباحث متنوعی در یک موضوع مطرح شده و رشته سخن، از یک گفتار به گفتار دیگر انتقال یافته و گاهی همان سخن، در جاهای دیگر تکرار شده تا بیشتر مورد توجه و بهره خواننده قرار بگیرد.
- برای پرهیز از تکرار و برای آنکه خواننده خسته نشود، شماره آیات یا تخریج احادیث را بیان نکرده‌ام؛ البته اگر حدیثی ضعیف باشد، ضعف آن را ذکر کرده‌ام و چنانچه حدیثی، صحیح یا حسن باشد، صحت و حسن آن را بیان نموده یا سکوت کرده‌ام.

• گاهی خواننده می بیند که بعضی مفاهیم به صورت‌های مختلف و شیوه‌های متنوعی تکرار شده‌اند؛ این کار را برای آن کرده‌ام که چون مطلبی، بیش از یکبار و به صورت‌های گوناگونی ارائه شود، بهتر در ذهن جای می‌گیرد؛ چنانچه اندکی تأمل و اندیشه در قرآن، این موضوع را روشن و نمایان می‌کند.

با این مقدمه، این کتاب را تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنم و امیدوارم که مطالب شایسته، داروهای درست و دیدگاه‌های صحیح ارائه شده در آن، مورد استفاده قرار بگیرد. بنده، در این کتاب برای همه سخن گفته‌ام و همگان، مورد خطاب من می‌باشند. مخاطب من فقط یک گروه یا نسل مشخص و یا مردم یک کشور نیستند؛ بلکه این کتاب، برای همه آنهایی است که می‌خواهند خوشبخت‌تر زندگی کنند.

و رصعت فیه الدر حتی ترکته
یضی ء بلا شمس و یسری بلا قمر
«و در آن چنان گوهر آراستم که بدون خورشید روشنایی می‌دهد و بدون ماه نورافشانی می‌کند.»

فعیناه سحر والجبین مهند و لله در الرمش والجید و الحور
«چشمانش افسونگر و پیشانیش همچون شمشیر آب دیده؛ آفرین به این پلکهای زیبا و گردن دراز و به این همه زیبایی.»

عائض بن عبدالله القرنی

۱۴۱۵/۴/۲۶ هـ.ق

یا الله

﴿ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴾ ﴿١٠٨﴾ «همه کسانی

که در آسمانها و زمین هستند، او را می خوانند؛ او، هر روز در کاری است».

آنگاه که دریا طوفانی می گردد و امواج خروشان و سهمگین از هر سو، بلند می شوند و باد به شدت وزیدن می گیرد، کشتی سواران فریاد بر می آورند: یا الله.

هنگامی که کاروان در بیابان ره گم می کند و قافله نمی داند به کدامین سو راهش را ادامه دهد، کاروانیان، بانگ بر می آورند: یا الله.

وقتی که بلا و مصیبت فرا می رسد و حادثه، بر در خانه زانو می زند، بلا دیده بیچاره فریاد می زند: یا الله.

و آنگاه که چاره ها کارساز نمی افتد و امیدها قطع می شود و راهها مسدود می گردد، فریاد بر می آورند: یا الله.

و هنگامی که زمین با وجود فراخی اش بر تو تنگ می شود و تحمل خودت، بر تو دشوار می گردد، فریاد بر آور: یا الله.

ولقد ذكر تك والخطوب كوالح سود و وجه الدهر أغبر قاتم
«تو را در حالتی به یاد آورده ام که مصیبت های سخت و جانکاه به سویم چهره در هم کشیده و سیمای زمان، غبار آلود و تیره است».

فهتفت في الاسحار باسمك صارخاً فإذا محيا كل فجر باسم
«در سحرگاهان فریاد زدم و نام تو را گرفتم؛ در نتیجه ناگهان سپیده دمی درخشان هویدا شد».

سخن پاک، دعای خالصانه، فریاد صادقانه، اشکهای پاک و آه و ناله و زاری، به سوی خداوند بالا می رود؛ سحرگهان دستهای نیاز به سویش دراز می شوند و در سختیها، چشمها بدو دوخته می گردد و هنگام وقوع مصیبت از او فریادخواهی می شود. زبانها، نامش را زمزمه می نمایند و او را صدا می زنند و از او کمک می جویند؛ با یاد او دلها آرام می گیرد، احساسات فروکش می کند و انسانها، خونسرد می شوند. خدا، راه را می نماید و با ذکر او یقین در دل جای می گیرد. ﴿

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ «خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است».

الله، بهترین اسم، زیباترین واژه، راست ترین عبارت و ارزشمندترین کلمه است:

﴿ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴾ «آیا شیهه و همنامی برای خدا پیدا خواهی کرد؟»

الله یعنی خداوند توانا، باقی، نیرومند، صاحب عزت و قدرت و فرزاندگی: ﴿ لِمَنْ

الْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴾ «امروز پادشاهی از آن کیست؟ امروز

پادشاهی، از آن خداوند چیره است.»

الله؛ وقتی اسم الله برده می شود، آنجاست که لطف و عنایت و مدد و مهرورزی و

احسان، توجه انسان را به خود جلب می نماید: ﴿ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ﴾ «هر

نعمتی که از آن برخوردار هستید، از جانب خداوند است.»

الله، عظمت و هیبت و بزرگی است.

قدسیة تشدو بها الارواح

مهما رسمنا فی جلالک احرفا

یا رب عند جلالکم تنداح

فلانت أعظم و المعانی کلها

«هرچند کلمات مقدسی را که ارواح، با شور و آواز بلند آنها را می خوانند، در بیان شکوه و بزرگی تو بنگاریم و مرتب کنیم، تو بزرگتر از آنی و همه مفاهیم شکوهمندی تو، گسترده تر از آن است».

پس بارخدایا! به جای بی تابی و ناراحتی، آرامش بیاور و شادمانی را پاداش اندوه قرار بده و هراس و ترس را به امنیت تبدیل کن.

پروردگارا! دلهایی را که در کوره غمها و آشفته‌گیها بی تاب می کنند، با یخ یقین، سرد و آرام بگردان و اخگرهای ناراحتی را که ارواح بر آن غلط می زنند، با آب ایمان خاموش بگردان.

پروردگارا! کسانی را که خواب از چشمانشان پریده، در خوابی آرام فرو ببر و به انسانهایی که رنجور و آشفته هستند، آرامش بده و هرچه زودتر راه حلی برای مشکلاتشان ارزانی بفرما.

پروردگارا! آنهایی را که در حیرت و گمراهی هستند، به سوی نور خویش هدایت کن و افرادی را که از برنامه ها و شیوه های گمراه پیروی می نمایند، به راه خویش رهنمون بگردان.

بارخدایا! تاریکی و سوسه ها را با سپیده دم نور دور بگردان و با فجر روشنایی حق، ضمیرهای گرفتار در باطل‌گرایی را روشن نما و مکر شیطان را با لشکریان ویژه و مشخص خود، به خود شیطان باز گردان.

بارخدایا! غم و اندوه را از ما دور بفرما و اضطراب و بی تابی را از وجودمان بیرون بیاور.

خداوندا! به تو پناه می بریم از اینکه از غیر تو بهراسیم و از کسی جز تو یاری بجوئیم؛ تو، کارساز ما هستی و تو، بهترین یاور و بهترین مددکاری.

بیندیش و سپاس بگزار

در نعمتهای الهی بیندیش و آنها را به یاد آور؛ بدین سان خواهی دید که نعمتهای الهی از هر سو تو را در بر گرفته است: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ «اگر نعمتهای خداوند را بشمارید، نمی توانید همه آنها را بشمارید».

تندرستی، امنیت، خوراک، پوشاک، آب و هوا، همه اینها، نعمتهای خداوند هستند که تو از آنها بهره مندی؛ تو تمام دنیا را داری، اما درک نمی کنی که صاحب حیات و زندگانی هستی و نمی دانی؛ ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ﴾ «خداوند نعمتهای ظاهری و باطنی خویش را بر شما فرو ریخته است». دو چشم، دو پا، دو دست و لب و زبان؛ ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟»

آیا این چیز کمی است که تو، بر روی پاهایت راه می روی و حال آنکه کسانی هستند که پاهایشان، قطع شده است؟.

آیا این، امر ناچیزی است که تو، در حالی به راحتی می خوابی که خواب بسیاری از مردم پریده است؟ و آیا این را دست کم گرفته ای که تو، با شکمی سیر می خوابی و آب خنک می نوشی؟ حال آنکه کسانی هستند که آب و غذا به آنها نمی چسبد و برایشان گوارا نیست.

در شنوایی خود فکر کن که از ناشنوایی در امان مانده ای. به بینایی ات بنگر و بین که چگونه از نابینایی نجات یافته ای. به پوست خود نگاه کن که چگونه از بیماریهای پوستی همانند پیسی و جذام رهایی یافته ای. در عقل خود بیندیش که خداوند، نعمت عقل را به تو داده و تو دیوانه نشده ای.

آیا حاضری چشمت را از تو بگیرند و در برابر آن به اندازه کوه احد به تو طلا بدهند؟ آیا حاضری شنوایی ات را به ازای مبلغی به اندازه کوهها بفروشی؟ آیا راضی می شوی که کاخهای مجلل را به تو بدهند و در عوض زبانت را از تو بگیرند و لال شوی؟

آیا دستانت را با گردنبندهای مروارید معامله می کنی و می پسندی که از آن تو باشند و دستهایت، قطع گردد؟

شکی نیست که نعمتهای فراوانی، تو را به آغوش گرفته است و تو نمی دانی؛ از اینرو ناراحت و غمگین و افسرده زندگی می کنی حال آنکه نان گرم و آب سرد و خوابی آرام داری و از تندرستی کامل برخورداری.. به آنچه نداری، فکر می کنی و شکر آنچه را که داری نمی گزاری؛ از یک زیان مالی ناراحت هستی در صورتی که کلید خوشبختی در دست توست و گنجینه هایی از خوبیها، استعدادها و نعمتهای مختلف در اختیار داری؛ پس بیندیش و سپاس بگزار:

﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ ﴿١٦﴾ «و در وجود شما نشانه های روشنی بر قدرت خداست؛ آیا نمی بینید؟» درباره خودت و خانواده و کار و سلامتی و دوستان و دنیای پیرامون خود فکر کن؛ ﴿ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا ﴾ «نعمت خداوند را می شناسند؛ سپس آن را انکار می کنند».

گذشته ها، گذشته

به یاد آوردن گذشته و غم خوردن به خاطر فجایع آن، حماقت و دیوانگی است و اراده و زندگی فعلی را نابود می کند. عاقلان پرونده گذشته را می پیچند و روایت

نمی‌کنند؛ گذشته با طنابهایی محکم برای همیشه در سلول فراموشی بسته و زندانی می‌شود و هرگز از بند فراموشی بیرون نخواهد آمد. چون گذشته‌ها، گذشته و پایان یافته است. از اینرو نه غم خوردن، آن را باز می‌گرداند و نه اندوه و ناراحتی، سامانش می‌دهد؛ چون گذشته، دیگر چیزی نیست و وجود ندارد. لذا در کابوس گذشته و زیر چتری که وجود ندارد، زندگی مکن و خودت را از شیخ و کابوس گذشته نجات بده؛ آیا می‌خواهی آب رفته را به جوی بازگردانی و خورشیدی را که غروب کرده، طلوع دهی و نوزادی را که متولد شده، دوباره به شکم مادر بازگردانی و یا شیری را که از پستان چکیده، به درون پستان برگردانی و اشکی را که از چشم بر گونه‌ها سرازیر شده، به چشم بازگردانی؟!

پرداختن به گذشته، آشفتنگی به خاطر گذشته، سوختن در آتش گذشته و در آستانه گذشته افتادن، وضعیت اسفبار و تراژدی وحشتناکی است. خواندن دفتر گذشته، ضایع کردن زمان فعلی و از بین بردن تلاش و لحظه کنونی است. خداوند، امتهای گذشته و عملکردشان را ذکر کرده و سپس فرموده است: ﴿ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ﴾ «آن، امتی است که گذشته است». کار، تمام شده و رفته است. از اینرو کالبدشکافی جسد زمان و برگرداندن چرخهای تاریخ، فایده‌ای ندارد. کسی که به گذشته بر می‌گردد، بسان فردی است که گندم آرد شده را دوباره به آسیا می‌برد و آرد می‌کند یا مانند کسی است که براده‌های چوب را دوباره ااره می‌نماید. از قدیم به کسی که برای گذشته می‌گرید، گفته‌اند: با گریه تو، مردگان از گورهایشان بیرون نخواهند آمد... همچنین گفته شده که به خر گفتند: چرا نشخوار نمی‌کنی؟ گفت: دروغ گفتن را دوست ندارم. مشکل ما این است که از پرداختن و سامان دادن به زمان فعلی خود ناتوان هستیم و خود را به گذشته مشغول می‌نماییم؛ کاخهای

زیبای خود را فراموش کرده، برای مشتی خاک و تپه ای از بین رفته مرثیه سرایی و سوگواری می کنیم. اگر همه انسانها و جنها برای باز گرداندن گذشته دست به دست هم دهند، نمی توانند آن را باز گردانند؛ چراکه این کار، محال است. مردم به پشت سر و عقب نگاه نمی کنند؛ چون باد به سمت جلو می وزد و آب، رو به جلو جریان دارد و قافله، به سوی جلو حرکت می کند. پس تو هم با سنت و قانون حیات، مخالفت نکن.

امروز ، فقط امروز

چون صبح کردی، منتظر شام مباش؛ گویا فقط امروز زندگی خواهی کرد، نه دیروزی که با خوب و بدش تمام شده و نه فردایی که هنوز نیامده است. امروز فقط روز توست؛ عمر تو، فقط یک روز است؛ پس ذهن و خاطرت را فقط به زندگی امروز معطوف مدار؛ گویا امروز بدنیا آمده ای و امروز خواهی مرد. اگر چنین باشی، دیگر زندگی تو در میان خاطرات تلخ و اندوه و ناراحتی گذشته و میان توقع آینده و شبح ترسناک و خیزش وحشتناک آن از هم نخواهد پاشید. توجه و تلاش و ابتکار خود را فقط صرف امروز بگردان. پس امروز باید نمازی درست و خاشعانه بخوانی و با تدبر، قرآن را تلاوت کنی؛ با حضور دل به ذکر پرداز، کارها را سنجیده انجام دهی، اخلاقی زیبا ارائه نمایی، به بهره و قسمت خویش راضی باشی، به ظاهر خود توجه نمایی و به جسم و تن خویش اهتمام بورزی و به دیگران فایده برسانی.

ساعتهای امروز را تقسیم کن و از دقیقه های آن به اندازه سالها و از ثانیه های آن به اندازه ماهها استفاده کن؛ امروز نهال خوبی و مهر بکار و کارهای زیبا انجام بده. از

پروردگارت آمرزش بخواه و پروردگارت را به یاد آور و برای سفر از این جهان، خودت را آماده کن. بدین سان امروز با شادمانی و سرور و در امنیت و آرامش زندگی بسر می نمایی و از روزی و همسر و فرزندان و شغل خود و از خانه و دانش و جایگاه خود راضی خواهی بود؛ ﴿ فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴾

«پس آنچه را به تو عطا کرده ام، بگیر و از شکرگزاران باش».

خلاصه اینکه اگر رویه ای را که گفتم، در پیش بگیری، امروز را بدون ناراحتی و پریشانی و بدون حسد و کینه و ناخرسندی می گذرانی. یک جمله باید بر لوح قلبت نقش ببندد؛ این جمله را در دفتر خود با خطی درشت بنویس و آن اینکه (امروز فقط امروز).

اگر امروز نانی گرم و گوارا بخوری، آیا نان خشکی که دیروز خورده ای یا نانِ فردا که هنوز معلوم نیست چه باشد، به تو زبانی می رساند؟ وقتی امروز آبی شیرین و گوارا می نوشی، چرا برای آب تلخ و شوری که دیروز نوشیده ای، غم می خوری و چرا خودت را از ترس اینکه شاید فردا آبی آلوده و گرم بهره تو باشد، ناراحت و افسرده می کنی؟

اگر اراده ای آهنین و قاطع داشته باشی، خودت را به این نظریه که: فقط امروز زندگی خواهم کرد، قانع می نمایی. وقتی این تئوری در ذهن و وجودت جای بگیرد، آنگاه می توانی از هر لحظه امروز برای ساختن خود، شکوفایی استعدادهایت و سامان دادن کارهایت استفاده کنی؛ در این صورت خواهی گفت: امروز باید سخنانی درست به زبان بیاورم؛ پس سخن بیهوده و ناسزا و غیبت به زبان نمی آورم. امروز باید خانه و کتابخانه ام مرتب باشد؛ پس هیچ در هم بر همی نخواهم گذاشت و بلکه همه چیز باید منظم و مرتب باشد. فقط امروز زندگی می کنم؛ پس به نظافت و

قیافه ظاهری خود اهتمام می ورزم و می کوشم رفتار و سخنان و حرکتهای سنجیده و درستی از من سرزند.

فقط امروز زنده هستم؛ پس در عبادت پروردگارم و خواندن نماز به کاملترین شکل تلاش می کنم و سعی می نمایم با خواندن نوافل، توشه ای برای آخرت خود بیندورم و نکته مفیدی حفظ کنم و کتابی مفید مطالعه نمایم.

زندگی من فقط امروز است؛ پس نهال فضیلت و خوبی را در قلب خود می کارم و درخت شر و بدی را به همراه شاخه های خاردارش که کینه، خودپسندی، ریا و بدگمانی است، از ریشه باغ دلم در می آورم.

فقط امروز زندگی خواهم کرد؛ از اینرو به دیگران سود می رسانم و به مردم نیکی می کنم، به عیادت بیمار می روم، در تشییع جنازه ای شرکت می کنم، آدم گمشده و سرگردانی را راهنمایی می نمایم، به گرسنه ای خوراک می دهم، مشکل کسی را حل می کنم، در کنار ستمدیده ای می ایستم و او را زیر چتر حمایتم قرار می دهم؛ برای فرد ضعیف و ناتوانی سفارش می کنم، با انسانی مصیبت زده و رنج دیده همدردی می کنم، به عالم و دانشمندی احترام می گذارم، دست شفقت و مهربانی بر سر کوچکترها می کشم و بزرگترها را گرامی می دارم.

فقط امروز زندگی خواهم کرد؛ پس ای گذشته ای که رفته و پایان یافته ای! همانند خورشیدت غروب کن؛ من هرگز برای تو نخواهم گریست و حتی لحظه ای هم برای به یاد آوردن تو درنگ نمی کنم. چون تو، ما را ترک گفته و از کوی ما رخت بر بسته ای و هرگز به سوی ما باز نخواهی گشت.

و ای آینده! تو در عالم غیب و دنیای پنهان هستی؛ من، با خیالات تعامل نمی کنم و خودم را به اوهام نمی فروشم و برای تولد چیزی که وجود ندارد، شتاب نمی

ورزم؛ چون فردا، هنوز به وجود نیامده و آفریده نشده است. ای انسان! امروز، فقط امروز. در فرهنگ خوشبختی، این، زیباترین واژه برای کسی است که زندگی را در زیباترین و درخشانده ترین صورت آن می خواهد.

آینده را بگذار تا بیاید...

﴿ اَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ﴾ «فرمان خدا سر رسید؛ پس در آمدن آن شتاب

مورزید».

از حوادث پیشی بگیر؛ آیا می خواهی بچه، نارس زاییده شود و جنین، سقط گردد؟ آیا می خواهی میوه را کال بچینی؟ فردا، هنوز نیامده و هیچ مزه و رنگی هم ندارد؛ پس چرا ما خودمان را به میوه آن مشغول می کنیم، از مصیبت‌های آن می هراسیم، به حوادث آن توجه می نماییم و در انتظار فجایع آن هستیم؟ در صورتی که نمی دانیم که آیا مانعی، میان ما و رخداد‌های تلخ فردا حایل خواهد شد یا اینکه ما گرفتار فجایع آن می گردیم؛ نیز نمی دانیم که چه بسا فردا، سرشار از سرور و شادی باشد. مهم این است که آینده در دنیای پنهان و عالم غیبت نهفته می باشد و هنوز به زمین نرسیده است. لذا ما نباید نرسیده به پل، دغدغه عبور از آن را در سر پرورانیم؛ اصلاً چه کسی می داند؟ شاید ما قبل از رسیدن به پل توقف کنیم و شاید قبل از رسیدن ما، فرو بریزد و شاید هم به پل برسیم و با سلامتی از آن عبور کنیم. دادن محیطی گسترده تر به ذهن برای اندیشیدن در باره آینده و گشودن کتاب غیب و نگرانی بیجا از اتفاقات احتمالی آینده، از نظر شرعی امری ناپسند است. چون اندیشیدن زیاد به آینده، نشانگر داشتن آرزوی طولانی است و از نظر عقلی نیز چنین

چیزی، مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است. چراکه این کار، کشتی گرفتن با سایه می باشد، نه آینده نگری.

بسیاری از جهانیان از فقر و گرسنگی و از بیماری و مشکلاتی که آینده خود را در معرض گرفتار شدن به آن می بینند، بیمناک هستند! همه اینها از برنامه های مدارس شیطان است: ﴿الْشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا﴾ «شیطان، به شما وعده فقر می دهد و شما را به زشتیها امر می کند و خداوند، شما را به آمرزشی از جانب خود و به لطف و فضل خویش نوید می دهد».

بسیاری، برای این گریه می کنند که فردا گرسنه خواهند بود و یا یک سال بعد بیمار خواهند شد! و یا ناراحت هستند که صد سال دیگر دنیا تمام می شود و به پایان می رسد.

کسی که زندگیش، در دست کسی دیگر است، نباید به آنچه وجود ندارد، شرط ببندد و کسی که نمی داند کی و چه زمانی خواهد مرد، برایش درست نیست که به چیزی مشغول شود که وجود و حقیقتی ندارد. فردا و آینده را بگذار تا بیاید؛ از اخبار آن مپرس و منتظر حمله آن مباش. چون تو فعلاً به امروز مشغول هستی. تعجب و شگفتی اینجاست که افرادی غم و اندوه را به صورت نقدی وام می گیرند تا آن را در روزی که هنوز خورشید آن طلوع نکرده، بازپس دهند!! پس از آرزوی طولانی بپرهیزید.

چگونه با انتقاد بزهکاران و ناجوانمردان روبرو شویم؟ ابلهان بزهکار خداوند آفریننده، روزی دهنده و یگانه و یکتایی را که هیچ معبود به حق جز او نیست، به باد ناسزا گرفته اند؛ پس من و تو چه توقعی داریم؟ حال آنکه ما، بندگانی هستیم که گناه

و خطا از ما سر می زند؛ شما در زندگی خود با جنگی خانمانسوز و همیشگی، انتقادی ناجوانمردانه و تلخ روبرو می شوید و به صورت هدمند و سازمان یافته برای ترور و تخریب شخصیت، مورد انتقاد بی رحمانه قرار می گیرید و تا زمانی که بازدهی داشته باشی، بسازی، تأثیر بگذاری و بدرخشی، به عمد مورد اهانت قرار خواهی گرفت؛ اینها، از تو دست نخواهند کشید مگر آنکه تونلی در اعماق زمین حفر کنی و در آن خود را پنهان نمایی یا اینکه نردبانی به آسمان بزنی و از دست اینها بگریزی؛ اما تا وقتی در میان آنها هستی، از آنها انتظار چیزی را داشته باش که تو را ناراحت می کند، تو را به گریه می اندازد، دلت را خونین می نماید و خواب را از چشمانت می رباید.

کسی که روی زمین نشسته است، نمی افتد. مردم، هیچگاه به مرده لگد نمی زنند؛ آنان به خاطر این بر تو خشم گرفته اند که در درستکاری یا دانش یا ادب و یا ثروت از آنها برتر هستی. بنابراین چون از آنها پیشی گرفته ای، از نگاه آنان گناهکار و مجرم می باشی و توبه ات پذیرفته نخواهد شد مگر آنکه نعمتهای خدادادی و استعدادهایت را رها کنی، از همه صفات و ویژگیهای پسندیده ات دوری نمایی و لباس مفاهیم پسندیده و مروت را از تن خود بیرون آوری و کودن، احمق، دست خالی، شکست خورده و رنجدیده شوی. این، چیزی است که آنها از تو می خواهند.

بنابراین در برابر سخنان، انتقادات و تحقیر و تخریب اینها استوار باش و مقاومت کن و مانند صخره ای باش که وقتی دانه های تگرگ به آن اصابت می کنند، به علت صلابت و توان صخره می شکنند و از هم می پاشند. اگر تو به حرفهای اینها گوش بسپاری و واکنش نشان دهی، بزرگترین آرزوی آنها را که تیره شدن صفای زندگی

توست، برآورده نموده ای. پس به زیبایی از آنها درگذر و چشم پوشی کن و از آنها روی بگردان و از مکر و حيله هایشان دلتنگ مباش. انتقاد پوچ و بی ارزش آنها در حقیقت شرح حالی محترمانه و زیبا برای توست و هر کس به اندازه وزن و جایگاه و اهمیت خود مورد انتقاد بزهکارانه و دروغین قرار می گیرد.

تو نمی توانی دهان منتقدان کینه توز را ببندی یا زبانهایشان را گره بزنی، ولی با دوری گزیدن از آنها و بی اعتنایی به آنان و سخنانشان می توانی انتقاد آنها را زیر پا له کنی و در زیر خاکها دفن نمایی؛ ﴿قُلْ مُوتُوا بِغیظِکُمْ﴾ «بگو به سبب خشمتان بمیرید». بلکه با افزودن فضیلت و رشد دادن خوبیهای و اصلاح کجیهای، دهانشان را پر از خاک خواهی کرد. اگر می خواهی همه تو را دوست بدارند و همه تو را قبول داشته باشند و از دیدگاه جهانیان فردی کامل و بی عیب باشی، امری محال و ناممکن را طلبیده ای و آرزویی دست نیافتنی را در سر می پرورانی.

از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش

خداوند، بندگان را آفریده است تا او را پرستش نمایند و به آفریده ها روزی داده تا شکر او را بگزارند. بسیاری از بندگان او را رها کرده و چیزهای دیگری را عبادت کرده و بیشتر، جز او را سپاس گزارده اند. از آنجا که سرشت ناسپاسی و نمک شناسی و ستمگری، بر نفسها غالب است، گاهی می بینی که از تو تشکر نمی کنند و خویبت را فراموش می کنند؛ بلکه گاهی ممکن است به دشمنی و ستیز با تو برخیزند و تو را به توپ کینه و انتقاد ببندند؛ نه به خاطر چیزی دیگر، بلکه فقط برای آنکه به آنها نیکی کرده ای! از اینرو نباید حالت شوک به تو دست دهد و آزرده شوی.

﴿ وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ ﴾ «و آنها دشمنی نکردند

مگر به خاطر آنکه خدا و پیامبرش آنها را از لطف خویش توانگر کرده اند».

دفتر گشوده جهان را مطالعه کن؛ داستان پدری را مشاهده خواهی کرد که فرزندش را پرورده، به او آب و نان داده، به تربیت و تعلیم او پرداخته و شبها بیدار مانده است تا پسرش بخوابد؛ خودش گرسنه مانده تا فرزندش سیر باشد و رنجها کشیده تا فرزند راحت باشد، اما وقتی این پسر، جوان و نیرومند گردید، همچون سگی درنده برای پدر دندان تیز نمود، پدرش را توهین و تحقیر کرد، بر او پرخاش نمود و از او نافرمانی کرد؛ خلاصه اینکه عذاب و بلایی برای پدر گردید.

آری! باید کسانی که انسانهای پست فطرت و بی اراده، برگهای خوبی آنان را به آتش کشیده اند، خونسردی و آرامش خود را حفظ کنند و به این شادمان باشند که پاداش آنها را خداوندی خواهد داد که گنجینه های او تمام نمی شود. این پیام گرم از تو نمی خواهد که خوبی و نیکی کردن به دیگران را رها کنی، بلکه تو را برای این آماده می کند که منتظر قدرشناسی مردم باشی و این احتمال را بدهی که نیکی تو را فراموش نمایند. پس از آنچه می کنند، ناراحت مباش و کار خوب را برای خدا انجام بده. چون در این صورت به هر حال تو موفق هستی و ناسپاسی مردم، به تو زیانی نخواهد رساند. خداوند را ستایش کن که به تو توفیق نیکوکاری داده است؛ هرچند فرد ناسپاس، انسانی بدکار است. دست بالا و دهنده، بهتر از دست پایین و گیرنده است. ﴿ إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴾ «ما، شما را

به خاطر رضای خدا خوراک می دهیم، از شما مزد و تشکر نمی خواهیم».

بسیاری از خردمندان، فراموش کرده اند که ناسپاسی، خصلت و سرشت مردم فرومایه است؛ گویا اندیشمندان، این پیام وحی را نشنیده اند که چنین مردمی را به

خاطر سرکشی و تمردشان، مورد سرزنش قرار می دهد و می گوید: ﴿مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسْهُرٍ﴾ «چنان می گذرد که گویا ما را به خاطر زبانی که به او رسیده بود، به فریاد نخوانده است».

اگر به یک انسان ابله قلمی هدیه دادی و او، با همین قلم در نکوهش تو چیزهایی نوشت، تعجب نکن. همچنین اگر عصایی به فردی کم خرد هدیه نمودی تا بر آن تکیه زند و گوسفندانش را با آن بچراند و او، با همان عصا سرت را شکست، شگفت زده مباش. انسانهایی که در کفن قدرشناسی، مومیایی شده اند، همین قاعده رادر تعامل با آفریننده خود دارند؛ پس با من و تو چگونه خواهند بود؟!

نیکی به دیگران، مایه آرامش است.

خوبی و نیکی، همانند نامهایشان زیبا و پسندیده هستند. اولین کسانی که از نیکی کردن به مردم استفاده می برند، خود نیکوکاران هستند. آنان، خیلی زود ثمره آن را می بینند و نتیجه اش را در وجود، اخلاق، رفتار و درون خود می بینند و احساس آرامش و راحتی می کنند.

هرگاه با مشکلی برخوردی و پریشانی و ناراحتی برایت پیش آمد، به دیگران نیکی کن؛ در این صورت مشکلات، خیلی زود حل خواهد شد و احساس آرامش خواهی کرد. به بینوا چیزی ببخش، ستمدیده ای را یاری کن، گرفتاری را نجات بده، گرسنه ای را غذا بده، به شکست خورده ای کمک کن، آنگاه خواهی دید که سعادت از هر سو تو را در آغوش می گیرد.

نیکی کردن و انجام کار خیر، مانند عطر و مشک است که حامل و فروشنده و مشتری، همه، از آن بهره مند می شوند. پیامدهای روانی نیکی کردن به دیگران، همانند داروهای خوب و خجسته ای هستند که در داروخانه کسانی عرضه می شوند که دلپایشان، سرشار از نیکی و احسان است.

توزیع لبخندها در میان نیازمندان اخلاق، صدقه جاریه ای در دنیای ارزشهاست؛ هرچند با برادرت با چهره ای باز روبرو شوی. اما ترشرویی، اعلام جنگی خانمانسوز علیه دیگران است که فقط خداوند دانا از پیدا و پنهان، عواقب آن را می داند. زنی فاحشه، دو دستش را پر از آب می کند تا سگی درنده از تشنگی نجات یابد؛ خداوند، به پاداش این کار، آن زن را به بهشتی وارد می نماید که پهنایش به اندازه آسمانها و زمین است. چون کسی که پاداش می دهد، آمرزگار و قدرشناس و زیباست؛ او، زیبایی را دوست دارد و توانگر ستوده است.

ای کسانی که کابوسهای بدبختی، اضطراب و هراس، شما را تهدید می کند! به بوستان خوبی و نیکی کردن بیایید و به دیگران کمک کنید، مهمان نوازی نمایید، همدردی کنید و به دیگران خدمت نمایید تا مزه و طعم و رنگ سعادت را ببینید.

﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴾

وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿۱۵﴾ «هیچکس، بر او حق نعمتی ندارد تا (بدینوسیله نعمتش پاسخ گوید و از سوی آن نعمت) جز داده شود. بلکه تنها هدف اوف جلب رضای ذات پروردگار بزرگش می باشد. قطعاً (شخصی که چنین کارهایی کرده، از کارهایش و نیز از پاداش آنها) خشنود خواهد شد».

خلاً بیکاری را با کار کردن پیر کنید.

افراد بیکار، همواره به شایعه پراکنی و دروغ بافی مشغولند؛ چراکه خاطر و اذهانشان مشوش است؛ ﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ﴾ «راضی شده اند تا با بازماندگان (از جنگ) باشند».

خطرناکترین حالت برای ذهن، زمانی است که فرد بیکار می باشد. در چنین وضعیتی او، مانند خودروبی است که در سراشی با سرعت زیاد و بدون راننده به سمت پایین می رود؛ گاهی به سمت راست کج می شود و گاهی به سمت چپ. هر روز که در زندگی بیکار می شوی، خودت را برای ناراحتی و غم و اندوه آماده کن. زیرا بیکاری، همه پرونده های گذشته، فعلی و آینده را از کمدهای زندگی بیرون می آورد و پیش تو می گذراند و تو را آشفته و پریشان می کند. توصیه من به خودم و شما، این است که به جای این تنبلی گشوده به انجام کارهای مفید پردازید. چون تنبلی و بیکاری، یعنی زنده به گور کردن غیر محسوس خود.

بیکاری، بیشتر به یک شکنجه آرام و تدریجی می ماند که در زندانهای چین زندانیان را با آن شکنجه می کنند. چینیها، زندانی را زیر یک لوله آب قرار می دهند که در هر دقیقه یک قطره آب از آن می چکد؛ از آنجا که زندانی پس از چکیدن یک، قطره منتظر قطره بعدی می ماند، در نهایت بر اثر این انتظار دیوانه می شود.

راحت نشستن، غفلت است و بیکاری، دزدی حرفه ای؛ عقل بیکار نیز قربانی و شکاری است که این جنگهای خیالی، آن را پاره پاره می کنند.

پس اینک برخیز، نماز بگذار، تسبیح بگو، مطالعه کن، بنویس، دفتر کار یا خانه ات را درست و مرتب کن و یا به دیگران کمک نما تا بدین سان از بیکاری رهایی

یابی. من، خیرخواه تو هستم و تو را نصیحت می کنم. سر بیکاری را با چاقوی کار کردن ببر؛ پزشکان جهان ۵۰٪ سعادت تو را با این اقدام به موقع تضمین می کنند. به کشاورزان و نانوایان و بناها نگاه کن که آنها همچون گنجشکها در کمال سعادت و راحتی ترانه می خوانند و اما تو بر بستر خود نشسته ای، اشکهایت را پاک می کنی و آشفته و حیران هستی؛ زیرا تو نیش خورده و گزیده شده ای.

بی شخصیت مباش

پیراهن شخصیت دیگران را به تن نکن و در شخصیت آنها ذوب مشو؛ چون این یک عذاب همیشگی است. بسیاری کسانی که خودشان، صدایشان، حرکتها، سخنان، استعدادها و شرایط خود را فراموش می کنند تا در شخصیت دیگران ذوب شوند و از بین بروند. حتی برای این کار مجبور می شوند تکلف کنند، خودستایی نمایند، بسوزند و وجود و شخصیت خودشان را از بین ببرند. از آدم که اولین انسان است تا آخرین انسانی که پا به این جهان می گذارد، دو نفر، مثل هم نبوده اند. پس چگونه انتظار داریم که اخلاق و استعدادهایشان یکی باشد؟ تو چیز دیگری هستی و در تاریخ گذشته نمونه و همانندی نداشته ای؛ پس از این هم در دنیا کسی نخواهد آمد که از لحاظ شخصیت و اخلاق، کاملاً شبیه تو باشد.

تو، با زید و عمرو کاملاً فرق می کنی؛ پس خودت را در غار تقلید و درآوردن ادا و اطوار دیگران و ذوب شدن در شخصیت آنها گرفتار نکن. بلکه با همان صورت و عادتت که داری، پیش برو. ﴿قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾ «هر گروهی از مردم محل نوشیدن خود را دانستند».

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا ۖ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ «و هر یک جهت و سمتی دارد

که رو به آن می کند. پس در انجام کارهای خوب پیشی بگیرید».

آنگونه زندگی کن که آفریده شده ای؛ صدایت را تغییر مده و نحوه فریاد زدنت را دگرگون نکن و چگونگی راه رفتن خود را عوض مکن؛ خود را به وسیله وحی پیراسته کن و تربیت نما. نباید وجود و شخصیت خود را لغو و باطل کنی و استقلال خود را از بین ببری. تو رنگ و روی خودت را داری و ما می خواهیم تو را با همان رنگ و روی خودت ببینیم. چون تو اینگونه آفریده شده ای و ما تو را اینگونه شناخته ایم.

«هیچ یک از شما بی شخصیت نباشد».

مردم از لحاظ طبیعت و سرشتشان بیشتر به درختان مشابهت دارند؛ میوه بعضی از درختان، شیرین؛ و میوه برخی، ترش است. برخی از درختان، کوتاه؛ و برخی بلند هستند؛ باید هم اینگونه متفاوت باشند. اگر تو مثل موز هستی، خودت را به گلابی تبدیل نکن. چون زیبایی و ارزش تو در این است که موز باشی. متفاوت بودن رنگها، زبانها، استعدادها و تواناییهای ما، یکی از نشانه های خداوند است؛ پس نشانه ها و آیات او را نباید انکار کرد.

قضا و قدر

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ

نَبِّأَهَا﴾ «هر مصیبت و بلایی که به زمین یا به شما می رسد، پیشتر در لوح محفوظ

ثبت و ضبط شده است». قلم رفته و کاغذها جمع شده اند و کار، فیصله شده است

«لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا» و تقدیرها و رخدادها، همه نگاشته شده اند. «به ما هیچ بلایی نخواهد رسید مگر آنچه خداوند برای ما نوشته است». آنچه به تو رسیده، امکان نداشته که از تو بگذرد و آنچه به تو برنخورده، امکان نداشته که بدان گرفتار شوی. هرگاه این باور در وجودت ریشه بدواند و در دلت جای بگیرد آنگاه مصیبت و رنج برایت به هدیه ای تبدیل می شود و همه حوادث را به عنوان جایزه و مدال دریافت می داری. (من یرد الله به خیراً یصب منه) «هر کس، خداوند نسبت به او اراده خیر داشته باشد، او را به مصیبت گرفتار می کند». پس از بیماری و مردن فرزند و یا زبانی مالی و یا از سوختن خانه ات در آتش، ناراحت و پریشان مباش. چون خداوند، مقدر نموده تا چنین اتفاقی بیفتد؛ برایت قبلاً چنین چیزی انتخاب شده و حق انتخاب، از آن خداست. اما تو در برابر این مشکلات پاداش می بینی و گناهات بخشوده می شوند.

مبارک باد بر مصیبت زدگان، شکیبایی و رضامندی آنها از خداوندی که تنها او، بخشنده و گیرنده است و او، روزی را زیاد و کم می نماید. «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» «همان خدایی که از آنچه می کند، پرسیده نمی شود و آنها پرسیده می شوند».

اعصاب تو راحت نخواهد شد و اضطراب و وسوسه هایت از دل بیرون نخواهد رفت مگر آنکه به تقدیر و قضا ایمان داشته باشی و بدانی که هر آنچه، پیش خواهد آمد، قبلاً نوشته شده است؛ پس با حسرت و اندوه خوردن، خودت را تلف مکن و گمان مبر که می توانستی از فرو ریختن دیوار جلوگیری نمایی، از ریختن آب مانع شوی و جلوی وزش باد را بگیری و نگذاری که شیشه بشکند؛ بر خلاف میل من و

شما چنین چیزی درست نیست و آنچه مقدر شده، اتفاق خواهد افتاد. ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ «هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کفر بورزد».

تسلیم تقدیر باش قبل از آنکه اظهار ناخوشنودی، فریاد و فغان و شکایت کردن، تو را در محاصره خود قرار دهد. به تقدیر و قضا اعتراف کن پیش از آنکه سیل خروشان ندامت و پریشانی، ناگهان به تو هجوم آورد. پس هرگاه اسباب را فراهم نمودی و تمام توانت را بکار بستی، اما به خواسته ات نرسیدی، خاطر جمع باش که این همان چیزی است که باید اتفاق می افتاد و نگو: «اگر چنین و چنان می کردم، چنان و چنین می شد؛ بلکه بگو: خداوند چنین مقدر نموده و آنچه خواست او بوده، همان کرده است».

﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ «به دنبال سختی آسانی خواهد بود».

ای انسان! بعد از گرسنگی و تشنگی، سیری است و بعد از بی خوابی، خواب آرام و پس از بیماری، تندرستی خواهد بود و گمراه هدایت خواهد شد و دلواپسیها و رنجها پایان خواهند یافت و تاریکی، رخت بر خواهد بست.

﴿فَعَسَىٰ أَلَّةٌ أَنْ يَأْتِيَنَا بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ﴾ «امید است خداوند پیروزی یا

راه حلی از جانب خودش بیاورد».

شب را مژده باد به سپیده دمی که با روشن کردن قله کوهها و دره ها، سرش را بلند می کند؛ انسان رنج دیده و مصیبت زده را مژده باد به موفقیتی که با سرعت نور، ناگهان در یک چشم به هم زدن سر می رسد. فرد گرفتار را مژده باد به لطفی پنهان و دستهایی گرم که او را به آغوش خواهند گرفت. هر گاه دیدی که صحرا و بیابان،

طولانی است و همچنان ادامه دارد، بدان که آن سوی این صحرا، باغی سرسبز است که سایه های دلپذیری دارد.

هنگامی که دیدی طناب، سخت و سخت تر می شود، بدان که پاره خواهد شد. اشکها با خود لبخند همراه دارند؛ بعد از هراس و ترس، امنیت به سراغ انسان می آید و با اضطراب و آشفتگی، آرامش همراه است. آتش، ابراهیم خلیل علیه السلام را نمی سوزد؛ چون عنایت و توجه الهی، پنجره ای به سوی او گشوده است؛ پنجره ای سرد و سلامت: ﴿ قُلْنَا يٰنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ ﴿۱۲۵﴾. دریا، موسی علیه السلام را غرق نمی کند؛ چون این صدا و فریاد را سر داده است که: ﴿ كَلَّا ۗ اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِيْنِ ﴿۱۲۶﴾ «هرگز نه؛ پروردگارم با من است و مرا هدایت خواهد کرد».

پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر هجرت و در غار ثور، به همراهش مژده داد که خداوند، با ما است؛ آنگاه امنیت، پیروزی و آرامش، آنها را فرا گرفت.

کسانی که برده لحظه های فعلی و شرایط جانکاه خود هستند، چیزی جز بدبختی و دشواری و نابودی نمی بینند؛ چون آنها جز به دیوار اتاق و درب خانه به چیزی دیگر نمی نگرند. آنها باید به آن سوی موانع نگاه کنند و افکارشان را رها سازند تا به آن سوی دیوارها بروند.

پس تاب و توان خود را از دست مده؛ زیرا تداوم یک وضعیت برای همیشه محال و ناممکن می باشد و بهترین عبادت، انتظار رهایی از بند سختیهاست. روزها در گردش و دگرگونی هستند. روزگار، متغیر و شبها، آبتن اتفاقات جدیدی می باشد؛ دنیای غیب، پنهان است و خداوند حکیم، هر روز به کاری می پردازد و شاید خدا بعد از آن راه حلی بیاورد؛ اما بدان که بعد از سختی، آسانی است.

از لیمو نوشیدنی شیرینی بساز

انسان هوشمند و زیرک، زیانها را به سود تبدیل می کند، ولی فرد نادان و بزدل، یک مصیبت را به دو مصیبت تبدیل می نماید. پیامبر ﷺ از مکه اخراج شد، آنگاه در مدینه اقامت گزید و در آنجا حکومتی تأسیس کرد که برای همیشه تاریخ، کارنامه زرین آن ماندگار است.

امام احمد بن حنبل زندانی شد و شلاق خورد، آنگاه امام و پیشوای مسلمانان در سنت و حدیث گردید. سرخسی را در قعر چاه گذاشتند، او با یک کتاب بیست جلدی در موضوع فقه از زندان بیرون آمد. ابن اثیر خانه نشین گشت؛ آنگاه کتاب (جامع الاصول و النهایة) از معروفترین و مفیدترین کتابهای حدیث را تألیف کرد. ابن جوزی را از بغداد بیرون راندند، ولی او، قرائتهای هفتگانه را آموخت. تب مرگ مالک بن ریب را فراگرفت و او، قصیده زیبا و مشهورش را که با دیوان اشعار شعرای دولت عباسی برابری می نماید، تقدیم جهانیان کرد. پسر ابو ذؤیب هذلی مرد و او، مرثیه ای برایش سرود که جهانیان را به سکوت و حیرت واداشت و مردم، از شنیدن آن مات و مبهوت شدند و تاریخ، آن را در برگهای زرینش ثبت نمود.

هرگاه مصیبت و فاجعه ای ناگهانی به سراغت آمد، به بخش مفید و قابل استفاده آن بنگر؛ اگر کسی به تو یک لیوان لیمو داد، مقداری شکر به آن بیفزای و اگر ازدهایی به تو هدیه کرد، پوست گرانبهایش را برای خود بردار و بقیه اش را رها کن. هرگاه عقربی تو را گزید، بدان که تو را در برابر سم مارها واکسینه کرده است. در شرایط سختی که داری، شادمان و مسرور باش تا برای ما از آن گل و یاسمن بیاوری.

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ «چه بسا چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه برای شما بهتر است».

فرانسه قبل از انقلاب توفنده و بزرگش دو شاعر بزرگ را زندانی کرد؛ یکی از این شاعران فردی خوشبین و دیگری، فردی بدبین بود. هر دوی آنها سرشان را از پنجره زندان بیرون آوردند. شاعر خوشبین نگاهی به ستارگان انداخت و خندید؛ اما شاعر بدبین، به گل و خاک خیابانی که در کنارشان بود، نگاه کرد و گریست. همیشه به آن سوی تراژدی بنگر. چون شر محض نیست؛ بلکه در آن خوبی و پاداش و موفقیت نیز نهفته است.

چه کسی درمانده را جواب می دهد، وقتی که او را صدا بزند؟

فردی که گرفتار مصیبت و بلا شده، به درگاه چه کسی آه و ناله سر می دهد و از چه کسی یاری می جوید؟ او، کیست؟ او کیست که جهانیان دست نیاز به سویش دراز می کنند و او را می خوانند؟ او کیست که زبانها به یاد او حرکت می نمایند و دلها، او را معبود و خدای خویش قرار می دهند؟ بدون شک او، خداوند است که هیچ معبود به حقی جز او نیست. بر ما لازم است که در سختی و آسانی و در خوشی و ناخوشی، او را صدا بزنیم و او را بخوانیم، در سختیها به او توسل بجویم و به درگاه او زاری و تضرع کنیم و با گریه و زاری و انابت، خود را به درگاهش بیندازیم. آن وقت است که مدد و یاری او فرا می رسد و توفیق و گره گشایی از سوی او می آید.

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ چه کسی درمانده را جواب می دهد، گمشده را

باز می آورد، به بیمار تندرستی و سلامتی می بخشد، ستمدیده را یاری می کند، گمراه را هدایت می نماید و مصیبت و بلا را از مصیبت زده دور می کند؟ ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ «وقتی در کشتی سوار شدند، مخلصانه خدا را به فریاد خواندند». در اینجا دعاهایی را که برای دور کردن غم و اندوه و ناراحتی آمده اند، بیان نمی کنم؛ بلکه شما را به کتابهای حدیث حواله می دهم تا بهترین شیوه خطاب نمودن پروردگارتان را بیاموزید، با او مناجات کنید، او را به فریاد بخوانید و به او امید داشته باشید.

اگر به خدا ایمان داشته باشید، گویا همه چیز دارید و اگر به خدا ایمان نداشته باشید، همه چیز را از دست داده اید. دعا و خواندن پروردگارت، عبادت و طاعتی دیگر است که از به دست آمدن آنچه می جویی، بالاتر می باشد. برای بنده ای که فن دعا کردن را خوب یاد دارد، شایسته نیست که ناراحت و غمگین و پریشان شود؛ همه ریسمانها قطع می گردند جز ریسمان او، همه درها بسته می شوند جز در او و او، نزدیک و شنوا و اجابت کننده است؛ در مانده را پاسخ می دهد و دعایش را اجابت می کند وقتی که او را بخواند.

خداوند، به تو فرمان می دهد که او را بخوانی؛ حال آنکه تو نیازمند، ناتوان و محتاج هستی و او، توانگر، نیرومند و یکتا و بزرگوار است. ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». هرگاه بلاها و سختیها، تو را فرا گرفتند، پیوسته خدا را یاد کن، اسم او را بگیر، فریاد بزن و مدد و یاری او را بجوی؛ پیشانیت را برای منزله دانستن و تقدیس نام او با خاک آغشته کن تا تاج آزادی را به دست بیاوری و بینی ات را در خاک عبودیت او به به خاک بمال تا مدال نجات را فراچنگ

آوری؛ دستهای را به سوی او دراز کن و زبان نیاز بگشای و زیاد از او بخواه و در خواستن و خواندن خدا مبالغه کن؛ به درگاهش آه و زاری نما و از او دور مشو، منتظر لطف و مهربانی او و یاریش باشد، نام او را بگیر و درباره او گمان نیک داشته باش و به قصد او از همه ببر تا خوشبخت و موفق شوی.

در خانه ات جای بگیر

گوشه نشینی شرعی و خوب، این است که از شر و اهل آن واز افراد بیکار و بزهکار دوری کنی؛ در این صورت خاطرت آرام خواهد شد و ذهنت دُرهایی از حکمت ارائه خواهد داد و نگاهت، در باغ معرفت به حرکت خواهد آمد.

گوشه گیری و دوری نمودن از آنچه که انسان را از کار خیر و عبادت باز می دارد و به خود مشغول می کند، داروی مهمی است که پزشکان و اطباء دلها، آن را تجربه کرده اند. این دارو، موفقیت بزرگی در معالجه کسب کرده است و من شما را به آن راهنمایی می کنم. دوری گزیدن از بدی و افراد یاوه کار و فرومایه، یعنی بارورسازی فکر و اندیشه، یعنی برافراشتن خیمه تقوای الهی، یعنی جشن میلاد بازگشت به سوی خدا و به یاد آوردن او. اجتماع و گردهمایی پسندیده، جمع شدن در کنار هم برای نمازهای پنجگانه و ادای نماز جمعه و مجالس علم و همکاری با یکدیگر برای کار خیر است. اما مجالس بیجا و گردهماییهای بی ارزش، چیزی است که باید به شدت از آن پرهیز کرد و از آن گریخت. از اینرو به خاطر اشتباهات خود اشک ندامت بریز، زبانت را کنترل کن و در خانه ات بمان. اختلاط و همنشینی بیهوده، جنگی بی رحمانه علیه روان انسان است و تهدیدی خطرناک برای امنیت و آرامش روانی می باشد. زیرا با کسانی همنشینی می کنی که ارکان شایعه پراکنی و

قهرمانان دروغ بافی هستند و در ترساندن از بلاها و حوادث پیش نیامده، استاد می باشند؛ آنها کاری می کنند که روزی هفت بار پیش از آنکه مرگت فرا برسد، بمیری.

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا﴾ «اگر همراه شما بیرون بیایند، جز تشویش و پریشانی چیزی به شما نمی افزایند». بنابراین تنها خواهش من از تو، این است که به کار خویش پرداز و در خانه ات بنشین. مگر آنکه به قصد گفته یا کرده ای نیک، از خانه ات بیرون بروی؛ در این صورت می بینی که قلبت، سامان می یابد و وقت گرانبهات ضایع نمی شود و دیگر عمر خویش را هدر نمی دهی. زبانت از غیبت، قلبت از پریشانی، گوشه‌هایت از شنیدن سخنان ناشایست و هرز و دلت از بدگمانی، سالم و در امان خواهد ماند. هر کس که این را تجربه کرده، می داند و هر کس بر مرکب او هام سوار شده و با توده مردم بی هدف حرکت نموده، او را به حال خودش رها کن.

عوض هر چیزی را خدا می دهد

خداوند، هر چیزی را که از تو بگیرد، بهتر از آن را به تو خواهد داد، به شرط اینکه شکیبایی ورزی و به پاداش الهی امیدوار باشی. چنانچه در حدیث آمده است: «هر کس که دو چشمش را از او گرفتم و او شکیبایی ورزید، در عوض آن به او بهشت را خواهم داد».

«هر کس چیز دوست داشتنی او را از او گرفتم و او با چشم داشت پاداش، شکیبایی کرد، در عوض آن، بهشت را به او می دهم». هر کس فرزندش را از دست

بدهد و شکیبایی ورزد، برایش خانه ای در بهشت جاودان ساخته خواهد شد. این، فقط یک مثال است؛ امور دیگر را بر همین اساس مقایسه کنید.

از اینرو به خاطر گرفتار شدن به بلایی، تأسف و حسرت مخور. چون پاداش بهشت و مزد بزرگی، نزد کسی که این بلا را مقدر کرده، وجود دارد.

دوستان خدا که در دنیا به بلا گرفتار شده اند، در بهشت برین مورد تمجید و

ستایش قرار می گیرند. ﴿ سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ ۗ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۱۶۱﴾

«درودتان باد به خاطر شکیبایی و صبری که نمودید. چه زیباست سرای آخرت».

شایسته است ما به پاداشی بنگریم که در برابر بلا داده می شود و در خیری که

جای آن را پر می کند.

﴿ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۶۲﴾

«درود و رحمتی از جانب خداوند بر ایشان است و اینان راه یافتگانند».

مصیبت دیدگان و بلاکشان را مبارک و مژده باد. بی تردید که عمر دنیا، کوتاه و

گنج آن، ناچیز و اندک است و سرای آخرت، بهتر و ماندگارتر می باشد؛ هر کس،

در این دنیا به بلا و مصیبتی گرفتار آید، در عوض در آن جهان پاداش خواهد یافت و

هر کس در اینجا رنج و خستگی بکشد، در آنجا راحت خواهد شد؛ اما سخت ترین

چیز برای آنهایی که به دنیا دل بسته، عاشق آن گشته و به آن گرایش یافته اند، از

دست دادن لذتها و خوشیهای دنیا و آرامش و راحتی آن است. بنابراین مصیبتها و

سختیها بر آنان بسیار دشوار و غیر قابل تحمل می باشد؛ زیرا آنها فقط زیر پاهایشان را

نگاه می کنند و از اینرو چیزی جز دنیای زودگذر و فانی و بی ارزش را نمی بینند.

ای رنج دیدگان و ای مصیبت زدگان! هر چیزی که از دست بدهید، باز هم شما سود برده اید. خداوند پیامی برایتان فرستاده که سرشار از مهرورزی، لطف، پاداش و انتخاب درست است.

مصیبت دیده ای که چادر بلا، او را فرو پوشانده است، باید به این فکر کند که: «در نتیجه میان آنها دیواری زده می شود که دری دارد که درون آن، رحمت و بیرونش، عذاب است»: ﴿ فَضْرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُمْ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴾ ﴿۱۰۰﴾ آنچه نزد خداست بهتر و گواراتر و بزرگتر و ماندگارتر است.

ایمان یعنی زندگی

بدبختان واقعی کسانی هستند که از گنجینه های ایمان و از سرمایه یقین بی بهره می باشند.

آنها، همواره در ناراحتی و خشم و ذلت بسر می برند. ﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ﴾ «هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت».

تنها ایمان به پروردگار جهانیان است که انسان را خوشبخت می نماید، وجودش را پاک می گرداند، او را شادمان و مسرور می کند و غم و اندوه را از او دور می نماید. در حقیقت زندگی بدون ایمان هیچ مزه ای ندارد. تنها راه ملحدان، برای آنکه خود را از بدبختیها و تاریکیها و فجایع، راحت کنند، این است که خودکشی نمایند.

براستی که زندگی بدون ایمان، چه زندگی فلاکت باری است. آنهایی که از آیین الهی و راه او منحرف شده اند، به نفرین همیشگی گرفتارند. ﴿ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَنْذِرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾ ﴿۱۱﴾

«همانگونه که نخستین بار به وحی ایمان نیاوردند، دلها و چشمانشان را دگرگون می کنیم و آنها را سرگشته در گمراهیشان رها می کنیم».

عقل پس از تجربه ای طولانی و دشوار در طی قرون گذشته به این نتیجه رسیده که بت، خرافات است و کفر و الحاد، دروغ و بی اساسند؛ پیامبران، صادق هستند؛ خداوند، برحق است و فرمانروایی وستایش، او را سزااست و او بر هر چیزی تواناست. بعد از این تجربه وقت آن رسیده که جهان، قاطعانه باور کند که هیچ معبود به حقی جز خداوند نیست.

سعادت و آرامش هر انسانی، متناسب با قوت و ضعف ایمان اوست. ﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ ﴿۱۷﴾ «هر مرد و زن مؤمنی، کار شایسته انجام دهد، زندگی پاکیزه ای به او می دهیم و پاداش آنها را بهتر از آنچه می کرده اند، خواهیم داد». زندگی پاکیزه و آرامش خاطر زنان و مردان مومن، به خاطر نوید الهی است؛ آری! این زندگی پاک به خاطر آن است که دلهایشان به سبب محبت پروردگارشان استوار است و ضمیر آنها از آلودگیهای انحراف پاک می باشد؛ بدین ترتیب آنها، هنگام بروز حوادث و فجایع، خونسرد و آرام هستند و از تقدیر راضیند؛ زیرا آنها به اینکه خداوند، پروردگارشان؛ اسلام، دینشان و محمد ﷺ، پیامبرشان می باشد؛ راضی و خوشنودند.

عسل را بردار، اما کندو را نشکن

نرمی در هر چیزی، آن را زیبا و قشنگ می نماید، اما نبود نرمی در چیزی، آن را زشت می گرداند؛ مانند نرمی در سخن گفتن، لبخند زیبا، سخن خوب هنگام دیدار؛ اینها لباسهای زیبا و آراسته ای هستند که سعادت‌مندان بر تن می نمایند. بلکه صفات و ویژگیهای انسان مؤمن می باشند. مانند زنبور عسل که شهد گل‌های شیرین را می مکد و محصولی شیرین می سازد و هرگاه بر گلی بنشیند، آن را نمی شکند. چون خداوند به سبب نرمی و مهربانی چیزهایی ارزانی می دارد که با خشونت و سختی نمی دهد. بعضی از مردم هستند که دیگران، عاشق دیدارشان می باشند و با جان و دل از آنها استقبال می کنند. زیرا اینها سخنانی دوست داشتنی به زبان می آورند و در داد و ستد، خرید و فروش و دیدار و خداحافظی رویکرد زیبا و پسندیده ای دارند. دوستیابی، فنی است که مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته و انسانهای شرافتمند و نیکو، این فن را خوب می دانند؛ آنها هر جا که حضور یابند، از هر سو مردم پروانه وار گرد آنها حلقه می زنند. اگر آنها بیایند، شادی والفت با خود به همراه دارند و وقتی حضور نداشته باشند، همه سراغشان را می گیرند و برایشان دعا می کنند. این سعادت‌مندان، برنامه ای اخلاقی دارند؛ برنامه ای با این عنوان که ﴿اَدْفَعْ بِاَلَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ «با همان شیوه که بهتر است، بر خورد کن؛ ناگهان می بینی کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است». آنها، کینه ها را با عاطفه جوشان و بردباری گرم و گذشت زیبای خود می مکنند، بدی را فراموش می نمایند و نیکی را به یاد دارند؛ سخنان ناشایست را می شنوند، اما گوششان به آن بدهکار نیست؛ بلکه هیچگاه آن

سخنان را به خاطر نمی آورند. آنها خودشان در آرامش هستند و سایر مسلمانان نیز از دست آنها در امنیت و سلامتی قرار دارند. «مسلمان، کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند». «مؤمن کسی است که مردم دربارهٔ خونها و اموالشان او را امین خود بدانند». «خداوند، به من دستور داده که پیوند خویشاوندی خود را با کسی که آن را بریده، برقرار دارم و از کسی که بر من ستم روا داشته، گذشت کنم و به کسی که به من چیزی نداده، چیزی بدهم». (احادیث)

﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ «آنهايي که خشم خود را فرو می برند و از مردم گذشت می نمایند». اینها را به پاداش آرامش و سکون در این جهان و نیز به قرار گرفتن در کنار پروردگار آمرزنده در میان باغها و نهادهای بهشت به عنوان پاداش در جهان آخرت بشارت بده. همچنین خدای متعال می فرماید: ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ «در جایگاهی راستین نزد فرمانروایی توانا».

دلها با یاد خدا آرام می گیرد

خداوند، راستگویی را دوست دارد؛ صراحت و رک گویی، صابون دلهاست؛ تجربه، دلیل و راهنما است و فرد بامروت و خلاق به خانواده اش دروغ نمی گوید؛ هیچ کاری نیست که به اندازه ذکر خدا به دلها آرامش بخشد و پاداشی بزرگتر از پاداش ذکر داشته باشد.

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ «مرا یاد کنید، شما را یاد می کنم». ذکر و یاد الهی، بهشت خداوند بر روی زمین است؛ هر کس وارد این بهشت نشود، وارد بهشت آخرت

نخواهد شد. ذکر خدا یعنی نجات دادن جسم و روح از خستگیها و آشفتگیها و بلکه ذکر خدا، راهی کوتاه و راحت به سوی هر نوع موفقیت و کامیابی است. آموزه های وحی را مطالعه نما تا فواید ذکر را بینی و از داروی آن استفاده کن تا بهبودی و شفا حاصل کنی. با ذکر خدا ابرهای هراس و پریشانی و غم و اندوه دور می شوند. با یاد او کوههای ناراحتی و رنج و افسوس از جا کنده می گردند.

تعجبی نیست که ذاکران، احساس آرامش نمایند؛ زیرا این، قاعده و اصلی کلی است. اما شگفت در این است که آنهایی که از ذکر او غافلند، چگونه زندگی می کنند؟ ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ «مردگانی غیرزنده هستند و نمی دانند که چه زمانی برانگیخته می شوند». ای کسی که از درد و رنج شکایت می کنی و از حوادث و رخدادها آه و ناله سر می دهی و مصایب، تو را گریزان کرده است! بیا و اسم او را بگیر و فریاد برآور. ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ «آیا شبیه و همانندی برای خدا سراغ داری؟»

هر چه بیشتر خدا را یاد کنی، بیشتر آسوده خاطر می شوی، دلت آرام می گیرد و احساس خوشبختی می کنی. در ذکر خدا مفاهیمی همچون توکل بر خدا، اعتماد به او، انابت و بازگشت به سوی او، به او گمان نیک داشتن و انتظار گره گشایی از جانب او نهفته اند. خداوند، نزدیک است هر گاه خوانده شود و شنوا است و صدای کسی که او را به فریاد می خواند، می شنود و چون از او خواسته شود، اجابت می کند.

پس فروتنی و زاری و تضرع کن؛ بیان یگانگی خدا، ستایش او، دعا خواستن از او و استغفار و طلب آموزش از او را ورد زبان خویش بگردان، آنگاه به یاری و

خواست او سعادت، سرور، نور و شادی را خواهی یافت. ﴿فَعَاتَهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ
 الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ﴾ «خداوند پاداش دنیا و بهترین پاداش آخرت را به
 آنان داد».

آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگارشان از لطف خویش به آنها عطا نموده، حسادت و کینه می ورزند؟

حسد، موریانه ای سمج است که استخوان را می خورد و از بین می برد. حسد و
 کینه، بیماری مزمنی است که جسم را تباه و نابود می گرداند. گفته شده: کینه توز و
 حسود آرامش و قرار ندارد؛ او، ستمگری در لباس ستمدیده و دشمنی در لباس
 دوست می باشد. همچنین گفته اند: آفرین بر حسد که چقدر عادل و منصف است؛
 زیرا نخست حسود را می کشد و او را از پا در می آورد. از اینرو قبل از آنکه بر
 دیگران رحم نماییم، به خودمان رحم کنیم و از حسدورزی باز آییم. زیرا وقتی حسد
 می ورزیم و ناراحت می شویم، این ناراحتی را با گوشتهای بدن خود تغذیه می کنیم
 و اندوه را با خونهایمان آب می دهیم و خواب خود را بر دیگران تقسیم می نماییم.
 کسی که حسد می ورزد، تنور داغی را روشن می کند و سپس خودش، در آن
 می سوزد. تیره شدن صفای زندگی و اندوه و ناراحتی، بیماریهایی است که حسادت
 به وجود می آورد تا بدین سان آرامش و زندگی زیبا را از بین ببرد. بلای کسی که
 حسادت می ورزد، این است که به جنگ تقدیر برخاسته، خداوند را در عدالت و
 دادگری متهم می نماید و نسبت به شریعت، بی ادبی روا می دارد و با صاحب آیین
 که خداوند است، به مخالفت بر می خیزد.

حسد، بیماری و مرضی است که فرد مبتلا به آن، هیچ پاداشی ندارد و بلایی است که هر کس بدان گرفتار شود، اجری نخواهد داشت. فرد کینه توز و حسود همواره می سوزد تا اینکه می میرد یا اینکه مردم، نعمتهایشان را از دست می دهند. با هر کس می توان صلح و آشتی کرد، اما راه صلح و آشتی با فرد بدخواه و حسود فقط این است که از نعمتهای خداوند دست بکشی و از استعدادهایی که خدا به تو داده، دست برداری و ویژگیهای پسندیده ات را دور بیندازی؛ اگر این کار را بکنی، شاید با دلی ناخواسته از تو راضی شود. از شر حاسد وقتی حسد می ورزد به خدا پناه می بریم؛ چون وقتی حسد می ورزد، مانند اژدهای سمی می شود که تا زهر و سم خود را در بدن فردی بی گناه و پاک وارد نکند، آرام نمی یابد. پس اکیداً شما را از حسد باز می دارم. از حسود به خدا پناه ببرید؛ چون او در کمین شماست.

واقع بینانه به زندگی بنگر

زندگی، چنین است که با تلخ کامی و گرفتگی همراه می باشد، رنجهای زیادی با خود دارد، گوناگون می باشد و با رنج و ناکامی و بلا آمیخته شده است. تو از دست آن همواره آزرده خاطر و رنجور خواهی بود؛ هیچ پدر یا همسر یا دوست یا خانه و یا شغلی نیست مگر آنکه ناگواریهایی به همراه دارد و گاهی انسان را ناراحت می کند؛ پس سوز شر و بدی آن را با آب سرد خیر و خوبی اش خنک بگردانید تا همه از آن نجات یابید. خداوند، دنیا را چنان آفریده است که همواره دو چیز مخالف را با خود دارد؛ خیر و شر، آبادانی و خرابی، شادی و اندوه؛ بعد از این دنیا و در جهان آخرت، خیر و صلاح و شادی همه در بهشت جمع می شوند و شر و تباهی و

اندوه همه با هم در جهنم گرد می آیند. پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «دنيا و آنچه در دنيا است، ملعون می باشند جز ذکر خدا و آنچه به آن نزدیک باشد و عالم و متعلم». پس با واقعیت زندگی نما و در عالم خیال پرواز نکن؛ با دنيا آنگونه که هست، روبرو شو؛ خودت را تسلیم زندگی و همزیستی با دنيا بگردان، دوستی بی عیب در آن نخواهی یافت و هیچ یک از کارهایت به حد کمال نمی رسد؛ چون صفا و کمال جزو ویژگیهای دنيا نیستند؛ زنی کامل، ایده آل و دلخواه نخواهی یافت: «مرد مؤمن نباید از زن مومن متنفر شود؛ اگر یکی از رفتارهای زن برایش ناخوشایند باشد، از رفتار دیگر او راضی خواهد بود».

پس شایسته است که بکوشیم، اصلاح کنیم، عفو نماییم، گذشت و بخشش پیشه گیریم و آنچه سهل و میسر است، بگیریم و آنچه را که دشوار و سخت است، رها کنیم و اشتباهات را درست نماییم و خود را نسبت به برخی چیزها به بی خبری بزنیم.

مصیبت دیدگان را مایه دلجویی

و شکیبایی خویش قرار بده

آیا اگر به چپ و راست نگاه کنی، کسی جز افراد مصیبت زده و رنج دیده مشاهده می کنی؟ در هر خانه ای زنی به نوحه سرایی نشسته و بر هر گونه ای اشکها سرازیر گشته است. مصیبتها چه فراوان و شکیبایان چه بسیارند! تنها تو به مصیبت گرفتار نشده ای؛ بلکه بلا و گرفتاری تو نسبت به بلا و مشکل دیگران اندک و ناچیز است. چه بسیارند بیمارانی که سالها بر بستر به چپ و راست می غلتند و از درد و بیماری، ناله و فریاد سر می دهند! چه بسیارند زندانیانی که سالها گذشته و هنوز

خورشید را ندیده اند و جایی جز سلول خود را نمی شناسند. چه بسیارند زنان و مردانی که جگرگوشه ها و فرزندانشان را در عین جوانی و در زمانی که تازه بهار عمرشان شکوفا شده، از دست داده اند.

چه بسیارند افراد رنج دیده و مصیبت زده! وقت آن رسیده که اینها را مایه تسلیت و دلگرمی خویش قرار دهی و به یقین بدانی که این دنیا برای مؤمن یک زندان و بلکه سراچه غمها و بلاهاست. صبح می بینی که همه افراد خانواده در کاخشان با شادی و سرور گرد هم آمده اند، اما شامگاه این کاخ به ویرانه ای تبدیل می گردد یا می بینی که همه، جمع و تندرست و سالمند، ثروت و دارایی فراوان و فرزندان زیاد دارند؛ اما بعد از چند روزی، ناگهان فقر و جدایی و بیماری، آنها را فرا می گیرد.

﴿ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ ﴾ ﴿۱۶﴾ «و برایتان

روشن گردیده که با آنها چه کردیم و برای شما، مثالها زده ایم».

تو باید مانند شتر کار آزموده ای که بر صخره های سنگی می خوابد، به خود بقبولانی و به خود قوت دهی؛ باید مصیبت و بلای خود را با بلایی که اطرافیان و کسانی که پیش از تو در ادوار روزگار بدان مبتلا شده اند، مقایسه کنی تا برایت روشن شود که مصیبت به نسبت مصیبتی که دامنگیر آنان شده، چیزی نیست؛ بلکه فقط دردها و نیشهای بسیار ساده ای به تو وارد شده است. پس خداوند را به خاطر آنچه به لطف خویش باقی گذاشته، ستایش کن و او را سپاس بگزار و به خاطر آنچه از تو گرفته، به پاداش او امیدوار باش و اطرافیان را مایه تسلیت خویش بگردان.

پیامبر ﷺ الگوی شماسست؛ بچه دان شتر را بر سرش گذاشتند، آنقدر سنگ به او زدند که پاهایش پر از خون شد و سرش زخمی گردید؛ در شعب ابی طالب محاصره شد تا اینکه به جای غذا برگ درختان را می خورد؛ از مکه بیرونش کردند؛ دندانش

شکست؛ همسر پاکدامنش را به بی عفتی متهم نمودند؛ هفتاد نفر از یارانش کشته شدند؛ پسرش را از دست داد؛ بیشتر دخترانش در دوران زندگانش چشم از جهان فرو بستند؛ از گرسنگی برشکم خود سنگ بست و به کهانت و دیوانگی و دروغ‌گویی متهم شد، اما خداوند، او را حفاظت کرد. اینها، بلاهای گریزناپذیری بود که رسول خدا ﷺ، گرفتارش گردید و بلکه این پالایشی بود که بزرگتر از آن وجود ندارد.

قبل از او زکریا علیه السلام کشته شد؛ یحیی علیه السلام را سر بریدند؛ موسی علیه السلام، ترک وطن کرد؛ ابراهیم علیه السلام را به آتش انداختند. امامان و پیشوایان نیز این راه را ادامه دادند. عمر رضی الله عنه به خون خود غلتید؛ عثمان رضی الله عنه ترور شد؛ علی رضی الله عنه را خنجر زدند و ائمه را به شلاق بستند؛ برگزیدگان زندانی شدند و نیکوکاران شکنجه گردیدند. ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِئْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلُوفًا﴾ «آیا پنداشتید که وارد بهشت می شوید و حال آنکه هنوز حالت پیشینیان بر سر شما نیامده است؟ ناخوشیها و بلاها (ی بسیاری) به آنان رسید و آنان، ترسانیده شدند».

نماز... نماز

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ «ای مومنان! با شکیبایی و نماز یاری بجوید».

وقتی ناگهان ترس و هراس، تو را فرا گرفت و اندوه و غم، تو را در خود پیچاند و ناراحتی، گریبان‌ت را گرفت، فوراً به نماز بایست؛ آنگاه آرامش روح و جسم، تو را فرا می‌گیرد. نماز ریشه کن کردن آثار بجامانده اندوه و راندن حشرات افسردگی از وجود را تضمین می‌کند. هرگاه مشکلی برای پیامبر ﷺ پیش می‌آمد، می‌گفت: «ای بلال! برای نماز اذان بگو تا راحت شویم». نماز مایه سرور و شادی آن حضرت ﷺ بود. در سیرت و زندگینامه مردان بنام تاریخ مشاهده نموده‌ام که هرگاه دشواریها، روزگار را بر ایشان تنگ می‌کرد و حوادث به سوی آنها دندان تیز می‌نمود، شتابان و فروتن به نماز می‌ایستادند و بدین سان نیرو و اراده همت خود را باز می‌یافتند.

نماز خوف، هنگام ترس و هراس و زمانی خوانده می‌شود که هوش و حواس می‌پرد و جانها در دم تیغ قرار می‌گیرند؛ در چنین حالتی بزرگترین آرامش و ثبات، نمازی خاشعانه است.

نسلی که طوفان بیماریهای روانی بر او فشار آورده، باید خود را با مسجد آشنا کند و باید قبل از همه چیز پیشانیش را به خاک بمالد تا پروردگارش را راضی نماید و خود از این عذاب مزمن نجات دهد و گرنه اشکها، پلکهای او را خواهد سوخت و اندوه و ناراحتی، اعصاب او را از بین خواهد برد و هیچ انرژی و نیرویی جز نماز نیست که به او آرامش دهد.

چه خوبست بدانیم که نمازهای پنجگانه، کفاره گناهان است و مقام ما را نزد پروردگاران بالا می‌برد و علاجی بزرگ برای دردها و دارویی مفید برای بیماریهایمان می‌باشد و دل ما را سرشار از یقین می‌نماید و اعضا و جوارح ما را آکنده از رضامندی و خوشنودی می‌گرداند. اما آنهایی که از مسجد دوری گزیده و نماز را ترک گفته‌اند، از یک بلا، گرفتار بلایی دیگر می‌شوند و از یک اندوه و

ناراحتی پا به اندوه و غمی دیگر می گذارند و از یک بدبختی به بدبختی دیگری وارد می شوند. ﴿ فَتَعَسَا هُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴾ «مرگ بر آنان باد و (خداوند) اعمالشان را باطل و بیهوده گرداناد!»

خداوند ما را کافی است و او بهترین کارساز است.

سپردن کار به خدا، توکل نمودن به او، اعتماد داشتن به وعده اش، رضامندی از خواست خدا، به او گمان نیک داشتن و انتظار گره گشایی و حل مشکلات از سوی او، از بزرگترین ثمرات و نتایج ایمان و از مهمترین صفات مؤمنان است. هنگامی که بنده اطمینان می یابد که سرانجام نیکی خواهد داشت و آنگاه که در همه کارهایش بر پروردگار خویش اعتماد و توکل می نماید، می بیند که تحت توجه و کفالت و مدد الهی است.

وقتی ابراهیم علیه السلام در آتش انداخته شد، گفت: ﴿ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾ یعنی: «خداوند ما را کافی است و او، بهترین کارساز است». آنگاه خداوند، آتش را برای او سرد و سلامت گردانید. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش به هجوم لشکریان کفر و گردانهای بت پرستان تهدید شدند، گفتند: ﴿ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾ (۱۷۲) فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۳) «خداوند، ما را کافی است و او، بهترین کارساز است. پس با نعمت و لطفی از سوی خدا بازگشتند در حالی که هیچ زیانی به آنها نرسید و از رضامندی خداوند پیروی نمودند و خداوند دارای فضل بزرگ است.»

از آنجا که انسان، ضعیف و ناتوان آفریده شده است، به تنهایی نمی تواند به مبارزه با حوادث پردازد و در برابر سختیها مقاومت کند و به جنگ مشکلات برود. اما وقتی به پروردگارش توکل کند، به مولای خویش اعتماد نماید و کارش را به او بسپارد، می تواند مقاومت و پایداری کند.

اگر انسان به خدا توکل نکند، وقتی سختیها و مصائب، این بنده ناچیز و نیازمند را از هر سو احاطه کنند، چه چاره ای خواهد داشت؟ ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ «اگر شما مؤمن هستید بر خدا توکل نمایید».

پس ای کسی که می خواهی خیرخواه خودت باشی! بر خداوند نیرومند و توانگر توکل کن تا تو را از بلاها و سختیها نجات دهد.

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ را شعار خویش قرار بده؛ اگر مال و داراییت اندک گردید و بدهکاریت زیاد شد و درآمدی نداشتی، فریاد برآور: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ و هر گاه از دشمن ترسیدی یا تو را هراس از ستمگری برداشت و یا از بلایی وحشت کردی، فریاد بزن: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

﴿وَكَفَىٰ بَرِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾ «و همین بس که پروردگارت هدایت کننده

و یاور باشد».

﴿ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ﴾

بگو: در زمین سیاحت کنید

از جمله چیزهایی که به انسان آرامش می دهد و ابرهای غم و اندوه را دور می نماید، سیر و سیاحت در جهان پهناور است. از اینرو سفر کن و کتاب گشوده جهان هستی را بنگر تا قلمهای قدرت را ببینی که بر صفحات جهان هستی نشانه های زیبایی را می نویسند. مسافرت کن تا باغهای زیبا و شکوفا و پردرخت را مشاهده کنی. از خانه ات بیرون بیا و در آنچه پیرامون توست، ببندیش؛ بر کوهها و درختان بالا برو و در دره ها فرود بیا؛ از آب زلال سر بکش و شاخه های یاسمن را ببوی، آنگاه چون پرنده نغمه خوانی که در فضا شناور است، روح خود را آزاد و راحت خواهی یافت. از خانه بیرون بیا؛ عینک سیاه را از چشمانت کنار بزن و آنگاه تسبیح گویان و با ذکر خدا در راههای وسیع الهی حرکت کن. بیکاری و گوشه نشینی در یک اتاق تنگ، راه بسیار موفقی برای خودکشی است. جهان، تنها اتاق تو نیست و تو، همه مردم نیستی؛ پس چرا در برابر گردانهای افسردگی تسلیم می شوی؟ با چشم و گوش و دلت و با تمام وجود فریاد بزن: ﴿ أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً ﴾ «سبکبار و سنگین بار حرکت کنید». بیا قرآن را بخوان که از نهرها و باغهای انبوه و از پرندگان که نغمه عشق سر می دهند، حکایت می کند و از آب و داستان پایین آمدن آن از تپه، سخن می گوید. سفر به گوشه و کنار زمین، کار مفیدی است که نسخه پزشکان در مورد کسی می باشد که حال و حوصله خودش را ندارد و اتاق کوچکش برای او تاریک و ظلمانی می نماید. بیا تا سفر کنیم، شادمان شویم و فکر و تدبیر نماییم.

﴿ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا

سُبْحَانَكَ ﴾ «و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند؛ پروردگارا! تو این را بیهوده نیافریده ای. خدایا! تو پاک و منزّه هستی».

صبر زیبا

صبر و شکیبایی از عادات مردان برجسته و استثنایی است؛ آنهایی که با دلی باز و اراده ای قوی و تسلیم ناپذیر با ناخوشیها روبرو می شوند. اگر من و تو صبر نکنیم، چه می توانیم بکنیم؟ آیا تو راهکاری غیر از صبر نمودن سراغ داری؟ آیا توشه ای غیر از شکیبایی داری؟ یکی از بزرگان در میدانی که بلاها در آن می تاختند و سختیها، در وجود او با یکدیگر مسابقه می دادند، هرگاه از سختی و مشکلی بیرون می آمد، با سختی و مشکلی دیگر روبرو می شد، اما صبر و شکیبایی را سپر خویش نموده و زره اعتماد به خدا را بر تن کرده بود. آری! بزرگان، چنین می کنند؛ آنها با سختیها به نبرد و مبارزه می پردازند و بلاها را دور می اندازند. مردم، برای عیادت ابوبکر رضی الله عنه که بیمار بود، آمدند و گفتند: آیا طیبی را برای معاینه ات فرانخوانیم؟ گفت: طیب مرا معاینه کرده است. گفتند: چه گفت؟ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: او، می گوید: «من، هر آنچه بخواهم، می کنم. شکیا باش و بدان شکیبایی ات برای خدا و به یاری اوست؛ با این باور که مشکلات حل خواهند شد و پایان خوبی خواهند داشت و با طلب پاداش و امید به اینکه گناهان زدوده خواهند شد، شکیبایی بورز؛ هرچند حوادث تیره و تار باشند و درها، به رویت بسته و تاریک؛ چون پیروزی، با صبر و شکیبایی همراه است و به دنبال سختی، آسانی خواهد بود.

سیره بزرگان را مطالعه نمودم و از بزرگی صبر و شکیبایی آنان و از توان تحملشان به حیرت افتادم. مصیبتها بر آنان چون قطره های سرد باران فرو می ریخته و آنها مانند کوهها، استوار و همچون حق، پابرجا بوده اند. بدین سان پس از مدت کوتاهی، ناگهان طلوع فجر پیروزی و موفقیت، چهره هایشان را درخشان می نموده است. آنها، فقط به صبر و شکیبایی اکتفا نکردند؛ بلکه به مبارزه و جنگ با حوادث و بلاها پرداختند و در برابر مصایب فریاد بر آوردند و آن را به مبارزه طلبیدند.

کره زمین را روی سرت مگذار.

بعضی از مردم وقتی به رختخواب می روند، جنگی جهانی در وجود و خیال آنها در می گیرد. بهره و غنیمت آنان پس از پایان این جنگ، زخم معده، فشار خون و قند خون است. اینها با حوادث می سوزند، از گرانی قیمتها خشمگین می شوند، به خاطر نیامدن باران، آتش خشمشان شعله ور می گردد و به علت پایین بودن مزد کارگران فریاد می زنند؛ اینها همواره در پریشانی و اضطرابی همیشگی بسر می برند.

﴿تَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ «هر بانگی را علیه خود می پندارند».

سفارش من به شما، این است که کره زمین را روی سر خود نگذارید. بگذارید حوادث، روی زمین باشند و شما آنها را به درون خود نبرید. بعضی، دلهايشان مانند اسفنج است که شایعات و دروغها را می مکد و برای چیزهای پیش پاافتاده ناراحت می شود و برای هر چیز پریشان می گردد؛ چنین قلبی ضامن نابودی صاحب خود می باشد.

عبرت‌ها و آموزه‌ها، ایمان صاحبان مبادی حق را می‌افزاید و پریشانیها، ترس و هراس افراد سست و ضعیف را افزایش می‌دهد؛ قلب شجاع، مفیدترین چیز در برابر تندبادها و مصائب است. فرد شجاع و پرتحمل، آرام و خونسرد است. اما انسان بزدل و ترسو، روزی چندین بار خودش را با شمشیر خیالات و اوهام می‌کشد. اگر می‌خواهی زندگی ثابت و استواری داشته باشی، با مسایل مختلف شجاعانه و با قدرت برخورد کن؛ نباید افراد بی‌ایمان، تو را بی‌ارزش و خوار نمایند. از مکر و حيله آنها دلتنگ مباش؛ از حوادث، سخت‌تر و استوارتر باش و از تندبادهای بحرانه‌ها، سرکش‌تر و از طوفانهای مهیب نیرومندتر باش. خداوند به بیچاره‌هایی رحم کند که دل‌های ضعیفی دارند. به راستی که روزگار، چقدر آنها را تکان می‌دهد و می‌لرزاند. ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيٰوةٍ﴾ «و آنها را آزمندترین مردم بر زندگی خواهی یافت».

اما افراد دلیر و بی‌باک در سایه مدد و یاری خدا هستند و به وعده الهی اعتماد دارند. ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ عَلَيْهِمْ﴾ «و خداوند هم آرامش را بر آنها فرود آورد».

مسایل پیش پا افتاده تو را از بین نبرد

علت ناراحتی بسیاری از افراد غمگین و ناراحت، مسئله‌ای پیش پا افتاده و بی‌ارزش است.

به منافقان نگاه کنید که چه چیزهایی، همت آنها را از دستشان گرفته و عزم آنان را سست کرده است؛ به نمونه‌ای از اقوال منافقان، توجه کنید:

﴿لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ﴾ «در گرما برای جهاد بیرون نروید».

﴿ ائذْنِ لِي وَلَا تَفْتِنِّي ﴾ «به من اجازه ماندن بده و مرا دچار فتنه مگردان».

﴿ اِنْ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ ﴾ «خانه های ما بی پرده و رها و آسیب پذیر هستند».

﴿ خَشْيَ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ ﴾ «می ترسیم بلایی به ما برسد».

﴿ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴾ «خداوند و پیامبرش جز دروغ به ما

و وعده ای نداده اند».

تمام هدف انسانهای ناکام و بدبخت، در شکم، بشقاب، خانه و قصر خلاصه می شود. آنها به آسمان آرمانها نگاهی نینداخته و هرگز به ستارگان خوبها چشم ندوخته اند. آخرین فکر هر یک از آنها و نهایت دانش ایشان، سواری و لباس و کفش و سفره می باشد. تعداد زیادی از مردم را می بینی که آنچه برایشان مهم است و صبح و شام به آن می اندیشند، اختلافشان با زن یا فرزند یا خویشاوندان است و یا به خاطر شنیدن سخنی زشت از کسی یا اتخاذ موضعی ناچیز به خود فشار می آورند و ناراحتند. این، مصیبت چنین انسانهایی است. آنها اهداف والایی ندارند که خود را به آن مشغول کنند و به چیزهای بزرگی توجه ندارند که وقتشان را پر کند. گفته اند: هرگاه ظرف، خالی شود، پر از هوا می گردد. بنابراین در آنچه به آن اهمیت می دهی، بیندیش که آیا سزاوار چنین تلاش و رنجی هست یا نه؟ چون تو از عقل، گوشت، خون، استراحت و وقت خود صرف آن نموده ای و این فریب خوردن و زیان سهمگینی در معامله و داد و ستد می باشد و درآمد ناچیزی دارد. روانشناسان می گویند: برای هر چیزی اندازه و جایگاه معقولی قرار بده. بهتر از این گفته خداوند متعال است که می فرماید: ﴿ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴾ «خداوند برای هر چیزی اندازه ای آفریده است». پس به هر مسأله ای، اندازه و وزن آن را بده و از

زیاده کاری و مبالغه بپرهیز. آنچه برای اصحاب پیامبر ﷺ در زیر درخت و در بیعه الرضوان مهم بود، وفای به پیمان بود. از اینرو رضای خدا را به دست آوردند. مردی از آن جمع به فکر شترش بود و به دنبالش می گشت تا اینکه بیعت را از دست داد و محرومیت و ناکامی، نصیبش گردید.

پس مشغولیت به مسایل بی ارزش و پیش پا افتاده را دور بینداز تا بدین سان بیشتر غمهایت از تو دور گردد و شاد و مسرور شوی.

به آنچه خداوند بهره تو نموده راضی باش، آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود.

بعضی از مفاهیم این موضوع در صفحات گذشته بیان شد؛ ما در اینجا آن را شرح می دهیم تا بیشتر فهمیده شود. باید به جسم و مال و فرزند و مسکن و استعدادی که خداوند، بهره تو نموده، قانع و راضی باشی. این، منطبق قرآن است: ﴿ فَخُذْ مَا ءَاتَيْتَكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴾ «پس آنچه به تو عطا نموده ام، بردار و از شکر گزاران باش».

بیشتر علمای سلف و اغلب نسل اول مسلمانان، فقیر و نادار بودند؛ آنها، سرمایه، مسکنهای مجلل و سواری و خدمتگذار نداشتند؛ با این حال زندگی را بسر کردند و خودشان و انسانیت را سعادتمند نمودند. چون آنها، خوبیهایی را که خداوند به آنها عطا کرده بود، در راه درست بکار گرفتند. از اینرو خداوند، به عمر و اوقات و استعدادهایشان برکت داد. در مقابل این قشر بابرکت، گروهی دیگر بودند که اموال و فرزندان و نعمتهای فراوانی به آنان بخشیده شده بود، اما این نعمتها، سبب شقاوت و

هلاکت آنها گردید. چون آنان، از سرشت سالم و درست و از آیین حق منحرف گشتند و این، دلیل قاطعی است که اموال و اشیاء، همه چیز نیستند. فردی را می بینی که مدارک بین المللی مهمی دارد، اما کسی سراغ ندارد که او، چیزی به دیگران بدهد و بفهماند و اثری داشته باشد. خلاصه اینکه فردی ناشناخته و بی اثر است؛ در حالی که افراد دیگری هستند که دانش محدودی دارند، اما از آن، نهر و چشمه ای جوشان ساخته اند که به دیگران فایده می رسانند و اصلاح می نمایند. اگر می خواهی خوشبخت باشی، به صورتی که خداوند تو را در قالب آن آفریده، راضی باش. همچنین از وضعیت خانوادگی و از صدا، سطح فهم و درک خود و از درآمد خویش راضی، خرسند و خشنود باش.

برخی از مربیان زاهد از این فراتر می روند و می گویند: به کمتر از آنچه داری، راضی باش. به نام بزرگان ذیل بنگر که بهره چندانی از دنیا داشته اند:

عطاء بن رباح عالم و دانشمند زمان خودش، برده ای سیاه پوست با بینی پهن و موهای مجعد و گره خورده بود.

احنف بن قیس، بردبارترین شخص در میان تمام عربها، فردی لاغراندام، گوژپشت و ضعیف بود.

اعمش، محدث دنیا، برده ای آزادشده بود که ضعف بینایی داشت. وی، فقیر بود و لباسهایی پاره پاره بر تن می کرد؛ قیافه و خانه اش نیز ژنده و کهنه بود.

همه پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم گوسفند چرانده و شبانی کرده اند. داود علیه السلام آهنگر و زکریا علیه السلام نجار و ادريس علیه السلام، خیاط بود؛ حال آنکه آنها برگزیدگان مردم و بهترین انسانها بودند.

مفید بودن تو، اینست که کارهای شایسته انجام دهی و ارزش تو، اخلاق زیبایی می باشد. پس به خاطر زیبایی یا ثروت یا فرزند که فاقد آن هستی حسرت و تأسف مخور و به تقسیم خداوندی راضی باش. ﴿لَخُنَّ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ «ما زندگیشان را بین آنها در زندگی دنیا تقسیم کرده ایم».

بهشتی را به یاد آور که پهنای آن به اندازه آسمانها و زمین است

اگر در این دنیا گرسنه یا فقیر یا ناراحت و یا بیمار شدی یا حقت پایمال شد و مورد ستم قرار گرفتی، نعمت پایدار بهشت را به خاطر بیاور. اگر از چنین باوری برخوردار باشی و برای رسیدن به این سرنوشت، تلاش نمایی، زیانهایت به سود تبدیل می گردد و مصایب و سختیها، به هدایا. عاقلترین افراد کسانی هستند که برای جهان آخرت کار می کنند؛ چون جهان آخرت بهتر و پایدارتر است. احمقترین و ابلهترین مردم کسانی هستند که فکر می کنند این دنیا، جایگاه و سرای همیشگی و آخرین آرزویشان است. بنابراین چنین کسانی، هنگام بروز مصایب از همه مردم بیشتر داد و فریاد و بی قراری نشان می دهند و در حوادث و پیشامدها بیش از همه ندامت و پشیمانی می کشند. آنها از آن جهت که چیزی جز خود نمی بینند و فقط به این دنیای فانی می نگرند و جز دنیا فکری ندارند و برای جهانی دیگر کار نمی کنند، بنابراین نمی خواهند صفای شادیهایشان تیره گردد.

اگر آنها حجاب زنگهائی را که بر دلهایشان انباشته شده، بیرون می کشیدند و پرده جهالت و نادانی را از چشمانشان دور می کردند، سرای همیشگی آخرت و

نعمتها و کاخهای آن را به خاطر می آورند و به پیام وحی که نعمتهای آخرت را توصیف می نماید، گوش فرا می دادند. سوگند به خدا که جهان آخرت، سرایی است که شایسته توجه، تلاش و رنج است.

آیا در این اندیشیده ایم که اهل بهشت، بیمار نمی شوند، اندوهگین نمی گردند، نمی میرند، جوانی آنها تمام نمی گردد، لباسهایشان کهنه و فرسوده نمی شود و در اتاقهایی هستند که درون آن از بیرون دیده می شود. در بهشت چیزهایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی تعریف آن را نشنیده و تصور آن به دل و ذهن هیچ انسانی خطور نکرده است. اگر سوار کاری، صد سال در سایه درختان آن بتازد، سایه تمام نمی شود؛ درازی یک خیمه در بهشت ۶۰ میل است؛ جویبارهای آن همیشگی و کاخهایش زیبا و میوه هایش به راحتی در دسترس هستند. چشمه هایش جوشان، تختهایش بلند و مرتفع و لیوانها و ساغرهای آن مرتب و چیده شده اند؛ بالشها و پشتهای آن ردیف و فرشهای فاخر و گرانبهایش، پهن و گسترده شده اند؛ شادی و سرور آن کامل است و فضایی عطرآگین و زیبا دارد. انسان در آنجا به آخرین آرزویش می رسد. پس عقل ما کجاست که نمی اندیشد؟! و چرا ما تدبر و فکر نمی کنیم؟!

وقتی پایان همه ما به سوی چنین جهانی است، پس باید مصایب، برای مصیبت زدگان سهل باشند، رنجدیدگان شاد گردند و آنهایی که چیزی ندارند، دلشاد باشند. پس ای کسانی که فقر، شما را از پای در آورده و از ناداری رنج می برید و به مصایب گرفتارید! عمل صالح انجام دهید تا در بهشت خداوند جای بگیریید و از مجاورت پروردگار متعال بهره مند گردید: ﴿سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ

فَيَعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٦٧﴾ «درودتان باد به خاطر شکیبایی و صبری که نمودید؛ پس چه زیباست سرای آخرت».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾

«و شما را امتی میانه گردانده ایم»

عدالت و دادگری از نظر عقلی و شرعی، امری مطلوب است، نه مبالغه، نه ستم، نه افراط و نه تفریط. هر کس می خواهد خوشبخت باشد، باید احساسات خود را کنترل نماید و در رضامندی و خشم و شادی و اندوه خویش، انصاف و دادگری پیشه سازد. چراکه زیاده روی و مبالغه در تعامل با حوادث، ستمی است که انسان بر خود روا می دارد و میانه روی چه زیباست! شریعت، با میزان و عدالت فرو فرستاده شده و زندگی بر پایه انصاف استوار است. رنجورترین فرد، کسی است که تسلیم احساسات و گرایشهای خود می باشد؛ آنجاست که حوادث، برای چنین فردی بزرگ می نماید و از جنبه های مختلفی شکایت می کند و در قلب او جنگهای خونینی از کینه ها و وسوسه ها برپا می گردد. زیرا او در دنیای اوهام و خیالات زندگی می کند. حتی بعضی تصور می کنند که همه مردم علیه آنها و مخالف آنان هستند و دیگران دارند برای نابودیشان تو طئه می چینند. وسوسه های چنین افرادی به آنها می گویند: همه مردم دنیا، در کمین شما می باشند. بنابراین در هاله ای سیاه از ترس و اندوه و ناراحتی بسر می برند.

دروغ و تهمت از نظر شرعی ممنوع است، اما ارزان و بی هزینه می باشد و فقط کسانی به آن دست می زنند که فاقد ارزشهای زنده و مبادی الهی و معنوی می باشند.

﴿تَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ «هر بانگی را علیه خود می پندارند». آرام باش؛ زیرا بیشتر آنچه بیم رخ دادنش وجود دارد، اتفاق نخواهد افتاد. از اینرو تو می توانی قبل از اتفاق افتادن آنچه از آن می ترسی، بدترین حالت را برای خود در نظر بگیری و آنگاه خود را برای پذیرفتن بدترین وضعیت آماده نمایی. بدین سان از پیشگوییهای ستمگرانه ای که دل را قبل از بروز حادثه پاره پاره می نماید، نجات می یابی. پس ای انسان عاقل و خردمند! به هر چیز وزن آن را بده و حوادث و قضایا را بزرگ مکن؛ بلکه میانه رو و منصف باش و با خیال پوچ و سراب فریبنده حرکت نکن و به میزان دشمنی و محبتی که در حدیث بیان شده، گوش بده. پیامبر ﷺ می فرماید: «دوست خود را به اندازه ای دوست بدار که شاید روزی دشمن تو شود و دشمن خود را به اندازه دشمن بدان که شاید روزی دوست گردد».

﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ «شاید خداوند، میان شما و کسانی که با آنها دشمن هستید، دوستی و محبت بیاورد و خداوند، تواناست و خداوند، آمرزگار مهربان است».

بسیاری از شایعات و آنچه شما از آن می ترسید، حقیقت ندارد.

غم خوردن از نظر شرعی امر مطلوبی نیست

خداوند، از غم خوردن و ناراحت شدن نهی کرده و فرموده است: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ «سست نشوید و غم مخورید». همچنین در چند جا فرموده است: ﴿وَلَا

مُحْزَنٌ عَلَيْهِمْ ﴿۱۸۸﴾ «و برای آنان غم مخور». ﴿لَا تُحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا﴾ «اندوهگین مباش؛ بی گمان خداوند با ماست».

همچنین خدای متعال، اندوه را نفی کرده است: ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

مُحْزَنُونَ﴾ ﴿۱۸۸﴾ «پس هراسی بر آنها نیست و نه آنها اندوهگین می گردند». غم و اندوه، آتش طلب را خاموش می کند، روح همت را از بین می برد، انسان را سست و ضعیف می گرداند و تبی است که جسم زندگی را فلج می نماید. غم و اندوه، از حرکت به جلو باز می دارد و هیچ منفعتی برای قلب ندارد. شیطان بیش از همه دوست دارد که بنده را ناراحت و اندوهگین کند تا او را از حرکتش باز دارد. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ «در گوشی صحبت کردن (پنهان کاری) از شیطان است تا مؤمنان را غمگین کند».

پیامبر ﷺ از در گوشی صحبت کردن دو نفر در جمع سه نفره نهی کرده است؛ زیرا این کار، نفر سوم را ناراحت می کند.

غم خوردن مؤمن، امر مطلوب و پسندیده ای نیست. چون اندوه و ناراحتی، آزاری است که به انسان می رسد و مسلمان باید آزار را از خودش دور کند و تسلیم آن نگردد، آن را در هم بشکند و در مقابل آن مقاومت کند و آن را با وسایل مشروع شکست دهد.

پس اندوه و ناراحتی، مطلوب نیست و فایده ای ندارد. پیامبر ﷺ از آن به خدا پناه جسته و گفته است: «بار خدایا! از اندوه و ناراحتی به تو پناه می برم».

غم و اندوه، صفای زندگی را تیره می کند و زندگی را به کام انسان تلخ می گرداند و غذایی سمی، برای روح و روان است که انسان را از نظر روحی رنجور

و خسته می نماید. این امر، باعث می شود که انسان، در برابر زیبایی شرمنده، افسرده و پژمرده باشد، زیبایی را نبیند و زیباییهای زندگی در او تأثیری نگذارد. بدین ترتیب انسان، جام شوم حسرت و درد را سر خواهد کشید. البته در معرض اندوه قرار گرفتن و به آن دچار شدن، با توجه به واقعیت زندگی، امری گریزناپذیر است. بنابراین وقتی بهشتیان وارد بهشت می شوند، می گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ «ستایش خدایی را سزااست که اندوه و ناراحتی را از ما دور کرد». بنا براین روشن می گردد که آنها، در دنیا ناراحت و اندوهگین می شده اند؛ همانگونه که به سایر مصایب ناخواسته گرفتار می گشته اند.

انسان به خاطر تحمل غم و اندوه گریزناپذیر، اجر و پاداش می یابد. چون غم و اندوه، نوعی مصیبت است و بنده باید با دعاها و اسباب اثرگذار و زنده ای که ضامن دور شدن آن هستند، آن را از خود دور کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَعَيْنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ ﴿۱۲﴾ «و گناهی نیست بر کسانی که نزد تو آمدند تا آنها را سوار کنی و با خود به جهاد ببری و تو گفتی که برایتان مرکبی نمی یابم؛ آنان بر گشتند در حالی که چشمانشان به خاطر اندوه و ناراحتی اشک می ریخت که چیزی نمی یابند تا انفاق کنند».

در توضیح آیه باید گفت: اینها تنها به خاطر غمگین شدن، مورد ستایش قرار نگرفته اند؛ بلکه برای آن ستوده شده اند که اندوهگین شدن آنها بر قوت و صلابت ایمانشان دلالت می نماید. چون آنها فقط بدین خاطر نتوانستند همراه پیامبر ﷺ به جهاد

بروند که توانایی مالی و انفاق نداشتند. در اینجا به منافقان نیز اشاره شده که از باز ماندن خود ناراحت نشدند؛ بلکه از اینکه باز مانده بودند، شاد و مسرور گشتند.

غم و اندوهی، پسندیده است که به خاطر از دست رفتن عبادتی یا به علت ارتکاب گناهی باشد. چون اندوهگین شدن بنده به خاطر کوتاهی در حق پروردگارش، دلیلی بر زنده بودن بنده می باشد و نشانه این است که او، هدایت را پذیرفته و راهیاب گردیده است. پیامبر ﷺ می فرماید: «هیچ ناراحتی و اندوهی به مؤمن دست نمی دهد مگر اینکه خداوند به سبب آن گناهانش را می زداید».

منظور از غم و اندوه در این حدیث مصیبتی از جانب خداست که بنده را به آن گرفتار می سازد و بوسیله آن گناهانش را می بخشد. حدیث، بر این دلالت نمی کند که غم و اندوه جایگاه و رتبه ای دارد. از اینرو بنده نباید ناراحتی و اندوه را بجوید و گمان ببرد که غم خوردن، یک عبادت است و خدا به آن تشویق کرده یا به آن دستور داده و یا آن را برای بندگانش مقرر داشته است. اگر چنین کاری درست بود، پیامبر ﷺ زندگیش را با ناراحتی و غم و اندوه می گذارند. در صورتی که چهره پیامبر ﷺ پیوسته باز و خندان و شادمان بود. اما روایت هند بن ابی هاله در بیان این حالت پیامبر ﷺ که ایشان، همواره اندوهگین و ناراحت بود، حدیثی است که صحت ندارد و بر خلاف واقعیت زندگی و حالت آن حضرت ﷺ می باشد. چگونه امکان دارد که پیامبر ﷺ پیوسته اندوهگین بوده باشد؟ در صورتی که خداوند، او را از اینکه برای دنیا ناراحت و اندوهگین شود، مصون و محفوظ داشته و او را از غمخوارگی برای کافران نهی کرده و گناهان گذشته و آینده اش را بخشیده است. پس غم و اندوه از کجا به سراغ او می آمد و چگونه به دلش راه می یافت؟! حال آنکه دل او، با ذکر خدا آباد بود و استقامت و هدایت الهی، قلبش و سراسر وجودش را گرفته و او

را به وعده خداوند مطمئن و به احکام و کارهای الهی خشنود کرده بود؛ بلکه چهره پیامبر ﷺ همواره باز و خندان بوده است. چنانچه در بیان صفات و شمایل زیبای او آمده است: «شمشیرزنی که همواره بر لبانش لبخند نقش بسته بود». درود و سلام خدا بر او باد.

هر کس در عمق حکایات و اخبار زندگی پیامبر ﷺ بیندیشد، در می یابد که او برای نابود کردن باطل و در هم شکستن اضطراب و اندوه و ناراحتی آمده بود. او، آمده بود تا وجود انسانها را از سیطره و استعمار شبهات، تردیدها، شرک و سرگردانی و اضطراب آزاد کند و انسانها را از پرتگاه هلاکت نجات دهد. براستی که وی، چه منتهای بزرگی بر گردن بشریت دارد!

این روایت نیز که «خداوند هر دل غمگین را دوست می دارد»، صحت ندارد و سند و راوی آن مشخص نیست.

اصلاً چگونه این حدیث می تواند صحیح باشد، در صورتی که آیین اسلامی بر خلاف آن است و شریعت، آن را نقض می کند؟! به فرض صحت حدیث، غم و اندوه، بلایی است که خداوند، بنده اش را به آن مبتلا می کند و می آزماید و هر گاه بنده به آن گرفتار شود و شکیبایی ورزد، خداوند، شکیبایی و صبر او در برابر بلا را دوست می دارد. کسانی که غم و اندوه را ستوده و این را به شریعت نسبت داده و آن را امری پسندیده پنداشته اند، اشتباه کرده اند. بلکه باور صحیح همین است که در شریعت از اندوه و ناراحتی نهی شده است.

بر عکس در شریعت به شاد شدن به رحمت و لطف الهی و شادمانی به آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده و به خوشحال شدن به سبب هدایت الهی و احساس سرور به خاطر خیر مبارکی که از آسمان بر دلهای اولیا فرود آمده، امر شده است.

واما روایتی دیگر که «هر گاه خداوند، بنده ای را دوست بدارد، در دل او نای غم ایجاد می نماید و اگر بنده ای را دوست نداشته باشد، در دل او سرود و نای شادی قرار می دهد»، روایتی اسرائیلی می باشد و گفته شده در تورات آمده است. البته این روایت، مفهوم درستی دارد و آن، اینکه مؤمن به خاطر گناهانش غمگین است و فاسق، غافل و سرگرم می باشد و شادمانه نغمه می سراید.

اگر دل صالحان بشکند، به خاطر خوییهایی که از دست داده و به سبب کوتاهی در رسیدن به درجات والای ایمانی است و یا به علت گناهی می باشد که مرتکب شده اند. بر خلاف اندوه و ناراحتی گناهکاران که آنها به علت از دست دادن دنیا و خوشیها، لذتها، درآمدها و مقاصد آن اندوهگین می شوند. پس اندوه و ناراحتی آنها برای دنیا و در راه دنیاست.

و اما آنچه خداوند، در مورد پیامبرش یعقوب علیه السلام گفته است که: ﴿وَأَبْيَضَتْ

عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۸۱﴾ «و چشمانش از غم و اندوه کور شد و او، سرشار از اندوه بود». در این آیه، خداوند متعال از حالت یعقوب علیه السلام که به سبب گم کردن فرزندش به او دست داده بود، خبر می دهد و می گوید که خداوند، او را به این اندوه و ناراحتی مبتلا کرد؛ همانگونه که بلای جدایی از فرزند را برای او آورد. ضمن اینکه باید دانست خبر دادن از یک مسأله، بر این دلالت نمی کند که آن مسأله، خوب است و باید آن را انجام داد. بلکه ما امر شده ایم که از غم و اندوه به خدا پناه ببریم. چون اندوه و ناراحتی، ابری تاریک و سنگین و شبی ظلمانی و طولانی است. غم و اندوه، مانعی است بر سر راه کسی که می خواهد به اهداف بلند برسد.

اهل سلوک اجماع کرده اند که اندوهگین شدن برای دنیا امر پسندیده ای نیست. البته به استثنای ابو عثمان جبری که می گوید: غم و اندوه، در هر حالت، فضیلت است

و ایمان مؤمن را می افزاید تا وقتی به خاطر از دست رفتن گناهی نباشد. چون غم و اندوه، باعث پالایش انسان می گردد. باید گفت: تردیدی نیست که غم و اندوه، رنج و بلایی از جانب خداست؛ همانطور که بیماری از سوی خداوند می آید. اما اینکه یکی از منازل راه است، خیر؛ چنین نیست. پس برای فراهم کردن شادی و سرور بکوش و از خداوند بخواه که به تو زندگی پاکیزه و پسندیده ای بدهد و تو را آسوده خاطر و راحت بگرداند. چون آرامش، یکی از نعمتهای دنیاست. حتی برخی گفته اند: در دنیا بهشتی است که هر کس وارد آن نشود، به بهشت آخرت وارد نخواهد شد و بهشت دنیا، آرامش و شادمانی است.

از خداوند متعال می خواهیم که دلهای ما را با نور یقین بگشاید و آسوده بگرداند و دلهایمان را به راه راست هدایت کند و ما را از زندگی بغرنج و دشوار نجات دهد.

نکته

بیا با هم فریاد بزنیم و این دعای صادق و گرم را به زبان بیاوریم؛ این دعا، برای دور شدن ناراحتی، اندوه و گرفتاری است: (لا إله إلا الله العظيم الحليم، لا إله إلا الله رب العرش العظيم، لا إله إلا الله رب السموات و رب الأرض و رب العرش الكريم، یا حی یا قیوم لا إله إلا أنت برحمتک أستغیث). «هیچ معبود بحقی جز خداوند بزرگ بردبار نیست، هیچ معبود برحقی جز پروردگار بزرگ عرش نیست، هیچ معبود به حقی جز پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار بزرگوار عرش نیست، ای همیشه زنده و ای همیشه پایدار! هیچ معبود بحقی جز تو نیست و به رحمت تو یاری می جویم».

(اللهم رحمتك أرجو، فلا تكلني إلى نفسي طرفة عين و اصلح لي شأنی كله لا إله إلا أنت) «بارخدايا! به رحمت تو امیدوارم؛ مرا به اندازه یک چشم به هم زدن به خودم مسپار و همه کارهایم را درست کن. هیچ معبود بحقی جز تو نیست».

(أستغفرالله الذی لا إله إلا هو الحی القيوم و أتوب الیه) «از خداوندی که هیچ معبود به حقی جز او نیست، آمرزش می طلبم؛ خداوند همیشه زنده و پاینده، و به سوی او باز می گردم و توبه می نمایم».

(لا إله إلا أنت سبحانک إنی كنت من الظالمین). «هیچ معبود به حقی جز تو نیست؛ تو پاک و منزهی؛ بی گمان من از ستمگران بوده ام».

(اللهم إنی عبدک ابن عبدک ابن امتک، ناصیتی بیدک، ماض فیّ حکمک، عدل فی قضاءک؛ أسألك بكل اسم هو لك سمیت به نفسک أو أنزلته فی کتابک أو علمته أحداً من خلقک أو استأثرت به فی علم الغیب عندک أن تجعل القرآن ربيع قلبی و نور صدری و جلاء حزنی و ذهاب همی) «بارخدايا! من، بنده تو هستم، فرزند بنده ات و فرزند کنیزت؛ پیشانی من در دست توست، فرمان تو در مورد من قطعاً اجرا می شود، فیصله تو درباره من عدل است، به وسیله همه نامهایی که داری و خودت را به آن نامیده یا آن را در کتاب خود نازل کرده و یا به یکی از آفریده هایت آموخته ای یا آن را در دنیای غیب نزد خود نگاه داشته ای، از تو می خواهم که قرآن را بهار دلم و نور سینه ام و مایه از بین رفتن غم و اندوهم قرار دهی».

(اللهم إنی أعودبک من الهم و العجز و الکسل و البخل و الجبن و ضلع الدین و غلبة الرجال). «بارخدايا! از غم و اندوه و ناتوانی و تبلی و بخل و بزدلی و از اینکه بدهی، کمرم را خم کند و مردان بر من چیره شوند، به تو پناه می برم».

﴿ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾ «ما را خدا کافی است و او، بهترین کارساز

است».

لبخند بزَن

خنده متوسط و معتدل، دارویی برای غمها و مرهمی برای ناراحتیها است. چنین خنده ای در شاد کردن روح و قلب، قدرت عجیبی دارد؛ چنانچه ابودرداء رضی الله عنه می گوید: من می خندم تا دلم شاد گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی چنان می خندید که دندانهای آسیاب ایشان دیده می شد. خندیدن کسانی که بیماری انسان و درمان آن را می دانند، اینگونه است.

خندیدن، قله آرامش و راحتی است، اما خندیدنی که بیش از حد نباشد. در حدیث آمده است که: «زیاد نخندید؛ چون خنده زیاد، دل را می میراند». بلکه نه زیاد و نه کم، به صورت میانه؛ چنانکه در حدیث آمده است: «لبخند زدن در برابر برادرت صدقه ایست».

﴿ فَتَبَسَّرَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا ﴾ «از گفته اش تبسم کرد».

اما از خندیدن برای تمسخر و استهزا باید پرهیز کرد. ﴿ فَأَمَّا جَاءَهُمْ بِأَيَّتِنَا إِذَا هُمْ مِّنْهَا يَضْحَكُونَ ﴾ «وقتی او با آیات ما نزد آنها آمد، ناگهان شروع به خندیدن به او کردند».

یکی از نعمتهایی که به اهل بهشت داده می شود، خنده است: ﴿ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴾ «در روز قیامت مؤمنان به کافران می خندند».

عربها، کسی را که همواره لبخند بر لبانش نقش می بست، می ستودند و این را دلیل بزرگواری، سخاوت و کرامت می دانستند.

ضحوک السن یطرب للعطایا و یفرحان تعرض بالسؤال

آنهایی که همواره لبخند بر لبانشان نقش بسته است، هنگام عطا و بخشش به مردم، شادمان می شوند و اگر از آنها چیزی خواسته شود، خوشحال می گردند.
زهیر درباره «هرم» چنین سروده است:

تراه اذا ما جئته متهللاً كأنک تعطیه الذی أنت سائله

هرگاه نزد او بروی، او را شادمان می یابی؛ گویا چیزی را که از او می خواهی، به او می دهی.

در حقیقت، اسلام، در عقاید، عبادات، اخلاق و رفتار مبتنی بر میانه روی استوار است. پس نباید انسان، همیشه ترشروی و اخمو باشد و نیز نباید خنده های بلند و بیهوده سر دهد؛ بلکه متانت و وقار خود را حفظ کند و برای آرامش روحی خود، به اندازه معقول و میانه بخندد. ابو تمام می گوید:

نفسی فداء أبی علی إنه صبح المؤمل کوکب المتأمل

فکه یجم الجد أحياناً و قد ینضو ویهزل عیش من لم یهزل

«جانم فدای ابوعلی باد؛ او، روشنایی و سپیده دمی است که مورد امید و آرزو می باشد و نیز ستاره ایست که غرق در اندیشه و تفکر است. با خنده رویی شوخی می کند و گاهی کاملاً جدی می شود؛ گاهی شوخی و بذله گویی می نماید و زندگی کسی را که شاد و سر حال نگشته، شاد می گرداند.»

ترشروی، نشانه ناراحتی درونی و بدمزاجی انسان است: ﴿ثُمَّ عَبَسَ وَكَسَرَ﴾

(سپس اخم نمود و روی ترش کرد).

وجوههم من سواد الکبر عابسة
 کأئما أوردوا غصباً إلى النار
 ليسوا کقوم اذا لا قیتهم عرضاً
 مثل النجوم التي یسری بها الساری

«چهره هایشان از سیاهی تکبر، اخمو و عبوس است؛ گویا به زور به جهنم برده می شوند؛ مانند قومی نیستند که وقتی با آنها روبرو می شوی، همانند ستارگان، راهنمای انسان باشند».

در حدیث آمده است: (و لو أن تلقی أ خاک بوجه طلق) «و خوبی را ناچیز بدان؛ هر چند برادرت با گشاده رویی دایدار کنی». احمد امین در کتاب (فیض الخاطر) می گوید: آنهایی که به زندگی لبخند می زنند، فقط خودشان خوشبخت نیستند؛ بلکه آنها در انجام کارها توانایی بیشتری دارند و بیشتر می توانند مسئولیت بپذیرند؛ اینها برای رویارویی با سختیها، حل دشواریها و انجام کارهای بزرگی که به سود خودشان و مردم است، شایسته ترند.

اگر به من بگویند: از ثروت فراوان و مقام والا یا از وجود راضی و سرحال، یکی را انتخاب کن، دومی را انتخاب خواهم کرد؛ مال و ثروت وقتی با ناراحتی و ترشروی همراه باشد، به چه درد می خورد؟! مقام والا اگر با گرفتگی و تشویش خاطر همراه باشد، چه ارزشی دارد؟! اگر کسی تمام دنیا را داشته باشد، اما طوری گرفته باشد که گویی عزیزی را به خاک سپرده و برگشته است، چه ارزشی دارد؟! زیبایی زن بدانگاه که اخم کند و خانه اش را به جهنمی سوزان تبدیل نماید، به چه درد می خورد؟! بدون تردید خانمی که به زیبایی در حد چنین زنی نیست، اما خانه اش را به بهشتی تبدیل کرده، هزاران بار بهتر است.

لبخند ظاهری، ارزشی ندارد مگر آنکه برآمده از ناهنجاریهایی باشد که بر طبیعت انسان می آید. گلها، خندانند و جنگلها، لبخند می زنند. دریاها، رودبارها،

آسمان، ستارگان و پرندگان، همه، لبخند می زنند و بر لبهای انسان نیز بطور طبیعی لبخند نقش بسته است؛ البته در صورتی که طمع و ناراحتیهایی برایش پیش نمی آید که او را عبوس و ترشرو می نماید. بنابراین صدای او با نغمه های هماهنگ طبیعت ناهمخوانی می کند و ناسازگار است. از اینرو کسی که خودش را عبوس و ترشرو گرفته، زیبایی را نخواهد دید و کسی که قلب او آلوده گشته، از مشاهده و درک حقیقت ناتوان است. چون هر انسانی، دنیا را از لابلای عمل، اندیشه و انگیزه هایش می بیند. پس وقتی عملش، درست باشد و از فکر درست و انگیزه های پاکی برخوردار باشد، عینکی که با آن دنیا را تماشا می کند، پاک و روشن است و او، دنیا را همانگونه که آفریده شده، می بیند. در غیر این صورت شیشه های عینکش سیاه می گردد و او، هر چیزی را تار و سیاه می بیند.

افرادی هستند که می توانند از هر چیزی شقاوت و بدبختی بیافرینند. کسانی هم هستند که می توانند از هر چیزی سعادت و خوشبختی خلق نمایند؛ زنانی هستند که نگاهشان در خانه فقط به اشتباهات می افتد؛ امروز، روز سیاهی است. چون بشقابی شکسته و یا نمک غذا زیاد شده و یا کاغذی مچاله را در اتاق دیده است! پس به خاطر آن خشم گرفته، شروع به ناسزا گفتن می کند و به همه افراد خانه طوری دشنام می دهد که گویاشعله ای از آتش است. مردانی هستند که بخاطر شنیدن یک کلمه یا تعبیر و تفسیر نادرست آن و یا به خاطر مسأله ناچیز و پیش پا افتاده ای یا به سبب زبانی مالی و یا سود کمتر از حد انتظار و امثال این مسایل، صفای زندگی را برای خود و دیگران تیره می کنند و تمام دنیا، در نظرشان سیاه می آید و زندگی را برای اطرافیانش نیز سیاه و تار می کنند. اینها، برای مبالغه و بزرگ جلوه دادن بدیها، استادند، از گاه کوه می سازند و از تخم و بذر، درختی درست می کنند و توانایی

کار خوب را ندارند. از اینرو به آنچه به آنها داده شده، هر چند زیاد باشد و از دستاورد خود، هر چند بزرگ باشد، لذت نمی برند.

زندگی، یک هنر است؛ هنری که باید آن را آموخت. به خیر و صلاح انسان است که به جای تلاش برای ثروت اندوزی و پر کردن جیب خود و سعی و تکاپو برای خرج کردن دارایی اش، بکوشد تا گلهای محبت را در زندگیش بکارد. زندگی و حیاتی که در آن، همه تلاشها، برای جمع آوری مال و ثروت باشد و در آن هیچ تلاشی برای رشد و پیشرفت زیبایی، مهرورزی و محبت صورت نگیرد، چه ارزشی دارد؟!

بیشتر مردم چشمان خود را به روی زیباییهای زندگی باز نمی کنند و بلکه چشم آنها، فقط به سوی پول باز است. از کنار باغها، گلهای زیبا، آب روان و جوشان و پرندگان نغمه خوان می گذرند، اما به آنها توجه نمی کنند و بلکه توجهشان فقط به مبلغی است که می آید و می رود. پول، وسیله ای برای زندگی سعادت‌مندانه است؛ اما آنها، وضعیت را بر عکس کرده و زندگی سعادت‌مندانه را فروخته اند تا در عوض، پول بدست آورند. چشمها برای دیدن زیباییها در قالب جسم ما نهاده شده اند، اما ما، چشمانمان را چنان عادت داده ایم که چیزی جز پول، نمی بینند. هیچ چیزی، وجود و چهره انسان را مثل ناامیدی عوض نمی کند. پس اگر قصد لبخند زدن داری، با ناامیدی مبارزه کن.

فرصت برای شما و مردم فراهم است؛ دربِ موفقیت شما و همه مردم گشوده و باز است؛ پس عقل خود را به خوشبینی به آینده عادت بدهید. اگر بر این باور باشید که برای کارهای کوچک، ساخته شده اید، فقط توان انجام کارهای کوچک را خواهید داشت و اگر بر این باور باشید که برای انجام کارهای بزرگ و مهم به دنیا

آمده اید، چنان همتی در وجود خود احساس می کنید که با آن موانع را می شکنید و با عبور از آنها به میدان وسیع و هدف والا می رسید. هر کس، برای مسابقه دوی صد متر، وارد میدان شود، پس از طی مسافت صد متر، احساس خستگی می نماید؛ اما کسی که در مسابقه دوی چهارصد متر وارد می شود، با طی کردن صد متر و دویت صد متر احساس خستگی نمی کند. پس به اندازه هدفی که برای خود معین می کنی، به همان اندازه همت خواهی داشت. هدف خود را مشخص کن؛ باید هدف، والا باشد و بدانی که رسیدن به آن دشوار است. اما تا وقتی که هر روز، گام تازه ای به سوی هدف بر می داری، دشواری راه اشکالی ندارد.

ناامیدی، بی هدفی، دیدن بدیها و کاستیهای زندگی، عیبجویی از مردم و سخن گفتن از بدیهای دنیا، انسان را از پیشرفت باز می دارد و او را ترشو می گرداند و در زندانی تاریک می افکند.

انسان، در بدست آوردن هیچ چیزی چنان موفق نمی شود که در بدست آوردن مربی، توفیق می یابد تا استعدادهای طبیعی او را رشد دهد، بین آنها تعادل برقرار کند، افق دید او را وسیع نماید، عفو و گذشت را به او بیاموزد و به او یاد دهد که بهترین هدفی که باید برای بدست آوردن آن تلاش کرد، این است که انسان به اندازه توانایش به مردم خیر و سود برساند و خورشیدی باشد که همه جا را روشن می کند و پرتو محبتش به هر کجا می تابد و دلش، سرشار از عطوفت، مهربانی و انسانیت می باشد تا بدین ترتیب دوست داشته باشد که به تمام اطرافیانش و کسانی که با او تماس می گیرند، خیر و خوبی برساند.

انسانی که تبسم بر لبان اوست، دشواریها را می بیند و از چیرگی بر آنها لذت می برد، به آن نگاه می کند، لبخند می زند و به حل آن می پردازد؛ لبخند می زند و

بر آن چیره می شود. اما انسانی که اخمو و ترشروست، نمی تواند دشواریها را پشت سر بگذارد و هرگاه دشواریها را ببیند، آن را بزرگ می پندارد، همت خود را کوچک می شمارد و می گوید: اگر چنین کنم، چنان می شود و اگر چنان کنم، چنین می شود... چنین انسانی، در حقیقت بر روزگار نفرین نمی فرستد؛ بلکه در واقع تربیت و طبیعت خودش را لعنت می کند. او، دوست دارد در زندگی موفق شود، اما نمی خواهد بهای موفقیت را بپردازد. او در هر راهی شیر غران می بیند و منتظر است تا از آسمان طلا ببارد و یا زمین بشکافد و گنجی نمایان شود.

سختیها و دشواریهای زندگی، نسبی هستند و برای کسی که خودش ناچیز و کوچک است، همه چیز، دشوار و سنگین و غیر قابل تحمل می باشد؛ اما کسی که خودش، بزرگ و قوی است، هیچ چیزی بر او سخت و دشوار نیست. انسانهای بزرگ، در نبرد با سختیها به شکوه و عظمتشان افزوده می گردد و انسانهای ضعیف، با گریز از مصایب به رنج و بیماریشان اضافه می شود. سختیها همچون سنگ درنده ای است که وقتی ترس و فرار تو را ببیند، پارس می کند و دنبالت می دود؛ اما اگر ببیند که نسبت به او بی اعتنا هستی، راه را برایت باز می کند و از ترس تو در پوست خود می پیچد. آنچه بیش از همه چیز وجود انسان را نابود می کند، احساس حقارت و خود کوچک بینی است؛ بدین صورت که انسان، چنین تصور نماید که هرگز نمی تواند کار بزرگی انجام دهد و انتظار خیر بزرگی از او نمی رود. هرگاه انسان، احساس فرومایگی و حقارت کند، اعتماد به نفس و خودباوری را از دست می دهد. بدین سان هر گاه به انجام کاری اقدام کند، در توانایی و امکان موفقیت خود شک نموده، با سستی و ضعف به انجام آن کار می پردازد و در نتیجه شکست می خورد. اعتماد به

نفس و خودباوری، فضیلت و ارزش بزرگی است که موفقیت در زندگی، بر پایه آن استوار می باشد.

خودباوری، با غرور و فخرفروشی که یک عمل زشت است، بسیار فرق می کند؛ تفاوتشان این است که غرور یعنی اعتماد بر خیال پردازی و تکبر بیهوده، اما اعتماد به نفس و خودباوری یعنی اینکه انسان بر تواناییهایی که برای قبول مسئولیت دارد، اعتماد کند و برای تقویت استعدادهايش و پرورش آنها بکوشد.

ایلیا ابوماضی می گوید:

قال: السماء كئيبه و تجمها	قلت: ابستم يكفى التجهم فى السما!
قال: الصبا ولى! فقلت له: ابستم	لن يرجع الأسف الصبا المتصرما!
قال: التى كانت سمائى فى الهوى	صارت لنفسى فى الغرام جهنما
خانت عهدى بعد ما ملكتها	قلبى فكيف أطيق أن أتبسما!
قلت: ابستم واطرب فلو قارنتها	قضيت عمرک كله متألما!
قال: التجارة فى صراع هائل	مثل المسافر كاد يقتله الظما
أو غادة مسلولة محتاجة	لدم و تنفث كلما لهثت دما!
قلت: ابستم ما أنت جالب دائها	و شفائها، فإذا ابستمت فربما...
أیكون غيرک مجرماً و تبیت فى	وجل كأنک أنت صرت المجرما؟
قال: العدى حولى علت صيحاتهم	أسر و الأعداء حولى فى الحمى؟
قلت: ابستم، لم يطلبوك بدمهم	لو لم تكن منهم أجلّ و أعظما!
قال: المواسم قد بدت أعلامها	وتعرضت لى فى الملابس والدمى
و على للأحباب فرض لازم	لكن كفى لیس تملك درهماً

قلت: ابتسم یکفیک آنک لم تزل
 قال: اللیالی جرعتنی علقماً
 فلعل غیرک إن رأک مرناً
 أتراک تغنم بالتبرم درهماً
 یا صاح لا خطر علی شفتیک أن
 فاضحک فإن الشهب تضحک والدّ
 قال: البشاشة لیس تسعد کائناً
 قلت: ابتسم مادام بینک والردي
 حياً و لست من الأحبة معدماً!
 قلت: ابتسم و لئن جرعت العلقماً
 طرح الکآبۃ جانباً و ترنماً
 أم أنت تخسر بالبشاشة مغنماً؟
 تتشلما، والوجه أن يتحطماً
 جی متلاطم و لذا نحب الأنجماً!
 یأتی إلی الدنيا و یذهب مرغماً
 شبر، فإنک بعد لن تتبسماً

«گفت: آسمان، افسرده و روی در هم کشیده است. گفتم: لبخند بزَن؛ همین که

آسمان، عبوس است، کافی است.

گفت: جوانی رفت. گفتم: لبخند بزَن؛ چون افسوس و تأسف، هرگز عمر و

جوانی گذشته را باز نمی گرداند.

گفت: معشوقه ای که آسمان عشقم بود، زندگی را برایم به جهنمی سوزان تبدیل

کرده است. بعد از آنکه دل به او بستم با من بی وفایی کرد؛ پس چگونه می توانم

لبخند بزَنم؟

گفتم: لبخند بزَن و شاد باش؛ اگر با او همراه شوی، تمام عمر خود را با درد و

رنج سپری خواهد کرد.

گفت: تجارت در کشمکش هولناک قرار دارد؛ مانند مسافری که نزدیک است

تشنگی، او را بکشد و یا مانند دوشیزه مبتلا به سل که به خون نیازمند است؛ اما هرگاه

که نفسهای بریده اش را می کشد، خون از دهانش بیرون می آید.

گفتم: لبخند بزَن؟ تو نمی توانی بیماریش را از وجودش بیرون بیاوری و او را بهبود ببخشی؛ پس لبخند بزَن شاید... آیا دیگران مرتکب جرم شده اند و تو، شب را با هراس می گذرانی؛ چنانکه گویا تو مرتکب جرم شده ای؟

گفت: دشمنان، پیرامون من هستند و صداهایشان بلند شده است؛ آیا خوشحال شوم و حال آنکه دشمنان، در اطراف من در تب و تابند؟

گفتم: لبخند بزَن؛ بخاطر مذمت آنها مورد بازخواست قرار نمی گیری، اگر از آنها بزرگتر نباشی!

گفت: نشانه های موسمه‌ها، آشکار گردیده و در لباسها و خویشاوندی با من برخورد کرده است.

و من در برابر دوستان وظیفه ضروری و مهمی دارم، ولی در دست من یک درهم نیست.

گفتم: لبخند بزَن؛ همین کافی است که هنوز زنده ای و دوستان، تو را از دست نداده اند.

گفت: شها، رنجها و تلخیهایی را به کام من فرو برده است. گفتم: لبخند بزَن؛ گرچه تلخی را به تو خورانده باشند.

شاید وقتی کسی، دیگر تو را ببیند که ترانه می خوانی، افسردگی و رنج را دور بیندازد و آواز و ترانه سر دهد.

آیا به نظرت با اندوه و افسردگی، درهمی به چنگ می آوری یا می پنداری که با شادمانی، غنیمتی را از دست خواهی داد؟

ای فریادگر! خطری نیست بر لبهایت که نقاب زنند و خطری بر چهره ات نیست که در هم شکسته شود.

پس بخند؛ چون سنگهای آسمانی می خندند و تاریکی، پرتلاطم است؛ از اینرو ما، ستارگان را دوست می داریم.

گفت: شادی، هیچ موجودی را که به دنیا می آید و با اجبار از آن می رود، خوشبخت نمی کند.

گفتم: تا وقتی که میان تو و ناگواری، یک وجب فاصله هست، لبخند بزنی؛ چون بعد از آمدن ناراحتی، هرگز لبخند نخواهی زد».

براستی که ما چقدر به لبخند زدن، بشاش بودن و آرامش و نرمخویی نیازمندیم؛ پیامبر ﷺ می فرماید: «خداوند به من وحی کرده که فروتنی کنی تا هیچکس بر دیگری تجاوز نکند و هیچکس، بر دیگری فخر فروشی ننماید».

نکته

غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون دیروز غم و اندوه را تجربه نمودی و به تو هیچ سودی نرساند؛ فرزندان مردود شد، تو ناراحت و غمگین گشتی؛ آیا ناراحتی تو او را قبول کرد؟! پدرت درگذشت، پس تو اندوهگین شدی؛ آیا زنده شد؟! در تجارت ضرر کردی و اندوهگین شدی؛ آیا غم و اندوهت، زیانها را به سود تبدیل کرد؟!

غم مخور؛ چون تو به خاطر یک مصیبت غمگین گشتی و آن یک مصیبت، به چندین بلا تبدیل شد. از فقر و ناداری ناراحت شدی و به رنج و ناراحتیت افزوده گشت؛ از حرف دشمنانت اندوهگین شدی و با این کار آنها را علیه خود یاری دادی؛ از ترس امر ناگواری که انتظار وقوعش را داشتی، اندوهگین گشتی، اما آن امر ناگوار، اصلاً به وقوع نپیوست! غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون اگر غم بخوری،

خانه ای بزرگ، همسری زیبا، ثروت فراوان، مقام والا و فرزندان رشید و شریف، برایت هیچ سودی نخواهند داشت. غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون غم و اندوه، آب زلال را به گلویت تلخ خواهد کرد و گل را چون هندوانه ابوجهل خواهی دید و باغ شکوفا در نظرت چون بیابانی خشک می نماید و زندگی، برایت به زندانی تحمل ناپذیر تبدیل می گردد.

وقتی دو چشم، دو گوش، دو لب، دو دست، دو پا و زبان داری و در امنیت و تندرستی بسر میبری، غم مخور و اندوهگین مباش:

﴿فَبِأَيِّ آءِآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ «پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟»

وقتی دینی داری که به آن معتقد هستی، خانه ای داری که در آن سکونت می کنی، نانی داری که آن را می خوری، آبی در دسترس داری که می نوشی، لباسی داری که می پوشی و همسری داری که در آغوشش می خوابی، پس چرا غم می خوری و اندوهگین می شوی؟!

نعمت درد و رنج

درد و ناراحتی، همیشه ناپسند و مذموم نیست؛ گاهی خیر و صلاح بنده، در این است که ناراحت و دردمند شود. زمانی انسان، دعای گرمی می کند و صادقانه به ستایش پروردگارش می پردازد که دردمند باشد.

دردمندی طالب علم و تحمل سختیهای طلب علم، از او عالم و دانشمند بزرگی خواهد ساخت. چون در آغاز سوخته است و در نهایت می درخشد. دردمند بودن

شاعر و رنج و تلاش او برای آنچه می سراید، ادبیاتی مؤثر و گیرا به بار خواهد آورد؛ شعری که از دلی دردمند بر می خیزد، احساسات را تحریک می کند و دلها را به تپش می اندازد. رنج بردن نویسنده، اثر زنده، گیرا و آموزنده ای از او بجا خواهد گذاشت. دانش پژوهی که زندگی را با راحتی و بی اعتنایی گذرانده و بحرانها، او را نیش زده اند و دشواریها، داغ خود را بر او نگذاشته اند، طالبی سست و تنبل و تن پرور باقی خواهد ماند. شاعری که درد را نشناخته و تلخی و ناگواری را نچشیده، سروده هایی انباشته از سخنان بی ارزش و پوچ خواهد داشت؛ چون اشعارش، فقط از زبانش برخاسته و از درون و ضمیرش نشأت نگرفته و قلب و اعضای او در مفاهیم اشعارش نزیسته است.

زندگی مؤمنان صدر اسلام، بالاترین و برترین نمونه و الگوست. آنانی که در دوران فجر رسالت و زمان تولد آیین اسلامی و آغاز بعثت می زیسته اند، دارای بزرگترین ایمان، نیکوترین قلب، صادقترین لهجه و عمیقترین دانش بوده اند؛ چون آنها درد و رنج را در زندگی تجربه کرده، در گرسنگی، فقر، آوارگی، اذیت و آزار و جدایی از چیزهای محبوب و دوست داشتنی بسر برده و همچنین دردها و زخمها و کشته شدنها و شکنجه ها را تجربه نموده اند. پس آنان، بحق انسانهایی برگزیده و پاک بوده اند که در شرافت و پاکی نمونه هستند و رمز و نماد از خودگذشتگی می باشند: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْءُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾» «این، برای آن است که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی رسد و جایی که کفار را به

خشم می آورد، طی نمی کنند و از دشمن ضربه ای نمی بینند، مگر آنکه خداوند در ازای این چیزها برایشان عملی صالح ثبت می کند؛ بی گمان خداوند، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند».

در جهان مردمانی هستند که آثار زیبایی از خود به جهانیان تقدیم کرده اند؛ چون آنها دردمند بوده اند. تب، متنبی را ناخوش کرده بود. آنگاه او این شعر زیبا را سرود:

و زائرتی کان بها حياء فلیس تزور إلا فی الظلام

«آنکه به دیدار من می آید، گویا شرم و آزر، او را فرا گرفته؛ از اینرو جز در تاریکی شب به دیدنم نمی آید».

نعمان بن منذر، نابغه را به قتل تهدید کرد؛ آنگاه نابغه، این شعر را به مردم تقدیم نمود:

فإنک شمس والملوک کواکب إذا طلعت لم یبد منهن کواکب

تو، خورشیدی و پادشاهان، ستاره هستند؛ هرگاه خورشید طلوع کند، هیچیک از ستارگان باقی نمی ماند».

بسیارند کسانی که از خود زندگی و حیات را به جا گذاشته اند؛ چون آنها درد کشیده اند. لذا از درد، داد و فریاد مکن و از رنجها مترس؛ شاید این رنج و درد زمانی چند، برایت سرمایه و توانی باشد. اگر دلسوخته و دردمند زندگی کنی، بهتر از آن است که خونسرد، بی همت و بی تحرک زندگی نمایی. ﴿وَلٰیکن کَرِهَ اللّٰهُ

أُنْبِعَانَهُمْ فَتَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿۱۱۱﴾ «ولی خداوند، تحرک و

خیزش آنها را نپسندید؛ بنابراین آنان را در جایشان بی حرکت قرار داد و به ایشان گفته شد: با آنها بی که نشسته اند، بنشینید».

به یاد شاعری افتادم که با رنجها، حسرتها و درد جدایی زندگی بسر نمود و در واپسین لحظات زندگیش شعری زیبا، معروف و بدور از تکلف سرود. او، مالک بن الریب می باشد که در رثای خودش، این شعر را گفته است:

وَأصْبَحْتُ فِي جَيْشِ ابْنِ عَفَانَ غَازِيًا	أَلَمْ تَرْنِي بَعْتَ الضَّلَالَةَ بِالْهَدَى
بَنِي بَأَعْلَى الرِّقْمَتَيْنِ وَ مَالِيَا	فَلَلَهُ دَرِي يَوْمِ أَتَرَكَ طَائِعًا
بِرَابِيَةِ إِنْـى مَقِيمِ لِيَالِيَا	فِيَا صَاحِبِي رَحْلِي دِنَا الْمَوْتِ فَا نَزَلَا
وَ لَا تَعْجَلَانِي قَد تَبَيَّنَ مَا بِيَا	أَقِيمَا عَلَيَّ الْيَوْمِ أَوْ بَعْضِ لَيْلَةٍ
وَ رَدًّا عَلَيَّ عَيْنِي فَضَل رَائِيَا	وَ خَطَا بِأَطْرَافِ الْأَسْنَةِ مُضْجَعِي
مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الْعُرْضِ أَنْ تَوْسَعَالِيَا	وَ لَا تَحْسُدَانِي بَارَكَ اللَّهُ فَيَكْمَا

«آیا نمی بینی که گمراهی را در برابر هدایت فروختم و از جنگجویان حاضر در

لشکر ابن عفان گشتم؟

آفرین بر من روزی که فرزندانم را با میل خود رها می کنم در حالی که برایشان دو اسب نشاندار و مال و دارایی ام را بجا گذاشته ام.

ای دو نفری که همراهم هستید! بر تپه ای فرود بیایید؛ مرگ، نزدیک شده و من چند شبی رحل اقامت خواهم افکند.

امروز یا قسمتی از یک شب در کنارم باشید و مرا شتابزده نکنید؛ چون وضعیت من، مشخص است.

با نوک نیزه ها آرامگاهم را بکنید و قسمت اضافه ردایم را بر پیشانیم بیندازد. خدا به شما خیر و نیکی دهد؛ از کندن جایی گشاده در زمین برای من دریغ

مورزید.»

و تا آخر، این صدای لرزان و فریادی که حکایت از داغدیدگی و مصیبت زدگی می نماید، از دل داغدیده این شاعر اندوهگین، بر می آید.

﴿ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴾ «پس

خداوند آنچه را که در دلهایشان هست، دانست و آرامش را بر آنان فرود آورد و به پاداش آن، پیروزی نزدیکی به آنها داد».

لا تعذل المشتاق في أشواقه حتى يكون حشاك في أحشائه

«مشتاق و دلباخته را به خاطر علاقه هایش سرزنش مکن؛ تو زمانی حالت او را درک می کنی که غوغایی که در درون اوست، در درون تو باشد».

دیوان شاعرانی را دیده ام که سرد و بی روح هستند؛ چون آنها اشعارشان را سست و بدون اندوه و رنج سروده اند. از اینرو به صورت قطعه ای از یخ و انباشته ای از خاک عرض اندام کرده اند.

تألیفاتی را در زمینه موعظه و سخنرانی دیده ام که هیچ احساسی در شنونده بر نمی انگیزند و اصلاً او را تکان نمی دهند؛ چون بدون سوز و گداز و بدون درد و رنج می باشند: ﴿ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ﴾ «آنان با دهانهایشان (زبانهایشان) چیزهایی می گویند که در دلهایشان نیست».

اگر می خواهی مردم، تحت تأثیر سخن یا شعرت قرار بگیرند، قبل از دیگران در آتش سخن و شعرت بسوز، تحت تأثیر آن قرار بگیر، طعم آن را بچش و در مقابل آن واکنش نشان بده، آنگاه می بینی که شعر و سخنت، در مردم اثر می گذارد.

﴿ فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴾

«وقتی آب را بر آن فرو فرستادیم، تکان خورد و از هر جفتی گیاهی زیبا رویاند».

نعمت معرفت

﴿ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴾ ﴿۳۱﴾ «و آنچه

نمی دانستی، به تو آموخت و خداوند، فضل بزرگی بر تو دارد».

جهالت و بیسوادی، ضمیر و وجدان را نابود می کند و سرزندگی را از بین

می برد و عمر را تباه و ضایع می نماید. ﴿ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴾ ﴿۳۱﴾

«تو را پند می دهم که از جاهلان باشی».

علم و دانش، نور بصیرت، حیات روح و سوخت محرک طبیعت و فطرت است:

﴿ أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي

الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ﴾ «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده گرداندیم و

برایش نوری قرار دادیم که در پرتو آن میان مردم راه می رود، مانند کسی است که

در تاریکیهاست و نمی تواند از آن بیرون بیاید؟»

شادمانی و آرامش، با علم و دانش همراه است؛ چون به وسیله علم و دانش، امور

پیچیده حل می شوند، انسان گمشده خود را می یابد و آنچه را که پنهان است،

کشف می کند. انسان، همواره شیفته اطلاع یافتن از تازه ها و آگاه شدن از

زیباییهاست. اما جهالت، یعنی خستگی و اندوه؛ چون جهالت و بیسوادی، زندگی و

حیاتی است که تازگی و زیبایی ندارد و دیروزش مانند امروز و امروزش، مانند

فرداست.

اگر می خواهی خوشبخت باشی، به دنبال علم و دانش برو و به جستجوی معرفت و شناخت پرداز و امور مفید را به دست بیاور تا ناراحتیهایت از میان برود. ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ «و بگو: ای پروردگارم! به دانشم بیفزای.»

﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ «بخوان بنام پروردگارت؛ آن که آفرید.»
 پیامبر ﷺ می فرماید: «هر کس که خداوند نسبت به او اراده خیر داشته باشد، به او آگاهی و بینش دینی می دهد». کسی که علم و دانش ندارد، نباید به مال و مقام خود افتخار کند؛ چون زندگی و عمر او کامل نیست. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ «آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، مانند کسی است که نابیناست؟»

زمخشری مفسر قرآن می گوید:

سهری لتنتیج العلوم ألدلی من وصل غانیه و طیب عناق
 «بیداریم برای بازبینی علوم، برای من از وصال و هم آغوشی با زنی خواننده و
 عطر آگین، لذت بخش تر است.»

و تمایلی طرباً لحل عویصة أشهی و أحلی من مدامة ساقی
 «وقتی با شادی برای حل مشکلی علمی روی می آورم، این کار برایم از جامهای
 شراب ساقی، شیرین تر و گواراتر است.»

وصریر أقلامی علی أوراقها أحلی من الدوكاء والعشاق
 «صدای قلم فرسایی من بر کاغذها، برایم شیرین تر از هیاهو و غوغای عاشقان

است.»

والذ من نقر الفتاة لدفها نقرى لألقى الرمل عن أوراقي
 «ضربه زدنم بر روی برگهای کاغذ برای دور کردن خاکها از روی آن، زیباتر و لذت بخشتر از کوبیدن دختر جوان بر طبلش می باشد».

یا من يحاول بالامانی رتبتی کم بین مستغل و آخر راقی
 «ای کسی که فقط با خیال و آرزو تلاش می کنی تا به مقام من برسی! بدان که میان کسی که دست و پایش بسته و کسی که بالا می رود، تفاوت بزرگی است».
 أبیت سهران الدجی و تبیته نوماً و تبغی بعد ذاک لحاقی
 «من، شبهای تاریک را بیدار سپری می کنم و تو آن را در خواب می گذرانی؛ آیا باز هم می خواهی به مقام من برسی»؟!

دانش و معرفت چه زیباست و چقدر آرامش و آسودگی خاطر می آورد:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زُجِنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾
 «آیا کسی که بر دلیلی از سوی پروردگارش باشد، مانند کسی است که کار بدش برای او آراسته گردید و یا مانند آنان که از امیال و هواهای نفس خود پیروی کرده اند»؟

هنر شادی

یکی از بزرگترین نعمتها، شادی دل و آرامش آن است. هرگاه دل، شاد باشد، ذهن و خاطر استوار می گردد و چیزهای زیبایی تولید می کند و انسان، سر حال و تازه تر می شود؛ گفته اند: شادمانی، هنری اکتسابی و آموختنی است. پس هر کس، چگونگی شادمانی را فرا بگیرد و به آن دست یابد، از زیباییها و شادیهای زندگی و از

نعمتهای پیرامون خود بهره مند خواهد شد. قاعده اساسی در جستن و بدست آوردن شادمانی، تاب و تحمل است؛ کسی که تاب و تحمل دارد، از حوادث و فجایع تکان نمی خورد و به خاطر چیزهای پیش پا افتاده، پریشان نمی گردد. انسان، متناسب با قوت و صفای قلب، سرزنده و شادمان می شود.

اضطراب، سست نهادی و ضعف در پایداری، وسیله هایی هستند که غمها و ناراحتیها، سوار بر آنها به سراغ انسان می آیند؛ پس هر که خود را به بردباری، شکیبایی و صلابت عادت دهد، مشکلات و بحرانها، برایش آسان خواهند بود.

إذا اعتاد الفتى خوض المنايا فأهون ما تمر به الوحول

«هرگاه جوان، خودش را به فرو رفتن در سختیها عادت دهد، آسانترین چیزی که از آن عبور می کند، باتلاقها هستند».

یکی از دشمنان شادمانی، تنگ نظری و کوتاه بینی است. بدین صورت که انسان، فقط به خودش اهتمام بورزد و جهان و آنچه را که در آن است، فراموش نماید. خداوند، دشمنانش را چنین توصیف نموده است: ﴿أَهْمَتَهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ «برایشان فقط خودشان مهم است».

پس این کوتاه نظران، جهان را در درون خود می بینند و در مورد دیگران نمی اندیشند و برای دیگران زندگی نمی کنند و به دیگران توجه نمی نمایند. ما باید گاهی برای چند لحظه ای از خود دور شویم و به دیگران پردازیم تا بدین سان غمها و ناراحتیهای خود را فراموش کنیم؛ با این کار به دو فایده دست می یابیم: یکی اینکه خودمان را خوشبخت می کنیم و دیگری اینکه در خوشبخت کردن دیگران نیز مشارکت می ورزیم.

یکی از اصول فن شادمانی این است که انسان، فکر و اندیشه خود را کنترل نماید و نگذارد که فکر او، به هر سو بتازد و بی هدف، این سو و آن سو برود. اگر فکر و اندیشه ات را رها کنی، سرکشی می نماید و از حد می گذرد و با پرونده ای قطور از ناراحتیها به نزدت باز می گردد و کتاب غمها را از زمانی که به دنیا آمده ای، برایت می گشاید و می خواند.

هرگاه فکر و اندیشه، رها شود، گذشته اندوهبار و آینده هراسناک را به روی تو ترسیم می کند و آنگاه آشفته و ناآرام می شوی و احساسات، طعمه حریق و حشتناک می گردد. پس فکر و اندیشه خود را با لگام توجه جدی و تمرکز بر کار مفید، مهار کن. ﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ «و بر خداوندی که همیشه زنده است و نمی میرد، توکل کن».

یکی از اصول و پایه های مهم در زمینه بررسی شادمانی، این است که به زندگی ارزش و جایگاه واقعی آن را بدهیم؛ پس باید دانست که زندگی بیش از یک سرگرمی نیست و باید از آن رویگردان شوی و به آن بی اعتنا باشی؛ چون زندگی، مادری است که فراق و جدایی، مهر آن است و پستان فجایع و بلاها را در دهان انسان می گذارد و حوادث را فراهم می نماید؛ پس چگونه می توان به چنین چیزی توجه نمود و به خاطر امور از دست رفته آن، غم خورد؟

صفای زندگی، تیرگی است و درخشش آن بیهوده و یأس آور می باشد؛ نویدهای زندگی، سرابی در صحرایی خشک و بی آب است. آنچه می زاید، وجودی ندارد و آنکه در دنیا سرور و آقا است، مورد حسادت و کینه می باشد و آن کس که در دنیا در ناز و نعمت قرارداد، مورد تهدید است و عاشق دنیا با شمشیر بی وفایی آن کشته خواهد شد.

أبني أئينا نحن أهل منازل أبدا غراب البين فيها ينقع
 «ما، درمیان منازلی سکونت گزیده ایم که همواره کلاغ جدایی، در آن قارقار
 می کند».

نبکی علی الدنيا وما من معشر جمعتهم الدنيا فلم يتفرقا
 «به خاطر دنیا گریه می کنیم؛ حال آنکه هیچ گروهی نبودند که دنیا آنها را گرد
 هم آورده باشد و سپس متفرق و پراکنده نشده باشند».

أين الجبابة الأكاسرة الألى كنزوا الكنوز فلا يقين و لا بقوا
 «سرکشان و قدرتمندانی که خزانه ها اندوخته بودند؛ آری! نه خودشان باقی
 ماندند و نه گنجهایشان».

من كل من ضاق الفضاء بعيشه حتى ثوى فحواه لحد ضيق
 «هر کس که زندگی، برایش تنگ شده بود، بالاخره روزی وجودش را گور
 تنگ پوشاند و در خود گرفت».

خرس إذا نودوا كأن لم يعلموا أن الكلام لهم حلال مطلق
 «وقتی صدا زده شوند، لال هستند و گویا نمی دانند که سخن گفتن، برایشان جایز
 است».

در حدیث آمده است: «علم با آموختن بدست می آید و بردباری با صبر و
 شکیبایی حاصل می شود».

در فن آداب باید گفت که هنر شادمانی را باید ساخت، اسباب آن را فراهم آورد
 و خود را به آن عادت داد تا اینکه خوی و سرشت انسان بگردد.
 زندگی دنیا، سزاوار این نیست که ما عبوس و گرفته باشیم.

حکم المنية في البرية جاری ما هذه الدنيا بدار قرار

«حکم مرگ، در میان مردم جاری است؛ این دنیا، سرای ماندن نیست».

بینا تری الإنسان فیها مخبراً ألفیته خبراً من الأخبار

«انسانی را می بینی که گزارش مرگ دیگران را می دهد و ناگهان می بینی که خودش، به یک خبر تبدیل شده است».

طبعت علی کدر وأنت تریدها صفواً من الأقدار والأکدار

«دنیا، بر ناگواری و تیرگی سرشته شده است و تو می خواهی که از آلودگیها و رنجها، پاک و صاف باشد»؟

و مکلف الأيام ضد طباعها متطلب فی الماء جذوة نار

«کسی که می خواهد چیزی را به روزگار تحمیل کند که بر خلاف طبیعت آنست، مانند کسی است که در میان آب به دنبال شعله آتش می گردد».

وإذا رجوت المستحیل فإنما تبنی الرجاء علی شفیر هار

«و هرگاه به امر محال و ناممکن امیدوار باشی، بدان که ساختمان امید را بر لبه پرتگاه می سازی».

و العیش نوم والمنية یقظة والمرء بینهما خیال ساری

«زندگی، خواب است و مرگ، بیداری؛ انسان در میان این دو، خیالی است».

فاقصوا مآربکم عجالاً إنما أعمار سفر من الأسفار

«نیازهایتان را شتابان برآورده سازید؛ چون عمرهایتان، برقی است که همچون دیگر برقها لحظه ای می درخشد و از نگاهها پنهان می شود».

وترکضوا خیل الشباب وبادروا أن تسترد فإنهن عوار

«و اسبهای جوانی را بتازید و بکوشید تا نفس تازه کنند؛ چون آن اسبها، معیوبند».

ليس الزمان وإن حرصت مسالما طبع الزمان عداوة الأحرار

«تو هرچند آزمند باشی، باز هم زمان، از در آشتی در نخواهد آمد؛ سرشت زمان و طبیعت آن، چنین است که با آزادگان دشمنی می نماید».

این، یک حقیقت تریدناپذیر است که شما نمی توانید تمام آثار غم و اندوه را از زندگی خود بیرون ببرید؛ چون زندگی، اینگونه آفریده شده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا

الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ «به راستی که ما، انسان را در درد و رنج آفریده ایم». ﴿إِنَّا

خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾ «ما، انسان را از نطفه ای آمیخته

آفریده ایم و او را می آزمایشیم». ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ «تا شما را بیازماید

که کدام یک از شما عمل بهتری انجام می دهد».

هدف، این است که از غم و اندوه خود بکاهی، اما اینکه ناراحتی و اندوه، بطور

کامل از صفحه زندگی حذف شود، چنین چیزی فقط در باغهای بهشت، ممکن و

میسر است. از اینروست که بهشتیان، می گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا

الْحُزْنَ﴾ «ستایش خداوندی را سزااست که ناراحتی و اندوه را از ما دور کرد». این،

دلیلی است بر اینکه اندوه و ناراحتی، فقط در بهشت بطور کامل از حیات انسان

رخت بر می بندد. همانطور که کینه و حسد، فقط در بهشت بطور کامل از بین

می رود. ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾ «و ما، ناراحتی و کینه ای را که در

دلهایشان بود، بیرون می کشیم».

پس هر کس، حالت و ضعف دنیا را بداند، آن را به خاطر رویگردانی، جفا و بی وفایی اش، معذور می داند و می داند که بی وفایی و جفا، سرشت و حالت دنیاست.

حلفت لنا أن لا تخون عهدنا فكأنما حلفت لنا أن لا تفي

«برای ما سوگند خورد که به پیمانهایی که با ما بسته، خیانت نکند؛ اما گویا سوگند خورده بود که بر سر پیمانش نماند».

با وضع و حالی که از دنیا بیان کردیم، شایسته است که فرد دانا و هوشیار، دنیا را با تسلیم شدن در برابر ناگواری و غم و اندوه، علیه خود یاری نکند؛ بلکه با تمام قدرت در برابر این تلخ کامیها از خود دفاع کند. ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ «و برای (مبارزه با) آنها تا آنجا که می توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده کنید تا با آن دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید».

﴿فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا﴾ «پس آنان

از آنچه در راه خدا به آنها رسید، سست و ضعیف نشدند».

نکته

اگر فقیر و تنگدستی، غم مخور؛ چون کسانی هستند که به سبب بدهی در زندان بسر می برند. اگر تو خودرو و وسیله نقلیه نداری، کسانی هستند که پاهایشان قطع شده است و پا ندارند. اگر تو از درد می نالی، کسانی هستند که سالهاست روی تخت

بیمارستان خوابیده اند. اگر تو یک فرزند از دست داده ای، افراد دیگری هستند که چندین فرزند را در یک حادثه از دست داده اند.

غم مخور؛ چون تو مسلمانی و به خدا و به پیامبران و فرشتگان خدا و روز قیامت و اینکه خیر و شر به تقدیر و قضای اوست، ایمان داری، اما کسانی هستند که به پروردگار کفر ورزیده، پیامبران را تکذیب نموده، در کتاب الهی اختلاف ورزیده، روز قیامت را انکار کرده و در مسئله تقدیر و قضا، راه الحاد را در پیش گرفته اند.

غم مخور؛ اگر گناه نموده ای، توبه کن و اگر بد کرده ای، از خداوند آمرزش بخواه. اگر اشتباه کرده ای، اشتباه خود را درست کن؛ چون رحمت الهی، گسترده است و در رحمتش، باز می باشد و آمرزش او فراوان و فراگیر است و توبه بندگانش را می پذیرد.

غم مخور؛ چون اعصاب خود را پریشان می کنی، خود را آشفته می نمایی و دلت را رنجور و خسته می گردانی و خواب، از چشمانت می پرد و شبها را با بی خوابی سپری می کنی. شاعر می گوید:

و لرب نازلة یضیق بها الفتی ذرعاً و عندالله منها المخرج

«چه بسا مصیبت‌هایی هستند که انسان، از آنها به تنگ می آید و حال آنکه نزد خداوند برون رفتی از این مشکلات وجود دارد».

ضاقتم فلما استحکمت حلقاتها فرجت و کان یظنها لا تفرج

«مشکل، سخت و دشوار می نماید و هنگامی که حلقه های آن، محکم می گردد، باز می شود؛ در حالی که انسان، گمان می برد حلقه های محکم، باز نخواهد شد».

کنترل احساسات

احساسات و عواطف در دو حالت، مشتعل و طوفانی می شوند: یکی هنگام شادی بسیار و دیگری هنگام مصیبت و بلای سهمگین. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «من از دو صدا و فریاد ابلهانه و فاسقانه نهی شده ام؛ صدای ناخوشایندی که هنگام مصیبت بالا می رود و صدایی که هنگام فراهم آمدن نعمت بلند می شود».

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ «تا بر آنچه از دست

داده اید، اندوهگین نشوید و به آنچه خداوند به شما داده، شادمان نگردید».

در حدیثی آمده است: «صبر و شکیبایی واقعی به هنگام نخستین مرحله مصیبت است». پس هر کس بتواند هنگام بروز حادثه ای سهمگین و در شادی فراوان، احساسات خود را کنترل کند، سزاوار مقام پایداری خواهد بود و به سعادت آرامش و لذت چیرگی بر نفس، دست خواهد یافت. خداوند، انسان را چنین توصیف نموده که انسان، شادمان و خودستا است و هرگاه بلایی به او برسد، داد و فریاد به راه می اندازد و چون خیر و نعمتی به او برسد، بخل می ورزد، به استثنای نمازگزاران که چنین نیستند. آنها، در شادی و بی قراری راه میانه را بر می گزینند و در خوشی نعمت، شکر می گزارند و در بلا و مصیبت شکیبایی می ورزند.

عواطف و احساسات طوفانی، فرد را به شدت از پای در می آورد و رنجور و دردمندش می گرداند. شخص احساسی، هنگام خشم از کوره در می رود، دهانش کف می کند، وحشتناک می شود، تهدید می نماید، از درون شعله ور می گردد و اخگرهای نهفته شرارت در وجودش برافروخته می شود و طغیان می کند؛ آنجاست که از میدان انصاف و دادگری پا فراتر می نهد و اگر شاد و خوشحال شود، مستی و

سرکشی می نماید و خودش را در طغیان سیل خروشان شادی، فراموش می کند و از اندازه و جایگاهش پا فراتر می گذارد. هر گاه با کسی قطع رابطه کند، او را مذمت و نکوهش می نماید، خوبیهای او را از یاد می برد و زیباییها و فضایلش را زیر پا له می کند. اگر کسی را دوست داشته باشد، همه مدالهای گرامیداشت را به گردن او می آویزد و او را به قله کمال می رساند. در حدیث آمده است: «دوست خود را به اندازه ای دوست بدار که شاید روزی دشمن تو گردد و با دشمن خود به اندازه دشمنی کن؛ شاید روزی دوست تو گردد». همچنین در حدیث آمده است: «و از تو می خواهم عدالت و دادگری را در خشم و رضامندی به من عطا نمایی».

پس هر کس احساسات خود را کنترل کرد و خود خویش را حاکم گرداند و به هر چیزی، حد و اندازه اش را بدهد، چنین فردی حق را می بیند، راه درست را می شناسد و به حقیقت رهنمون می گردد. ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ «و پیامبران خود را با نشانه های روشن فرستادیم و کتاب و میزان را به همراه آنان نازل کردیم تا مردم به عدل و داد بپای خیزند».. اسلام، همچنانکه برنامه درست، شریعت پسندیده و آیین مقدس را آورده، همانطور به همراه میزان ارزشها و رفتارها و اخلاقهای ارزشمند آمده است. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ «و اینگونه شما را امتی میانه قرار داده ایم».

عدالت، همانگونه که در احکام و فرامین، مطلوب است، یکی از نیازهای اساسی آرمان گرایی نیز می باشد؛ دین، بر پایه صداقت و عدالت استوار گردیده است؛ صداقت در اخبار و عدالت در احکام، گفته ها و کرده ها. ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ

صِدْقًا وَعَدْلًا ﴿﴾ «فرمان پروردگارت صادقانه و عادلانه به کمال می رسد و انجام می پذیرد».

احساس سعادت اصحاب رضی الله عنهم به وجود محمد صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله با دعوت الهی به سوی مردم آمد؛ او، جاذبه هایی مادی نداشت؛ خزانه و گنجی به او داده نشده بود؛ باغی نداشت که از آن بخورد و در کاخ مجللی سکونت نمی کرد؛ دوستداران او در حالی به او روی آوردند و با او بیعت کردند که زندگی سختی می گذراندند و در نهایت مشقت و دشواری قرار داشتند. روزهایی بود که آنها اندک بودند و می ترسیدند مردم اطراف، آنها را نابود کنند، اما با این حال، صحابه رضی الله عنهم، محمد صلی الله علیه و آله را به شدت دوست داشتند.

پیروان محمد صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب محاصره شدند؛ از نظر خوراک و غذا در تنگنا قرار گرفتند؛ علیه نام و شخصیت آنان تبلیغ شد؛ خویشاوندان، با آنها به جنگ و مبارزه برخاستند و مردم، آنها را آزار دادند؛ اما با این حال آنان، محمد صلی الله علیه و آله را به شکل بی نظیری دوست داشتند.

برخی از آنان روی زمین داغ و سوزان با بدنی برهنه کشیده شدند؛ بعضی در زیر آفتاب و در فضای باز زندانی گشتند؛ کافران، برخی از آنها را به انواع گوناگون شکنجه دادند، با این حال صحابه رضی الله عنهم، پیامبر صلی الله علیه و آله را از صمیم دل دوست داشتند.

اصحاب رضی الله عنهم، سرزمین، خانه، خانواده و اموالشان را از دست دادند؛ از چراگاههایی که دوران کودکی را در آن گذرانده بودند و از جاهایی که در دوران جوانی در

آنجا به بازی و سرگرمی و شادی می پرداختند، رانده شدند؛ اما با این همه، پیامبر ﷺ را با تمام وجود دوست داشتند.

مؤمنان، به خاطر دعوت پیامبر ﷺ به انواع بلا و مصیبت گرفتار شدند، سخت آشفته گشتند، دلهایشان به حنجره ها رسید و در مورد خدا گمانهایی بردند؛ اما با حال پیامبر ﷺ را دوست داشتند.

بهترین جوانان اصحاب در معرض شمشیرهای آخته قرار گرفتند و شمشیرها، همانند درختی پربرگ و شاخ، بالای سر آنها سایه افکنده بود.

و كأن ظل السيف ظل حديقة خضراء تنبت حولنا الأزهارا

«و سایه شمشیر، همچون سایه باغی سرسبز بود که پیرامون ما گل می رویاند.»

مردان آنها قدم در میدان نبرد گذاشتند و چنان به سراغ مرگ رفتند که گویا برای تفریح رفته اند یا جنگ، برای آنها مراسم شب عید است. چون آنها پیامبر ﷺ را در حد کمال دوست داشتند.

اما براستی آنان چرا چنین شیفته پیامبر ﷺ بودند و در پناه رسالت او، احساس سعادت می کردند و در آغوش آیین او، احساس آرامش و راحتی می نمودند و از آمدنش شادمان بودند و همه رنجها، سختیها و مشقتها را در مسیر اطاعت از او فراموش کردند؟! آنان، در وجود پیامبر ﷺ همه مفاهیم خیر و شادمانی و تمام نشانه های نیکی و حق را می دیدند.

پیامبر ﷺ در کارهای بلند و والا نشانه ای برای جویندگان بود؛ مهرورزی و صمیمیت پیامبر ﷺ، سوز و گداز دل آنها را خنک می کرد و سخنانش به آنان آرامش می بخشید و رسالتش، ارواح آنها را سرشار از شادی می نمود. پیامبر ﷺ رضامندی را به دلها تزریق نمود؛ از اینرو آنان به دردهایی که در راه دعوت پیامبر ﷺ می دیدند،

توجه نمی کردند. رسول خدا ﷺ وجودشان را چنان سرشار از یقین کرده بود که همه ناراحتیها و تلخ کامیها را از یاد برده بودند.

پیامبر ﷺ درون و ضمیر آنها را با رهنمودهای خویش صیقل داده و با نور و درخشش خود بصیرت آنان را روشن گردانیده بود؛ آنان را از بارهای گران جاهلیت و بت پرستی که بر دوش آنان سنگینی می کرد، سبک دوش نمود و طوقهای شرک و گمراهی را از گردنشان بیرون آورد؛ آتش کینه ورزی و دشمنی را که در ارواح آنان شعله ور بود، خاموش گرداند و بر احساسات، آب یقین ریخت و بدین سان روح و تن آنان آرام گرفت و دلهایشان آرامش یافت و خونسرد شدند. آنان، لذت زندگی در کنار پیامبر ﷺ و نیز آرامش در جوار او، شادمانی از بابت قرار گرفتن در آستان او و احساس امنیت از جهت پیروی از او را دریافتند. اصحاب ﷺ نجات را در اطاعت از اوامر پیامبر ﷺ و توانگری را در اقتدا به او می دانستند.

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ ﴿۱۷﴾ «تو را جز رحمتی برای جهانیان

نفرستادیم». ﴿ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴾ ﴿۱۸﴾ «و بی گمان تو به راهی

راست رهنمون می گردی».. ﴿ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴾ «آنان را از

تاریکیها به سوی نور و روشنایی بیرون می آورد». ﴿ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ

رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِمْ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن

قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴾ ﴿۱۹﴾ «او، ذاتی است که در میان بیسوادان، پیامبری از خود

آنان مبعوث کرد که آیات خدا را بر ایشان می خواند و آنان را تزکیه می نماید و

کتاب و حکمت را به آنها می آموزد؛ گرچه قبل از آن در گمراهی آشکاری بسر

می بردند. ﴿ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾ «و طوقها و زنجیرهایی را که بر آنها بود، از گردن آنان پایین می آورد». ﴿ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا حُمِّيَكُمْ ﴾ «هرگاه خدا و پیامبرش، شما را به آنچه شما را زنده می گرداند، فرا خواندند، اجابت کنید». ﴿ وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِّنْهَا ﴾ «و شما در لبه پرتگاه جهنم بودید؛ شما را از آن نجات داد».

اصحاب پیامبر ﷺ در کنار پیشوا و الگوی خود احساس خوشبختی می کردند و واقعاً حق هم داشتند که احساس سعادت نمایند و شادمان گردند.

يا ليلة الجزع هلا عدت ثانية سقى زمانك هطال من الديم

«ای شب پریشانی! آیا دوباره باز نمی گردی؟ زمان تو را بارانی سیل آسا و مداوم آبیاری کرده است».

درود و سلام خدا بر پیامبر رحمت باد؛ پیامبری که عقلها را از طوقهای انحراف آزاد کرد و انسانها را از مهلکه های گمراهی نجات داد. خدایا! از یاران بزرگوار به پاداش آنچه در راه تو تقدیم نموده اند، راضی و خوشنود باش.

رنج و ناراحتی را از زندگی خود دور بینداز.

کسی که زندگی را همواره بر یک روال و شیوه می گذراند، قطعاً خسته و رنجور خواهد گشت؛ چون انسان بطور طبیعی از یک حالت خسته می شود. بنابراین

خداوند، زمانها و مکانها را متفاوت گردانده و خوردنیها، نوشیدنیها و آفریده های گوناگون و متنوعی آفریده است؛ شب و روز، زمین همواره و کوهستانی، سیاه و سفید، گرما و سرما، سایه و آفتاب و شیرین و ترش. خداوند، این تفاوت و تنوع را در کتاب خودش بیان نموده است: ﴿تَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾ «از شکمهایشان نوشیدنی ای با رنگهای متفاوت، بیرون می آید».. ﴿مُتَشَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ﴾ «همگون و ناهمگون».. ﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا﴾ «و کوههای سفید و سرخ که رنگهای گوناگونی دارند».. ﴿وَتَلَكُ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ «و این روزها را میان مردم به گردش و چرخش در می آوریم».

بنی اسرائیل از خوردن بهترین خوراک خسته شدند؛ چون آنها همیشه همین خوراک را می خوردند. ﴿لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ﴾ «ما نمی توانیم بر یک نوع غذا صبر کنیم».

مأمون، گاهی نشسته قرائت می کرد و گاهی ایستاده و گاهی در حال راه رفتن و سپس می گفت: انسان خسته می شود. ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ «آن کسانی که خدا را در حال نشسته و ایستاده و بر پهلو افتاده، یاد می کنند».

اندکی تأمل در عبادتها، نمایانگر تنوع و تازگی آنهاست. بعضی از اعمال و عبادات، قلبی و زبانی هستند و برخی، مالی می باشند. عباداتی از قبیل نماز، زکات، روزه، حج و جهاد؛ نماز، ایستادن، به رکوع رفتن و سجده کردن و نشستن است.

هر کس، می خواهد راحت و بانشاط باشد و به نتیجه خوبی برسد، باید در کار و زندگی روزمره اش تنوع ایجاد کند. مثلاً هنگام مطالعه، در زمینه های مختلف مطالعه کند و قرآن، تفسیر، سیرت، حدیث، فقه، تاریخ، ادبیات و فرهنگ عمومی، همه را در اوقات مختلف مطالعه نماید. وقت خود را تقسیم کند؛ مدتی به عبادت بپردازد و قسمتی از وقتش را با انجام کار دیگری بگذرانند. به دیدار دیگران برود و به استقبال و پذیرایی از مهمانها بپردازد و گاهی ورزش و تفریح کند. آنجاست که خود را چست و چابک و سرحال می یابد. چون او تنوع و تازگی را دوست دارد.

له فی الندی والبأس یومان عاشهما و ما منهما الا اعر محجل
 «او، در اجتماع و در جنگ، دو روز دارد که سپری نموده و در هر دو سربلند درخشیده است».

فیوم یغیث الناس من مزن کفة و یوم یصب الموت و الجیش جهفل
 «پس یک روز با کف دست به مردم آب می دهد و روزی دیگر مرگبار است؛ در حالی که لشکر، انبوه و زیاد می باشد».

اضطراب و آشفتگی را رها کن.

غم مخور؛ چون پروردگارت می گوید: ﴿ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۖ ﴾ «آیا دلت را گشاده نگردانده ایم؟» شرح صدر، هر آن کسی را شامل می گردد که حق را به دوش گرفته، نور را دیده و راه هدایت را پیشه کرده است. ﴿ أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ ۗ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ ۗ ﴾ «آیا

کسی که خداوند، دل او را به اسلام گشوده و او بر نوری از سوی پروردگارش قرار دارد؛ پس هلاک باد برای کسانی که دل‌هایشان سخت است و با ذکر خدا نرم نمی‌گردد». بنابراین حق، دل‌ها را می‌گشاید و باطل، دل‌ها را سخت می‌گرداند..

﴿ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ﴾ «خداوند، هر کس را بخواهد هدایت کند، دل او را برای اسلام می‌گشاید». پس این دین، هدفی است که تنها فرد میانه رو به آن می‌رسد.

﴿ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴾ «غم مخور؛ خدا با ماست».. هر کس به عنایت و توجه الهی و لطف و یاری او یقین داشته باشد، این جمله را می‌گوید: ﴿ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾ «کسانی که مردم به آنها گفتند: مردمان، برای (جنگ با) شما فراهم آمده‌اند، پس از آنها بترسید؛ این چیز به ایمان آنها افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین کارساز است».. کفایت و حمایت خداوند، تو را بس است.

﴿ يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ «ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، تو را کافی هستند».. هر کس در این راه قدم گذاشته، این موفقیت را بدست آورده است.

﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ «و بر خداوندی که زنده است و نمی‌میرد، توکل کن». غیر از خداوند، دیگران مرده‌اند و زنده نیستند؛ فنا می‌شوند و ماندگار نخواهند بود؛ خوار و زبون هستند و شکوهمند و توانا نمی‌باشند.

﴿ وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۚ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٧٧﴾ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٧٨﴾ ﴾ و

شکیبایی بورز، و صبر تو جز به خداوند نیست و بر آنان اندوهگین مباش و از مکرهایی که می ورزند، تنگدل مباش. بی گمان خداوند با پرهیزگاران و با کسانی است که نیکو کارند.. همراهی ویژه خداوند با دوستانش، عبارت است از حفاظت، یاری و سرپرستی آنها به میزان جهاد و تقوایشان. خدای متعال می فرماید: ﴿ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٩﴾ ﴾ (و سست مشوید و غمگین نگردید و شما برتر خواهید بود).. ﴿ لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذًى ط وَإِنْ يُقْتَلُوا كُمْ يُؤْتُوَكُمْ الْآدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٨٠﴾ ﴾ «آنها زبانی به شما جز آزار نمی رسانند و اگر با شما کارزار کنند، فرار می نمایند و به شما پشت خواهند کرد و سپس یاری نخواهند شد.. ﴿ كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلِينَ ۚ أَنَا وَرُسُلِي ۚ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿١٨١﴾ ﴾ «خداوند مقرر داشته است که من و پیامبرانم چیره خواهیم شد؛ بی گمان خداوند، نیرومند تواناست.. ﴿ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿١٨٢﴾ ﴾ «ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگانی دنیا و در روزی که مردم بپا می خیزند (روز قیامت) یاری خواهیم کرد.. این، وعده ایست که خلاف نخواهد شد. ﴿ وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٨٣﴾ فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكُرُوا ﴿١٨٤﴾ ﴾ «وکارم را به خدا می سپارم؛ بی گمان خداوند به بندگان

بیناست. پس خداوند، او را از بدیهای مکرشان نجات داد.. ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ «و مؤمنان باید بر خدا توکل نمایند».

غم مخور و چنین فرض کن که فقط یک روز زندگی می کنی؛ پس چرا در این یک روز اندوهگین و ناراحت شوی و یا خشمگین گردی؟! در حدیث آمده است: «وقتی صبح کردی، منتظر صبح باش و چون شام کردی، منتظر صبح باش». یعنی فقط در حدود همین امروز زندگی کن، گذشته را به یاد نیاور و از آینده پریشان باش. شاعر می گوید:

ما مضی فات والمؤمل غیب و لك الساعة التی أنت فیها

«آنچه گذشت، رفت و تمام شد و آنچه امید آن می رود، در دنیای غیب و پنهان است و فقط لحظه ای که در آن هستی، از آن تو می باشد».

مشغول شدن به گذشته و به یاد آوردن آن و همچنین نشخوار کردن بلاها و رنجهایی که اتفاق افتاده و حوادثی که تمام شده و گذشته اند، نوعی حماقت و دیوانگی است. یک ضرب المثل چینی می گوید: تا وقتی به پل نرسیده ای، از آن عبور مکن. یعنی در آمدن حوادث و رنجها و غمهای آن شتاب موز تا آنکه آنها را دریابی و با آنها زندگی نمایی.

یکی از پیشوایان گذشته می گوید: ای انسان! تو، سه روز داری؛ دیروزت که رفته است؛ فردایت که هنوز نیامده است و امروزت. پس در استفاده از امروز، خدا را مورد توجه قرار بده.

کسی که غمهای گذشته و امروز و آینده را بدوش می کشد، چگونه زندگی خواهد کرد؟! کسی که گذشته را به یاد می آورد و به خاطر آن دردمند می شود، چگونه راحت خواهد بود؟! در صورتی که افسوس گذشته، هیچ سودی ندارد!

و معنای اینکه «هرگاه صبح کردی، منتظر غروب مباش و چون غروب کردی، منتظر صبح مباش»، این است که آرزوی طولانی نداشته باش و همواره انتظار فرارسیدن اجل خویش را بکش و کارهای نیک انجام بده؛ با بلندپروازی به آینده مشغول مباش و تلاشها و کارهایت را بر امروز متمرکز کن و فقط به امروز اهتمام بورز؛ امروز اخلاق خوبی داشته باش؛ به تندرستی خود توجه نما و با دیگران به خوبی و زیبایی رفتار کن.

نکته

غم مخور؛ چون تقدیر الهی رقم خورده و دفتر تقدیر بسته شده است و آنچه مقدر شده، اتفاق خواهد افتاد. از اینرو بدان که غم و ناراحتی تو، چیزی را پس و پیش و اضافه و کم نمی کند.

غم مخور؛ چون مگر می شود با غم خوردن روزگار را متوقف گردانی، خورشید را نگاه داری، عقربه های ساعت را به عقب برگردانی، قدمهایت را به عقب بگذاری و آب رفته را به جوی برگردانی؟!

غم مخور؛ چون غم خوردن همچون طوفانی است که هوا را خراب و آب را آلوده می کند؛ رنگ آسمان را تغییر می دهد و گلهای نوشکفته را در باغ زیبا و سرسبز، می شکند.

غم مخور؛ زیرا کسی که غم می خورد، مانند جویباری است که از دریا جدا می شود و باز به دریا می ریزد یا همچون زنی است که هر چه را بافته و رشته، پنبه می کند و مانند کسی است که در مشک سوراخی می دمد، و همانند نویسنده ای است که با انگشت خود روی آب می نویسد.

غم مخور؛ چون عمر واقعی تو، دوران خوشبختی و آسایش خاطر توست. پس روزهایت را در اندوه و ناراحتی صرف مکن و شبهایت را در غم و اندوه از دست مده و لحظه ای، زندگی را در میان غمها نگذران و در تلف کردن زندگی زیاده روی مکن؛ چون خداوند اسرافکاران را دوست نمی دارد.

اندوهگین مباش؛ چون پروردگارت، آمرزگار و توبه پذیر است.

آیا این فرموده الهی به تو آرامش نمی دهد و غم و اندوه تو را دور نمی نماید و سعادت را به تو باز نمی گرداند که می گوید: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۗ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ «بگو ای بندگانم که بر خود زیاده روی کرده اید! از رحمت خداوند ناامید نباشید. بی گمان خداوند، همه گناهان را می آمرزد و او، آمرزگار مهربان است».

خداوند، آنها را (ای بندگان من) خطاب کرد تا دل شکسته آنها را به دست آورد و شادشان گرداند و از آنها به اسرافکاران و زیاده روان تعبیر کرد؛ چون آنها گناهان و اشتباهات زیادی مرتکب شده اند. قطعاً آنهايي که کمتر گناه کرده اند، باید بیشتر به رحمت او امیدوار باشند. خداوند، بندگانش از ناامیدی و یأس از رحمت و آمرزش خود نهی کرد و فرمود که او، همه گناهان توبه کننده را می آمرزد؛ خداوند، خود را در این آیه با ضمیرهایی که برای تأکید بکار می روند و با الف و لام معرفه که کمال

صفت را اقتضای نمایند، توصیف کرده و فرموده است: ﴿إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ «بی گمان او، آمرزگار مهربان است».

آیا از این فرموده الهی احساس شادمانی نمی کنی که می گوید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ ذُنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٥﴾﴾ «و کسانی که هرگاه کار زشتی انجام دهند یا بر خودشان ستم نمایند، خداوند را یاد می کنند و برای گناهان خود آمرزش می طلبند و چه کسی جز خداوند، گناهان را می آمرزد و آنها بر آنچه کرده اند، در حال دانایی اصرار نمی ورزند». همچنین می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٦﴾﴾ «و هر کس کار بدی انجام دهد یا بر خودش ستم نماید و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را آمرزگار مهربان خواهد یافت».

آیا از این گفته الهی شادمان نمی گردی که می گوید: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُهَوَّنَ عَنْهُ نُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٢٥﴾﴾ «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید، پرهیز کنید، بدیهایتان را می زداییم و شما را به جای خوبی وارد می گردانیم».

و اینکه خداوند می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٢٤﴾﴾ «و اگر آنها وقتی بر

خود ستم می کنند، نزد تو بیایند و از خدا آمرزش بخواهند و پیامبر برای آنها طلب آمرزش نماید، خداوند را توبه پذیر مهربان خواهند یافت».

و فرموده الهی که می فرماید: ﴿وَلِيَّ لَغْفَارٍ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ

أَهْتَدَىٰ﴾ ﴿۴۷﴾ «و بی گمان من، بس آمرزنده هستم برای کسی که توبه نماید و ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، سپس راهیاب گردد».

وقتی موسی عليه السلام، انسانی را به قتل رساند، گفت: پروردگارا! مرا ببامرز. پس خداوند او را بخشید.

خداوند در مورد داوود عليه السلام پس از آنکه توبه کرد و به سوی خدا بازگشت، می فرماید: ﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ﴾ ﴿۴۸﴾ «پس آن اشتباه او را بخشیدیم و او نزد ما مقرب است و سرانجام نیکی دارد».

سبحان الله که خداوند، چه مهربان و بزرگوار است! خداوند، رحمت و آمرزش خود را به کسانی که معتقد به تثلیث (سه خدا) هستند، عرضه نمود. چنانچه می فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ﴿۴۹﴾ «(مسیحیان)

گفتند: خداوند سومین سه تاست؛ حال آنکه هیچ معبود بحق نیست جز خدای یگانه. و اگر آنها از آنچه می گویند، باز نیایند، کافران را عذاب دردناکی خواهد رسید. آیا به سوی خدا باز نمی گردند و از او آمرزش نمی طلبند و خداوند، آمرزگار مهربان است».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرموده است: «خداوند تبارک و تعالی می گوید: ای فرزند آدم! هرگاه مرا بخوانی و به من امید ببندی، تو را هر چند گناه کرده باشی، می آمرزم و باکی ندارم. ای فرزند آدم! اگر گناهانت به پری آسمان برسند، تو را می آمرزم و باکی ندارم. ای فرزند آدم! اگر به پری زمین با گناه بیایی و در حالی با من رو برو شوی که با من چیزی را شریک نکرده ای، به اندازه پری زمین با آمرزش به استقبال تو خواهم آمد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می فرماید: «خداوند، شبانگاه دست خویش را می گستراند تا گناهکاری که در روز مرتکب گناه شده، توبه نماید و روز هنگام دستش را می گستراند تا گناهکار شب توبه کند و چنین است تا اینکه خورشید از مغرب طلوع کند (یعنی قیامت فرارسد)».

در حدیث قدسی آمده است: «ای بند گانم! شما، شب و روز مرتکب گناه می شوید و من، همه گناهان را می آمرزم؛ پس از من آمرزش بطلبید تا شما را ببخشایم».

در حدیث صحیح آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نکنید، خداوند، شما را از میان می برد و گروهی دیگر می آورد که گناه می کنند و از خداوند آمرزش می خواهند و خداوند، آنها را می آمرزد». همچنین در حدیث صحیح آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، از چیزی برایتان می ترسم که سخت تر از گناه است و آن، خودپسندی است».

در حدیث صحیح آمده است: «همه شما خطاکار هستید و بهترین خطاکاران، توبه کنندگان می باشند».

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «(فردی را در نظر بگیرید که) آب و غذایش را بر شتری گذاشت و شترش را در بیابان گم کرد و به جستجوی آن پرداخت؛ آنگاه از یافتن آن ناامید گشت و خوابید؛ سپس بیدار شد و دید که شتر، بالای سرش ایستاده است. پس از خوشحالی گفت: بارخدایا! تو بنده ام هستی و من پروردگارت. از شدت خوشحالی اشتباه کرد. خداوند، از توبه بنده اش، از چنین فردی خوشحالتتر می گردد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می فرماید: «بنده ای مرتکب گناهی شد؛ آنگاه گفت: بارخدایا! گناهم را بیامرز. چون کسی جز تو گناهان را نمی آمرزد. سپس گناهی دیگر مرتکب شد و گفت: بارخدایا! گناهم را بیامرز؛ چون کسی جز تو گناهان را نمی آمرزد؛ سپس گناهی دیگر مرتکب شد و گفت: بارخدایا! گناهم را بیامرز؛ چون کسی جز تو گناهان را نمی آمرزد. سپس بار دیگر گناهی کرد، آنگاه گفت: بارخدایا! گناهم را ببخش؛ چون کسی جز تو گناهان را نمی آمرزد. پس خداوند عزوجل فرمود: بنده ام دانست که پروردگاری دارد که به سبب گناهان مؤاخذه می کند و گناهان را می بخشد. پس بنده ام هر چه می خواهد، بکند». یعنی تا وقتی بنده توبه می کند و آمرزش می طلبد و از گناه خود پشیمان می شود، من او را می آمرزم.

غم مخور؛ همه چیز به تقدیر و قضای الهی بستگی دارد.

هر چیزی طبق تقدیر و قضای الهی انجام می شود. این، باور مسلمانان و پیروان پیامبر هدایت است؛ آنها بر این باورند که هیچ چیزی در جهان هستی جز با علم و

اجازه و تقدیر الهی اتفاق نمی افتد. ﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴾ ﴿۱۱﴾ «هیچ بلایی به زمین و خودتان نمی رسد مگر آنکه قبل از آمدن، در کتابی ثبت شده است؛ بی گمان این کار، برای خداوند آسان است».

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴾ ﴿۱۲﴾ «ما، هر چیزی را به اندازه آفریده ایم».

﴿ وَنَبْلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَدَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴾ ﴿۱۳﴾ «و شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کم و کاستی در اموال و جانها و ثمرات می آزمایشیم و بردباران را مژده بده».

در حدیث آمده است: «کار مؤمن چه زیبا و شگفت انگیز است! کار او، همه اش، به خیر اوست و کسی جز مؤمن این حالت را ندارد؛ اگر خوشی به او دست دهد، شکر می گزارد، پس به خیر اوست و اگر زیانی به او برسد، بردباری می نماید و این، به خیر او می باشد».

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه چیزی درخواست نمودی، از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا کمک بخواه و بدان که اگر تمام امت، گرد هم بیایند تا به تو سودی برسانند، هیچ فایده ای به تو نخواهد رساند مگر آنچه خداوند برای تو مقرر کرده و نوشته است؛ و اگر همه جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، زیانی به تو نخواهند رساند، مگر آنچه خداوند، برای تو مقرر نموده است؛ قلمها، برداشته شده و کاغذها، خشکیده اند».

همچنین در حدیث صحیح آمده است که: بدان آنچه به تو رسیده، چنان نبوده که از تو خطا کند و به تو نرسد؛ آنچه به تو نرسیده نیز چنان نبوده که به تو برسد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می فرماید: «ای ابوهریره! به آنچه که تو خواهی یافت (و با آن مواجه خواهی شد)، قلم رفته است».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می فرماید: «برای آنچه به تو فایده می رساند، بکوش و از خداوند کمک بخواه و ناتوان مباش و نگو: اگر چنین می کردم، چنان می شد و بلکه بگو: خداوند مقدر نموده و خداوند، هر چه بخواهد، انجام می دهد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می فرماید: «خداوند، برای بنده هیچ چیزی را مقدر نمی نماید مگر آنکه به خیر اوست».

از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مورد گناه پرسیدند که آیا گناه به خیر بنده است؟ گفت: آری، به شرط آنکه بنده، پشیمان شود و توبه نماید و طلب آمرزش کند و شکسته گردد.

﴿ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۗ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ

لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾ «و شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه به خیر شماست و شاید چیزی را دوست بدانید و حال آنکه به ضرر شماست. و خداوند می داند و شما نمی دانید».

هی المقادیر فلمنی أو فذری تجری المقادیر علی غرز الإبر
«این، تقدیر الهی است؛ پس خواهی مرا سرزنش کن یا مرا واگذار که تقدیر به هر صورت، انجام شدنی است».

غم مخور و منتظر بر طرف شدن رنج و اندوه باش.

در حدیثی به روایت ترمذی، آمده است: «بهترین عبادت، انتظار برطرف شدن رنج و مشکل است».

﴿ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴾ ﴿۱﴾ «آیا صبح نزدیک نیست»؟

طلوع سپیده دم برای رنجدیدگان آشکار می شود و صبح امید و فرج از راه می رسد و تاریکی غم و اندوه را برطرف می سازد؛ به صبح و سپیده دم بنگر و منتظر باش تا خداوند مشکل گشا، گره از مشکلات بگشاید. عربها می گویند: «وقتی ریسمان، سخت و سفت شود، پاره خواهد شد». یعنی وقتی کارها، بحرانی و بغرنج شدند، منتظر برطرف شدن رنج و مشکل و رهایی از بحران باش. خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴾ ﴿۲﴾ «هر کس از خداوند بهراسد و تقوای الهی پیشه نماید، خداوند کارش را آسان می گرداند». عربها می گویند:

الغمرات ثم ينجليته
ثم يذهبن ولا يجنه

«سختیها، برطرف می شوند و او را دیوانه نمی کنند».

در حدیث صحیح آمده است: «من، نزد گمان بنده ام هستم؛ پس هر گمانی که می خواهد، در باره ام داشته باشد».

﴿ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْعَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىٰ مِنْ ذُنُوبِهِمْ ﴾ ﴿۳﴾ «تا آنکه پیامبران، ناامید گردیدند و گمان بردند که آنها دروغگو قرار داده

شدند، بدانگاه یاری ما به سراغ آنها آمد و آنگاه هر کس را که بخواهیم، نجات می دهیم».

﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ «به همراه سختی آسانی است».

برخی از مفسرین گفته اند: یک سختی، بر دو آسانی چیره نخواهد گشت. بعضی هم این گفته را حدیث دانسته اند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ «شاید خداوند بعد از آن کاری تازه ایجاد نماید».

﴿أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ «آگاه باشید! همانا یاری خداوند نزدیک است».

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ «بی گمان رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است».

در حدیث صحیح آمده است: «بدان که پیروزی به همراه شکیبایی است و به دنبال اندوه و مشکل، راه حل و برون رفت خواهد آمد».

شاعر می گوید:

إذا تضایق أمر فانتظر فرجا فأقرب الأمر أدناه إلى الفرج

«هرگاه کاری، سخت و دشوار گشت، منتظر راه حل و بر طرف شدن مشکل باش؛ چون نزدیکترین چیز به راه حل و رهایی، دشوار شدن مشکل است».

شاعری دیگر می گوید:

وإني حبست النفس بعد ابن عنبس و قد لج من ماء العيون لجوج

«بعد از ابن عبس خودم را نگاه داشتم؛ در حالی که امواج خروشان آب چشمه ها

سر بلند کرده بود.

لیفرح صب أو لیستاء حاسد و لشر بعد النازلات فروج
 «تا دلباخته ای شادمان شود یا کینه توزی ناراحت گردد؛ و مصیبتها بعد از اینکه
 می آیند، برطرف خواهند شد».
 دیگری می گوید:

سهرت أعین و نامت عیون	فی شؤون تکون أو لا تکون
-----------------------	-------------------------

«خواب از برخی چشمها پریده و چشمهایی هستند که پلک روی هم نهاده و در
 خواب فرو رفته اند؛ این بی خوابی، در مورد چیزهایی است که پیش می آید یا پیش
 نمی آید».

فدع الهم ما استطعت فحم — لانک الهموم جنون
 «تا آنجا که می توانی ناراحتی و اندوه را رها کن؛ چون بر دوش کشیدن
 ناراحتیها، دیوانگی است».

إن ربا کفاک ما کان بالأمس — س سیکفیک فی غد ما یكون
 «بی گمان پروردگاری که تو را در برابر مشکلات دیروز حفاظت کرد، در برابر
 اتفاقات فردا نیز تو را حفاظت می کند».
 دیگری می گوید:

دع المقادیر تجری فی أعتنها و لا تنامن إلا خالی البال
 «بگذار مقدرات در محل خود جاری شوند و آسوده خاطر بخواب».

ما بین غمضة عین و انتباهتها یغیر الله من حال إلى حال
 «در یک چشم به هم زدن، خداوند، دنیا را از یک حالت به حالتی دیگر تغییر
 می دهد».

نکته

غم مخور؛ چون ثروتی که اندوخته ای و کاخهای مجلل و باغهای سرسبز، با وجود غم و اندوه و ناامیدی نه تنها برایت سبب شادمانی نخواهند بود، بلکه به حسرت و غم و اندوهت خواهند افزود.

غم مخور؛ زیرا اگر غم و اندوه را در دلت جای دهی و چشم خود را بسترش بگردانی و اعضایت را برای آن پهن کنی و با پوست خود آن را بپوشانی، داروهای گیاهی و شیمیایی و نسخه های پزشکان، تو را خوشبخت و راحت نخواهد کرد.

وقتی توانایی دعا کردن داری و می دانی که چگونه می توان خود را به آستان خداوند انداخت و نیز می توانی بسیار زیبا به درگاه پادشاه پادشاهان، اظهار درماندگی نمایی، غم مخور. وقتی پاس اخیر شب را در اختیار داری و از لحظه مالیدن پیشانیها در سجده، بهره مندی، غم مخور و اندوهگین مباش.

غم مخور؛ چرا که خداوند، زمین و آنچه را که در آنست، برای تو آفریده است. باغهای پرگل و زیبا را که هر نوع درختی در آن یافت می شود، برای تو آفریده و درختان خرما را که دارای خوشه های روی هم انباشته و ردیف هستند، برای تو خلق نموده است. غم مخور که آفرینش ستارگان درخشان و جنگلها و رودخانه ها، برای توست! اما تو غم می خوری و اندوهگین می شوی!؟

غم مخور؛ تو آب گوارا و زلال می نوشی، هوای آزاد استنشاق می نمایی، با تندرستی روی پاهایت راه می روی و در شبها با امنیت به خوابی آرام فرو می روی. غم مخور و به کثرت از خداوند آمرزش بخواه؛ بی گمان پروردگارت آمرزنده

است. ﴿ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠٠﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ

﴿مَدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿١٢﴾﴾

«گفتم: از پروردگانتان طلب آموزش کنید؛ بی گمان او، بس آمرزنده است. آسمان را بر شما می باراند و شما را با اموال و فرزندان یاری می دهد و برایتان باغهایی پدید می آورد و رودبارهایی قرار می دهد».

زیاد طلب آموزش کن تا به موفقیت دست یابی و آسوده خاطر گردی و روزی حلال و فرزندان شایسته داشته باشی. ﴿وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾ «و اینکه از پروردگارتان طلب آموزش نمایید و سپس به سوی او باز گردید؛ آنگاه به شما کالای نیک خواهد داد و تا مدتی شما را بهره مند می کند و به هر صاحب فضلی، فضل و لطف خویش را می دهد».

در حدیث آمده است: «هر کس، زیاد استغفار نماید، خداوند هر مشکل و اندوه او را رفع می نماید و به او راه برون رفتی از هر بحران و تنگنایی می نماید».

سید الاستغفار را بیشتر بخوان؛ این دعا در بخاری آمده است: (اللهم أنت ربی لا إله إلا أنت، خلقتنی و أنا عبدک و أنا علی عهدک و وعدک ما استطعت أعود بک من شر ما صنعت، أبوء لک بنعمتک علیّ و أبوء بذنبی فاغفر لی، فانه لا یغفر الذنوب إلا أنت). «بارخدا یا! تو، پروردگار من هستی؛ هیچ معبودی به حقی جز تو نیست. مرا آفریده ای و من بنده تو هستم و من، تا آنجا که بتوانم بر پیمان و وعده ات پایبندم؛ از شر آنچه کرده ام، به تو پناه می برم. با نعمتهایی که به من داده ای، به تو روی می آورم و با گناهانم به سوی تو می آیم؛ پس مرا بیامرز، چون هیچکس جز تو گناهان رانمی آمرزد».

غم مخور؛ همواره خدا را یاد کن.

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ ﴿۱۸﴾ «هان! با یاد خدا دلها آرام می گیرند».

و می فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ «مرا یاد کنید، شما را یاد می کنم».

﴿وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ﴾ «و مردان و زنانی که خدا را زیاد یاد می کنند».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ ﴿۱۹﴾ ﴿وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ ﴿۲۰﴾ «ای مومنان! خداوند را زیاد یاد کنید و صبحگاهان و شامگاهان او را به پاکی ستایش نمایید».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ «ای مؤمنان! اموال و فرزندانان، شما را از ذکر خدا غافل نگرداند».

﴿وَأَذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن».

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ ﴿۲۱﴾ ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَرَ النُّجُومِ﴾ ﴿۲۲﴾ «و هنگامی که بر می خیزی، با ستایش پروردگارت، او را به پاکی یاد کن و در شب و هنگام غروب ستارگان، او را به پاکی یاد نما».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ﴿۲۳﴾ «ای مؤمنان! هرگاه با گروهی روبرو شدید، پایدار و ثابت قدم باشید و خداوند را یاد کنید تا رستگار شوید».

در حدیث صحیح آمده است: «مثال کسی که پروردگارش را یاد می کند و کسی که پروردگارش را یاد نمی کند، مثال زنده و مرده است».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «آنهایی که برای عبادت، خلوت گزیده اند، پیشی گرفته اند». گفتند: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردان و زنانی که خدا را زیاد یاد می کنند».

در حدیث صحیح آمده است: «آیا شما را از بهترین اعمالتان و پاکیزه ترین آن نزد پروردگارتان آگاه کنم؛ از عملی که برایتان از انفاق نقره و طلا و از روبرو شدن با دشمن و زدن گردن دشمن و یا اینکه دشمن، گردن شما را بزند، بهتر است؟» گفتند: بله، ای پیامبر خدا! فرمود: «آن عمل، ذکر خداست».

در حدیثی صحیح آمده است که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! واجبات و دستورات اسلامی زیادند و من پیر شده ام؛ مرا به عملی راهنمایی کن که بدان چنگ بزنم. فرمود: «همواره زبانت با ذکر خدا تر باشد».

غم مخور و از رحمت خداوند ناامید مباش.

﴿ إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾ ﴿٧٧﴾ «و جز کافران کسی

از رحمت خدا ناامید نمی شود».

﴿ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا ﴾ «تا

اینکه پیامبران ناامید شدند و گمان بردند که تکذیب شده اند، ناگهان یاری ما سر رسید».

﴿ وَجِيئَهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ﴿۸۸﴾ «و او را از اندوه نجات دادیم و اینگونه مؤمنان را نجات می دهیم».

در مورد مسلمانان می فرماید: ﴿ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ﴾ ﴿۸۹﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿۹۰﴾ «و درباره خدا گمانها می بردید؛ در آنجا مؤمنان آزموده گشتند و به شدت تکان داده شدند».

غم مخور و هر کسی را که به تو بد کرده، ببخش.

کسی که در صدد انتقامجویی از مردم است یا برای خالی کردن دلش، بر آنها خشم می گیرد و از دست آنها ناراحت می شود، در حقیقت بهای سنگینی می پردازد؛ او، این بها را از قلب، گوشت، خون، اعصاب و از آرامش و سعادت و سرور خود می پردازد. به همین خاطر هم خودش ضرر می کند.

خداوند، علاج عصبانیت را به ما نشان داده و فرموده است: ﴿ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ﴾ «آنهايي که خشم خود را فرو می برند و از مردم در گذر می نمایند». همچنین می فرماید: ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ ﴿۹۱﴾ «عفو و گذشت را در پیش بگیر و به خوبی و معروف امر کن و از جاهلان روی بگردان». نیز می فرماید: ﴿ ادْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴾ ﴿۹۲﴾ «با شیوه ای که بهتر است، برخورد کن؛ آنگاه می بینی که کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است».

به خاطر آنچه از دست داده ای، اندوهگین مباش؛ تو نعمتهای زیادی داری.

در نعمتهای بزرگ و فراوان خداوند بیندیش و او را به خاطر این نعمتها سپاس بگزار و بدان که نعمتهای او، تو را از هر سو پوشانده اند. خداوند متعال، می فرماید:

﴿وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ «اگر شما نعمتهای خداوند را بشمارید، نمی توانید آنها را بشمارید». همچنین می فرماید: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ﴾ «و نعمتهایش را به صورت ظاهری و باطنی بر شما فرو ریخته است». ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ «هر نعمتی که دارید، از جانب خداست».

خداوند، بنده اش را به اعتراف نعمتهایش وا می دارد و می گوید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ

لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾﴾ «آیا برای انسان دو

چشم و زبان و دو لب قرار نداده ایم و آیا راه خیر و شر را به او نشان نداده ایم؟»
خداوند، نعمتهای فراوانی به ما بخشیده است؛ نعمت زندگی، نعمت تندرستی، نعمت شنوایی و نعمت بینایی، دستها، پاها، آب و هوا و غذا. بزرگترین نعمت، هدایت الهی یعنی اسلام است. آیا حاضری گوشه‌ای را به یک میلیون دلار بفروشی؟ آیا پاهایت را به یک میلیون دلار معامله می کنی؟ آیا می پذیری که در مقابل دستانت یک میلیون دلار بگیری؟ آیا قلب خود را به یک میلیون دلار می دهی؟ چه ثروت و دارایی فراوانی داری و شکر آن را به جانی آوری!!

به خاطر مسایل بی ارزش، اندوهگین مباش.

یکی از مواردی که سعادت را ماندگار می کند و آن را رشد و پرورش می دهد، این است که به مسایل پیش پا افتاده اهمیت ندهی؛ پس برای انسان بلندهمت، فقط جهان آخرت مهم است.

یکی از گذشتگان در توصیه به یکی از برادرانش می گوید: فقط به یک چیز فکر کن و برای آن غم بخور و آن رویارویی با خداوند و ایستادن در پیشگاه اوست و فقط برای آخرت خود بیندیش. ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ ﴿۱۸﴾ «در آن روز (برای حساب و کتاب و کتاب در پیشگاه خدا) عرضه (و حاضر) خواهید شد و چیزی از کارهایتان پنهان نخواهد ماند».

تمام غمها، کمتر و فروتر از آن هستند که ارزش غمخوارگی داشته باشند؛ فکر و اندوه این دنیا چیست و چه ارزشی دارد؟ شغلهای پستهای این دنیا، ریال، طلا و نقره اش، فرزندان، اموال، مقام و شهرت و کاخها و خانه هایش، چیزی نیستند.

خداوند متعال، در توصیف دشمنان منافق خود می گوید: ﴿أَهْمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ

يُظَنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ «برایشان خودشان مهم است و درباره خدا گمانهای نادرستی می برند».

ناراحتی آنها خودشان و شکمها و لذت‌هایشان است و هرگز همت‌های بلندی ندارند. وقتی پیامبر ﷺ زیر درخت با مردم بیعت نمود، یکی از منافقان از مردم جدا شده و به دنبال شترش می گشت و گفت: یافتن شترم، برای من از بیعت با شما پسندیده تر است؛ آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «همه شما آمرزیده شدید جز صاحب شتر سرخ مو».

یکی از منافقان به خودش خیلی اهمیت می داد؛ پس به یارانش گفت: هنگام گرما برای جهاد بیرون نروید. آنگاه خداوند فرمود: ﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا﴾ «بگو: آتش دوزخ، گرمتر است».

و منافقی دیگر گفت: ﴿أَنْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي﴾ «به من اجازه ماندن بده و مرا دچار فتنه مگردان». او، فقط به فکر خودش بود. پس خداوند فرمود: ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾ «آنها در فتنه افتاده اند».

منافقان دیگری بودند که برایشان اموال و خانواده هایشان مهم بود و در فکر آنها بودند. ﴿شَغَلَّتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا﴾ «ما را اموال و خانواده هایمان به خود مشغول کرد».

اینها، فکرهای پیش پا افتاده و بی ارزشی هستند که انسانهای فرومایه و بی ارزش به آن می پردازند؛ اما اصحاب بزرگوار رضی الله عنهم تنها به دنبال فضل و رضامندی خدا بودند.

غم مخور و ناراحتی را دور بینداز

راحت بودن مؤمن، مایه غفلت اوست؛ بیکاری، بیماری کشنده ای است و افراد بیکار بیش از سایر مردم اندوهگین، ناراحت و افسرده هستند. خیال پردازی و شایعه پراکنی، سرمایه کسانی است که دستشان از انجام کار مفید تهی و خالی است. پس به خود تکانی بده و کار کن، مطالعه نما، قرآن بخوان، تسبیح بگوی، بنویس، به دیدار کسی برو، از وقت خود استفاده کن و یک دقیقه را به بیکاری مگذران. هرگاه

بیکار شوی، غم و اندوه و وسوسه ها و خیالات به تو راه می یابند و تو، به میدانی برای بازیهای شیطان تبدیل می گردی.

از قدرشناسی کسی که به او نیکی کرده ای، ناراحت مباش

تو که پاداش خود را از خدا می خواهی، کار خود را فقط برای رضامندی خداوند انجام بده و از هیچکس انتظار سپاسگزاری و تشکر نداشته باش. اگر به کسی نیکی کردی و دیدی که او، فردی فرومایه و قدرشناس است و نیکی ات را فراموش کرده، اندوهگین مباش؛ بلکه بی خیال باش و پاداش خود را از خدا بخواه. خداوند متعال، در باره دوستانش می گوید: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ «فضل و رضامندی خدا را می جویند». از زبان پیامبرانش می گوید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ «و از شما در برابر دعوت خود پاداشی نمی طلبم». ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾ «بگو هر پاداشی که از شما خواسته ام، از آن شما باشد». ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ﴾ «و او نزد هیچکس نعمتی ندارد که پاداش آن داده شود». ﴿إِنَّمَا تُطْعَمُونَ لِرِجَالِهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ «شما را فقط برای رضامندی خدا خوراک می دهیم و از شما پاداش و تشکری نمی خواهیم». شاعر می گوید:

من يفعل الخير لا يعدم جوازيه لا يذهب العرف بين الله و الناس

«هر کس کار نیک کند، پاداش آن از بین نمی رود؛ چون نیکی، پیش خدا و مردم گم نمی شود.»

پس فقط با خداوند یگانه معامله کن؛ او، ذاتی است که پاداش و مزد می دهد، مجازات می کند، بازخواست می نماید و خشنود و ناخشنود می گردد و او، بسی پاک و منزّه است. تعدادی از مجاهدان در قندهار به شهادت رسیدند؛ عمر فاروق رضی الله عنه به یاران گفت: چه کسانی کشته شده اند؟ برای او شهیدان را نام بردند و گفتند: افراد دیگری هم هستند که تو نمی شناسی. عمر رضی الله عنه گریست و فرمود: ولی خداوند آنها را می شناسد.

یکی از صالحان، به مرد نابینایی شیرینی خیلی خوبی داد. خانواده اش گفتند: این نابینا نمی داند که چه چیزی می خورد! آن مرد صالح گفت: ولی خداوند می داند! وقتی خداوند، از تو و خوبیهایت آگاه است، با مردم چه کاری داری؟

از سرزنش سرزنش کنندگان غم مخور

﴿لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذَى﴾ «به شما هیچ زیان و آسیبی جز آزار نمی رسانند».

﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ ﴿١٧٧﴾ «و از مکرورزی آنها تنگدل مباش»..

﴿وَدَعِ أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ «و اذیت و آزار آنها را رها کن و بر خداوند توکل نما».

﴿فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا﴾ «پس خداوند او را از آنچه گفتند، تبرئه نمود».

لا يضر البحر أمسي زاخراً
آن رمی فیه غلام بحجر

«اگر کودکی، سنگی به دریای خروشان بیندازد، زینانی به دریا نمی رسد».

در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «بدی یارانم را به اطلاع من نرسانید؛ چون من دوست دارم در حالی به سوی شما بیایم که دلم پاک باشد».

از فقر و تنگدستی اندوهگین مباش؛ چون سلامتی و عافیت را به دنبال دارد

هر چه انسان بیشتر در ناز و نعمت و رفاه باشد، به همان اندازه روح او گرفته و بی جان می شود. فقر و تنگدستی، سلامتی و عافیت را با خود دارد و زهد در دنیا، آرامشی است که خداوند، به هر کس از بندگانش که بخواهد، می دهد. ﴿إِنَّا نَحْنُ
نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا﴾ (ما، وارث زمین و آنچه بر آن هست، می شویم).

شاعری می گوید:

ذاک النعیم الأجلّ

ماء و خبز و ظلّ

«آب و نان و سایه، بزرگترین نعمت هستند».

إن قلت أنى مقلّ

كفرت نعمة ربى

«اگر بگویم تنگدستم و چیزی ندارم، به راستی که به نعمت پروردگارم کفر

ورزیده و ناسپاسی کرده ام».

دنیا چیزی جز آب سرد و نان گرم و سایه دلپذیر نیست!!

دیگری می گوید:

ب و فیضی آبار تکرور تبرا

أمطرى لؤلؤا سماء سرنديـ

«ای آسمان سرندیب! مروارید بیاران و ای چاههای تکرور! خشتهای طلا بیرون

پاشید».

أنا إن عشت لست أعدم قوتا و إذا متّ لست أعدم قبراً
 «من اگر زنده بمانم، اینطور نیست که غذایی برای خوردن نیامد و اگر بمیرم نیز
 اینطور نیست که قبری گیرم نیاید».

همتی همّة الملوك و نفسی نفس حر تری المذلة كفرا
 «همت من، همت پادشاهان است و نفس من، نفس آزاده ایست که ذلت را کفر
 می داند».

وإذا ما قنعت بالقوت عمری فلماذا أزور زیداً و عمرا
 «وقتی تمام عمر به خوراک روزانه ام قانعم، پس چرا به دیدار زید و عمرو بروم».
 بدون تردید این، عزت نفس کسانی است که به مبانی و ارزشهای خود باور و
 اعتماد دارند و در دعوت خود صادق هستند و در انجام رسالت خویش مصمم و
 جدی می باشند.

به خاطر اتفاقات احتمالی، نگران و اندوهگین مباش

در تورات آمده است: بیشتر آنچه مردم، از آن می ترسند، اتفاق نمی افتد. چون
 هراس و اوهامی که در اذهان است بیشتر از حوادث و رخدادهای واقعی می باشد که
 در دنیای واقعیت رخ می دهند.
 شاعری می گوید:

و قلت لقلبی إن نزا بک نزوة من الهم افرح أكثر الروح باطلة
 «به قلبم گفتم: اگر فشاری از غم و اندوه بر تو هجوم آورد، شاد باش؛ چون بیشتر
 ترسها بیهوده هستند». یعنی هرگاه اتفاقی برایت رخ داد و از مشکل و بلایی، اطلاع

یافتی، شکبیا باش، تأمل کن و غم مخور. زیرا بسیاری از اخبار صحت ندارند. اگر وسیله ای وجود دارد که تقدیر را دفع نماید، باید به جستجوی آن رفت؛ اما هنگامی که چنین چیزی نیست، پس این همه بی ثباتی و اضطراب برای چه؟!

از انتقاد حسودان و یاوه گویان غم مخور

اگر در برابر انتقاد آنها شکبایی نمایی به تو پاداش می رسد؛ از طرفی انتقاد آنها بیانگر ارزش تو می باشد. چون مردم هرگز به قبر لگد نمی زنند و هیچکس به افراد فرومایه و بی ارزش حسادت نمی ورزد. شاعری می گوید:

إن العرانبین تلقاها محسدة و لاتری للئام الناس حساداً

«انسانهای برجسته و بزرگوار، مورد حسادت هستند؛ اما هیچکس، به فرومایگان حسد و کینه نمی ورزد». دیگری می گوید:

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا سعیه فالناس أعداء له و خصوم

«وقتی به جوانمرد حسادت ورزیدند که به سطح و تلاش او نرسیدند؛ از اینرو مردم، دشمن او هستند».

كضرائر الحسناء قلن لوجهها حسداً و مقتاً إنه لذمیم

«مانند هووهای زن زیبایی که از روی دشمنی و کینه گفتند: چهره اش، زشت است».

زهیر می گوید:

محسدون علی ما کان من نعم لا ینزع الله منهم ما له حسدوا
 «و خداوند، نعمتهایی را که به خاطر برخورداری از آن مورد حسد و کینه قرار
 گرفته اند، از دست آنها نمی گیرد».

شاعری دیگر می گوید:

هم یحسدوننی علی موتی فوا أسفا حتی علی الموت لا أخلو من الحسد
 «آنها بر مرگ من نیز به من حسد می ورزند؛ متأسفانه به خاطر مردن هم مورد
 حسد و کینه قرار می گیرم».

شاعری می گوید:

و شکوت من ظلم الوشاة و لن تجد ذا سؤدد إلا أصیب بحسد
 «از ستم سخن چینیان و عیبجویان شکایت می کنی؛ اما بدان که هیچ سرور و
 بزرگی را نمی یابی مگر آنکه کینه ورزانی داشته است».

لا زلت یا سبط الکرام محسداً و التافه المسکین غیر محسد
 «تو ای بزرگزاده! همواره مورد حسد و کینه خواهی بود؛ زیرا هیچکس، به فرد
 فرومایه و بیچاره حسادت نمی ورزد».

دیگری می گوید:

و إذا الفتی بلغ السماء بمجده کانت كأعداد النجوم عداه
 «هر گاه جوان به سبب بزرگی و افتخاراتش به آسمان برسد، به اندازه ستارگان،
 دشمن خواهد داشت».

و رموه عن قوس بکل عظيمة لا یبلغون بما جنوه مداه
 «هرچند انواع تیرهای اتهام را به سوی او پرتاب کنند، اما با جنایات خود به درجه
 او نخواهند رسید».

موسی عليه السلام، از پروردگارش خواست تا نگذارد که مردم علیه او سخن بگویند؛ خداوند عز و جل فرمود: «ای موسی! من، این تضمین را برای خود نکرده‌ام؛ من، مردم را می‌آفرینم و به آنها روزی می‌دهم و آنها مرا دشنام می‌دهند و به من ناسزا می‌گویند»!!

در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «خداوند عز و جل می‌گوید: آدمی زاد، مرا دشنام می‌دهد و به من ناسزا می‌گوید؛ حال آنکه او را نسزد که چنین کند؛ دشنام دادن او به من، این است که روزگار و زمانه را دشنام می‌دهد، در حالی که من، زمانه را می‌چرخانم و آنگونه که بخواهم شب و روز را به گردش در می‌آورم؛ ناسزا گفتنش به من، اینست که به من همسر و فرزند نسبت می‌دهد و حال آنکه من همسر و فرزندی ندارم».

تو، هرگز نمی‌توانی زبان مردم را گره بزنی و نگذاری که آبرویت را بریزند؛ اما می‌توانی کار خوب انجام دهی و از سخن و انتقاد آنان دوری نمایی.
حاتم می‌گوید:

و کلمة حاسد من غیر جرم سمعت فقلت مرّی فانفذینی
و عابوها علیّ و لم تعبینی و لم یند لها أبداً جبیننی

«سخن کینه توز و حسود رادر باره خودم شنیدم. بی آنکه جرمی مرتکب شده باشم؛ پس گفتم: مرا بشکاف و برو.»

آنها، این سخن را بر من عیب گرفتند، اما برایم عیبی نشد و هرگز به خاطر آن سرافکنده نشدم».

دیگری می‌گوید:

ولقد أمر علی السفینه یسبّنی فمضیت ثمة قلت لا یعیننی

«از کنار بی خرد عبور می کنم در حالی که مرا دشنام می دهد؛ اما گذشتم و با خود گفتم که منظورش من نیستم».

دیگری می گوید:

إذا نطق السفیه فلا تجبه فخییر من إجابته السکوت

«وقتی انسان بی شعور و نادان، سخنی گفت، جوابش را مده؛ چون سکوت کردن از جواب دادنش بهتر است».

انسانهای فرومایه، فرهیختگان و انسانهای برجسته را چالشی جدی فرا روی خود می بینند.

إذا محاسنی اللائی أدل بها کانت ذنوبی فقل لی کیف أعتذر

«خوبیهایم که بدان افتخار می کنم، گناه من است؛ پس به من بگو: چگونه می توانم عذرخواهی کنم؟!»

اغلب ثروتمندان در پریشانی و اضطراب بسر می برند؛ وقتی بهره و سودشان بالا می رود، فشار خون آنها، پایین می آید. ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾﴾ «وای به حال هر که عیججو و طعنه زن باشد! همان کسی که دارایی فراوان را گرد می آورد و آن را بارها و بارها می شمارد و گمان می برد که دارایش، به او جاودانگی می بخشد. هرگز (چنین نیست)! او، بدون شک به دوزخ افکنده می شود».

یکی از ادیبان غرب، می گوید: کار درست انجام بده و سپس به تمام انتقادهای بی ارزش پشت کن!

یکی از تجربه های مفید، این است که به سخن یا شعری که تو را مورد انتقاد قرار می دهد، توجه نکن و پاسخ آن را مده؛ چون تحمل یعنی دفن عیبه و بردباری یعنی عزت؛ سکوت، دشمنان را شکست می دهد و گذشت، مایه پاداش و شرافت است. نیمی از کسانی که ناسزاگویی به تو را شنیده و خوانده اند، آن را فراموش کرده اند و نیمی دیگر از مردم آن را نشنیده و نخوانده اند؛ برخی هم علت ناسزاگویی به تو را نمی دانند! اگر تو، واکنش نشان دهی و درصدد پاسخگویی به سخنانی برآیی که درباره ات گفته شده، قضیه را ریشه دار و بااهمیت می کنی. یکی از دانشمندان می گوید: مردم به فکر نان خویش هستند و در فکر من و تو نیستند. اگر یکی از آنها تشنه شود، مرگ من و تو را از یاد می برد. شاعر می گوید:

اکتم عن الجلساء بثک إنما جلساؤک الحساد و الشمات

«ناراحتی و اندوه خود را از همنشینان پنهان بدار؛ چون همنشینان، نسبت به تو کینه دارند و از گرفتاری تو، شادمان می گردند.»

خانه ای که یک تکه نان جو در آن یافت می شود و آرامش در آن برقرار است، بهتر از خانه ایست که آکنده از انواع غذاها و خوراکیهای لذیذ و گواراست، اما میدان جار و جنجال و ناآرامی می باشد.

نکته

غم مخور؛ بیماری رفع می گردد، گناه بخشیده می شود، بدهیت، ادا خواهد شد، زندانی آزاد می شود، مسافر باز می گردد، گناهکار توبه می نماید و فقیر، توانگر می شود.

غم مخور؛ آیا مگر ابرهای سیاه متراکم را نمی بینی که چگونه جای خود را به نور و روشنایی می دهند و تندباد را نمی بینی که چگونه آرام می گیرد؟! پس بدان که سرانجام، سختیها، به آسودگی تبدیل خواهند شد و زندگیت، زیبا و آینده ات، درخشان خواهد گشت.

غم مخور؛ گرمای سوزان خورشید با یک سایه گسترده از بین می رود؛ تشنگی نیمروز را آب سرد از میان می برد. نان گرم، زجر و رنج گرسنگی را رفع می کند؛ فقط تو باید کمی صبر کنی و لختی منتظر باشی.

غم مخور؛ پزشکان، فرزنانگان، دانشمندان و شاعران، در برابر نفوذ قدرت و وقوع تقدیر الهی و قطعی بودن آن در حیرت مانده و از مقابله با آن درمانده اند و چاره ها، کارساز نشده اند.

علی بن جبلة می گوید:

عسی فرج یکون عسی	نعلل نفسنا بعسی
فلا تقنط و إن لاقی	ت هما یقبض النفسا
فأقرب ما یکون المر	ء من فرج إذا یسا

«شاید راه حلی باشد؛ شاید هم ما، دل خود را با شاید خوش می کنیم..»

ناامید مباش؛ گرچه با آنچنان اندوهی روبرو شدی که جان انسان را می گیرد..»

نزدیکترین حالت انسان به موفقیت زمانی است که ناامید می شود».

غم مخور و آنچه را که خدا برایت انتخاب کرده، برگزین

اگر خداوند، تو را بپا داشته، بایست و اگر تو را نشانده، بنشین؛ اگر تو را فقیر نموده، صبر کن و چنانچه تو را توانگر کرده، او را سپاس بگزار. پس اینها، مقدمه و لازمه این هستند که به خداوند به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر راضی و خشنود باشی.

شاعری می گوید:

لا تدبر لك أمراً
فأولو التدبير هلکی
و ارض عنا إن حکمنا
نحن أولى بك منکا

«برای خود چاره اندیشی مکن؛ چون چاره اندیشان، نابود می شوند.

از (خداوند) راضی باش که اگر حکمی نماید، صلاح تو را بیشتر از خودت می داند».

غم مخور و به کارهای مردم توجه مکن

هیچ سود و زیانی در دست مردم نیست؛ نه مرگ و زندگی در دست آنهاست و نه رستاخیز و پاداش و کیفر.

شاعری می گوید:

من راقب الناس مات هما
و فاز باللذة الجسور

«هر کس، همواره مردم را زیر نظر بدارد که چکار می کنند، از غم و ناراحتی می میرد و کسی از زندگی لذت می برد که بی باک است».

بشار می گوید:

من راقب الناس لم يظفر بحاجته و فاز بالطيبات الفاتك اللهج

«هر کس، بدین فکر باشد که مردم چه کار می کنند، به آنچه می خواهد دست نخواهد یافت و کسی به زیباییها دست می یابد که امیدوار و بی باک، به کار و تلاش بپردازد».

ابن رومی می گوید:

لعل اللیالی بعد شحط من النوی ستجمعنا فی ظل تلك المآلف

نعم إن للأيام بعد انصرامها عواطف من أفضالها المتضاعف

«شاید شبها، ما را بعد از آنکه به سبب جدایی از هم، دور هستیم، در سایه آن دوست داشتنی ها گرد هم آورد.

آری! گذشت روزگار، از لطفهای فراوان و انبوه خویش، مهرورزی می نماید».

ابراهیم ادهم می گوید: «ما، در چنان حالت خوبی زندگی می نمایم که اگر پادشاهان از آن اطلاع یابند، بر سر تصاحب آن با ما کارزار خواهند کرد». ابن تیمیه می گوید: «گاهی دل در حالتی قرار می گیرد که به علت شادمانی از ذکر خدا به وجد می آید». زمانی که ابن تیمیه را به زندان بردند و زندانبان در را بست، آن بزرگوار گفت: ﴿ فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُرَبَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَهْرُهُ مِنْ قَبْلِهِ

الْعَذَابُ ۝ ﴾ «پس میان آنها دیواری زده شد که دروازه ای دارد که از درون، رحمت است و از برون، عذاب».

یکی از علما در زندان چنین فرمود: «دشمنان من، با من چه می توانند بکنند؟! باغ من، در سینه ام می باشد؛ هر کجا بروم همراه من است. کشتن من، شهادت است؛ اگر مرا از شهر و دیارم بیرون کنند، این برایم سیاحت و تفریح است و زندان برای من خلوتگاهی است».

می گویند: کسی که خدا را از دست داده، چه بدست آورده است؟! و کسی که خدا را دارد چه چیزی از دست داده است؟! هرگز این دو برابر نیستند؛ هر کس که خدا را بیابد، همه چیز را به دست آورده و هر کس، خدا را از دست داده، در حقیقت همه چیز را از دست داده است.

غم مخور و ارزش چیزی را که برای آن غم می خوری، بدان

پیامبر ﷺ می گوید: «اینکه بگویم: (سبحان الله والحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر)، برایم بهتر از دنیا است». یکی از گذشتگان در مورد ثروتمندان و کاخها و اموالشان می گوید: ما هم می خوریم و آنها هم می خورند؛ آنها می نوشند و ما هم می نوشیم؛ ما هم جهان را تماشا می کنیم و آنان نیز جهان را تماشا می کنند؛ ولی ما بازخواست نمی شویم و آنها بازخواست خواهند شد.

و أول ليلة في القبر تنسى قصور خورنق و کنوز کسری

«اولین شب قبر، قصرهای باشکوه و خزانه های کسری، به فراموشی سپرده

می شوند».

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ «و همانگونه که نخستین بار

شما را آفریدیم، تنها به نزد ما می آید».

مؤمنان می گویند: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ﴾ «خداوند به پیامبرش راست گفت»

و منافقان می گویند: ﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ «خدا و پیامبرش، به ما فقط وعده دروغ دادند».

زندگیت، ساخته افکار و اندیشه هایت می باشد؛ افکاری که بکار می گیری و در آن می اندیشی و با آن زندگی می کنی، همان افکاری هستند که در زندگیت تأثیر می گذارند؛ فرق نمی کند که پیامد آن خوشبختی باشد یا بدبختی.

یکی می گوید: اگر پابرهنه بودی، به کسی نگاه کن که پاهایش قطع شده، آن وقت است که پروردگارت را به خاطر برخورداری از نعمت پاستایش می کنی.

شاعر می گوید:

لا يملأ الهول قلبی قبل وقعته و لا أضيّق به ذرعاً إذا وقعا

«هراس و نگرانی از یک اتفاق قبل از روی دادن آن، دلم را فرا نمی گیرد و وقتی هم رخ بدهد، از آن به ستوه نمی آیم».

مادامی که به مردم نیکی می کنی، غم مخور

نیکی به مردم، راه سعادت و خوشبختی است؛ در حدیث صحیح آمده است: «خداوند، هنگام محاسبه بنده اش در روز قیامت می گوید: ای آدمی زاد! من، گرسنه شدم و تو، به من غذا ندادی. بنده می گوید: خدایا! چگونه می توانم به تو غذا بدهم، حال آنکه تو پروردگار جهانیانی؟! خداوند می گوید: آیا مگر تو نمی دانستی فلان

بنده ام گرسنه بود و تو، به او غذا ندادی؟ اگر به او غذا می دادی، امروز پاداش آن را نزد من می گرفتی. ای فرزند آدم! تشنه شدم و تو مرا آب ندادی! بنده می گوید: چگونه تو را آب دهم و حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟! خداوند می گوید: آیا نمی دانستی که فلان بنده ام تشنه بود، اما تو، به او آب ندادی. اگر به او آب می دادی، پاداش آن را نزد من می یافتی. ای آدمی زادا! مریض شدم و به عیادت من نیامدی! بنده می گوید: چگونه تو را عیادت کنم و حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟! خداوند می گوید: فلان بنده ام، مریض شد و تو او را عیادت نکردی؛ اگر به عیادت او می رفتی، مرا نزد او می یافتی.

اینجا یک نکته قابل توجه وجود دارد و آن، اینکه فرمود: مرا نزد او می یافتی و مانند دو مورد گذشته نگفت: آن را نزد من می یافتی. علتش، اینست که خداوند، نزد کسانی است که دلپایشان، شکسته است؛ مانند مریض که دلشکسته است. در حدیثی چنین آمده: «نیکی کردن به هر موجود زنده ای پاداش دارد».

خداوند، زنی زناکار از بنی اسرائیل را وارد بهشت نمود، بدین خاطر که سگ تشنه ای را آب داده بود. پس کسی که به مردم، آب و غذا بدهد و مشکلشان را برطرف نماید، چگونه خواهد بود؟!

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «هر کس، توشه اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که اصلاً توشه ندارد و هر کس مرکب و سواری اضافه دارد به کسی بدهد که اصلاً سواری ندارد».

حاتم می گوید:

و ما أنا بالساعی بفضل لجامها	لشرب ماء الحوض قبل الركائب
إذا كنت ربا للقلوص فلا تدع	رفیقک یمشی خلفها غیر راکب

أُنْخَهَا فَأَرْكِبُهُ فَإِنْ حَمَلْتَكُمَا فَذَاكَ وَ إِنْ كَانَ الْعَقَابُ فَعَاقِبُ
 «من، آن نیستم که مهار شتر را گرفته و آن را پیش می راند تا شترش آب حوض
 را قبل از رسیدن کاروان بنوشد.

اگر تو صاحب ماده شتر جوانی هستی، نگذار که دوست پشت سر آن پیاده راه
 برود.

شتر را بخوابان و رفیقت را سوار کن؛ اگر هر دوی شما را برد، چه بهتر و در غیر
 این صورت به نوبت سوار شوید».

حاتم در اشعاری زیبا به خادمش توصیه می کند که در جستجوی مهمانی برآید:
 أَوْقَدْ فَإِنْ اللَّيْلِ لَيْلٍ قَر إِذَا أَتَى ضَيْفٌ فَأَنْتَ حَر
 «آتش بیفروز؛ چون شب سردی است و بدان که اگر مهمانی آمد، تو، آزاد
 هستی».

وی، به زنش نیز چنین گفت:

إِذَا مَا صَنَعْتَ الزَّادَ فَالْتَمِسِي لَهُ أَكُولًا فَإِنِّي لَسْتُ أَكَلُهُ وَحْدِي
 «وقتی خوراکی درست کردی، افرادی را برای خوردن آن بیاب؛ چون من هرگز
 آن را به تنهایی نمی خورم».

و همچنین می گوید:

أَمَاوِيٌّ إِنْ الْمَالُ غَادَ وَ رَائِح وَ يَبْقَى مِنَ الْأَحَادِيثِ وَ الذِّكْرِ
 أَمَاوِيٌّ مَا يَغْنَى الثَّرَاءَ عَنِ الْفَتَى إِذَا حَشْرَجْتَ يَوْمًا وَ ضَاقَ بِهَا الصَّدْرُ
 «ای کنیزم! بدان که مال، صبح می آید و شام می رود و از مال و دارایی، فقط یاد
 و سخنی به جا می ماند.

کنیزم! آنگاه که مرگ فرا می رسد و نفس به آخر می آید، ثروت و دارایی،
برای انسان هیچ کاری نمی کند».

و می گوید:

فما زادنا فخرأ علی ذی قرابة غنانا و لا أزرى بأحسابنا الفقر

«ما به خاطر ثروتمند بودن، از خویشاوندان خود برتر نیستیم و من، فقر و ناداری
را نقصی در شرافت و نسبمان نمی دانم».

عدوه بن خرام می گوید:

أتهزأ منى أن سمت و أن تری بوجهی شحوب الحق والحق جاهد

أوزع جسمی فی جسم کثیرة و أحسوا قراح الماء و الماء بارد

«آیا مرا بدین خاطر مسخره می کنی که تو چاقی و در چهره ام زردی و لاغری
مشاهده می نمایی؟ حال آنکه به سبب ادای تکلیف و انجام وظیفه زردروی و نحیف
شده ام و مردم وظیفه خود را انجام نمی دهند.

جسم و تن خود را میان تنها و جسمهای زیادی تقسیم می کنم و آب صاف و
زالال و سرد می نوشم».

من از بینوایی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد

ابن مبارک همسایه ای یهودی داشت؛ او، ابتدا به یهودی غذا می داد، بعد به
فرزندانش؛ قبل از آنکه برای بچه های خود لباس بخرد، برای یهودی لباس می خرید؛
مردم به یهودی گفتند: خانه ات را به ما بفروش. او گفت: خانه ام را به دو هزار دینار
می فروشم، یک هزار دینار قیمت خانه است و یک هزار دینار قیمت همسایگی ابن
مبارک! وقتی ابن مبارک، این سخن را شنید، دستهایش را بلند کرد و چنین گفت:
بارخدایا! او را به اسلام هدایت نما. آنگاه آن مرد یهودی به اذن خداوند مسلمان شد.

ابن مبارک به همراه کاروانی عازم حج بود؛ در میان راه زنی را دید که کلاغ مرده ای را از زباله دانی برداشت و با خود برد. ابن مبارک، غلام خود را به دنبال آن زن فرستاد و غلام از او پرسید که با کلاغ مرده چکار می کنی؟ زن گفت: سه روز است که هیچ غذا و خوراکی جز آنچه در این زباله دان انداخته می شود، نیافته ایم. اشکهای ابن مبارک از چشمانش سرازیر شد و دستور داد تا اموال کاروان را در آن آبادی میان مردم تقسیم کنند و از همانجا برگشت و آن سال به حج نرفت. پس از آن در خواب دید که کسی به او می گوید: حج شما مقبول باد و خداوند پاداش تلاشتان را بدهد و گناهانتان بخشیده شوند.. خداوند عزوجل می گوید: ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ «دیگران را بر خود ترجیح می دهند؛ گرچه خودشان به شدت نیاز داشته باشند».

شاعری می گوید:

عَنْ صَاحِبِي فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ	إِنِّي وَ إِن كُنْتُ أَمْرًا مُتَبَاعِدًا
وَ مَجِيبِ دَعْوَتِهِ وَ صَوْتِ نِدَائِهِ	لَمَفِيدِهِ نَصْرِي وَ كَاشِفِ كَرْبِهِ
يَا لَيْتَ أَن عَلِيًّا فَضَّلَ كَسَائِهِ	وَ إِذَا أَرْتَدَى ثَوْبًا جَمِيلًا لَمْ أَقْل

«من گرچه از زمین و آسمان دوستم، دور هستم، اما او را یاری می کنم و مشکل او را حل می نمایم و ندایش را پاسخ می دهم. و هر گاه لباسی زیبا بپوشد، نمی گویم: ای کاش پوشاک اضافه اش تن من بود».

خدايا! این چه اخلاق زیباست و چه عادت و خلق و خوی نیکی است!

هیچکس، به خاطر کار خوب پشیمان نمی شود؛ هرچند در خوبی کردن
زیاده روی نماید. انسان، فقط به خاطر اشتباه پشیمان می شود، هرچند اندک باشد.
شاعری در این باره می گوید:

والشر أخبث ما أوعیت من زاد الخیر أبقی و إن طال الزمان به
«خوبی، ماندگارتر است؛ هرچند زمانی طولانی از آن بگذرد و بدی، بدترین
توشه ایست که اندوخته ای».

با شنیدن سخن زشت غم مخور؛ چرا

که حسادت و کینه، قدمت زیادی دارد

أحرص على جمع الفضائل واجتهد واهجر ملامة من تشفى أو حسد
و اعلم بأن العمر موسم طاعة قبلت وبعد الموت ينقطع الحسد
«برای گردآوردن خوبیها بکوش و از سرزنش کردن کسی که دلش را خالی
کرده یا حسد ورزیده، دوری کن.

بدان که عمر، موسم و زمان عبادت است که روی آورده و بعد از مرگ،
حسادت تمام می شود».

یکی از دانشمندان معاصر می گوید: کسانی که در برابر انتقاد به شدت حساس
هستند، باید در برابر انتقاد بیجا و ستمگرانه خونسردی خود را حفظ کنند.

همچنین گفته اند: آفرین بر حسد و کینه که چقدر عادل و منصف است! ابتدا
صاحب خود یعنی حسود و کینه توز را نابود می کند.

متنبی می گوید:

ذکر الفتی عمره الثانی و حاجته ما فاتہ و فضول العیش أشغال
 «یادبود جوان، عمر دوباره او می باشد و نیازش، همان است که از دست داده و
 کارها و سرگرمیها، امور زاید زندگی هستند».

علی رضی الله عنه فرموده است: «اجل، باغ محکم و استواری است». یکی از دانشمندان
 می گوید: انسان بزدل، بارها می میرد و انسان شجاع و دلیر، فقط یک بار می میرد.
 هرگاه خداوند، هنگام بحرانها، خیر و خوبی بندگان را بخواهد، خواب و
 چرتی کوتاه را که مایه آرامش است، بر آنها فرود می آورد؛ همانطور که طلحه رضی الله عنه
 در جنگ احد به خوابی کوتاه فرو رفت و چندین بار شمشیر از دستش افتاد و این
 خواب، مایه آرامش و آسودگی خاطر او گردید. گاهی بدعتگذاران را هم چرت فرا
 می گیرد؛ همان طور که شیب بن یزید در حالی که بر الاغش سوار بود، به خواب
 فرو رفت. او، یکی از دلیرترین افراد بود و زنش نیز دلیرزی بود که حجاج را به عقب
 راند. شاعر، در این باره چنین سروده است:

أسد علیّ و فی الحروب نعامة فتخاء تنفر من صفیر الصافر
 هلا برزت الی غزاة فی الوغی ام کان قلبک فی جناحی طائر
 «علیه من چون شیر است و در جنگها، همچون شترمرغ سست و تنبلی است که از
 سوت سوت زندگان پا به فرار می گذارد.

آیا در جنگ و نبرد به سوی غزاه نرفتی و به مقابله با او نپرداختی یا اینکه دلی
 ضعیف چون دل مرغان داشتی؟»

خداوند عزوجل می گوید: ﴿قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنِ ^ط
 وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِنَا ^ط فَتَرَبَّصُوا إِنَّا

مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴿۱۰۷﴾ «بگو: آیا برای ما جز از دو خوبی چیز دیگری را انتظار می کشید و حال آنکه ما چشم به راه هستیم تا خداوند شما را به عذابی از سوی خود یا به عذابی به دستان ما، گرفتار نماید. پس منتظر باشید؛ ما نیز همراه شما انتظار می کشیم».

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا﴾ «هیچکس نمی میرد مگر با اجازه خدا. اجل، در کتابی مقرر گشته است».

شاعر می گوید:

أقول لها و قد طارت شعاعاً
من الأبطال و يحك لن تراعي

«به او که از ترس قهرمانان مبهوت و حیرت زده است، می گویم: وای بر تو! به تو اعتنا نخواهد شد».

فإنك لو سألت بقاء يوم
عن الأجل الذي لك لم تطاعی

«اگر بیش از مهلت و اجلی که برایت مقرر گشته، یک روز تقاضای ماندن در دنیا را بکنی، تقاضای تو پذیرفته نخواهد شد».

فصبراً فی مجال الموت صبراً
فما نیل الخلو ت بمستطاع

«پس در زمینه مرگ باید صبر کرد؛ چون آرزوی جاودانه ماندن، دست نیافتنی است».

و ما ثوب الحیاة بثوب عز
فیخلع عن أخ الخنع الیراع

«لباس زندگی، برای ترسوی بزدل، لباس افتخاری نیست که اگر از تنش بیرون آورده شود، بگوید: لباس افتخار را از تنم در آوردند».

آری! سوگند به خدا که هرگاه اجلشان فرارسد، یک لحظه پس و پیش نخواهند شد. علی علیه السلام می گوید:

أی یومیّ من الموت أفر
یوم لا قدرّ أم یوم قدر
«کدامین روز از مرگ فرار کنم؟ روزی که مقدر نشده یا روزی که مقدر شده است».

یوم لا قدر فلا أربهه
و من القدر و لا ینجو الحذر
«از روزی که مقدر نشده، نمی ترسم و گریز و احتیاط، انسان را از روز تقدیر، نجات نمی بخشد».

ابوبکر رضی الله عنه می گوید: «خواستار مرگ باشید؛ زندگی به شما ارزانی می گردد».

نکته

غم مخور؛ چون خداوند از تو دفاع می کند؛ فرشتگان، برایت طلب آمرزش می نمایند؛ مؤمنان در هر نماز تو را در دعای خود شریک می کنند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت می نماید؛ قرآن به تو نوید و وعده ای نیک می دهد و بالاتر از همه اینها، رحمت و مهربانی خداوندی است که مهربانترین مهربانان است. غم مخور؛ زیرا در مقابل یک نیکی، ده تا هفتصد برابر و بلکه بیشتر پاداش داده می شود و در مقابل یک بدی، فقط یک سزا قرار دارد و حتی انتظار غفران و بخشش الهی نیز می رود. چراکه بخشش و بزرگواری خداوند بسیار زیاد است.

غم مخور؛ چون تو از پرچمداران توحید و حاملان دین الهی و از اهل قبله هستی و محبت خدا و پیامبرش را در دل داری. هرگاه گناه می کنی، پشیمان می شوی و

وقتی کار نیکی انجام می دهی، شادمان می گردی؛ پس تو، خوبیهای زیادی داری که نمی دانی.

غم مخور؛ تو در خوشی و ناخوشی، در توانگری و فقر، در سختی و راحتی و در همه حالات بر خیر و خوبی هستی. پیامبر ﷺ می فرماید: «شگفتا از کار مؤمن که همه اش، به خیر است و این حالت را کسی جز مؤمن ندارد. اگر امر خوشایندی به او دست دهد، شکر می گزارد و این به خیر اوست و اگر ناخوشی به او برسد، صبر می نماید و این هم به خیر و نفع اوست».

غم مخور؛ چراکه شکیبایی در برابر ناخوشیها و تحمل سختیها، راه موفقیت و رستگاری و سعادت است

﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ «صبر و شکیبایی بورز، و صبر تو جز در پرتو توفیق خدا نیست».

﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ «پس صبری زیبا پیشه می کنم و از خداوند درباره آنچه می گوئید، یاری می جویم».

﴿فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ «صبر کن، صبری زیبا».

﴿سَلِّمْ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾ «درود بر شما به خاطر آنچه صبر نمودید».

﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ﴾ «در برابر آنچه به تو رسیده، شکیبیا باش».

﴿أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾ «شکیبایی ورزید و یکدیگر را به شکیبایی توصیه کنید و بر آن مواظبت نمایید».

عمر رضی الله عنه فرموده است: «ما، با صبر و شکیبایی، زندگانی خوب را دریافتیم». اهل سنت در برابر فجایع و بلاها سه شگرد دارند که عبارتست از: شکیبایی، دعا و انتظار برای برطرف شدن مشکل.

شاعری می گوید:

سقیناهمو كأساً سقونا بمثلها و لكننا كنّا علی الموت أصبرا
«به آنها جامی نوشاندیم که همانند آن را به ما نوشانده بودند؛ ولی ما بر مرگ شکیباتر بودیم».

در حدیثی صحیح آمده است: «هیچکس، در برابر اذیت و آزاری که می شود، شکیباتر از خداوند نیست؛ (برخی بندگان) گمان می برند که خداوند، فرزند و همسری دارد، اما خداوند، به آنها تندرستی و روزی می بخشد».

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند، بر موسی علیه السلام رحم کند؛ به مصائبی بیش از این گرفتار شد، اما شکیبایی ورزید». همچنین فرموده است: «هر کس، شکیبایی ورزد، خداوند، او را شکیبایی می گرداند».

دببت للمجد و الساعون قد بلغوا جهد النفوس و ألقوا دونه الأزرا
«برای رسیدن به درنگ می کنی؛ حال آنکه کسانی که به دنبال افتخار و بزرگی می روند، تلاشی طاقت فرسا نموده و برای این منظور کمال توان خود را بکار گرفته اند».

و کابدوا المجد حتی ملّ اکثرهم وعانق المجد من أوفی ومن صبرا
«برای بدست آوردن افتخار و بزرگی، رنجهای زیادی تحمل کردند تا اینکه بیشتر آنها خسته شدند و کسی، افتخار و بزرگی را به آغوش گرفت که تلاش کاملی نمود و شکیبایی ورزید».

لا تحسب المجد تمراً أنت آكله لن تبلغ المجد حتى تلعق الصبرا
 «افتخار و بزرگی را خرمایی مپندار که آن را می خوری؛ هرگز به افتخار و
 بزرگی نخواهی رسید مگر آنکه صبر و شکیبایی، خوراکت باشد».
 کارهای بزرگ و ارزشمند را با خیال و خواب نمی توان بدست آورد، بلکه با
 جدیت و قاطعیت است که انسان به امور ارزشمند دست می یابد.

از رفتاری که مردم با تو می نمایند، اندوهگین مباش و به رفتاری بنگر که با خدا دارند

امام احمد در کتاب زهد روایتی آورده که خداوند می گوید: «شگفتا از تو ای
 انسان! من، تو را آفریده ام و تو غیر مرا می پرستی! ومن، تو را روزی داده ام و تو، از
 غیر من سپاس می گزاری! با نعمتهای خود به تو محبت می کنم و حال آنکه از تو
 بی نیاز هستم و تو با انجام گناهان در حالی با من دشمنی می ورزی که به من
 نیازمندی؛ خیر و خوبی من به سوی تو سرازیر است و شر و بدی تو به سوی من بالا
 می آید!!»

در سیرت عیسی علیه السلام گفته اند که او سی بیمار را معالجه کرد و کورهای زیادی،
 به دست او شفا یافتند؛ اما همه دشمن او گردیدند.

از تنگی و کمی روزی اندوهگین مباش.

روزی دهنده فقط خداوند یکتای یگانه است؛ روزی بندگان، نزد او می باشد و او، رزق و روزی مخلوقات را به عهده گرفته است. ﴿ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴾ «و روزی شما و آنچه وعده داده می شوید، در آسمان است». پس وقتی که فقط خداوند، روزی رسان است، چرا انسان به تملق و چاپلوسی در برابر انسانی همچون خود می پردازد و برای به دست آوردن روزی، خودش را پیش انسانی، خوار و ذلیل می نماید؟! خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا ﴾ «و هیچ جنبنده ای روی زمین نیست مگر آنکه روزیش بر عهده خداوند است».

همچنین می فرماید: ﴿ مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ﴾ «هر رحمتی که خداوند درش را برای مردم بگشاید، هیچ بازدارنده ای ندارد و هر آنچه که او باز دارد، هیچ کسی بعد از او نمی تواند آن را سرازیر نماید».

غم مخور؛ زیرا اسبابی وجود دارد که مصیبتها را برای مصیبت زده آسان می نماید؛ از جمله:

• انتظار گرفتن پاداش از خداوند عزوجل؛ ﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ «شکیبایان، پاداش خود را بدون حساب و به تمام و کمال دریافت می نمایند».

• دیدن و نگاه کردن به کسانی که گرفتار بلا شده اند نیز مصیبت را آسان می گرداند:

و لولا كثرة الباكين حولى
على إخوانهم لقتلت نفسى
«اگر کثرت گریه کنندگانی که برای برادرانشان در اطراف من می گریند، نبود، من خودکشی می کردم».

به چپ و راست نگاه کن؛ آیا کسی می بینی بلا دیده و گرفتار نباشد؟
• یکی از اموری که مصیبت را آسان می نماید، این است که انسان مصیبتش را از دیگر مصائب آسانتر بداند.

• مصیبت، در امور مربوط به دنیای بنده است و در مورد دینش نمی باشد.
• گاهی بندگی و عبودیت به هنگام بروز ناخوشیها بیش از ایام خوشی و عافیت تحقق می یابد.

• چاره ای جز قبول مصیبت نیست:

فاترك الحيلة فى تحويلها
انما الحيلة فى ترك الحيل
«چاره اندیشی را برای دگرگون کردن آن رها کن؛ بلکه تنها راه چاره، این است که چاره ها را رها نمایی».

- انتخاب، در دست خداوند جهانیان است: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ «و شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه برایتان بهتر است».

بی شخصیت مباش

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ «و هر یک جهتی دارد که رو به آن نموده، پس در انجام خوبیها پیشی بگیرید».

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾ «و او، کسی است که شما را در جانشین زمین نموده و برخی را بر برخی برتری داده است».

﴿قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَهُمْ﴾ «هر گروهی از مردم محل نوشیدن خود را دانستند».

مردم، استعدادها و تواناییهای مختلفی دارند؛ پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ به یارانش طبق توانایی و کارآیی آنها مسئولیت و وظیفه می داد؛ علی ﷺ، برای قضاوت؛ معاذ ﷺ، برای تعلیم؛ ابی ﷺ، برای آموزش قرآن؛ زید ﷺ، برای دانش میراث؛ خالد ﷺ، برای جهاد و حسان ﷺ، برای سرودن شعر و قیس بن ثابت ﷺ، برای سخنرانی انتخاب شده بودند.

ذوب شدن در شخصیت دیگران، خودکشی است؛ به تن کردن پوشش صفات دیگران، ضربه ای کشنده است که انسان، بر پیکر شخصیت خود فرود می آورد.

یکی از نشانه های قدرت خداوند متعال، آفرینش مردم با صفات و استعدادهای مختلف و زبانها و رنگهای متفاوت است. ابوبکر رضی الله عنه با مهربانی و نرمخویی خود به امت و آیین اسلامی سود رساند و عمر رضی الله عنه با شدت و صلابت خویش اسلام و مسلمانان را یاری کرد. پس رضایت و خرسندی از آنچه که داری، نعمتی است که باید از آن بهره برداری نمود، آن را رشد داد و برای پیشرفت آن کوشید.

﴿ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ «خداوند، هیچکس را فراتر از توانایش مکلف نمی گرداند».

تقلید کورکورانه و ذوب شدن بیش از حد در شخصیت دیگران، زنده به گور کردن استعداد و از بین بردن اراده است. با این کار انسان، به نابودی تفاوت، گوناگونی و تمایزی می پردازد که باید به عنوان یکی از اهداف آفرینش نمایان باشد.

گوشه نشینی و بازتاب مثبت آن بر بنده

منظورم از عزلت و گوشه نشینی، دوری کردن از بدیها و پرهیز از کارهایی است که جایزند، اما افزون بر نیاز و اندازه هستند؛ از اینرو عزلت و گوشه نشینی، یکی از اسبابی است که انسان را آسوده خاطر می کند و غم و اندوه را از او دور می نماید.

یکی از علما می گوید: بنده باید برای عبادت، ذکر، تلاوت، محاسبه خود و نیز برای دعا و استغفار و دوری جستن از شر و امثال آن، بخشی از اوقات خود را در عزلت و تنهایی بگذراند.

ابن جوزی در کتاب (صید الخاطر) سه فصل را به این موضوع اختصاص داده که خلاصه اش از این قرار است: هیچ آرامش، عزت و شرافتی همچون گوشه نشینی ندیده ام؛ خلوت گزینی، انسان را از شر و بدی دور می دارد و مایه صیانت جایگاه، وقت و عمر می شود؛ انسان از طریق عزلت خودش را از حسودان و آنهایی که از گرفتاری دیگران شاد می شوند، دور می نماید؛ گوشه نشینی، بهترین وسیله برای تفکر در باره آخرت و آماده شدن برای ملاقات خدا است و بهترین فرصت برای عبادت و اندیشیدن در امور سودمند می باشد. عزلت و تنهایی، بهترین زمان برای بیرون آوردن گنجهای حکمت و استنباط آموزه های دینی از نصوص است. این، مفهوم سخنان ابن جوزی در باره عزلت بود که با اندکی تصرف بیان گردید.

در همین کتاب گفتم: گوشه نشینی، عزتی است که فقط خدا می داند. گوشه نشینی، سبب بهره بری از عقل و چیدن محصولات اندیشه می گردد. نتایج خلوت گزینی، عبارتند از: آرامش دل، آبرومندی، پاداش فراوان، باز آمدن از منکر، غنیمت شمردن فرصت برای عبادت، به یاد آوردن خداوند مهربان، ترک امور بیهوده و دوری از سرگرمیهای عبث، گریختن از فتنه ها و دوری از دشمن، نجات از شماتت کینه توز و نگاههای حسود، رهایی از تعلل انسان تنبل و نجات از عذرخواهی در حضور مردم، دوری از مطالبه حقوق و چاپلوسی نزد انسانی متکبر و نیز خلاصی از صبر ناگزیر در برابر حماقت احمق. گوشه نشینی، باعث می شود تا عیبهای زبان و حرکتهای نادرست و اشتباهات پوشیده بمانند.

پس گوشه نشینی، حجابی است که خویبهای زیادی پشت آن پنهان شده و صدفی است که مروارید فضیلت در آن نهفته است. عزلت، پوششی است که خوشه

برتریها در آن جای گرفته است. خلوت و تنهایی با کتاب، چه زیباست! گوشه نشینی و تنهایی با کتاب، عمر را می افزاید و شادی تنهایی، سفری در راه عبادت و گردشی در عالم تأمل و اندیشه می باشد. گوشه نشینی و تنهایی، باعث تأمل، اندیشه و تدبر می گردد.

گوشه نشینی و تنها نشستن، باعث می شود تا برای درک مفاهیم بکوشی، به نکاتی درست دست یابی، در مقاصد بیندیشی و دژ اندیشه و ساختمان عقل را بسازی. گوشه نشینی، روح و دل را شادمان می نماید؛ در تنهایی ذهن انسان، فواید را شکار می کند؛ وقتی تنها باشی، ریاکار نخواهی بود. چون کسی جز خدا تو را نمی بیند و هیچکس جز خدا، سخت را نمی شنود. همه کسانی که در طول تاریخ درخشیده و همه نخبگان و پرچمداران تاریخ و رستگاران آسمان فضیلت و برتری، نهال شکوه و نجابت خود را با آب عزلت و گوشه نشینی آبیاری کرده اند تا اینکه درخت فضیلت، بارور گشته، بر پای خود ایستاده و در تمام زمانها محصول خود را داده است.

علی بن عبدالعزیز جرجانی، چنین سروده است:

يقولون لي فيك انقباض و انما رأوا رجلاً عن موقف الذل احجما

«به من می گویند: تو گرفته هستی؛ در حقیقت آنها مردی را دیده اند که خود را

از محل ذلت عقب کشانده است».

و لكن نفس الحر تحتمل الظما اذا قيل هذا مورد قلت قد أرى

«وقتی گفته شود: این، چشمه ایست، می گویم: می بینم، ولی انسان آزاده،

تشنگی را تحمل می نماید».

ولم أقض حق العلم ان كنت كلما بدا طمع صيرته لي سلما

«حق دانش را به جا نیاورده ام؛ گرچه هرگاه طمعی، آشکار شود، من آن را
نردبانی قرار دهم و به آن بالا بروم»

أأشقى به غرساً و أجنیه ذلة
اذن فاتباع الجهل قد كان أخرماً

«آیا با شقاوت، نهال طمع را بکارم و با ذلت میوه آن را بچینم؟! در این صورت
پیروی از جهالت قطعی است».

و لو أن اهل العلم صانوه صانهم
و لو عظموه فى النفوس لعظماً

«اگر اهل علم، علم را حفاظت می کردند، علم نیز آنها را حفاظت می نمود و
اگر آن را بزرگ و گرامی می داشتند، گرامی می گشتند».

و لكن أهانوه فهانوا و دنسوا
محياه بالأطماع حتى تجهما

«ولی آنها، به علم توهین نمودند، پس خودشان خوار گشتند و چهره علم را با
طمعها آلوده ساختند تا اینکه عبوس شد و چهره در هم کشید».

احمد بن خلیل حنبلی می گوید:

من أراد العز و الرا
حمة من هم طویل

لیکن فرداً من النا
س و یرضی بالقلیل

کیف یصفو لامریء ما
عاش من عیش و بیل

بین غمز من ختول
و مداجاة ثقیل

و مداراة حسود
و معاناة بخیل

آه من معرفة النا
س علی کل سبیل

«هر کس عزت می جوید و می خواهد از اندوهی طولانی راحت گردد، باید
فردی عادی باشد و به اندک، راضی شود. چگونه ممکن است زندگی برای کسی

صفا داشته باشد که آن را با فلاکت بسر می کند؛ زندگی و حیاتی که در میان اشاره ها و غمزه های انسانی مکار و در میان خودستایی فردی متکبر، سپری می گردد؟ زندگی چگونه صفا دارد که همواره باید با حسود مدارا کرد و از عملکرد بخیل رنج برد؟ وای از اینکه مردم، تو را بشناسند؛ از هر راهی که باشد».

قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی می گوید:

صرت للبيت و الكتاب جلیسا	ما تطعمت لذة العیش حتی
م فما أبتغی سواه أنیساً	لیس شیء أعز من العلاء
س فدعهم وعش عزیزاً رئیساً	إنما الذل فی مخالطة الناس

«طعم لذت زندگی را تنها زمانی چشیدم که همنشین خانه و کتاب گردیدم. هیچ چیز، از علم و دانش عزیزتر نیست؛ از اینرو غیر از علم و دانش، همدمی دیگر نمی جویم. ذلت و خواری در اختلاط با مردم است؛ پس آنها را رها کن و با عزت و سروری زندگی نما».

شاعری دیگر می گوید:

فدام لی الهنا و نما السرور	أنست بوحدتی و لزمت بیتی
أسار الجیش ام ركب الامیر	و قاطعت الأنام فما أبالی

«به تنهایی ام انس گرفتم و ماندن در خانه ام را بر خود لازم گرفتم؛ پس همیشه شاد و مسرورم. و از مردم قطع رابطه نمودم؛ پس پروایی ندارم که آیا لشکر حرکت کرده یا امیر سوار شده است».

حمیدی محدث می گوید:

سوی الإكتار من قیل و قال	لقاء الناس لیس یفید شیئاً
لكسب العلم أو إصلاح حال	فأقلل من لقاء الناس الا

«ملاقات با مردم فایده ای جز حرفهای بیهوده ندارد. از اینرو کمتر به دیدار مردم برو مگر آنکه برای کسب علم یا بهبود وضعیت خویش بروی».

ابن فارس می گوید:

و قالو کیف حالک قلت خيراً
 تقضى حاجة و تفوت حاج
 اذا ازدحمت هموم الصدر قلنا
 عسى يوماً يكون له انفراج
 ندیمی هرتی و انیس نفسی
 دفاتر لی و معشوقی السراج

«گفتند: حالت چطور است؟ گفتم: خوبم؛ برخی خواسته ها، برآورده می شود و برخی هم برآورده نمی گردد. وقتی غمهای دل روی هم انباشته می شوند، می گویم: امید است روزی بیاید که این ناراحتیها، برطرف شوند. ندیم و همنشین من، گربه ام می باشد و مونس و همدم من کتابها و دفترهایم هستند و معشوقه ام، چراغ است».

از سختیها اندوهگین مباش

سختیها و رنجها، دل را قوی می گرداند، گناهان را پاک می نماید، کمر خودپسندی را می شکند و تکبر را نابود می کند؛ در میان سختیها و رنجها، غفلت، ذوب می شود، چراغ آگاهی، برافروخته می گردد، مهر و عاطفه مردم به سوی تو جلب می شود و صالحان، برایت دعا می کنند؛ انسان، در سختیها در برابر خداوند، فروتنی و کرنش می نماید و تسلیم خداوند یگانه قهار می گردد؛ سختیها، باز دارنده و هشداردهنده هستند. انسان در سختیها به یاد خدا می افتد و با پیشه کردن صبر و

شکیبایی، فروتنی می نماید و از رنجهایی که می برد، به پاداش الهی امیدوار می شود و برای حاضر شدن در درگاه خداوند آماده می گردد.

سختی ها و ناخوشیها، انسان را از تمایل به دنیا و راضی بودن به آن و آرامش یافتن در آغوش آن باز می دارد. لطفهای پنهان و گناهان پوشیده و همچنین عفو و گذشت خداوند، بسی بزرگتر از اشتباهات و سختیها هستند.

گفته اند: هر کس عزلت و تنهایی را دوست داشته باشد، تنهایی و گوشه نشینی، مایه عزت اوست. از اینرو به شما سفارش می کنم که کتاب (العزلة) اثر خطابی را مطالعه کنید.

نکته

غم مخور؛ چراکه غم و اندوه، تو را در انجام عبادت ضعیف و ناتوان می گرداند، از جهاد باز می دارد و باعث می شود تا شکست بخوری و ناکام شوی؛ همچنین غم و اندوه، انسان را بدگمان و بدبین می نماید.

غم مخور؛ زیرا ناراحتی و غم و اضطراب، اساس بیماریهای روانی و سرچشمه دردهای عصبی و ریشه وسوسه و اضطراب و نیز عامل شکست روحی و جسمی است.

غم مخور؛ وقتی قرآن، ذکر، دعا، نماز، صدقه و کار خوب و مفید داری.

غم مخور و تسلیم غم و اندوه مشو و بدان که بیکاری، مقدمه تسلیم شدن در برابر غم و اندوه است. نماز بخوان؛ تسبیح بگوی؛ مطالعه کن؛ بنویس؛ کار کن؛ به استقبال کسی برو؛ به دیدار فردی برو؛ بیندیش و...

﴿أَدْعُوْنِيْ أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

﴿ اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴾ ﴿۱۰۰﴾ «پروردگارتان

را با فروتنی و آهسته بخوانید؛ بی گمان او تجاوزکاران را دوست نمی دارد».

﴿ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴾ «مخلصانه خداوند را بخوانید».

﴿ قُلْ اَدْعُوا اللَّهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى ﴾ «بگو:

الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید؛ به هر نامی که او را صدا بزنید، فرق نمی کند و او دارای نامهای نیکوست».

قواعد سعادت و خوشبختی

۱- بدان که اگر در چارچوب امروزت زندگی نکنی، ذهنت مشوش می گردد، کارهایت نابسامان می شود و غم و اندوهت زیاد می گردد. آنچه در حدیث آمده، به همین مفهوم:

«وقتی صبح کردی، منتظر شام مباش و چون شام نمودی، منتظر صبح مباش».

۲- گذشته را با آنچه در آنست، فراموش کن؛ اهتمام به آنچه گذشته و تمام شده، حماقت و دیوانگی است.

۳- به آینده مشغول مباش؛ آینده، در دنیای غیب است؛ لذا بگذار تا فرا رسد و آنگاه در آن بیندیش.

۴- از انتقاد غم مخور؛ بلکه آرام باش و بدان که هر چقدر مورد انتقاد باشی، به همان اندازه ارزش داری.

۵- ایمان به خدا و عمل صالح، زندگی پاکیزه و سعادت‌مندانه است.

- ۶- هر آنکس که می خواهد آرامش و آسایش داشته باشد، باید به ذکر خدا مشغول شود.
- ۷- بنده، باید بداند که هر چیزی طبق تقدیر و قضای الهی انجام می شود.
- ۸- از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش.
- ۹- خودت را برای رویارویی با بدترین شرایط آماده کن.
- ۱۰- چه بسا آنچه اتفاق افتاده، به خیر و صلاح تو باشد.
- ۱۱- هر اتفاقی که می افتد، به خیر مسلمان است.
- ۱۲- در نعمتهای الهی بیندیش و شکر بگزار.
- ۱۳- تو با آنچه داری، از بسیاری از مردم بالاتری.
- ۱۴- فاصله موفقیت و گشوده شدن گره، یک لحظه است.
- ۱۵- بلا و مصیبت، انگیزه دعا کردن است.
- ۱۶- مصیبتها و رنجها، مرهمی برای بصیرت و نیرویی برای قلب است.
- ۱۷- بعد از سختی آسانی خواهد بود.
- ۱۸- نباید اجازه دهی مسایل پیش پاافتاده تو را به خود مشغول کند و تو را از بین ببرد.
- ۱۹- پروردگارت دارای آمرزش فراوان است.
- ۲۰- خشمگین مشو؛ خشمگین مشو؛ خشمگین مشو.
- ۲۱- زندگی، یعنی تکه نان و آب و سایه ای که زیر آن جای بگیری؛ لذا برای چیزی غیر از اینها ناراحت و اندوهگین مباش.
- ۲۲- ﴿ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴾ «روزی شما و آنچه وعده داده می شوید، در آسمان است».

- ۲۳- بیشتر چیزهایی که مردم از آن هراس دارند، اتفاق نمی افتد.
- ۲۴- گرفتاران و بلادیدگان، برای تو الگو هستند.
- ۲۵- وقتی خداوند گروهی را دوست بدارد، آنها را به بلا گرفتار می نماید.
- ۲۶- دعاهایی را که برای رفع غم و اندوه است، به کثرت تکرار کن.
- ۲۷- باید به کاری مفید به صورت جدی مشغول شوی و وقتت را به بیکاری نگذرانی.
- ۲۸- به شایعات بی توجه باش و آنها را تصدیق مکن.
- ۲۹- خودخوری و تلاش برای گرفتن انتقام، به سلامتی ات آسیب می رساند و بدین سان بیش از دشمنت، ضرر می کنی.
- ۳۰- هر رنج و بلائی که به تو رسیده، کفاره گناهایت می باشد.

وقتی آمیخته ای از شش دارو داری، چرا غم می خوری؟!

صاحب کتاب (الفرج بعد الشدة) می نویسد: یکی از حکما به بلائی گرفتار شد؛ برادرانش آمدند تا بدین خاطر به او تسلیت بگویند. او گفت: من دارویی مرگب از شش چیز درست کرده ام. گفتند: چه هست؟ گفت: اول اعتماد به خدا؛ دوم اینکه می دانم هر آنچه مقدر شده، به وقوع می پیوندد. سوم اینکه صبر، بهترین چیزی است که به کار رنج دیدگان آمده است. چهارم اینکه اگر من صبر نکنم چه کار می توانم بکنم؟! با اضطراب و داد و فریاد نمی خواهم خودم را بیشتر، از بین ببرم. پنجم به این فکر می کنم که شاید به حالتی بدتر از این گرفتار می شدم. ششم: از بلا تا رفع آن یک لحظه، فاصله است.

اگر مورد آزار و اذیت قرار گرفتی یا به تو توهین و ستم شد، اندوهگین مباش. یکی از علما می گوید: مؤمن بازخواست نمی کند و دیگران را مورد نکوهش قرار نمی دهد و زد و خورد به راه نمی اندازد.

غم مخور و سعی کن با نیکی کردن به دیگران از خود نام نیکی به یادگار بگذاری

یکی از سخاوتمندان به یکی از شعرا نیکی کرد؛ آن شاعر در تعریف آن سخاوتمند شعری سرود:

غلام رماء الله بالحسن يافعا علی وجهه من كل مكرمة سور
«او جوان زیبایی است که به سن رشد رسیده و چهره اش، از انواع زیباییها به شدت می درخشد».

ولما رأى المجد أستعيرت ثيابيه تردى رداء واسع الثوب و اتزر
«او بدانگاه که مشاهده نمود که ناهلان، به دروغ لباس بزرگواری بر تن کرده اند، ردای فراخ بزرگواری از تن افکند و ازاری پوشید».

كأن الثريا علقته بجبينه وفى جیده الشعرى وفى وجهه القمر
گویا ستاره ثریا به پیشانیش آویخته و در گریبانش، ستاره ای در خشان و در چهره اش، ماه می درخشد».

در برخورد با سختیها، صبر و شکیبایی بهتر از غم و اندوه است.

ان کان عندک یا زمان بقیة مهما تهین به الکرام فهاتها
ای روزگار! اگر از آنچه که به وسیله آن، بزرگواران را خوار می گردانی، چیزی
نزد تو باقی مانده، آن را بیاور.»

شکیبایی و صبر، از داد و فریاد و ناآرامی بهتر است؛ تحمل، از سستی و بی تابگی
ارزشمندتر می باشد؛ کسی که با اختیار خودش صبر و شکیبایی نمی ورزد، بالاخره
به صبر و شکیبایی تن خواهد داد. متنبی می گوید:

رمانی الدهر بالأرزاء حتی فؤادی فی غشاء من نبال

«روزگار چنان مرا بلاباران کرد که تیرهای بلا، دلم را پوشانده اند.»

فصرت اذا أصابتنی سهام تکسرت النصال علی النصال

«پس چنان شدم که وقتی تیرها به من می خورد، می شکست و تیغه های تیز آن
روی هم انباشته می گشت.»

فعشت و لا أبالی بالرزایا لأنی ما انتفعت بأن أبالی

«بنابراین زندگی را در حالی بسر می نمایم که از بلاها باکی ندارم؛ زیرا پروای از
بلاها، برایم سودی نداشته است.»

ابومظفر ابیوردی می گوید:

تنکر لی دهری و لم یدر أننی أعزّ و أحداث الزمان تهون

فبات یرینی الدهر کیف اعتداوه و بتّ أریه الصبر کیف یکون

«روزگارم، خصمانه با من رفتار کرد و ندانست که من گرامی و باعزت می مانم و این، زمانه است که خوار و زبون می شود. روزگار به من نشان می دهد که تجاوزش، چگونه است و من به او نشان می دهم که صبر و شکیبایی چگونه است؟»

غم مخور که تو برادران و دوستانی داری که به تو محبت می نمایند

در این خصوص اشعاری برایت می آورم که می توانی نغمه اش را سر دهی تا دلت، شاد و راحت گردد.

یکی از شعرا در مورد همدلی و محبت انسانها به یکدیگر چنین سروده است:

نزلنا علی قسیسة یمنیة	لها نسب فی الصالحین هجان
فقلت وأرخت جانب الستر بیننا	لأیة أرض أم من الرجلان
فقلت لها: أما رفیقی فقومه	تمیم و أما أسرتی فیمانی
رفیقان شتی ألف الدهر بیننا	و قد یلتقی الشتی فیأتلغان

«نزد زنی کشیش که از یمن بود و دو رگه و با صالحان نسبتی داشت، رحل اقامت افکندیم. وی پس از آنکه میان ما و خودش پرده کشید، گفت: از کدام سرزمین هستید و کیستید؟ به او گفتم: همراهم، از قبیله تمیم است و من از خاندانی یمنی هستم. ما، دو دوست از دو سرزمین هستیم که روزگار، میان ما الفت برقرار کرده و چه بسا دو فرد، با هم روبرو می شوند و آنگاه با هم دوست می گردند.»

برادران، سبب دلگرمی می شوند و غمها را برطرف می نمایند. چنانکه یکی از

بزرگان می گوید: اگر وسوسه نمی بود، ما با مردم قاطی نمی شدیم؛ ﴿الْأَخْلَاءُ

يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾ «دوستان در آن روز دشمن
یکدیگرند به جز پرهیزگاران».

شاعری در مورد مسافری غریب چنین سروده است:

و مشنت العزمات لایأوی الی سکن و لا أهل و لا جیران
ألف النوی حتی كأن رحیل للبین رحلته الی الأوطان

«کسی که تصمیمهای پراکنده ای دارد، در هیچ خانه و نزد هیچ خانواده و در
کنار هیچ همسایه ای جای نمی گیرد. رفتن به جاهای دوردست را چنان دوست دارد
که انگار کوچ او برای جدایی، حرکتی به سوی وطن است».

از چهره در هم کشیده عبوس و از بخل بخیل، اندوهگین مباش

سفیان ثوری می گوید:

سیکفیک عما أغلق الباب دونه و ضنّ به الأقوام ملح و جردق
«تو را مقداری نمک و یک گرده نان، کفایت می کند و به آنچه مردم، از تو
دریغ می دارند، نیازی نداری».

و تشرب من ماء فرات و تغتدی تعارض أصحاب الثرید الملبق
«از آب فرات می نوشی و با آن ناهار می خوری و بدین سان با کسانی که نان
ترید شده مرغوب می خورند، رقابت می کنی».

ظلمت بأنواع الخبیص تفتق

تجشی اذا ما هم تجشوا كأنما

«وقتی آنها گلو صاف می کنند، تو هم گلویت را صاف کن؛ گویا گرسنگی ات را با انواع حلوا رفع کرده ای».

زندگی با نان جو در کوخ چوبی و خیمه ای که از موی بز ساخته شده، در صورتی که آبرو و حیثیت انسان بجا باشد، از زندگی ناگوار و ناخوشایند در کاخی مجلل و باغی زیبا، بسیار بهتر و زیباتر است.

رنج و بلا، مانند بیماری است که باید دورانی بر آن بگذرد تا رفع شود. هر کس برای بهبود و رفع بیماری عجله نماید، ممکن است بیماریش، چند برابر شود یا قوت بگیرد. همچنین باید مدتی بر رنج و بلا بگذرد تا آثار آن از بین برود؛ وظیفه هر فرد مصیبت زده ای، این است که صبر نماید و منتظر برطرف شدن مشکل باشد و همواره دعا کند.

نکته

﴿ وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾

﴿ ۸۷ ﴾ «از رحمت خداوند ناامید م باشید؛ چون جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی شود».

﴿ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴾ ﴿ ۵۱ ﴾ «و چه کسی جز

گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید می گردد»؟

﴿ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ ﴿ ۵۱ ﴾ «بی گمان رحمت خداوند به

نیکوکاران نزدیک است».

﴿ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴾ ﴿١٠١﴾ «تو نمی دانی شاید خداوند

بعد از آن کاری پدید آورد.»

﴿ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۗ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ

لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ ﴿١٠٢﴾ «شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال

آنکه برایتان بهتر است و شاید چیزی را بپسندید و حال آنکه برایتان بد است و خداوند می داند و شما نمی دانید.»

﴿ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ ۗ ﴾ «خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.»

﴿ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴾ «غم مخور، خدا با ماست.»

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ ﴾ «آنگاه که از پروردگارتان یاری

جستید، پس شما را اجابت نمود.»

﴿ وَهُوَ الَّذِي يُزِيلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ ۗ ﴾ «و خداوند

کسی است که باران فرو می فرستد بعد از آنکه ناامید شده بودند، و رحمت خویش را می گستراند.»

﴿ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۗ وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴾ ﴿١٠٣﴾ «و با ترس و امید ما

را می خواندند و آنها در برابر ما فروتن بودند.»

شاعر می گوید:

متی تصفو لك الدنيا بخير اذا لم ترض منها بالمزاج

«اگر از مزاج و طبیعت دنیا راضی نباشی، پس چه وقتی دنیا، برایت باصفا خواهد

بود؟»

ألم تر جوهر الدنيا المصنفي و مخرجه من البحر الأجاج
 «آیا مروارید زیبا و درخشان دنیا را نمی بینی که از درون دریای تلخ و شور،
 بیرون می آید»؟

و رب سلامة بعد امتناع و رب إقامة بعد اعوجاج
 «چه بسیار سلامتیهایی که بعد از امتناع می آیند و چه بسیار راستیهایی که بعد از
 کجی می آیند».

کتاب بهترین همنشین

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی، مطالعه و رشد دادن عقل خود با مطالب مفید است. جاحظ، تو را به مطالعه و کتاب خوانی توصیه می نماید تا غم و اندوه از تو دور شود. او، می گوید: کتاب، همنشینی است که در تمجید و ستایش تو مبالغه نمی کند و دوستی است که تو را گول نمی زند؛ کتاب، رفیقی است که تو را خسته نمی کند، راهنمایی است که تو را به بدبختی نمی اندازد، همسایه ای است که کنندی رفتار تو را نمی پسندد و نمی خواهد از قافله باز بمانی؛ همراهی است که نمی خواهد داشته هایت را با چاپلوسی و تملق از دست بیرون بیاورد؛ کتاب با تو با مکر و دسیسه رفتار نمی نماید و با تزویر و دورویی، تو را نمی فریبد و به تو دروغ نمی گوید. کتاب، چیزی است که هرچه بیشتر به آن بنگری تو را بهره مند می سازد و استعدادهایت را شکوفا و زبانت را شیوا و ساختارت را زیبا می گرداند؛ هرچه بیشتر کتاب بخوانی، سخنان و کلمات سترگ و زیبایی از زبانت بیرون خواهد آمد و شاد و سرحال خواهی گشت و دلت، آباد خواهد شد.

خواندن کتاب، باعث می شود تا توده مردم تو را گرامی بدانند و پادشاهان، با تو دوست گردند. آنچه از یک کتاب در مدت یک ماه می توانی فرا بگیری، از زبان مردم در مدت یک سال فرا نخواهی گرفت؛ داده های کتاب، رایگان است و نیازی به تحمل رنج و زحمت و ایستادن بر در خانه آموزگار مزدبگیر ندارد.

خواندن کتاب، تو را از زانو زدن نزد کسی که اخلاقت از او بهتر است و تو از او نجیبتری، بی نیاز می گرداند؛ همچنین به وسیله مطالعه و کتابخوانی از همنشینی با کسانی که به تو کینه می ورزند و از همراهی کسانی که خود را بی نیاز می دانند، در امان خواهی بود.

کتاب، همانطور که روزها گوش به فرمان توست، شبها نیز تو را همراهی می کند و همانگونه که در حضر از تو فرمان می برد، در سفر نیز مطیع تو خواهد بود و به بهانه خواب از همراهی با تو امتناع نمی ورزد و خستگی و بیداری تأثیری بر همراهیش با تو نمی گذارد.

کتاب، معلمی است که وقتی به او نیاز داشته باشی، بدون خجالت و کمرویی به آن روی می آوری و هر وقت سراغش بروی، به تو فایده می رساند و اگر از او دوری کنی، اطاعت از تو را رها نخواهد کرد. اگر او را مورد بی مهری قرار دهی، رفتارش با تو عوض نخواهد شد؛ هرگاه به بهانه ای دست به دامانش شوی، تو را از دیگران بی نیاز می گرداند؛ اگر او با تو باشد، تنهایی برایت زبانی نخواهد داشت و به همنشینی با فرد بدی ناچار نخواهی گشت. اگر لطفش به تو همین باشد که تو را از کوچه نشینی و نگاه کردن به عابران، باز بدارد، بزرگترین لطف را در حق تو کرده است. زیرا کوچه نشینی، باعث تضییع حقوق دیگران می شود و سبب می گردد تا نگاه انسان به این سو و آن سو بچرخد و وقت انسان در کارهای بی ارزش و با

فرومایگان سپری شود و بدین سان انسان، از سخنان زشت و اخلاق ناپسند مردم در امان نماند. همین که کتاب، تو را از آرزوها و خیالات پوچ و بی ارزش و از عادت کردن به راحتی و تبلی و بازی و امثال آن دور می نماید، در حقیقت کاملترین ارمغان را به تو هدیه نموده و بزرگترین منت را بر تو نهاده است.

کتاب، بهترین چیزی است که افراد بیکار می توانند اوقات فراغت خود را با آن پر کنند و شبهای خود را با آن سپری نمایند. با این حال مشاهده نمی شود که افراد بیکار با وجود دسترسی به کتاب، بر عقل، تجربه، مروت، آبرومندی، دینداری، پیشرفت مالی، ابتکار و سرمایه خود، بیفزایند.

سخنی چند در فضل کتاب

ابوعبیده می گوید: مهلب در وصیت خود به فرزندانش گفت: فرزندانم! در بازارها جز نزد زره سازان و کسانی که کتاب صحافی می کنند، نروید. دوستی برایم تعریف می کرد نزد شیخی شامی کتابی خواندم که در آن افتخارات غطفان بیان شده بود. او گفت: خوبیها از همه جا رخت بر بسته اند، جز از کتابها. از حسن لولویی شنیدم که می گفت: چهل سال را در حالی گذرانده ام که هیچگاه نخوابیده و تکیه نزده ام مگر آنکه کتابی روی سینه ام بوده است.

ابن جهم می گوید: خواب بی موقع، خیلی بد است؛ وقتی بی موقع خوابم بگیرد، کتابی حکمت آمیز برمی دارم و آن را مطالعه می کنم. وقتی فواید و مطالب آموزنده ای در آن می یابم، احساس شادمانی و راحتی می کنم و سرور آگاهی یافتن، چنان مرا بیدار می نماید که از صدای انهدام ساختمان یا بانگ بلند الاغ، آنچنان اثری در بیدار کردنم ندارد.

ابن جهم می گوید: وقتی کتابی را خوب و مفید بیابم، پیاپی به اوراق آن می نگرم و دلم می خواهد که تمام نشود؛ هرچه تعداد صفحات کتاب بیشتر باشد، بیشتر احساس شادی می نمایم. عتی در مورد یکی از کتابهای گذشتگان گفت: اگر این کتاب، صفحات زیادی نمی داشت، از روی آن یک نسخه برای خودم می نوشتم. ابن جهم گفت: اما آنچه که تو را نسبت به این کتاب، بی علاقه نموده، تنها چیزی است که مرا به آن علاقمند کرده است؛ هیچگاه چنین نبوده که کتاب بزرگی بخوانم و برایم فایده ای نداشته باشد. کتابهای کوچک بیشمار خوانده ام که از آن چیز مهمی دستگیرم نشده است!!

بزرگترین و شریفترین کتاب، قرآن است؛ همان کتابی که بدین گونه، تعریف شده است: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ﴾ «کتابی است که به سوی توای محمد فرستاده ایم؛ پس نباید در دل تو تنگی و حرجی باشد، تا بوسیله قرآن بیم دهی».

فواید مطالعه

- ۱- دور شدن وسوسه ها و غم و اندوه.
- ۲- پرهیز از فرو رفتن در کارهای بیخود و دوری از پرداختن به امور پوچ.
- ۳- دور شدن از افراد بیکار.
- ۴- شیوایی زبان و تمرین سخنوری، و دور شدن از تکلف در سخن گفتن یا زور زدن برای شیوا گویی.
- ۵- رشد عقل و خرد و پالایش خاطر.

- ۶- بدست آوردن دانش فراوان و حفظ مفاهیم.
- ۷- استفاده از تجربه دیگران و بهره مندی از اندرزهای فرزندان و برداشتهای علمی دانشمندان.
- ۸- فراهم شدن بستر مناسب برای هضم علوم و مطالعه فرهنگهایی که در زمان خود بر جوامع حاکم بوده اند.
- ۹- افزایش ایمان.. خواندن کتابهای اسلامی، باعث افزایش ایمان می گردد. زیرا کتاب، پنددهنده و اندرزگوی بزرگی است که از بدیها باز می دارد و به خیر و خوبی فرا می خواند.
- ۱۰- ذهن، بوسیله خواندن کتاب از پریشانی نجات می یابد و قلب، از اندوه و رنج رها می شود و وقت انسان از ضایع شدن مصون می ماند.
- ۱۱- کتابخوانی، باعث می شود که انسان در فهم واژه ها و معانی و مفاهیمی که در کلمات است و نیز در شناخت اسرار و رموز حکمت، مهارت پیدا کند.
- فروح الروح أرواح المعانی ولیس بأن طعمت ولا شربتا
«درون مایه روح، ارواح مفاهیم است، نه خوردن و نوشیدن»..

غم مخور؛ وقتی نیکی کنی، مورد

ستایش قرار خواهی گرفت

وقتی نیکی کنی، زبانهایی خواهند بود که تو را بستایند، دستانی خواهند بود که بلند شوند و برایت دعا کنند و دهانهایی خواهند بود که برای تعریف از تو به خاطر کار خوبی که کرده ای و یادگار زیبایی که از خود به جا گذاشته ای، باز شوند.

نام نیک، حیاتی دو باره، فرزندی جاودانه و میراثی خجسته است. شاعر در ستایش فردی بزرگوار و سخاوتمند می گوید:

کأنک فی الكتاب وجدت لاء
محرمة علیک فلا تحل
«گویا در کتاب چنین یافته ای که گفتن «نه»، برایت حرام است».

إذا حضر الشتاء فأنت شمس
و إن حل الصيف فأنت ظل
«چون زمستان فرا رسد، تو آفتاب گرم هستی و چون تابستان، بیاید، تو سایه ای».

و ما تدری إذا أنفقت مالا
أیکثر فی عطاءک أم یقل
«وقتی مالی انفاق می کنی، نمی دانی که زیاد می دهی یا کم می دهی».

جزیت عن البریة کل خیر	فأنت الماجد البطل الأجلّ
-----------------------	--------------------------

«خداوند به تو پاداش نیک دهد؛ تو بزرگوار و قهرمان هستی».

بوجهک نستضیء إذا سرینا
جبین فی الیالی مشمعل
«اگر شب هنگام حرکت کنیم، در پرتو روشنایی چهره ات قدم بر می داریم؛
پیشانی ات، در شبهای تاریک، درخشان است».

و ذکرک فی المسامع خیر هاد
یکرر فی المجموع فلا یمل
«یاد تو، بهترین صدای دل انگیزی است که به گوشها می رسد و تکرار نام و
یادت در مجامع، ملال آور نیست».

فدتک نفوسنا من کل هول
و یفدیک الحجیح إذا أهلوا
«جانهایمان، فدایت باد و حاجیان، به هنگام بستن احرام، خود را فدای تو
می کنند».

نکته

ابوبکر رضی الله عنه بیمار شد. مردم به عیادت او آمدند و گفتند: آیا برایت طیبی فرا نخوانیم؟ فرمود: طیب، مرا دیده است. گفتند: پس به تو چه گفت؟ پاسخ داد: طیب گفت: آنچه بخواهم، انجام می دهم.

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: بهترین زندگی را در صبر و شکیبایی یافته ایم. همچنین می فرماید: بهترین زندگی و حیاتی که به آن دست یافتیم، دستاورد صبر و شکیبایی بود؛ اگر صبر در زمره انسانها قرار داشت، بحق که مرد بزرگواری بود.

علی بن ابیطالب رضی الله عنه گفت: هان! آگاه باشید که صبر و شکیبایی برای ایمان همانند سر برای تن است؛ پس هرگاه سر قطع شود، جسم و تن از بین می رود.. سپس علی رضی الله عنه با صدای بلند فرمود: انسان بی صبر و ناشکیبا، ایمان ندارد.. و گفت: صبر، سواری است که هیچگاه به زمین نمی خورد.

حسن می گوید: صبر، گنجی از گنجهای خیر است و خداوند آن را تنها به بنده ای می بخشد که نزد او، گرامی و ارزشمند است.

عمر بن عبدالعزیز می گوید: هنگامی که خداوند، نعمتی را به یکی از بندگانش ارزانی بدارد و سپس آن نعمت را از بنده اش بگیرد و به جای آن به او صبر و شکیبایی عطا نماید، آن بنده بداند که آنچه خداوند، جایگزین نعمت کرده، از خود نعمت بهتر است.

میمون بن مهران می گوید: از میان خوبیها، چیزی بهتر از صبر نیست.

سلیمان بن قاسم می گوید: پاداش هر کاری، مشخص است جز پاداش صبر و

شکیبایی؛ خداوند می فرماید: ﴿ إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾

«پاداش شکیبایان، بدون حساب و کتاب و به تمام و کمال به آنها داده می شود». یعنی پاداش بسیار فراوانی می یابند.

غم مخور که صحنه ای دیگر، حیاتی دیگر و روزی دیگر هم وجود دارد

خداوند در جهانی دیگر همه پیشینیان و آیندگان را گرد می آورد؛ اعتقاد به قیامت و جهانی دیگر، باعث می شود تا با چشم دوختن به هدایت الهی آرامش بیابی؛ پس هر کس در این دنیا، مالی از دست داده، در آن جهان آن را خواهد یافت؛ هر کس در دنیا مورد ستم قرار گرفته، در جهان آخرت، با او منصفانه رفتار خواهد شد و هر کس در اینجا ستم کند، آنجا مجازات می شود!! از «کنت» فیلسوف آلمانی نقل شده که گفته است: صحنه زندگی هنوز کامل نگردیده و باید صحنه دومی هم باشد؛ چون ما در این دنیا می بینیم که یکی، ستمگر و دیگری ستم دیده است. اینجا، انصاف و عدالت وجود ندارد؛ یکی را می بینم که چیره و غالب است و دیگری را مشاهده می کنیم که مغلوب و شکست خورده می باشد و انتقامی هم گرفته نمی شود؛ بنابراین باید جهانی دیگر باشد که در آن عدالت، کاملاً اجرا گردد.

شیخ علی طنطاوی با اظهار نظر در مورد این سخن «کنت»، می گوید: در اینجا یک بیگانه، به صورت ضمنی به روز قیامت اعتراف می کند.

إذا جار الوزیر و کاتباه وقاضی الأرض أجبف فی القضا
فویل ثم ویل ثم ویل لقاضی الأرض من قاضی السماء

وقتی وزیر و منشیهایش، ستم کنند و آنگاه که قاضی زمین، ستمگرانه قضاوت نماید، پس وای به حال قاضی زمین! وای به حالش! وای به حالش که قاضی آسمان، چگونه با او رفتار خواهد کرد!

﴿ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾ «امروز هیچ ستمی نیست؛

بی گمان خداوند در حسابرسی سریع است».

شمه ای از گفته ها و تجربه های شخصیت‌های جهانی

از اینکه کارهای زیادی داری، غم مخور و اندوهگین مباش. روبرت لویس استیونسون می نویسد: «هر انسانی توانایی این را دارد که در طی یک روز، کارش را هرچند دشوار باشد، به انجام برساند. هر کس، می تواند تمام روزش را از طلوع تا غروب خورشید، با خوشبختی سپری نماید و زندگی یعنی همین. یکی از نویسندگان غرب می گوید: در زندگی فقط یک روز داری؛ دیروز، گذشته است و فردا، هنوز نیامده است.

استیون لیکوک می نویسد: نوزاد می گوید: وقتی کودک شوم؛ کودک می گوید: وقتی جوان شوم، ازدواج می کنم؛ ولی بعد از ازدواج چه؟ بعد از همه این مراحل چه؟ فکر، تغییر می کند؛ در آن مرحله انسان به فکر بازنشستگی می افتد؛ به پشت سر خود نگاه می کند؛ باد سردی چهره اش را خشک می نماید؛ او زندگیش را از دست داده و گویا یک دقیقه هم زندگی نکرده است. ما بعد از آنکه اوقات و فرصتها را از دست می دهیم، به خود می آییم و می فهمیم که زندگی یعنی هر دقیقه و لحظه امروز.

آری! کسانی که می گویند: بعداً توبه خواهیم کرد نیز اینچنین هستند. یکی از گذشتگان می گوید: شما را از درنگ در انجام کار و گفتن بعداً، برحذر می دارم؛ چون این کلمه، مانع انجام بسیاری از خوبیها شده و بسیاری از کارهای خوب را به تأخیر انداخته است.

﴿ ذَرَّهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْمُونَ ﴾ «بگذار آنها

بخورند و بهره مند شوند و آرزو، آنها را غافل گرداند؛ به زودی خواهند دانست». مونتین، فیلسوف فرانسوی می گوید: «زندگی من، سرشار از بدشانسی است که هیچگاه رحم نکرده است». من می گویم: اینها با وجود هوشیاری و دانش خود نمی دانند که فلسفه آفرینش آنها چیست و به رهنمودی که خداوند، پیامبرش را با آن فرستاده، رهنمون نگردیده اند:

﴿ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴾ «و هر کس خداوند،

برایش نوری قرار ندهد، نوری ندارد».

﴿ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴾ «ما، راه را به او نمایانیم؛ یا

سپاسگزار می شود و یا ناسپاس».

دانسی می گوید: فکر کن این روز باز نمی آید.

من می گویم: زیباتر و مختصرتر از سخن دانسی، فرموده پیامبر اکرم ﷺ است که:

(صَلِّ صَلَاةَ مَوْدَعٍ) یعنی: «چنان نماز بخوان که گویا آخرین نمازت می باشد». هر

کس، با خود بیندیشد که امروز، آخرین روز زندگی من است، توبه اش را تجدید

می نماید، کار درست انجام می دهد و در اطاعت پروردگار و پیروی از پیامبر خدا ﷺ

می کوشد.

هنرپیشه و بازیگر معروف هندی «کالیداسا» می گوید: سلام بر صبح. به این نهرها و رودها نگاه کن؛ چون زندگی همین است و با زمان کوتاهش، جریان زندگی را نمایان می کند و آنگاه تو، حقایق مختلف وجود خود را می یابی و نعمت رشد، کار درست و زیبایی موفقیت را می آفرینی؛ چون دیروز فقط یک خیال است و فردا، خوابی بیش نیست. ولی اگر امروز را درست زندگی کنی، دیروز همچون خاطره ای زیبا، در ذهنت خواهد ماند و هر فردایی، روز تحقق آرزوها خواهد بود. پس خوب به این نهرها و رودبارها نگاه کن. این است سلام صبحگاهی.

غم مخور و درباره امروز و دیروز و فردایت این سؤاها را از خود بپرس

گذشته و آینده را پشت درهای آهنی، زندانی کن و فقط در گستره امروز زندگی نما و از خود بپرس:

- ۱- آیا می خواهم به خاطر پریشانی آینده و یا از عشق و تب و تاب رسیدن به باغچه ی جادویی آن سوی افق، زندگی فعلی خود را نابود کنم؟
- ۲- آیا با سرکشی به چیزهایی که در گذشته رخ داده و با مرور زمان، گذشته و پایان یافته، زندگی فعلی خود را تلخ و نکبتبار کنم؟
- ۳- آیا صبح در حالی بیدار می شوم که تصمیم گرفته ام تا از امروزم استفاده نمایم و از بیست و چهار ساعتی که در پیش دارم، نهایت بهره را ببرم؟
- ۴- آیا اگر فقط در گستره امروز زندگی کنم، از زندگی بهره لازم را خواهم

برد؟

- ۵- کی این کار را می‌کنم؟ هفته آینده؟... فردا؟... یا امروز؟
 وقتی حادثه ای برایت رخ داد، اندوهگین مشو و از خودت بپرس:
 ۱- بدترین چیزی که احتمال وقوعش وجود دارد، چیست؟
 ۲- خودت را برای پذیرش و تحمل اتفاق آماده کن؟
 ۳- خودت برای بهبود بدترین وضعیت و احتمال ممکن اقدام کن.

﴿ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾ «کسانی که مردم به آنها گفتند: دشمنان برای جنگ با شما توانشان را فراهم آورده اند؛ از آنها بترسید. پس ایمانشان افزوده گشت و گفتند: ما را خدا بس است و او، بهترین کارساز است».

نکته

﴿ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۗ ﴾ «هر کس از خدا بترسد، برای او راه حل و برون رفتی قرار می‌دهد و از جایی به او روزی می‌رساند که گمان نمی‌برد و هر کس، بر خداوند توکل نماید، خداوند او را بس است».

﴿ سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ۖ ﴾ «به زودی خداوند بعد از سختی، آسانی خواهد آورد».

در حدیثی آمده است: «بدان که پیروزی، همراه صبر است و به دنبال مشکل، راه حل می‌آید و با سختی، آسانی خواهد بود».

همچنین در حدیث آمده است: «من نزد گمان بنده ام نسبت به من هستم؛ پس بنده ام هر گمانی که می خواهد درباره من ببرد».

﴿ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾ ﴿١٧﴾ «خداوند، شما را کفایت

خواهد کرد و او، شنوای داناست».

﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْوَحْيِ الَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ «و بر خداوند همیشه زنده ای که

هرگز نمی میرد، توکل کن».

﴿ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ ﴾ «امید است خداوند، پیروزی

بیاورد یا از سوی خودش کاری درست نماید».

﴿ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴾ ﴿١٨﴾ «هیچکس جز خداوند آن را دور

نمی نماید».

حسین بن مطیر اسدی می گوید:

إذا يسر الله الأمور تيسرت و لانت قواها و استقاد عسیرها

«کارهایی را که خداوند، آسان کند، آسان می گردد و دشواریها و سختیهایش از

بین می رود».

فكم طامع في حاجة لا ينالها و کم آیسس منها أتاہ بشیرها

«چه بسیار افرادی که به خواسته خود نمی رسند؛ حال آنکه به آن امید دارند و

چه بسا ناامیدانی که مژده رسیدن به هدف، به سراغ آنها می آید».

و کم خائف صار المخيف و مقتر تمول و الأحداث یحلو مریرها

«و چه بسا افرادی که می ترسیده اند، اما چنان شده که دیگران، از آنها ترسان گشته اند و چه بسیار افراد فقیری که ثروتمند شده اند و گاهی حوادث تلخ روزگار، شیرین می شوند.»

و قد تغدر الدنيا فيمسي غنيها فقيراً و يغني بعد بؤس فقيرها

«گاهی ثروتمند دنیا، فقیر می شود و فقیر آن بعد از سختی، توانگر می گردد.»

و کم قد رأينا من تكدر عيشة و أخرى صفا بعد انكدار غدیرها

«و چه بسیار افرادی را دیده ایم که صفای زندگیشان، مکرر گشته و اشخاص دیگری را دیده ایم که بعد از تیره روزی و بدبختی، صفا به زندگیشان بازگشته است.»

غم مخور؛ چراکه غم و اندوه، جسم و توانت را ضعیف می کند

دکتر الکسیس کاریل برنده جایزه نوبل در علوم پزشکی می گوید: کارگرانی که رویارویی با آشفستگی و پریشانی را یاد ندارند، خیلی زود می میرند. من می گویم: همه چیز، مطابق تقدیر و قضای الهی انجام می شود، اما می توان گفت: یکی از عواملی که جسم و تن را از بین می برد و نابود می کند، پریشانی و اضطراب است.

همچنین غم و ناراحتی، باعث زخم معده می گردد!

دکتر «جوزف اف مونتاگیو» مؤلف کتاب «مشکل عصبی» می نویسد: شما به علت غذاهایی که می خورید، به زخم معده گرفتار نمی شوید؛ بلکه علت زخم معده، ناراحتیهایی است که شما را می خورد!!
متنبی می گوید:

و الهم یخترم الجسیم نخافة و یشیب ناصیه الغلام و یهرم

«اندوه و ناراحتی، جسم را لاغر و نابود می کند و جوان را پیر می نماید».
طبق آنچه مجله «لایف» نوشته، زخم معده در رتبه دهم بیماریهای مهلک قرار دارد.

برخی از پیامدهای غم و اندوه

قسمتی از کتاب دکتر ادوارد بودالاسکی برایم ترجمه شد؛ این کتاب، بدین اسم نامگذاری شده است: «پریشانی را رها کن و به سوی بهترین گام بردار».
اینک برخی از عناوین فصلهای این کتاب را برایم ذکر می کنم:
«ضربه پریشانی و اضطراب به قلب»
«اضطراب و پریشانی، فشارخون را بالا می برد».
«ممکن است اضطراب، باعث رماتیسم گردد».
«به خاطر معده ات اضطراب کمتری داشته باش».
«چگونه اضطراب باعث می شود تا انسان، احساس سرما کند».
«تأثیر اضطراب بر فعالیت غده تیروئید»
«تأثیر اضطراب بر قند خون»

دکتر کارل مانینگر یکی از متخصصان روانشناسی در کتاب «انسان علیه خودش» می گوید: دکتر مانینگر، قواعد چگونگی پرهیز از اضطراب را به تو ارائه نمی دهد، بلکه به ارائه این گزارش هولناک می پردازد که ما، چگونه با اضطراب و افسردگی، ترس، کینه ورزی و احساس حقارت، وجود و جسم خودمان را نابود می کنیم؟ یکی از بزرگترین فواید فرموده الهی که می فرماید: «و آنهایی که از مردم در می گذرند»، این است که عفو و گذشت، سبب آرامش خاطر و سعادت و راحتی دل می گردد.

مونتین، فیلسوف فرانسه می گوید: دوست دارم مشکلاتتان را با دست خودم حل کنم تا با کبد و ریه ام».

کینه و غم و اندوه، با انسان چه می کند؟!

دکتر راسل سیسیل استاد و دانشیار پزشکی دانشگاه کورنیل می گوید: شایعترین عوامل التهاب مفاصل، عبارتند از:

- ۱- شکست در ازدواج و از هم پاشیدن زندگی زناشویی.
 - ۲- مشکلات مادی و غم و اندوه.
 - ۳- تنهایی و اضطراب.
 - ۴- احساس حقارت و کینه ورزی.
- دکتر ویلیام مالک گوینگل در گردهمایی اتحادیه دندانپزشکان آمریکا گفت: «احساسات ناخوشایند مانند اضطراب و ترس، ممکن است در توزیع کلیسم در جسم تأثیر منفی داشته باشد و در نتیجه این امر، به پوسیدگی و از بین رفتن دندانها منجر می شود».

کارها را با آرامش انجام بده

دیل کارنیگی می گوید: «سیاه پوستانی که در جنوب کشور زندگی می کنند و چینپها، خیلی کم دچار بیماریهای قلبی ناشی از اضطراب می شوند؛ چون آنها کارهایشان را با آرامش انجام می دهند».

وی افزون بر این می گوید: «تعداد آمریکاییهایی که دست به خودکشی می زنند، بسیار بیشتر از کسانی است که بر اثر پنج بیماری مهلک، جان خود را از دست می دهند».

این یک حقیقت وحشتناک و باورنکردنی است

به پروردگارت گمان نیک داشته باش

ویلیام جیمز می گوید: «خداوند، گناهان را می آمرزد، اما دستگاه عصبی ما، هرگز این کار را نمی کند!»

ابن الوزیر در کتاب العواصم والقواصم می گوید: امیدواری به رحمت خداوند، دروازه امید را برای بنده می گشاید و او را در عبادت و اطاعت، تقویت می نماید؛ بدین ترتیب انسان، نوافل را با نشاط ادا می کند و برای انجام خوبیها، از دیگران پیشی می گیرد.

آری! یادآوری رحمت، عفو، توبه پذیری و حکم الهی، پشتکار برخی از مردم را در اطاعت و بندگی، افزایش می دهد و باعث می شود تا تلاش بیشتری برای تقرب به خدا بنمایند.

وماطل الجفن ضن الجفن أوسمحا

طاول به النجم مال النجم أوسنحا

«به ستاره چشم بدوز؛ خواه ستاره به سویی مایل شده یا در جایش ایستاده باشد. پلکها را به سوی امید باز کن؛ خواه پلکها بخوانند یا نخوانند».

فإن تشكت فعللها المجرة من
ضوء الصباح وعدّها بالروح ضحی

«اگر نالید و شکایت کرد، آن را به روشنی صبح، دلخوش کن و به آرامش و راحتی چاشتگاه نویدش بده».

وقتی خیالی، به سرت زد...

توماس ادیسون می گوید: «چیزی نیست که انسان با آن از فکر و خیال، فرار کند و به آن پناه ببرد».

تجربه، نشان می دهد که گاهی فکر و خیال، هنگام مطالعه و نوشتن، به سراغ انسان می آید. اما بهترین چیزی که فکر و خیال را محدود و کنترل می نماید، کار مفید و جدی است؛ چون بیکاران، اهل خیال پردازی و سیر در عالم هیروت هستند.

از نصیحت سازنده و هدفمند ناراحت مشو؛ بلکه به گرمی

از آن استقبال کن

آندره مورو می گوید: «هر آنچه که موافق و مطابق میل و علاقه ما باشد، درست و واقعی می نماید و هر آنچه بر خلاف میلمان باشد، ما را خشمگین می کند».

من می گویم: نقد و نصیحت نیز همین گونه است. ما، اغلب از تعریف و تمجید دیگران نسبت به خود شادمان می شویم؛ گرچه تعریف بیهوده و بیجایی باشد، اما انتقاد و نکوهش را گرچه بحق باشد، دوست نداریم و این، عیب بزرگ و اشتباه

خطرناکی است. ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ ﴿۱۱﴾ «وَقْتی به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا میان آنها داوری نمایند، ناگهان گروهی از آنان روی می گردانند و اگر حق به آنها برسد، کرنش کنان به سوی او می آیند».

ویلیام جیمز می گوید: «وقتی تصمیمی قابل اجرا بگیری، از همه ناراحتیهای ناشی از فکر کردن به نتیجه، آزاد خواهی شد. یعنی هرگاه تصمیمی عاقلانه بر اساس واقعیتها اتخاذ نمودی، هرچه زودتر آن را عملی کن و متردد و پریشان مباش و عقب نشینی مکن و خودت را در شک و تردید گرفتار نساز و پیوسته به پشت سرت نگاه مکن. در این باره چنین سروده اند:

و مشتت العزمات ینفق عمره حیران لا ظفر و لا إخفاق

«کسی که در تصمیم گیری قاطعیت ندارد و اراده هایش، آشفته می باشد، در حقیقت، عمر خود را در حیرت سپری می کند؛ نه موفق می شود و نه شکست می خورد».

شاعری دیگر می گوید:

إذا كنت ذا رأى فكن ذاعزيمة فان فساد الرأى أن تترددا

«اگر دارای فکر و اندیشه هستی، پس قاطعیت هم داشته باش. چون تباهی فکر و اندیشه، در اثر تردد و دودلی است».

شجاعت در تصمیم گیری، تو را از پریشانی و اضطراب نجات می دهد: ﴿فَإِذَا

عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾ ﴿۱۲﴾ «وقتی کار، جدی می شود، اگر

آنان با خدا راست باشند، برایشان بهتر خواهد بود».

متردد مباش؛ بلکه کار و تلاش کن و بیکاری را ترک بگو

دکتر ریچارد کابوت استاد علوم پزشکی دانشگاه «هاروارد» در کتابش به نام «انسان با چه زندگی می کند»، می گوید: من به عنوان یک پزشک به بیمارانی که از رعشه ناشی از ترس و هراس و دودلی رنج می برند، توصیه می نمایم که به کار و فعالیت مشغول شوند؛ شجاعتی که کار کردن و تلاش، به ما می بخشد، مانند اعتماد به نفس است که (امرسون) آن را آرامش و راحتی همیشگی برشمرده است.

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ﴾ «هنگامی

که نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید و فضل و روزی خدا را بجوید».

جرج برنارد شاو می گوید: «راز بدبختی و بیچارگی، این است که با خود در این بیندیشی که من، خوشبختم یا بدبخت؟ پس در این باره فکر مکن؛ بلکه به کار و فعالیت پرداز؛ آن وقت است که خونت، به گردش در می آید و عقلت، به فکر کردن می پردازد و خیلی زود زندگی تازه، پریشانی و ناراحتی را از فکر و ذهن دور می نماید! کار کن و در کار کردن فرو برو و به آن ادامه بده؛ چون کار کردن ارزاترین و بهترین دارویی است که روی زمین یافت می شود.

﴿ وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ﴾ «و بگو: هر آنچه

می خواهید انجام دهید؛ خداوند و پیامبرش و مؤمنان، کارتان را خواهند دید».

دزرائیلی می گوید: «زندگی، بسیار کوتاه است؛ بنابراین باید آن را ناچیز دانست».

یکی از فرزندان عرب می گوید: «زندگی، کوتاهتر از این است که ما، آن را با

رنج و کدورت کوتاه کنیم».

﴿ قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿۳۳﴾ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعَادِينَ ﴿۳۴﴾ قُلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۗ لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۳۵﴾ ﴾ «بگو: چند سال در زمین ماندگار شدید؟ گویند یک روز یا بخشی از یک روز مانده ایم؛ پس از شمارش کنندگان پرس؛ می گویند: شما جز مدت اندکی در زمین نمانده اید، اگر شما می دانستید».

بیشتر شایعات واقعیت ندارند

ژنرال جرج کروک که می توان گفت بزرگترین رزمنده هندی تبار در تاریخ آمریکا است، در صفحه ۷۷ خاطرات خود می گوید: «تقریباً همه پریشانیها و بدبختیهای هندیها زاده خیال بافی آنهاست».

خداوند می فرماید: ﴿ تَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْنَا ۗ أَلَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۱۰۰﴾ «آنان هر بانگی را علیه خود می پندارند». ﴿ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا ۚ وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ ﴿۱۰۱﴾ «اگر منافقان، همراه شما (برای جهاد) بیرون می آمدند، چیزی جز فساد و شر بر شما نمی افزودند و به سرعت در میان شما حرکت می کردند و (شما را آشفته می نمودند)».

استاد هوکس از دانشگاه کلمبیا می گوید: من، این سرود را یکی از شعارهای خود قرار داده ام که مفهومش از این قرار است: «هر مشکلی در دنیا، یا راه حلی دارد و یا ندارد؛ پس اگر راه حلی دارد، تلاش کن تا راه حلش را بیابی و اگر راه حلی نداشت، به آن توجه نکن».

در حدیث صحیح آمده است که: «خداوند هیچ بیماری و مرضی پدید نیاورده مگر اینکه برای آن دارو و علاجی فرو فرستاده است که برخی، آن را می دانند و برخی هم نمی دانند».

نرم خویی، تو را از لغزشگاهها دور می کند

استادی ژاپنی به شاگردانش گفت: انعطاف، مانند درخت بید است و عدم مقاومت، مانند درخت بلوط می باشد.

در حدیث آمده است: «مؤمن، مانند کشتزار نارسیده است که باد آن را به سمت راست و چپ خم می کند».

انسان فرزانه، مانند آب است که وقتی با صخره برخورد می کند، به برخورد به آن ادامه نمی دهد؛ بلکه از چپ و راست و از بالا و پایین صخره می گذرد.

در حدیث آمده است: «مؤمن، مثل شتر رام است که اگر بر صخره ای خوابانده شود، بر آن می خوابد».

گذشته، هرگز باز نمی آید

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾ «تا به خاطر آنچه از دست داده اید، ناراحت

نشوید».

دکتر بول براندونی، ایستاد و یک شیشه شیر را به زمین انداخت و فریاد زد: برای شیری که ریخته شده و از دست رفته، گریه مکن. این گفته عموم مردم است که بدست آوردن آنچه برایت مقدر نشده، دشوار است. آدم عليه السلام به موسی عليه السلام گفت:

آیا مرا به خاطر چیزی سرزنش می کنی که خداوند، چهل سال پیش از آفرینش من، آن را برایم مقدر کرده بود؟
پیامبر ﷺ فرموده است: «آدم ﷺ با دلیل خود بر موسی ﷺ غالب شد. آدم ﷺ، موسی ﷺ را با دلیل خود مغلوب کرد».

خوشبختی را در درون خود بجوی، نه در اطراف و پیرامونت

میلتون شاعر انگلیسی می گوید: «عقل و خرد، می تواند بهشت را به جهنمی سوزان و جهنم را به بهشتی زیبا تبدیل کند»!
متنبی می گوید:

ذو العقل یشقی فی النعیم بعقله و أخو الجهالة فی الشقاوة ینعم
«عقل به سبب عقل خویش، در میان نعمتها بدبخت و تیره روز می گردد و نادان، در میان بدبختی، خوشبخت می شود (و چون نمی فهمد، احساس خوشبختی می کند)».

زندگی، ارزش غم خوردن ندارد

ناپلئون در سانت هیلینا می گوید: من در تمام زندگی خود شش روز خوشبخت نبوده ام!
خلیفه هشام بن عبدالملک می گوید: من روزهای خوشبختی ام را شمردم و دیدم که فقط سیزده روز خوشبخت بوده ام.

عبدالملک پدر هشام آهی کشید و گفت: ای کاش خلافت به من سپرده نمی شد.

سعید بن مسیب گفت: «ستایش خداوندی را سزااست که آنها را چنان کرده که بسوی ما فرار کنند و نزد ما بشتابند و ما، به سوی آنها فرار نکنیم.

ابن سماک واعظ، نزد هارون الرشید رفت. هارون تشنه شد و آب خواست؛ ابن سماک گفت: ای امیر المومنین! اگر به تو آب نرسد، آیا حاضری نصف پادشاهیت را در عوض سیراب شدن بدهی؟ هارون گفت: بله. وقتی هارون آب نوشید، ابن سماک گفت: اگر این آب در بدنت بند بیاید و دفع نشود، آیا حاضری نصف پادشاهیت را بدهی تا آب زائد از بدنت بیرون بیاید؟ گفت: بله. ابن سماک گفت: پس پادشاهی و سلطنتی که به یک لیوان آب نمی ارزد، فایده ای ندارد.

دنای تهی از ایمان، ارزش و وزن و مفهومی ندارد. اقبال می گوید: وقتی ایمان از دست برود، آسایش و امنیت نیست و هر کس که دین را زنده نگه ندارد، دنیایی هم ندارد. هر کس به زندگی بدون دین راضی شود، به راستی که دستاوردی جز نابودی و فنا نداشته است.

امرسون در پایان گفتارش در مورد «اعتماد به نفس» می گوید: پیروزی سیاسی، افزایش حقوق، بهبودی از بیماری و هم آغوشی با روزهای خوش را باور مکن. چون هرگز چنین نخواهد بود و تنها چیزی که به تو آرامش می دهد، خودت هستی.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿١٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴿١٨﴾﴾ ای

نفس آرام! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که خشنود هستی.

فیلسوف رمان نویس ابیکتوتیوس هشدار می دهد: «مسأله دور کردن افکار اشتباه از ذهن و خاطرمان باید بیش از مسأله دور کردن ورم و بیماری از جسمهایمان، مورد توجه قرار گیرد».

قرآن از بیماریهای فکری و عقیدتی بیشتر بر حذر می دارد تا از بیماریهای جسمی. خداوند متعال می فرماید: ﴿ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾ «در دلهایشان بیماری است؛ پس خداوند بیماری آنها را فزونی می بخشد و عذابی دردناک به سبب دروغگویی و انکارشان، در انتظارشان می باشد».

﴿ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ﴾ «وقتی منحرف شدند، خداوند دلهایشان را منحرف گرداند».

مونتین، فیلسوف فرانسوی این کلمات را شعار زندگی خویش قرار داده بود که: «انسان از اتفاقات واقعی و پیشامدها، چنان متأثر نمی شود که از فکر و خیال درباره اتفاقات احتمالی، متأثر می گردد».

در روایتی آمده است: «بارخدایا! مرا از آنچه مقدر نموده ای، راضی بگردان تا من بدانم که آنچه به من رسیده، امکان نداشته که به من نرسد و آنچه به من نرسیده، چنین نبوده که به من برسد».

نکته

غم مخور؛ چون غم و اندوه گذشته، تو را پریشان می گرداند، تو را از آینده می ترساند و امروزت را نابود می کند.

غم مخور؛ چون غم و اندوه، انسان را دل‌تنگ و آزرده می‌نماید و چهره را عبوس و در هم می‌کند، روحیه را پایین می‌آورد و آرزوها را به باد می‌برد.
غم مخور؛ چون غم خوردن، دشمن را شاد می‌نماید و دوست را ناراحت می‌کند؛ غم و اندوهت، کسی را که نسبت به تو حسد می‌ورزد، شاد می‌گرداند و حقایق را به زیان تو تغییر می‌دهد.

غم مخور؛ چون غم خوردن یعنی درگیری با تقدیر؛ یعنی نالیدن و گله داشتن از آنچه وقوع آن قطعی است؛ یعنی شورش علیه الفت و محبت و تبدیل کردن نعمت به رنج و ناراحتی. غم مخور؛ چون غم خوردن آنچه را از دست رفته، باز نمی‌گرداند، مرده ای را زنده نمی‌کند، آنچه را که مقدر شده، دور نمی‌نماید و سودی به بار نمی‌آورد.

غم مخور؛ زیرا غم و اندوه از جانب شیطان است. غم خوردن، ناامیدی و یاسی است که انسان را به زانو در می‌آورد و فقر زودرس، ناامیدی همیشگی و نابودی قطعی را به دنبال دارد.

﴿ اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿۱۰۱﴾ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿۱۰۲﴾ الَّذِي اُنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿۱۰۳﴾ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿۱۰۴﴾ فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۱۰۵﴾ اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۱۰۶﴾ فَاِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿۱۰۷﴾ وَاِلٰى رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿۱۰۸﴾ ﴾

با وجود ایمان به خدا غم مخور

رضایت خاطر و آرامش و امنیت، در ایمان نهفته است و حیرت و بدبختی با بی دینی و شک همراه می باشد. من، هوشمندان و بلکه نوابغی را دیده ام که دلهایشان از نور رسالت تهی بوده و از اینرو گفته هایشان از شریعت بدور بوده است. ابوالعلاء معری در مورد شریعت گفته است: تناقضی است که در برابر آن چاره ای جز سکوت نداریم!! رازی می گوید: پایان کار عقلها، توقف و ایستایی است. جوینی در حالی که نمی داند خدا کجاست، می گوید: همدانی مرا حیران کرد، همدانی مرا حیران کرد. ابن سینا می گوید: عقلی، فعال است که در جهان تأثیر می گذارد.

ایلیا ابوماضی می گوید:

حَبِثْ لَا أَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ وَ لَكِنِّي أَتَيْتُ وَ لَقَدْ أَبْصَرْتُ قَدَامِي طَرِيقاً فَمَشَيْتُ
«نمی دانم از کجا آمده ام؛ ولی آمدم. پیش روی خود راهی دیدم و آن را در پیش گرفتم».

انسان، متناسب با ایمانش خوشبخت می شود و به اندازه حیرت و تردیدش، بدبخت می گردد.

طرحها و گفته هایی که متأخرین به زبان آورده اند، سخنان ستمگرانه ایست که در گذشته، فرعون جنایتکار گفته است؛ ﴿ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ﴾ «من برای شما خدایی جز خودم سراغ ندارم» و گفت: ﴿ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى ﴾ «من پروردگار برتر شما هستم».

در این میان سخنان کفرآمیز زیادی وجود دارد که جهان را ویران کرده است. جیمز آلین، می گوید: «انسان به زودی کشف خواهد کرد که هرچند افکارش را در برابر اشیاء و اشخاص دیگر قرار دهد، اشیاء و افراد دیگر نیز به نوبه خود تغییر خواهند کرد... از آنچه افکار فرد را تغییر می دهد، بگذریم. آنچه انسان را وحشت زده می نماید، تغییر سریع و شتابان شرایط زندگی مادی فرد است؛ پس چیز مقدسی که اهداف ما را شکل می دهد، خودمان هستیم...!»

خداوند در مورد افکار اشتباه و تأثیر آن می فرماید: ﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ

الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَرُئِنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوِيًّا

وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿٢٢﴾ «بلکه گمان بردید که مؤمنان و پیامبر هرگز نزد

خانواده هایشان بر نخواهند گشت و این، در دلهایتان آراسته گردید و شما گمان بد بردید و شما، گروهی هلاک شده و بی فایده بودید.»

﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾ «آنان درباره خداوند گمان ناحق می کنند، گمان

جاهلیت؛ می گویند: آیا چیزی از کار در اختیار ماست؟ بگو: کار، همه اش، در دست خداوند است.»

همچنین جیمز آلین می گوید: «کرده انسان نتیجه ی مستقیم افکار اوست... انسان فقط از لابلای افکارش می تواند حرکت کند، پیروز شود و اهداف خود را محقق نماید و هرگاه چنین نباشد، ناتوان و بیچاره خواهد بود.»

خداوند در مورد تصمیم قاطعانه و صادقانه و فکر درست می گوید: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ﴾ «اگر واقعاً قصد خروج برای جهاد را داشتند، برای آن آمادگی می کردند؛ ولی خداوند حرکت آنها را نپسندید».

و می فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾ «اگر خداوند، (در آنان آمادگی پذیرش حق را می دید و) خیری در آنها سراغ می داشت، (و در آنان زمینه خیر و خوبی وجود داشت، سخن حق را به گوش آنان می رسانید و) آنان را می شنواید».

برای چیزهای بی ارزش غم مخور؛ چون دنیا همه اش بی ارزش است

یکی از صالحان را جلوی شیری انداختند. خداوند متعال، او را از چنگ و دندان شیر نجات داد. به او گفتند: آن وقت به چه فکر می کردی؟ گفت: به این فکر می کردم که آیا آب دهن شیر پاک است یا نه و نظر علما در باره آن چیست؟!

و لقد ذكرت الله ساعة خوفه للباسلين مع القنا الخطار

«در لحظه هراسناک رویارویی با قهرمانان و نیزه های کشنده آنها به یاد خدا افتادم و از خدا ترسیدم».

فنسيت كل لذائذ جياشة يوم الوغى للواحد القهار

«پس برای آنکه خداوند قهار را خشنود کنم، همه لذتها و خوشیها را از یاد بردم». خداوند، انسانها را طبق نیتهایشان جدا کرده و فرموده است: ﴿مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ «برخی از شما دنیا را می خواهند و برخی آخرت را».

ابن قیم می گوید: ارزش انسان، همت و اراده اوست. یکی از حکما گفته است: به من بگو که فرد به چه اهمیت می دهد تا به تو بگویم که او چگونه انسانی است. کسی که مروارید می خواهد، به دریا می زند و کسی که خواهان صدف است، به ساحل می رود.

قایقی در دریا واژگون شد. عابدی در دریا افتاد و بلافاصله شروع به وضو گرفتن و شستن هر یک از اعضایش نمود. بالاخره دریا او را به ساحل افکند و نجات یافت. علت کارش را پرسیدند؟ گفت: می خواستم قبل از مرگ وضوء بگیرم تا با وضو بمیرم.

لله درک ما نسیت رسالة
قدسية و يداك في الكلاب
«آفرین بر تو باد، زیرا در حالی که دستانت در قلاب و گیره بود، باز هم پیام مقدست را فراموش نکردی».

أفديك ما رمشت عيونك رمشة
في ساعة و الموت في الأهداب
«فدایت شوم؛ در حالی که مرگ در کنار مژگانت بود، باز هم یک بار چشم به هم نزدی».

امام احمد در آخرین رمق زندگیش و در حالی که او را وضو می دادند، اشاره نمود که ریش او را خلال کنند!!

﴿ فَفَاتَنَّهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ ﴾ «پس خداوند به آنان پاداش دنیا و خوبی پاداش آخرت را داد».

به خاطر ستم آشکاری که بر تو می شود، غم مخور

اگر تو گذشت کنی و ببخشی، عزت دنیا و شرافت آخرت را به دست خواهی آورد؛ ﴿ فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ﴾ «پس هر کس عفو نماید و اصلاح کند، پاداش او بر خداوند است».

شکسپیر می گوید: تنور را برای دشمنت زیاد داغ مکن که مبادا خودت بسوزی. شخصی، به سالم بن عبدالله بن عمر عالم بزرگوار تابعی گفت: تو مرد بدی هستی! گفت: جز تو کسی مرا نشناخته است.

یکی از ادیبان آمریکایی می گوید: ممکن است چوب و سنگ، استخوانهایم را خرد کنند، اما حرفها، نمی توانند با من کاری بکنند.

شخصی به ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا، دشنامی به تو می دهم که تا گور همراهت باشد! ابوبکر رضی الله عنه گفت: آن دشنام در قبر نیز همراه تو خواهد بود!!

مردی به عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: برای جنگیدن با تو از همه چیز دست می کشم و کار و مشغولیتم را کنار می گذارم. عمرو رضی الله عنه گفت: اکنون به کاری مشغولی که تو را بیکار نمی گذارد.

ژنرال ایزنهاور می گوید: «یک دقیقه از وقت خود را نباید به فکر کردن درباره کسانی ضایع کنیم که دوستشان نداریم».

پشه به درخت خرما گفت: خودت را نگه دار؛ چون می خواهم پرواز کنم و تو را رها نمایم». درخت خرما گفت: سوگند به خدا، من متوجه نشدم که تو روی من نشسته ای؛ پس چگونه می شود پروازت را احساس کنم؟! حاتم چنین سروده است:

و أغفر عوراء الکریم ادخاره وأعرض عن شتم اللیثم تکرما

«اشتباه انسان بزرگووار را می بخشم تا او را برای خود نگاه دارم و از ناسزاگویی به انسان بی ارزش و فرومایه به خاطر حفظ احترام و بزرگواری خویش، رویگردانم».

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۗ﴾ «و هرگاه گذرشان بر سخن و امر بیهوده ای بیفتد، با بزرگواری از کنار آن می گذرند».

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا حَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ۗ﴾ «و هرگاه جاهلان، آنها را خطاب نمایند، سلام می کنند».

کونفوسیوس می گوید: مرد خشمگین همواره سرشار از سم و زهر است. در حدیث آمده است: «خشمگین مشو، خشمگین مشو، خشمگین مشو».

و نیز در حدیث آمده است: «خشم، اخگری از آتش است». شیطان در سه جا انسان را به زمین می زند و بر او غالب می شود: هنگام خشمگین شدن، هنگام غلبه شهوت و هنگام غفلت.

دنيا، اينگونه آفريده شده است

روزی مارکس اوپلیوس، یکی از فیلسوفان بزرگ دربار امپراطوری روم، گفت: امروز افرادی را ملاقات خواهم کرد که زیاد حرف می زنند، خودپسند هستند و سخن دیگران را نمی پذیرند، اما من هرگز از این کارشان وحشت نمی کنم و پریشان نمی شوم، چون من دنیا را اینگونه نمی بینم که از چنین افرادی خالی باشد.

از انسانهای شرور و از کثرت آنها تعجب مکن؛ بلکه از وجود انسانهای نیک تعجب کن، هرچند اندک اند

ارسطو می گوید: انسان ایده آل از کارهایی که برای دیگران انجام می دهد، شادمان می شود و اگر دیگران، برای او کاری بکنند، شرمند می گردد؛ چون مهورزی به دیگران نوعی برتری است و انتظار کمک و مهربانی از دیگران، دلیل ضعف و سستی می باشد.

در حدیث آمده است: «دست بالا(بخشنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) می باشد».

با وجود بر خورداری از قطعه ای نان، یک اتاق و آب و لباسی که تو را بیوشاند، غم مخور

یکی از دریانوردان در اقیانوس آرام گم شد و بیست و یک روز سرگردان بود. وقتی نجات یافت، مردم از او پرسیدند: بزرگترین درسی که آموخته ای چیست؟

گفت: بزرگترین درسی که از این تجربه آموختم، این است که وقتی آب زلال و غذای کافی داشتی، نباید گله و شکایت کنی!

شخصی می گوید: زندگی، همه اش، یک لقمه نان و جرعه ای آب است و دیگر چیزها همه اضافی هستند.

ابن ورد می گوید:

ملک کسری عنه تغنی کسرة و عن البحر اجتزاء بالوشل

«به جای پادشاهی کسری، تکه نانی کفایت می کند و به جای دریا اندکی آب، کافی است».

جونائان سویفت می گوید: بهترین پزشکان دنیا عبارتند از: دکتر رژیم، دکتر آرامش و دکتر تفریح؛ کم غذا کم خوردن به همراه آرامش و شادمانی، داروی بسیار مفیدی است.

بنده می گویم: چاقی، بیماری مزمنی است که هوش و ذکاوت انسان را از بین می برد. آرامش، دل را خوش و روح را شاد می گرداند و تفریح، شادی فوری و غذایی مفید است.

از نعمت غم مخور که ممکن است، نعمت شود

دکتر ساموئل جانسون می گوید: اگر کسی عادت داشته باشد که در هر رخدادی به جانب مثبت و درست آن بنگرد، این عادت برایش از سودی هنگفت، ارزشمندتر است.

﴿أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ

وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ ﴿٦٦﴾﴾ «آیا نمی بینند که آنها در هر سالی یک بار یا دو بار

آزموده می شوند و سپس توبه نمی کنند و خدا را به یاد نمی آورند».

متنبی، برعکس آن، می گوید:

ليت الحوادث باعثني التي أخذت مني بحلمى الذى أعطت و تجربى

«ای کاش اتفاقات، آنچه را که از من گرفته اند و در قبال آن، بردباری و تجربه به

من داده اند، دوباره با من معامله می کردند».

معاویه رضی الله عنه می گوید: فقط کسی بردبار است که تجربه دارد.

ابوتمام درباره افشین می گوید:

كم نعمة لله كانت عنده فكأنها فى غربة و إيسار

«خداوند، نعمتهای زیادی به او داده بود؛ اما گویا او، در اسارت و غربت بسر

می برد».

مردی، به یکی از ثروتمندان گفت: می بینم که خداوند، به تو نعمت داده است؛

پس نعمتهای الهی را با سپاسگرای، برای خود نگه دار.

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَيْنَ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَيْنَ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي

لَشَدِيدٌ ﴿٦٧﴾﴾ «اگر سپاس بگذارید، نعمت را برایتان بیشتر خواهم کرد و اگر

ناسپاسی کنید، بی گمان عذاب من سخت است».

﴿ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴾ ﴿۳۳﴾ «و خداوند آبادی و قریه ای را مثال زده است که در آرامش و امنیت بود و روزی آن، با آسایش فراهم می شد؛ اما اهالی آن آبادی، نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند؛ آنگاه خداوند، طعم گرسنگی و هراس را به سبب آنچه می کردند، به آنها چشانید.»

خودت باش

دکتر جیمز گوردون گلیلیکی می گوید: اشتیاق به خود بودن، یک امر عمومی است که پیشینه ای به قدمت تاریخ دارد. همانطور که مشکل خودگریزی و بی علاقهگی به خود، منشأ بسیاری از بحرانها و عقده های روانی است. دانشمند دیگری گفته است: تو در جهان آفرینش چیز دیگری هستی و هیچکس، شبیه تو نیست و تو نیز شبیه هیچکس نیستی؛ زیرا آفریدگار، میان آفریده هایش تفاوت قرار داده است. انگلیو باتری، سیزده کتاب و هزاران مقاله درباره «تربیت کودک» نوشته است. او، می گوید: بیچاره تر از همه کسی است که تلاش می کند تا شخصیتی غیر از شخصیت خودش و جسم و فکر دیگری داشته باشد.

خداوند، می فرماید: ﴿ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا ﴾
 «خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ پس دره ها و رودخانه ها، هر یک به اندازه گنجایش
 خویش (از آن آب) در خود می گنجانند».

هر کس استعدادها و تواناییهایی دارد؛ پس هیچکس، نباید در شخصیت کسی
 دیگر ذوب شود.

آوردها سعد و سعد مشتمل ما هکذا یا سعد تورد الإبل

«سعد با لباسی فاخر و بلند، شتران را به آبشخور آورد؛ ای سعد! رسم ساربانان
 چنین نیست».

تو با استعدادها و تواناییهای مشخصی آفریده شده ای تا کار مشخصی انجام
 دهی؛ همانطور که گفته اند: «بنگر که هستی و از چه چیزی از تو صادر می شود».
 امرسون در مقاله ای که در باره «اعتماد به نفس» نوشته، می گوید: «زمانی خواهد
 آمد که دانش انسان، به این باور برسد که حسد، یعنی جهالت و تقلید یعنی خودکشی؛
 دانش بشری به آنجا خواهد رسید که هر انسانی، خود را در تمام شرایط، آنگونه که
 هست، بداند و واقع بینانه به خود بنگرد؛ زیرا همان، بهره اوست. در جهان هستی یک
 دانه ذرت، بدون کاشت و داشت به دست نمی آید. توانهای نهفته و تازه بسیاری در
 طبیعت هستند. همینطور هیچکس، نمی داند که اندازه توان او چقدر است، مگر
 آنکه خودش تجربه نماید».

﴿ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ﴾ «و بگو: هر آنچه

می خواهید، بکنید؛ خدا و پیامبرش و مؤمنان کارتان را می بینند».

نکته

این آیات، تو را امیدوار می نماید، گمانت را نسبت به پروردگارت نیک می گرداند و تو را تقویت می کند: ﴿ قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۗ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۱﴾

«بگو: ای بندگان من که بر خودتان زیاده روی کرده اید! از رحمت خدا ناامید مباشید؛ بی گمان خداوند، همه گناهان را می آمرزد و او بس آمرزگار و مهربان است.»

﴿ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾

«و آنانی که هرگاه کار زشتی انجام دهند یا بر خویشان ستم نمایند، خداوند را به یاد می آورند و از گناهان خود طلب آمرزش می کنند و چه کسی جز خداوند گناهان را می آمرزد؟ و آنها بر کرده خود، در حالی که می دانند، اصرار نمی ورزند.»

﴿ وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۰۳﴾

«و هر کس کار بدی کند یا بر خود ستم نماید و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را آمرزگار و مهربان خواهد یافت.»

﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۗ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۗ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۰۴﴾

«و هر گاه بندگانم، از تو درباره من می پرسند، پس (در جوابشان بگو) بی گمان من نزدیکم و دعای دعاکننده

را بدانگاه که مرا بخواند، اجابت می‌کنم؛ پس باید از من طلب اجابت نمایند و به من ایمان بیاورند تا کامیاب و راهیاب گردند.» ﴿أَمَّنْ تُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَلِيمًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۱۷﴾﴾
 «آیا (بتها و معبودان باطل بهترند یا) کسی که به فریاد در مانده می‌رسد وقتی که او را بخواند، و مشکل و رنج را دور می‌نماید و شما را جانشینانی در زمین می‌گرداند؟ آیا با خدا معبودی دیگر است؟ بسیار اندک پند می‌پذیرید.»

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدَ جَعَلُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۷﴾﴾ فَاَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۸﴾﴾ «آن کسانی که مردم به آنها گفتند: بی‌گمان مردم علیه شما فراهم آمده‌اند، پس از آنها بترسید، آنگاه ایمانشان افزوده گشت و گفتند: خداوند ما را بس است و او بهترین یاور و کارساز است. پس در پرتو نعمت خدا و با فضل او باز گشتند در حالی که هیچ گزندی به آنها نرسید و از رضامندی خدا پیروی کردند و خداوند دارای فضل بزرگی است.» ﴿وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۱۷۹﴾﴾ فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكْرُوا ﴿۱۸۰﴾﴾ «و کارم را به خدا می‌سپارم؛ بی‌گمان خداوند، نسبت به بندگان بیناست. پس خداوند او را از بدیهای آنچه مکر می‌ورزیدند، نجات داد.»

گاهی ضرر، فایده می شود

ویلیام جیمز می گوید: «مشکلات و رنجهایمان، تا حدود غیر منتظره ای به ما کمک می نماید؛ اگر دوستیوفسکی و تولستوی، زندگی دردناکی را نمی گذراندند، نمی توانستند داستانهای زیبا و جاویدان خود را بنویسند. یتیمی، ناینایی، غربت و فقر، در بسیاری از موارد زمینه نبوغ، خلاقیت و پیشرفت و بازدهی می باشند.

قد ینحم الله بالبلوی وإن عظمت و یتبلی الله بعض القوم بالنعیم

«چه بسا خداوند، به وسیله بلاهای بزرگ، انسان را خوشبخت می گرداند و گروهی را نیز خداوند به وسیله نعمتها گرفتار می کند».

گاهی فرزندان و ثروت، سبب بدبختی انسان می گردند: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ

وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ «اموال و فرزندانشان،

تو را شگفت زده نکند؛ خداوند، می خواهد آنان را به وسیله اموال و فرزندانشان در زندگی دنیا عذاب بدهد».

ابن کثیر کتابهای زیبایی همچون (جامع الأصول) و (النهاية) را تألیف کرد؛ چون

او فلج و زمین گیر بود.

از آنجا که سرخسی، در چاه زندانی بود، کتاب معروفش (المبسوط) را تألیف

کرد.

ابن قیم، (زاد المعاد) را در حالی به رشته تحریر درآورد که مسافر بود.

قرطبی روی عرشه کشتی، شرحی بر صحیح مسلم نگاشت.

یکی از صالحان به من گفت که در زندان قرآن را حفظ کرده و چهل جلد کتاب را مطالعه نموده است!

ابوالعلاء معری، دیوان اشعار و کتابهایش را در حالی نوشت که کور بود! طه حسین نابینا شد؛ آنگاه خاطرات و تألیفات خود را به رشته تحریر در آورد. چه بسیار افراد برجسته و سرشناسی بوده اند که از منصب و مقام خود عزل شده و آنگاه چندین برابر موقعیت پیشین خود به امت، علم و دانش تقدیم کرده اند.

کم مرة حفت بک المکاره خار لک الله وأنت کاره

«چه بسیار ناخوشیهایی که تو را از هر سو فرا گرفته اند و خداوند، آنها را برای انتخاب نموده است؛ حال آنکه تو، نمی پسندی».

فرانسیس بایکن می گوید: ممکن است فلسفه، اندکی انسان را به الحاد متمایل کند، اما تعمق و ژرف اندیشی در فلسفه، عقل انسان را به دین نزدیک می نماید.

﴿ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴾ ﴿٤٢﴾ «آن را جز دانایان نمی فهمند».

﴿ إِنَّمَا تَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ «تنها بندگان دانای خداوند، از خدا

می ترسند».

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ ﴾

«وکسانی که علم و دانش و ایمان به آنها داده شده بود، گفتند: شما در کتاب خدا تا روز رستاخیز ماندگار شده اید».

﴿ قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بَوَاحِدَةٍ ط أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ خِزْفٍ ثُمَّ تَذَرُونَ مَا

بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِجَّةٍ ﴾ «بگو شما را فقط به یک چیز پند می دهم و آن، اینکه برای

خدا دوتا دوتا و یکی یکی بایستید، سپس فکر کنید که همراه شما، (یعنی پیامبر) دیوانه نیست».

دکتر بریل می گوید: «هیچ مؤمن راستینی، به بیماری روانی مبتلا نمی شود».

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿۱۱۱﴾﴾

«بی گمان کسانی که ایمان می آوردند و کارهای شایسته انجام می دهند، خداوند مهربان، ایشان را دوست می دارد و (آنان را برای مردم عزیز می گرداند)».

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً ﴿۱۱۲﴾﴾

«هر مرد و زنی که کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، به او زندگی پاکیزه ای خواهیم داد».

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۱۱۳﴾﴾ «بی گمان خداوند،

کسانی را که ایمان آورده اند، به راه راست رهنمود می گردد».

ایمان، بزرگترین دارو

یکی از روانپزشکان برجسته به نام دکتر کارل جایگ، در صفحه ۲۶۴ کتاب «انسان معاصر در جستجوی آرامش» می نویسد: «در طی سی سال گذشته افراد زیادی از گوشه و کنار جهان برای مشاوره نزد من آمده اند و من، صدها بیمار را معالجه کرده ام. بیشتر این بیماران، نصف دوران زندگی را سپری کرده بودند. یعنی بالاتر از سی و پنج سال سن داشتند و مشکل همه، به این بر می گشت که فاقد پناهگاهی دینی و معنوی بودند که از درون آن، به زندگی بنگرند؛ می توانم بگویم: در مجموع همه

آنها بدین خاطر بیمار بودند که از آنچه دین، به مؤمنان می بخشد، بهره مند نبودند و هر کس که ایمان واقعی نداشته باشد، بهبود نمی یابد.»

﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ﴾ «و هر کس از یاد من

رویگردانی نماید، زندگی دشوار و تنگی خواهد داشت.»

﴿ سَنَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ﴾ «در دل

کسانی که کفر ورزیده اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و هراس خواهیم انداخت.»

﴿ ظَلَمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِنُهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ

لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿۱۰﴾ «تاریکیهایی که برخی روی برخی دیگر قرار دارند؛ هنگامی که دستش را بیرون می کند، نزدیک است که آن را نیند و هر کسی که خداوند، برای او نوری قرار نداده، نوری ندارد.»

غم مخور؛ خداوند، مشرک در مانده را اجابت

می کند چه برسد به مسلمان یکتاپرست...

اگر مهاتما گاندی، رهبر هندوها بعد از بودا، از نیروی درونی نماز کمک نمی خواست، از بین می رفت. من این را از آنجا می دانم که گاندی، خودش گفته است: اگر نماز نمی خواندم، خیلی قبل دیوانه می شدم.. این در صورتی است که گاندی، غیرمسلمان گمراهی بوده که دینی و آیین برحقى نداشته است. ﴿ فَإِذَا

رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴿۱﴾ «مشرکان وقتی سوار کشتی می شوند، مخلصانه خدا را به فریاد می خوانند».

﴿۱﴾ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ﴿۱﴾ «آیا معبودان باطل بهترند یا کسی که درمانده را اجابت می کند وقتی که او را بخواند؟».

﴿۱﴾ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴿۱﴾ «و گمان بردند که آنها محاصره شده اند؛ پس خدا را با یکتاپرستی و خالصانه به فریاد خواندند». سخنان دانشمندان، تاریخ نگاران و ادیبان مسلمان را بطور عموم مرور کرده ام، اما هیچ نشانی از اضطراب و بیماریهای روانی در آنها ندیده ام؛ چون آنها در کنار دین و ایمانشان، با آرامش زندگی کرده اند و زندگیشان، از تکلف و پیچیدگی بدور بوده است؛ خداوند متعال، می فرماید: ﴿۱﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿۱﴾ «و کسانی که ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند و به آنچه بر محمد نازل شده، باور داشته باشند- و حال آنکه آن، حق است و از جانب پروردگارشان می باشد- خداوند، بدیهای آنان را می زداید و وضعیتشان را اصلاح می کند و سامان می دهد».

ابی حازم می گوید: میان من و پادشاهان، یک روز فاصله وجود دارد؛ دیروز، گذشته و آنها، لذت آن را دوباره نمی یابند و در مورد فردا نیز هم من و هم آنها، در معرض خطر هستیم و فقط امروز است که آنها از من فاصله دارند؛ این یک روز هم که عددی نیست.

در حدیث آمده است: «بارخدا یا! از تو خیر و خوبی این روز را می خواهم و برکت و یاری و نور و هدایت امروز را از تو می جویم».

ثابت بن زهیر می گوید:

إذا المرء لم يحتل و قد جد جده
أضاع و قاسی أمره و هو مدبر
ولكن أخو الحزم الذي ليس نازلاً
به الخطب إلا وهو للقصد مبصر
فذاک قریع الدهر ما عاش حول
إذا سد منه منخر جاش منخر

«هرگاه شخص، بدون چاره اندیشی، تلاش خود را بنماید، کارش از هم می پاشد

و به عقب بر می گردد.

اما فرد مصمم و قاطع می تواند برای هر بلایی که بر سرش می آید، راه
برون رفتی پیدا نماید.

چنین کسی، به نبرد با روزگار می پردازد و تا وقتی که زنده است، تغییر جهت
می دهد و هرگاه روزنه ای بسته شود، استوار و پابرجا، روزنه دیگری می جوید».

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ «ای مؤمنان! احتیاط کنید و آمادگی

خود را حفظ نمایید».. ﴿وَلِيَتَلَطَّفَ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾ «و باید احتیاط
کند و هیچکس متوجه شما نشود».

شاعری می گوید:

فإن تكن الأيام فينا تبدلت
ببؤسى و نعى و الحوادث تفعل
فما لينت مناقاة صليبة
و لا ذللتنا للتي ليس تجمل
و لكن رحلناها نفوساً كريمة
تحمل ما لا يستطيع فتحمل
وقينا بحسن الصبر منا نفوسنا
وصحت لنا الأعراس والناس هزل

«اگر روزهای زندگی ما، همواره دگرگون شود، گاهی رنجها می آیند و گاهی

ناز و نعمت و حوادث، کار خود را می کنند.

پس هیچ قنات و سیل خروشان، زمین سخت و سفت ما را نرم نکرده و ما را مطیع امر ناشایسته ای ننموده است.

اما ما، با بزرگواری و متانت از کنار سختیها عبور کردیم و همه چیز را تحمل نمودیم.

و با صبری نیکو خودمان را حفاظت کردیم و آبرویمان به جا ماند؛ حال آنکه مردم سست و بی مایه شدند».

﴿ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴾ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ ﴿ «تنها سخنی که گفتند، این بود که: پروردگارا! گناهانمان و زیاده روی ما در کارمان را بیامرز و قدمهای ما را ثابت و استوار بگردان و ما را بر گروه کافران یاری نما. پس خداوند، به آنها پاداش دنیا و پاداش آخرت را عطا کرد».

غم مخور؛ چراکه زندگی، کوتاهتر

از آنست که تصور می کنی

دیل کارنگی، داستان شخصی به نام هانی را بیان کرده که در روده هایش غده ای بدخیم بود که پزشکان، زمان مرگ او را مشخص کردند؛ گویا به او گفتند که کفنش را آماده نماید. در این بحبوحه هانی، تصمیم عجیبی گرفت؛ او با خودش فکر کرد وقتی فقط مدت کوتاهی زنده خواهم بود، پس چرا از این مدت کوتاه کاملاً استفاده نکنم؟ دیرزمانی است که آرزو دارم قبل از مردن، دور جهان را بگردم. اینک

وقت آن رسیده که به این آرزوی دیرینه خود جامه عمل بپوشانم. از اینرو بلیط سفر خرید؛ پزشکانش به او گفتند: ما به تو هشدار می دهیم که اگر به این سفر بروی در قعر دریا دفن خواهی شد!! اما او جواب داد: هرگز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد؛ من به خویشاوندانم توصیه کرده ام که مرا در گورستان خانواده ام به خاک بسپارند. هانی سوار کشتی شد و اشعار خیام را زمزمه می کرد:

تعال نروی قصة للبشر و نقطع العمر بحلو السمر
فما أطال النوم عمراً وما قصرفی الأعمار طول السهر

«بیا داستانی برای انسانیت تعریف کنیم و زندگی را با شیرینی شب نشینی سپری نماییم.

خواب، عمر هیچکس را طولانیتر نکرده و شب بیداریهای زیاد، عمر هیچکس را کوتاه ننموده است.»

اینها، ایاتی است که یک غیر مسلمان، آن را زمزمه می کند. بالاخره آن مرد، سفری را که سرشار از شادی و تفریح بود، آغاز کرد و پیامی به همسرش فرستاد و گفت: روی عرشه کشتی از انواع خوردنیها و نوشیدنیهای لذیذ و گوارا خوردم، شعر سرودم و از انواع غذاها حتی غذاهای چربی که از خوردن آن منع شده بودم، میل کردم و در این مدت، چنان از زندگی استفاده نمودم و لذت بردم که در گذشته لذت نبرده ام.. سرانجام چه شد؟! دلیل کارنگی می گوید: آن مرد، از بیماریش بهبود یافت و خوب شد. روشی که او در پیش گرفت، روش بسیار کارآمد و مفیدی برای غلبه بر بیماریها و دردهاست!!

من، با اشعار خیام موافق نیستم؛ چون در این اشعار نوعی انحراف از آیین و دستور الهی مشاهده می شود؛ ولی منظور از آوردن این داستان، این است که شادی و آرامش، بسیار مفیدتر از داروهای طبی است.

وقتی درآمد کافی داشتی، غم مخور

ابن رومی می گوید:

قرب الحرص مرکباً لشقی إنما الحرص مرکب الاشقیاء

«حرص، سواری و مرکبی برای فرد بدبخت تقدیم کرده است؛ آزمندی و حرص، مرکب و سواری افراد بدبخت و تیره روز است».

مرحباً بالكفاف یأتی هنیئاً و علی المتعبات ذیل العفاء

«آفرین بر قناعت و درآمد کافی که خجسته می آید و چیزهای ناراحت کننده، بخشش و نتیجه خوبی به دنبال دارند».

﴿ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ

صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ هُم جَزَاءُ الَّذِي صَعَّفَ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿٧﴾ » و

اموال و فرزندانتان چیزی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرب درگاه ما نمایند، مگر کسی که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، ایشان به خاطر کارهایی که کرده اند، پاداش دو چندان دارند و در اتاقها و کاخ بهشت در آسایشند».

دلیل کارنگی می گوید: آمار ثابت کرده اند که اضطراب، عامل شماره یک

مرگ و میر در آمریکاست. در فاصله جنگ جهانی دوم، حدود سیصد هزار نفر از

فرزندانمان کشته شدند؛ در همین مدت بیماری قلبی، جان دو میلیون نفر را گرفت که بیماری یک میلیون نفر از اینها، ناشی از اضطراب و پریشانی عصبی بود. آری! بیماری قلبی، یکی از عوامل اساسی مرگ و میر است که دکتر الکسیس کارل را واداشته است تا بگوید: «کارگرانی که نمی دانند چگونه با اضطراب مبارزه نمایند، خیلی زود می میرند».

اجل و زمان مرگ، مقدر شده است؛ اما سبب و علت آن امری معقول می باشد: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا﴾ «هیچکس نمی میرد مگر به اجازه و فرمان خدا؛ زمان مرگ در مدت و زمان مشخصی، مقدر و ثبت شده است». سیاه پوستان و چینیهایی که در آمریکا هستند، خیلی کم به بیماریهای قلبی مبتلا می شوند. چون اینها، اقوامی هستند که زندگی را ساده می گیرند. شمار پزشکیانی که در اثر سکته قلبی می میرند، بیست برابر کشاورزانی است که در اثر این بیماری جانشان را از دست می دهند. چرا که پزشکان در زندگی خود تشویش خاطر و حالتی بغرنج را تجربه می نمایند؛ از اینرو بهای گزافی می پردازند. «پزشکی که خودش بیمار است و دیگران را معالجه می نماید!»

رضایت از پیشامدها، ناراحتی را از بین می برد

در حدیث آمده است: «ما، تنها چیزی می گوئیم که پروردگاران را خوشنود می گرداند».

تو، وظیفه مقدسی دارید و آن، اینکه هرگاه بلایی ناگهانی بر تو هجوم آورد، تسلیم تقدیر باش تا نتیجه به سود تو گردد؛ چون با این کار از فاجعه افسردگی، شکست زودرس و تهیدستی نجات می‌یابی. شاعر می‌گوید:

و لما رأیت الشیب لاح بعارضی و مفرق رأسی قلت للشیب مرحباً

«وقتی کهنسالی و پیری را دیدم که در رخسار و فرق سرم نمایان شده، به پیری گفتم: خوش آمدی».

و لوخفت أنى ان كفتت تحييتى تنكب عنى رمت أن يتنكبا

«چنانچه می‌دانستم که اگر به پیری سلام و خوش آمد نگویم، از من دور می‌شود، او را از خود می‌راندم تا از من دور گردد».

ولكن اذا ما حل كره فسامحت به النفس يوماً كان للكره أذهباً

«ولی هرگاه امر ناخوشایندی، فرا رسد و انسان، آن را بپذیرد، پس بداند که ناخوشی، روزی خواهد رفت».

ناگزیر باید به تقدیر باور داشت و دانست که روزی تقدیر تحقق می‌یابد؛ گرچه انسان از پوست خود و لباسهایش بیرون برود!

امرسون در کتاب «قدرت خلاقیت» می‌گوید: «این فکر و اندیشه از کجا نزد ما آمده که: زندگی آرام و بی دردسر و بدور از دشواریها و مشکلات، مردان بزرگ و خوشبخت را می‌آفریند؟ قضیه برعکس است؛ کسانی که به ناراحتی و سوگواری عادت کرده‌اند، همواره به سوگواری و نوحه سرایی ادامه خواهند داد؛ اگر چه روی ابریشم بخوابند. تاریخ گواهی می‌دهد که بزرگی و سعادت، زمام خود را به مردانی می‌سپارند که در محیطهای گوناگونی رشد کرده‌اند؛ محیطهایی که خوبی و بدی در آن بوده و محیطهایی که در آن خوب و بد قابل تشخیص نبوده است. در چنین

محیطهایی مردانی رشد کرده اند که مسئولیتهای بزرگی را به دوش گرفته و از عهده آن به خوبی برآمده اند.

کسانی که روزهای نخستین دعوت محمدی، پرچم هدایت الهی را به دوش گرفتند، بردگان و فقرا و بینوایان بودند و بر عکس، بیشتر کسانی که با جنبش مقدس ایمانی، به مخالفت برخاستند، افراد سرمایه دار و سرشناس بودند: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءآيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿۷۶﴾﴾ «و هرگاه آیات روشنگر ما، بر آنها خوانده می شود، کافران به مؤمنان می گویند: کدام یک از دو گروه، جایگاه بهتری دارند؟».

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَدًا وَمَا كُنَّا بِمُعْذِيبِينَ ﴿۷۷﴾﴾ «و گفتند: ما، فرزندان و اموال بیشتری داریم و ما، عذاب نخواهیم شد».

﴿أَهْتُولَاءٍ مِّنْ رَبِّ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿۷۸﴾﴾ «آیا اینها هستند کسانی که خداوند از میان ما بر آنان منت می گذارد؟. آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی شناسد؟»

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ ﴿۷۹﴾﴾ «و کافران به مؤمنان گفتند: اگر (ایمان و دین) چیز خوبی بود، آنها در آن از ما پیشی نمی گرفتند».

﴿قَالَ الَّذِينَ أَسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِ كَفِرُونَ ﴿۸۰﴾﴾ «مستکبران گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، کافریم».

﴿ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ ﴾ ﴿٢٣٧﴾ «و

کافران گفتند: چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟

﴿ أَهْمٌ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ﴾ «آیا آنها، رحمت پروردگارت را تقسیم

می کنند؟»

شعری از عنتره به یاد آمد که به ما می گوید: ارزش انسان، به کارهای خوب و نجابت اوست، نه به نژاد و اصلتش. وی می گوید:

إِن كُنْتُ عَبْدًا فَإِنِّي سَيِّدٌ كَرَمًا أَوْ أَسْوَدُ اللَّوْنِ إِنِّي أَبْيَضُ الْخَلْقِ

«اگر برده باشم، بدانید که در سخاوتمندی، آقا و سرورم و اگر رنگ من سیاه باشد، بدانید که اخلاق و رفتارم سفید است.»

اگر یکی از اندامهایت را از دست

داده ای، سایر اندامهایت، سالمند

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید:

إِن يَأْخُذُ اللَّهُ مِنْ عَيْنِي نورهما ففِي لِسَانِي وَ سَمْعِي مِنْهُمَا نورهما

«اگر خداوند، نور چشمانم را گرفته، اما در زبان و گوشم، نور است.»

قلبي ذكي وعقلي غير ذي عوج وفي فمي صارم كالسيف مأثور

«قلبی فهمیده دارم و عقلی که کجی و انحراف ندارد و در دهانم شمشیر برنده ای

است.»

شاید خیر تو در بلایی باشد که بدان گرفتار شده ای: ﴿وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا

وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ «شاید چیزی را ناخوش بدارید؛ حال آنکه برای شما بهتر است».

بشار بن برد می گوید:

و عيّرنى الأعداء و العيب فيهمو فليس بعار أن يقال ضرير

«دشمنان، بر من عیب گرفتند؛ حال آنکه عیب در خودشان است و این، عیب نیست که بگویند: فلانی، نابیناست».

إذا أبصر المرء المروءة و التقى فإن عمى العينين ليس يضير

«هرگاه فرد، مروت و تقوا را ببیند، نابینایی دو چشم، عیب و زیانی نیست».

رأيت العمى أجراً و ذخراً و عصمة و إنى إلى تلك الثلاثة فقير

«نابینایی را پاداش و نیز پاکدامنی و ذخیره آخرت یافتم و من به این سه چیز

نیازمندم».

به تفاوت سخن ابن عباس و بشار با گفتار صالح بن عبدالقدوس بنگر که ابیات

زیر را در وصف نابینایش سروده است:

على الدنيا السلام فما لشيخ ضرير العين فى الدنيا نصيب

«سلام بر دنیا؛ پیرمردی که نابیناست، در دنیا بهره ای ندارد».

يموت المرء و هو يعد حيا و يخلف ظنه الأمل الكذوب

«فرد نابینا، مرده ای است که او را زنده می پندارند و آرزوی دروغین، جای

گمان او را می گیرد».

يمنى الطيب شفاء عيني فإن البعض من بعض قريب

«پزشک به من امید می دهد که چشمانم، خوب خواهند شد؛ چون چیزها به هم نزدیک هستند».

تقدیر، قطعاً تحقق می یابد؛ فرق نمی کند که کسی آن را بپذیرد و یا نه؛ بلکه کسی که آن را می پذیرد، پاداش می بیند و خوشبخت می شود و کسی که آن را نمی پذیرد، گناهکار و بدبخت می گردد. عمر بن عبدالعزیز رحمه الله در نامه ای به میمون به مهران نوشت: تو نامه ای برایم نوشته و در آن وفات عبدالملک را به من تسلیت گفته ای. مرگ، چیزی است که همواره منتظرش هستم و از اینرو مرگ عبدالملک، برایم غیرمنتظره نبود.

روزگار، در چرخش است

روایت شده که احمد بن حنبل رحمه الله به عیادت بقی بن مخلد رفت و به او گفت: «ای ابا عبدالرحمن! تو را به پاداش خداوندی مژده باد؛ در ایام تندرستی، بیماری و مرض وجود ندارد و در ایامی که بیماری مقدر شده، تندرستی و صحتی نیست». یعنی: در روزهایی که انسان، سالم و تندرست است، فکر و خیال بیماری به سرش نمی زند و از اینرو خواسته هایش تقویت می شود، آرزوهایش بیشتر می گردد و بلندپروازیش شدت می یابد. در ایام بیماری و مرض نیز فکر سلامتی، به خاطر نمی آید و کم همتی و آرزو نداشتن و سلطان ناامیدی بر انسان سایه می افکند. سخن امام احمد، برگرفته از کلام الهی است که می فرماید: ﴿وَلَيْنَ أَذْقَنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَيْفُوسٌ كَفُورٌ﴾ ﴿١﴾ و لَيْنَ أَذْقَنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا

أَصْلِحَتْ أَوْلِيَّكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۱﴾ «اگر به انسان رحمتی از سوی خود بچشانیم و سپس آن را از او بگیریم، بی گمان او، ناامید و ناسپاس است. و اگر بعد از زبانی که به او رسیده، نعمتی بدو بچشانیم، می گوید: بدیها از من دور شده اند. بی گمان انسان، (از متاع دنیا) شادمان است و (به خاطر دنیا بر دیگران) فخرفروش می باشد، مگر کسانی که (در سختیها) شکیبایی ورزند و (در خوشی و ناخوشی) کار شایسته کنند؛ ایشان آمرزش و پاداش بزرگی دارند».

حافظ ابن کثیر رحمه الله می گوید: «خداوند، در این آیه از انسان و از خصلتهای زشت او خبر می دهد و برخی از بندگانش را که بر آنها رحم نموده، مستثنی می گرداند و می گوید: (هرگاه انسان بعد از ناز و نعمت، به سختی و رنجی مبتلا گردد، از آینده ناامید می شود و نعمتهای گذشته را طوری انکار و ناسپاسی می نماید که گویا اصلاً چیزی ندیده است و به هیچ گشایشی هم امیدوار نیست). دیگر ویژگی انسان، این است که اگر بعد از رنج و ناخوشی، نعمتی به او برسد، ﴿لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ

السَّيِّئَاتُ عَنِّي﴾ می گوید: بدیها از من دور شده اند.. به تعبیر دیگر می گوید: بعد از این، دیگر بدی و ناخوشی به من نخواهد رسید! ﴿إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ﴾ «او شادمان و متکبر است». یعنی از آنچه دارد شادمان است و بر دیگران فخرفروشی و تکبر می نماید. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۱﴾ «مگر کسانی که (در سختیها) شکیبایی ورزند و (در خوشی و ناخوشی) کار شایسته کنند؛ ایشان آمرزش و پاداش بزرگی دارند».

در زمین پهناور خدا سیاحت کن

گفته اند که سفر، ناراحتیها را دور می کند. حافظ رامهرمزی در کتاب (المحدث الفاضل) در بیان فواید سفر برای طلب علم و در رد کسی که سفر را نادرست می داند، می گوید: اگر کسی که بر گردشگران را عیب می گیرد، لذت مسافر را در سفرش و نشاط او را به هنگام جدایی از وطنش می دید و مشاهده می کرد که مسافر چگونه لحظات خود را در چشمه سارها و منازل بین راه سپری می نماید، اسرار نهان و پیدا را در می یابد و سراپا غرق لذت و شادمانی می گردد، به روستاها و باغها و باغچه ها می نگرد و چهره های گوناگون را می بیند و سرزمینهای عجیبی را مشاهده می کند و رنگها و زبانهای مختلف مردم را نظاره می نماید و هنگام خستگی در سایه دیوارها به استراحت می پردازد و غذایش را در مسجد صرف می نماید، از رودخانه ها آب می نوشد و هر جا که شب، او را در بر گیرد، همانجا می خوابد و بدون تکلف با کسانی همراه می شود که فقط برای رضای خدا، آنها را دوست می دارد و شادی، سراپای وجودش را فرا می گیرد و سرور و شادمانی وصف ناپذیری به او بخاطر دستیابی به اهداف و خواسته هایش دست می دهد؛ اگر فرد عیجو و خرده گیر، اینها را می دانست، پی می برد که تمام شادیها و لذتهای دنیا، در زیباییهای این سیر و سیاحت و لذت بخش بودن چشم اندازها و بدست آوردن این فواید گرد آمده اند؛ دستاوردهایی که برای صاحبانش از گل بهاری زیباتر است و از گرانبهاترین گنجها، باارزشتتر می باشد و شخص خرده گیر و امثالش، از آن محروم مانده اند.

قوض خیامک عن ربع أهنت به و جانب الذل إن الذل یجتنب

«خیمه ات را از منطقه ای که در آن به تو اهانت شد، بیرون بیاور و از ذلت، دوری گزین؛ چون ذلت، چیزی است که باید از آن دوری کرد».

نکته

هرگاه خداوند، قومی را دوست داشته باشد، آنها را به بلایا و مصایب گرفتار می نماید، پس هر آنکس که راضی شود، رضامندی خدا بهره اوست و هر کس، زبان ناخشنودی بگشاید، ناخشنودی خداوند بهره اوست.

«بیش از همه، پیامبران الهی، به مصایب گرفتار شده اند و سپس کسانی که بیش از دیگران به آنها شباهت دارند و به همین ترتیب کسانی که به آنها شباهت بیشتری دارند؛ هر فرد به اندازه دینداریش با بلاها آزموده می شود. پس اگر در دینداری، استوار و باصلابت باشد، بلا و مصیبت، سخت می گردد و اگر در دین خود ضعف داشته باشد، متناسب با میزان دینداریش مورد آزمایش قرار می گیرد. بنده، به قدری به بلا گرفتار می شود که از گناه پاک می گردد و در حالی روی زمین راه می رود که هیچ گناهی بر او نیست».

«شگفتا از کار مؤمن که همه اش، به خیر اوست! و هیچکس جز مؤمن، این حالت را ندارد؛ اگر خوشی و نعمتی به او برسد، سپاس می گزارد و این، برایش خوب است و اگر ناخوشی و زیانی به او برسد، شکیبایی می ورزد و این هم به خیر اوست».

«و بدان که اگر همه امت جمع شوند تا به تو فایده ای برسانند، نمی توانند جز آنچه خداوند، برایت مقدر نموده است، و اگر تمام امت گرد هم آیند تا به تو زیانی

برسانند، نمی توانند هیچ زبانی به تو برسانند جز آنچه خداوند برایت نوشته و مقدر نموده است».

«صالحان، با بلاها آزموده می شوند؛ آنان که بیشتر به الگوی کمال شباهت دارند، بیشتر آزموده می گردند و بعد از آنها، کسانی که نسبت به دیگران، شباهت بیشتری به الگوی کمال دارند».

«مؤمن همچون کشتزار نوپایی است که باد، آن را به سمت راست و چپ خم می نماید».

در واپسین لحظات زندگی هم غم مخور

ابوریحان بیرونی، در سال ۴۴۰ هجری چشم از جهان فرو بست؛ او ۷۸ سال عمرش را همه تن مشغول تحصیل علم بود. کتابهایی تألیف کرد و مسایل مشکل و پیچیده ای را حل نمود؛ هیچگاه قلم از دستانش جدا نبود و چشمانش همواره بر صفحات کتابها دوخته شده و قلبش همواره در تفکر بود، مگر آنکه برای انجام نیازهای ضروری خود و برای به دست آوردن غذا و تأمین نیازهایش، کاری می کرد.

اما بیشتر ایام سال عادت داشت که به حل مسایل پیچیده علمی پردازد.

فقیه، ابوالحسن علی بن عیسی، می گوید: در واپسین لحظات زندگی ابوریحان، به بالینش رفتم. او، آخرین نفسهای زندگیش را می گذراند. وی، در همین حالت به من گفت: تو درباره حساب ارث مادر بزرگ به من چه گفتی؟ من، از روی دلسوزی به او گفتم: آیا در این حالت دست از سؤال و تحقیق بر نمی داری؟! گفت: اگر این مسئله را بدانم و بمیرم، برایم بهتر است یا ندانم و رخت سفر از دنیا ببندم؟! آنگاه من، مسئله را برای او تکرار نمودم و او آن را حفظ کرد و آنچه را که به من وعده داده

بود، به من آموخت و من از نزدش برخاستم و بیرون رفتم؛ چند قدمی دور نشده بودم که فریاد شیون از خانه برخاست! به راستی اینها، همتهایی است که هاله های هراس و ترس را از میان می برد.

عمر فاروق رضی الله عنه در سكرات مرگ و در حالت احتضار بود و از زخمش خون می آمد؛ او، در آن حال از اصحاب می پرسد که آیا نمازش را کامل کرده است یا نه؟!

سعد بن ربیع رضی الله عنه در جنگ احد در خون می غلتید؛ ولی در آخرین رمق، حال پیامبر صلی الله علیه و آله را پرسید؛ به راستی که این استواری دل و آبادانی قلب با نور ایمان است!

غم مخور و به این داستان گوش بسیار:

ابراهیم بن جراح می گوید: ابویوسف مریض شد و من برای عیادتش رفتم؛ دیدم بیهوش است؛ وقتی به هوش آمد، به من گفت: نظرت در مورد فلان مسئله چیست؟ به او گفتم: در چنین حالتی هم دست از سؤال بر نمیداری؟! گفت: باشد؛ اشکالی ندارد. شاید کسی این مسئله را بفهمد و مایه نجاتش قرار بگیرد. سپس گفت: ای ابراهیم! در رمی جمرات کدام کار بهتر است؛ اینکه کسی پیاده رمی نماید یا سواره؟ من گفتم: سواره رمی نماید، بهتر است. گفت: اشتباه گفتم. پیاده رمی نماید، بهتر است. گفت: باز هم اشتباه گفتم. گفتم: کدام بهتر است؟ گفت: بهتر است جمره ای که کنار آن توقف می شود، پیاده رمی گردد و آنکه کنار آن توقف نمی شود، سواره رمی شود. سپس برخاستم و به راه افتادم؛ هنوز به درب خانه اش نرسیده بودم که فریاد و شیون اهل خانه برخاست. برگشتم؛ دیدم که او جان به جان آفرین تسلیم نموده است. رحمت خدا بر او باد.

یکی از نویسندگان معاصر می گوید: آنها اینگونه بودند! مرگ، با تلخیها و ناگواریهایش بر سینه زانو زده، نفس تنگ شده، جان به لب رسیده و گاهی به هوش و گاهی بیهوش می شود، اما هنگامی که برای چند لحظه به هوش می آید، پیرامون برخی مسائل فرعی یا مستحب علمی می پرسد تا آن را بیاموزد یا به دیگران آموزش دهد. او، در حالتی این کار را کرد که مرگ، گریبان و نفسش را گرفته بود!

فی موقف نسی الحليم سداه و يطيش فيه النابه البيطار
«در موقعیتی که عقل و خرد، از سر بردبار می رود و انسان هوشیار، سبک سر و بی ثبات می گردد».

سبحان الله! چقدر علم و دانش برای آنها باارزش بوده و چقدر فکر و عقل و ذهن آنها را به خود مشغول نموده است! آنها حتی در لحظه احتضار و در بستر مرگ، همسر یا فرزند یا خویشاوندان و عزیزانشان را به یاد نمی آوردند؛ بلکه در پی علم و دانش بودند! رحمت خدا بر آنان باد. با این چیزها بود که آنها پیشوایان علم و دین قرار گرفتند.

از وقوع فجایع غمگین مشو؛ چرا که تو،

راز قضیه و فرجامش را نمی دانی

احمد بن یوسف، مورخ و ادیب و نویسنده مصری در کتاب زیبا و کم نظیرش (المکافأة و حسن العقبی) می نویسد: انسان به این پی برده است که رنج و بلا، قطعاً روزی دور خواهد شد؛ همانطور که می داند که روشنی روز، سیاهی و تاریکی شب را از بین می برد، اما هنگام گرفتار شدن به بلا، ضعف، وجود انسان را به شدت

فرا می گیرد و اگر با داروی مناسب، معالجه نشود، بیماری افزون می گردد. زیرا اگر وجود انسان، در سختیها و پیشامدهای ناگوار، با آنچه که تواناییهایش را تجدید می نماید، مورد عنایت قرار نگیرد، ناامیدی بر آن چیره می شود و آن را از بین می برد».

فکر کردن در باب حکایات کسانی که به مصیبت گرفتار شده و صبر و شکیبایی پیشه کرده و به فرجام نیک رسیده اند، به انسان قوت قلب می بخشد و او را به صبر و رعایت ادب در برابر خداوند تشویق می کند. بدین سان بنده، در مورد خداوند به این گمان نیک دست می یابد که خداوند، در پایان آزمایش، به او نیکی خواهد کرد. وی همچنین در آخر کتاب می گوید: در پایان یادآور می شوم که بزرگمهر گفته است: «سختیهای قبل از گشایش و آسانی، مانند گرسنگی قبل از خوردن غذاست؛ بدین شکل که وقتی انسان، گرسنه باشد و غذا بخورد، غذا، لذت بخش می باشد».

افلاطون می گوید: «سختیها به همان اندازه که زندگی را ناخوشایند می کنند، به همان اندازه نفس انسان را اصلاح می نمایند. ناز و نعمت و شادمانی، به همان اندازه که زندگی را بهبود می بخشد، خرابی و فساد نیز دارد». همچنین گفته است: «هر آن دوستی را که سختیها به تو بخشیده اند، نگاه دار و از هر دوستی که ارمغان نعمتهاست، غافل باش».

همچنین می گوید: «ناز و نعمت و راحتی، مانند شب است که در آن آنچه را که می دهی یا می گیری، نمی بینی، و سختی، مانند روز است که در آن، تلاش خودت و دیگران را مشاهده می کنی».

اردشیر می گوید: «سختی، سرمه ایست که وقتی آن را در چشم می کشی، با آن، چیزهایی را می بینی که در حالت آسایش و راحتی نمی بینی».

همچنین می گوید: «ملاک جنبه مثبت سختی، دو چیز است: کمترین آن، این است که قلب انسان گرفتار، قوت می گیرد و بزرگترین آن، اینکه کارش را به پروردگارش می سپارد».

هرگاه فکر انسان، متوجه آفریننده اش باشد، می داند که خداوند، او را از آن جهت به بلا گرفتار کرده که به او پاداشی بدهد یا گنااهش را از او بزدايد؛ بدین سان پیوسته از جانب خداوند، به او سود می رسد. اما هرگاه فکر انسان، متوجه مخلوق باشد، زشتیهایش بیشتر می شود، تصنع و تظاهرش، افزونتر می گردد، دل آزرده و خسته و از خود بیزار می شود و مشکلی یک روزه را بس طولانی احساس می کند و از امر ناخوشایندی که شاید به او نرسد، می ترسد.

راز و نیاز و مناجات با پروردگار، خیلی خوب و مفید است؛ زیرا خداوند، راز دلها را می داند و درد دل کردن فرد با افرادی همچون خودش رنج آور است و به مصلحت نمی باشد. خداوند، رحمتی دارد که آن را هنگام ناامیدی و دلشکستگی بنده، فرو می آورد و آن را شامل هر یک از بندگانش که بخواهد، می گرداند. از اینرو باید برای حل مشکلات و آسان شدن کارها به او روی آورد. باید به بهترین کسی پناه برد که دستهای نیاز به سوی او دراز می شود و او، ما را کافی و بسنده است و بهترین کارساز می باشد.

کتاب (الفرج بعد الشدة) اثر تنوخی را مطالعه نمودم و آن را چندین بار خواندم و از آن سه نکته آموختم که عبارتند از: نخست اینکه: موفقیت و گشایش بعد از سختی و بلا، سنت همیشگی زندگی و امری مسلم است؛ مانند اینکه بعد از شب، صبح

می آید و شک و تردیدی در این نیست. (پایان شب سیه سپید است). دوم اینکه: ناخوشیها، بیش از خوشیها، برای دین و دنیای بنده، مفیدند. سوم اینکه در حقیقت فقط خداوند عز و جل است که سود و زیان می دهد. بنابراین باید دانست که آنچه به انسان رسیده، چنین نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که به او برسد.

غم مخور؛ دنیا، ناچیزتر از آنست که برای آن اندوهگین باشی

عالم معروف ابن مبارک می گوید: قصیده عدی بن زید برایم از کاخ امیر طاهر بن حسین، پسندیده تر است. قصیده عدی، قصیده ای زیبا و مشهور است که به نقل دو بیت آن می پردازیم:

أيتها الشامت المعير بالده — — — — — أنت المبرؤ الموفور
أم لديك العهد من الأي — — — — — أم بل أنت جاهل مغرور

«ای کسی که از مصیبت دیگران شادمان می شوی و بر آنها عیب و خرده می گیری، آیا خودت از همه عیبها بدوری و تمام خوبیها را در خود داری؟! یا اینکه از روزگار وعده گرفته ای؟ نه چنین نیست؛ بلکه تو، نادان و فریب خورده ای.»

یعنی ای کسی که از مصیبت و رنج دیگران شادمان می شوی! آیا تو وعده و پیمانی داری که به مصیبتی چون مصیبت آنها گرفتار نشوی؟! یا روزگار برایت تضمین نموده است که از بلاها و مصایب، سالم بمانی؟! اگر چنین نیست پس چرا از مصیبت دیگران خوشحال می شوی؟!

در حدیث صحیح آمده است: «اگر دنیا، نزد خداوند به اندازه بال پشه ای ارزش داشت، به کافران یک جرعه از آب دنیا را نمی داد.»

بال پشه، نزد خداوند از دنیا بیشتر ارزش دارد و حقیقت و ارزش دنیا، همین است؛ پس چرا به خاطر دنیا مضطرب و بی قرار باشیم؟

خوشبختی، این است که تو در مورد خود، آینده، خانواده و زندگی احساس امنیت نمایی و اینها همه، در ایمان به خدا و رضایت از تقدیر و قضای او گرد هم آمده اند و قناعت، یعنی صبر و شکیبایی.

غم مخور؛ چراکه تو، به خدا ایمان داری

﴿بَلِ اللَّهِ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ «بلکه خداوند، بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت نمود.»

یکی از نعمتهایی که تنها برای افراد هوشمند قابل درک است، اینست که مسلمان، به کفار بنگرد و نعمت هدایت و رهیابی خویش به اسلام را به یاد آورد و به این بیندیشد که خداوند، او را در جرگه کافران قرار نداده است؛ همان کافرانی که به پروردگارشان کفر ورزیده، در برابر او سر کشی کرده و در آیات او راه الحاد و بی دینی را در پیش گرفته، صفات او را انکار نموده و با مولا، پروردگار، آفریننده و روزی دهنده خویش به ستیز برخاسته و پیامبران او را تکذیب نموده و از دستورات او سرپیچی کرده اند. سپس به یاد بیاورد که او، مسلمان یگانه پرستی است که به خدا و پیامبرانش و روز قیامت ایمان دارد و فرایض و دستورات خدا را ادا می کند؛ هرچند که ممکن است گاهی در این زمینه کوتاهی نماید. اما باید دانست که این، خودش

نعمتی است که قیمت آن را نمی توان گفت و با پول ارزیابی نمی شود و فراتر از محاسبه و ارزیابی است و هیچ چیزی، شبیه آن نیست. ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا ۗ لَا يَسْتَوُونَ﴾ «آیا کسی که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق می باشد؟ نه، قطعاً برابر نیستند».

برخی از مفسران نوشته اند: یکی از نعمتهای اهل بهشت، اینست که به دوزخیان نگاه می کنند و آنگاه پروردگارشان را به خاطر نعمتهایی که به آنها داده، سپاس می گزارند؛ آری! هر چیز با ضد و مخالفش مشخص و شناخته می گردد».

نکته

لا إله إلا الله یعنی هیچ معبود به حقی جز خداوند متعال نیست. زیرا در صفات الوهیت که صفات کمالند، یگانه و یکتاست. روح و سرّ این کلمه، این است که خداوند تبارک و تعالی را در محبت، بزرگداشت و تعظیم، ترس و امید، توکل و رجوع و نیز در امید به او و هراس از او، یگانه بدانیم؛ پس به کسی جز او نباید محبت داشت و محبت به دیگران، تابع و پیرو محبت او می باشد و وسیله ایست برای آنکه محبت او بیشتر گردد؛ نباید از کسی جز او ترسید و به کسی جز او امید بست؛ نباید بر غیر او توکل نمود. فقط به اسم او سوگند یاد می شود و تنها به سوی او بازگشت و توبه می گردد؛ تنها فرمان او اطاعت می شود و در سختیها فقط از او به فریادخواهی می گردد. نباید به کسی جز او پناه برد و برای کسی جز او سجده نمود. حیوانات، فقط به اسم او سر بریده می شوند و همه اینها در یک جمله خلاصه می شود و آن،

اینکه: جز او کسی مورد پرستش قرار نمی گیرد و انواع عبادات، فقط برای او انجام می شوند.

هر گاه به مصیبتی گرفتار شدی، غم مخور؛ چون مصیبت، نمی تواند مانع پیشرفت تو شود

در ضمیمه روزنامه عکاظ شماره ۱۰۲۶۲ تاریخ ۱۴۱۵/۴/۷ با ناینایی به نام محمود بن محمد مدنی مصاحبه شده است؛ او با چشم دیگران کتابهای ادبی را خوانده است و از دیگران درخواست نموده تا کتابهای تاریخ، مجله ها، نشریه ها و روزنامه ها را بخوانند و خودش گوش فرا می داده و گاهی تا ساعت ۳ بامداد در کنار یکی از دوستان خود می نشسته و به کتابها گوش می سپرده است تا اینکه به مرجعی در ادبیات، نکته گویی و نقل مطالب و داده های ادبی و تاریخی تبدیل شده است.

مصطفی امین در ستون اندیشه نشریه الشرق الاوسط، نوشته است: پنج دقیقه صبر کردن برای رهایی از توطئه توطئه گران و ستم ستمگران و سرکشان، کافی است. روزی شلاق از دست ستمگران می افتد، زنجیرها می شکنند و زندانی، آزاد می شود و تاریکی، رخت بر می بندند؛ اما باید صبر کرد و منتظر بود.

و لرب نازلة یضیق بها الفتی ذرعاً و عند الله منها المخرج

«چه بسا بلاهایی که انسان را به تنگ می آورد، اما نزد خداوند، راه برون رفتی از بلایا وجود دارد».

در ریاض با مفتی آلبنی ملاقات کردم؛ کمونیستهای آلبنی، او را بیست سال با اعمال شاقه زندانی و شکنجه کرده بودند. او در تاریکی و گرسنگی و مشقت بسر

بوده و ناگزیر در گوشه دستشویی، نمازهای پنجگانه را می خوانده است. با این حال شکیبایی ورزیده و آزاد شده است: ﴿فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ﴾ «پس وضعیت آنان با نعمت و فضل خدا دگرگون شد».

نلسون ماندلا رهبر آفریقای جنوبی بیست و هفت سال را در زندان گذراند. او، ندای آزادی ملتش را از زیر سلطه استبداد و ستم سر می داد و هدفش را پیوسته و با پشتکار دنبال می کرد تا اینکه به هدف دنیوی خود رسید؛ ﴿نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلُهُمْ فِيهَا﴾ «ما، نتیجه کارهایشان را در دنیا، به تمام و کمال به آنها می دهیم».

﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ ۗ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾ «اگر شما دردمند و آزرده می شوید، آنها هم دردمند می گردند، همانطور که شما دردمند می شوید و شما چیزی از خدا امید دارید که آنها ندارند».

﴿إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلَهُ ۗ﴾ «اگر به شما زخم و آسیبی رسیده، به آن قوم نیز همانند زخم شما رسیده است».

هرگاه اسلام را شناختی، غم مخور

به راستی انسانهایی که از اسلام شناختی دارند و به آن رهنمون نشده اند، چقدر بدبختند! اسلام، به تبلیغ پیروانش نیاز دارد تا با ندایی رسا، آن را به گوش جهانیان برسانند؛ زیرا اسلام، خبر بسیار بزرگی است. تبلیغات اسلامی، باید پیشرفته و سازمان یافته و جذاب باشد؛ چراکه سعادت بشر، جز در دین جاویدان و راستین

اسلام، میسر و ممکن نیست. ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ «و هر کس دینی غیر از اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد».

یکی از دعوتگران معروف مسلمان وارد شهر مونیخ آلمان شد؛ در ورودی شهر مونیخ، تابلوی بزرگی نصب شده که روی آن به زبان آلمانی نوشته شده است: «شما دهکده های یوکاهاما را نمی شناسید».

این دعوتگر، تابلوی بزرگ دیگری در کنار آن تابلو نصب کرد و روی آن نوشت: «شما، اسلام را نمی شناسید. اگر می خواهید اسلام را بشناسید، با ما تماس بگیرید». بدین سان از گوشه و کنار آلمان با او تماس گرفتند تا اینکه در یک سال، حدود صد هزار زن و مرد آلمانی، به دست او مسلمان شدند؛ وی، آنجا مسجد و مرکزی اسلامی برای آموزش دین اسلام بنا نمود.

بشر حیران و سرگردان، شدیداً نیازمند این دین بزرگ است تا امنیت و آرامش را برایش به ارمغان بیاورد.

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ «خداوند، بوسیله آن هر کسی را که در پی خشنودی او برآید، به راههای سلامتی هدایت می نماید و آنان را از تاریکیها به سوی نور بیرون می آورد و آنان را به راه راست هدایت می کند».

یکی از عابدان بزرگ می گوید: هرگز گمان نمی کردم که کسی در جهان، غیر خدا را پرستش نماید.

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾ «و بندگان شکرگزارم، اندکند».

﴿ وَإِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ «اگر از بیشتر

کسانی که روی زمین هستند، اطاعت نمایی، تو را از راه خدا گمراه می نمایند».

﴿ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴾ «و بیشتر مردم، مؤمن نیستند

(و ایمان نمی آورند؛) هرچند که تو، (برای هدایتشان) آزمند باشی».

یکی از علما به من گفت: مسلمانی سودانی در دوران استعمار انگلیس از روستا به خارطوم پایتخت سودان رفت. او، پلیسی انگلیسی را در وسط شهر دید؛ پرسید: این کیست؟ گفتند: یک کافر است. گفت: به چه کفر ورزیده است؟ گفتند: به خدا. گفت: آیا کسی وجود دارد که به خدا کافر باشد؟! سپس با دستانش شکم خود را گرفت و از آنچه شنیده بود، حالش به هم خورد و استفراغ کرد و سپس به روستا بازگشت.

﴿ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ «پس آنان را چه شده که ایمان نمی آورند؟»

اصمعی می گوید: از یک بادیه نشین که قاری قرآن بود، شنیدم که این آیه را

می خواند: ﴿ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴾ «پس

به پروردگار آسمانها و زمین سوگند که آن (یعنی رستاخیز و بهشت و دوزخ) حق است، درست همانگونه که شما سخن می گوید (و سخن گفتن برایتان کاملاً محسوس است)».

آن بادیه نشین، گفت: سبحان الله! چه نیازی بود که خداوند بزرگ، سوگند

بخورد؟!

به راستی که این، گمان نیک به مولا و چشم دوختن به احسان و لطف و رحمت

اوست.

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «پروردگار ما می خندد».
بادیه نشینی گفت: از پروردگاری که می خندد، تهدیدت بر نخواهیم گشت.

﴿ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَتَلُوا ﴾ «و او، کسی است که باران را

پس از آن که ناامید می شوند، فرو می فرستد».

﴿ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ «بی گمان رحمت خداوند، به

نیکوکاران نزدیک است».

هر کس، بیوگرافی و شرح حال شخصیت‌های برجسته را مطالعه نماید، قضایایی کلی و ثابت، استنباط می کند که برخی، عبارتند از:

۱- کارهای خوب انسان، ارزش او هستند. این، سخن علی بن ابی طالب ﷺ است؛
یعنی دانش انسان یا ادب یا عبادت و یا سخاوت و اخلاقش، در حقیقت، ارزش او
می باشد و قیافه و صورت و مقام، ارزش او نیستند: ﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿۱﴾ أَنْ جَاءَهُ

الْأَعْمَى ﴿۲﴾ ﴾ «روی در هم کشید و پشت کرد از اینکه نابینا نزد او آمد».

﴿ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ﴾ «و غلام و برده مؤمن، از مشرک

بهرتر است؛ گرچه (زیبایی یا ثروت و موقعیت مشرک) شما را به شگفت اندازد».

۲- منزلت و جایگاه انسان به اندازه تلاش، جانفدایی و همت اوست و افتخار و

شکوه، به صورت تخمینی و شانسی داده نمی شود.

بدست آوردن افتخار و موفقیت، آسان و همانند نوشیدن آب نیست.

﴿ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ ﴾ «اگر واقعاً قصد خروج برای جهاد را

داشتند، برای آن آمادگی می کردند».

﴿ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ﴾ «و در راه خدا آنگونه که سزاوار است، جهاد کنید».

۳- انسان خودش، تاریخ خود را به یاری خداوند می سازد و اوست که با کارهای زیبا یا زشت خود، سیره خود را می نگارد.

﴿ وَنَكَتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءَاثَرَهُمْ ﴾ «و آنچه را که پیش فرستاده اند و آثارشان را می نویسیم».

۵- عمر بنده، کوتاه است و خیلی زود سپری می گردد؛ پس نباید انسان، عمرش را با ارتکاب گناه و غمها و ناراحتیها کوتاهتر نماید.

﴿ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى ﴾ «گویا در جهان) جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن، درنگ نکرده و بسر نبرده اند».

کفی حزناً أن الحياة مريرة و لا عمل يرضى به الله صالح
«همین ناراحتی، بس است که زندگی، تلخ می باشد و عمل صالحی که خدا را خوشنود کند، (در پرونده ما) وجود ندارد».

برخی از عوامل خوشبختی

۱- عمل صالح: ﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً ﴾ «هر مرد و زنی که کار شایسته ای انجام دهد در حالی که ایمان دارد، به او زندگی پاکیزه ای خواهیم داد».

- ۲- همسر شایسته و نیکو: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾
 «پروردگارا! زنان و فرزندانمان را مایه شادمانی ما بگردان».
- ۳- خانه بزرگ: در حدیث آمده است: «بارخدایا! خانه ام را بزرگ و فراخ بگردان».
- ۴- شغل درست و خوب: در حدیث آمده است: «خداوند، پاک است و جز پاک را نمی پذیرد».
- ۵- اخلاق خوب و مهرورزی به مردم: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾ «و مرا هر جا که باشم، خجسته و سودمند می گرداند».
- ۶- مقروض نبودن و اسراف نکردن: ﴿لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا﴾ «اسراف و زیاده روی نمی کنند و تنگ چشمی نمی ورزند».
- ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ﴾ «و دست خود را به گردنت بسته مگردان و آن را کاملاً گشوده مدار».

لوازم خوشبختی

لوازم خوشبختی، عبارتند از: قلب شکرگزار، زبان ذکرکننده و تن شکبیا.

شکر و ذکر و صبر
 فیها نعیم و اجر

«در شکر، ذکر و شکبایی، نعمت و پاداش فراوانی وجود دارد».

اگر تمام علم، حکمت حکما و اشعار شاعران را درباره سعادت و خوشبختی، برایت جمع آوری نمایم، سعادت را نخواهی یافت مگر آنکه قاطعانه و

با جدیت قصد و اراده نمایی که مزه آن را بچشی و آن را بدست آوری، به جستجوی آن پردازی و هر آنچه را که مخالف سعادت است، دور بیندازی. «هر کس به سوی من قدم بزند و آرام به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او می آیم».

یکی از لوازم خوشبختی انسان، این است که اسرار و رازهای خود را پوشیده نگاه دارد و کارهایش را سنجیده انجام دهد.

گفته اند: به بادیه نشینی، ده دینار دادند تا رازی را که از آن باخبر است، پوشیده نگاه دارد؛ بادیه نشین از پوشیده نگاه داشتن راز به تنگ آمد و نزد صاحب دینارها رفت، پولها را به او بازگرداند و گفت: راز را بر ملا خواهم ساخت؛ چون رازداری، به پایداری و صبر و جدیت نیاز دارد: ﴿لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ﴾ «خوابت را برای برادرانت تعریف نکن».

یکی از نقاط ضعف انسان، این است که اسرارش برای مردم برملا شوند و این، مرضی دیرینه و ریشه دار در بشریت است و انسان، شیفته و دلباخته برملا ساختن اسرار و نقل اخبار می باشد.

ارتباط این قضیه با سعادت، این است که هر کس، اسرار خود را برملا و پخش کند، پشیمان و غمگین خواهد شد.

جاحظ، در مورد رازداری، سخنان گیرایی در رساله های ادبی خود دارد که علاقمندان، می توانند به آن مراجعه نمایند.

در قرآن آمده است: ﴿وَلِيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾ «باید با احتیاط برود و کسی متوجه شما نشود».

احتیاط و خویشتنداری، یک اصل و قاعده کلی در رازداری است. بادیه نشینی می گوید: پوشیده نگاه داشتن راز، یعنی زدن گردن.

غم مخور؛ قبل از موعد مقرر نخواهی مرد

﴿ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَجِرُّونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴾ ﴿۱۱﴾ «وقتی

اجلشان فرا رسد، یک لحظه پس و پیش نمی شوند».

این آیه، مایه دلجویی بزدلانی است که قبل از مرگ، بارها می میرند؛ آنان، باید بدانند که زمان مرگ، مشخص و قطعی است و پس و پیش نمی شود. هیچکس نمی تواند مرگ انسان را زودتر از زمان آن بیاورد و هیچکس نمی تواند مرگ را از زمان آن به تأخیر بیندازد. این، به انسان آرامش و ثبات می دهد. ﴿ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ﴾ «و سكرات مرگ، به حق آمد».

بدان که دلبستگی به غیر خدا، مایه شقاوت و بدبختی است. ﴿ فَمَا كَانَ لَهُد

مِن فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴾ ﴿۱۲﴾ «او، گروهی

نداشت که او را به جای خدا یاری نمایند و از یاری شوندگان نبود».

کتاب (سیر أعلام النبلاء) اثر بیست و سه جلدی ذهبی است؛ او، در این کتاب شرح حال افراد مشهور از قبیل علما، خلفا، پادشاهان، امیران، وزیران و ثروتمندان و شاعران را نوشته است. انسان، با بررسی کامل این کتاب، به دو حقیقت مهم دست می یابد:

اول اینکه: هر کس خودش را به چیزهایی غیر از خدا مانند ثروت یا فرزند یا مقام یا شغل وابسته نماید و دست به دامان آن شود، خداوند او را به همان چیز می سپارد و این، سبب شقاوت و عذاب و نابودیش می گردد. ﴿ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ

وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٧٧﴾ «و آنان، ایشان را از راه خدا باز می دارند و گمان می برند که آنان، رهیافته هستند».

فرعون و مقام؛ قارون و ثروت؛ ابوجهل و جاه طلبی؛ امیه بن خلف و تجارت؛ ابولهب و منصب؛ ابو مسلم و پادشاهی؛ متنبی و شهرت؛ حجاج و برتری جویی در زمین؛ ابن فرات و وزارت؛ هر یک از اینها به خاطر دلبستگی به خواسته هایشان، از راه خدا باز ماندند.

دوم اینکه: هر کس، به خداوند افتخار نماید، برای او کار کند و خودش را به او نزدیک نماید، خداوند نیز به او عزت می دهد، مقام او را بالا می برد و بدون نسب و مقام و فرزند و ثروت و قبیله، به او شرافت و عزت می بخشد: بلال و اذان؛ سلمان و آخرت؛ صهیب و جانفشانی؛ عطاء و علم. ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ «و خداوند، کلمه کافران را پایین گرداند و سخن (و شریعت) خدا، بلند و والا می باشد و خداوند، توانمند باحکمت است».

همواره بگویید: یا ذا الجلال والاکرام!

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «همواره و همیشه به این ذکر پایبند باشید: (یا ذا الجلال والاکرام)» و همچنین: (یا حی یا قیوم). گفته شده: این، بزرگترین اسم پروردگار جهانیان است که هر گاه بنده، این کلمه را بگوید و با آن، فریادخواهی نماید و از خدا کمک بخواهد، مورد اجابت قرار می گیرد. شایسته است که بنده، همواره این کلمه را بگوید تا موفقیت و رستگاری و حل مشکلات را

ببیند. ﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ ﴾ «آنگاه که پروردگارتان را به کمک می خواندید، شما را اجابت نمود».

در زندگی مسلمان سه عید، وجود دارد؛ یکی روزی که در آن نمازها را با جماعت می خواند و در آن روز گناهی مرتکب نمی شود. ﴿ اَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ ﴾ «هر گاه خدا و پیامبرش شما را فرا خواندند، اجابت کنید».

و دیگری، روزی که در آن از گناهش توبه می نماید، از گناه دست می کشد و به سوی پروردگارش برمی گردد. ﴿ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِمَتُوبُوا ﴾ «سپس توبه آنها را پذیرفت تا باز گردند و توبه نمایند».

و نیز روزی که با خاتمه ای نیک و عملی نیکو، پروردگارش را ملاقات می کند. «هر کس ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند نیز ملاقات او را دوست دارد».

و بشرت آمالی بشخص هو الوری و دارهی الدنیا و یوم هو الدهر «آرزوهایم را به شخصی مژده دادم که همه مردم است و به خانه ای که تمام دنیاست و به روزی که تمام ایام و روزگاران است».

زندگینامه و سیره اصحاب ﷺ را مطالعه نمودم. در زندگی آنها پنج چیز یافتیم که آنان را از دیگران متمایز می نماید:

اول: بی تکلفی و آسان گرفتن کارها و دوری از تکلف و سختگیری. ﴿ وَنُيَسِّرُكَ

لِلْيُسْرَى ﴾ «و تو را برای انجام کار آسان توفیق می دهیم».

دوم: دانش آنها، فراوان و خجسته و با عمل همراه بود و اضافه و حاشیه نداشت و دارای پیچیدگی، نبود. ﴿ إِنَّمَا سَخِّشَى اللَّهُ مِنِّ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ «تنها بندگان دانای خداوند، از خدا می ترسند».

سوم: اعمال قلبی آنها، بزرگتر و بیشتر از اعمال جسمی آنان بود. آنان، سرشار از اخلاص، انابت، توکل بر خدا، محبت و امید به خدا و ترس از او بودند و بر خلاف تصور ما، نماز و روزه نفلی خیلی زیادی نداشتند؛ حتی برخی از تابعین در انجام نوافل از آنها بیشتر می کوشیدند: ﴿ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ ﴾ «پس آنچه را که در دلهایشان بود، دانست».

چهارم: سرمایه و کالای دنیوی آنها اندک بود و از زیباییها و آراستگیهای دنیا، رویگردان بودند و این، به آنها آرامش و سعادت بخشیده بود: ﴿ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا ﴾ «و هر کس آخرت را بخواهد و برای آن تلاش نماید، در حالی که مؤمن است».

پنجم: جهاد، بر سایر اعمال صالح آنان غالب بود، تا جایی که نشانه و علامت آنها گردید. آنها، با جهاد، ناراحتیها و غمهای خود را برطرف می نمودند؛ چون جهاد، ذکر و عمل و جانفشانی و حرکت و خیزش است و مجاهد راه خدا از تمام مردم، خوشبخت تر و آسوده خاطرتر و پاکیزه تر می باشد.

﴿ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ «و کسانی که در راه ما جهاد کردند، آنان را به راههای خود هدایت خواهیم کرد و خداوند، با نیکو کاران است».

در قرآن حقایق و سستهای بیان شده که از بین نمی رود و متحول نمی شود. من، آن دسته از این سنتها را که به سعادت انسان و آسایش خاطر او مرتبط است، بیان می نمایم:

هر کس، از خداوند یاری بخواهد، خداوند او را یاری می کند: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ «اگر خدا را یاری کنید، خداوند، شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می نماید».

هر کس از خداوند بخواهد، خواسته اش را اجابت می نماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

هر کس توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند متعال، توبه اش را می پذیرد: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ «و خداوند، ذاتی است که توبه بندگانش را می پذیرد». هر کس، از خداوند طلب آمرزش نماید، خداوند سبحانه، او را می آمرزد: ﴿فَاغْفِرْ لِي فَاغْفِرْ لَهُ﴾ «مرا بیامرزد؛ پس او را بخشید».

خداوند، سزای سه عمل را در همین دنیا می دهد:

۱- تجاوز و ستمگری؛ ﴿إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾ «در حقیقت شما بر خودتان ستم و تجاوز می کنید».

۲- پیمان شکنی؛ ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ «هر کس، پیمان شکنی کند، در حقیقت به زیان خودش پیمان شکنی می نماید».

۳- ستمگر، هرگز نمی تواند از دست خداوند فرار کند؛ ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا﴾ «پس آن، خانه های ایشان است که به سبب ستمی که کرده اند، فرو تپیده و خالی از سکنه شده است».

نتیجه عمل صالح خیلی زود هویدا می گردد و ماندگار است؛ چراکه خداوند، بخشایشگر و قدرشناس است: ﴿فَقَاتِلْهُمْ اللَّهُ تَوَّابٌ أَلَدُنِّيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْأَخْرَةِ﴾ «پس خداوند، پاداش دنیا و پاداش خوب آخرت را به آنان داد».

هر کس از خداوند، فرمانبرداری نماید، خداوند متعال نیز او را دوست می دارد.

﴿فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾

هر گاه بنده، از محبت خدا نسبت به خود، آگاه باشد، خوشبخت و شادمان می شود. چون او با پروردگاری تعامل می نماید که روزی می دهد و یاری می کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ﴾ «بی گمان خداوند، روزی دهنده است».. ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ «و یاری و کمک، تنها از سوی خداوند است».

خداوند، توبه کنندگان را می آمرزد: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ﴾ «و من، هر کس را که توبه کند، می آمرزم».

خداوند، توبه را می پذیرد: ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ «بی گمان خداوند، توبه پذیر مهربان است».

خداوند، انتقام دوستان خود را از دشمنانش می گیرد: ﴿إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ «بی گمان ما انتقام گیرنده هستیم».

سبحان الله! او، چقدر کامل و بزرگوار و باشکوه است. ﴿ هَلْ تَعَلَّمُ لَهُ سَمِيًّا

﴿ ۱۶ ﴾ «آیا برای او همنام و همتایی سراغ داری»؟!

شیخ عبدالرحمن سعدی کتابچه باارزشی به نام (الوسائل المفيدة في الحياة السعيدة) دارد که در آن می گوید: «یکی از عوامل سعادت، این است که بنده، به نعمتهایی که خداوند، به او ارزانی نموده، بنگرد تا دریابد که او با برخورداری از این نعمتها، بر انسانهای بیشماری برتری دارد. در این صورت بنده، به لطف و فضل خداوند نسبت به خود پی می برد».

اگر بنده با وجود تمام کوتاهیهایش در امور دینی دقت نماید، خواهد دید که از بسیاری از مردم در محافظت بر ادای نماز جماعت و خواندن قرآن و ذکر و امثال آن بهتر است و این، نعمت بزرگی است که ارزش آن را نمی توان بیان کرد. ﴿ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةَ وَبَاطِنَةً ﴾ «و نعمتهای خود را به صورت ظاهری و باطنی بر شما فرو ریخته است».

ذهبی، در مورد محدث بزرگ ابن عبدالباقی می گوید: او، مردم را بعد از آنکه از مسجد جامع «دارالسلام» بیرون شدند، ورنانداز کرد و هیچکس را نیافت که آرزو کند به جای او باشد. این کلمه، هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دارد: ﴿ وَفَضَّلْتَهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴾ «و آنان را بر بسیاری از کسانی که آفریده ایم، برتری دادیم».

منهم فاترك تفاصيل الجمل

كل هذا الخلق غير و أنا

«تمام این مردم، خام و تازه کار هستند و من هم، جزو آنان می باشم؛ پس تفصیل جمله را بگذار.»

نکته

اسماء بنت عمیس رضی الله عنها می گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: آیا به تو کلماتی بیاموزم که هنگام بروز سختی و بلا، آنها را بگویی؟ (الله ربی لا شرک به شیئاً) یعنی: «الله، پروردگار من است و چیزی را با او شریک نمی سازم». و در روایتی دیگر آمده است: «به هر کس غم و اندوه یا بیماری یا سختی برسد و او بگوید: (الله ربی لا شرک له)، آن غم و اندوه و بلا از او دور می شود». کارهای سیاه و تاریکی وجود دارد که لکه های تاریکی بر قلب می گذارد. پس هر گاه انسان، به سوی پروردگارش برود و کارش را به او بسپارد و خودش را به آستان خداوند بیندازد، بی آنکه مخلوقی را شریک او بگرداند، خداوند، مشکل او را حل می نماید؛ اما هر کس، با دلی غافل روی به آستانش بیاورد، هرگز مورد عنایت قرار نمی گیرد. شاعر می گوید:

و ما نبالی إذا أرواحنا سلمت بما فقدناه من مال و من نشب
«وقتی ارواح ما سالم باشند، به خاطر مال و ثروتی که از دست داده ایم، باکی نداریم.»

فالمال مكتسب و العز مرتجع إذا النفوس وقاها الله من عطب
«مال، بدست آوردنی و عزت، بازگشتنی است، اگر خداوند، از نابودی نجات

ترس از حسود...

کسانی را که از انسانهای حسود می ترسند، به امور ذیل توصیه می نمایم:

۱- خواندن سوره های (القلق) و (الناس) به همراه ذکر و دعا؛ ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ

إِذَا حَسَدَ﴾ «و از شر حسود (به خدا پناه می برم)، بدانگاه که حسد می ورزد».

۲- کار خود را از حسود پوشیده نگه دار؛ ﴿لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ

وَأَدْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ﴾ «از یک در وارد نشوید و از درهای متفرق وارد

شوید».

۳- از حسود دوری کن؛ ﴿وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزِلُونِ﴾ «و اگر به من

ایمان نمی آورید، پس از من کناره گیری کنید».

۴- نیکی کردن به حسود به قصد دفع آزارش؛ ﴿أَدْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ «با

همان شیوه که بهتر است، آن را دور کن».

با مردم با اخلاق نیک رفتار کن

اخلاق خوب، برکت و سعادت است و اخلاق بد، نگون بختی و شومی است. در

حدیث آمده است: «انسان، به خاطر اخلاق خویش به مقام روزه دار شب زنده دار

می رسد». «آیا به شما نگویم که چه کسانی در روز قیامت به من نزدیکتر خواهند بود

و آنها را بیشتر دوست خواهم داشت؟! آنها، همان کسانی هستند که اخلاق بهتری

دارند».

﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ ﴾ «و بی گمان تو، دارای اخلاق سترگی هستی».

﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ ۗ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ ﴾ «پس به سبب رحمت و لطف خداوند برای آنان نرم و مهربان شدی و اگر سنگدل و درشت خو بودی، از اطرافت پراکنده می شدند».

﴿ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ﴾ «و به مردم سخنان نیک و خوب بگوید».

عایشه صدیقه رضی الله عنها در بیان ویژگی پیامبر ﷺ می گوید: (کان خلقه القرآن) یعنی: «اخلاق او، قرآن بود».

اخلاق خوب و سعه صدر، نعمت بزرگ و سرور و شادمانی برای هر آن کسی است که خداوند، نسبت به او اراده نیک دارد. اما زودرنجی، تندخویی و خشم، رنجی مداوم و عذابی همیشگی است.

غم مخور تا به تو بگویم چکار کنی

کسی که از بی خوابی رنج می برد، چه باید بکند؟ کسی که خوابیدن، برایش مشکل است و روی رختخواب از این پهلو به آن پهلو می شود و نمی تواند بخوابد، این کارها را انجام دهد:

۱- اذکار شرعی ﴿ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿۱۸﴾ ﴾ «آگاه باشید که دلها، با ذکر خدا آرام می گیرند».

۲- روزها نخوابد مگر آنکه چاره ای نباشد: ﴿ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴾ «و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی قرار داده ایم».

۳- خواندن یا نوشتن تا وقت خواب: ﴿ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴾ «و بگو: ای پروردگارم! بر دانش من بیفزای.»

۴- خسته کردن بدن در روز با انجام کارهای مفید: ﴿ وَجَعَلَ النَّهَارَ ذُشُورًا ﴾ «و روز را برای پراکنده شدن (جهت کار و تلاش) قرار داده است.»

۵- کم نوشیدن نوشیدنیهای مانند چای و قهوه که باعث کم خوابی می شوند.

شکونا إلی أحببنا طول لیلنا فقالوا: ما أقصر اللیل عندنا

و ذاک بأن النوم یغشی عیونهم یقیناً و لا یغشی لنا النوم أعینا

«به دوستانمان از طولانی بودن شبمان شکایت بردیم؛ به ما گفتند: شب، برای ما چقدر کوتاه است!»

این، برای آن است که آنها، به خواب می روند و خواب، از چشمان ما پریده است.»

تلخی گناه با شیرینی طاعت و درخشش ایمان و طعم سعادت، متضاد است. ابن تیمیه می گوید: گناهان، دل را از گشودن بال و پرواز در فضای توحید باز می دارند:

﴿ قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ «بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه

هست.»

پیامدهای وخیم گناه

- ۱- گناه، حجابی میان بنده و پروردگارش می باشد: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّحَجُوبُونَ﴾ «هرگز! آنان، در آن روز از (رحمت) پروردگارش در حجاب و محرومند».
- ۲- گناه، مخلوق را از خالق، وحشت زده و گریزان می کند. وقتی عمل انسان، بد باشد، گمانهایش نیز بد خواهد بود.
- ۳- پریشانی و رنج همیشگی؛ ﴿لَا يَزَالُ بُنِينَهُمْ الَّذِي بَنَوْا رَبَّةً فِي قُلُوبِهِمْ﴾ «بنایی که ساخته اند، همواره موجب تردید و پریشانی آنهاست».
- ترس و اضطراب؛ ﴿سَنَلِقِيَ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ﴾ «در دل کسانی که کفر ورزیده اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و هراس خواهیم انداخت».
- ۴- تلخی زندگی؛ ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ «و هر کس از یاد من رویگردانی نماید، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت».
- ۵- سنگدلی و ظلمت؛ ﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَسِيَةً﴾ «و دل‌هایشان را سخت گردانیم».
- ۶- سیاهی چهره و در هم بودن آن؛ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ﴾ «و اما کسانی که چهره هایشان (در روز قیامت به سبب گناهان و کرده های زشتشان)

سیاه است، (بدیشان گفته می شود) آیا بعد از ایمان (فطری و اذعان به حق) کفر ورزیدید؟»

۷- نفرت و بیزاری مردم از انسان گنهکار؛ «شما مردم، گواهان خدا روی زمین هستی».

۸- تنگ شدن روزی؛ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِم مِّن رِّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ «و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان به سوی آنها فرو فرستاده شده، برپا می داشتند، از بالای سرشان و از زیر پاهایشان روزی می خوردند».

۹- نارضایتی و خشم پروردگار و کاهش ایمان و فرو آمدن بلاها و غمها؛ خدای متعال می فرماید: ﴿فَبَاءُوا بَغْضَبِ عَلِيٍّ غَضَبٍ﴾ «خشم خدا، یکی پس از دیگری آنان را فرا گرفت». ﴿رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ «کارهایی که می کردند، بر دلهايشان زنگ زده است».

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ «و گفتند: دلهای ما در پوشش است».

رزق و روزی را بدور از حرص و آز بجوی

خداوند جهانیان، به کرم درون خاک روزی می دهد: ﴿وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ مِّثْلِكُمْ﴾ «و هیچ جنبنده ای روی زمین نیست و هیچ پرنده ای که با دو بالش پرواز می کند، وجود ندارد، مگر آنکه گروههایی

همچون شمايند (و نظام حيات و ويژگيهاي خاص خود را دارند و خداوند، به آنها روزي مي دهد)».

خداوند مهربان، پرندگان را در لانه هايشان غذا مي دهد. در حديث آمده است: «همانطور که پرنده روزي داده مي شود؛ صبح با شکم خالي بر مي خيزد و شکمش، شامگاه پر مي شود».

پروردگار زمين و آسمان، به ماهي درون آب روزي مي دهد؛ ﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ «خداوند، روزي مي دهد و روزي داده نمي شود». تو اي انسان! از کرم و پرنده و ماهي، برتر و بالاتري؛ پس به خاطر روزي غم مخور و نگران مباش.

مردماني را مي شناسم که فقط به خاطر دوريشان از خداوند عزوجل به فقر و رنج و ناراحتي مبتلا شده اند؛ فرد ثروتمندي را مي بيني که از روزي فراوان و نعمت تندرستي بهره مند بوده است، اما او از اطاعت خداوند روي گردانده، در اداي نماز سستي ورزيده و مرتکب گناهان بزرگ گرديده است. بدین سان خداوند، تندرستي و فراواني روزي را از دست او گرفته و او را به فقر و غم و اندوه مبتلا کرده است. چنين بنده اي، از رنجي به رنجي ديگر و از بلایي به بلایي ديگر گرفتار مي گردد:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ «و هر کس از یاد من روگردانی کند، زندگی سختی خواهد داشت».

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ «اين، براي آن است که خداوند، هيچ نعمتي را که به قومي ارزاني کرده، تغيير نمي دهد (و آن را از آنان نمي گيرد) مگر آنکه خودشان را تغيير دهند (و سزاوار نعمت شوند و ديگر شايستگي نعمت خدا را نداشته باشند)».

﴿ وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴾ ﴿۳﴾ «و

هر مصیبتی که به شما می رسد، به خاطر کارهایی است که با دست خود انجام داده اید و خداوند، از بسیاری عفو می نماید».

﴿ وَالْوَالِدُوا اسْتَقِمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءٍ غَدَقًا ﴾ ﴿۴﴾ «و اگر بر راه،

استقامت کنند، به آنان آبی گوارا خواهیم نوشاند».

أَتَبِكِي عَلَي لَيْلِي وَ أَنْتِ قَتَلْتَهَا هَيْئًا مَرِيئًا أَيُّهَا الْقَاتِلُ الصَّب

«آیا برای لیلی گریه می کنی و حال آنکه خودت، او را کشته ای؟ مبارک باد ای

قاتل عاشق و دلداده!»

راز هدایت و رهیابی

هیچکس، راه به سوی سعادت، نمی برد و به آن دست نمی یابد مگر آنکه از راه راستی که محمد ﷺ برای ما گذاشته، پیروی نماید؛ همان راهی که آن سویش، باغهای بهشت است. ﴿ وَلَهْدِيَنَّهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴾ ﴿۵﴾ «و آنان را به راهی راست هدایت نمودیم».

سعادت انسان رهیافته، اینست که او، از فرجام نیک مطمئن می باشد، به سرنوشت خوب اعتماد دارد، نوید پروردگارش اطمینان دارد و به قضاوت پروردگارش راضی است؛ او این راه را با فروتنی در پیش گرفته و می داند که راهنمایی دارد که او را بر این راه هدایت می نماید؛ راهنمای معصومی که خودسرانه سخن نمی گوید و از گمراهان و گمراه کنندگان پیروی نمی کند. سخن این راهنما برای همه صحیح و درست است. او، از وسوسه های شیطان و از لغزشهای اهریمن و از اشتباهات انسانی،

مصون و محفوظ می باشد؛ ﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ «انسان، فرشتگانی دارد که (به نوبت عوض می شوند و) از جلو و از پشت سر، او را حفاظت می نمایند و به فرمان خدا از او مراقبت می کنند».

بنده، با در پیش گرفتن راه راست، به سعادت و خوشبختی می رسد؛ زیرا او می داند که خدایی دارد، الگویی دارد و کتابی دارد؛ در قلبش نور و در ذهنش، اندرزگویی است؛ او، به سوی نعمتها پیش می رود، اطاعت خدا را بجا می آورد و برای انجام کار خیر تلاش می نماید. ﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ «این، هدایت خداست؛ هر کس را که بخواهد به آن رهنمون می گردد».

این ما یدعی ظلاماً یا رفیق الدرب أینا إن نورالله فی قلبی و هذا ما أراه
«ای همراه مسیر باریک و حساس! آنچه تاریکی، خوانده می شود، کجاست؟ نور خدا، در دل من است و این، همان چیزی است که می بینم».

دو راه وجود دارد؛ یکی، معنوی است و دیگری محسوس. راه معنوی، راه هدایت و ایمان است و راه محسوس، راهی بر روی جهنم، می باشد. راه ایمان، بر روی دنیای زودگذر زده شده است و قلابهایی از شهوت و امیال نفس دارد. صراط و راه آخرت، روی جهنم است و قلابهایی همانند خار درخت خرما دارد؛ پس هر کس، با ایمان خود از پل و راه دنیا، عبور کند، از پل و معبر آخرت، بر حسب یقین خویش عبور خواهد کرد. اگر بنده، به راه راست هدایت شود، غمها و ناراحتیهای او دور می شود.

هر کس خواهان زندگی خوب است، این ده غنچه را بجیند

- ۱- نشستن در سحر گاهان برای طلب آموزش: ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾
«و آنان که سحر گاهان طلب آموزش می نمایند».
- ۲- در خلوت نشستن برای تفکر و اندیشیدن: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند».
- ۳- همنشینی با صالحان: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾ «و
خودت را به همراهی با کسانی وادار کن که پروردگارشان را می خوانند».
- ۴- ذکر: ﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ «خداوند را بسیار یاد کنید».
- ۵- دو رکعت نماز خاشعانه: ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ «کسانی
که در نمازشان خشوع دارند».
- ۶- تلاوت قرآن و تدبر در آن: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ «آیا در قرآن
نمی اندیشند»؟
- ۷- روزه گرفتن در روزهای گرم: در حدیث آمده است: «روزه دار غذا و
نوشیدنی خود را به خاطر من (خداوند) رها می کند».
- ۸- صدقه دادن در نهان و بدور از چشم مردم؛ چنانچه در حدیث آمده است: «تا
جایی که دست چپ او نمی داند که دست راستش چه انفاق (و صدقه) می کند».

۹- برطرف کردن رنج و گرفتاری یک مسلمان؛ در حدیث آمده است: «هر کس یکی از گرفتاریهای دنیوی مسلمانی را حل کند، خداوند او را از گرفتاریهای قیامت نجات می دهد».

۱۰- بی علاقه بودن به دنیای فانی: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ «و آخرت، بهتر و ماندگارتر است».

اینها، ده نسخه کامل برای زندگی بهترند.

بدبختی پسر نوح پیغمبر، این بود که گفت: ﴿سَأْوَىٰ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصُمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾ «به بالای کوهی خواهم رفت که مرا از (غرق شدن در) آب نجات دهد». اگر او، به پروردگار آسمان و زمین پناه می برد، به ذاتی بزرگتر و قویتر پناهنده شده بود و بطور قطع نجات می یافت.

بدبختی نمرود، این بود که گفت: من، زنده می کنم و می میرانم.. او، می خواست لباسی به تنش کند که از او نبود و صفتی را غصب نماید و به خود نسبت دهد که برایش جایز نبود. از اینرو حیران و ناکام و خوار گردید.

﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ﴾ «پس خداوند، او را به شکنجه و عذاب دنیا و آخرت گرفتار ساخت».

کلید سعادت، یک کلمه است و میراث گرانبهای آیین اسلامی یک عبارت؛ شعار رستگاری یک جمله بیش نیست؛ کلمه و عبارت رستگاری، این است:

(لا إله إلا الله محمد رسول الله).

سعادت کسی که در زمین، این جمله را به زبان می آورد، این است که در آسمان به او گفته می شود: راست گفتی؛ ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾ سعادت کسی که به مفهوم این جمله عمل نماید، اینست که از هلاکت و بدبختی و ننگ و آتش جهنم نجات می یابد؛ ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ﴾ «خداوند، کسانی را که تقوا پیشه کرده اند، رهایی می بخشد».

سعادت کسی که به سوی این کلمه دعوت می دهد، این است که نصرت و یاری الهی، شامل حالش می گردد و از او تقدیر و سپاس به عمل می آید: ﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ «و بی گمان لشکریان ما، چیره و پیروزند».

سعادت کسی که این کلمه را دوست دارد، اینست که عزیز و گرامی می گردد؛ ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ «عزت از آن خدا و رسول خدا و از آن مؤمنان است».

بلال رضی الله عنه برده بود، اما زمانی که بانگ توحید سر داد، آزاد شد: ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ «آنها را از تاریکیها به سوی نور بیرون می آورد».

ابولهب هاشمی از به زبان آوردن این کلمه امتناع ورزید، در نتیجه با ذلت و حقارت مُرد. ﴿وَمَنْ يُنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾ «و هر کس که خداوند، او را خوار بگرداند، هیچ کسی ندارد که او را گرامی بدارد».

این کلمه، اکسیری است که تپه بشری و فانی را به قله های ایمانی و الهی و پاک تبدیل می نماید: ﴿وَلَيْكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِن عِبَادِنَا﴾ «ولی آن

را نوری قرار داده ایم که هر کس از بندگان خود را که بخواهیم، به وسیله آن هدایت می کنیم».

اگر از آخرت روی برتافتی، به دنیا شادمان باش؛ زیرا عذاب، در راهست و طوقها و شکنجه ها در انتظار تو هستند. ﴿ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةٌ ﴿۱۸﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةٌ ﴿۱۹﴾ «مال و ثروتم، به من فایده ای نرساند. قدرتم، از دستم رفت.» ﴿ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿۲۰﴾ «بی گمان پروردگارت در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است».

اگر از خداوند یگانه بی نیاز، رویگردان هستی، به فرزندت دل خوش نکن؛ چون رویگردانی از خداوند، نهایت و کمال رسوایی و زیانمندی و خواریست؛ ﴿ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ ﴿۲۱﴾ «گرفتار خواری و تنگدستی شدند».

اگر کارهای بد می کنی، به ثروت و اموالت شاد و فریفته باش؛ چون کار بد، خاتمه انسان را به نابودی می کشاند و سرنوشت انسان را با تباهی رقم می زند و در آخرت نیز نفرین، بدرقه راه انسان بدکار خواهد بود: ﴿ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَحْزَنُ ﴿۲۲﴾ «و عذاب آخرت، خوارکننده تر است».

﴿ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ﴿۲۳﴾ «و اموال و فرزندانان چیزی نیستند که شما را مقرب درگاه ما نمایند. مگر کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد».

نکته

(یا حی یا قیوم برحمتک أستغیث): «ای همیشه زنده پایدار! به رحمت تو یاری می جویم». در این دعا تناسب عجیبی وجود دارد؛ صفت حیات و زنده بودن، همه صفات کمال را در بر می گیرد و مستلزم آن کمال است؛ صفت پایداری، تمام صفات افعال را شامل می شود. بنابر این (الحی القیوم)، اسم اعظم است که هرگاه خداوند با آن خوانده شود، اجابت می نماید و هرگاه با آن، از او درخواستی گردد، می بخشد و ارزانی می دارد. حیات کامل، با همه بیماریها و دردها متضاد است. بنابر این وقتی زندگی اهل بهشت کامل است، هیچ ناراحتی، اندوه و آفتی به آنها نمی رسد.

وجود نقص و کمبود در حیات، به کارها و افعال زیان وارد می نماید و با پایدار بودن منافات دارد. کمال پایداری به خاطر کمال حیات و زندگی است؛ پس کسی که کاملاً و بطور مطلق زنده است، بطور قطع صفت کمال را از دست نمی دهد و کسی که همیشه پایدار است، انجام هیچ کاری برای او سخت نیست. از اینرو توسل جستن به صفت حیات و پایداری و تنزیه خداوند از صفاتی که با حیات کامل تضاد دارد و به افعال زیان وارد می کند، مؤثر است. شاعر می گوید:

لعمرك ما المکروه من حیث تتقی و تخشی ولا المحبوب من حیث تطمع
«قسم می خورم که امور ناگوار، از آنجایی نیست که پرهیز می کنی و از آن هراس داری، و امور دوست داشتنی از آنجا نیست که طمع داری».

و أكثر خوف الناس لیس بکائن فما درک الهم الذی لیس ینفع

«و بیشتر آنچه مردم از آن می ترسند، اتفاق نمی افتد؛ پس ناراحتی بی فایده چرا؟»

غم مخور و واقع نگر باش

اگر امور سخت و دشوار را آسان قلمداد کنی، سهل و آسان می شود و هرگاه از کاری ناامید شوی، برای گریز از آن تلاش خواهی کرد: ﴿سَيُوتِنَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ «خداوند و پیامبرش، از لطف خویش ما را بهره مند خواهند ساخت؛ ما، مشتاقانه به سوی خداوند روی آورده ایم».

در کتابی خواندم که مردی، از پنجره ای بیرون پرید؛ آن مرد، یک انگشتر به دست داشت که به یکی از پیچهای پنجره گیر کرد و انگشتش را از بیخ کند؛ او، دیگر چهار انگشت داشت. خودش می گوید: اینک فکر می کنم که فقط چهار انگشت داشته ام و فقط زمانی که به یاد آن واقعه می افتم، به خاطر می آید که یکی از انگشتانم را از دست داده ام. کارم را طبق معمول انجام می دهم و از آنچه رخ داده، راضی هستم.

«خداوند، چنین مقدر نموده و او، هر چه بخواهد، می کند».

لا تقل للنار أح إن قلت أحاً فرح الجانی وسح الدمع سحا

«به آتش فوت نکن؛ اگر به آتش فوت کنی، دودش به چشم خودت می رود و اشک، سرازیر می گردد».

مردی را می شناسم که دست چپش را به علت بیماری، از کتف قطع کرده اند؛ او، مدتی طولانی زندگی کرده، ازدواج نموده و دارای فرزندان شده است. او، به

راحتی رانندگی می کند و کارش را طوری خوب انجام می دهد که گویا خداوند از همان اول یک دست به او داده است.

«به آنچه خداوند، بهره تو نموده، راضی باش؛ آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود».

و سلّ نفسک تسلو فی منازلها هل الدموع ترد الغائب الغالی؟

«به خودت دلجویی بده؛ آیا اشکها، چیز ارزشمندی را که از دست رفته، باز می گردانند؟»

ما، چقدر زود می توانیم خودمان را با واقعیت سازگار نماییم و چه زیباست که خودمان را با وضعیت موجود و زندگی خود عادت دهیم. پنجاه سال قبل در خانه حصیری پهن بود و یک مشک آب و دیگ و ظرفهای سفالی، اسباب و اثاثیه خانه بودند و زندگی ما، همانطور ادامه داشت و پابرجا بود؛ چون ما به آن حال، راضی بودیم و واقعیت و وضعیت خود را پذیرفته بودیم.

و النفس راغبة إذا رغبتها و إذا ترد إلى قليل تقنعا

«نفس انسان را به چیزی که علاقمند کنی و عادتش دهی، علاقمند می گردد و عادت می کند؛ از اینرو به اندک هم قانع می شود».

در مسجد جامع کوفه، در میان دو قبیله اختلاف و فتنه ای بروز کرد. هر دو طرف، شمشیرهایشان را از نیام بیرون کشیدند و نیزه ها را آماده کردند؛ تنور اختلاف شعله ور گشت و نزدیک بود که سرهای همدیگر را از تن جدا نمایند. در آن هنگام فردی از مسجد بیرون جست تا به دنبال مصلح بزرگ و بردبار احنف بن قیس برود؛ وقتی نزدش رفت، دید که او در خانه اش مشغول دوشیدن گوسفندان خود می باشد، ردایی دارد که قیمتش کمتر از ده درهم است، لاغراندام و ضعیف است.. بالاخره او

را از اتفاقی که در مسجد رخ داده بود، باخبر کردند، اما او مضطرب و پریشان نگشت. چون او به رخدادها و مشکلات عادت کرده و در میان حادثه ها زندگی بسر نموده بود؛ او، به آنان گفت: خیر است انشاءالله؛ سپس افطارش را آوردند. گویا هیچ اتفاقی نیفتاده بود. افطارش تکه نانی خشک، مقداری روغن و نمک و یک لیوان آب بود. او با نام خدا شروع به خوردن کرد و بعد از خوردن غذا، خدا را ستایش نمود و گفت: گندم عراق و مقداری روغن شام به همراه نمک مرو و آب دجله، نعمتهای بزرگی هستند. آنگاه لباس پوشید و عصایش را به دست گرفت و به میان جمعیت رفت. مردم، او را دیدند و چشم به سوی او دوختند و ساکت شدند تا ببینند او، چه می گوید. وی، سخنان صلح آمیزی گفت و از مردم خواست که متفرق شوند. مردم هریک به سویی رفتند و فتنه، فروکش کرد و غائله خاموش شد.

قدیدرک الشرف الفتی و رداؤه خلق و جیب قمیصه مرتوع

چه بسا یک فرد، در حالی به شرافت می رسد و والامقام می گردد که ردایش، کهنه است و گریبان پیراهنش وصله دارد».

این داستان، درسهایی به من می آموزد که عبارتند از:

عظمت و بزرگی در ظاهر پرشکوه و باابهت نیست. قلت مال و ثروت، دلیل بدبختی نیست. همچنین سعادت، در داشتن ثروت زیاد و ناز و نعمت نمی باشد؛

خداوند متعال می فرماید: ﴿ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ

رَبِّيَ أَكْرَمَنِ ﴿۱﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّيَ أَهْنَنِ ﴿۲﴾ ﴿۱﴾ «اما

هرگاه پروردگار انسان، او را بیازماید و او را اکرام نماید و به او نعمت دهد، می گوید: پروردگارم، مرا اکرام کرده است و هرگاه او را بیازماید و روزیش را کم

کند، می گوید: پروردگارم، مرا خوار گردانیده است».

استعدادها و صفات والا، ارزش واقعی انسان هستند، نه لباس و کاخ و خانه؛ بلکه ارزش و جایگاه انسان، در علم و سخاوت و بردباری و عقلش می باشد. خدای متعال، می فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَدُّكُمْ﴾ «بی گمان گرامیترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست».

ارتباط این آیه با موضوع مورد بحث ما، این است که سعادت و خوشبختی، در ثروت زیاد نیست و کاخ مجلل و طلا و نقره، مایه خوشبختی و سعادت نیستند. سعادت قلب، به ایمان، رضایت و مهربانی است: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ﴾ «اموال و فرزندانشان، تو را به شگفت نیندازند».. ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ «بگو: به فضل و رحمت خداوند؛ پس به آن شادمان گردند که فضل و لطف خدا، از آنچه گرد می آورند، بهتر است».

خودت را به تسلیم شدن در برابر تقدیر و قضا عادت بده؛ اگر به قضا و قدر باور و ایمان نداشته باشی، چکار می کنی؟ آیا می خواهی در زمین سوراخی حفر کنی یا نردبانی به سوی آسمان بزنی و به آسمان بروی؟! چنین کاری، نه ممکن است و نه فایده ای دارد و تو را از تقدیر و قضا نجات نمی دهد. پس راه حل چیست؟

راه حل، این است که بگوییم: به تقدیر الهی راضی هستیم و در برابر آن تسلیم می شویم؛ ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ «هر کجا که باشید، مرگ، به سراغتان خواهد آمد، گرچه در برجها و کاخهای محکم و استوار باشید».

سخت ترین روز زندگی من و دشوارترین لحظه عمرم، زمانی بود که پزشک متخصص به من خبر داد که دست برادرم محمد-رحمت خدا بر او باد- باید از کتف قطع شود؛ این خبر، همچون بمبی در گوشم صدا داد. اما خودم را کنترل کردم و فرموده الهی را به یاد آوردم که می فرماید: ﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ ﴾ «هیچ مصیبتی نمی آید مگر به اذن و فرمان خداوند و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می نماید. ﴿ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾» «و شکیبایان را مژده بده؛ کسانی که هرگاه مصیبتی به آنها می رسد، می گویند: ما، از آنِ خدایم و به سوی او باز می گردیم».

این آیات، به من روحیه و آرامش خاطر داد.

لا راعك الله في دنيا نهايتها فرقی تحل و سکنی أضيح الحفر
«گو: از دنیایی که پایانش، جدایی و سکونت در قبر تنگ و تاریک است، بهره مند نباشی».

و أحسن الله أجراً كنت تطلبه فقد أتاك على صغر من العمر
«خداوند، پاداشی را که خواهانش بودی، نیک بگرداند؛ به راستی خداوند، آن را در دوران خردسالیته به تو داده است».

در برخورد با واقعیتها، چاره ای جز این نداریم که ایمان داشته باشیم و تسلیم شویم و بس.

﴿ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَنَأَمُرُهُمْ رَبُّنَا أَنْ نَمُنَ ﴾ «آنان، تصمیم محکمی گرفتند و ما نیز اراده محکم و تغییرناپذیری گرفتیم».

﴿ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ﴾ «خداوند، بر کارش چیره است».

﴿ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴾ «هرگاه اراده اش، به چیزی

تعلق بگیرد و اراده کاری کند، فقط به آن می گوید: باش؛ پس می شود».

به خنساء نخعی خبر می دهند که چهار پسرش، در جنگ قادسیه در راه خدا شهید شده اند. او، خدا را ستایش می کند و پروردگارش را شکر می گزارد. چراکه او، از سرچشمه ایمان بهره مند بود و از یقینی پایان ناپذیر، سرشار بود. از اینرو چنین فردی، شکر می گزارد، پاداش می یابد و در دنیا و آخرت خوشبخت می گردد و اگر چنین نکند، چه می تواند بکند؟ تنها کاری که می تواند بکند، عبارتست از: اعتراض و شیون و فریاد که نتیجه اش، چیزی جز زیان دنیا و آخرت نیست! در حدیث آمده است: «هر کس، راضی باشد، خداوند از او راضی است و هر کس، لب به نارضایتی بگشاید، خداوند از او ناراض می باشد».

مرهم مصیبتها و علاج بحرانا، اینست که بگویم: ﴿ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾

«همه از آن خداییم و همه به سوی او باز می گردیم». یعنی: همه ما از آن خدا هستیم؛ او، ما را آفریده و به سوی او باز می گردیم. پس آغاز همه از سوی اوست و بازگشت همه به سوی او می باشد؛ اختیار در دست اوست و ما، اختیاری نداریم.

نفسی التي تملك الأشياء ذاهبة فكيف أبكي على شي إذا ذهبها

«وجود من که مالک اموال و چیزهاست، از بین می رود؛ پس چگونه به خاطر از

دست دادن اموال و داراییها بگریم؟»

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴾ «همه چیز جز ذات خداوند، فانی است و از بین

می رود».

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ «هر آنچه روی زمین است، از بین می رود».

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِلَيْهِمْ مَّيِّتُونَ﴾ «تو ای پیامبر! می میری و آنها هم خواهند مرد».

اگر ناگهان به تو خبر دهند که خانه ات، طعمه حریق شده یا فرزندت، مرده یا ثروت و دارایی ات، از بین رفته، چه می توانی بکنی؟ از اکنون خودت را آماده کن. فرار از قضا و قدر، سودی ندارد؛ از تقدیر راضی باش و تسلیم قضای الهی شو. واقعیت و وضعیت موجود را بپذیر تا پاداش فراوان یابی؛ چراکه کاری جز این نمی توانی انجام دهی. البته یک گزینه دیگر هم وجود دارد؛ اما گزینه ای زشت و بد می باشد که تو را از آن برحذر می دارم و آن، اینکه ناخوشنود شوی؛ ولی بدان که از اینها چیزی عایدت نمی گردد؟! تنها چیزی که از بی صبری و ناخشنودی عایدت می شود، این است که پروردگار، از تو ناخشنود می گردد، مردم از تو گریزان و متفر می شوند، پاداشی نمی یابی و بلکه گنهکار هم می شوی و نیز آنچه را که از دست داده ای، باز نمی یابی، مصیبت برطرف نمی شود و آنچه که برایت مقدر شده، دور نمی گردد: ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ﴾ «پس سببی به سوی آسمان بجوید و بنگرد که آیا چاره اندیشی اش، آنچه را که باعث ناراحتیش شده، از بین می برد».

غم مخور که آنچه برایش غم می خوری، به زودی پایان می یابد

مرگ، همه را فرا خواهد گرفت؛ هم ظالم و هم مظلوم را، هم ناتوان و هم توانمند را. مرگ، سراغ هر فقیر و ثروتمندی می رود و تو، اولین کسی نیستی که می میری؛ پیش از تو نسلهای زیادی مرده اند و پس از تو نیز مردمان زیادی خواهند مرد.

ابن بطوطه می گوید: در شمال گورستانی دیدم که در آن هزار پادشاه دفن شده بودند؛ آنجا تابلویی وجود داشت که روی آن نوشته شده بود:

و سلاطینهم سل الطین عنهم و الرؤوس العظام عظاما

«اینها، پادشاهانشان هستند؛ از خاک در باره آنها پیرس؛ اینک سران بزرگ، به استخوانهای پوسیده تبدیل شده اند».

آنچه انسان را به حیرت می اندازد و او را سرگردان می نماید، غفلت و بی توجهی به این حقیقت است که مرگ، به صورت ناگهانی بر او یورش می آورد. شگفت اینجاست که انسان، خود را جاودانه می پندارد و گمان می کند که برای همیشه در ناز و نعمت خواهد بود. گویا آدمی، از سرنوشت قطعی خود بی خبر است! واقعاً مایه شگفت است که انسان، خودش را از فرجامی که در انتظار هر موجود زنده ای است، دور می داند. ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ

شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿۱﴾ «ای مردم! از (عذاب) پروردگارتان بترسید؛ بی گمان زلزله قیامت، چیز بزرگی است».

﴿ أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴾ ﴿۱۱﴾ «حساب مردم، برایشان

نزدیک شده و آنها در حال غفلت و رویگردانی هستند».

خداوند متعال، درباره ملت‌هایی که آنان را هلاک و نابود کرده و در مورد

آبادیهایی که ویران نموده، می‌فرماید: ﴿ هَلْ نُحِيسُ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ

رِكْرًا ﴾ ﴿۱۲﴾ «آیا احساس می‌کنی کسی از آنها باقی مانده و یا کوچکترین صدایی از

آنان می‌شنوی؟» کارشان تمام شده و فقط حکایت آنها باقی است.

هل عندكم خبر من أهل أندلس فقد مضى بحديث القوم ركبان

«آیا از اهل اندلس خبری دارید؟ به راستی که کاروانها، حکایت قوم را با خود

بردند».

نکته

دعای رفع گرفتاری و اندوه، مشتمل بر توحید الوهیت و ربوبیت و توصیف پروردگار به عظمت و بردباری است و این دو صفت، مستلزم کمال قدرت و رحمت و احسان و گذشت هستند. خداوند در این دعا به کمال ربوبیت و سروری جهان بالا و پایین و ربوبیت عرش که سقف همه آفریده‌ها و بزرگترین آفریده الهی است، توصیف می‌شود. توحید ربوبیت، مستلزم یگانگی اوست و این را می‌طلبد که باید خدا را در عبادت، محبت، بیم و امید و بزرگداشت و طاعت، یگانه و بی‌بدیل دانست. همچنین عظمت مطلق خداوند، این را می‌طلبد که تمام صفات کمال را برای او ثابت بدانیم و هر نقص و مشابَهتی را از او نفی نماییم. بردباری او مستلزم کمال مهربانی و احسانش به آفریده‌هایش می‌باشد. پس اگر قلب، این چیزها را بداند و بشناسد،

باعث محبت و بزرگداشت و یگانه دانستن او می گردد و آنگاه قلب، احساس لذت و شادمانی می نماید و بدین سان سرور، درد و اندوه و ناراحتی و مصیبت، دور می گردد؛ حتما بارها مشاهده نموده اید که هرگاه به بیمار، شادی و سروری دست می دهد، جسمش، برای دفع بیماری تقویت می گردد.

افسرده مباش؛ زیرا افسردگی، راه بدبختی و شقاوت است

مجله «المسلمون» در شماره ۲۴۰ ماه صفر سال ۱۴۱۰ هجری قمری نوشت که دویست میلیون نفر از جمعیت زمین به افسردگی مبتلا هستند.

افسردگی، جهان را در معرض نابودی قرار داده است! این بیماری، بین کشورهای غربی و شرقی و ثروتمند و فقیر فرقی نمی گذارد. افسردگی، قصد نابودی و در هم کوفتن همه را دارد و بیماری و مرضی است که به همه سرایت می نماید و در بیشتر موارد منجر به خودکشی می شود!

خودکشی، به نام و مقام و جایگاه سیاسی افراد، اهمیتی نمی دهد، ولی از مؤمنان می ترسد. آمار، نشان می دهد که قربانیان بیماری افسردگی در سطح دنیا، به دویست میلیون نفر می رسند. آخرین آمار، حاکی از آن است که حداقل از هر ده نفر، یک نفر به این بیماری خطرناک مبتلا می باشد! این بیماری، چنان خطرناک است که فقط بزرگترها را نمی گیرد، بلکه به جایی رسیده که بر جنین داخل شکم نیز حمله ور می شود.

افسردگی، دروازه خودکشی است

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ «خودتان را نکشید».

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ «با دست خودتان، خود را به هلاکت

نیندازید».

خبرگزاریها، از افسردگی رونالد ریگان رئیس جمهور اسبق آمریکا خبر داده و گفته اند: از آنجا که سن ریگان از هفتاد سال گذشته، به این بیماری دچار است. افزایش سن، فشارهای روانی و جراحیهای پی در پی، علت ابتلای ریگان به این بیماری بوده است: ﴿وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ «گرچه در ساختمانهای محکم باشید».

این بیماری، به بسیاری از افراد معروف و بویژه هنرپیشگان حمله ور می گردد. عامل اصلی مرگ شاعر معروف صلاح جاهین، افسردگی بود؛ همچنین می گویند: ناپلئون بناپارت، در تبعیدگاهش از ناراحتی و افسردگی مرده است؛ ﴿وَتَزَهَّقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ «و در حالت کفر، جان دهند».

هنوز خبر هولناکی را که تقریباً صفحات اول بیشتر روزنامه ها را به خود اختصاص داده بود، به یاد داریم که یک مادر آلمانی، در یک جنایت وحشتناک اقدام به قتل سه کودک خود نمود؛ بعداً روشن شد که دلیل کارش، افسردگی بوده است. وی، از آنجا که کودکانش را خیلی زیاد دوست داشت و از ترس اینکه مبادا بعد از او گرفتار بدبختی و سختی شوند، آنها را کشت تا به زعم خود راحتشان کند و سپس خودش را هم کشت!

آمار سازمان بهداشت جهانی به خطرناک بودن این بیماری اشاره می نماید. در سال ۱۹۷۳ میلادی تعداد مبتلایان به بیماری افسردگی در جهان ۳٪ بود و در سال ۱۹۷۸ میلادی به ۵٪ رسید؛ برخی بررسیها نشان می دهد که از هر چهار آمریکایی، یک نفر افسردگی دارد! از طرفی رئیس کنفرانسی که با موضوع اضطراب روانی در سال ۱۹۸۱ میلادی در شیکاگو برگزار شد، اعلام کرد: در جهان صد میلیون نفر از افسردگی رنج می برند و بیشتر این افراد، از کشورهای پیشرفته هستند. آمار دیگری نشان می دهد که در جهان دویست میلیون نفر، افسردگی دارند!

﴿أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ﴾ آیا نمی بیند

که آنها در هر سال یک بار یا دو بار مورد آزمایش قرار می گیرند؟

یکی از حکما می گوید: از لیمو، نوشیدنی شیرینی درست کن.

دیگری می گوید: زیرک و هوشیار، کسی نیست که درآمد زیادی دارد، بلکه زیرک و هوشیار، کسی است که سودهایش را به زیان تبدیل نمی کند. در قالب ضرب المثل گفته اند: به دیوار شاخ نزن! یعنی با کسی که مخالفت با او، برای سودی ندارد، مخالفت نکن.

إذا لم تستطع شيئاً فدعه و جاوزه الی ما تستطيع

«هر گاه توان چیزی را نداری، آن را رها کن و به چیزی روی بیاور که توانش را داری».

همچنین گفته اند: آرد را آسیاب مکن؛ ﴿فَأَثْبِكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَحْزَنُوا﴾

﴿عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾ «پس به شما غم و اندوهی رسانید؛ این، بدان خاطر بود که دیگر

برای آنچه از دست داده اید، غمگین نشوید».

این آیه، بیانگر این مطلب است که شایسته نیست کارهای انجام شده گذشته، تکرار شود؛ چون باعث اضطراب و آشفتگی و ضایع کردن وقت می گردد.

لا تعد قصة الفراق كثيراً و تسل عنها تجد فؤادک سالی

«داستان فراق و جدایی را زیاد تکرار مکن و دست از تکرارش بدار، آنگاه دلت را چنان خواهی یافت که از اندوه فراق، فارغ است».

این امکان برای افراد بیکار وجود دارد که اوقات خود را با برخی کارها پر نمایند؛ مانند انجام کارهای نیک، فایده رساندن به مردم، عیادت بیماران، زیارت قبرستانها، توجه به مساجد، مشارکت در انجمنهای خیریه، همنشینی با دوستان، مرتب کردن منزل، ورزش مفید، کمک به فقرا و بیوگان و سالخوردگان؛ ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ «ای انسان! همانا تو با زحمت و تلاش به سوی پروردگارت رهسپاری و او را ملاقات خواهی کرد».

ولم أر كالمعروف أما مذاقه فحلو و أما وجهه فجميل

«وهیچ چیز مانند خوبی ندیده ام؛ طعمش، شیرین و چهره اش، زیباست».

تاریخ را بخوان تا مصیبت یافتگان و آنهایی را ببینی که عزیزانی از دست داده و یا به نحوی دچار مصیبت شده اند:

اقرأ التاريخ إذ فيه العبر ضل قوم ليس يدرون الخبر

«تاریخ را بخوان که در آن درسها و عبرتها، وجود دارد؛ قومی که بی خبرند، گمراه خواهند شد».

﴿ وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ﴾ «و از داستان

پیامبران، برایت حکایت می کنیم؛ همه برای اینست که به وسیله آن دلت را استوار بگردانیم».

﴿ لَقَدْ كَانَتْ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ ﴾ «بی گمان در داستانهایشان، عبرت است».

﴿ فَأَقْصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ «پس داستانها را حکایت کن،

شاید آنان بیندیشند».

عمر رضی الله عنه فرموده است: «خواستہ ای جز بهره بری از اتفاقات رخ داده ندارم».

ترمی بی المنايا حيث شاءت فإني في الشجاعة ربيت

«بلاها هر جا که می خواهند، مرا بیندازند؛ من، در شجاعت بزرگ شده و رشد یافته ام».

یعنی: من، از تقدیر و قضای الهی راضی و آسوده خاطریم؛ خواه برایم گوارا باشد و خواه ناگوار و تلخ.

یکی می گوید: باکی ندارم بر کدامین سواری، سوار باشم؛ اگر سوار بر فقر باشم، صبر می نمایم و اگر سواری من، ثروت و توانگری باشد، شکر خواهم کرد. هشت تن از پسران ابی ذؤیب هذلی در یک سال به علت طاعون جان باختند؛ در چنان شرایطی او، چه می توانست بگوید؟ وی، تسلیم گردید و در برابر تقدیر الهی سر تسلیم فرود آورد و گفت:

و تجلدى للشامتين أريهم أنى لريب الدهر لا أتضعع

«اظهار دلیری من برای کسانی که از مصیبت من شاد می شوند، این است که به آنها نشان می دهم که من، از بلای روزگار از پای در نمی آیم».

و إذا المنية انشبت اظفارها الفيت كل تميمة لا تنفع
 «و هرگاه مصیبت و بلا، چنگال تیز کرد و فرو کوفت، می بینم که هیچ تعویذ و
 افسونی، سودمند نیست».

﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾ «هیچ بلایی نمی رسد مگر به فرمان
 خدا».

ابن عباس رضی الله عنه چشمانش را از دست داد. او به خود دلجویی داد و گفت:
 إن يأخذ الله من عيني نورهما ففی فؤادی و قلبی منهما نور
 «اگر خداوند، نور چشمانم را گرفته، اما در قلبم، نور چشمانم وجود دارد».
 قلبی ذکی و عقلی غیرذی عوج و فی فمی صارم کالسيف مأثور
 «قلبی فهمیده دارم و عقلم، کجی و انحراف ندارد و در دهانم شمشیر برنده ای
 است».

ابن عباس رضی الله عنه، در حقیقت نعمتهای زیادی را که از آن برخوردار بود، مایه
 دلجویی خود قرار داد تا بدین سان، ناراحتیش را به خاطر از دست دادن مقدار کمی
 از نعمتها رفع نماید.

پای عروه بن زبیر قطع شد و در همان روز پسرش، مرد. با این حال عروه گفت:
 «بارخدا! تو را ستایش می کنم؛ اینک که نعمت را گرفتی، تو خود آن را داده
 بودی و اگر گرفتار بلایم نمودی، همانگونه سلامتی و عافیت نیز بخشیده بودی. چهار
 عضو به من بخشیدی و یک عضو را از من گرفتی؛ چهار فرزند به من دادی و فقط
 یکی را گرفتی».

﴿ وَجَزَلْنَهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴾ «و در برابر صبری که

کردند، خداوند، بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می کند. ﴿سَلِّمْ عَلَيَّ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾ «سلام بر شما به خاطر صبری که نمودید».

عبدالله بن صمه برادر درید کشته شد؛ درید، خود را بدین صورت آرامش و تسلیت می داد که تمام توانش را در دفاع از برادرش انجام داده، اما در برابر تقدیر چاره ای نیست.

برادر درید، کشته شد و او در تسلیت به خود، چنین سرود:

و طاعتت عنه الخيل حتى تبددت	و حتی علانی حالک اللون أسود
-----------------------------	-----------------------------

«در دفاع از او به سوی اسبها نیزه انداختم و شمشیر زدم تا اینکه متفرق و پراکنده شدند و سیاهی، مرا فرا گرفت».

طعان امرئ آسی آخاه بنفسه و يعلم أن المرء غیر مخلص
«شمشیرهای شخصی که با جانفشانی، با برادرش همدردی می نماید و می داند که انسان، جاودان و ماندگار نیست».

و خفتت وجدی أننی لم أقل له
«و خودم را دلجویی دادم که من، به او نگفتم: دروغ می گویی و همچنین از آنچه در دست و توانم بود، دریغ نورزیدم».

شافعی، در راستای دلجویی از مصیبت زدگان چنین سروده است:

دع الأيام تفعل ما تشاء و طب نفسا إذا حکم القضاء
روزگار را بگذار هر چه می خواهد، بکند و از حکم قضا و قدر، شادمان باش».
إذا نزل القضاء بأرض قوم فلا أرض تقيه و لا سماء

«هرگاه تقدیر در سرزمین قومی فرود آید، انسان را هیچ زمین و آسمانی، پناه نمی دهد».

ابوالعاهیه می گوید:

کم مرة حفت بك المكاره خار لك الله وأنت كاره

«چه بسیار ناخوشیهایی که تو را از هر سو فرا گرفته اند و خداوند، آنها را برایت انتخاب نموده است؛ حال آنکه تو، نمی پسندی».

چه بسیار از مرگ ترسیدیم و نمردیم؟ چه بسیار گمان بردیم که همه چیز، تمام شده، اما ناگهان سرآغاز جدیدی، فرارسید و نیرومند و قوی، تداوم یافت!

چه بسیار اتفاق افتاده که راهها، به روی ما بسته شوند و هیچ چاره ای نداشته باشیم و دنیا، بر ما تاریک گردد، اما ناگهان فتح و پیروزی و خیر و مژده فرا رسیده است! ﴿قُلِ اللَّهُ يُنَجِّكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ﴾ «بگو: خداوند، شما را از آن و از هر مشکلی نجات می دهد».

چه بسیار اتفاق افتاده که دنیا، بر ما تاریک شده و از خودمان به تنگ آمده ایم و زمین با وجود فراخیش، برای ما تنگ گردیده، اما ناگهان خیر فراگیر و سهولت و یاری فرا رسیده است! ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ «اگر خداوند، به توزیانی برساند، هیچکس جز او وجود ندارد که آن را از تو دور کند».

هر کس، یقین داشته باشد که خداوند، بر کارش چیره است، هرگز از غیر خدا نمی هراسد. اگر به یقین بدانی که هر چیزی، پایین تر و ناتوان تر از خداست، هرگز از غیر خدا نمی ترسی. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ﴾ «از آنها مترسید و از من بترسید».

عزت، با خداست و عزت، از آن خدا و پیامبرش و نیز از آن مؤمنان می باشد.

پیروزی با خداست: ﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَلِيْبُونَ﴾ «بی گمان لشکریان ما پیروزند».. ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ «بی گمان ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که خلاق بپا می خیزند، یاری می کنیم».

ابن کثیر در تفسیر خود حدیثی قدسی آورده است که خداوند می فرماید: «سوگند به شکوه و تواناییم که هیچ بنده ای به من تمسک نمی جوید، مگر آنکه برای او، برون رفت و راه حلی از مکر و دسیسه ای که اهل آسمانها و زمین نسبت به او نموده اند، پدیدمی آورم و سوگند به شکوه و توانایی ام که هیچ بنده ای به غیر من تمسک نمی جوید مگر آنکه زمین را از زیر پایش در می آورم (و زیر پایش را خالی می کنم!)».

یکی از علما می گوید: «با (لا حول و لا قوة إلا بالله)، سختیها، قابل تحمل می شوند و با آن می توان در برابر سختیها و فجایع، مقاومت نمود و به بهترین حالات دست یافت.

پس ای بنده! ورد این کلمه را بر خود لازم بگیر؛ چون یکی از خزانه های بهشت و یکی از پایه ها و ارکان سعادت و آرامش می باشد.

استغفار، شکننده قفلهاست

یکی از علما می گوید: هرگاه مسئله ای برایم حل نمی شود، هزار بار یا بیشتر و یا کمتر استغفار می نمایم؛ پس خداوند، گره کارم را می گشاید».

﴿ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿٦١﴾ ﴾ «پس گفتم: از پروردگارتان

طلب آمرزش نمایید؛ بی گمان او، بس آمرزنده است».

یکی از عوامل آرامش، استغفار و طلب آمرزش از خداوند است. چه بسیار چیزهای زیان آوری که مفید و سودمند واقع می شوند! هر آنچه مقدر شده، به خیر انسان است؛ حتی گناه به شرط توبه. در مسند روایتی بدین مضمون آمده است که: «خداوند، برای بنده هیچ چیزی را مقدر نمی نماید مگر آنکه به خیر اوست».

به ابن تیمیه گفتند: حتی گناه؟ گفت: بله، اگر با توبه و ندامت و طلب آمرزش و فروتنی همراه باشد. ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٢﴾ ﴾ «و اگر آنان آنگاه که بر خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می نمودند و پیامبر، برایشان طلب آمرزش می کرد، خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند».

ابوتمام در باره روزهای خوب و خوش و روزهای ناخوش و بد، چنین سروده است:

مرت سنون بالسعود و بالهنا	فكأنها من قصرها أيام
ثم انشنت أيام هجر بعدها	فكأنها من طولها أعوام
ثم انقضت تلك السنون و أهلها	فكأنها و كأنهم أحلام

«سالها با خوشبختی و خوبی گذشت، اما از بس که کوتاه بود، گویا فقط چند روز بود که بگذشت».

پس از آن، روزهای جدایی و هجران پدیدار شد و از بس که دراز است، گویا چندین سال می باشد».

سپس این سالها و اهل آن، همه رفتند؛ پس گویا سالها و کسانی که در آن زیستند، خواب و رؤیا بودند».

﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ «و این روزها را میان مردم به گردش در می آوریم».. ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَتُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى﴾ «روزی که آنها قیامت را می بینند، گویا جز یک شام یا یک صبح در دنیا نبوده اند».

از بزرگانی که تاریخ، نامشان را ثبت نموده، شگفت زده ام. آنها، از مصیبتها چون قطره های باران یا نسیم ملایم باد، استقبال می کردند. در رأس همه، محمد مصطفی ﷺ است؛ او در غار به همراهش فرمود: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ «غم مخور که خدا با ماست».

پیامبر ﷺ در راه هجرت در حالی که از وطن بیرون رانده شده و آواره بود، به سراقه مژده داد که دستبندهای کسری را به دست خواهد کرد!

بشری من الغیب ألتقت فی فم الغار و حیاً و أفضت إلی الدنیا بأسرار
«مژده وحی در غار رسید و اسراری در دنیا منتشر کرد».

رسول خدا ﷺ، در جنگ بدر زره پوشید و این آیه را تلاوت نمود: ﴿سَبِّحْهُمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ «گروه دشمن، به زودی شکست خواهد خورد و پا به فرار خواهد گذاشت».

أنت الشجاع إذا لقيت كتيبة أدبت فی هول الردی أبطالها
«تو ای پیامبر! آن شجاع و دلیری هستی که هرگاه با دسته ای روبرو می شدی، قهرمانان شرور آن را در وحشت جنگ، ادب می نمودی».

در جنگ احد بعد از آنکه تعدادی از یاران پیامبر ﷺ کشته و یا زخمی شدند، ایشان به اصحاب ﷺ فرمود: «پشت سرم صف ببندید تا پروردگارم را ستایش کنم».

براستی که اینها، همتهای پیامبرانه ای هستند که کوهها را تکان می دهند و سر به فلک برافراشته اند. قیس بن عاصم منقری از بردباران و شجاعان عرب بود؛ او با ردایش زانوهای خویش را بسته بود و برای قومش، داستانی تعریف می کرد؛ در این اثنا مردی نزد او آمد و گفت: پسرت همینک کشته شد؛ او را پسر فلان زن به قتل رساند. قیس، چادرش را باز نکرد و داستانش را ناتمام نگذاشت و ادامه داد تا اینکه سخنش به پایان رسید؛ سپس گفت: پسرم را غسل دهید و او را کفن کنید؛ آنگاه مرا خبر دهید تا بر او نماز بخوانم! ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ﴾ «و کسانی که در سختیها و هنگام آمدن مشکل، شکیبایی می ورزند».

به عکرمه بن ابی جهل به هنگام مرگ آب دادند؛ اما او، آب را به حارث بن هشام حواله داد. به همین منوال هر یک از آنان، آب را به دیگری حواله داد تا اینکه همه آنها بآب تشنه جان به جان آفرین سپردند.

إذا قتلوا ضجت لمجد دماؤهم و كان قديماً من منايهم القتل

«هنگامی که کشته می شوند، خونشان، افتخار می آفریند و از قدیم، کشته شدن یکی از آرزوهایشان بوده است».

شاعر می گوید:

و إنما رجل الدنيا و واحدها من لا يعول في الدنيا على رجل

«تنها مرد واقعی دنیا، کسی است که در دنیا به خاطر از دست دادن کسی، فریاد و واویلا سر نمی دهد».

تکیه گاه مردم باش

فرد عاقل و دوراندیش، همواره کاری می کند که مردم بر او تکیه کنند، نه اینکه تکیه گاه او باشند. پس عاقل، موضعی نمی گیرد و چنان تصمیمی اتخاذ نمی کند که بر مردم تکیه نماید. مردم، تا یک حدی با دیگران همکاری می نمایند و کمک کردن آنها، حدی دارد که از آن، پا فراتر نمی گذارند. به حسین بن علی علیه السلام نگاه کن؛ او فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است، کشته می شود؛ اما امت، یک کلمه هم نمی گویند! بلکه کسانی که او را کشتند، از این پیروزی بزرگ که حسین علیه السلام را سر بریدند، فریاد تکبیر سر دادند! شاعر می گوید:

جاؤوا برأسک یا ابن بنت محمد متزماً بدمائه تزمیلاً

«سر آغشته به خونت را آوردند ای پسر دختر پیامبر!»

و یکبرون بأن قتلت و إنما قتلوا بک التکبیر و التهلیلاً

«آنها، تکبیر می گویند که تو، کشته شده ای، ولی در حقیقت آنها، با کشتن تو،

الله اکبر و لا اله الا الله را کشته اند.»

احمد بن حنبل را به زندان بردند و طوری شلاق زدند که در معرض مرگ قرار

گرفت، اما هیچکس به دفاع از او برنخاست.

ابن تیمیه را اسیر کردند و او را سوار بر قاطری به مصر بردند. اما آن جمعیت

زیادی که بعداً در تشییع جنازه اش شرکت کردند، در دفاع از او هیچ تکانی

نخوردند. چون انسانها، حدی دارند که از آن نمی گذرند.

﴿ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴾ ﴿٣٠﴾

«آنان، مالک هیچ سود و زیانی برای خود نیستند و نه مرگ و زندگی و رستاخیزی را در اختیار دارند».

﴿ يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ﴿٣١﴾ «ای پیامبر! تو را

خداوند و آن مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، بس هستند».

﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ «و بر خداوندی که نمی میرد، توکل

کن».

﴿ إِنْهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ﴾ «آنان، هیچ چیزی را از تو دور نمی کنند».

فالزم یدیک بجبل الله معتصماً فإنه الركن إن خانتك أركان

«با دو دست خود، محکم به ریسمان الهی چنگ بزن؛ زیرا ریسمان الهی،

تکیه گاهی واقعی است که همچون دیگر تکیه گاهها به تو خیانت نمی کند».

آدم صرفه جو، فقیر نمی شود

«هر کس صرفه جوئی کند، تنگدست نمی شود». شاعری می گوید:

اجمع نقودك إن العز في المال واستغن ما شئت عن عم و عن خال

«پولهایت را جمع کن؛ چون عزت، در دارایی است و خودت را از عمو و دایی

بی نیاز بگردان».

فلسفه ای که به خرج کردن بیهوده و تلف کردن دارایی و یا به جمع نکردن آن فرا می خواند، درست نیست؛ بلکه این فلسفه، ره آورد عابدان هندی و صوفیان جاهل است.

اسلام، به کسب شرافتمندانه و جمع آوری مال خوب و انفاق آن در راه درست دعوت می دهد تا بنده، با مال خودش و به خاطر بی نیازی از دیگران، عزیز و محترم باشد. پیامبر ﷺ می فرماید: «چه زیباست ثروت و دارایی نیکو در دست مرد صالح و نیک».

بدهی زیاد و فقر آزاردهنده، انسان را غمگین و ناراحت می نماید. در حدیث آمده است: «آیا شما تنها در انتظار توانگری و ثروتی طغیانگر می باشید یا منتظر فقری هستید که انسان را از همه چیز فراموش می گرداند؟» از اینرو پیامبر ﷺ از فقر، به خدا پناه برده و فرموده است: «بارخدا! از کفر و از فقر به تو پناه می برم» و نیز می فرماید: «نزدیک است که فقر، به کفر تبدیل شود». این حدیث، با حدیثی که ابن ماجه روایت می کند، تضادی دارد؛ در آن حدیث آمده است: «به دنیا بی علاقه باش تا بدین سان خداوند، تو را دوست بدارد و از آنچه مردم دارند، روی بگردان؛ در این صورت مردم تو را دوست خواهند داشت». این حدیث، ضعیف و بدین معنا می باشد که باید از دنیا به اندازه کفاف داشته باشی تا تو را از گدایی کردن و دراز کردن دست نیاز، پیش مردم، بی نیاز نماید و بتوانی شرافتمند و بدون وابستگی و نیاز به مردم، زندگی نمایی.

«و هر کس، قصد بی نیازی داشته باشد، خداوند، او را بی نیاز می نماید».

و ما مددت یدی إلاً لخالقها و ما طلبت من المنان دیناراً

«و دستم را جز به سوی آفریننده دست، دراز نکرده ام و از فردی که منت می گذارد، یک دینار هم نخواسته ام».

در حدیث صحیح آمده است: «تو، اگر ورثه خود را بعد از خود توانگر بگذاری، بهتر از آن است که آنها را فقیر و نیازمند، ترک نمایی که ناگزیر شوند دست نیاز به سوی مردم دراز نمایند».

أسد به ما قد أضاعوا و فرطوا حقوق أناس ما استطاعوا لها سدا
 «بدین وسیله آنچه را که از حقوق مردم ضایع کرده و در آن کوتاهی ورزیده اند، جبران می نمایم».

شخصی در مورد عزت نفس می گوید:

أحسن الأقوال قولی لك خذ أقبح الأقوال كلا و لعل
 «بهترین سختم به تو، این است که بگیر، و زشت ترین سختم، گفتن (نه) و (شاید) است».

در حدیث صحیح آمده است: «دست بالا از دست پایین بهتر است». دست بالا، دهنده و دست پایین، گیرنده و یا سؤال کننده می باشد. ﴿سَخَسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أُغْنِيَاءَ مِنْ التَّعَفُّفِ﴾ «شخص ناآگاه، آنان را توانگر می پندارد؛ از بس که آنها عزت نفس دارند و دست دراز نمی کنند». از این آیه، چنین بر می آید که برای بدست آوردن روزی یا شغلی، نزد هیچکس چاپلوسی نکن؛ چون خداوند عزوجل، ضامن روزی و اجل و آفرینش است؛ چراکه عزت ایمان، پایدار است و مؤمنان، شرافتمند می باشند و عزت، از آن مؤمنان است و مؤمنان، همواره سربلندند.

﴿ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴾ ﴿٣٠٥﴾ «آیا عزت را نزد آنان

می جویند؟ عزت همگی از آن خداست».

ابن وردی می گوید:

أنا لا أرغب تقبيل يد قطعها أحسن من تلك القبل

«به هیچ عنوان دوست ندارم دست کسی را ببوسم؛ دستم قطع شود، بهتر از آنست

که دست کسی را ببوسم».

إن جزتی عن صنيع كنت في رقتها أو لا فيكفيني الخجل

«چه مرا از گرفتاریم نجات دهد و چه ندهد، شرمندگی خواهش، برای من کافی

است».

تنها به خداوند وابسته باش

وقتی زنده کننده و میراننده و روزی دهنده، فقط خداوند است، پس چرا از مردم بترسیم؟ بیشترین چیزی که باعث غم و ناراحتی می شود، وابستگی به مردم، تلاش برای جلب رضایت آنها، نزدیکی جستن به آنان و تعریف و تمجید از آنها و نیز زیانمند پنداشتن خود در صورت نکوهش آنهاست. چنین رویکردی، نتیجه ضعف انسان در توحید است.

فليتك تحلو و الحياة مريرة و ليتك ترضى والأثم غضاب

«ای کاش تو شیرین می بودی و زندگی، تلخ؛ و ای کاش تو، راضی می بودی و

مردم، ناخشنود».

إذا صح منك الود فالكل هين و كل الذي فوق التراب تراب

«هر گاه دوستیت، درست و برابر شود، همه چیز آسان است و هر آنچه که روی خاک است، خودش خاک می باشد.»

عوامل آرامش

ابن قیم، اموری ذکر نموده که به وسیله آن، به انسان آرامش دست می دهد. مهمترین عامل آرامش، توحید است. انسان، متناسب با میزان صفا و شفافیت توحید، دارای شرح صدر خواهد بود. توحید، دل انسان را چنان بزرگ و باز می نماید که از تمام دنیا گشاده تر می شود.

انسان مشرک و ملحد، در حقیقت زندگی ندارد. خداوند، می فرماید: ﴿وَمَنْ

أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ (و هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگی سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا حشر خواهیم کرد).

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ (خداوند، هر کس را که خداوند هدایت نماید، سینه او را برای (پذیرش) اسلام می گشاید).

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ (کسی که خداوند، دل او را برای اسلام گشوده است، بر نوری از سوی پروردگارش می باشد).
خداوند، دشمنان خود را به تنگدلی، ترس، هراس و اضطراب تهدید کرده است:

﴿سَنَلْقَىٰ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ (در دل کسانی که کفر ورزیده اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و

هراس خواهیم انداخت... ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ «پس وای برای کسانی که دل‌هایشان سخت شده و به یاد خدا نمی افتند».. ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُدْ جَعَلَ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾ «و خداوند، آن کس را که بخواهد گمراه نماید، دل او را تنگ می گرداند؛ گویا به آسمان بالا می رود».

از جمله چیزهایی که به انسان شرح صدر می دهد، علم مفید است؛ علما از تمام مردم، شرح صدر بیشتری دارند و از همه شادمانترند. چون آنها میراث محمدی را با خود دارند. ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ «و به تو چیزی آموخت که نمی دانستی».

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ «پس بدان که هیچ معبود بحقی جز الله نیست».

عمل صالح، از عواملی است که انسان را دلشاد می نماید و به او شرح صدر می دهد. عمل نیک، قلب را نورانی می کند، چهره را روشن می گرداند، روزی را فراوان می نماید و انسان را محبوب دلها قرار می دهد: ﴿لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَّاءً غَدَقًا﴾ «به آنان آبی گوارا می نوشانیم».

شجاعت نیز، به انسان شرح صدر می دهد. انسان شجاع، استوار، پایدار و قوی است. چون به خداوند مهربان پناه می برد و حوادث، برای او مهم نیستند، شایعات او را تکان نمی دهند و وسوسه ها، او را پریشان نمی نمایند.

تردی ثياب الموت حمراً فما أتى لها الليل إلا و هي من سندس خضر
«لباسهای سرخ مرگ را به تن کرد؛ اما شبانگاه، آن لباس به لباسهای سبز و ابریشمی تبدیل شد».

وما مات حتى مات لمضرب سيفه من الضرب واعتلت عليه القنا السمير

«تا زمانی که دسته شمشیرش، از ضربه های زیاد، نشکسته و از بین نرفته بود، زنده ماند و بعد از آن کشته شد و نیزه های شکسته، روی او انباشته شدند.»
 پرهیز از گناهان نیز از اسباب آرامش و شرح صدر است. گناه، اندوه زودرس، تاریکی هلاکت بار و هراسی است که انسان را فرا می گیرد.

رَأَيْتَ الذُّنُوبَ تَمِيتُ الْقُلُوبَ وَ قَدْ يُوْرثُ الذُّلَّ إِدْمَانَهَا

«گناهان را دیدم که دلها را می میراند و تداوم بر گناه، ذلت و خواری به جا می گذارد.»

همچنین پرهیز از زیاده روی در امور مباح از قبیل: سخن گفتن، غذا خوردن، خوابیدن و همنشینی با مردم، به انسان آرامش می دهد: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ «و کسانی که از کارهای بیهوده، رویگردان هستند.» ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ «هیچ سخنی نمی گوید مگر آنکه نزد او نگهبانی آماده است (که آن را ثبت می کند).»

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾ «بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید.»

یا رفیق الفراش أكثرت نوماً إن بعد الحياة نوماً طويلاً

«ای رفیق رختخواب! زیاد می خوابی؛ بعد از پایان زندگی، خوابی طولانی خواهد بود.»

تقدیر و سرنوشت

فردی که از بیماری افسردگی رنج می برد، به روانپزشک مراجعه کرد. پزشک مسلمان به او گفت: بدان که آفرینش و تدبیر جهان تمام شده و هیچ حرکتی در آن بدون فرمان الهی صورت نمی گیرد؛ پس ناراحتی و اندوه برای چه؟! در حدیث آمده است: «خداوند، تقدیر آفریده ها را پنجاه هزار سال قبل از آفرینش نوشته است». متنبی می گوید:

و تعظم فی عین الصغیر صغارها و تصغر فی عین العظیم العظائم
 «در چشم آدم کوچک و حقیر، کوچکهای زندگی بزرگ می نمایند و در چشم بزرگمرد، امور بزرگ، کوچکند».

لذت آزادی

راشد در کتاب (المسار) می گوید: هیچکس، نمی تواند کسی را که سیصد و شصت قرص نان و یک کوزه روغن و هزار و هشتصد دانه خرما دارد، به بردگی بکشاند.

یکی از بزرگان سلف می گوید: هر کس به نانی خشک و آب اکتفا نماید، فقط برده خدا خواهد بود.

﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴾ ﴿٥٦﴾ «هیچکس نزد او نعمتی ندارد که

پاداش داده شود».. شاعری می گوید:

أطعمت مطامعی فاستعبدتني و لو أني قنعت لكنت حراً

«از طمعهایم پیروی کردم؛ پس مرا به بردگی کشاندند و اگر قناعت می کردم، آزاد بودم».

کسانی که با جمع آوری مال و ثروت یا مقام و شغل به دنبال سعادت می دوند، در آینده خواهند دانست که زیانمندان واقعی، آنها هستند و چیزی جز غم و ناراحتی به دست نیاورده اند؛ ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ﴾ «و شما، تنها همانگونه که نخستین بار شما را آفریدیم، نزد ما آمدید و آنچه را به شما ارزانی کرده بودیم، پشت سر خود رها کردید».

﴿بَلْ تُؤْتُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ﴿۱۸﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿۱۹﴾﴾ «بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح می دهید و حال آنکه آخرت، بهتر و ماندگارتر است».

بالش سفیان ثوری

سفیان ثوری در مزدلفه، سرش را روی تپه ای قرار داده و آن را بالش خود کرده بود. مردم به او گفتند: آیا در چنین جایی که حجاج، تو را می بینند، خاک را بالش خود می کنی و حال آنکه تو، محدث دنیا هستی؟ گفت: «بالش من، از بالش خلیفه ابوجعفر منصور، بزرگتر است».

لیت کفا مدت إلیک بذل قطعت بالحسام قبل الوصول

«ای کاش دستی که می خواست ذلت را به سوی تو بیاورد، قبل از رسیدن، با شمشیر برنده قطع می گردید».

﴿ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ﴾ «بگو: تنها چیزی به ما خواهد رسید که خداوند برای ما نوشته است».

به شایعات توجه نکن

وعده های دروغین و پیش بینیهای اشتباه و شکست خورده ای که بیشتر مردم از آن می ترسند، اوهامی بیش نیستند: ﴿ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾ «شیطان به شما وعده فقر می دهد و شما را به (انجام) زشتیها امر می نماید و خداوند، شما را به آمرزش و لطفی از جانب خود نوید می دهد و خداوند، گشایشگر داناست».

اضطراب و بی خوابی و زخم معده، ثمره و نتیجه ناامیدی و احساس شکست است.

قلق أسهرنا جنح الظلام

لا تعاقبنا فقد عاقبنا

«ما را مؤاخذه و مجازات مکن؛ اضطرابی که ما را شبها بی خواب کرده، ما را مجازات نموده است».

دشنام و ناسزاگویی، به تو زیانی نمی رساند

ابراهام لینکولن رئیس جمهور آمریکا می گوید: من، نامه هایی را که در آن به من فحش و دشنام می دهند و برایم می فرستند، نمی خوانم و پاکت آن را باز

نمی‌کنم، چه رسد به آنکه جوابشان را بدهم. زیرا اگر به این کار مشغول شوم، دیگر کاری برای ملت خود نکرده‌ام.

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ﴾ «از آنها روی بگردان». ﴿ فَأَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴾ «پس به زیبایی در گذر».

﴿ فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ ﴾ «پس از آنان در گذر و بگو: سلام».

حسان رضی الله عنه می‌گوید:

ما أبالی أنب بالحزن تيسر أو لحناني بظهر غيب لئيم

«من، باکی ندارم از اینکه کسی، مرا سرزنش کند یا فرومایه‌ای، پشت سرم به من ناسزا بگوید».

یعنی: سخنان فرومایگان و ناسزاگویان و آنهایی که به آبروی مردم حمله می‌نمایند، زبانی ندارد و مهم نیست؛ مسلمان نباید به آنها توجه کند و فرد دلیر نیز نباید از آن تکان بخورد.

فرمانده نیروی دریایی آمریکا در جنگ جهانی دوم، فردی برجسته بود که به شهرت، علاقه بسیاری داشت. او، با زبردستانش که همواره به او توهین می‌کردند و ناسزا می‌گفتند، مدارا می‌کرد. وی، می‌گوید: من دیگر در مقابل انتقاد، مقاوم و آزموده شده‌ام و سن و سالم، بالا رفته است و می‌دانم که حرف دیگران، هیچ افتخاری را از بین نمی‌برد و هیچ دیوار محکمی را نابود نمی‌کند.

و ماذا تبتغى الشعراء منى و قد جاوزت حد الأربعينا

«شاعران، از من چه می‌خواهند و حال آنکه من، از چهل سالگی فراتر رفته‌ام».

از عیسی علیه السلام نقل می شود که گفته است: دشمنان خود را دوست بدارید... یعنی برای دشمنان خود عفو عمومی اعلام کنید تا اینکه از حس انتقامجویی و خالی کردن عقده و کینه ای که زندگیتان را نابود می کند، سالم بمانید.

﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿۱۷۸﴾ «و کسانی که مردم را

عفو می نمایند و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد».
«بروید، شما آزاد هستید».

﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ﴾ «امروز سرزنشی بر شما نیست».

﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ﴾ «خداوند، از گذشته (شما) در گذر فرموده است».

به زیبایی جهان هستی بنگر

از جمله عواملی که به انسان، شرح صدر و آرامش می دهد، بازبینی زیبایی آفرینش و لذت بردن از تماشای جهان هستی است. جهان هستی، کتاب گشوده ای است که خداوند، در مورد آفرینش آن می فرماید: ﴿فَأَنْبَتْنَا بِهِمُ حَدَاقٍ ذَاتَ بَهْجَةٍ﴾ «پس بوسیله آن، باغهای شکوفایی آفریدیم».

﴿قُلِ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «بگو: بنگرید که در آسمانها و

زمین چه هست»؟

در صفحات بعد، چیزهایی از جهان هستی برایت نقل می‌کنم که تو را به حکمت و عظمت آفریننده راهنمایی می‌نماید؛ ﴿الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ «خداوند، به هر چیزی آفرینش آن را داده و سپس راه نموده است».

شاعر می‌گوید:

و کتاب الفضاء أقرأ فيه صوراً ما قرأتها في كتابي

«در کتاب کیهان، چیزهایی می‌خوانم که در کتاب خودم نخوانده‌ام».

بازنگاهی به خورشید فروزان، ستارگان درخشان، جویبارها، تپه‌ها، درختان میوه،

روشنایی هوا و آب زلال، قدرت خدا را نشان می‌دهد: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ

الْحَلِيقِينَ﴾ «خجسته است خداوندی که بهترین آفرینندگان می‌باشد».

و فی کل شیء له آية تدل علی أنه الواحد

«و در هر چیزی نشانه‌ای وجود دارد که بیانگر یگانگی خداوند می‌باشد».

ایلیا ابوماضی می‌گوید:

أيها الشاکی و ما بک داء کیف تغدو إذا غدوت علیاً

أتری الشوک فی الورد و تعمی أن تری فوقه الندی إکیلاً

والذی نفسه بغير جمال لایری فی الوجود شیئاً جمیلاً

«ای کسی که با وجود عدم بیماری ناله و شکایت داری! اگر بیمار باشی، چگونه

صبح خواهی کرد؟!»

آیا فقط خار گلها را می‌بینی و از دیدن تاج شبنم بر روی آنها کوری؟!

کسی که خودش فاقد زیبایی است، در دنیا هیچ چیز زیبایی نمی‌بیند».

نشانه های قدرت خداوند

﴿ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيَاتِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴾ ﴿٧﴾ «آیا به شتر نمی نگرند که

چگونه آفریده شده است»؟

انیشن می گوید: هر کس، در جهان هستی بیندیشد، در می یابد که آفریننده، کار بجا و حکیمانه انجام می دهد و کار بیهوده نمی کند.

﴿ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴾ «آن ذاتی که هر چیزی را زیبا آفریده است».

﴿ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ﴾ «زمین و آسمان را جز به حق نیافریدیم».

﴿ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا ﴾ «آیا می پندارید که شما را بیهوده

آفریده ایم»؟

مفهوم آیه، این است که هر چیزی، با حساب و از روی حکمت و نظم و ترتیب آفریده شده است. هر کس، در جهان هستی بیندیشد، به وجود خدایی توانا پی می برد و می فهمد که کارها، بی حساب و تخمینی انجام نمی شوند. خداوند متعال، می فرماید: ﴿ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴾ ﴿٩﴾ «خورشید و ماه، از روی حساب (مشخصی در گردش) هستند».

﴿ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ

يَسْبَحُونَ ﴾ ﴿١٠﴾ «نه خورشید را سزد که ماه را دریابد و نه شب از روز پیشی

می گیرد و همه، در فضایی شناورند».

حرص و آن، فایده ای ندارد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هیچکس، تا روزیش را کامل نخورد و اجلش، فرا نرسد، نمی میرد». پس چرا داد و فریاد و اضطراب و چرا این هم حرص و آزمندی؟

﴿ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴾ «و هر چیزی، نزد خداوند مقدار و اندازه ای دارد».

﴿ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ﴾ «و امر خدا، در اندازه و میزان مشخصی است».

بحرانها، گناهانت را می زدایند

ابن معتز شاعر می گوید: چه قدر سریع است حرکت کسی که بر خدا توکل می کند و چه پرشتاب است بازگشت کسی که به خدا اعتماد می نماید.

در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «خداوند در برابر اندوه و ناراحتی و بیماری و رنجی که به مؤمن می رسد و حتی خاری که به پایش می خلد، گناهانش را می زداید». این، برای کسی است که شکیبایی ورزد، به پاداش الهی امیدوار باشد و به سوی او بازگردد و بداند که او، با خداوند یکتا و بخشنده تعامل می نماید.

متنبی در اشعاری حکیمانه که به انسان نیرو و شرح صدر می بخشد، می گوید:

لاتلق دهرک إلا غیر مکتثرث	مادام یصحب فیه روحک البدن
فما یدیم سروراً ما سررت به	و لایرد علیک الغائب الحزن

«تا جان در بدن داری، به روزگار بی اعتنا باش؛

شادی آنچه تو را شاد نمود، همیشگی نخواهد بود و غم خوردن نیز چیز از دست رفته را به تو باز نمی گرداند.»

﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ «تا به خاطر آنچه از

دست داده اید، اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما داده، شادمان نگردید.»

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾، سخنی است که ابراهیم علیه السلام، آن رادر آتش به

زبان آورد و بدین ترتیب آتش، برایش سرد و سلامت گردید. محمد صلی الله علیه و آله نیز در جنگ احد این سخن را گفت؛ آنگاه خداوند، او را یاری کرد.

وقتی ابراهیم علیه السلام، در منجنیق گذاشته شد، جبرئیل علیه السلام به او گفت: آیا به من

نیازی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: به تو نیازی ندارم، اما به خدا بله!

صفت دریا، غرق کردن است و صفت آتش سوزاندن؛ اما دریا با ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ

وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ خشکید و آتش نیز خاموش گردید. موسی علیه السلام، دریا را پیش

روی خود دید و از پشت سر، دشمن را مشاهده کرد؛ آنگاه گفت: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ

رَبِّي سَاهِدِينَ ﴿٧﴾ «هرگز چنین نیست؛ پروردگارم، با من است و به زودی مرا

راهنمایی خواهد کرد». و موسی علیه السلام، به اذن خداوند نجات یافت.

وقتی پیامبر ﷺ وارد غار شد، خداوند، کبوتری را گمارد تا لانه اش را بر در غار بسازد و عنکبوت را بر آن داشت که در دهانه غار بنند. مشرکان با دیدن لانه کبوتر و تار عنکبوت، گفتند: محمد به اینجا وارد نشده است.

ظنوا الحمام و ظنوا العنكبوت علی
 خیر البریة لم تنسج و لم تحم
 عناية الله أغنت عن مضاعفة
 من الدروع و عن عال من الأطم
 «گمان بردند که کبوتر، از برترین انسان حمایت نکرده و عنکبوت، برای حفاظت از او خانه خود را نیافته است.

مراقبت الهی، او از زره ها و قلعه های بلند بی نیاز ساخته بود». به راستی که این، عنایت و توجه الهی است؛ عنایتی که هرگاه بنده، به آن توجه نماید و بنگرد که پروردگاری، توانا و کارساز و مهربان است، آن وقت به سوی او روی می آورد.

شوقی می گوید:

و إذا العنایة لاحظتک عیونها
 نم فالحوادث کلهن أمان
 «هرگاه چشمان عنایت و توجه، به سوی تو خیره شد، آسوده خاطر باش و بخواب؛ چون آن وقت همه حوادث و پیشامدها، امن و اما هستند».

﴿ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ﴾ «تو، تحت نظر ما هستی».. ﴿ قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ

الرَّحِيمِينَ ﴾ «خداوند، بهترین حفاظت کننده است و او، مهربانترین مهربانان می باشد».

عوامل خوشبختی

در ترمذی حدیثی روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس، شب را در خانه اش با امنیت بگذراند و از تندرستی برخوردار باشد و خوراک همان روزش را داشته باشد، پس گویا تمام دنیا نزد اوست».

یعنی اگر بنده، از غذا، پناهگاه و خانه ای امن برخوردار باشد، به بهترین خوشبختی دست یافته و این، چیزی است که بسیاری از مردم، از آن برخوردارند، اما به آن توجهی ندارند، به آن نمی نگرند و آن را احساس نمی کنند.

خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: ﴿وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ «و نعمتم را بر شما کامل گردانیدم».

کدامین نعمت به صورت کامل به پیامبر ﷺ، داده شده است؟ آیا منظور، مادیات و یا خوراک و غذا می باشد؟ یا منظور، کاخها و خانه ها و طلا و نقره هستند؟! اما پیامبر ﷺ که هیچیک از اینها را نداشته است. وی، در خانه ای گلی که سقف آن از شاخه ها و برگهای درخت خرما پوشانده شده بود، می خوابید؛ از گرسنگی دو سنگ به شکم خویش می بست و روی حصیری که از برگهای درخت خرما بافته شده بود، می خوابید و اثر آن، روی پهلویش می ماند؛ زرهش در ازای مقداری جو، در گروی یک یهودی بود؛ سه روز می گذشت و او، خرمایی نامرغوب هم نمی یافت تا بخورد و سیر شود.

من الشعير و أبقى رهنك الأجر

حتی دعیت أبا الأیتام یا بطل

مت و درعک مرهون علی شطف

لأن فیک معانی الیتیم أعبه

«در حالی دنیا را وداع گفתי که زرهت، در ازای مقداری جو در گرو بود و اجل، فرارسید و نشد که زرهت را از گرو بیرون بیاوری. چون سخت ترین مفاهیم یتیمی، در توست تا آنجا که تو را پدر یتیمان خوانده اند ای قهرمان!»

من در قصیده ای دیگر چنین سروده ام:

کفاک عن کل قصر شاهق عمد بیت من الطین او کھف من العلم

تبنى الفضائل أبراجاً مشيدة نصب الخيام التی من أروع الخیم

«خانه ای گلی، تو را به جای کاخی محکم و باشکوه بسنده کرد و پیشوایی و شخصیت متمایزت، تو را از کاخها، بی نیاز گردانیده است. برجهای محکمی از فضیلت، ساخته ای و خیمه هایی از زیباترین نوع آن برافراشته ای.»

﴿ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿١﴾ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴿٢﴾ ﴾ «و

آخرت، برایت از این جهان بهتر است و پروردگارت به تو (پیروزی و نعمت و قدرت) خواهد داد و خشنود خواهی شد.

﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿١﴾ ﴾ «ما، به تو خیر و خوبی بی نهایت فراوانی را عطا

کرده ایم.»

رنج جاه و مقام

یکی از رنجهای زندگی، پست و مقام است؛ ابن وردی می گوید:

نصب المنصب أوهی جلدی یا عنائی من مداراة السفل

«رنج مقام، نیرویم را سست کرده است و از مدارا با فرومایگان، چقدر خسته ام!». یعنی تاوان پست و مقام، سنگین است؛ مقام، آبروی انسان و تندرستی و آرامش او را می گیرد. خیلی اندکند کسانی که از دادن همیشگی عرق، خون، آوازه، آرامش و عزت و شرافت خویش به عنوان تاوان پست و مقام نجات یابند. در حدیث آمده است: «خواهان امارت و فرماندهی مباش» که «چه شیردهنده خویست (لذات زیادی دارد) و چه بد، شیر خود را از انسان می گیرید و (پایان و مردن بدی دارد)».

﴿ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ ﴾ «پادشاهیم از دستم رفت».

شاعر می گوید:

أليس مصير ذلك للزوال	هب الدنيا تصير إليك عفواً
----------------------	---------------------------

«گیریم که دنیا، به کامت باشد، اما آیا سرانجام آن، زوال و نابودی نیست؟! فرض کن تمام آنچه در دنیاست، به تو برسد، اما به کدامین سوی می رود؟ قطعاً به سوی نابودی. ﴿ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ ﴾ «و تنها پروردگار صاحب شکوه و بزرگت می ماند و بس».

یکی از صالحان به فرزندش گفت: پسرم! از ریاست بپرهیز؛ چون دردسرهایی زیادی دارد.. یعنی ریاست را دوست نداشته باش؛ زیرا انتقادهای ناسزاهای و تاوانها، نثار کسانی می شود که در رأس امور قرار دارند.

إن نصف الناس أعداء لمن ولي السلطة هذا إن عدل

«نیمی از مردم، دشمن کسی هستند که قدرت و ریاست را در دست دارد؛ گرچه

او، عادل باشد».

به سوی نماز بشتاب

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ «ای مؤمنان! به وسیله

شکیبایی و نماز، یاری بجوید».

هرگاه اتفاقی می افتاد، پیامبر ﷺ شتابان به سوی نماز روی می آورد و می فرمود:

«ای بلال! ما را با بانگ نماز راحت کن».

و می گفت: «خنکی چشمانم، در نماز است».

هرگاه به تنگ آمدی و کار، مشکل شد و توطئه ها، زیاد گردید، به سوی نماز

بشتاب و نماز بخوان.

هرگاه روزها، برایت سیاه شد و شبها تغییر کرد و دوستان، عوض شدند، به نماز

روی بیاور.

پیامبر ﷺ در کارهای سخت و مهم، دلش را با نماز شاد می نمود و تسکین

می داد؛ مانند روز بدر و احزاب و دیگر اتفاقات مهم. در مورد حافظ ابن حجر

مؤلف (فتح الباری) آورده اند که در مصر به سوی قلعه می رفت که ناگهان دزدان،

او را محاصره کردند؛ ابن حجر شروع به نماز خواندن کرد و آنگاه خداوند او را

نجات داد.

ابن عساکر و ابن قیم گفته اند: یکی از صالحان در راه شام با راهزنی برخورد

نمود. راهزن، قصد کشتن او را نمود؛ او از راهزن خواست تا به او فرصت دهد دو

رکعت نماز بخواند و آنگاه شروع به خواندن نماز کرد و گفته الهی را به یاد آورد

که می فرماید: ﴿أَمِّنْ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ «چه کسی درمانده را جواب

می دهد وقتی که او را بخواند؟ او، این آیه را سه بار تکرار کرد؛ آنگاه فرشته ای، از

آسمان پایین آمد و مجرم را به قتل رساند و گفت: من، فرستاده کسی هستم که به دادِ درمانده می رسد وقتی که او را می خواند.

﴿وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْبِرْ عَلَيْهَا﴾ «خانواده ات را به خواندن نماز فرمان بده و بر آن پایداری کن».. ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ «همانا نماز، انسان را از زشتیها و بدیها باز می دارد».. ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ «نماز، فریضه ای بر مؤمنان می باشد که وقت آن مشخص گردیده است».

از جمله عواملی که به انسان، شرح صدر و آرامش می دهد و غم و اندوه را برطرف می نماید، درود خواندن بر پیامبر ﷺ است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ «ای مؤمنان! بر پیامبر درود بفرستید و بطور شایسته بر او سلام نمایید (و باید و شاید تسلیم اوامرش باشید)».

حدیثی صحیح در ترمذی روایت شده که ابی بن کعب رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا! چقدر از دعایم را به درود بر شما اختصاص دهم؟ فرمود: «هر چقدر که می خواهی». گفت: یک چهارم؟ فرمود: «هر چه بخواهی و اگر بیشتر درود بفرستی، بهتر است». گفت: دوسوم؟ فرمود: «هر چه بخواهی و اگر بیشتر درود بفرستی، بهتر است». گفت: «آیا همه دعایم را به درود بر شما اختصاص دهم؟ فرمود: «اگر چنین کنی، گناهانت آمرزیده می شود و غم و اندوهت، برطرف می گردد».

گواه سخن پیشین ما، همینجا است که غم و اندوه، با درود بر سرور انسانیت برطرف می شود. پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کس، یکبار بر من درود بخواند، خداوند

به سبب آن ده بار بر او درود (و رحمت) می فرستد». و فرمود: «در شب جمعه و روز جمعه، بر من، زیاد درود بفرستید؛ چون درود شما، به من عرضه می شود». گفتند: درود ما، چگونه به شما عرضه می گردد و حال آنکه جسدت، خشک می شود و از بین می رود؟ فرمود: «خداوند، خوردن اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است». کسانی که به پیامبر ﷺ اقتدا می نمایند و از نوری که همراه او نازل شده، پیروی می کنند، بهره ای از شرح صدر آن بزرگوار و جایگاه و مقام والای وی و نام و آوازه بلندش خواهند داشت. یکی از علما می گوید: کاملترین درود بر پیامبر ﷺ، درود ابراهیمی است.

نسینا فی و دادک کل غال فأت الیوم أغلی ما لدینا

نلام علی محبتکم و یکفی لنا شرفاً نلام و ما علینا

«در محبت تو، هر چیز گرانبهایی را فراموش کردیم و تو، امروز نزد ما از چیزی ارجمندتری.

به خاطر محبت شما، مورد سرزنش قرار می گیریم و همین شرافت، برای ما کافی است که بناحق مورد سرزنش قرار می گیریم».

صدقه، مایه آرامش است

از جمله چیزهایی که سعادت و خوشبختی می آورد و غم و اندوه را برطرف می سازد، نیکیهایی از قبیل صدقه دادن و فایده رساندن به مردم می باشد. صدقه دادن، به انسان سعه صدر و آرامش می بخشد: ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ «از آنچه به

شما روزی داده ایم، انفاق کنید... ﴿وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ﴾ «و مردان و زنان صدقه دهنده».

بخیل و بخشنده را به دو نفر توصیف کرده اند که دو جبه دارند؛ بخشنده، همواره می بخشد و می دهد و جبه اش، گشاد می گردد و حلقه های آهنین جبه، به او فشار وارد نمی کنند و بخیل، همواره بخل می ورزد و نمی دهد و جبه اش، به او می پیچد و جمع می شود تا اینکه نفشش، تنگ می گردد و او را خفه می نماید!

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثِيَّتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَفَاتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِيبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌ﴾ «مثال کسانی که اموالشان را برای طلب خوشنودی خداوند و تثیبت و استوار خودشان (بر ایمان و احسان) انفاق می نمایند، مانند باغی است که در بلندی قرار دارد و باران تندی بر آن بیارد، آنگاه میوه اش را دو برابر بدهد و اگر باران تندی به آن نرسد، (و فقط) شبنمی به آن برسد، باز هم میوه می دهد».

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾ و دست خود را بر گردن خویش بسته مدار».

گرفتگی روحی، بخشی از بستن دست است. افراد بخیل از همه مردم، دلتنگ تر و بد اخلاق تر هستند. چون آنها، در نعمتی که خداوند، به آنها بخشیده، بخل می ورزند و اگر می دانستند که آنچه به مردم می دهند، سبب جلب سعادت و خوشبختی است، شتابان این کار خیر را انجام می دادند؛ ﴿إِن تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضْعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ﴾ «اگر به خداوند وامی نیکو دهید، آن را برایتان چند برابر می نماید و

شما را می آموزد.. ﴿ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ ﴿۱۸﴾ «و کسانی که از آز و بخل خویش، نجات یابند، ایشان، رستگارند».. ﴿ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴾ ﴿۱۹﴾ «و از آنچه بدیشان روزی داده ایم، انفاق می کنند».

الله أعطاك فابذل من عطيته فالمال عارياة و العمر رحال
 المال كالماء إن تحبس سواقيه یأسن وإن یجر یعذب منه سلسال

«خداوند، به تو عطا و بخشش کرده؛ پس از آنچه او، به تو بخشیده، انفاق کن. زیرا مال و دارایی، امانتی در دست توست و عمرت، سپری می شود. مال و دارایی، مانند آب است که اگر از جریان بیفتد، بدبو و متعفن می گردد و اگر روان شود، چشمه ای شیرین از آن می جوشد و گوارا می گردد».

حاتم می گوید:

أما و الذی لا یعلم الغیب غیره و یحیی العظام و هی رمیم
 لقد كنت أطوی البطن والزاد یشتهی مخافة یوم أن یقال لئیم

«سوگند به خدایی که کسی جز او، غیب را نمی داند و استخوان پوسیده را زنده می نماید، با وجود غذا و علاقه ای که به آن وجود دارد، (چیزی نمی خوردم) و از گرسنگی به خود می پیچیدم (و انفاق می کردم) تا مبدا روزی گفته شود که من، بخیلیم».

این فرد سخاوتمند، به زنش دستور می دهد تا از مهمانان پذیرایی نماید. او، منتظر می ماند تا کسانی بیایند و او، با آنها غذا بخورد و با آنان انس بگیرد و بدین سان آرامش یابد. او، می گوید: هرگاه غذا درست کردی، کسانی را پیدا کن که آن را

بخورند؛ چون من، تنها غذا نمی خورم. سپس به زنش فلسفه واضح خود را که یک معادله روشن بود، می گوید:

أرینی کریماً مات من قبل حینه فیرضی فؤادی أو بخيلاً مخلصاً

«به من سخاوتمندی نشان بده که قبل از وقتش مرده باشد و یا بخیلی به من نشان بده که برای همیشه زنده مانده است؛ آنگاه دلم خشنود می گردد».

آیا جمع آوری مال و ثروت، به عمر صاحب مال می افزاید؟ آیا انفاق و خرج کردن مال، از عمر انسان می کاهد؟ خیر؛ چنین نیست.

خشمگین مشو

﴿وَمَا يَزْعَمَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ ﴿٣٠﴾ «و

اگر از سوی شیطان به تو وسوسه ای رسید، به خداوند پناه ببر؛ بی گمان خداوند، شنوای داناست».

پیامبر ﷺ به یکی از یارانش چنین سفارش کرد: «خشمگین مشو؛ خشمگین مشو؛ خشمگین مشو».

مردی، نزد پیامبر ﷺ خشمگین شد؛ پیامبر ﷺ به او فرمان داد تا از شر شیطان به خدا پناه ببرد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ تَحْضُرُونَ﴾ ﴿٧٨﴾ «و پروردگارا!

به تو پناه می برم از اینکه شیاطین، نزد من حضور یابند».. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا

مَسَّهُمْ طَئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ ﴿٢٥﴾ «همانا

پرهیزگاران، هنگامی که گرفتار وسوسه ای از شیطان می شوند، به یادِ (عداوت شیطان و عقاب و ثواب پروردگار) می افتند (و در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن کینه شیطان) بی‌نا می گردند».

خشم و تندی، اندوه و ناراحتی به بار می آورد. البته دارویش را پیامبر اکرم ﷺ بیان نموده اند. از آن جمله، عادت دادن خود به ترک خشم است.

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾ «و کسانی که خشم (خود) را فرو می برند».. ﴿وَإِذَا مَا

غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ «و هرگاه خشمگین می شوند، می بخشند و گذشت

می نمایند».. ﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ﴾ «هنگامی که خشم

موسی فرو نشست، الواح (تورات را از زمین) برگرفت».

وضو گرفتن، خشم را فرو می خواباند؛ چون خشم، اخگری از آتش است و آب،

آتش را خاموش می نماید. پیامبر ﷺ، فرموده است: «پاکیزگی، شاخه ای از ایمان

است» و نیز فرموده است: «وضو، اسلحه مؤمن می باشد».

یکی از راههای کنترل خشم، این است که انسان خشمگین، اگر ایستاده است،

بنشیند و اگر نشسته، به پهلو بخوابد. راه دیگر کنترل خشم، این است که انسان، در

حالت خشم، سکوت کند و حرف نزند. همچنین پاداش کسانی را به یاد آورد که

خشم خود را فرو می برند و از مردم گذشت می نمایند.

اوراد و اذکار صبحگاهی

اذکاری را برای بازگو می‌نمایم؛ هر صبح آن را بخوان که سعادت را برای فراهم می‌نماید و تو را از شر شیطانهای انسی و جنی حفاظت می‌کند و در تمام روز محافظت خواهد بود. برخی از این دعاها عبارتند از:

۱- (أصبحنا و أصبح الملك لله و الحمد لله، و لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير؛ رب أسألك خير ما في هذا اليوم و خير ما بعده و أعوذ بك من شر هذا اليوم و شر ما بعده؛ رب أعوذ بك من الكسل و سوء الكبر، أعوذ بك من عذاب في النار و عذاب في القبر). «ما و تمام جهانیان، شب را برای خدا به صبح رساندیم و ستایش خدا را سزاست، و هیچ معبود بحقی جز الله نیست، او، یگانه است و شریکی ندارد؛ فرمانروایی، از آن اوست و ستایش، او را سزاست و او، بر همه چیز تواناست. پروردگارا! خیر آنچه در این روز است و خیر بعد از آن را از تو می‌جویم و از شر این روز و شر پس از آن به تو پناه می‌برم. پروردگارا! از تنبلی و بدیهای پیری به تو پناه می‌برم؛ پروردگارا! از عذاب جهنم و از عذاب قبر به تو پناه می‌برم».

۲- (اللهم عالم الغیب و الشهادة، فاطر السماوات و الأرض، رب كل شيء و ملیکه، أشهد أن لا إله إلا أنت، أعوذ بك من شر نفسی و شر الشیطان و شرکه و أن أقترف علی نفسی سوءاً أو أجره إلی مسلم) «پروردگارا! ای دانای پیدا و پنهان! ای آفریننده آسمان و زمین! ای پروردگار و مالک همه چیز! گواهی می‌دهم که هیچ معبود به حقی، جز تو نیست؛ از شر شیطان و شرک و دام فریبش به تو پناه می‌برم و از اینکه مرتکب کار بدی شوم و یا به مسلمانی، بدی برسانم، به تو پناه می‌برم».

۳- بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الأرض و لا فی السماء و هو السميع العليم) «به نام خداوندی که با نام او، هیچ چیز در زمین و آسمان، زیانی نمی رساند و او، شنوا و داناست». [این دعا را سه بار بخواند].

۴- اللهم إني أصبحت، أشهدك و أشهد حملة عرشك و ملائكتك و جميع خلقك أنك أنت الله لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك و أن محمداً عبدك و رسولك ﷺ) «بارخدايا! من، در این صبحگاه تو را و حاملان عرش و تمام فرشتگان و همه آفریده هایت را گواه می گیرم بر اینکه تو الله هستی و هیچ معبود به حقی، جز تو وجود ندارد؛ یگانه ای و شریکی نداری و محمد(ﷺ) بنده و فرستاده توست». [این دعا، چهار بار خوانده شود].

۵- اللهم إني أعود بك أن أشرك بك شيئاً و أنا أعلم و أستغفرک لما لا أعلم) «بارخدايا! به تو پناه می برم از اینکه دانسته چیزی را با تو شریک سازم و از تو آمرزش می طلبم از آنچه نمی دانم». [سه بار].

۶- (أصبحنا على فطرة الإسلام و على كلمة الإخلاص و على دين نبينا محمد ﷺ و على ملة أبينا إبراهيم حنيفاً مسلماً و ما كان من المشركين) «بر فطرت اسلام و کلمه اخلاص و بر دین پیامبرمان محمد ﷺ و بر آیین یکتاپرستی پدرمان ابراهیم که مشرک نبود، صبح کرده ایم». [سه بار]

۷- (سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد كلماته) «پاک و منزّه است خداوند و او را ستایش می کنم به تعداد آفریدگانش و رضامندیش و به وزن عرش او و کلماتش». [سه بار].

- ۸- (رضیت بالله ربا و بإسلام دینا و بمحمد ﷺ نبیا) «به الله به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر، راضی و خشنودم». [سه بار].
- ۹- (أعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق) به کلمات کامل خداوند از شر آنچه آفریده، پناه می برم». [سه بار].
- ۱۰- (اللهم بك أصبحنا و بك أمسينا و بك نحيا و بك نموت و إليك النشور) «بارخدا یا! به لطف تو صبح نمودیم و به لطف تو روز را به شب رساندیم. به خواست و قدرت تو زندگی می کنیم و می میریم و بازگشت ما، به سوی توست».
- ۱۱- لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير [یکصد مرتبه] یعنی: «هیچ معبودی به حقی، جز الله وجود ندارد؛ او، یکتاست و شریکی ندارد؛ فرمانروایی، از آن اوست و ستایش، او را سزاست و او، بر هر کاری توانا می باشد».

نکته

ابن قیم می گوید: کسانی که خدا را شناخته اند، بر این اجماع کرده اند که: خواری، این است که خداوند، تو را به خودت بسپارد و تو را با نفست رها کند و موفقیت، این است که خداوند، تو را به خودت نسپارد.

پس بندگان در میان توفیق و توهین خداوندی قرار دارند؛ بلکه در یک لحظه بنده، یا از توفیق خداوندی بهره مند می شود و یا خوار و تنها، رها می گردد. وقتی توفیق خداوند، شامل حال بنده می شود، بنده، از فرامین الهی اطاعت می نماید، خدا را راضی می کند، او را یاد می نماید و سپاسش را به جا می گذارد و چون توفیق خدا

نباشد، بنده، خدا را نافرمانی می نماید، با او مخالفت می ورزد، خدا را ناخشنود می کند و از او غافل می شود و این، بدان سبب است که خداوند، او را خوار گردانیده است. بدین سان بنده، میان توفیق الهی و توهین او قرار دارد. هر گاه بنده، متوجه این امر شود، شدت نیازمندیش به توفیق الهی را در هر لحظه، در می یابد و می داند که ایمان و توحیدش، به دست خداوند است؛ اگر توفیق الهی، یک لحظه از او سلب گردد، ساختمان موحد بودنش فرو می ریزد و آسمان ایمانش بر زمین می افتد. همچنین در می یابد که کسی، آسمان ایمان و توحید انسان را برافراشته است که آسمان را نگاه داشته و نمی گذارد که بر زمین بیفتد.

قرآن، کتاب خجسته

یکی از عوامل شرح صدر و سعادت، خواندن و تلاوت قرآن با تفکر و تدبر است. خداوند، کتابش را به هدایت، نور، شفای دلها و رحمت، توصیف نموده است:

﴿ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ ﴾ «برایتان پندی از

سوی پروردگارتان آمده و شفایی برای دلهاست»..

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴾ «آیا در قرآن

نمی اندیشند یا بر دلهایشان قفل است؟».

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا ﴾ «آیا در قرآن نمی اندیشند که اگر از سوی کسی غیر از خدا بود، در

آن اختلاف زیادی می یافتند».

یکی از دانشمندان می گوید: تلاوت قرآن، عمل به آن، حکم به آن و استنباط از آن، بابرکت و خجسته است.

یکی از صالحان می گوید: چنان غم و اندوه شدیدی به من دست داد که خدا می داند؛ من، قرآن را برداشتم و شروع به تلاوت نمودم؛ سوگند به خدا خیلی زود ناراحتیم، برطرف شد و خداوند، به جای آن، به من شادی و سرور عطا کرد.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ «همانا این قرآن، به راهی هدایت می کند که استوارتر است».

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾ «خداوند، بوسیله قرآن کسانی را به راههای امن و سلامتی هدایت می کند که جویای رضامندی او هستند».

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ (و كذلك او حینا الیک روحاً من امرنا) «و همچنانکه به پیغمبران پیشین وحی کردیم، به تو نیز به فرمان خود روحی وحی نمودیم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلهاست)».

به شهرت علاقه مند باش؛ چون

تاوانش، اندوه و ناراحتی است

از جمله چیزهایی که ذهن را مشوش می کند و صفا و آرامش قلب را تیره می نماید، علاقه وافر به شهرت و طلب خوشنودی مردم است. ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي

الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا﴾ «آنان، خواهان برتری در زمین و فساد و تباهی نیستند».

شاعر می گوید:

من أحمِلُ النفسَ أحياءها و روّحها و لم يبت طأويا منها على ضجر
 إن الرياح إذا اشتدت عاصفها فليس ترمي سوى العالی من الشجر
 «هر کس، خودش را گمنام کند، خویشتن را زنده و راحت می گرداند و
 شبانگهان از ناراحتی به خود نمی پیچد.

بادهای شدید، فقط به درختان بلند قامت ضربه می زنند».

در حدیث آمده است: «هر کس به دنبال خودنمایی و شهرت باشد، خداوند، او
 را (در روز قیامت) رسوا می کند».

﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ﴾ «خود را به مردم می نمایانند و ریاکاری می کنند».

﴿وَتُحِبُّونَ﴾ «و دوست دارند به خاطر کاری ستایش شوند که انجام

نداده اند».. ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ﴾ «مانند
 کسانی مباشید که از سرزمین خود، با غرور و خودنمایی بیرون آمدند».

ثوب الریاء یشف عما تحته فإذا التحفت به فإنک عاری

«لباس ریاکاری، نازک است و آنچه، زیرش می باشد، دیده می شود؛ پس هرگاه

لباس ریا به تن کردی، بدان که در حقیقت لخت (و رسوا) هستی».

زندگی پاکیزه

قطعاً بزرگترین عامل سعادت، ایمان به پروردگار جهانیان است؛ دیگر اسباب

خوشبختی مورد بحث در این کتاب، فوایدی هستند که انسان بی ایمان، به هیچ عنوان

از آنها سودی نمی برد و تنها زمانی نصیب انسان می شوند که انسان، ایمان داشته باشد؛ از اینرو انسان بی ایمان، نباید خودش را در چنین مسایلی خسته کند. اصل کلی سعادت، ایمان به خداوند به عنوان پروردگار و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر و به اسلام به عنوان دین می باشد.

اقبال می گوید:

إنما الكافر حيران له الآفاق تيهه وأرى المؤمن كوناً تاهت الآفاق فيه

«کافر، حیران است و کرانه ها، همه، میدانی برای سرگردانی او هستند و اما مؤمن را وجودی می بینم که کرانه ها در آن حیرانند».

بزرگتر و بهتر از این سخن، فرموده پروردگار متعال است که می فرماید: ﴿مَنْ

عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةًۭ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ

أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧٦﴾ «هر مرد و زن مؤمنی که کار شایسته انجام دهد، به او زندگی پاکی می دهیم و پاداش آنان را بهتر از آنچه که می کرده اند، خواهیم داد».

در اینجا دو شرط، برای زندگی پاک ذکر شده است: ایمان به خداوند و عمل

صالح؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا ﴿٦١﴾

«بی گمان کسانی که ایمان می آوردند و کارهای شایسته انجام می دهند، خداوند مهربان، ایشان را دوست می دارد و (آنان را برای مردم عزیز می گرداند)».

ایمان و عمل صالح، دو فایده دارند: زندگی پاکیزه در دنیا و آخرت و پاداش

بزرگ نزد خداوند متعال. ﴿لَهُمُ الْبُشْرٰى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ «آنان را

در زندگی دنیا و آخرت مژده باد».

بلا و مصیبت به نفع توست

از مصیبت‌های پریشان مباش و بی قراری مکن؛ زیرا در حدیث آمده است: «هرگاه خداوند، قومی را دوست بدارد، آنان را می آزماید؛ هر کس، خشنود گردد، رضامندی خدا، بهره اوست و هر کس، ناخشنود شود، ناخشنودی خدا، بهره اش می باشد».

بندگی خدا در پذیرش تقدیر

یکی از شرایط ایمان، این است که از تقدیر خیر و شر خداوند راضی باشی؛ خداوند متعال، می فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۷﴾ «و شما را با ترس و گرسنگی و کاستی در اموال و جانها و میوه ها می آزمایم و شکیبایان را مژده بده».

تقدیر، همیشه به میل ما نخواهد بود و ما به خاطر ضعف و کاستی خود، انتخاب را بلد نیستیم و در جایگاهی قرار نداریم که پیشنهاد بدهیم؛ بلکه جایگاه ما، عبودیت و بندگی و تسلیم است.

بنده، متناسب با ایمانش مورد آزمایش قرار می گیرد. در حدیث آمده است: «بیماری من به اندازه بیماری دو نفر از شماست» و همچنین فرموده است: «پیامبران، بیش از همه مردم گرفتار بلا می شوند و سپس صالحان».

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ «پس شکیبایی کن چنانکه پیامبران

اولوالعزم، شکیبایی ورزیده اند».

در حدیث آمده است: «خداوند به هر کس که اراده خیر داشته باشد، او را به بلا گرفتار می نماید».

﴿ وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُؤْاُ أَخْبَارَكُمْ ﴾ ﴿٦٦﴾

«و شما را خواهیم آزمود تا مجاهدان و شکیبایان شما را مشخص کنیم و حالات شما را بیازماییم..» ﴿ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴾ «و کسانی را که پیش از ایشان بوده اند، آزموده ایم».

از امارت تا نجاری

علی بن مأمون عباسی، فرزند خلیفه، در کاخی باشکوه و مجلل زندگی می کرد و همه چیز برایش فراهم بود؛ روزی از پنجره کاخ نگاهی به بیرون انداخت؛ کارگر زحمتکشی را دید که هنگام چاشت وضو گرفت، در کنار رود دو رکعت نماز خواند و هنگام غروب دست از کار کشید و به سوی خانواده اش رفت. در یکی از روزها علی بن مامون، فرزند خلیفه، کارگر را فرا خواند و از او حالتش را جویا شد. کارگر گفت: دو خواهر و مادر و همسر، خانواده ام را تشکیل می دهند و من، برای سیر کردن شکم آنها کار می کنم و هیچ درآمد و سرمایه ای جز کار و دسترنجم ندارم؛ هر روز روزه می گیرم و از درآمد روزانه ام افطار می نمایم. پسر خلیفه گفت: آیا از چیزی شکایت داری؟ گفت: بحمد الله نه؛ آنگاه پسر خلیفه، قصر و امارت را رها کرد و بعد از چند سال جسد او را یافتند که مرده بود. آری! او، کاخ را رها نمود و در خراسان به نجاری مشغول شد. زیرا او، سعادت را در این کار یافت، نه در کاخ.

﴿ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴾ ﴿٧﴾ «وبه هدایت کسانی

که هدایت یافته اند، افزود و تقوا و پرهیزگاریشان را به آنان داد».

این قصه، مرا به یاد اصحاب کهف می اندازد؛ آنهایی که در کاخ و کنار پادشاه زندگی می کردند، اما احساس دلتنگی نمودند. چون کفر، در کاخ سکونت گزیده بود؛ از اینرو آنها، کاخ را ترک کردند و رفتند. یکی از آنان گفت: ﴿ فَأَوْدَأُ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا ﴾ ﴿٨﴾ «به غار پناه ببرید؛ خداوند، از رحمت خویش بر شما می گستراند و کارتار را آسان می نماید».

لبیت تخفق الأرياح فيه أحب إلي من قصر منيف

«خانه ای که بادها در آن، وارد می شوند و همه چیز را تکان می دهند، برای من از یک قصر باشکوه پسندیده تر است».

سوراخ سوزن در کنار دوستان، میدان بزرگی است. یعنی جای تنگ، با وجود محبت و ایمان گشاده می شود. «پلکهای ما برای مهمانان، کاسه های بزرگی هستند».

همنشینی با ناهلان، مایه رنج و بدبختی است

احمد می گوید: ناهلان، یعنی اهل بدعت. و گفته شده: یعنی افراد ابله و احمق؛ برخی هم انسان بدخوی و کسی را که کارهای بیهوده انجام می دهد، ناهل گفته اند. ﴿ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ ﴾ «آنان، انگار چوب هایی هستند که (بر دیوار) تکیه

داده شده اند».. ﴿ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴾ ﴿٩﴾ «سخنی نمی فهمند».

شافعی در مورد ناهلان می گوید: وقتی فرد سست و فرومایه ای با من می نشیند، گمان می کنم زمین دارد به همان سویی کج می شود که او نشسته است. اعمش، با دیدن ناهلان، می گفت: ﴿ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴾ ﴿۱۲﴾ «پروردگارا! عذاب را از ما دور کن؛ ما، ایمان داریم».

لا بأس بالقوم من طول ومن قصر
جسم البغال و أحلام العصافير
«کوتاهی و بلندی قوم، اشکالی ندارد؛ جسمهایی همچون قاطر و فکلهایی چون گنجشک دارند».

﴿ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ تَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ﴾ «و هرگاه کسانی را دیدی که به عیبجویی و طعن در آیات ما می پردازند، از آنان روی بگردان». ﴿ فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ ﴾ «با آنان منشینید».

در حدیث آمده است: (مثل الجلیس السیئ کنافخ الکیر) یعنی: «مثال همنشین بد، مانند کسی است که در دمه آهنگری می دمد».

ناخوشایندترین فرد، کسی است که از خوبیها تهی می باشد. انسان فرومایه، به دنبال امیال خود و تسلیم امیال و خواسته هایش می باشد. ﴿ فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى تَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِمْ ۚ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ ﴾ «پس با آنان منشینید تا در سخنی دیگر فرو روند، اگر چنین نکنید، آنگاه شما نیز همانند آنها هستید».

شاعر می گوید:

أنت يا هذا ثقيل و ثقيل و ثقيل
أنت في المنظر انسان وفي الميزان فيل
تو، بسیار سنگین و درشت هستی؛ تو، در نگاه، انسانی و در ترازو فیل».

ابن قیم می گوید: هرگاه به فرد ناخوشایندی گرفتار شدی، تن خود را به او واگذار و با روح خود از او فاصله بگیر و چنان کن که گویا کر و نابینا هستی تا خداوند، تو را از او نجات دهد.. ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْتَ قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ ﴿۱۸﴾ «و از کسی که قلبش را از یادمان غافل گردانده ایم و او از هوای نفس خود پیروی می کند و کارش از حد گذشته، پیروی مکن».

پیامی به مصیبت دیدگان

در حدیث قدسی آمده است: «هر کس که عزیز او را از او گرفتم، اما او به امید پاداش صبر نمود، در عوض به او بهشت را می دهم».

وكانت في حياتك لي عظات فأنت اليوم أوعظ منك حيا

«زندگی تو، برای من موعظه ها بوده است و اینک تو، بیش از دوران حیات مایه

پند هستی».

در حدیث صحیح آمده است: «به هر کس که چشمانش را از او گرفتم، در

عوض، بهشت را به او می دهم».. ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ

الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ ﴿۱۹﴾ «چشمها، کور نمی شوند، ولی دلهایی که در سینه هاست،

کور می شوند».

همچنین در حدیث صحیح آمده است: «هنگامی که خداوند عزوجل، جان فرزند

مؤمن را می گیرد، به فرشتگان می گوید: شما روح فرزند بنده مؤمن مرا گرفتید؟

می گویند: بله. می فرماید: جان جگر گوشه اش را گرفتید؟ می گویند: بله. می

فرماید: بنده ام چه گفت؟ می گویند: تو را ستایش کرد و انا لله و انا الیه راجعون گفت. می فرماید: برای بنده ام خانه ای در بهشت بسازید و اسم آن خانه را حمد بگذارید.

در روایتی آمده است که: وقتی مردم، در روز قیامت پاداش نیک مصیبت دیدگان را می بینند، بعضی آرزو می کنند که ای کاش با قیچی، قطعه قطعه می شدند.

﴿ إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾ «شکیبایان، پاداش خود را بدون حساب و به کمال دریافت می دارند».. ﴿ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ ﴾ «به خاطر صبری که نمودید، درودتان باد».. ﴿ رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا ﴾ «بارخدا! به ما صبر و شکیبایی بده».. ﴿ وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴾ «و شکیبایی کن و شکیبایی ات، تنها در پرتو توفیق خدا میسر است».. ﴿ فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ﴾ «صبر کن؛ بی گمان وعده الهی، حق است».

در حدیثی آمده است: «همانا پاداش بزرگ، بر اثر بلای بزرگ است و هرگاه خداوند، قومی را دوست بدارد، آنان را به بلا گرفتار می نماید؛ پس هر کس، راضی شود، خدا از او راضی می گردد و هر کس ناخشنود شود، ناخشنودی، بهره اوست».

در مصیبتها امور زیادی از قبیل صبر و پاداش نهفته می باشد. بنده باید بداند که همان کسی، نعمت را از او گرفته که نعمت را به او داده است ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ﴾ «خداوند، به شما فرمان می دهد که امانتها را به اهل آن بسپارید».

و ما المال و الأهلون إلا ودائع و لا بد يوماً أن ترد الودائع
 «مال و خانواده، امانتهایی بیش نیستند و امانتها باید روزی برگردانده شوند».

چشم اندازهای توحید در کنترل خشم

از جمله صحنه ها و مناظر توحید، به هنگام رویارویی با اذیت مردم می توان به امور ذیل اشاره کرد:

صحنه عفو و گذشت؛ یعنی: سالم بودن قلب و صفای آن نسبت به کسی که تو را آزار می دهد و دوست داشتن خیر و خوبی، و این، مقامی والاست. همچنین رساندن خیر و فایده به کسی که تو را اذیت می نماید و این، جایگاه والایی است که از فرو بردن خشم شروع می شود. بدین ترتیب که کسی را که به تو آزار رسانده، آزار ندهی و سپس گذشت نمایی؛ یعنی او را ببخشی و از اشتباه او در گذر نمایی. نیکوکاری نیز یعنی به جای بدی، به او نیکی کنی. ﴿وَالَّذِينَ ظَمِرُوا الْغَيْظَ وَالْأَعْيُنَ عَنِ النَّاسِ﴾ «و کسانی که خشم خود را فرو می برند و از مردم گذشت می نمایند و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد». ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ «هر کس عفو کند و اصلاح نماید، پاداش او با خداست».. ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا﴾ «و باید عفو نمایند و ببخشند».

در حدیث آمده است: «خداوند، به من فرمان داده که پیوند خود را با کسی که از من قطع رابطه نموده، برقرار نمایم و از کسی که بر من ستم کرده، گذشت کنم و به کسی که به من نداده، بدهم و ببخشم».

چشم انداز و صحنه تقدیر: یعنی بدانی که هرگاه فردی تو را اذیت می نماید، تقدیر الهی چنین بوده تا به تو آزار برساند و بنده، فقط یک سبب است و فیصله کننده و مقدرکننده، خداوند متعال می باشد. پس تسلیم قضا و فیصله مولایت باش.

منظره و چشم انداز کفاره: یعنی اذیت و آزاری که از سوی مردم متحمل می شوی، کفاره گناهانت می شود و بديها و گناهانت را می زداید و محو می نماید و مقامت را بالا می برد. ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ «پس کسانی که هجرت کردند و از خانه هایشان بیرون رانده شدند و در راه من اذیت و آزار دیدند و کشتند و کشته شدند، گناهان و بديهایشان را از آنها می زدایم».

یکی از حکمتهایی که به بسیاری از مؤمنان داده شده، پایین کشیدن فتیله دشمنی است. ﴿ادْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ «با شیوه ای که بهتر است، دفع کن؛ ناگهان می بینی کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است».

در حدیث آمده: «مسلمان، کسی است که مسلمانهای دیگر از دست و زبان او در امان باشند». یعنی با کسی که تو را اذیت کرده، با چهره ای باز ملاقات نما و به او سخنی نرم بگو تا آتش دشمنی او را خاموش نمایی و کوره دشمنی را از وجودش در بیاوری. ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ﴾ «و به بندگانم بگو: سخنی بر زبان برانند که بهتر است؛ بی گمان شیطان، میان آنان تباهی می افکند».

کن ریق البشر إن الحر شیمته صحیفة و علیها البشر عنوان

«شاداب باش؛ چهره انسان آزاده باز است و چهره باز و خندان، نشان اوست».

یکی دیگر از چشم اندازهای توحید، هنگام اذیت شدن از سوی دیگران، شناخت کوتاهیهای خویشتن است. یعنی بدانی که اذیت و آزار دیگران، نتیجه گناهان خودت می باشد؛ ﴿أَوْلَمَّا أَصَبْتُمْ مُمْصِبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أُنْزِلْنَا هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ «آیا (به ناله و فغان افتاده اید که در جنگ احد) مصیبتی به شما دست داده و می گویند: این، از کجاست؟ حال آنکه (در جنگ بدر) دو برابر آن (پیروزی) کسب کرده اید؟! بگو: (آنچه اتفاق افتاده) از ناحیه خودتان (و نتیجه عملکردتان) می باشد...» ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ «و هر مصیبتی که به شما می رسد، به سبب کارهایی است که خود کرده اید».

اینجا چشم انداز بزرگی وجود دارد و آن، اینکه خدا را بر آن ستایش می کنی و شکر می گذاری. به عبارتی از خدا تشکر می کنی که تو را مظلوم قرار داده و ظالم قرار نداده است. یکی از سلف می گفت: بارخدا یا! مرا مظلوم بگردان و مرا ظالم مگردان.. این، مانند ماجرای دو پسر آدم علیه السلام است که بهترین آنها گفت: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ «اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من برای کشتن تو دست دراز نمی کنم؛ من از خداوندی که پروردگار جهانیان است، می ترسم».

منظره زیبا و ظریف دیگری نیز در کنترل خشم وجود دارد و آن، **منظره مهربانی و رحم** است؛ یعنی نسبت به کسی که تو را اذیت کرده، مهر بورزی. چون او، مستحق و سزاوار رحم است و پافشاری و اصرار او بر اذیت و آزار دیگران و جرأت او به اینکه مسلمانی را آزار می دهد، سزاوار این است که نسبت به او دلسوزی و ترحم نمایی و او را از آزارسانی به دیگران نجات دهی.

وقتی مسطح به خاطر مشارکت در تهمت زدن به عایشه صدیقه رضی الله عنها، ابوبکر^{رضی الله عنه} را آزار داد، ابوبکر^{رضی الله عنه} سوگند خورد که به مسطح کمک مالی نکند؛ مسطح فقیر بود و مخارج او را ابوبکر^{رضی الله عنه} تأمین می کرد. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ «آنان که دارای فضل و توانایی هستند، نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و مستمندان و آنان که در راه خدا هجرت کرده اند، کمک نمی کنند و باید عفو نمایند و گذشت کنند. آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟!»

ابوبکر^{رضی الله عنه} گفت: بله، من دوست دارم که خداوند مرا بیامرزد؛ پس آنگاه ابوبکر^{رضی الله عنه} دوباره به او خرجی داد و او را بخشید.

عینه بن حصن به عمر^{رضی الله عنه} گفت: ای عمر! تو، به ما بذل و بخشش فراوانی نمی کنی و در میان ما به عدالت حکم نمی نمایی. عمر^{رضی الله عنه} خواست او را تنبیه نماید. حر بن قیس گفت: ای امیرالمؤمنین! خداوند می فرماید: ﴿حُدِّ الْعَفْوُ وَأُمْرٌ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ «عفو را پیشه کن و به خوبی فرمان ده و از جاهلان

روی بگردان». راوی می گوید: سوگند به خدا که عمر^{رضی الله عنه} از این آیه بی خیال نگذشت و عادتش، بر این بود که در مقابل کتاب خدا توقف می کرد و از دستور آن پا فراتر نمی گذاشت.

یوسف^{علیه السلام} به برادرانش گفت: ﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ

أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ «امروز سرزنی بر شما نیست. خداوند، شما را می آمرزد و او، مهربان ترین مهربانان است».

پیامبر^{صلی الله علیه و آله} در میان آن دسته از کفار قریش که او را اذیت کرده و او را از وطن بیرون رانده و با او جنگیده بودند، سخن یوسف را اعلام کرد و فرمود: «بروید، شما آزاد هستید». این سخن را در روز فتح مکه فرمود. در حدیث آمده است: «توانمندی در زور بازو و مهارت در کشتی نیست؛ بلکه توانمند، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل نماید». ابن مبارک می گوید:

إذا صاحب قوماً أهل ود فكن لهم كذی الرحم الشفیق
و لا تأخذ بزلة كل قوم فتبقي فی الزمان بلا رفیق

«هرگاه با قومی که اهل محبت هستند، همراهی نمودی، برای آنها همچون خویشاوندی مهربان باش و لغزش هر گروهی را سخت بگیر؛ چون برای همیشه بدون یار خواهی ماند»..

گفته اند که در انجیل آمده است: کسی که یک بار در حق تو مرتکب اشتباه شد، تو او را هفت بار ببخش.

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ «پس هر کس عفو نماید و اصلاح پیشه

کند، پاداش او بر خداست».

یعنی هر کسی یکبار در حق تو مرتکب اشتباه شد، هفت بار او را ببخش تا دین و آبرویت سالم بماند و قلبت آرام بگیرد؛ چون اگر چنین نکنی، قصاصش از اعصاب و خون تو و از خواب و آرامش و آبرویت گرفته می شود نه از دیگران. هندیها، ضرب المثلی دارند که می گوید: «کسی که بر خودش چیره می باشد، از کسی که شهری را فتح می کند، دلیرتر است».

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾ «بی گمان نفس به سوی بدی فرا می خواند، مگر کسی که خدایم، بر او رحم نماید».

نکته

دعای یونس علیه السلام، نمایانگر کمال توحید و منزله دانستن پروردگار و اعتراف بنده به ظلم و گناه خویش می باشد؛ این دعا، از رساترین و بهترین علاجهای غم و اندوه است و بهترین وسیله به سوی خدا می باشد که انسان، از خدا می خواهد تا نیازهای او را برآورده سازد. توحید و تنزیه پروردگار، متضمن اثبات هر نوع کمال برای خداوند و سلب هر نوع نقص و عیب و همانندی از اوست. اعتراف به گناه، ایمان بنده به شریعت و پاداش و گناه را در بردارد و باعث می شود تا بنده در برابر خدا فروتنی نماید و به سوی او بازگردد و از اشتباه و گناه خود دست بکشد. همچنین اعتراف به گناه، در واقع اذعان به بندگی خداوند و اظهار نیازمندی به او است، پس در اینجا بنده به چهار چیز توسل جسته است: توحید، تنزیه، عبودیت و اعتراف. ﴿وَدَشِّرِ

الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۰﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۱﴾

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۷۷﴾ «و شکیبایان را مژده بده؛ کسانی که هر گاه مصیبتی به آنها برسد، می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. درود خدا و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنهاست و ایشان راه یافتگانند».

هم به ظاهر و هم به باطن توجه کن

صفای وجود به صفای لباس بستگی دارد؛ اینجا یک نکته زیبا و امر پسندیده وجود دارد و آن، اینکه یکی از حکما می گوید: هر کس، لباسش چرکین شود، نفس و وجود او اندوهگین و آشفته می گردد و این، یک امر مسلم است. بسیاری از مردم به خاطر چرکین شدن لباسهایشان یا تغییر کردن قیافه شان یا مرتب نبودن کتابخانه شان یا در هم بودن ورقهای پیش رویشان و یا به هم خوردن وعده ها و برنامه روزانه شان ناراحت و پریشان می شوند. جهان هستی، بر اساس نظم آفریده شده و هر کس، حقیقت این دین را بداند، در می یابد که این دین، برای منظم کردن زندگی بنده به صورت کلی و جزئی و امور کوچک و بزرگ زندگی آمده است و هر چیزی نزد خدا به مقدار و اندازه مشخصی می باشد.. ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ «ما در کتاب از هیچ چیزی فروگذار نکرده ایم».

در حدیثی به روایت ترمذی آمده است: «خداوند، تمیزاست و نظافت را دوست دارد». در صحیح مسلم حدیثی روایت شده که: «خداوند، زیباست و زیبایی را دوست می دارد». در حدیث حسن آمده است: «خود را چنان زیبا کنید که در چشم مردم، به نظر آید».

يمشون في الحلل المضاعف نسجها مشى الجمال إلى الجمال البزل
 «در جبهه‌هایی که روی هم بافته شده اند، راه می روند، مانند رفتن شتران به سوی
 شتران تازه نیش شکافته».

اولین کار برای آراستن خویش، توجه به نظافت و شستن است. این حدیث در
 صحیح بخاری آمده که: «بر هر مسلمان لازم است که در هر هفت روز یک بار خود
 را بشوید و سر و بدنش را نظافت نماید». این، حداقل زمان لازم برای شستن خویش
 است و بعضی از صالحان، هر روز غسل می کرده اند. مانند عثمان بن عفان رضی الله عنه که
 می گویند: او خود را می شست و این آیه را می خواند: ﴿ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ
 وَشَرَابٌ ﴾ «این، آبی است که هم برای شستشو، (مفید است و هم برای نوشیدن،
 گوارا) می باشد».

یکی از زیباییها، اهمیت دادن به عادهای فطری است؛ مانند گذاشتن ریش،
 کوتاه کردن سیل، گرفتن ناخن، گرفتن موهای زاید بدن، مسواک کردن، استفاده از
 عطر و خوشبویی، خلال کردن دندانها، تمیز کردن لباس و توجه به ظاهر؛ این کارها،
 به انسان شرح صدر و آرامش خاطر می دهند.

و همچنین پوشیدن لباس سفید؛ در حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لباس سفید
 پوشید و مرده هایتان را در پارچه های سفید کفن کنید».

رقاق النعال طیباً حجاتهم یحیون بالریحان یوم السباسب
 «کفشهای زیبایی دارند و کمربندهایشان خوب است و در بیابان بی آب و علف
 به گلها سلام می کنند!»

امام بخاری، بابی تحت عنوان: «باب پوشیدن لباس سفید» گشوده و در آن حدیثی بدین مضمون آورده است که: «فرشتگان با لباس سفید در حالی که عمامه سفید بر سر دارند، فرود می آیند».

کار خوب و زیبای دیگری که می توان انجام داد، برنامه ریزی است؛ یک وقت را برای خواندن مقرر کنید و وقتی را برای عبادت و وقتی را برای مطالعه و وقتی را هم برای استراحت در نظر بگیرید.

﴿ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴾ «هر زمانی، دارای کتاب و معجزه ای است (درخور آن می باشد)». ﴿ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴾ «هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن، نزد ماست و آن را جز به مقداری مشخص نازل نمی کنیم».

در کتابخانه کنگره، تابلویی هست که روی آن نوشته شده: جهان هستی، براساس نظم ساخته شده است. این، درست است؛ در شریعتهای آسمانی به نظم و ترتیب فرا خوانده شده و خداوند متعال، خبر داده که جهان هستی، بیهوده و بی هدف آفریده نشده و بلکه مبتنی بر تقدیر و قضای الهی و نظم و ترتیب است: ﴿ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانٍ ﴾ «خورشید و ماه، از روی حساب (مشخصی در گردش) هستند... ﴿ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾ «خورشید را نسزد که ماه را دریابد و نه شب از روز پیشی بگیرد و هر یک در فضایی شناورند... ﴿ وَالْقَمَرَ قَدَرْتَنَّهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴾ «و برای ماه منزلگاههایی تعیین کرده ایم که به صورت خوشه ی

کهنه خرما در می آید (و قوسی شکل و زردرنگ می گردد)».. ﴿ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ ۗ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ ۗ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۗ وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَلْنَاهُ تَفْصِيلاً ﴾ ﴿۱۷﴾ «و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم؛ پس نشانه شب را محو (تاریکی) قرار داده ایم (تا در آن بیسایید) و نشانه روز را روشن گردانده ایم (تا در آن تلاش و کوشش کنید و) فضل پروردگارتان را بجوید و شماره سالها و حساب (امور زندگی خود) را بدانید و هر چیزی را دقیقاً بیان داشته ایم».. ﴿ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطِلاً ۖ ﴾ «پروردگارا! تو این را بیهوده و باطل نیافریده ای»..

﴿ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادِنَا ۗ ﴾ «و ما، آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای سرگرمی و بیهوده نیافریده ایم».. ﴿ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَّآتَّخِذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ ﴾ ﴿۱۸﴾ «اگر می خواستیم (چیزی را) مایه سرگرمی قرار دهیم، چیزی مناسب خود انتخاب می کردیم»..

کار و تلاش کن

اطبا و حکمای یونان، برای معالجه فردی که گرفتار اوهام و بیماریهای روانی بود، او را به کار کردن در مزرعه ها و باغها مجبور می کردند؛ مدت زمان زیادی نمی گذشت که بیمار بهبودیش را باز می یافت و آرامش به او باز می گشت؛ خدای متعال می فرماید: ﴿فَأَمْسُوا فِي مَنَاجِبِهَا﴾ «پس در بلندیهای زمین راه بروید». ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا﴾ «و بگو: هر آنچه می خواهید، بکنید».

کسانی که کارهای دستی انجام می دهند، بیش از دیگران آرامش خاطر و قدرت بدنی دارند؛ علتش، این است که آنها حرکت و فعالیت زیادی دارند. در حدیث آمده است: «بارخدا یا! از ضعف و تنبلی به تو پناه می برم».

به خدا پناه ببر

الله، اسم بزرگ و عظیمی است که معروفترین و شناخته ترین معارف می باشد و معنای بسیار لطیف و دقیقی دارد؛ گفته اند: الله، از اله گرفته شده؛ یعنی کسی که دلها او را پرستش می نمایند، او را دوست می دارند و با پناه بردن به او آرام می گیرند و با آن خرسند می شوند و به او پناه می برند و اصلاً امکان ندارد که قلب، در سایه چیزی دیگر جز او آرامش بیابد.

پیامبر ﷺ به دخترش فاطمه رضی الله عنها دعای رفع شدن اندوه را آموخت که عبارتست از: (الله الله ربی لا اشرك به شیئاً) «الله، الله؛ پروردگار من است، هیچ چیز را با او شریک نمی سازم».

﴿ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴾ ﴿١١﴾ «بگو: الله؛ سپس آنها را بگذار در یاهه گوییهایشان سرگرم باشند».. ﴿ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ﴾ «و او، بر بندگانش چیره است».. ﴿ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ ﴾ «خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است».. ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۗ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ ﴿١٧﴾ «و آنان خدا را آنگونه که شایسته اوست، نشناختند و زمین و آسمانها در روز قیامت، دست راست او پیچیده هستند. خداوند، بسی پاک و برتر است از آنچه با او شریک می گیرند».. ﴿ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ﴾ روزی که آسمانها را در هم می پیچانیم مانند پیچاندن طومار نوشته ها».. ﴿ إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ﴾ «خداوند، آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا از جایشان تکان نخورند و از بین نروند».

بر خداوند توکل نموده ام

از بزرگترین عواملی که سعادت را برای بنده به ارمغان می آورد، توکل او بر خدا و کافی دانستن الله، به عنوان کارساز و مراقبت و نگهبان است. ﴿ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴾ ﴿١٥﴾ «آیا برای خدا همانم و همتایی سراغ داری؟».. ﴿ إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي تَزَلَّ الْكِتَابُ ۗ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴾ ﴿١٦﴾ «کارساز من، خداوندی است که کتاب را

فرو فرستاده و او، کارساز و یاور صالحان است.. ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ «هان! بی گمان دوستان خدا ترسی ندارند و اندوهگین نمی شوند».

بر سه چیز اجماع کرده اند...

با مطالعه کتابهای مهندسين، ادیبان، مریبان، مورخین و نیز نشریات شرق و غرب و ماهنامه ها و مجلاتی که به موضوع اضطراب و آشفتگی پرداخته اند، به این نتیجه رسیدم که همه، برای دستیابی به آرامش خاطر بر سه چیز اتفاق نظر دارند؛ آن سه چیز، عبارتند از:

نخست: ارتباط با خداوند عزوجل، بندگی خالصانه برای او و اطاعت از او و پناه بردن به او.

این، مهمترین مسأله ی ایمان است: ﴿فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾ «او را پرست و بر عبادتش شکیبایی بورز»..

دوم: بستن پرونده گذشته با تمام ناراحتیها، اشکها، بلاها و دردهایی که در خود داشته و آغاز زندگی جدیدی با روزی جدید.

سوم: نپرداختن و فرونرفتن در آینده ای که هنوز نیامده است و ترک گفتن انتظارات، توقعات و نگرانیهای نابجا؛ خلاصه اینکه باید فقط در چهارچوب امروز زندگی کرد.

علی علیه السلام می گوید: از آرزوهای طولانی بپرهیزید که انسان را به فراموشی و نسیان می اندازد. ﴿ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴾ ﴿۱۸﴾ «و گمان بردند که آنها به سوی ما باز نمی گردند».. ﴿ تَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ﴾ «آنان هر بانگی را علیه خود می پندارند».

سالهاست مردمانی را می شناسم که منتظر و نگران مسایل و بلاها و اتفاقاتی هستند که هنوز رخ نداده است. آنان همواره خود و دیگران را از آن اتفاقات می ترسانند. سبحان الله! چقدر زندگیشان تلخ و رنج بار است! اینها مانند زندانیانی هستند که توسط چینپا شکنجه می شوند. چینپا برای شکنجه زندانیان، آنان را زیر شیر آبی قرار می دهند که در هر دقیقه یک قطره آب از آن می چکد؛ بدین سان زندانی پس از چکیدن یک قطره، منتظر چکیدن قطره ای دیگر می ماند و این وضع ادامه می یابد تا اینکه دیوانه می شود و عقلش را از دست می دهد. خداوند دوزخیان را چنین توصیف نموده است: ﴿ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا ﴾ «بر آنان فیصله نمی شود که بمیرند و نه از عذابشان کاسته می گردد»..

﴿ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴾ ﴿۱۳﴾ «دوزخی، در جهنم نه می میرد و نه زندگی می کند».. ﴿ كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا ﴾ «هر بار پوستشان بسوزد، به جای آن، پوستهای دیگری قرار می دهیم».

ستمکار را به خدا بسپار

و عند الله تجتمع الخصوم

إلى الديان يوم الحشر نمضى

«به سوی داور روز جزا رهسپار می شویم و طرفهای درگیر، نزد خداوند گرد می آیند».

همین عدالت برای بنده کافی است که او، منتظر روزی است که در آن پیشینیان و آیندگان، گرد می آیند؛ در آن روز هیچ ستمی نیست و داور، خداوند عزوجل است و فرشتگان، گواهان محکمه عدل الهی اند؛ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ﴾ «و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم؛ به هیچکس کوچکترین ستمی نمی شود و اگر به اندازه خردلی (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد، آن را می آوریم (و سزا و جزایش را می دهیم) و همین که ما حسابرس هستیم، کافی است».

پادشاه ایران و پیرزن

بزرگمهر، حکیم ایرانی، می گوید: پیرزنی که تمام دارایش، یک مرغ بود، کوخی در کنار کاخ کسری داشت. روزی، پیرزن به روستایی دیگر سفر کرد و گفت: پروردگارا! مرغم را به تو می سپارم؛ وقتی پیرزن رفت، کسری برای آنکه کاخ خود را توسعه دهد، کوخ پیرزن را با خاک یکسان کرد و سربازانش، مرغ پیرزن را سر بردند. آنگاه که پیرزن بازگشت و این وضعیت را دید، رو به آسمان کرد و گفت: پروردگارا! من حضور نداشتم؛ تو کجا بودی؟! خداوند، انتقام پیرزن را گرفت و پسر کسری با کارد به پدرش حمله کرد و او را در رختخوابش به قتل رساند.

﴿ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ۗ وَخُوفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ﴾ «آیا خداوند،

برای بنده اش کافی نیست و تو را از کسانی غیر از او می ترسانند».

ای کاش همه ما مانند فرزند بهتر آدم بودیم که گفت: ﴿ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ

لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ ﴾ «اگر تو دست خود را برای کشتن من

دراز کنی، من به سوی تو دست دراز نمی کنم که تو را بکشم». در روایتی آمده

است: «بنده مقتول خدا باش و قاتل مباش». مسلمان، رسالت و مسؤولیتی بزرگتر از

انتقام و خالی کردن عقده و حسد و تنفر دارد.

گاهی نقص و کاستی به کمال تبدیل می شود

﴿ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ ۗ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴾ «آن را برای خود بد مپندارید، بلکه

آن، برایتان بهتر است».

برخی از نوابغ و نخبگان از آنجا رشد نموده و با پایداری به جلو رفته اند که در

خود احساس کسر و کمبود می کرده اند؛ بسیاری از علما، از موالی بوده اند؛ مانند:

عطاء، سعید بن جبیر، قتاده، بخاری، ترمذی و ابوحنیفه رحمهم الله.

بسیاری از نوابغ جهان و دریاهاى دانش شریعت اسلامى مانند ابن عباس، قتاده،

ابن ام مکتوم، اعمش و یزید بن هارون، نابینا شده اند.

از علمای متأخرین محمد بن ابراهیم آل شیخ، شیخ عبدالله بن حمید و شیخ

عبدالعزیز بن باز نابینا بوده اند. در مورد بسیاری از نوابغ و مخترعان خواننده ام که

بیماریهایی داشته اند؛ یکی، نابینا و دیگری ناشنوا و آن یکی لنگ و دیگری فلج بوده

است، اما با این حال از خود شاهکارهایی در تاریخ به جا گذارده و با دانش، اختراعات و اکتشافات خود، در زندگی بشریت تأثیر گذاشته اند.

﴿وَجَعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ «و برایتان نوری قرار می دهد که به وسیله

آن (راه خود را می یابید و) راه می روید».

مدرک بالایی علمی، همه چیز نیست؛ از اینکه مدرک دانشگاهی یا فوق لیسانس و دکترا نداری، ناراحت و اندوهگین مباش. چون مدرک، همه چیز نیست. تو می توانی بدون داشتن مدرک دانشگاهی بدرخشی و تأثیر بگذاری و به امت خیر فراوان برسانی. چه بسیار مردان معروف و مهم و مفیدی بوده اند که مدرک دانشگاهی نداشته اند؛ اما با شایستگی، بلندنظری و همت و مقاومت و ایستادگی خود، پیشرفت کرده اند. در عصر حاضر بسیاری از کسانی که در علوم اسلامی و دعوت و تربیت و فکر و ادب تأثیر گذاشته اند، دارای مدرک دانشگاهی نبوده اند؛ افرادی چون مالک بن نبی، عقاد، طنطاوی، ابوزهره، مودودی، ندوی و شمار زیادی از اندیشمندان. علمای سلف و نخبگان و نوابغی که در خیر القرون زیسته اند، بهترین نمونه در این زمینه می باشند.

نفس عصام سودت عصاما و علمته الکر والإقداما

«ویژگیهای درونی عصام، او را ارجمند و مهتر نمود و به او، حمله و پیشروی را

آموخت».

از سوی دیگر هزاران دکترا در این سو و آن سوی جهان اسلام هستند که تأثیر

شایانی ندارند؛ ﴿هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا﴾ «آیا از کسی

از آنان چیزی احساس می کنی یا صدایی از آنان می شنوی؟»

قناعت، گنجی بزرگ است. در حدیث صحیح آمده است: «به آنچه خداوند، نصیب تو نموده، راضی باش که در این صورت توانگرترین مردم می شوی». به خانواده، درآمد، سواری و فرزندان و شغل خود قانع و راضی باش. آنگاه سعادت و آرامش را خواهی یافت. در حدیث صحیح آمده است: «توانگری، توانگری نفس است». توانگری به فراوانی مال و برتری مقام نیست؛ بلکه توانگری، آرامش و راضی بودن انسان به آنچه خداوند، نصیب او نموده، می باشد. در حدیث صحیح آمده است: «خداوند، بنده توانگر، پرهیزگار و گمنام را دوست دارد».

یکی از دوستان می گفت: از فرودگاه به قصد شهری دیگر سوار ماشینی شدم؛ دیدم که این راننده، شادمان و سرحال است و خدا را سپاس می گوید و پروردگارش را یاد می کند؛ از او در باره خانواده اش پرسیدم. به من گفت: دو همسر و بیش از ده فرزند دارد و درآمد ماهیانه اش فقط هشتصد ریال است و خانه ای قدیمی دارد که او و خانواده اش، در آن زندگی می نمایند و با این حال خیلی راحت و آسوده خاطر است. چون به آنچه خداوند، بهره او نموده، راضی و خشنود می باشد. آن دوست، می گفت: با مقایسه این مرد و مردمانی که میلیاردها پول و کاخ و خانه های زیادی دارند و زندگی تنگ و ناگواری را بسر می نمایند، شگفت زده شدم و آنگاه دانستم که سعادت و خوشبختی در مال و دارایی نیست.

بازرگان ثروتمند و معروفی بود که ثروت هنگفت و دهها کاخ و خانه داشت؛ اما بداخلاق، بدرفتار و زشت خوی بود؛ او، در سفر و دور از خانواده اش، در گذشت؛ چون به آنچه خداوند، به او داده بود، راضی نبود: ﴿ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ﴾ ^ط کَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَمِيدًا ﴿٦١﴾ «سپس طمع می ورزد که (بر ثروت و قدرتش)

بیفزایم. هرگز! (چنین نخواهد شد و به آرزویش نخواهد رسید). چرا که او، با آیات ما، مخالف و ستیزه جوست».

عربهای قدیم، تنهایی در صحرا و دوری از مردم را نشانه آسودگی خاطر می دانستند. یکی از عربهای قدیم گفته است:

عوی الذنب فاستأنست بالذئب إذعوی و صوت انسان فکدت أظیر
«گرگ، عوعو کرد و من با صدای گرگ انس گرفتم و صدای انسانی، درآمد و نزدیک بود پرواز کنم».

ابوذریعه[ؓ] در ربنه سکنی گزید. سفیان ثوری می گوید: دوست داشتم در دره ای بودم و کسی مرا نمی شناخت! در حدیثی چنین آمده که: «نزدیک است بهترین دارایی انسان، گوسفندانی باشند که آنها را به محل ریزش باران و دره ها می برد و او با دین خود از فتنه ها فرار می کند».

هنگام بروز فتنه بهترین و سالمترین کار برای بنده، این است که از فتنه فرار نماید.

مردمانی را می شناسم که فقر و ناراحتی، از آن جهت گریبانگیرشان شده که از خداوند متعال، دوری نموده اند. فردی را می بینی که ثروتمند بوده و در عافیت و راحتی قرار داشته و از سوی پروردگارش مورد اکرام واقع شده، اما از اطاعت خدا روی گردانده، در خواندن نماز سستی کرده و مرتکب گناهان کبیره شده است. آنگاه خداوند، تندرستی را از او گرفته، ثروتش را از او ستانده و او را به فقر و اندوه و ناراحتی مبتلا کرده است؛ پس او از رنجی به رنجی دیگر پا می گذارد و از بلایی به بلایی دیگر گرفتار میشود: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾

«و هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت..» ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ
 اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ «این، برای آن
 است که خداوند، هیچ نعمتی را که به قومی ارزانی کرده، تغییر نمی دهد (و آن را از
 آنان نمی گیرد) مگر آنکه خودشان را تغییر دهند (و سزاوار نعمت شوند و دیگر
 شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند)».. ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ
 أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ «و هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب کارهایی
 است که خود کرده اید و از بسیاری چیزها در می گذرد و عفو می نماید».. ﴿وَالْو
 اسْتَقْنُمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا﴾ «و اگر بر راه استقامت کنند، به
 آنان، آبی گوارا خواهیم نوشاند».

خیلی دوست دارم که برای رفع ناراحتیها و غمهایت، نسخه ای جادویی
 می داشتم تا آن را به تو می دادم و بدین سان تمام ناراحتیهایت از بین می رفت؛ ولی
 من از کجا چنین چیزی بیاورم؟ البته یک نسخه خوب از علمای دین و پرچمداران
 شریعت به تو عرضه می نمایم و آن، این است که: آفریدگار را بپرست، به رزق و
 روزی خود راضی باش، به تقدیر الهی خرسند و به دنیا بی علاقه باش و آرزوهایت را
 کوتاه کن. روانشناس معروف آمریکایی «ویلیام جیمز» که آمریکاییها، او را پدر علم
 روانشناسی می دانند، سخن جالبی دارد؛ وی، می گوید: ما انسانها، درباره چیزهایی
 که نداریم، فکر می کنیم و خدا را بر آنچه که داریم، شکر نمی گزاریم و به جنبه
 اسفبار و تاریک زندگی خود می نگریم و به قسمت درخشان و زیبای آن نظر

نمی کنیم، از کمبودهایی که داریم، تأسف و حسرت می خوریم و آنچه داریم، ما را خوشبخت نمی نماید!

﴿لَيْنِ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ «اگر شکر گزارید، به شما بیشتر نعمت می دهم».

در حدیث آمده است: «و به خداوند پناه می برم از نفسی که سیر نمی شود». همچنین در حدیث آمده است: «هر کس در حالی صبح کند که هم و فکر او، آخرت باشد، خداوند، کار و بارش را سامان می دهد و توانگریش را در قلبش می نهد و دنیا، خوار و در حالی که بینی اش به خاک مالیده شده، نزد او می آید (و در خدمتش قرار می گیرد) و هر کس، در حالی صبح کند که هم و فکر او، دنیا باشد، خداوند، کار و بارش را نابسامان می کند و فقر او را پیش رویش قرار می دهد و از دنیا فقط همان مقداری به او می رسد که برای او مقدر شده است».

﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ

اللَّهُ فَأَنِي يُؤَفِّكُونَ ﴿٦١﴾﴾ «و اگر از آنان پرسى که چه کسی، آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است، بطور قطع خواهند گفت: الله؛ پس به کدام سو منحرف می شوند؟!»

یک اعتراف

سخروف، دانشمندی روسی است که به خاطر مخالفت با الحاد، به جزیره سبیری تبعید شد؛ زیرا او، همواره می گفت: در دنیا، نیرویی فرابشری و اثرگذار وجود دارد.. این گفتار، با باورها و پندارهای سوسیالیستها که به عدم وجود خدا معتقدند و حیات را ماده و فرایندی طبیعی می پندارند، در تعارض قرار داشت. آنچه از گفته این

دانشمند روسی، بر می آید، این است که سرشت و نهاد انسان، بر اساس توحید و خداشناسی فطری می باشد؛ ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ «فطرت خدا که مردم را بر اساس آن سرشت».

ملحد و منکر خدا، هیچ جایگاه و ارزشی ندارد. چراکه او، نهادی نگونسار و وجدانی تهی و آهنگی نافرجام و مخالف با برنامه و آیین الهی در زمین دارد. دو سال پیش از فروپاشی نظام سوسیالیستی شوروی، با یکی از اساتید مسلمان مرکز اسلامی واشنگتن دیدار کردم. او، این آیه را برایم تلاوت کرد: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَدْرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ «ما، دلها و چشمان آنها را (در دریای تخیلات و اوهام) واژگون و حیران می گردانیم؛ همانگونه که در ابتدا ایمان نیاوردند (و میان آنها و ایمان فاصله بود) و آنان را به خود وا می گذاریم تا در طغیان و سرکشی خویش سرگردان باشند».

وی، سپس افزود: این آیه، درباره کمونیستها، واقعیت خواهد یافت که: ﴿فَأَنذَرْتُ اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ «خداوند، بنیان آنها را از اساس نابود کرد و سقف از بالای سرشان بر روی آنها فرو ریخت (و شالوده زندگی آنان از میان رفت)». ﴿فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ﴾ «اما آنان، (از ایمان به خدا و شکر نعمت) رویگردان شدند؛ بدین سبب ما، سیل ویرانگری را به سویشان روان کردیم».. ﴿فَكَلَّا أَهْدْنَا بِدْنِيهِمْ﴾ «ما، هر یک را به گناهانشان گرفتیم».. ﴿فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ «عذاب، ناگهانی به سراغشان م آید؛ بگونه ای که نمی فهمند (عذاب، چگونه و از کجا سر رسید)».

لحظاتی با ابلهان

زیات در مجله (الرسالة) مطلب عجیب و مقاله ای بسیار زیبا در توصیف کمونیسم نوشته است؛ کمونیستها، فضایی را به کره ماه فرستادند. یکی از فضانوردان پس از بازگشت از فضا، مقاله ای در روزنامه روسی (برافدا) نوشت که در آن گفته بود: ما، به آسمان رفتیم؛ اما آنجا نه خدایی دیدیم و نه بهشت و جهنم و فرشتگانی.

زیات در پاسخ این مقاله، چنین نوشت: بسی جای تأسف است برای شما ای خرفستان احمق!! آیا گمان می برید که خداوند را در حالی که بر بالای عرش خود هست، خواهید دید و می پندارید که حوره‌های بهشتی را در حالی که بر ابریشم راه می روند، می بینید و صدای آب کوثر را می شنوید و بوی انسانهایی که در دوزخ عذاب داده می شوند، به مشام شما خواهد رسید؟ اگر چنین گمان برده اید بدبخت و زیانمند هستید؛ اما من، این سرگردانی، گمراهی، انحراف و حماقت را که برخاسته از اندیشه کمونیستی و الحادی موجود در سرهایتان است، به چیزی دیگر تفسیر نمی کنم. کمونیسم، امروزی بدون فردا، آسمانی بدون زمین و کاری بی پایان و تلاشی بی نتیجه و نافرجام است.. ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ «آیا گمان می بری که بیشتر آنها می شنوند یا می فهمند؟ آنان، همچون چارپایان هستند و بلکه گمراه تر».

﴿هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ ءَاذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ «آنان، دل‌هایی دارند که با آن نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و

گوشه‌هایی دارند که با آن نمی شنوند.. ﴿ وَمَنْ يُنِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ ﴾ «و هر کس که خداوند، خوارش نماید، هیچ کسی نیست که او را گرامی بدارد». ﴿ اَعْمَلْتُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ ﴾ «اعمالشان، چون سرابی در بیابان است».. ﴿ اَعْمَلْتُمْ كَرَمَادٍ اَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ﴾ «اعمالشان، همچون خاکستری است که در روزی طوفانی، بادی شدید، با آن برخورد کند».

عقاد در کتاب (مذهب ذوی العاغات) در خشم بر کمونیسم الحادی که در جهان پدیدار شده، سخنی بدین مفهوم گفته است: فطرت سالم، این دین راستین، یعنی دین اسلام را می پذیرد؛ اما انسانهای کم عقل، کوته بین و بداندیش، ممکن است به الحاد و کمونیسم روی بیاورند.. ﴿ وَطَبَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴾ ﴿٢٧﴾ «و بر دلهایشان مهر زده شد، پس آنان نمی فهمند».

الحاد، ضربه ای مهلک بر فکر و اندیشه است و بیشتر به کارهای کودکانه در دنیای کودکی می ماند و بزرگترین اشتباهی است که در گذر روزگار، اتفاق افتاده است. بنابراین خداوند متعال می فرماید: ﴿ اَفِي اللّٰهِ شَكٌّ ﴾ «آیا در وجود خدا تردیدی هست؟» یعنی قطعاً در وجود خدا، شکی نیست. یکی از علما می گوید: هیچکس جز فرعون، وجود خداوند را انکار نکرده است؛ او نیز در درون خود به وجود خدا اعتراف می کرد و فقط در ظاهر منکر الله بود؛ بنابراین موسی عليه السلام گفت: ﴿ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا اُنزِلَ هٰتُوْلَآءِ اِلَّا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بَصَآئِرٍ وَاِنِّي لَاطْنٰكُ يٰفِرْعَوْنُ مَثْبُوْرًا ﴾ ﴿١٧﴾ «تو (ای فرعون!) می دانی که این معجزات روشنی بخش

را جز پروردگار آسمانها و زمین نفرستاده است و من، معتقدم که تو ای فرعون! هلاک می گردی».

فرعون نیز سرانجام آنچه را که در قلبش پنهان می کرد، با فریاد بلند به زبان آورد: ﴿ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَامَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۰۰﴾ «ایمان آورده ام که هیچ معبود بحقی جز خداوندی که بنی اسرائیل، به او ایمان آورده اند، نیست و من، از مسلمانانم».

ایمان، راه نجات

در کتاب (الله یتجلی فی عصر العلم) و در کتاب (الطب محراب الایمان)، این حقیقت بیان شده است که: بیشترین چیزی که به انسان کمک می نماید تا از غمها و ناراحتیهایش نجات یابد، ایمان به خداوند عزوجل و سپردن کار به اوست؛ ﴿وَأَقْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ﴾ «و کارم را به خدا می سپارم».. ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ «هیچ مصیبتی نمی رسد مگر با فرمان خدا و هر کس، به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می کند».

هرکس بداند که همه چیز، طبق قضا و تقدیر است، قلبش، به سوی رضامندی و تسلیم رهنمون می شود؛ ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ «و بارهای سنگین و طوقهایی را که بر آنان بود، از دوش آنها پایین می نهد».

و أعلم أني لم تصبني مصيبة من الله إلا قد أصابت فتى قبلى

«و می دانم که هیچ مصیبتی از سوی خدا به من نمی رسد، مگر آنکه پیش از من به جوانی دیگر رسیده است».

نویسندگان برجسته غرب مانند «کرسی مریسون» و «الکسیس کاریل» و «دیلکارنگی»، اعتراف می کنند که راه نجات غرب مادیگرا از وضعیت وخیم و رو به سقوطش، ایمان آوردن به خداوند ﷻ است. همچنین بیان کرده اند که: علت پدیده اسفبار خودکشی در غرب و راز بزرگ آن، بی دینی و رویگردانی از پروردگار جهانیان می باشد.

﴿لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا ذُؤُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٦٠﴾﴾ «آنان به سبب آنکه روز قیامت را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند».. ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٦١﴾﴾ «کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضيض کفر) از آسمان فرو افتاده (و به بدترین شکل جان داده است) آنگاه پرندگان، او را می ربایند یا باد، او را به مکانی دورافتاده می اندازد».

روزنامه (الشرق الاوسط) در تاریخ ۱۴۱۵/۴/۲۱ هجری قمری به نقل از همسر رئیس جمهور اسبق آمریکا «جورج بوش» (بوش پدر) می نویسد: او، بیش از صد بار قصد خودکشی کرده و ماشین را تا لب پرتگاه برای کشتن خود برده و تلاش کرده است تا خودش را خفه کند.

قزمان در جنگ احد حضور یافت؛ او، در کنار مسلمانان خیلی خوب با کفار می جنگید. مردم، به او گفتند: بهشت بر تو مبارک باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «او، دوزخی است!» آری؛ او، زخمهای شدیدی برداشت، بی تاب شد و خودکشی کرد؛ ﴿الَّذِينَ

ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ مَحْسَبُونَ أَهْمٌ تَحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٤﴾ «کسانی که تلاش آنها، در زندگی دنیا هدر می رود و آنها، گمان می برند که کار خوبی انجام می دهند».

این، معنای گفته خداوند متعال است که می فرماید: ﴿ وَمَنْ أَغْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ﴾ «و هر کس، از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت».

مسلمان، در هر وضعیتی که باشد، به کارهایی از قبیل خودکشی دست نمی زند. دو رکعت نماز خاشعانه، برای از بین بردن اندوه و ناراحتی و افسردگی، کافی است؛ ﴿ فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ^ط وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣﴾ » پس در برابر آنچه می گویند، شکمیا باش و با ستایش پروردگارت، او را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، به پاکی یاد کن و شبانگاه و در روز، تسبیح او را بگویی تا (آرامش خاطر به تو دست دهد و) خوشنود شوی».

قرآن، درباره این جهان و انحراف و گمراهی آن می پرسد و می گوید: ﴿ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥﴾ » آنان را چه شده که ایمان نمی آورند؟! چه چیزی آنها را از ایمان آوردن باز می دارد و حال آنکه راه، روشن شده، حجت اقامه گردیده و دلیل، واضح گشته و حق، آشکار گردیده است؟ ﴿ سُنُّهُمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ﴾ «نشانه هایمان را در جهان هستی و در وجود خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا روشن شود که آن حق است».

آری! تا برایشان روشن شود که محمد ﷺ راستگوست و خداوند، معبود برحق و سزاوار پرستش می باشد و دین اسلام، کامل و سزاوار آن است که جهانیان بدان روی بیاورند.. ﴿ وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ ﴾ «هر کس، مطیعانه روی به خدا کند، در حالی که نیکوکار است، به راستی که به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است».

کفار هم متفاوتند!

در خاطرات «جورج بوش» تحت عنوان «گامی به جلو» آمده که او، در تشییع جنازه «بریتنیفر» رئیس اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در مسکو شرکت کرد. بوش می گوید: جنازه اش را جنازه ای تاریک و سیاه یافتم که فاقد ایمان و روح بود. بوش از آن جهت این را می گوید که مسیحی است و آنها، کمونیست و منکر خدا هستند.. بین که بوش با وجود آنکه خودش، گمراه می باشد، انحراف کمونیستها را دریافته است! چون قضیه، نسبی است و اگر بوش، اسلام را که دین راستین خداست، می شناخت، چگونه بود و چه می گفت؟! ﴿ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ «و هر کس دینی غیر از اسلام بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد و او، در آخرت از زیانکاران است»..

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (و اما

کسانی که چهره هایشان سفید می شود، در رحمت خداوند، غوطه ورنند و آنان، در آن جاودانه اند.

اراده آهنین

دانشجویی مسلمان، برای درس خواندن به لندن رفت. او، با یک خانواده انگلیسی کافر در یک خانه سکنی گزید تا زبان انگلیسی را بیاموزد. این دانشجو، متدین بود و صبح زود از خواب بیدار می شد و به سوی شیر آب می رفت، وضو می گرفت، نماز می خواند و رکوع و سجده به جا می آورد؛ پیرزنی هم در این خانه بود که همواره این دانشجو را زیر نظر داشت. بعد از چند روز از او پرسید: تو چه کار می کنی؟ گفت: دینم به من فرمان داده که این کار را انجام دهم. پیرزن گفت: خوب؛ اما دیرتر بیدار شو تا خوابت کامل شود و استراحت کنی، آنگاه از خواب برخیز. گفت: اما اگر من، نماز را سر وقتش نخوانم، پروردگارم نمی پذیرد. پیرزن سرش را تکان داد و گفت: عجب اراده ای! آهن را در هم می شکنند! ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾ «مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنها را از ذکر خدا و بر پا داشتن نماز به خود مشغول نمی کند». به راستی که چنین رویکردی، برخاسته از اراده ایمان و قوت یقین و قدرت توحید است. ساحران فرعون، وقتی در لحظه نبرد بین موسی عليه السلام و فرعون، به خداوند جهانیان ایمان آوردند، با الهام از همین اراده، به فرعون گفتند: ﴿لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْيَمِينِ وَالَّذِي فَطَرَنَا

فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ ﴿﴾ «هرگز تو را بر نشانه های روشنی که نزد ما آمده و بر کسی که ما را آفریده، ترجیح نخواهیم داد؛ پس هر آنچه که می خواهی و می توانی، حکم کن».. این، به مبارزه طلبیدنی می باشد که مانند آن به گوش کسی نخورده است! آنها، در آن لحظه ادای این رسالت و ابلاغ کلمه راستین و محکم را به این ملحد سرکش، وظیفه خود می دانستند.

حبيب بن زيد رضی الله عنه، نزد مسیلمه رفت تا او را به توحید دعوت دهد؛ مسیلمه، او را گرفت و با شمشیر قطعه قطعه کرد. او، فریاد و آه و ناله ای سر نداد و تکان نخورد تا اینکه به شهادت رسید و به دیدار پروردگارش شتافت: ﴿وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ «شهیدان، نزد پروردگارش هستند؛ آنان، پاداش و نورشان را دارند».

حبيب بن عدی رضی الله عنه را بر چوبه دار بالا بردند؛ او، این شعر را سرود:
 و لست أبالی حین أقتل مسلماً علی ای جنب کان فی الله مصرعی
 «وقتی مسلمان کشته می شوم، باکی ندارم که در راه خدا بر کدام پهلو بیفتم».

فطرت خدائشناسی

آنگاه که تاریکی شدت می یابد، رعد می غرد و تندباد، می وزد، فطرت بیدار می شود؛ ﴿جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ «باد تندی، می آید و موج، از هر سو به سوی آنها می شتابد و گمان می برند که محاصره شده اند؛ در آن حال خداوند را خالصانه به فریاد می خوانند».

مسلمان، همیشه و در همه حال، در خوشی و ناخوشی و در سختی و راحتی، پروردگارش را به فریاد می خواند. ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۳۲﴾ لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِمْ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۳۳﴾﴾ «اگر از تسبیح گوینان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند».

بسیاری، هنگام نیاز، خداوند را با فروتنی و زاری می خوانند و چون خواسته شان، برآورده می شود، از خدا رویگردانی و کناره گیری می نمایند. قطعاً خدا را نمی توان چون بچه ها فریب داد. کسانی که فقط هنگام گرفتاری به خدا پناه می برند، شاگردان و پیروان فرعون منحرف و گمراهند؛ فرعون پس از اتمام وقت، توبه کرد و به او گفته شد: ﴿ءَالْقَلْبَيْنِ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۳۱﴾﴾ «آیا اکنون (توبه می کنی) حال آنکه قبلاً نافرمانی نمودی و از تبهاران بودی؟»

از گروه خبری رادیو انگلیس در زمان اشغال کویت توسط عراق شنیدم که: خانم تاچر نخست وزیر اسبق انگلیس، هنگام حمله عراق به کویت، در ایالت «کلورادو»

آمریکا بود و به محض شنیدن خبر اشغال کویت، دوان دوان به سوی کلیسا رفت و به سجده افتاد!

تنها تفسیر من از این پدیده، این است که در چنین اوقاتی فطرت این افراد، بیدار می شود و آنان، متوجه آفریدگارشان می گردند؛ هرچند آنها، کافر و گمراهند. زیرا انسان، بر فطرت ایمان سرشته شده است. در حدیث آمده: «هر فرزندی بر فطرت (اسلام) به دنیا می آید، پس آنگاه پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا مجوسی یا نصرانی می کنند».

بر تأخیر روزی غم مخور؛ چون زمان مشخصی دارد

کسی که در بدست آوردن نصیبت از رزق و روزی، شتاب می ورزد و می خواهد از زمان پیش بیفتد و از به تأخیر افتادن خواسته هایش، ناراحت و پریشان می شود، مانند کسی است که در نماز با امام مسابقه می دهد، گرچه می داند که او، باید به هر صورت پس از امام سلام دهد! پس امور و روزی آفریده ها، مقدر گردیده و پنجاه هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات نوشته شده و کارشان، پایان یافته است.

﴿ اَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ﴾ «فرمان خدا فرا می رسد، پس آنرا به شتاب مخواهید... ﴿ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ ﴾ «و اگر (خداوند) برایت خیری بخواهد، کسی نیست که (بتواند) فضل و لطفش را باز گرداند».

عمر رضی الله عنه می گوید: «بارخداایا! از چست و چابکی فاسق و از ضعف و ناتوانی انسان درست و خوب به تو پناه می برم». این، سخنی بس بزرگ و راستین است. در تاریخ فکر نموده و دیده ام که بیشتر دشمنان خدا، استقامت، بلندهمتی، پایداری و

خستگی ناپذیری عجیبی داشته اند و بر عکس، دیده ام که بسیاری از مسلمانان، به قدری تنبل و سست بوده اند که خدا می داند! از اینرو به عمق سخن عمر رضی الله عنه پی بردم.

به کار مفید مشغول شو.

ولید بن مغیره، امیه بن خلف و عاص بن وائل، اموالشان را در راه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله و رویارویی با حق خرج کردند؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ﴾ «کافران، اموالشان را خرج می کنند تا از راه خدا باز دارند؛ آنها، اموالشان را خرج خواهند کرد، سپس مایه حسرتشان خواهد شد و شکست هم می خورند».

این در حالی است که بسیاری از مسلمانان، از انفاق اموالشان برای بنای نشان فضیلت یا ساختمان ایمان بخل می ورزند. ﴿وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَن نَفْسِهِ﴾ «و هر کس بخل بورزد، از خودش (خیر و پاداش را) دریغ می دارد». منظور از توانایی فاسق و ضعف مسلمان، درست همین است.

در خاطرات «گولد مائیر» یهودی، تحت عنوان «کینه» آمده است که او، در یکی از مراحل زندگیش در شبانه روز شانزده ساعت پیوسته برای احیای مبادی گمراه و افکار منحرف خود کار می کرد تا اینکه توانست به کمک «بنگوریون» دولتی تأسیس نماید. علاقمندان می توانند کتاب او را مطالعه کنند. من، هزاران نفر از مسلمانان را دیده ام که در شب و روز حتی یک ساعت کار نمی کنند و فقط مشغول بازی و سرگرمی و خواب و ضایع کردن وقت هستند؛ ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا

لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ أَقْلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ﴿۱﴾ «ای مؤمنان! چه شده شما را که وقتی به شما گفته می شود: در راه خدا حرکت کنید، زمین گیر می شوید و سستی می کنید؟»

عمر رضی الله عنه پیوسته و پایدار، کار شب و روزش را انجام می داد و کم می خوابید. خانواده اش به او گفتند: آیا نمی خوابی؟ گفت: اگر شب بخوابم، خودم را ضایع کرده ام و اگر روز بخوابم، ملت و رعیت، از دستم، می رود و تباه می شود. در خاطرات «موشی دیان» تحت عنوان «شمشیر و حکومت» چنین آمده که او، از یک کشور به کشوری دیگر و از شهری به شهر دیگر می رفت و شب و روز و پنهانی و آشکار در فعالیت بود و در گردهماییها حضور می یافت و کنفرانسها برگزار می کرد و قراردادهای و معاهدات زیادی ترتیب می داد و خاطراتش را هم می نوشت. من، می گویم: جای تأسف است که از یکسو برادران بوزینگان و خوگها، چنین توانایی و تلاشی دارند و از سوی دیگر وقتی به مسلمانان می نگریم، می بینیم که بیشترشان، تنبل و ناتوان هستند؛ واقعاً جای تأسف و افسوس است که تلاش و توانایی فاسق، این قدر زیاد می باشد و انسان درست، این همه ضعیف و ناتوان!

لو كنت من مازن لم تستبح إبلى بنو اللقيطة من ذهل بن شيبانا
«اگر از قبیله مازن می بودم، طایفه بنی لقیطه از تیره ذهل بن شیبان، شتران مرا به غارت نمی بردند.»

عمر رضی الله عنه با بیکاری مبارزه می کرد؛ او، جوانانی را که در مسجد سکنی گزیده بودند، بیرون کرد و ضمن تنبیه آنها، فرمود: بیرون بروید و روزی خود را بجوید؛ از آسمان که طلا و نقره نمی بارد.

بیکاری، وسوسه، ناراحتی، بیماری روانی و افسردگی و اندوه را به همراه دارد و پیامد کار و فعالیت، سرور و شادمانی و سعادت است. اگر هر یک از ما به وظیفه خود در زندگی عمل نماید و نقش و مسؤولیت خویش را انجام دهد، ناراحتی و اندوه و امراض روانی و ذهنی و عصبی، از نزد ما رخت بر می بندد؛ اگر کارخانه ها و کارگاهها، فعال شود، انجمنهای خیریه و تعاونیهایی، افتتاح گردد، کارهای دعوتی انجام شود و اردوگاههای تفریحی، فرهنگی و مراکز ادبی و دوره های علمی و غیره ایجاد گردد، مشکلات روانی و ناراحتیها برطرف می شوند: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا﴾ «و بگو: کار کنید». ﴿فَانتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ «در زمین پراکنده شوید». ﴿سَابِقُوا﴾ «از هم پیشی بگیرید» ﴿وَسَارِعُوا﴾ «بشتابید».

در حدیث آمده است: «پیامبر خدا، داوود علیه السلام، از دسترنج خودش می خورد». راشد کتابی دارد که به صورت مفصل به این قضیه پرداخته و بیان نموده است که بسیاری از مردم، نقش خود را در زندگی انجام نمی دهند. بسیاری از مردم زنده هستند، اما مانند مرده ها می باشند؛ راز زندگیشان را درک نمی کنند و هیچ کار خوبی برای آینده خود و جامعه انجام نمی دهند؛ ﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ﴾ «راضی شده اند که با عقب ماندگان باشند»... ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ﴾ «مؤمنانی که در خانه نشسته اند، غیر از آسیب دیدگان و معذورین، با مجاهدان راه خدا برابر نیستند». زن سیاه پوستی که مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را جارو می کشید، به نقش خود در زندگی عمل کرد و با ایفای این نقش، وارد بهشت شد: ﴿وَلَا مَؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ

أَعَجَبْتُمْكُمْ ﴿۱﴾ «و یک کنیز مؤمن، از یک زن مشرک بهتر است؛ گرچه (ثروت و جایگاه و...) زن مشرک، شما را به شگفت اندازد».. همچنین جوانی که برای پیامبر ﷺ منبری ساخت، وظیفه اش را به خوبی انجام داد و با این کار اجر و پاداش یافت؛ چون او در نجاری، استعداد داشت: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ﴾ و مؤمنانی که هرچه در توان دارند، بدان دست می یازند».

در سال ۱۹۸۵م ایالات متحده آمریکا به دعوتگران مسلمان، اجازه ورود به زندانهای آمریکا را داد؛ زیرا اگر مجرمان و قاتلان و کلاهبرداران، به دین اسلام هدایت شوند، افراد درست و صالحی برای جوامع خود خواهند بود؛ ﴿أَوْ مَن كَانَ مِيثًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ «آیا کسی که (به سبب کفر و گمراهی) مرده بود، پس او را (با اعطای ایمان در پرتو قرآن) زنده گردانیدیم و برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن میان مردم می رود، همانند کسی است که به مثل، گویی در تاریکیها فرو رفته است؟» کسی که می خواهد کارهایش را درست انجام دهد و هنگام بروز حوادث و اتفاقات خود را کنترل نماید، می تواند از دو دعای بزرگ و مفید بهره بگیرد:

اول: حدیث علی رضی الله عنه که می گوید: پیامبر ﷺ به من فرمود: بگو: (اللهم اهدني و سدني) یعنی: «بارخدا! مرا هدایت کن و مرا بر راه درست و راست گامزن نما».

دوم حدیث حصین بن عبید رضی الله عنه به روایت ابوداود است که پیامبر ﷺ به او فرمود: بگو: (اللهم ألهمني رشدی و قنی شر نفسي) یعنی: «بارخدا! پیشرفت و حرکت در راه راست را به من الهام کن و مرا از شر خودم نجات بده».

إِذَا لَمْ يَكُنْ عَوْنُ مِنَ اللَّهِ لِلْفَتَى فَأَكْثَرَ مَا يَجْنِي عَلَيْهِ اجْتِهَادَهُ

«هر گاه جوان از سوی خدا کمک نشود، بیشترین چیزی که بر او جنایت می کند و به او ضرر می رساند، تلاش و تفکر خودش می باشد.»

دلبستگی به زندگی و عشق ماندگاری در دنیا و ناپسند داشتن مرگ، انسان را آشفته، ناراحت و اندوهگین می کند و او را در تنگنا قرار می دهد. خداوند، یهودیان را به خاطر دلبستگی شدید به دنیا نکوهش کرده و فرموده است: ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ

أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ

سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَّزِحٍ لَهُ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

«و آنان را خواهی یافت که از همه مردم و از مشرکان، برای زندگی حریص تر هستند و هر یک، دوست دارد که هزار سال زندگی کند و حال آنکه عمر طولانی، او را از عذاب نجات نخواهد داد و خداوند، به آنچه می کنند، بیناست... در این آیه به چند قضیه اشاره شده است؛ از آن جمله، اینکه کلمه ﴿حَيَوةٍ﴾ به صورت نکره آمده و هر نوع زندگی و حیاتی، حتی زندگی حیوانی را شامل می شود؛ اما آنها به زندگی کردن علاقمندند.

مورد دیگر، انتخاب کلمه ﴿أَلْفَ سَنَةٍ﴾ می باشد که به معنای «هزار سال»

است؛ زیرا یهودیان، هنگام ملاقات با هم، به یکدیگر می گفتند: هزار سال زنده باشی.. از اینرو خداوند متعال، بیان نمود که آنها، خواهان این عمر طولانی هستند، اما اگر همین عمر طولانی را زندگی کنند، نهایت و سرانجامشان چیست؟! سرانجام آنها،

آتش سوزان است؛ ﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصِرُونَ﴾ ﴿۱۱﴾ «و عذاب آخرت، خوارکننده تر است و آنان، یاری نمی شوند».

عوام، سخن بسیار خوبی دارند که با یاد خدا، هیچ غمی نیست. به عبارتی، خدایی در آسمان است که می توان او را به فریاد خواند و از او خیر و نیکی طلب کرد، پس چرا تو، در زمین اندوهگین می شوی؟ اگر مشکل و ناراحتی خود را به پروردگارت بسپاری، آن را دور و برطرف می سازد: ﴿أَمَّنْ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ «آیا (بتها بهترند یا) کسی که درمانده را جواب می دهد و ناخوشی را دور می سازد، وقتی که او را بخواند؟».. ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ «و هرگاه بندگانم، از تو درباره من می پرسند، پس من، نزدیکم و دعای دعاکننده را اجابت می کنم، هرگاه که مرا بخواند».

أخلق بذی الصبر أن يحظى بحاجته و مدد من القرع لئلا أبواب أن يلجأ
«طبیعی است که شکیب، به نیازش دست می یابد و به کسی که پیوسته در می زند، اجازه ورود داده می شود».

در زندگی ات لحظات گرانبهایی وجود دارد

در خاطرات شیخ علی طنطاوی به دو نکته جذاب و مؤثر برخورددم. نکته اول: طنطاوی، از خودش می گوید که برای شنا به ساحل بیروت رفته و نزدیک بود غرق شود. وی، در آستانه مرگ قرار گرفته و بیهوش افتاده بود. در آن لحظات در برابر

پروردگارش فروتنی می کرد و دوست داشت حتی برای یک لحظه هم که شده، به زندگی باز گردد تا ایمان و عمل صالح خود را تجدید نماید.

آری! ایمان، در چنان شرایطی به آخرین حد خود می رسد.

نکته دوم: طنطاوی، در خاطراتش از این می گوید که برای زیارت کعبه به همراه کاروانی از سوریه عازم مکه شده بود؛ وقتی به بیابان تبوک رسیدند، راه را گم کردند و سه روز همچنان باقی ماندند و آب و غذایشان تمام شد و در آستانه مرگ قرار گرفتند؛ آنگاه او برخاست و در میان جمع سخنرانی وداع با زندگی را ایراد کرد، سخنرانی توحیدی و گرم و زیبایی که هم خودش گریست و هم مردم را به گریه انداخت. در آن حال احساس کرد ایمانش بالا رفته است و یاور و نجات دهنده ای،

جز خدا نیست؛ ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ ﴿٦٦﴾
 «تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، او را می خوانند؛ او، هر روز در کاری است».

خداوند متعال، می فرماید: ﴿وَكَايِنٍ مِّن نَّبِيِّ قَتَلَ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا

لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ ﴿٤٦﴾ «و چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان زیادی همراه آنها جهاد نموده و از آنچه در راه خدا به آنها رسیده، سست و ضعیف نشده اند و خداوند، شکیبایان را دوست دارد».

خداوند، مؤمنان قوی را که دشمنان خود را با شکیبایی و قدرت، به مبارزه می طلبند، دوست می دارد؛ آنها، سست نمی شوند، گرفتار ناامیدی و افسردگی نمی گردند، نیرویشان از بین نمی رود و به ذلت و ضعف و کاهلی تن نمی دهند؛ بلکه مقاومت می نمایند و پیوسته به تلاش خود ادامه می دهند و این، نتیجه ایمانشان

به پروردگار و پیامبر و دینشان است. در حدیث آمده است: «مؤمن قوی از مؤمن ضعیف بهتر است و نزد خداوند پسندیده تر می باشد و در هر هر یک از آنها خیر و خوبی، وجود دارد».

انگشت پیامبر ﷺ در راه خدا زخمی شد. آن حضرت ﷺ فرمود:

هل أنت إلا أصبع دميت و فی سبیل الله ما لقیته

«آیا تو جز انگشتی که خونین شده و در راه خدا آسیب دیده، چیز دیگری هستی؟!»

ابوبکر ﷺ انگشتش را در سوراخ غار گذاشت تا بوسیله آن پیامبر ﷺ را از عقرب حفاظت کند، اما انگشت وی را مار یا عقربی گزید؛ آنگاه پیامبر ﷺ بر آن دم کرد و بدین سان انگشت ابوبکر ﷺ به اذن خدا خوب شد. شخصی به عنتره گفت: راز شجاعت و پیروزیت بر قهرمانان چیست؟ عنتره گفت: انگشت خود را در دهان من بگذار و انگشت مرا در دهان خود بگیر؛ آن مرد، انگشتش را در دهان عنتره گذاشت و عنتره نیز انگشت خود را در دهان او کرد و هر یک، انگشت دیگری را گاز گرفت؛ آن مرد از درد فریاد کشید و طاقت نیاورد؛ آنگاه عنتره انگشت او را از دهانش بیرون آورد و گفت: با این کار بر قهرمانان چیره شده ام؛ یعنی با صبر و تحمل.

یکی از عواملی که مؤمن را شاد می کند، این است که لطف خداوند و رحمت و عفو الهی به او نزدیک است؛ پس بر اساس ایمانش احساس می کند که تحت مراقبت خدا قرار دارد. جهان هستی، موجودات زنده، حیوانات زبان بسته، پرندگان و خزندگان، همه، احساس می کنند که پروردگار و آفریننده و رازقی دارند که به آنان روزی می دهد؛ ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾

«هیچ چیزی نیست مگر آنکه با ستایش خداوند، تسبیح او را می گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید».

یارب حمداً لیس غیرک یحمد یا من له کل الخلاق تعمد

«پروردگارا! تو را ستایش می کنیم و غیر از تو کسی دیگر ستایش نمی شود؛ ای

کسی که همه آفریده ها، نیاز خود را برای بر آورده شدن به تو عرضه می دارند!»

مردم منطقه ما، هنگام کاشت، با دست خود بذرافشانی می کنند و فریاد بر می آورند: ای آفریننده آسمانها و زمین! پیش روی تو، دانه ای خشک را در

سرزمینی خشک، می کاریم.. ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ ﴿١٣٦﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ لَحْنُ

الزَّرْعُونَ ﴿١٣٧﴾ ﴿ آیا هیچ درباره آنچه می کارید، اندیشیده اید؟ آیا شما، آن را

می رویانید یا ما، آن را می رویانیم؟ این، جذبه توحید و متوجه شدن انسانها به سوی خداوند می باشد که هنگام بذرافشانی خدای را یاد می کنند.

عبدالحمید کشک، خطیب و سخنور توانا و نابینا، هنگام بالا رفتن از منبر، از

گریبان خود شاخه درخت خرمایی را بیرون آورد که روی آن به خط زیبای کوفی نوشته شده بود: الله؛ آنگاه شیخ کشک فریاد بر آورد:

أَنْظِرْ لَتَلِكِ الشَّجَرَةَ ذَاكَ الْغُصُونِ النَّضْرَةَ

«به این درخت نگاه کن که دارای شاخه های تر و تازه است».

مَنْ الذِّي أَنْبَتَهَا وَ زَانَهَا بِالْخَضْرَةَ

«چه کسی آن را رویانده و آن را با رنگ سبز مزین کرده است؟»

ذَاكَ هُوَ اللَّهُ الذِّي قَدْرَتُهُ مَقْتَدْرَةَ

«کسی که درخت را رویانده، خداوندی است که توانا می باشد».

آنگاه همه مردم با صدای بلند به گریه افتادند.

خداوند، پدیدآورنده آسمانها و زمین است؛ نشانه های او در کاینات نقش بسته اند و از یگانگی، بی نیازی، ربوبیت و الوهیت او سخن می گویند؛ ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا﴾ «پروردگارا! تو این را باطل و بیهوده نیافریده ای».

یکی از عوامل شادمانی و آرامش، این است که وجود پروردگاری را که مهر می ورزد، می آمرزد و توبه کننده را می پذیرد، احساس کنی. پس به رحمت پروردگارت که آسمانها و زمین را فرا گرفته است، شاد باش؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ «و رحمت من، هر چیزی را فرا گرفته است». لطف خداوند متعال، چه بزرگ و فراگیر است!

در حدیث صحیح آمده است: بادیه نشینی با پیامبر ﷺ نماز خواند؛ وقتی به تشهد رسید، گفت: بارخدا یا ابر من و محمد ﷺ) رحم نما و بر هیچ یک از همراهان ما رحم مکن. پیامبر ﷺ فرمود: «تو رحمت وسیع الهی را تنگ و بسته پنداشتی».. رحمت خداوند، همه چیز را فرا گرفته است؛ ﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ «نسبت به مؤمنان، مهربان است».. در حدیث آمده: «خداوند، نسبت به بندگانش از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است»..

شخصی برای آنکه از عذاب خداوند فرار کند، خودش را در آتش سوخت؛ خداوند، او را فراهم آورد و به او گفت: «ای بنده ام! چه چیز تو را به انجام این کار واداشت؟ گفت: پروردگارا! از عذاب تو و از گناهانم ترسیدم. آنگاه خداوند او را وارد بهشت کرد». [حدیث صحیح].

﴿ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ ﴿۱۰۱﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ

الْمَأْوَىٰ ﴿۱۰۲﴾ ﴿و هر کس از جایگاه پروردگارش بترسد و خودش را از هوی و

امیال نفسانی باز دارد، بهشت، جایگاه اوست.﴾.

خداوند، مرد موحدی را محاسبه کرد؛ آن شخص، یک نیکی هم نداشت، اما در دنیا به کار تجارت مشغول بوده و چون بدهکاران تنگدست خود را می بخشیده است، خداوند، فرمود: «ما به بزرگواری و کرم، از تو برتر و سزاوارتریم. از او بگذرید». پس خداوند، او را وارد بهشت نمود.

﴿ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿۱۰۲﴾ ﴿و کسی که امیدوارم

گناهم را در روز جزا ببخشد...﴾ ﴿ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ﴿۱۰۳﴾ ﴿از رحمت خدا، ناامید نباشید.﴾.

در صحیح مسلم روایت شده که پیامبر ﷺ با مردم نماز خواند؛ مردی، بلند شد و گفت: مرتکب گناهی شده ام؛ حد آن را بر من جاری نمایید. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا با ما نماز خواندی؟» گفت: بله. فرمود: «برو، خداوند تو را بخشد.﴾.

﴿ وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظَلِّمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

﴿۱۰۴﴾ ﴿و هر کس، کار بدی بکند یا بر خودش ستم نماید و سپس از خداوند طلب

آمرزش کند، خداوند را آمرزگار مهربان خواهد یافت.﴾.

لطف پوشیده ای وجود دارد که بنده را از هر سو به آغوش می گیرد؛ صاحب این لطف پوشیده، خداوند بزرگ است. خداوند، به همین لطف، محمد ﷺ را در غار سالم نگاه داشت؛ بر اصحاب کهف در غار رحم نمود و راه سه نفری را که در غار به

سبب مسدود شدن دهانه غار، گرفتار شده بودند، باز کرد؛ ابراهیم علیه السلام را از آتش نجات داد؛ موسی علیه السلام را از غرق شدن رهانید؛ نوح علیه السلام را از طوفان و یوسف علیه السلام را از چاه نجات داد و ایوب علیه السلام را از بیماری شفا بخشید.

نکته

از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر مسلمانی که مصیبتی به او برسد و او مطابق فرمان خدا بگوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و نیز بگوید: (اللهم أجرني في مصيبتی و أخلص لي خيراً منها)، خداوند متعال، جایگزینی بهتر از آن را به او می دهد». مفهوم دعای مذکور از این قرار است: «بارخدا! در مصیبتم به من پاداش بده و عوض آن، بهترش را به من، ارزانی مدار».

شاعر می گوید:

خلیلیّ لا والله ما من ملامة
تدوم علی حی و إن هی جلت
«ای دوستانم! بدانید که سوگند به خدا، هیچ مصیبتی - هرچند بزرگ باشد - ماندگار نیست».

فإن نزلت يوماً فلا تخضعن لها
و لا تكثر الشکوی إذا النعل زلت
«اگر روزی مصیبتی، آمد، در برابر آن تسلیم مشو و وقتی پا، لغزید، زیاد شکایت مکن».

فکم من کریم قد بلی بنوائب
فصابرها حتی مضت و اضمحلت
«چه بسیار افراد بزرگواری که به بلا گرفتار شده و شکیبایی ورزیده اند تا اینکه بلا، پایان یافته و از بین رفته است».

و كانت على الأيام نفسى عزيزة فلما رأَت صبرى على الذل ذلت
 «جانم، برای روزها عزیز بود؛ وقتی شکیبایی ام را در برابر بدبختی دید، نرم و
 فروتن شد».

شاعری دیگر می گوید:

يضيق صدرى بغم عند حادثة و ربما خير لى فى الغم أحياناً
 «وقتی اتفاقی رخ می دهد، از اندوه پیشامده، دلتنگ می شوم و شاید چنین برای
 من مقدر شده که گاهی اندوهگین شوم».

و رب يوم يكون الغم أوله و عند آخره روحاً و ريحاناً
 «چه بسا روزی که با اندوه و ناراحتی آغاز می شود، پایانی خوش و شادمان داشته
 باشد».

ما ضقت ذرعاً بغم عند نائبة إلا ولى فرج قد حل أو حانا
 هنگام بروز مصیبت ناراحت کننده، به تنگ نمی آیم؛ چون راه حلی دارم یا زمان
 حل شدن آن، فرا رسیده است».

کارهای زیبا، راه سعادت

در ابتدای دیوان حاتم طایی سخن زیبایی دیدم که در آن می گوید: وقتی با رها
 کردن بدی، از بدی رهایی می یابی، آن را رها کن. یعنی اگر سکوت از شر و پرهیز
 از آن، ممکن بود، همین کار را بکن. ﴿فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ «پس از آنها رویگردانی
 نما».. ﴿وَدَعْ أَذْنَهُمْ﴾ «به اذیت و آزار آنان، اعتنایی نداشته باش».

دوست داشتن خیر و خوبی برای مردم، بخششی الهی و هدیه ای خجسته از سوی خداوند گشایشگر داناست. ابن عباس رضی الله عنه با بیان نعمت خداوند ﷻ می گوید: «من سه خصلت دارم: از نزول باران در هر جا که بیارد، خدا را ستایش می کنم و خوشحال می شوم؛ حال آنکه در آنجا هیچ گوسفند و شتری ندارم. از وجود هر قاضی عادل می که باخبر می شوم، برایش دعا می کنم؛ هر چند نزد آن قاضی، هیچ کاری برای رسیدگی ندارم. هر آیه ای از آیات کتاب خداوند را که یاد گرفته ام، دوست دارم مردم نیز آن را یاد بگیرند».

به راستی که این، خیرخواهی برای مردم و دوست داشتن گسترش خوبی در میان آنهاست و این، یعنی محبت قلبی با مردم و خیر خواهی برای همه. شاعر می گوید:

فلا نزلت علیّ ولا بأرضی سحائب لیس تنظم البلادا

«ابرهایی که تمام شهرها را بطور یکنواخت در بر نمی گیرند، بر من و سرزمین من نیز نبارند».

یعنی وقتی باران همه جا و همه مردم را فرا نگیرد، من نمی خواهم که فقط بر ما بیارد و من، خودخواه نیستم. ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ «کسانی که بخل می ورزند و مردم را به بخل فرمان می دهند و آنچه را که خداوند، از لطف خویش به آنان داده، پنهان می دارند».

آیا گفته حاتم که از روحیه سخاوتمند و از اخلاق پربار و سودمندش سخن می گوید، تو را تحریک نمی کند؟ وی، می گوید:

أما و الذی لا یعلم الغیب غیره و یحیی العظام و هی رمیم
 لقد کنت أطوی البطن و الزاد یشتهی مخافة یوم أن یقال لئیم

«سوگند به خدایی که کسی جز او، غیب را نمی داند و استخوان پوسیده را زنده می نماید، با وجود غذا و علاقه ای که به آن وجود دارد، (چیزی نمی خوردم) و از گرسنگی به خود می پیچیدم (و انفاق می کردم) تا مبدا روزی گفته شود که من، بخیم.»

دانش مفید و دانش مضر

علم و دانشی که تو را به سوی خدا رهنمون می گردد، بر تو مبارک و خجسته باد؛ ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ ۗ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ ۗ ﴾ «و کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده، گفتند: شما تا روز رستاخیز بدان اندازه که خداوند، مقدر نموده، (در دنیا و جهان برزخ) ماندگار بوده اید.»

یک نوع علم، ایمانی است و نوع دیگرش، کافرانه. خداوند متعال درباره دشمنان خود می گوید: ﴿ يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ۗ ﴾ «تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و آنان از آخرت غافلند».. همچنین می فرماید: ﴿ بَلِ أَدْرَكَ عَلَيْهِمُ فِي الْآخِرَةِ ۗ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا ۗ بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ ۗ ﴾ «بلکه دانش و آگاهی ایشان، درباره آخرت به پایان آمده و اصلاً در مورد آخرت، دودل و مترددند و حتی نسبت به آن، کور و نابینا هستند».. خداوند،

درباره آنها می فرماید: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ «منتهای دانش ایشان، همین است». و می فرماید: ﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ ﴿١٧٦﴾ «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾ «و خبر کسی را برای آنها بخوان که (علم و دانش) آیات خود را به او دادیم؛ پس او از آن کناره گیری کرد و آنگاه شیطان، به دنبال او افتاد؛ پس از گمراهان شد و اگر می خواستیم، مقام او را به وسیله آن بالا می بردیم؛ ولی او، به زمین پایین رفت و از هوای نفس خود پیروی کرد؛ پس مثال او مانند سگ است».

خداوند متعال، درباره یهودیان و دانش آنها می گوید: ﴿كَمَثَلِ الْجِمَارِ تَحْمُلُ أَسْفَارًا﴾ «مانند الاغ که کتاب، بار داشته باشد». دانش آنها، دانشی است که هدایت نمی کند و دلیلی است بی اثر؛ حجتی می باشد که قاطعیت ندارد و روایتی است دروغین و سخنی ناحق. پس صاحبان چنین دانشی، چگونه به سعادت می رسند، حال آنکه نخستین کسانی هستند که آن را زیر پایهایشان له می کنند؟ ﴿فَأَسْتَحَبُّوا الْعَبَىٰ عَلَىٰ الْهُدَىٰ﴾ «آنان نایبایی و ضلالت را بر هدایت ترجیح دادند». ﴿وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ﴾ «(خداوند، بر آنان خشم گرفت، بدان سبب که) گفتند: دلهایمان، در غلاف و پرده است؛ بلکه خداوند، بر دلهایشان به سبب کفرشان مهر زده است».

در کنگره آمریکا، صدها هزار کتاب شگفت انگیز در موضوعات و رشته های مختلف و در مورد ملتها، تمدنها و فرهنگهای مختلف دیدم؛ اما ملتی که صاحب این

کتابخانه بزرگ می باشد، ملتی است کافر که جز جهان مادی را نمی شناسند و غیر از جهان مادی، بینایی و شنوایی و درکی دیگر ندارند. ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ «ما، بدیشان گوشها و چشمها و دلهایی داده بودیم، اما گوشها و چشمها و دلهایشان، سودی به آنان نبخشید».

واقعاً سخنان ذیل درباره اینها مصداق می یابد:

باغ، سرسبز است؛ اما بز، مریض می باشد.

آب، شیرین است؛ اما دهان، تلخ است.

﴿كَمْ ءَاتَيْنَهُم مِّنْ ءَايَةٍ بَيِّنَةٍ﴾ «چه بسیار نشانه های روشنی به آنان داده ایم!»

﴿وَمَا نَأْتِيهِمْ مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ «هیچ

نشانه ای از نشانه های پروردگارشان، نزد آنان نمی آید مگر آنکه از آن رویگردانند».

بر دانش و معلومات ات بیفزای

یکی از عواملی که به انسان آرامش خاطر می دهد، معلومات زیاد، دانش و آگاهی فراوان، گسترش فرهنگ، ژرف اندیشی، فهم درست و تفکر و تعمق در دلایل و شناخت راز مسایل و فهمیدن اهداف و کشف حقایق است. ﴿إِنَّمَا تَحْشَىٰ اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ «تنها بندگان دانای خداوند، از خدا می ترسند». ﴿بَلْ

كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ ﴿﴾ «بلکه آن چیزی را تکذیب کردند که دانش آن را نداشتند». عالم، معمولاً آسوده خاطر و آرام است.

یزید بکثرة الإنفاق منه و ينقص إن به کفا شدتاً

«با انفاق و دهش، فزونی می یابد و اگر آن را محکم در دست بگیری و به دیگران ندهی، رو به کاستی می نهد».

یکی از اندیشمندان غرب می گوید: من، دفتر بزرگی در کمد کتابخانه ام دارم که روی آن نوشته شده: حماقتهایی که مرتکب شده ام؛ من، همه اشتباهات و کارهای نادرستی را که در شبانه روز از من سر می زند، در این دفتر یادداشت می کنم تا خود را از آن، بیرون بکشم.

من، می گویم: علمای سلف این امت، با محاسبه دقیق و پیگیری طاقت فرسای رفتار و اعمال خویش، در این زمینه گوی سبقت را از تو ربوده اند؛ ﴿ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴾ ﴿﴾ «و سوگند به نفس سرزنشگر».. حسن بصری می گوید: مسلمان، باید بیش از آنچه که یک شریک، از شریکش حساب می گیرد، خودش را محاسبه نماید.

ربیع بن خثیم، سخنان هفتگی را از یک جمعه تا جمعه بعد می نوشت؛ اگر آنها را نیک می یافت، خدا را ستایش می کرد و اگر می دید که در طول هفته سخن و یا کار بدی از او سر زده، از خداوند طلب آمرزش می کرد.

یکی از سلف می گوید: چهل سال قبل گناهی مرتکب شده ام و همواره با اصرار و زاری از خداوند طلب آمرزش می کنم: ﴿ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ ﴾ «و کسانی که می دهند آنچه را در توان دارند و دلهایشان هراسان است».

خودت را محاسبه کن

دفترچه یادداشتی برای خود تهیه کن و پیش خود نگه دار تا بوسیله آن خودت را محاسبه کنی و نکات منفی خویش را به یاد آوری و زندگی‌ت را با رفع کاستی‌هایت، سپری نمایی. عمر ﷺ می گوید: خودتان را محاسبه کنید پیش از آنکه محاسبه شوید و خود را بسنجید قبل از آنکه سنجیده شوید و خود را برای قیامت آماده نمایید.

روزانه سه اشتباه در زندگی ما تکرار می شود:

اول: ضایع کردن وقت.

دوم: سخن بیهوده گفتن؛ در حدیث آمده است: «از خوبی اسلام شخص است که کارهای بیهوده را رها کند».

سوم: توجه بی مورد و بیش از حد به مسایل پیش پا افتاده مانند گوش دادن به شایعات و سخنان بی اساس، توجه به توقعات و انتظارات نابجا و اهتمام ورزیدن به توقعات و خیالات افراد وسواس و خیال باف و نیز نگرانی از غم و اندوه آینده و ناراحتی فعلی؛ این امر، یکی از موانع سعادت و آرامش خاطر است.

شاعری می گوید:

ألا عم صباحاً أيها الطلل البالي وهي يعمن من كان في العصر الخالي

«صبح بخیر ای تپه های خشک! آیا پیشینیان، صبح خوبی بسر کردند؟»

و هل يعمن إلا سعيد منعم قليل الهموم لا يبیت بأوجال

«تنها کسی، شب را به صبح می رساند که اندوه کم دارد و شب را با هراس و

ترس نمی گذراند».

پیامبر ﷺ به عمویش عباس رضی الله عنه دعایی آموخت که سعادت هر دو جهان را در بر دارد: (اللهم انی أسألك العفو و العافیة) «بارخدا یا! عفو و تندرستی را از تو می خواهم». این، دعای جامعی است که خیر دنیا و آخرت در آن خواسته شده است؛ ﴿فَعَاتَبَهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ﴾ «پس خداوند، پاداش دنیا و بهترین پاداش آخرت را به آنها داد». ﴿فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ «پس گمراه نمی شود و بدبخت نمی گردد».

احتیاط کنید

یکی از عوامل سعادت بنده، احتیاط کردن و استفاده از اسباب به همراه توکل بر خداوند تعالی می باشد. پیامبر ﷺ با اینکه در میدان توکل بر خدا، سرور همه بود، در برخی از جنگها در حالی می جنگید که زره پوشیده بود. شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر خدا! زانوی شترم را ببندم یا با توکل بر خدا آن را رها کنم؟ فرمود: «شتر را ببند و (بر خدا) توکل کن».

پس استفاده از اسباب و توکل بر خدا، پایه و اساس توحید است و ترک اسباب به نام توکل بر خدا، جهالت و بی توجهی به شریعت است. همچنانکه استفاده از اسباب بدون توکل بر خدا، آسیب و آفتی برای توحید می باشد. ابن جوزی در این باره می گوید: مردی، ناخنش را کوتاه می کرد؛ انگشتش، زخمی شد و چون آن را بست و از اسباب استفاده نکرد، مرد. شخصی، بی پروا، وارد طویله الاغ شد؛ الاغ، به شکم آن مرد لگد زد و بدین سان آن شخص مرد.

در مورد طه حسین نویسنده مصری گفته اند که او، به یک راننده گفت: آهسته برو تا زود برسیم. اصل این مثل، این است که گفته اند: عجله، به آخر نمی رسد. شاعر می گوید:

قد يدرك المتأني بعض حاجته و قد يكون مع المتعجل الزلل
«چه بسا فردی که آهسته پیش می رود، به برخی از نیازهایش دست می یازد و چه بسا فرد عجول، می لغزد و به مقصد نمی رسد».

دل مردم را به دست بیاور

یکی از عوامل خوشبختی و سعادت، بدست آوردن دل مردم و جلب محبت و مهربانی آنهاست. ابراهیم عليه السلام گفت: ﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ «از من در میان دیگران نام نیکی بگذار».. مفسران گفته اند: یعنی چنان کن که مردم، مرا به خوبی یاد کنند».

خداوند متعال در مورد موسی عليه السلام فرموده است: ﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي﴾ «و محبتی از سوی خود بر تو افکندم». یعنی: بدین سان که هر کس، تو را ببیند، بی اختیار تو را دوست بدارد. در حدیث صحیح آمده است: «شما گواهان خدا روی زمین هستید». زبان مردم، قلم حق است. همچنین در حدیث صحیح آمده است که: «جبرئیل در میان اهل آسمان بانگ بر می آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ پس شما نیز او را دوست بدارید. آنگاه اهل آسمان او را دوست می دارند و در زمین مورد قبول مردم واقع می گردد».

یکی از زمینه های محبت و دوستی، گشاده رویی، نرم زبانی، خوش اخلاقی و نرم خوئی است. نرم خوئی، عاملی قوی در جلب محبت مردم می باشد. پیامبر ﷺ می فرماید: «در هر چیزی که نرمی وجود داشته باشد، آن را زیبا می کند و از هر چیزی که نرمی گرفته شود، آن را زشت می نماید». و می فرماید: «هر کس از نرمی محروم شود، از همه خوبیها محروم شده است».

یکی از حکما می گوید: نرمی، این امکان را به ما می دهد که از سوراخ عبور کند.. غریبها گفته اند: عسل را بردار، اما کندو را نشکن. در حدیث صحیح آمده است: «مؤمن، مانند زنبور عسل است؛ خوب و پاک می خورد و از او خوبی و پاکی می تراود و هرگاه بر شاخه ای بنشیند، آن را نمی شکند».

به سرزمینهای مختلف سفر کن و نشانه های قدرت خدا را ببین

از جمله چیزهایی که شادی و سرور می آورد، سفر و سیاحت در شهرها و سرزمینهای مختلف است. در آغاز این کتاب در این مورد سخنانی ارائه نمودیم. خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه هست». ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ «بگو: در زمین سفر کنید». ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا﴾ «آیا در زمین سفر نکرده اند تا بنگرند؟». شاعر می گوید:

ولا تلبث بربع فيه ضيم يذيب القلب إلا إن كبلتا

در سرزمین پرستم و ناشایستی که دل را از بین می برد، نمان؛ مگر آنکه با غل و زنجیر بسته شده باشی».

و غرب فالتغرب فیسه نفع و شرق إن بریقک قد شرقتا

«اگر بغض اندوه، گلویت را گرفته به شرق و غرب سفر کن که سفر فایده دارد». هر کس، سفرنامه ابن بطوطه را با توجه به گزافه گویی‌هایی که در آنست، بخواند، چیزهای عجیبی از آفرینش الهی را می بیند و در می یابد که در جهان هستی، آموزه ها و عبرت‌های بزرگی برای مؤمن وجود دارد. بدین ترتیب می فهمد که یکی از عوامل آرامش، این است که رخت سفر ببندد و از جایی به جای دیگر برود تا کتاب گشوده جهان هستی را مطالعه نماید.

ابوتمام در مورد سفر می گوید:

بالشام أهلی و بغداد الهوی و أنا بالرقمتین و بالفسطاط جیرانی

«خانواده ام در شام و فکر و خیالم در بغداد؛ من، در رقتینم و همسایگانم، در فسطاط».

﴿ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ﴾ «بگو: در زمین سفر کنید». ﴿ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ ﴾

«در زمین سیاحت کنید». ﴿ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ ﴾ «تا اینکه به محل غروب خورشید رسید». ﴿ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَتْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴾ «من، از پای نمی نشینم تا اینکه به محل جمع شدن دو دریا برسم یا اینکه روزگاری طولانی راه می روم».

تهجد بگزار

تهجد، یکی از عوامل شرح صدر و آرامش خاطر می باشد. پیامبر ﷺ فرموده است: «اگر بنده ای، شبانگاه برای عبادت برخیزد، خدا را یاد کند و سپس وضو بگیرد و نماز بخواند، هنگام صبح بانشاط و سرحال خواهد بود.» ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ آلِئِلٍ مَا يَهْجَعُونَ﴾ ﴿۷﴾ «آنان، شبها کم می خوابیدند.» ﴿وَمِنَ آلِئِلٍ فَتَهْجَدُ بِهِ نَافِلَةٌ لَّكَ﴾ «در پاسی از شب برخیز و نماز تهجد بگزار.»

بیدار شدن در شب برای عبادت، بیماری را از جسم بیرون می کند. حدیث صحیحی در ابو داود روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «ای عبدالله! مانند فلانی نباش که او، شبها برای عبادت بیدار می شد، اما قیام شب را ترک کرد.» «مرد خوبی است عبدالله اگر شب برای عبادت بر می خاست.»

بر چیزهای فانی و زودگذر تأسف مخور؛ تمام آنچه در دنیا وجود دارد، فنا می شود و از بین می رود، جز خداوند متعال: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ «همه چیز جز خدا از بین می رود».. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ ﴿۸﴾ «همه چیزها و همه کسانی که روی زمین هستند، فنا می شوند.» ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ ﴿۹﴾ «و تنها پروردگارت که دارای شکوه و عظمت است، باقی می ماند.»

انسانی که به خاطر دنیای خود تأسف می خورد، مانند کودکی است که به خاطر گم شدن اسباب بازیاش گریه می کند.

نکته

هم و حزن، هر دو به هم نزدیک هستند و از مشکلات روحی و از اموری می باشند که روح را عذاب می دهند. فرقشان، این است که هم یعنی غم خوردن به خاطر مصیبت آینده و حزن، یعنی اندوهگین شدن به خاطر از دست دادن یک چیز دوست داشتنی؛ به هر حال هر دو، رنج و درد و عذابی برای روح هستند؛ اگر ناراحتی، به خاطر گذشته باشد، به آن، حزن می گویند و اگر برای آینده باشد، آن را «هم» می نامند.

اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة؛ اللهم إني أسألك العفو و العافية في دینی و دنیای و أهلی و مالی؛ اللهم استر عوراتی و آمن روعاتی؛ اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و أعوذ بعظمتک أن أعتال من تحتی) «بارخدایا! عافیت و تندرستی دنیا و آخرت را از تو می خواهم؛ بارخدایا! من از تو عفو و عافیت در دین و دنیا و خانواده و دارایی ام را می خواهم؛ بارخدایا! عیب های مرا بپوشان و هراس هایم را به امنیت و آرامش خاطر تبدیل کن و مرا از هر سو حفاظت نما و به عظمت تو پناه می برم که از زیر پایم ربوده (و دچار لغزش) شوم».

شاعر می گوید:

ألم تر أن ربك ليس تحصي أياديه الحديثة و القديمة
«آیا نمی بینی که جود و کرم فعلی و گذشته پروردگارت، قابل شمارش نیست؟»
تسل عن الهموم فليس شيء يقيم و لا همومك بالمقیمه

«خودت را از غمها و ناراحتیها بیرون بیاور؛ چراکه هیچ چیزی، ماندگار نیست و ناراحتیهای تو نیز ماندگار نخواهند بود».

لعل الله ينظر بعد هذا إليك بنظرة منه رحيمه

«شاید خداوند بعد از این، به سوی تو نظر رحمتی بنماید».

قیمت تو، بهشت است

شاعر می گوید:

نفسی التي تملك الاشياء ذاهبة فكيف أبكى على شيء إذا ذهبها

«خودم که صاحب چیزها هستم، از بین می روم؛ پس چگونه به خاطر از دست دادن چیزی گریه کنم»؟

دنیا با تمام طلا، نقره، مقامها، کاخها و قصرهایش، ارزش یک قطره اشک را ندارد. در ترمذی از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است: «دنیا و آنچه که در دنیا است، ملعون هستند بجز ذکر خدا و آنچه که به آن نزدیک و شبیه است و دانشمند و دانش آموز».

متاع و داراییهای دنیا، فقط امانتهایی هستند که مدتی در اختیار ما می باشند. لبید، می گوید:

و ما المال و الأهلون إلا ودائع و لا بد يوماً أن ترد الودائع

«مال و خانواده، امانتهایی بیش نیستند و امانتها باید روزی برگردانده شوند».

ثروتهای هنگفت، املاک و ماشینها، یک لحظه هم زمان مرگ انسان را به تأخیر نمی اندازند. حاتم طایی می گوید:

لعمرك ما يغني الثراء عن الفتى إذا حشرجت يوماً و ضاق بها الصدر
 «سوگند می خورم آنگاه که مرگ فرا می رسد و نفس به آخر می آید، ثروت و
 دارایی، برای انسان هیچ کاری نمی کند».

حکما گفته اند: به هر چیزی ارزش و جایگاه معقول آن را بده؛ دنیا و آنچه در
 آن است، ارزش مؤمن را ندارد؛ ﴿ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ ﴾ «و
 زندگانی دنیا، سرگرمی و بازیچه ای بیش نیست».

حسن بصری می گوید: هیچ چیزی جز بهشت را ارزش و بهای خود مدان؛ وجود
 مؤمن، گرانبهاست، اما برخی آن را ارزان می فروشند. کسانی که به خاطر از دست
 دادن دارایی، نابودی خانه و آتش گرفتن اتومبیل خود بی صبری می کنند و بر
 عکس، به خاطر نقص ایمان و گناهان و کوتاهیهای خود در عبادت پروردگار،
 تأسف نمی خورند، خواهند دانست که آنها به اندازه نوحه و گریه ای که برای دنیا
 سر داده و به خاطر گناهان تأسف نخورده اند، در اشتباه بوده و کار نابجایی کرده اند؛
 چراکه قضیه، قضیه ارزشها، جایگاهها و مسئولیتهاست. ﴿ إِنَّ هَؤُلَاءِ سَجِبُونَ
 الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴾ «بی گمان اینها، دنیا را دوست دارند و
 روز دشوار و سخت (آخرت) را ترک می کنند».

محبت واقعی

از دوستان خدا باش تا خوشبخت شوی؛ خوشبخت ترین مردم، کسی است که
 بالاترین هدف خود را محبت خداوند قرار داده است. چه زیبا می فرماید: ﴿ سُبْحَانَ

وَسُحُبُونَهُ» «خدا، آنها را دوست می دارد و آنها، خداوند را دوست می دارند». یکی از مفسرین می گوید: اینکه می گوید: آنها، خدا را دوست می دارند، عجیب نیست؛ بلکه عجیب، این است که می گوید: او، آنها را دوست می دارد. خداوند، ذاتی است که به بندگانش روزی می دهد، آنان را سرپرستی می نماید و سپس آنها را دوست می دارد؛ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ «بگو: اگر شما خدا را دوست دارید، پس از من پیروی کنید تا خدا، شما را دوست بدارد».

به برترین خصوصیت علی بن ابی طالب علیه السلام بنگر؛ همان خصوصیتی که همچون تاجی بر سر او می درخشد؛ منظورم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او می باشد که: «او، مردی است که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند».

یکی از اصحاب ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را دوست داشت و از اینرو در هر رکعت نماز همین سوره را می خواند و آن را تکرار می نمود و دلش را با این سوره زنده می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «محبتت با این سوره، تو را وارد بهشت می کند».

چه زیباست دو بیت شعری که در گذشته در شرح حال یکی از علما می خواندم:

إذا كان حب الهائمین من الوری بلیلی و سلمی اللب و العقلا

فماذا عسی أن یفعل الهائم الذی سری قلبه شوقاً إلی العالم الأعلى

«وقتی محبت و عشق به لیلی و سلمی، عقل عاشقان سرگشته آنها را سلب

می نماید، پس فردی که قلبش، مشتاق ملکوت اعلی است، چگونه خواهد بود؟»

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَىٰ خَنُّوا أَيْتُوهَا اللَّهُ وَأَحْبَبُوهُ ۗ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم

بِذُنُوبِكُمْ ﴾ «یهودیان و نصاری، گفتند: ما، پسران و دوستان خدا هستیم؛ بگو: پس

چرا شما را به خاطر گناهانتان عذاب می دهد؟»

عشق به یک زن، مجنون لیلی را کشت و قارون را محبت مال و دارایی، هلاک

کرد و فرعون را محبت مقام، نابود نمود؛ اما حمزه و حنظله به خاطر محبت خدا و

پیامبرش، کشته شدند؛ به راستی که چه تفاوت زیادی با هم دارند!

نکته

در هر سال، سیصد افسر پلیس در آمریکا دست به خودکشی می زنند؛ معمولاً

سالانه ده پلیس در نیویورک خودکشی می کنند؛ از سال ۱۹۸۷ میلادی شمار افسران

پلیسی که در آنجا دست به خودکشی می زنند، روز به روز بیشتر می شود. این

پدیده، دولت آمریکا را نگران کرده است. اتحادیه ملی افسران پلیس، این پدیده را

مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که بارزترین علت خودکشی

افسران، ناراحتی دایم عصبی و روانی است که از آن رنج می برند؛ از اینرو همواره از

آنها درخواست می شود که هنگام بروز بحرانه‌ها، استوار و پابرجا باشند و فشارهای

ناشی از دیدن جنایت را تحمل نمایند و رنجها و دردهای برآمده از تعامل و برخورد

با مجرمان و دیدن اجساد کودکان و زنان و پیرزنان قربانی را تحمل کنند.

دومین عامل خودکشی افسران پلیس در آمریکا، به همراه داشتن اسلحه به

اقتضای شغل آنان است که این امر، عمل خودکشی را برایشان آسان می گرداند.

مشخص شده است که هشتاد درصد حوادث خودکشی افسران، با سلاح مخصوص

خودشان انجام می‌شود؛ در سه روز متوالی سه افسر، با اسلحه کمری خود، خودکشی کردند.

غم مخور؛ شریعت، آسان است

یکی از مواردی که دل مسلمان را شاد می‌نماید، آسانی و سهولت شریعت اسلامی است. ﴿ طه ﴿۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ﴿۲﴾ «ما، قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که خویشتن را به رنج و زحمت بیندازی». ﴿ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ﴿۳﴾ «و تو را برای انجام شریعت آسانی موفق می‌گردانیم». ﴿ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا آتَتْهَا ﴿۴﴾ «خداوند، هیچکس را جز بدان اندازه که به او داده است، مکلف نمی‌کند». ﴿ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ﴿۵﴾ «و در دین برای شما مشکلی قرار نداده است»... ﴿ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴿۶﴾ «و بارهای سنگین و طوفهایی را که بر آنان بود، از دوش آنها پایین می‌گذارد»... ﴿ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۷﴾ «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۸﴾ «بی‌گمان همراه سختی، آسانی است؛ همانا همراه سختی آسانی است»... ﴿ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الدِّينِ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۗ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا ۗ أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۹﴾ «پروردگارا! اگر ما، فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را

مؤاخذه مکن؛ پروردگارا! بر ما بار سنگینی مگذار آنگونه که بر کسانی که پیش از ما بودند، گذاشتی. و آنچه را که یارای آن را نداریم، بر دوش ما مگذار و ما را عفو کن و ما را بیامرز و بر ما رحم نما؛ تو، یاور ما هستی؛ پس ما را بر کافران یاری ده.»

در حدیث آمده است: «اشتباه و فراموشی و آنچه که تحت زور و اجبار بکنند، از امت من رفع شده است.» (یعنی گناهی نیست).

«بی گمان دین، آسان است و هیچکس، دین را بر خود سخت نمی گیرد مگر آنکه بر او چیره می شود.»

«درستی کنید و میانه روی در پیش بگیرید و با نشاط عمل نمایید.»

«همانا من با دین توحیدی و آسان، مبعوث شده ام.»

«بهترین دینتان، آسانترین آن است.»

به یکی از شعرای معاصر، پیشنهاد شد که در یکی از دولتها پست وزارت را به عهده بگیرد به شرط آنکه فعالیتها و طرحهای بحق خود را ترک کند. او، گفت:

خذوا کل دنیا کم و اترکوا فؤادی حراً طليقاً غريباً

«تمام دنیایان را بگیرید، اما دلم را رها بگذارید تا به هر کجا سفر نماید.»

فإنی أعظمکم ثروة و إن خلتونی وحيداً سلباً

«من، از همه شما ثروت بیشتری دارم؛ اگرچه شما، مرا تنها و فقیر بیندارید.»

قواعد و اصول دستیابی به آرامش

در مجله (اهلاً و سهلاً) در تاریخ ۱۴۱۵/۴/۳ هجری مقاله ای تحت عنوان «بیست روش برای دور کردن اضطراب» به قلم دکتر حسان شمسی پاشا درج شده بود؛ بخشی از داده ها و مفاهیم این مقاله عبارتند از:

زمان مرگ، از قبل مشخص شده و همه چیز، طبق تقدیر و قضای الهی صورت می گیرد. پس انسان نباید به خاطر آنچه اتفاق می افتد، تأسف بخورد؛ رزق و روزی انسان در آسمان و نزد خداوند است و هیچکس آن را در اختیار ندارد و نمی تواند در آن دخل و تصرفی نماید و هیچ انسانی، قادر به جلوگیری از آن نیست. گذشته، با همه رنجها و غمهایش تمام شده و هرگز باز نخواهد گشت؛ حتی اگر تمام جهان، برای بازگرداندن آن جمع شوند. آینده، در دنیای غیب است و هنوز نیامده و اجازه ورود نیافته است؛ پس بگذار تا زمان آمدنش، فرا رسد. نیکی به مردم، دل را شاد می کند و به انسان شرح صدر و آرامش می بخشد. آرامش و پاداش کسی که نیکی می کند، بیش از آرامش کسی است که به او نیکی می شود. یکی از ویژگیهای مؤمن، بی اعتنایی به انتقاد ستمگرانه است؛ باید دانست که هیچکس، از دشنام و ناسزا درامان نمانده است؛ حتی خداوند که پروردگار جهانیان است و کامل و بزرگووار و زیباست. در اشعاری چنین سروده ام:

فعلام تحرق أدمعاً قد وضعت و یظل یقلق قلبک الإرهاب

«چرا اشک می ریزی و می گذاری که هراس، دلت را آشفته نماید؟»

و کلّ بها رباً جلیلاً کما نام الخلی تفتحت أبواب

«آن را به پروردگار بزرگ بسیار که هرگاه مردم بخوابند و بی خبر باشند، درهایی گشوده می شود.»

از عشق و دلدادگی بپرهیز

از عشق بپرهیز؛ چون عشق، اندوهی همیشگی و مستمر است. یکی از نشانه های خوشبختی مسلمان، این است که از آه و فغان و دل باختگی و عشق شاعران و شکایتشان از هجران و فراق و وصال بدور باشد. چون گرفتار شدن به چنین اموری، نشانه تهی بودن قلب است؛ ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ أَخَذَ إِلَيْهِ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشْوَةً﴾ «هیچ دیده ای کسی را که هوا و هوس خود را معبود خویش قرار داده و خداوند، او را با وجود دانش و آگاهی، گمراه نموده و بر شنوایی و قلبش مهر زده و بر بینایی او پرده ای قرار داده است؟»

و أنا الذی جلب المنیة طرفه فمّن المطالب والقتیل القاتل

«من، کسی هستم که نگاهش، مرگ را به سوی خود کشانده است؛ پس خواننده کیست و مقتول قاتل چه کسی می باشد؟»

یعنی من سزاوار رنجها و دردهایی هستم که چشیده ام. چون من، بزرگترین عامل اتفاقاتی هستم که برایم رخ داده اند.

شاعر اندلسی به کثرت عشق و دل باختگی خود افتخار می کند و می گوید:

شکا ألم الفراق الناس قبلی و روع بالجوی حی و میت

«مردمان پیش از من نیز از درد فراق و جدایی شکایت کرده اند و مرده و زنده، به خاطر عشق و دلباختگی، هراسان گشته اند.»

و أما مثلما ضمت ضلوعی فیانی ما سمعت و لا رأیت

«اما مانند آنچه در درون من است، نشنیده و ندیده ام.»

اگر در درون این شاعر، پرهیزگاری و ذکر و روحانیت و ربانیت، جای می گرفت، به حق می رسید، دلیل را می شناخت، راه هدایت را می دید و صراط مسقیم را در پیش می گرفت. ﴿وَمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ «و

اگر از سوی شیطان وسوسه ای، به تو رسید، به خدا پناه ببر... ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا

إِذَا مَسَّهُمْ طَافٍ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ ﴿۲۱﴾ «همانا

پرهیزگاران، هنگامی که گرفتار وسوسه ای از شیطان می شوند، به یاد (عبادت شیطان و عقاب و ثواب پروردگار) می افتند (و در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن کینه شیطان) بینا می گردند.»

ابن قیم در کتاب (الداء و الدواء) و نیز در کتاب (الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الشافی)، به صورت کامل و رضایت بخش به این قضیه پرداخته است؛ علاقمندان می توانند به این کتابها مراجعه نمایند... برخی از عوامل و زمینه های عشق و دلباختگی، عبارتند از:

۱- تهی بودن قلب از محبت خداوند و از ذکر و شکر و عبادت او.

۲- چشم چرانی و نگاه به نامحرمان؛ باید دانست چشم چرانی، غمها و رنجهای

زیادی برای دل، به ارمغان می آورد؛ ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ﴾ «به

مؤمنان بگو: چشمان خود را پایین بگیرند».. در حدیث آمده است: «نگاه، تیری از تیرهای شیطان است».

و أنت متی أرسلت طرفک رائداً إلی کل عین أتعبتک المناظر

«هرگاه چشم خود را به هر سو خیره نمایی، منظره ها و چشم اندازهایی که می بینی، تو را در رنج و خستگی خواهند انداخت».

رأیت الذی لا کله أنت قادر علیه و لا عن بعضه أنت صابر

«بدین سان چیزی می بینی که نه توان همه اش را داری و نه می توانی بر قسمتی از آن، صبر کنی».

۴- کوتاهی در عبادت و ذکر و دعا و نمازهای نفلی؛ ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ «بی گمان نماز، انسان را از کارهای بد و از زشتیها باز می دارد

خداوند متعال می فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِن

عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿٦٠﴾ «تا اینگونه بدی و زشتی را از او دور کنیم. بی گمان او، از بندگان مخلص ما بود»..

برای درمان عشق و رهایی از دلباختگی، راههای زیادی وجود دارد؛ از جمله:

۱- خود را به نشان بندگی برآستان مولی انداختن و از او طلب رهایی و بهبودی

نمودن.

۲- حفظ شرمگاه و کنترل چشمها؛ ﴿وَمَحْفُظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ «و شرمگاههای خود را حفظ نمایند». ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ «و کسانی که شرمگاههای خود را حفظ می کنند».

۳- ترک شهر و دیار و خانه و یاد کسی که دل بسته اش شده اید.

۴- مشغول شدن به اعمال صالح و کارهای شایسته؛ ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾ «بی گمان آنها، در انجام کارهای خوب شتاب می ورزند و با بیم و امید ما را می خوانند».

۵- ازدواج؛ ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ «با زنانی که برای شما حلالند و دوست دارید، ازدواج کنید».. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِمْ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ «و از نشانه های او، این است که برایتان از خودتان همسرانی آفریده تا در کنارشان بیارامید».. در حدیث آمده است: «ای گروه جوانان! هر کس از شما توانایی دارد، ازدواج کند».

حقوق برادری

یکی از چیزهایی که برادر مسلمانان را شادمان می کند، این است که او را با همان اسمی صدا بزنی که دوست دارد.

أَكْنِيهِ حِينَ أَنْادِيهِ لِأَكْرَمِهِ
و لا أَلْقِبُهُ وَ السُّوءَةَ اللَّقَبِ

«وقتی او را صدا می‌زنم، کنیه اش را می‌گویم تا بدین سان او را گرمی بدارم و بر او لقب بدی نمی‌نهم».

همچنین ملاقات برادر مسلمان با چهره باز و خندان، سبب می‌شود تا برادر مسلمان، خوشحال گردد؛ در حدیث آمده است: «هیچ عمل نیکی را کوچک بدان، اگرچه ملاقات برادرت با چهره ای باز باشد».. «لبخند زدن به چهره برادرت، صدقه است».

فرصت دادن به برادر مسلمان تا با تو درباره احوال خویش سخن بگوید؛ همچنین پرسیدن از اوضاع عمومی و خصوصی اش در مواردی که سؤال اشکالی ندارد، او را شادمان می‌گرداند. علاوه بر این باید به امور برادر مسلمان اهتمام ورزید: «هر کس به امور مسلمانان اهمیت ندهد، از آنان نیست».

﴿ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ﴾ «و مردان و زنان مؤمن، یاوران یکدیگرند».

یکی از مواردی که برادر مسلمان را شاد می‌نماید، این است که او را به خاطر گذشته مورد سرزنش و ملامت قرار ندهی و با شوخی و استهزا، او را نیازی. در حدیثی از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است: «با برادرت جر و بحث و شوخی نکن و به او وعده ای مده که خلاف نمایی».

ارتکاب گناه اسراری دارد؛ ولی مرتکب گناه مشو

برخی از اهل علم گفته اند: گناه، مهتری است که بر هر کس زده شود، زمینه حق‌پذیری در او کاهش می‌یابد. اسرار آن بعد از توبه عبارتند از: شکستن کمر

خودپسندی، کثرت استغفار و توبه و بازگشت به سوی خدا، احساس ندامت و تحقق تقدیر و قضای الهی و نیز سر تسلیم در برابر تقدیر و قضا فرود آوردن از طریق عبودیت و بندگی. همچنین تجلی مفاهیم اسمای حسناى خداوند و صفات والایش مانند (الرحیم) «مهربان»؛ (الغفور) «آمرزگار» و (التواب) «توبه پذیر»، از دیگر اسرار توبه می باشد.

به دنبال روزی برو، اما آزمند مباش

پاک و منزّه است خداوند آفریننده، و روزی دهنده؛ همان خدایی که روزی کرم را در لابلای خاک به او می دهد و به ماهی در آب، و به پرنده در هوا و به مورچه در تاریکیها و به مار در میان صخره ها، روزی می رساند.

ابن جوری، داستانی تعریف کرده است که ماری کور، بالای درخت خرمایی بود؛ گنجشکی، تکه گوشتی به دهان می گرفت و بالای درخت می رفت و چون به مار نزدیک می شد، جیک جیک می کرد؛ آنگاه مار، دهانش را باز می نمود و گنجشک، تکه گوشت را در دهان مار می گذاشت. بسی پاک و منزّه است خداوند

که گنجشکی را مسخر می کند تا غذای مار را فراهم نماید؛ ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ «و هیچ جنبنده ای روی زمین نیست و هیچ پرنده ای که با دو بالش پرواز می کند، وجود ندارد، مگر آنکه گروههایی همچون شمایند (و نظام حیات و ویژگیهای خاص خود را دارند و خداوند، به آنها روزی می دهد)».

فاسأله من ذا بالسموم حشاکا

وإذا ترى الثعبان ينفث سمه

«هرگاه ماری دیدی که زهر خود را بیرون می ریزد، از او بپرس که چه کسی، تو را با این سمها پر کرده است؟»

و اسأله كيف تعيش يا ثعبان أو تحيا و هذا السم يملأ فاكاً
«و از او بپرس که ای مار! چگونه زندگی می کنی یا چگونه زنده هستی و حال آنکه دهانت پر از سم است؟»

رزق و روزی مریم رضی الله عنها، صبح و شام برای او در محراب فراهم می شد. به او گفتند: ای مریم! این رزق و روزی، از کجا برایت می آید؟ گفت: این، خوراکی از جانب خداست؛ بی گمان خداوند، به هر کس که بخواهد، بدون حساب، روزی می دهد.

غم مخور؛ روزی تو تضمین شده است؛ ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقِي^ط نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾ «و فرزندانان را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید؛ ما، شما و آنها را روزی می دهیم».

بشریت باید بداند که روزی دهنده پدر و فرزند، ذاتی است که فرزندی ندارد و از کسی زاده نشده است. ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَقِي^ط نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾ «و فرزندانان را از ترس فقر نکشید. ما، آنها و شما را روزی می دهیم».. صاحب گنجهای بزرگ، ضامن روزی است؛ پس وقتی خداوند، کفیل و ضامن است، پریشانی و اضطراب برای چه؟! ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ﴾ «روزی را نزد خدا بجوید و او را عبادت کنید و شکرش را بجای آورید».. ﴿وَالَّذِي

هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٦٦﴾ «و کسی که به من، خوراک و آب می دهد».

نکته

نماز، در شاد شدن دل و تقویت و سامان گرفتن آن، بزرگترین نقش را دارد. در نماز، رابطه روح و قلب با خداوند برقرار می گردد و قرب خداوندی، بدست می آید. روح و قلب، از ذکر خداوند لذت می برند و با مناجات خدا و ایستادن در پیشگاه او و بکار بردن همه اعضای بدن و تواناییهای آن برای انجام بندگی خدا، شاداب و باطراوت می گردند. انسان، در نماز از مردم و گفتگوهایشان جدا می شود و قوای قلب و اعضای بدن، به سوی پروردگار متعال جذب می گردند. هنگام نماز انسان، از دست دشمن خود راحت می شود. نماز، بزرگترین میدان روح بخش و شادی آور است. نماز، غذایی است که فقط با دلهای سالم سازگار می باشد؛ برای دلهای مریض نیز همانند جسمها، فقط غذاهای خوب، مناسب می باشد. پس نماز، بزرگترین یاور مسلمان برای بدست آوردن منافع دنیا و آخرت و دور کردن بدیهای دنیا و آخرت است، انسان را از گناه باز می دارد، بیماریهای قلب را دور می کند، به اعضا و جوارح نشاط می بخشد، روزی انسان را فراهم می کند، ستم را دور می گرداند و مظلوم را یاری می رساند، امیال و هوسها را ریشه کن می نماید، نعمت را حفاظت و بلا را دفع می کند و رحمت را فرود می آورد و اندوه را دور می سازد.

شریعت آسان...

پادشاهای فراوانی که در شریعت مقرر شده، بنده مسلمان را شادمان می کند. این امر در ده عملی که گناهان را می زداید، متجلی می شود؛ مانند توحید که گناهان را پاک می کند. از نیکیهایی که گناهان را می زداید و پاک می نماید، می توان نماز

جمعه را نام برد که گناهان یک جمعه تا جمعه بعد را می زداید. همچنین عمره تا عمره دیگر و حج و روزه و امثال آن، از اعمال صالحی هستند که باعث زدوده شدن گناهان می شوند. مضاعف شدن اعمال صالح از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن، مؤمن را شاد می کند؛ یکی دیگر از مواردی که گناهان را پاک می نماید و مایه شادمانی مؤمن است، توبه می باشد که به سبب آن گناهان گذشته صاف و زدوده می شوند. مصیبتها و بلاها نیز کفاره گناهانند؛ زیرا هر آزاری که به مؤمن می رسد، خداوند، در عوض، گناهان او را می آمرزد؛ همچنین دعاهایی که مسلمانان پشت سر مؤمن برای او می کنند و نیز سختیهایی که هنگام مرگ، به مؤمن دست می دهد، باعث می شود تا گناهانش زدوده و پاک گردند. همین طور شفاعت سرور انسانیت محمد مصطفی ﷺ و رحمت خداوندی که مهربان ترین مهربانان است، سبب می شود تا گناهان بنده بخشیده شوند؛ ﴿وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ «اگر نعمتهای خداوند را برشمارید، نمی توانید آنان را به شمارش در آورید». ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةً وَبَاطِنَةً﴾ «و نعمتهای خود را به صورت ظاهری و باطنی، بر شما گسترده و افزون ساخته است».

﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾

مترس تو برتر هستی

موسی ﷺ سه بار احساس ترس و هراس کرد:

نخست: وقتی که وارد مجلس فرعون سرکش شد؛ چنانچه موسی و هارون گفتند: ﴿إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّغَىٰ﴾ ﴿۱۰﴾ «ما می ترسیم که بر ما زیاده روی یا سرکشی نماید».. خداوند متعال، فرمود: ﴿لَا تَخَافُ إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ﴾ ﴿۱۱﴾ «نترسید؛ من با شما هستم؛ می شنوم و می بینم». این آیه، باید همیشه در ذهن مؤمن باشد.

دوم: وقتی جادوگران، عصاهای خود را انداختند، موسی علیه السلام در وجود خود احساس ترس کرد؛ ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ ﴿۱۲﴾ «نترس؛ بی گمان تو، برتر هستی».

سوم: هنگامی که فرعون و لشکریانش، او را تعقیب کردند؛ پس خداوند، به موسی علیه السلام فرمود: ﴿أَضْرِبْ بِعَصَاكَ﴾ ﴿۱۳﴾ «عصایت را به دریا بزن». موسی علیه السلام نیز گفت: ﴿كَلَّا إِن مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ ﴿۱۴﴾ «هرگز چنین نیست؛ پروردگارم، با من است. او، مرا راهنمایی خواهد کرد».

از چهار چیز پرهیز کن

چهار مسأله، باعث ناراحتی، رنج و تیره شدن صفای زندگی می شوند و عبارتند از:

نخست: اظهار ناخوشنودی از تقدیر و قضای الهی و راضی نبودن به آن.

دوم: ارتکاب گناه بدون توبه؛ ﴿قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ «بگو: (آنچه اتفاق افتاده) از ناحیه خودتان (و نتیجه عملکردتان) می باشد».. ﴿فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ «پس به سبب چیزهایی است که خودتان به دست آورده اید».

سوم: حسدورزی به مردم، حس انتقامجویی از آنان و حسادت به آنها به خاطر لطف و فضلی که خداوند به آنان نموده است؛ ﴿أَمْ تَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ «آیا به مردم به خاطر آنچه که خداوند، از فضل خود به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟! در حدیث آمده است که: «حسود، آرامش ندارد».

چهارم: رویگردانی از ذکر خدا؛ ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ «زندگی سختی خواهد داشت».

در پناه پروردگارت، بیارام

آرامش بنده، در این است که در پناه پروردگارش بیارامد. خداوند متعال، آرامش را در چندین جا از کتابش بیان کرده است. چنانکه می فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ «پس خداوند، آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد».

﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ «پس آرامش را بر آنها فرود آورد».. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾ «آنگاه خداوند، آرامش خود را بر پیامبرش نازل فرمود».

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ «پس خداوند، آرامش خود را بر او فرود آورد».

آرامش، یعنی اینکه انسان، دل به خدا ببندد، در پناه او احساس آرامش کند، به پروردگارش اعتماد قلبی داشته باشد و با توکل بر خداوند توانا، آسوده خاطر باشد.

آرامش، یعنی اینکه اضطرابها و بیقراریها، آرام یابند و انسان، احساس امنیت و آرامش کند. مؤمنان، از این امر بهره مندند و احساس آرامش، آنان را از لغزشگاههای پریشانی و اضطراب و مهلکه های تردید و ناخشنودی نجات می دهد.

این امر به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ از جمله: به میزان محبت بنده با پروردگارش و نیز ذکر و شکر مولایش و همچنین به استقامت بنده بر اجرای فرمان پروردگارش و میزان پیروی از پیامبر خدا ﷺ و تمسک به رهنمودهایش و نیز به اندازه محبت بنده با آفریدگار و اعتماد به ذاتی که اختیارش در دست اوست و نیز به میزان رویگردانی بنده از غیر خدا؛ بنده ای که فقط خدا را می خواند و کسی جز او را پرستش نمی کند، بیش از دیگران آرامش خواهد داشت. ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ «خداوند، مؤمنان را به خاطر سخن استوار (و عقیده پایدارشان) در دنیا و در آخرت استوار می نماید».

دو گفتار ارزشمند

امام احمد می گوید: دو جمله، در دوران رنج و مشقت به من فایده رسانید. نخست: سخن مردی که به علت نوشیدن شراب زندانی شده بود. او، به من گفت: ای احمد! ثابت قدم باش؛ تو در راه احیای سنت شلاق می خوری، اما من، به علت باده نوشی، بارها شلاق خورده و صبر کرده ام؛ ﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ

يَا لَمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ ^ط وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ﴿۱۱﴾ «اگر شما دردمند می شوید، آنها هم دردمند می شوند آنگونه که شما دردمند می گردید و شما، از خداوند به چیزهایی امید دارید که آنها ندارند».. ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ^ط وَلَا يَسْتَخْفِنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿۱۲﴾﴾ «پس صبر کن؛ بی گمان وعده خداوند، حق است و هرگز نباید (اجازه دهی) کسانی که باور ندارند، مایه خشم و پریشانی تو شوند (و تاب و توان تو را سلب کنند)».

دوم: سخن بادیه نشینی که وقتی مرا دست و پا بسته، به سوی زندان می بردند، به من گفت: ای احمد! شکبیا باش؛ تو اینجا کشته می شوی و از اینجا وارد بهشت خواهی شد.

﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿۱۱﴾﴾ «و خداوند، آنان را به رحمتی از سوی خود و رضامندی و باغهایی مژده می دهد که در آنها نعمتهای پایدار و جاودانه دارند».

شمه ای از فواید مصائب

یکی از فواید مصایب، نمایان شدن گوهر بندگی در دعا است. یکی از بزرگان می گوید: پاک است خداوند که بلا را وسیله استخراج دعا قرار داده است. در روایتی آمده است: خداوند، یکی از بندگان صالح خود را به بلا گرفتار نمود و به فرشتگان خود گفت: او را به مصیبت مبتلا کرده ام تا صدایش را بشنوم. یعنی تا دعا و زاری او را بشنوم.

یکی دیگر از فواید مصیبت و بلا، این است که غرور و سرکشی نفس شکسته می شود. خداوند، می فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿١﴾ إِنَّ زَاءَهُ اسْتَعْتَفَى ﴿٢﴾﴾ «هرگز چنین نیست؛ بی گمان انسان، وقتی که خود را بی نیاز ببیند، سرکشی می نماید».

یکی از فواید مصیبت، این است که عاطفه و محبت و دعای مردم، جذب مصیبت دیده می گردد. چراکه مردم، با کسی که گرفتار مصیبت شده، همکاری و همدردی می نمایند. از دیگر فواید مصیبت، این است که مصیبت بزرگتر را دور و آسان می کند؛ زیرا نسبت به مصیبت بزرگتر از خود، کوچک است. تحمل مصیبت، کفاره گناهان می باشد و برخوردار از اجر و پاداش الهی را به دنبال دارد. پس چنانچه بنده، به فواید و ثمرات مصیبت پی ببرد، با آن انس می گیرد و احساس آرامش می نماید و پریشان و ناامید نمی شود؛ ﴿إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٦٦﴾﴾ «شکیبایان، پاداششان را بدون حساب و به تمام و کمال دریافت می کنند».

علم، مایه هدایت و شفاست

ابن حزم در (مداوة النفوس) می گوید: یکی از فواید علم، این است که وسوسه ها و غمها و ناراحتیها را از وجود انسان دور می کند.. این، سخن درستی است؛ بویژه برای کسی که علم و دانش را دوست دارد، به آن علاقمند است، بدان مشغول می شود و به آن عمل می کند؛ لذا فایده و اثر آن، بر او نمایان خواهد گشت.

دانشجو، باید وقت خود را تقسیم کند؛ پس زمانی را برای حفظ و تکرار در نظر بگیرد؛ وقتی را برای مطالعه عمومی و فرصتی را برای تحقیق و وقتی را برای جمع بندی مطالبش و زمان مشخصی را نیز برای تفکر و اندیشیدن مقرر نماید.

فکن رجلاً رجله فی الثری و هامة همته فی الثریا
آنچنان مردی باش که پایش، روی زمین است و سر همتش، در آسمان.

امید است که خیر باشد

سیوطی کتابی به نام (الأرج فی الفرج) که سخنان اهل علم را در آن بیان داشته و از مجموع آن، چنین بر می آید که در ناخوشیها، چیزهای زیادی وجود دارد که دوست داشتنی و مصیبتها، از چیزهای عجیب و دوست داشتنی پرده بر می دارند؛ چیزهایی که بنده، تنها زمانی به آنها می رسد که نمایان گردند.

لعمرك ما یدری الفتی کیف یتقی نواب هذا الدهر أم کیف یحذر
«قسم می خورم که انسان، نمی داند چگونه خودش را از بلاهای این روزگار دور نماید».

یری الشیء مما یتقی فیخافه و ما لا یری مما یقی اللّٰه أكبر
«انسان، چیزی را که از آن پرهیز می شود، می بیند و از آن می ترسد! این در حالی است که چیزهای هراسناکی که دیده نمی شوند و خداوند، انسان را از آنها حفاظت می نماید، بسی بزرگترند».

سعادت، هدیه ای الهی است

از کارگرانی که در پیاده روها می نشینند و درآمدشان، فقط به اندازه مخارج روزانه شان است، اما با این حال لبخند می زنند و آسوده خاطرنند و بدنهای قوی و سالمی دارند، تعجب مکن؛ زیرا آنها پی برده اند که زندگی، فقط امروز است و خود را به یاد گذشته و نگرانی برای آینده، مشغول نکرده و بلکه عمرشان را در کارهایشان گذرانده اند.

و ما أباالی إذا نفسی تطاوعنی علی النجاة بمن قد عاش أو هلکا
«وقتی وجودم برای نجات یافتن، از من اطاعت می کند، باکی ندارم که چه کسی زنده است و چه کسی مرده».

این کارگران را با کسانی مقایسه کن که در کاخها و خانه های مجلل زندگی می کنند، اما ناراحت و پریشان هستند و اضطراب و نگرانی، سراسر وجودشان را فرا گرفته است.

لحا اللّٰه ذی الدنیا مناخا لراکب فکل بعید الهم فیها معذب
«خداوند، چه زشت گردانیده است دنیا را برای کسی که بر مرکب دنیاطلبی سوار است؛ چراکه هر کس، در دنیا خواسته های دور و درازی داشته باشد، معذب می گردد».

مرد نکونام نمیرد هرگز

یکی از نشانه های سعادت مسلمان، این است که به او عمری دوباره داده می شود. عمر دوباره، نام نیکی است که از بنده بجای می ماند. واقعاً شگفتا از کسی

که کسب نام نیک را آسان و ارزان یافت، اما آن را با مال و مقام و تلاش و کاوش نخرید.

بیشتر بیان کردیم که ابراهیم علیه السلام، از پروردگارش درخواست نمود که از او در میان دیگران به نیکی یاد شود و در حقش دعا گردد.

مردمانی در تاریخ بوده اند که با کار خوب و بزرگواری و سخاوتشان، از خود برای همیشه نام نیکی به جا گذارده اند. عمر رضی الله عنه از فرزندان هرم بن سنان پرسید: زهیر به شما چه داد و شما، به او چه دادید؟ گفتند: او، ما را ستود و ما، به او مالی بخشیدیم. عمر رضی الله عنه گفت: آنچه شما به او داده اید، از بین می رود و آنچه، او به شما داده، ماندگار است. یعنی ستایش و تمجید بنی هرم، ماندگار می باشد.

أولى البرية طرا أن تواسيه عند السرور الذى واساك فى الحزن
«از تمام مردم، کسی به یاری و دوستی تو، در زمان خوشی، سزاوارتر است که هنگام اندوه با تو همدردی نموده است».

إن الكرام إذا ما أرسلوا ذكروا من كان يألفهم فى المنزل الخشن
«بزرگوارانی که به عنوان نماینده و سفیر، فرستاده می شوند، کسانی را به یاد می آورند که در سختیها، با آنان همدردی و محبت می کرده اند».

مهمترین مرثیه ها

سه قصیده هستند که به کسانی که در مورد آنها سروده شده اند، عمر جاویدان بخشیده اند:

ابن بقیه، وزیر معروفی بود که عضدالدوله، او را کشت؛ ابوالحسن انباری در مرثیه اش، قصیده زیبایی سرود که برخی از ابیاتش، به شرح زیر می باشد:

علو فی الحیاة و فی الممات لحق تلک إحدى المعجزات
«در زندگی و در مرگ، والا و بلندمرتبه ای. واقعاً که تو، یکی از معجزات هستی».

کأن الناس حولک حین قاموا وفود ندادک أيام الصلات
«وقتی که مردم پیرامون برخاستند، گویا مردمی بودند که برای گرفتن جایزه و پاداش به سوی تو می شتافتند».

کأنک واقف فیهم خطیباً و هم وقفوا قیاماً للصلاة
«آن هنگام گویا تو، در میان آنها ایستاده بودی و سخنرانی می کردی و مردم، چنان ایستاده بودند که انگار برای نماز ایستاده اند».

مددت یدیک نحوهمو احتفاء کمدهما إلیهم بالهبات
«دستانت را به سوی آنها برای استقبال دراز نمودی، آنچنانکه گویی دستانت را برای هدیه دادن به سوی آنها دراز کرده ای».

ولما ضاق بطن الأرض عن أن یواروا فیہ تلک المکرمات
«وقتی درون زمین از اینکه این همه بزرگواری را در آن پنهان کنند، به تنگ آمد و جا نداشت،

أصاروا الجوقبرک و استعاضوا علیک الیوم صوت النائحات
«فضا و جو را قبر تو نموده و امروز، جایت را با صدای زنان نوحه گر، جبران کرده اند».

و ما لک تربة فأقول تستقی لأنک نصب هطل الهاطلات

«خاکی نداری که بگویم: آبیاری شود؛ زیرا تو هدف بارشهای سنگین هستی».
 عليك تحية الرحمان تتری بتبرک الفؤاد الرائحات
 «پایه‌های دل‌های معطر، برای تو چنین دعا می‌کنند که: درود همیشگی خدا بر تو
 باد».

لعظمک فی النفوس تبات ترعی بحراس و حفاظ ثقات
 «گل‌های عظمت تو در دل‌ها، با نگهبانان و پاسداران مطمئنی مراقبت می‌شوند».
 و توقد حولک النیران لیلاً كذلك كنت أيام الحياة
 «شبانگاهان، پیرامونت آتش، برافروخته می‌شود؛ در دوران حیات نیز چنین
 بودی».

چه عبارات و اشعار زیبا و چه مفاهیم بزرگ و سترگی! این چه مدال زیبا و چه
 تاج افتخار قشنگی است!
 وقتی عضدالدوله، قاتل ابن بقیه، این اشعار را شنید، اشک از چشمانش سرازیر
 شد و گفت: سوگند به خدا که دوست دارم من، به جای او کشته می‌شدم و به دار
 آویخته می‌گشتم و این اشعار درباره من سروده می‌شد.

محمد بن حمید طوسی در راه خدا کشته شد؛ ابوتام در مرثیه اش چنین سرود:
 کذا فلیجل الخطب و لیفدح الأمر فلیس لعین لم یفض ماؤه عذر
 «مصیبت، باید اینگونه بزرگ و سخت شود و چشمه‌ای که نجوشید، عذری
 ندارد».

توفیت الآمال بعد محمد وأصبح فی شغل عن السفرالسفر
 «آرزوها، بعد از محمد، مردند و مسافران، برای سفر نگران و دلواپس گشتند».
 تردی ثياب الموت حمرا فمادجی لها اللیل إلا وهی من سندس خضر

«لباس سرخ رنگ مرگ پوشید؛ اما هنوز شب نیامده بود که این لباسها، به لباسهای سبز ابریشمی تبدیل شد»..

معتصم، پس از شنیدن این قصیده، گفت: کسی که چنین اشعاری در مورد او گفته شود، هرگز نمی میرد و نامش، جاودان است.

انسان بزرگوار و سخاوتمندی از فرزندان قتیبه بن مسلم فرمانده معروف سراغ دارم که مال و مقامش را بخشش نمود؛ او، با ستمدیدگان و مستمندان همدردی می کرد، به بینوایان کمک می نمود، به گرسنگان غذا می داد و پناهگاه افرادی بود که در هراس و خطر بودند. زمای که وی، در گذشت، یکی از شعرا، درباره اش چنین سرود:

مضى ابن سعيد حين لم يبق مشرق
و لا مغرب إلا له فيه مادح
«ابن سعید، زمانی از دنیا رفت که هیچ مکانی در شرق و غرب نبود، مگر آنکه در آن، کسی، از او تعریف و تمجید می کرد».

و ما كنت أدرى ما فواضل كفه
على الناس حتى غيبته الصفائح
«من، ماهیت دست لطف او را بر مردم نمی شناختم تا آنکه در زیر تخته سنگها پنهان شد».

و أصبح في لحد من الأرض ضيق
و كانت به حياً تضيق الصحاح
«و در لحد تنگ قرار گرفت و کتابها در دوران حیاتش از بیان خوبیهای او، عاجز شده بودند».

سأبكيك مافاضت دموعي فإن تفض
فحسبك مني ما تجن الجوانح
«تا وقتی که اشک از چشمانم در بیاید، برایت گریه می کنم و وقتی چشمانم، بخشکد، سوز و گداز درونم، برای تو کافی است».

فما أنا من رزء و إن جل جازع و لا بسرور بعد موتك فارح
 «من از هیچ مصیبتی هرچند بزرگ باشد، داد و بیداد نمی کنم و بعد از مرگت نیز
 از هیچ شادی و سروری شادمان نمی شوم».

كأن لم يمت حى سواك و لم تقم على أحد إلا عليك النوائح
 «گویا هیچ زنده ای جز تو نمرده و برای کسی جز تو نوحه سرایی نشده است».
 لئن عظمت فيك المراثي و ذكرها لقد عظمت من قبل فيك المدائح
 «اگر اینک مرثیه های بزرگی در فراق تو گفته می شود، به راستی که قبلاً
 ستایشهای بزرگی درباره ات گفته می شد».

ابونواس، تاریخ امیر مصر یعنی خصیب را می نویسد و در دفتر روزگار اسم او را
 ثبت می نماید و می گوید:

إذا لم تزر أرض الخصب ركابنا فأى بلاد بعدهن تزور
 «وقتی کاروان ما از قلمرو حکومت خصیب دیدن نکند، پس از کدام سرزمین
 دیدن خواهد کرد؟»

فما جازه و لا حل دونه و لكن يسير الجود حيث يسير
 «هیچ سخاوتی از او نگذشته و به غیر از او در مکانی دیگر رحل اقامت نیفکنده؛
 بلکه سخاوت، همان جایی می رود که او می رود».

فتى يشترى حسن الثناء بماله و يعلم أن الدائرات تدور
 «جوانی است که ستایش نیک را با دارایی خود می خرد و می داند که حوادث
 روزگار، در گردش است».

مردم، از خصیب و از زندگی وی و روزگارش، فقط همین اشعار را می دانند.

راز و نیازی با خدا

(اللهم اقسام لنا من خشيتك ما تحول به بيننا و بين معاصيك و من طاعتك ما تبلغنا به جنتك و من اليقين ما تهون به علينا مصائب الدنيا و متعنا بأسماعنا و أبصارنا و قوتنا ما أحيينا و اجعله الوارث منا و اجعل ثأرنا على من ظلمنا و انصرنا على من عادانا و لاتجعل مصيبتنا في ديننا و لاتجعل الدنيا أكبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علينا بذنوبنا من لا يرحمنا) «بارخدايا! به اندازه ای از خوف و خشیت خود به ما عنایت کن که ما را از گناهان باز بدارد و به اندازه ای ما را از اطاعت و بندگی خود بهره مند ساز که ما را به بهشت برساند و به ما یقینی بده که مصیبتهای دنیا را بر ما آسان نماید؛ خدایا! به ما توفیق بده تا شنوایی، بینایی و تواناییهای خود را تا زمانی که ما را زنده می داری، در راه بندگی تو بکار بندیم و این را تا پایان عمر، برای ما ماندگار بگردان و خون ما را بر گردن کسی بینداز که به ما ستم کرده و ما را بر دشمنانمان یاری بفرما و ما را در دین به مصیبت، دچار مگردان و دنیا را بزرگترین هم و اراده ما و نهایت علم و دانشمان قرار مده و به سبب گناهانمان، کسی را بر ما مسلط مکن که بر ما رحم ننماید».

علی بن مقله می گوید:

و ضاق لما به الصدر الرحيب	إذا اشتملت على اليأس القلوب
وأرست في أماكنها الخطوب	و أوطنت المكاره و اطمأنت
و لا أغنى بحيلته الأريب	و لم تر لانكشاف الضر وجهاً
يمن به القريب المستجيب	أتاك على قنوطك منه غوث
فموصول بها فرج قريب	و كل الحادثات وإن تناهت

«هرگاه ناامیدی، دل را فرا بگیرد و دل فراخ و باز، به تنگ بیاید و هرگاه ناخوشیها جای بگیرند و بلاها، در جای خود ریشه بدوانند و آنگاه که برای دور شدن زیان، راهی نبینی و چاره فرد هوشمند کارساز نیفتد، در آن حالت ناامیدی، خداوند نزدیک و اجابت کننده، منت می گذارد و کمکت می کند. برای همه حوادث و پیشامدها، گشایش نزدیکی وجود دارد؛ هرچند حوادث، به نهایت سختی رسیده باشند».

پروردگاری که ستم و بی عدالتی نمی کند

آیا سزاوار نیست که وعده الهی، مایه خوشبختی و آرامش تو گردد، وقتی که می دانی در آسمان، پروردگاری دادگر و داوری عادل است که زنی را به خاطر نجات دادن سگی، وارد بهشت کرد و زنی را به خاطر آزار گربه ای وارد دوزخ نمود؟!

زن اولی، یکی از زنان بدکار بنی اسرائیل بود که به سگ تشنه ای آب داد و بدین سان خداوند، او را به خاطر این کارش بخشید و وارد بهشت نمود؛ چون او، این کار را خالصانه و فقط برای رضای خدا انجام داد.

زن دومی، گربه ای را در اتاقی زندانی کرد مانع شکارش شد و به او آب و غذا نیز نداد؛ پس خداوند، آن زن را به جهنم برد.

دانستن اینکه خداوند، به خاطر کار اندک و کوچکی نیز پاداش می دهد، شادی آفرین است. در صحیح بخاری روایت شده است که: «چهل خصلت خوب وجود دارد که بالاترین آنها، دادن بز شیرده به دیگران است تا از شیرش بخورند؛ هر کس، به امید وعده الهی و تصدیق پاداش آن، یکی از این کارها را انجام دهد،

خداوند، او را وارد بهشت می نماید... ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ ﴿۷۶﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ ﴿۷۷﴾ «هر کس، به اندازه ذره ای کار خوب انجام دهد، پاداش آن را می بیند و هر کس، به اندازه ذره ای کار بد بکند، سزای آن را می بیند».

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ «بی گمان نیکیها، بدیها را از بین می برند».

مشکل کسی را حل کن؛ به محرومی کمک نما؛ به ستمدیده ای یاری برسان؛ به گرسنه ای غذا بده؛ تشنه ای را سیراب کن؛ به عیادت بیماری برو؛ در تشییع جنازه ای شرکت نما؛ با مصیبت دیده ای همدردی کن؛ دست ناینبایی را بگیر؛ گمشده ای را راهنمایی کن؛ مهمانی را گرامی بدار؛ به همسایه ای نیکی کن؛ به بزرگترها احترام بگذار؛ با کوچکترها مهربان باش؛ از غذایت به دیگران هم بده؛ پولت را صدقه کن؛ سخنان خوب بگو؛ به مردم آزار نرسان که هر یک از این کارها، برایت صدقه ای است.

بدون تردید این مفاهیم زیبا و صفات والا، از بزرگترین اعمالی هستند که سعادت را به ارمغان می آورند، به انسان آرامش می بخشند و ناراحتی و اندوه و پریشانی و غم را دور می سازند. به راستی اگر اخلاق به شکل یک انسان بود، چقدر زیبا، خوشرو، آراسته و خوشبو بود! واقعاً اخلاق خوب، چه زیباست!

خودت تاریخ خود را بنویس

در شدت گرما و ساعتی قبل از نماز ظهر، در حرم نشسته بودم؛ دیدم پیرمردی برخاست و شروع به آب دادن به مردم کرد؛ او، با یک لیوان که در دست راست داشت و با لیوانی دیگر که در دست چپش بود، به مردم آب زمزم می داد. بدین

ترتیب او می توانست در فاصله آب خوردن یک نفر، به دیگری هم آب بدهد. بدین شکل به تعداد زیادی از مردم در حالی آب می داد که از سر و رویش عرق می چکید؛ مردم نشسته بودند و هر یک منتظر بود تا نوبتش فرا رسد و از دست این پیرمرد سالخورده آب بنوشد. من، از توانایی و تحمل این پیرمرد و از عشق و علاقه اش به کار خوب تعجب کردم. وی، با لبی خندان تعداد زیادی را آب داد. آنجا بود که فهمیدم انجام کار خوب، برای کسی که خداوند برای او آسان کرده، آسان می باشد. خداوند، گنجینه هایی از احسان و نیکی دارد که آنها را به هر کس از بندگانش که بخواهد، می بخشد. خداوند، خوبیها را هر چند اندک باشند، به دست مردمان نیکوکاری به انجام می رساند که خیرخواه بندگان خدا هستند و برای بندگان خدا هیچگونه بدی و شری را نمی پسندند.

ابوبکر رضی الله عنه در سفر هجرت، خودش را در معرض خطر قرار می دهد تا از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کند.

حاتم، گرسنه می خوابد تا مهمانانش، سیر بخوابند.
ابوعبیده رضی الله عنه، شبها بیدار می ماند تا سپاهیان مسلمان استراحت کنند.
عمر رضی الله عنه شبها در حالی که مردم خوابند، در مدینه گشت می زند و در خشکسالی از گرسنگی به خود می پیچد تا به مردم خوراک و غذا بدهد.

ابوطلحه رضی الله عنه در جنگ احد تیرها را به جان می خرد تا از پیامبر صلی الله علیه و آله حفاظت کند.
ابن مبارک رحمہ الله به مردم غذا می دهد و خودش روزه است.

مُثَلُّ كَالنَّجُومِ بِلِ هِيَ أَعْلَى و معان كالفجر فی إشراقه

«نمونه هایی چون ستارگان هستند و بلکه بالاتر از ستارگان؛ آنها، مفاهیم درخشانی همچون سپیده دم می باشند».

﴿ وَيُطْعِمُونَ عَلَىٰ حَبِءٍ مُّسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴾ «بر اساس محبت

خدا، به بینوا و یتیم و اسیر غذا می دهند».

به کلام خدا گوش بسیار

اعصاب خود را با گوش سپردن به کتاب پروردگارت راحت کن. گوش دادن به تلاوت زیبا و گیرای قاری خوش صدا، تو را به رضامندی خدا می رساند، به تو آرامش می دهد و دلت را سرشار از یقین و شادی می گرداند.

پیامبر ﷺ دوست داشت که قرآن را از کسی دیگر بشنود؛ هرگاه آن حضرت ﷺ قرآن را از کسی دیگر می شنید، متأثر می شد. گاهی از یارانش می خواست تا برایش قرآن بخوانند؛ حال آنکه قرآن بر خود وی نازل شده است. رسول الله ﷺ از گوش سپردن به تلاوت دیگران، احساس آرامش می نمود و خاشع و فروتن می گردید.

پیامبر ﷺ در این مورد الگوی توست تا چند دقیقه یا پاسی از شب و روز را مقرر نمایی و در آن به صدای قاری مورد پسندت از رادیو یا ضبط صوت گوش بدهی.

هیاهوی زندگی و مردمان پیرامونت، برای پریشان کردن تو و در هم شکستن تواناییهایت و مشوش کردن خاطرت کافی هستند. تنها عامل آرامش تو، کتاب پروردگارت و ذکر مولایت می باشد: ﴿ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا

بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد؛ هان! بدانید که با ذکر خدا دلها آرامش می یابد».

باری پیامبر ﷺ از ابن مسعود رضی الله عنه خواستند تا برایشان قرآن بخواند؛ ابن مسعود رضی الله عنه قسمتی از سوره نساء را تلاوت کرد، آن حضرت ﷺ چنان گریستند که بر گونه هایشان، اشک سرازیر شد و فرمودند: «کافی است».

یک بار پیامبر ﷺ از کنار ابوموسی اشعری رضی الله عنه گذشت؛ ابوموسی رضی الله عنه در مسجد مشغول تلاوت قرآن بود. پیامبر ﷺ به تلاوت او گوش داد و صبح فردا به او فرمود: ای کاش مرا می دیدی که به تلاوت تو گوش می دادم». ابوموسی رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا! اگر می دانستم که شما به تلاوت من گوش می دهید، به خاطر شما، بهتر و زیباتر تلاوت می کردم.

یک بار پیامبر ﷺ از کنار پیرزنی گذشتند و از پشت درب به تلاوتش گوش دادند. پیرزن، این آیه را تلاوت می کرد: ﴿ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴾ «آیا خبر قیامت به تو رسیده است»؟ او، این آیه را تکرار می کرد و هر بار پیامبر ﷺ می فرمودند: «آری، به من رسیده؛ آری، به من رسیده است».

یکی از نویسندگان برجسته مسلمان با کشتی به اروپا سفر کرد. زنی از یوگوسلاوی نیز همراه آنان بود؛ آن زن، کمونیست بود و از جور و ستم «تیتو» فرار کرده بود؛ روز جمعه بود؛ وقت نماز فرارسید؛ این نویسنده معروف برخاست و در میان همراهانش به ایراد خطبه و سخنرانی پرداخت و سپس برای اقامه نماز جمعه، جلو ایستاد و سوره اعلی و غاشیه را خواند. آن زن، عربی نمی دانست، ولی به آهنگ قرآن گوش فرا داد و بعد از نماز از نویسنده، درباره آیات قرآن پرسید؛ او، به آن زن گفت: اینها آیاتی از کلام خدا بودند. زن کمونیست، شگفت زده شد. نویسنده می گوید: از آنجا که زبان آنها را یاد نداشتم، نتوانستم او را به اسلام دعوت دهم.

﴿ قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴾ ﴿۸۸﴾ «بگو: اگر انسانها و جنها جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانند آن را بیاورند؛ گرچه پشتیبان و یاور یکدیگر باشند».

قرآن، تسلطی بر دلها و شکوهی بر ارواح دارد و دارای قدرتی مؤثر و کارا در وجود انسانهاست. پیشینیان برگزیده و نیک در برابر تأثیر قرآن و گفته های صادق و گیرای آن، لرزه بر اندام می شدند. ﴿ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ﴾ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می نمودیم، آن را از ترس الهی، کرنش کنان و شکافته می دیدی».

علی بن فضیل عیاض از پدرش شنید که این آیه را می خواند: ﴿ وَقِفُوهُمْ ۗ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ ﴿۱۶﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ ﴿۱۷﴾ «آنان را نگهدارید. همانا آنها بازخواست خواهند شد. شما را چه شده که یکدیگر را یاری نمی کنید؟». علی با شنیدن این آیات جان به جان آفرین تسلیم کرد.

آنگونه که ابن کثیر آورده است، عمر رضی الله عنه از شنیدن آیه ذیل به زمین افتاد و تا یک ماه مریض شد و مردم به عیادتش می رفتند؛ ﴿ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتَىٰ ﴾ «اگر قرآنی می بود که کوهها با آن به حرکت در بیایند و یا زمین با آن تکه پاره شود یا مردگان به سخن آیند...».

عبد الله بن وهب رحمه الله، روز جمعه از کنار جوانی گذشت که این آیه را می خواند: ﴿ وَإِذْ يَتَحَاوَنُونَ فِي النَّارِ ﴾ «و به یاد آور هنگامی را که در جهنم با

یکدیگر مجادله می کنند». عبدالله بیهوش شد و به زمین افتاد. او را به خانه بردند و تا سه روز مریض بود و در روز چهارم چشم از جهان فرو بست. این واقعه را ذهبی ذکر کرده است.

عالمی به من گفت: در مدینه نماز می خواندم؛ امام، سوره واقعه را خواند؛ ترس و هراس عجیبی، مرا فرا گرفت؛ به شدت می لرزیدم؛ بی اراده تکان می خوردم و به شدت گریه می کردم و اشک از چشمانم سرازیر بود. ﴿فَبِأَيِّ حَلِيثٍ بَعْدَهُ

يَوْمُنُونَ﴾ «پس بعد از قرآن، به چه سخنی ایمان می آورند؟»

اما این سخن چه ربطی به موضوع سعادت دارد؟! پریشانیها و ناراحتیهای بیست و چهار ساعته ای که دامنگیر زندگی انسان است، به اندازه کافی فکر انسان را در ورطه اضطراب و نابودی قرار داده است، اما وقتی به کلام خداوند با تدبر گوش فرا دهد، هوش و حواسش، به او باز می گردد و اضطرابش، برطرف می شود. من، تو را به شدت از افرادی برحذر می دارم که موسیقی را اسباب سعادت و آرامش خود قرار داده و در این مورد کتابها نگاشته اند. بسیاری از آنها به خود می بالند که زیباترین اوقات و بهترین لحظات زندگیشان، روزی است که به موسیقی گوش می دهند. برخی از نویسندگان غرب که در مورد خوشبختی و دور شدن اضطراب کتاب نوشته اند، یکی از عوامل سعادت را موسیقی معرفی کرده اند!

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً﴾ «و نماز آنها در کنار

کعبه، چیزی جز کف زدن و صوت زدن نبود!» ﴿سَلِمُوا تَهْجُرُونَ﴾ «در گفتگوهای شبانه خود، یاوه گویی می کردید».

موسیقی، جایگزین خوبی برای قرآن نیست و گوش دادن به آن، حرام است. ما مسلمانان، از چشمه خیری برخورداریم که بر محمد مصطفی ﷺ نازل شده و مجموعه ای از راستی و راهنمایی و توجیه حکیمانه می باشد و قرآنی است که: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ط تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿١٢﴾﴾ (باطل از هیچ سویی به آن راه ندارد و از سوی خداوند فرزانه و ستوده نازل شده است). پس گوش دادن ما به قرآن، گوش دادنی ایمانی، شرعی و محمدی است که طبق سنت او، این کار را می کنیم. ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾ «آنان، هرگاه چیزهایی را که بر پیغمبر نازل شده، بشنوند، چشمانشان را می بینی که به خاطر پی بردن به حق، پر از اشک شده است».

کسانی که موسیقی گوش می دهند، کار بیهوده ای می کنند که فقط افراد جاهل، ابله و بی خرد انجام می دهند؛ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ «و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان پوچ و بیهوده اند تا (بندگان خدا) را از راه خدا گمراه کنند».

هر کس، دنبال خوشبختی است، اما...

اسکافی کتابی سودمند، گیرا و جذاب به نام (لطف التدبیر) دارد؛ این کتاب به موضوع ریاست و سعادت و پیشرو بودن، پرداخته و حاوی مطالب متنوعی است؛ از قبیل: مکر، انواع سیاستها و راهبردهایی که بسیاری از پادشاهان، سران، ادیبان، شعرا و

برخی از علما، در پیش گرفته اند تا راحت باشند، آرامش یابند و به هدف خود برسند. برخی از عناوین این کتاب، عبارتند از: «چاره سازی»، «کنترل آشوب و بلوا»، «برقراری صلح و سازش میان دو نفر»، «آدم شکست خورده، چه کار می کند؟»، «حیله های دشمن»، «چگونگی برطرف کردن امری ناخوشایند با یک سخن»، «دفع ناخوشی با ناخوشی»، «دفع امر ناگوار با مهربانی» «تدبیر دفع ناخوشی»، «مدارا با پادشاه»، «انتقام گرفتن از غاصب فرمانروایی»، «رهايي از رنج»، «هلاکت و گریز از آن»، «هویدا کردن چیزی به قصد پنهان نمودن چیزی دیگر» و...

با مطالعه این کتاب دریافتم که از همه کسانی که به دنبال خوشبختی بوده اند، شمار اندکی به سعادت و خوشبختی رسیده اند. سه نتیجه از کتاب گرفتم که عبارتند از:

نخست اینکه هر کس، خداوند را مد نظر نداشته باشد، سودهای او به زیان، شادیهایش به اندوه و خوبیهایش، به بلا تبدیل می شوند: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ «آنان را از راهی و بگونه ای که نمی دانند، گرفتار می سازیم».

دوم: مردم، راههای پریچ و خم، غیرشرعی و دشواری را برای به دست آوردن سعادت می پیمایند؛ در صورتی که این امکان برایشان وجود دارد که در شریعت محمدی، سعادت را از راههای هموارتر و آسانتری بیابند؛ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا﴾ «اگر آنان آنچه را که با آن پند داده می شوند، انجام می دادند، برایشان بهتر و مایه استواری بیشتر بود».

آری! اگر انسانها پند بپذیرند، به خیر دنیا و آخرت دست می یابند.

سوم: افرادی، هستند که دنیا و آخرت خود را از دست داده اند، اما گمان می کنند که کار خوب انجام می دهند و به سعادت و رستگاری خواهند رسید. حال آنکه هیچ کدام را به دست نخواهند آورد؛ نه کار خوب و نه سعادت را. علتش، این است که آنان، از راه درستی که خداوند، پیامبرانش را برای نشان دادن آن، مبعوث نموده و کتابهایش را فرو فرستاده، رویگردانند. آن راه، طلب حق و سخن راستین است؛ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا^ع لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ «و سخن پروردگارت در راستی و دادگری، به تمام و کمال رسیده است و هیچکس، نمی تواند سخنان او را دگرگون کند».

وزیری، سرگرم شادی و خوشگذرانی بود؛ غمی ناگهانی و اندوهی جانکاه، او را فرا گرفت؛ وی از شدت غم و اندوه فریاد برآورد:

ألا موت یباع فاشتریه فهذا العیش ما لا خیر فیه
 «آیا مرگی وجود دارد که آن را بخرم؟ این زندگی، خیری ندارد».

إذا أبصرت قبراً من بعید وددت لو أننی مما یلیه
 «هر گاه از دور قبری می بینم، آرزو می کنم که ای کاش در آن می بودم».

ألا رحم المهیمن نفس حر تصدق بالوفاء علی أخیه
 «خداوند، بر مرد آزاده ای رحم نماید که مرگ را به برادرش صدقه می کند».

نکته

در حالت راحت، آرامش، رفاه و تندرستی، باید زیاد دعا کرد؛ چون یکی از نشانه های مؤمن شکرگزار، این است که تیر را قبل از پرتاب کردن، آماده می نماید

و قبل از آنکه درمانده شود، به خدا پناه می برد؛ بر خلاف کافر بدبخت و مؤمن نادان: ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُبِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ «و هرگاه زیانی، به انسان می رسد، پروردگارش را به فریاد می خواند و تضرع کنان به سوی او باز می گردد. سپس وقتی خداوند، به او نعمتی ارزانی نماید، خدا را که پیشتر به فریاد می خواند، فراموش می کند و برای خدا همتیانی قرار می دهد».

پس هر کس که می خواهد از ورطه سختیها و ناراحتیها نجات یابد، باید دل و زبانش، از توجه به حضرت حق غافل نباشد و همواره او را ستایش نماید و به سوی او زاری و تضرع کند؛ چون منظور از دعا در حالت آسایش و رفاه آنگونه که امام حلیمی گفته، این است که ستایش خدا گفته شود، شکر و سپاس او به جا آورده شود و انسان، به منتها و نعمتهای او اقرار کند، از او توفیق و یاری و کمک بطلبد و از کوتاهیهای خود طلب آمرزش نماید؛ زیرا بنده، هرچند بکوشد، نمی تواند حقوق الهی را بطور کامل ادا نماید. هر کس از این امر غافل باشد و در دوران تندرستی، فراغت و آسودگی خاطر، آن را مورد ملاحظه قرار ندهد، مصداق فرموده الهی قرار می گیرد که می فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ یعنی: «وقتی سوار کشتی می شوند، خدا را مخلصانه می خوانند؛ آنگاه که آنها را نجات می دهد و به خشکی می رساند، ناگهان شرک می ورزند».

نعمت یا عذاب

خبر گزاریهای دنیا و روزنامه های مهم جهان، خبر خودکشی نخست وزیر فرانسه را در دوران ریاست جمهوری میتران پخش کردند.

علت خودکشی نخست وزیر، این بود که با انتقاد شدید و ناسزاگویی برخی از روزنامه های فرانسه مواجه شده بود؛ از آنجا که این بیچاره، ایمان و آرامش نداشت و کسی را نیافت که به او پناه ببرد، دست به خودکشی زد. این مرد بدبخت که دست به خودکشی زد، به رهنمود روشن الهی در این مورد دست نیافته بود که: ﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ ﴿۱۷۷﴾ «از مکرورزیهای آنان به تنگ میا..» ﴿لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى﴾ «هیچ زبانی جز اذیت و آزار به شما نمی رسانند..» ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجِرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ ﴿۱۷۸﴾ «بر آنچه می گویند، شکیبیا باش و خیلی خوب، آنها را رها کن».

آری! آن مرد، کلید هدایت و راه درست را گم کرده بود: ﴿مَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَلَا

هَادِيَ لَهُ﴾ «هر کس را که خدا گمراه کند، هیچ هدایت کننده ای ندارد».

برخی، به هر فردی که غم و اندوه، کمرش را خم کرده، توصیه می کنند که کنار دریا برود، بنشیند و به موسیقی گوش دهد یا با تخته نردی بازی کند تا سرگرم شود و یا روی یخها و برفها اسکی نماید. اما توصیه اهل اسلام و آنهایی که بندگی حقیقی را انجام می دهند به فرد اندوهگین و ناراحت، این است که در یکی از باغهای بهشت (مسجدها) در میان اذان و اقامه بنشیند و به ذکر خداوند یکتا مشغول شود؛ همچنین توصیه می کنند که تسلیم تقدیر و قضا باشد و به آنچه خداوند، بهره او

نموده، راضی باشد. علاوه بر این اهل اسلام، شخص غمدیده و اندوهگین را به توکل کردن بر خداوند عزوجل توصیه می کنند.

﴿الْمَنْ نَشَرَ لَكَ صَدْرَكَ﴾

«آیا دلت را برایت نگشودیم»؟

این آیه، بر پیامبر ﷺ نازل شد و مفهوم شرح صدر، در ایشان تحقق یافت؛ از اینرو آن حضرت ﷺ آسوده خاطر، دارای سعه صدر، خوش بین، باعاطفه و آسانگیر و محبوب دلها بود و با وجود عظمت و بزرگی، به مردم نزدیک بود؛ در کمان وقار و سنگینی، بر لبانش لبخند می نشست و همه، او را دوست می داشتند؛ سرشار از شرم و حیا بود. چهره ای باز و نورانی و اخلاقی خوب و سترگ داشت؛ شوخیا، او را شادمان می کردند، از عطای الهی خوشحال می شد و از آنچه خدا، به او ارزانی می کرد، به دیگران می بخشید. ناامیدی، راهی به سوی او نداشت و افسردگی را نمی شناخت، خوشبینی را دوست می داشت و سختگیری و تکلف را ناپسند می دانست.

زیرا او، صاحب رسالت، حامل اصول، پیشوای امت، الگوی نسلها، معلم ملتها، سرپرست خانواده، عضو جامعه، گنجینه خوبیها، دریای عطایا و محل درخشش نور بود. خلاصه اینکه کارهای درست برای او میسر شده بود. او، همان شخصیتی است که قرآن، درباره اش می گوید: ﴿وَالْأَعْلَىٰ أَلْتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ «و بارهای گران و زنجیرهایی را که بر دوش آنان بود، پایین می گذارد».

به عبارت دیگر، او، رحمتی برای جهانیان می باشد؛ در یک کلام، او، همان

است که قرآن معرفی می کند: ﴿ شَهَادًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۱۶﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ
وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿۱۷﴾

یکی از چیزهایی که با رسالت آسان، تعارض و تضاد دارد، سختگیری خوارج و نفاق اهل کلام، حماقت صوفیها، تظاهر و خودنمایی متکبران، دلباختگی شعرا، سرگردانی خوانندگان و خودستایی دنیاپرستان و انحراف آنهایی است که فکر و اندیشه خود را مایه ارتزاق خود قرار داده اند: ﴿ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا
اٰخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۷﴾

«پس خداوند کسانی را که ایمان می آوردند، در آنچه از حق که در آن اختلاف ورزیده بودند، هدایت کرد و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می نماید.»

زندگی خوب

یکی از انگلیسهای باهوش می گوید: تو می توانی در زندان، از پشت میله های آهنی به افق نگاه کنی، و می توانی گلی از جیب خود بیرون بیاوری و آن را ببویی و لبخند بزنی و نیز می توانی در کاخ، روی ابریشم، پرخاش کنی و از خانه و خانواده و داراییهایت به خشم بیایی.

لذا سعادت، در زمان و مکان نیست؛ بلکه در ایمان و در اطاعت خداوند و در قلب است.

قلب، محل نگاه پروردگار می باشد؛ پس هرگاه یقین، در قلب جای بگیرد، از آن

برمی خیزد و آنگاه بر روح و روان، آرامش و آسودگی می ریزد و سپس به دیگران می تراود و بر تپه ها و بطن رودخانه ها و محل رویش درختان قرار می گیرد.

احمد بن حنبل زندگی را با سعادت و خوشبختی بسر نمود؛ با اینکه لباسهای سفیدش، وصله داشت و خودش، آنها را می دوخت، سه اتاق گلی داشت که در آن زندگی می کرد و غذایش، تکه ای نان و مقداری روغن زیتون بود. کسانی که شرح حال او را نوشته اند، می گویند: او، تا هفده سال از یک جفت کفش استفاده می کرد؛ وی، همواره آن را می دوخت و وصله می زد؛ ماهی یک بار گوشت می خورد و اغلب، روزه بود؛ به این سو و آن سوی دنیا در طلب حدیث می رفت، اما با وجود این آرامش داشت و خاطرش آسوده بود؛ زیرا او ثابت قدم و سربلند بود و سرنوشت و سرانجام خود را می دانست، به دنبال پاداش بود، برای آخرت تلاش می کرد و به بهشت علاقه داشت.

خلفای دوران او، مأمون، واثق و معتصم و متوکل، کاخهای مجلل، طلا و نقره، لشکریان فراوان، پست و مقام و املاک و اموال فراوان و هر چه می خواستند، داشتند، اما با وجود این، صفای زندگیشان مکدر بود و زندگی را با غم و اندوه و پریشانی و در میان جنگها و شورشها و هیاهو به سر نمودند و چه بسا برخی از اینها هنگام مردن، به خاطر کوتاهیایی که در ادای حقوق الهی کرده بودند، آه و ناله پشیمانی سر می دادند.

ابوذر رضی الله عنه به ربنده رفت و خیمه اش را آنجا برافراشت و همسر و دخترانش را نیز با خود به آنجا برد. او بسیاری از روزها را روزه می گرفت، به ذکر پروردگارش مشغول می شد و او را ستایش و عبادت می نمود، قرآن می خواند و تدبر می کرد؛ دارایی او، تنها یک ردا، یک خیمه و تعدادی گوسفند و یک کاسه بزرگ و یک کاسه

کوچک و یک عصا بود. روزی دوستانش، به دیدن او رفتند و گفتند: دنیا و دارایی ات کجاست؟ گفت: در خانه ام هر چه نیاز دارم، هست و پیامبر ﷺ به ما خبر داده که ما، سختی و مانعی پیش روی داریم که تنها کسی، از آن عبور می کند که بارش سبک باشد.

ابوذر رضی الله عنه آرامش خاطر داشت؛ چون آنچه نیاز داشت، از آن برخوردار بود و مازاد برنیاز نیز مایه غم و اندوه و گرفتاری می شود.

در قصیده ای تحت عنوان ابوذر در قرن پانزدهم هجری، از غربت ابوذر و سعادت او و از تنهایی و گوشه گیری و از هجرتش که با روح و اصول خود هجرت نمود، اشعاری سروده ام که گویا او، خودش می گوید:

لاطفونی هددتهم هددونی بالمنایا لاطفت حتی أحسا

وقتی با من مهربانی کردند، من هم مهربانی ورزیدم و چون مرا به بلاها تهدید کردند، من نیز تهدید کردم تا اینکه فهمیدند و دریافتند.

ارکبونی نزلت اربکب عزمی انزلونی رکت فی الحق نفسا

«سوارم کردم، پایین آمدم و بر اراده ام سوار شدم؛ مرا پایین کردند، در راه حق سوار بر نفس شدم».

اُطرد الموت مقدماً فیولی والمنایا اجتاحها و هی نعسی

«مرگ را در حالی که پیش می آید، می رانم؛ آنگاه پشت می کند و مصیبتها را ریشه کن می نمایم درحالی که خواب آلودند».

قدبکت غربتی الرمال و قالت یا اباذر لاتخف و تأسا

«ریگها، به خاطر غربت من گریه کردند و گفتند: ای ابوذر! نترس و تأسف

قلت لاخوف لم ازل في شباب
من يقيني ما مت حتى ادسا
«گفتم: باکی نیست؛ یقین من، همواره جوان است تاآنکه بمیرم و در خاک دفن
شوم».

انا عاهدت صاحبي و خليلي
و تلتقت من اماليه درسا
«من، با یار و دوستم وعده نمودم و از املاهای او درسی فرا گرفتم».

سعادت چیست؟!

«در دنیا همچون مسافر یا رهگذر باش». «خوشا به حال غریبان!»
سعادت در کاخ عبدالملک بن مروان نیست. لشکریان هارون الرشید، خانه های
ابن جصاص و گنجهای قارون، انسان را خوشبخت نمی کند. همچنین نمی توان
سعادت و خوشبختی را در کتاب (الشفاء) ابن سینا و دیوان متنبی و در باغهای سرسبز
قرطبه جستجو کرد.

سعادت نزد یاران محمد ﷺ بود؛ هرچند که ندار و تنگدست بودند و زندگی
سخت و کم درآمدی داشتند.

سعادت یعنی عبادت ابن مسیب. سعادت، با امام بخاری و در کتاب صحیح
اوست؛ سعادت یعنی صداقت حسن بصری، یعنی استنباطهای شافعی، مراقبت امام
مالک، پرهیزگاری امام احمد و عبادت ثابت بنانی: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ
وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا
يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾ «این، به خاطر آن است

که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی رسد و هیچ جایی پا نمی گذارند که کافران را خشمگین می نماید و به دشمن هیچ گزندی نمی رسانند مگر آنکه به پاداش آن، برایشان عملی صالح نوشته می شود».

سعادت، چک نیست که در بانک پول شود و حیوانی نمی باشد که خریداری گردد. همچنین سعادت، گلی نیست که بتوان آن را بویید یا گندمی که بتوان آن را وزن کرد و یا پارچه ای که بشود، پهنش نمود.

سعادت یعنی اینکه انسان به خاطر حقی که با خود دارد و به خاطر اصولی که در چارچوب آن زندگی می کند، آرامش خاطر داشته باشد و به خاطر خیری که او را در آغوش گرفته، قلبی آرام و شاد داشته باشد.

ما، گمان می کردیم که با داشتن خانه های بزرگتر و وسایل و امکانات بیشتر و با دستیابی به خواسته هایمان خوشبخت و شادمان خواهیم شد؛ اما ناگهان دیدیم که این امکانات، سبب حزن و اندوه گردیدند؛ چون هر چیزی، با خود رنج و اندوهی دارد:

﴿ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِمْ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ﴾ «و به آنچه از زیبایی دنیا که اینها را برخوردار نموده ایم تا ایشان را بیازماییم، چشم مدوز».

بزرگترین مصلح جهان، پیامبر هدایت، زندگی فقیرانه ای داشت؛ از گرسنگی به خود می پیچید و خرما می نامرغوبی هم گیرش نمی آمد که با آن گرسنگی اش را رفع نماید، اما با این حال چنان زندگی خوبی داشت که فقط خدا می داند. زندگی ایشان، آکنده از آرامش و آسودگی خاطر و بدور از هر گونه دغدغه و نگرانی دنیوی

بود: ﴿ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ﴿۲﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿۳﴾ «و بار سنگین تو را از

دوش تو پایین نهادیم؛ بار سنگینی که کمر تو را خم کرده بود».

﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ «و لطف خداوند بر تو بزرگ بود».

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ تَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ «خداوند بهتر می داند کجا رسالت خود را

قرار دهد».

در حدیث صحیح آمده است: «گناه، چیزی است که در دل تو شک ایجاد می کند و دوست نداری که مردم، از آن اطلاع پیدا نمایند و نیکی همان است که به آن اطمینان قلب داشته باشی».

نیکی، وجدان و ضمیر را آسایش و آرامش می بخشد. شاعری می گوید:

البر أبقى و إن طال الزمان به والإثم أقبح ما أوعيت من زاد

«نیکی، ماندگارتر است، هر چند زمان زیادی بر آن بگذرد و گناه، زشت ترین توشه ای است که اندوخته ای».

در حدیث آمده است: «نیکی، مایه آرامش است و گناهان، مایه شک و تردید». کسی که آشکارا نیکی انجام می کند، همواره در آرامش و سکون است و فردی که مرتکب بدی می شود، همواره از حوادث و خطرات می هراسد: ﴿تَحْسَبُونَ كُلَّ

صَيْحَةٍ عَلَيْنَا﴾ «آنان، هر بانگی را علیه خود می پندارند».

علت، این است که او، کار بد کرده و فردی که کار بد انجام می دهد، همواره پریشان و نگران است و خودش را از ترس پنهان می نماید.

إذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه و صدق ما يعتاده من توهم

«هرگاه کردار فردی، بد شود، گمانش نیز بد می گردد و خیالات و اوهامی را که

به آن عادت دارد، تصدیق می کند».

کسی که خواهان سعادت است، باید همیشه کار نیک انجام دهد و از بدی کردن پرهیزد تا بدین سان در آسایش و امنیت قرار بگیرد: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با ستمی نیامیخته اند، ایشان امنیت دارند و آنان رهیافتگان هستند».

سواری، تند می تاخت؛ گرد و غبار به سر و رویش می ریخت؛ او می خواست نزد سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه برود. سعد رضی الله عنه بدور از مردم و هیاهوی آنها، با خانواده اش و تعدادی گوسفند، دردل صحرا خیمه زده بود و آنجا زندگی می کرد؛ سوارکار نزدیک شد. او، عمر فرزند سعد بود. عمر به پدرش گفت: پدرجان! مردم با همدیگر بخاطر پادشاهی در کشمکش هستند و تو، گوسفندان خود را می چرانی. سعد رضی الله عنه گفت: از شر تو به خدا پناه می برم؛ من، از ردایی که به تن دارم، به خلافت مستحقتر هستم، اما از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «خداوند، بنده توانگر، پرهیزگار و گمنام را دوست می دارد».

سلامت دینی مسلمان، از پادشاهی کسری و قیصر بزرگتر و ارزشمندتر است؛ زیرا دین، همواره با مسلمان همراه است تا اینکه در باغهای پرناز و نعمت بهشت جای می گیرد. اما پادشاهی و مقام، قطعاً از دست خواهد رفت: ﴿إِنَّا لَحَنُّنُ نَزِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ «ما، وارث زمین و کسانی که روی آن هستند، خواهیم شد و به سوی ما باز می گردند».

سخن پاک به سوی خدا بالا می رود

اصحاب پیامبر ﷺ گنجینه هایی از سخنان و احادیث مبارک و پاک داشتند که از پیامبر اکرم ﷺ فرا گرفته بودند. یکایک سخنانی که صحابه رضی الله عنهم از پیامبر ﷺ آموخته بودند، برای آنها از دنیا و تمام آنچه در آن هست، بهتر بود. یکی از نشانه های عظمت اصحاب، این است که آنان، ارزش هر چیز رامی دانستند.

ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر ﷺ درخواست کرد تا به او دعایی بیاموزند. پیامبر ﷺ به او فرمودند: «بگو: پروردگارا! من بر خودم ستم زیاد کرده ام و هیچ کسی جز تو گناهان را نمی آمرزد؛ پس مرا بیامرز و بر من رحم نما، بی گمان تو، آمرزگار مهربانی». پیامبر ﷺ به عباس رضی الله عنه می گوید: «از خداوند، عفو و تندرستی را مسألت کن» و به علی رضی الله عنه فرمود: «بگو: بارخدایا! مرا هدایت کن و راه درست را به من نشان بده». به عبید بن حصین رضی الله عنه فرمود: «بگو: بارخدایا! راه درست را به من نشان بده و مرا از شر خودم، رهایی بخش».

به شداد بن اوس رضی الله عنه فرمود: «بگو: بارخدایا! استواری در کار، قاطعیت بر راه درست، شکرگزاری نعمت و به خوبی انجام دادن عبادت را از تو می خواهم و از تو قلبی سالم و زبانی راستگو مسألت می کنم؛ از تو خیر آنچه را که می دانی، درخواست می نمایم و از شر آنچه می دانی، به تو پناه می برم و از آنچه می دانی از تو آمرزش می طلبم؛ بی گمان تو، به امور غیب و پنهان آگاه هستی».

به معاذ رضی الله عنه فرمودند: «بگو: بارخدایا! تو بخشنده هستی و عفو و گذشت را دوست داری؛ پس ما را عفو کن و از ما درگذر».

در همه این دعاها، رضایتمندی خداوند، رحمت او در آخرت، نجات از خشم و رهایی از عذاب دردناکش و کمک برای انجام عبادت خداوند متعال و ادای

شکرش، درخواست شده است. نکته مشترکی که این دعاها را به یکدیگر ربط می دهد، این است که در تمام این دعاها، آنچه نزد خدا است، خواسته گردیده و از آنچه در دنیا می باشد، رویگردانی شده است.

در این دعاها اموال زودگذر و فانی دنیا و کالاهای فریبنده و بی ارزش آن خواسته نشده اند.

گرفت الهی، شدید است

﴿ وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ ﴾ «و اینگونه است گرفت

پروردگارت وقتی آبادیهایی را بگیرد که اهالی آن ستمگرند».

یکی از نشانه های بدبختی، شقاوت، لغزش و سقوط جایگاه بنده، این است که بر بندگان خدا ستم کند، حقوق آنها را پایمال نماید و در حق مستضعفان و بینویان، ستم روا دارد.

یکی از حکما گفته است: از کسی بترس که در برابر تو یاوری جز خداوند ندارد.

تاریخ ملتها، مثالهای زنده ای از سرانجام سیاه ستمگران ثبت کرده است. عامر بن طفیل بر ضد پیامبر ﷺ نقشه می کشد و برای ترور ایشان تلاش می کند. پیامبر ﷺ علیه او دعا می کنند و بدین سان خداوند متعال، عامر را به غده ای در گلوش مبتلا می کند و همان لحظه در حالی می میرد که از درد فریاد می زند.

اربد بن قیس، پیامبر ﷺ را آزار می دهد و برای کشتن ایشان تلاش می کند. پیامبر ﷺ علیه او دعا می کنند. خداوند، صاعقه ای را بر او فرود می آورد که او و شترش را می سوزاند.

اندکی قبل از آنکه حجاج، سعید بن جبیر را به قتل برساند، سعید رضی الله عنه علیه او دعا کرد و گفت: بار خدایا! بعد از من او را بر هیچ کسی مسلط مکن.

آنگاه غده ای در دست حجاج برآمد و سپس تمام بدن او را گرفت؛ او، همچون گاو نعره می کشید و سپس با وضعیت بسیار اسفباری در گذشت.

سفیان ثوری رحمه الله از ترس ابوجعفر منصور پنهان شد. ابوجعفر به قصد مکه حرکت کرد و سفیان، داخل حرم بود؛ لذا برخاست و پرده های کعبه را گرفت، دعا کرد و از خدا خواست که ابوجعفر را به خانه اش راه ندهد؛ پس ابوجعفر قبل از ورود به مکه در محل بئر میمون در گذشت.

احمد بن داود، قاضی معتزلی در شکنجه و آزار امام احمد بن حنبل رحمه الله مشارکت می کند؛ امام احمد، آنها را دعای بد می کند، آنگاه خداوند، قاضی معتزلی را فلج می نماید. قاضی معتزلی می گفت: نیمی از بدنم، چنین است که اگر مگسی، بر آن بنشیند، گمان می کنم قیامت شده و نیم دیگر آن، طوری است که اگر آن را قیچی و قطعه قطعه کنند، احساس نمی کنم.

احمد بن حنبل، ابن زیات وزیر را دعای بد نمود؛ آنگاه خداوند کسی را بر ابن زیات مسلط کرد که او را گرفت و در کوره ای آتشین قرار داد و در سرش میخ کوبید.

حمزه بسیونی در زندانهای جمال عبدالناصر، مسلمانان را شکنجه می کرد و می گفت: خدایتان کجاست تا او را به آهن ببندم؟ (بسی والا تر و برتر است خداوند از آنچه ستمگران می گویند). بعد از مدتی در حالی که حمزه بسیونی، از قاهره به اسکندریه می رفت، ماشینش با کامیون حامل آهن، تصادف کرد و آهنها از سرش به بدنش فرو رفته و از شکمش بیرون آمده بودند؛ امدادگران، چاره ای جز این نداشتند

که او را تکه تکه بیرون بیاورند.

﴿وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَىٰ آتِنَا لَا

يُرْجَعُونَ ﴿٦٦﴾﴾ «او و لشکریانش، در زمین بناحق تکبر ورزیدند و گمان بردند که

به سوی ما باز نمی گردند». ﴿وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي

خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ «و گفتند: چه کسی از ما زور و توانایی بیشتری دارد؟

آیا ندیده ای که خداوندی که آنها را آفریده، توانمندتر است؟»

همچنین صلاح نصر یکی از فرماندهان عبدالناصر و از کسانی که ستم و تباهی

زیادی کرده بود، به بیش از ده بیماری دردناک و مزمن مبتلا شد؛ چند سال از

عمرش را با بدختی بسرکرد و پزشکان، نتوانستند او را معالجه کنند تا اینکه همان

رهبرانی که او، برایشان خدمت می کرد، او را زندانی کردند. وی، در همان سلولها

جان باخت. ﴿الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبَلَدِ ﴿٦٧﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿٦٨﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ

رَبُّكَ سَوَاطِعَ عَذَابٍ ﴿٦٩﴾﴾ «کسانی که در زمین سرکشی کردند و در آن تباهی و

فساد زیاد نمودند، آنگاه پرودگارت شلاق عذاب بر آنها کوبید».

در حدیث آمده است: «خداوند، به ستمگر مهلت می دهد و هرگاه او را بگیرد،

رهاش نمی کند». «و از دعای ستمدیده بپرهیز؛ چون بین دعای او و بین خدا،

حجاب و پرده ای نیست».

دعای مظلوم

و ساریة لم تسر فی الأرض تبتغی محلاً و لم یقطع بها البید قاطع
 «و آنکه در زمین سیر نکرده و صحرائی را نپیموده، محلی را در زمین می جوید».

سرت حیث لم تحد الکراب و لم تنخ لورد و لم یقصر لها القید مانع
 «او، به جایی رفته که کاروانیان، شتری را از آنجا عبور نداده و برای نوشیدن آب
 در آنجا نخواهانده اند و آنجا زانوبند شتر را کسی سفت نکرده تا مانع فرار آن شود».

تمر وراء اللیل و اللیل ضارب بجثمانه فیه سمیر و هاجع
 «دنبال شب می رود و شب همه تن فرا رسیده که در آن فردی به قصه گوئی
 مشغول است و فردی بیدار می باشد».

ابراهیم تیمی می گوید: وقتی کسی بر من ستم می کند، من با او مهربانی
 می کنم.

مقداری پول از مردی صالح درخراسان، به سرقت رفت؛ او، شروع به گریه کردن
 نمود. فضیل به او گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: این را به یاد آوردم که خداوند،
 در روز قیامت مرا و این دزد را یک جا جمع می کند؛ از اینرو دلم به حالش سوخت
 و گریه ام گرفت.

شخصی از یکی از علمای سلف غیبت کرد. آن عالم، به آن مرد خرمایی داد
 و گفت: چون به من خوبی کرده ای.

گفتم: منم

تابلویی در سازمان ملل متحد در نیویورک هست که روی آن قطعه شعری زیبا از شاعر جهانی، سعدی شیرازی نوشته شده و به انگلیسی ترجمه گردیده است؛ این شعر، به برادری و محبت و وحدت فرا می خواند:

قال لی المحبوب لما زرته من بیابی قلت: بالباب أنا
«وقتی به دیدار دوست رفتم، به من گفت: چه کسی پشت در است؟ گفتم: من، هستم».

قال لی أخطأت تعريف الهوى حينما فرقت فيه بيننا
«به من گفتم: محبت را اشتباه تعریف کرده ای، وقتی که در محبت و مهرورزی میان ما فرق قایل شدی».

و مضى عام فلما جئته أطرق الباب عليه موهنا
«سالی گذشت، نزد او رفتم و در زدم».

قالی لی من أنت قلت انظر فما ثم إلا أنت بالباب هنا
«به من گفتم: کیستی؟ گفتم: نگاه کن؛ دم در، جز تو کسی نیست».

قال لی أحسنت تعريف الهوى و عرفت الحب فادخل یا أنا
«به من گفتم: محبت را خوب تعریف کردی و دوستی را شناختی؛ پس وارد شو ای کسی که گویی خودم هستی».

انسان باید برادر خوبی داشته باشد که با او انس بگیرد و احساس آرامش کند؛ در شادیهایش مشارکت نماید و با او تبادل محبت و دوستی کند. ﴿وَأَجْعَلِ لِي وِزِيرًا مِّنْ

أَهْلِي ﴿٦٠﴾ هَرُونَ أَخِي ﴿٦١﴾ أَشَدُّ بِهَمِّ أَزْرِي ﴿٦٢﴾ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٦٣﴾ كَتَى
 نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٦٤﴾ وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٦٥﴾ «و برایم وزیری از خانواده ام مقرر بدار،
 هارون، برادرم را. با او مرا یاری ده و او را در کارم شریک کن تا بیشتر تو را ستایش
 کنیم و تو را زیاد یاد نمایم».

و لا بد من شکوی إلى ذی قرابة یواسیک أو یسلیک أو یتوجع
 «وباید شکایت رابه خویشاوندی ببری که باتو همدردی می کند یا به تو دلجویی
 می دهد یا حداقل از ناراحتی تو، دردمند و ناراحت می شود».

﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ «مؤمنان دوستان یکدیگرند».
 ﴿كَانَ لَهُم بُنِينَ مَّرْصُوصٍ﴾ «گویا آنان، بنایی محکم هستند».
 ﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾ «و میان دلهایشان الفت برقرار کرد».
 ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ «بی گمان، مؤمنان برادرند».

باید همراه و هم صحبتی داشت

یکی از عوامل خوشبختی و سعادت، این است که چنان یار و رفیقی داشته باشی
 که همراهی و رفاقت او، برایت سودمند باشد و مایه سعادتت بگردد. در حدیث آمده
 است:

«کجایند آنهایی که برای من با یکدیگر دوستی می کردند؟ امروز که هیچ سایه
 ای جز سایه من نیست، آنها را زیر سایه خویش جای می دهم».

«و دو نفر که به خاطر خدا با همدیگر دوستی کردند و بر آن گردآمدند و بر

همان اساس از هم جدا شدند».

امنیت، خواسته ای شرعی و عقلی

﴿ اُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴾ ﴿۴۷﴾ «ایشان، امنیت دارند و آنان راه یافتگان هستند».. ﴿ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴾ ﴿۴۸﴾ «کسی که آنها را از گرسنگی رهانید و غذایشان داد و آنان را از هراس نجات داد و به آنها امنیت بخشید».. ﴿ أَوْلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا ﴾ «آیا حرمی امن را در اختیار آنها قرار نداده ایم؟» ﴿ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا ﴾ «و هرکس وارد آن حرم شود، در امنیت خواهد بود».. ﴿ ثُمَّ أَرْبَلَّغُهُ مَأْمَنَهُ ﴾ «سپس او را به محل امن او برسان».

در حدیث آمده است: «هرکس، درخانه اش باامنیت بسر ببرد، تندرست باشد و غذای روز خود را داشته باشد، گویا تمام دنیا با تمام وجود نزد او آمده است».

امنیت قلب، یعنی: ایمان و رسوخ آن در شناخت حق و سرشار از یقین شدن.

امنیت خانه، یعنی اینکه خانه، از انحراف و زشتی، سالم و بدور بوده و آکنده از آرامش باشد و در پرتو هدایت الهی، رهنمون گردد.

امنیت ملت، یعنی اینکه با محبت، یکجا و یکپارچه گردند، با آنان به دادگری رفتار شود و با شریعت اسلامی پاک گردند.

ترس، دشمن امنیت است: ﴿ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ﴾ «پس از آنجا در حالی که می ترسید و چشم به راه بود، بیرون آمد».

﴿ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ ﴾ «پس از

آنان مترسید و از من بترسید».

فرد ترسو، آرامش ندارد؛ فرد ملحد، امنیت ندارد و زندگی برای فرد بیمار، خوشایند نیست.

إِنَّمَا الْعُمَرُ صِحَّةٌ وَ كِفَافٌ فَإِذَا عَنِ الْعُمَرِ وَلِيٌّ

«عمر و زندگی، یعنی سلامتی و برخورداری از روزی کافی؛ هرگاه این دو پشت کنند، عمر هم پشت کرده است».

به راستی که دنیا چقدر ناخوشایند است! اگر از یک سو درست شود، از طرفی دیگر خراب می‌گردد؛ اگر مال و ثروت به دست بیاید، جسم، بیمار می‌شود و اگر بیماری، رفع شود و تن سالم گردد، بلاها می‌آیند و چون وضعیت خوب شود و کارها سامان یابد، مرگ فرا می‌رسد.

اعشی شاعر از نجد به سوی پیامبر ﷺ حرکت کرد تا قصیده‌ای را که در مدح پیامبر ﷺ سروده بود، بخواند و مسلمان شود؛ در راه با ابوسفیان برخورد کرد؛ ابوسفیان، صد شتر به او داد تا به شهر و دیارش برگردد و سفر را ادامه ندهد. اعشی، شتران را گرفت و سوار یکی از شتران شد و برگشت.

شتر، جست و خیزی کرد و او را از بالا به پایین انداخت؛ سر اعشی به زمین خورد و گردنش شکست و از دنیا رفت؛ بی آنکه دین یا دنیا را به دست آورده باشد.

البته قصیده‌ای که سروده بود تا در حضور پیامبر ﷺ بخواند، بسیار زیباست:

شباب و شیب و افتقار و ثروة فَلَئِنَّ هَذَا الدَّهْرَ كَيْفَ تَرَدُّدًا

«جوانی و پیری و نیازمندی و ثروت این زمانه چگونه تکرار می‌شود؟»

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَرَحُلْ بِزَادِمِنَ التَّقَى وَ لَاقِيَتَ بَعْدَ الْمَوْتِ مَنْ تَزُودًا

«وقتی به همراه توشه‌ای از تقوا از دنیا رحلت نکنی و بعد از مرگ کسی را ببینی

که توشه تقوا با خود آورده،

ندمت علی أن لاتکون کمثله و إنک لم ترصد لما کان أرسدا

«آنجاست که پشیمان می شوی که چرا مانند او نیستی و خود را همچون او آماده

نکرده ای.»

افتخاراتی که از بین می روند...

یکی از لوازم سعادت حقیقی، این است که سعادت و خوشبختی، دایم و کامل باشد؛ دوام و ماندگاری سعادت، این است که در دنیا و آخرت تداوم بیابد و در نهم و آشکار و امروز و فردا و همه روز وجود داشته باشد.

تمام و کمال سعادت، به این است که هیچ چیزی، صفای آن را مکدر نکند و زیباییهای آن، با امر ناخوشی، مخدوش نگردد.

نعمان بن منذر پادشاه عراق، زیر درختی نشست تا شراب بنوشد؛ عدی بن زید که حکیم و دانشمند بود، خواست تا او را موعظه کند؛ پس به او گفت: ای پادشاه! آیا می دانی که این درخت چه می گوید؟ پادشاه گفت: چه می گوید؟ عدی گفت: درخت می گوید:

رب ركب قد أناخوا حولنا یمزجون الخمر بالماء الزلال

«چه بسا کاروانیانی بوده اند که شترهایشان را اطراف ما خوابانده، شراب را با آب زلال می آمیختند.»

ثم صاروا لعب الدهر بهم و کذاک الدهر حالاً بعد حال

«سپس بازیچه زمانه قرار گرفتند و روزگار، چنین است.»

نعمان، ناراحت شد، شراب نوشی را ترک کرد و اندوهگین باقی ماند تا اینکه مرد.

شاه ایران دو هزار و پانصدمین سال تأسیس دولت شاهنشاهی ایران را جشن می گرفت و برای توسعه نفوذ خود و گسترش فرمانروایی اش، برنامه ریزی می کرد که خداوند، سلطنت را از دستش گرفت.

﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ ﴾
 «بگو: خدایا! پادشاهی را به هرکس خواهی می دهی و از هر کس که خواهی می گیری».

آری! شاه ایران از کاخها و خانه های خود آواره شد و دور از وطن و در حالی مرد که آواره و بیچاره بود و کسی هم بر او گریه نکرد: ﴿ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿١٦﴾ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿١٧﴾ ﴾ «چه بسیار باغها و چشمه سارها و کشتزارها و جایگاه خوب و نعمتی را که در آن لذت می بردند، رها کردند».

شاجیسکو رئیس جمهور رومانی نیز چنین سرنوشتی داشت؛ او، بیست و دو سال فرمانروایی کرد و گارد ویژه ای که از او حفاظت می کردند، هفتاد هزار نفر بودند. اما ملت، کاخش را محاصره نمودند و او و لشکریانش را تکه تکه کردند: ﴿ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَنَصِّرِينَ ﴿١١﴾ ﴾ «او، گروهی داشت که او را به جای خدا یاری کنند و از یاری شوندهگان نبود».. او رفت، اما نه دنیا، بهره او شد و نه آخرت.

مارکوس رییس جمهور فیلیپین ثروت اندوخت و ریاست کرد، اما از آنجا که بر

ملت خود ستم می نمود و آنها را به بدبختی و فلاکت کشانده بود، جام تلخ بدبختی و فلاکت را نوشید و از سرزمین خود آواره گشت و خانواده و پادشاهی از دست او رفت؛ او پناهگاهی نداشت که به آن پناه ببرد و از اینرو در کمال بدبختی مرد و ملتش اجازه ندادند که او را در کشورش دفن کنند: ﴿الْمَ تَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ﴾ ﴿۱۰﴾
 «آیا مکرشان را در نا بودی قرار نداد؟» ﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَالْأُولَىٰ﴾ ﴿۱۱﴾
 «خداوند، او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد. ﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ﴾ «پس هر یک را به سبب گناهش گرفتیم».

کسب فضایل، تاج زندگی سعادت‌مندان

بنده، اگر می خواهد به سعادت و امنیت و آرامش دست یازد، باید به سوی خوبیها و صفات پسینده و کارهای زیبا بشتابد. در حدیث آمده است: «مشتاق و آزمند چیزی باش که به تو نفع می رساند و از خداوند کمک بخواه».

یکی از اصحاب از پیامبر ﷺ درخواست نمود تا در بهشت همراه ایشان باشد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «به من با سجده های زیاد کمک کن (تا بتوانم بخاطر سجده های زیادت، از خدا بخواهم که تو را در بهشت همراه من بگرداند). چون تو هیچ سجده ای برای خدا نمی کنی، مگر آنکه خداوند به سبب آن یک درجه مقام تو را بالا می برد».

صحابی دیگری درباره چیزی می پرسد که همه خوبیها در آن جمع شده باشد؛ پیامبر ﷺ به او می فرماید: «همواره زبانت به ذکر خدا مشغول باشد».

پیامبر ﷺ در پاسخ به شخص دیگری می فرماید: «به هیچکس دشنام مده، با دست

خود هیچکس را مزین و اگر کسی، تو را به آنچه درباره تو می دانست، ناسزا گفت، تو، او را با آنچه درباره او می دانی، ناسزا مگو و هیچ کار خوبی را حقیر بدان حتی اگر از دلو خود در ظرف کسی آب بریزی که می خواهد آب بردارد».

برای کسب خوبیها باید شتافت. پیامبر ﷺ می فرماید:
«قبل از آمدن فتنه ها، به انجام اعمال صالح بپردازید».
«پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بدان».

خدای متعال می فرماید: ﴿ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ ﴾ «و به سوی آمرزشی از سوی پروردگارتان و به بهشت بشتابید».

﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ﴾ «بی گمان آنها در انجام خوبیها می شتابند».
﴿ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴾ «و پیشگامان پیشتاز».
در انجام کار خوب، سستی و درنگ نکن و در طلب فضایل و خوبیها امروز و فردا مکن.

دقات قلب المرء قائمة له
إن الحياة دقائق وثوان
«تپش و ضربان قلب، به انسان می گوید که زندگی، دقیقه ها و ثانیه هایی هست».
﴿ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسْ الْمُتَنَفِّسُونَ ﴾ «علاقمندان باید در دین از همدیگر پیشی بگیرند».

عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از آنکه ضربه می خورد و خونریزی دارد، جوانی را می بیند که شلوارش از برجستگی پا، پایین تر است و به زمین کشیده می شود. عمر رضی الله عنه به او گفت: «ای برادرزاده ام! شلوارت را بالا بکش، چون بیشتر مایه پرهیزگاری است و لباس نیز تمیزتر خواهد بود».

این، امر به معروف در واپسین لحظات زندگی است: ﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ

يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾ ﴿۴۷﴾ «برای هر کس از شما که بخواهد جلو برود یا عقب بماند».

سعادت، با خواب زیاد و مشغول شدن به سرگرمیهای دنیا و ترک خوبیها به

دست نمی آید: ﴿وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ

الْقَاعِدِينَ﴾ ﴿۴۸﴾ «ولی خداوند، برخاستن و خروج آنها را نپسندید؛ پس آنها را باز

نگاه داشت و گفته شد: با آنها بی که نشسته اند، بنشینید».

منطق افراد پست همت و فرومایه می گوید: ﴿لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ﴾ «در گرما

(برای جهاد) حرکت نکنید». ﴿لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا﴾ «اگر آنها پیش

ما می بودند و به جهاد نمی رفتند، نمی مردند و کشته نمی شدند».

خداوند، بندگانش را از به تأخیر انداختن کار خیر نهی کرده است: ﴿مَا لَكُمْ إِذَا

قِيلَ لَكُمْ اَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَنْ اُنْقَلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ﴾ «شما را چه شده که وقتی به

شما گفته می شود: برای جهاد حرکت کنید، زمینگیری شوید؟».. ﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ

لَيُبِطْنَ﴾ «و از شما کسانی هستند که تأخیر می کنند».. ﴿وَلِكِنَّهُ اُحْخَذَ اِلَى

الْاَرْضِ﴾ «ولی او خود را به زمین انداخت».. ﴿اَعْجَزْتُ اَنْ اَكُونَ مِثْلَ هَذَا

الْغُرَابِ﴾ «آیا از آنکه مانند این کلاغ باشم، درمانده ام؟». ﴿ذَلِكَ بِاَنْهُمْ اَسْتَحْبُوا

الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْاٰخِرَةِ﴾ «این، برای آن است که آنها زندگانی دنیا را بر

آخرت ترجیح داده اند».. ﴿وَلَا تَنْزِعُوا فَتَفْشَلُوا﴾ «و باهمدیگر کشمکش و جدال

نکنید که سست می شوید». ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالٍ﴾ «و هر گاه برای نماز بلند شوند، با تبلی برمی خیزند و به نماز می ایستند». در حدیث آمده است: «بارخدا! از تبلی به تو پناه می برم؛ «زیرک، کسی است که نفس خود را مطیع کند و برای بعد از مرگ، کار نماید و ناتوان کسی است که از هوای نفس خود پیروی کند و به خدا امیدوار باشد».

جاودانگی و نعمت آنجاست، نه اینجا

آیا دوست داری جوانی تندرست و بی نیاز باشی و برای همیشه بمانی؟ چنین چیزی، در دنیا میسر نیست؛ بلکه آنجا و در آخرت به دست می آید. خداوند، بدبختی و نابودی را برای این دنیا مقرر کرده و آن را بازیچه و سرگرمی و کالای فریبنده نامیده است.

یکی از شعرا در حال فقر و تنگدستی زندگی می کرد؛ او در آغاز جوانی به دنبال یک درهم می گشت، اما به دست نمی آورد؛ می خواست زن بگیرد، اما نمی توانست؛ وقتی مویش سفید گشت، از هر سو مال و ثروت به او روی آورد و توانست ازدواج کند و مسکن هم برایش فراهم شد؛ او، از این تناقضات آهی کشید و شعری سرود:

ما کنت أرجوه إذ کنت ابن عشرينا ملکته بعد ما جاوزت سبعینا
«آنچه من در بیست سالگی آروزی آن را داشتم، بعد از هفتاد سالگی به دست آوردم».

تطوف بی من بنات الترمک اغزلة مثل الطباء علی کثبان یبرینا

«دختران سیاه چشم ترک همانند آهوهایی که بر تپه های ریگ جست و خیز دارند، پیرامون من می چرخند».

قالوا أنینک طول اللیل یسهرنا
فما الذی تشتکی قلت الثمانینا
«گفتند: آه و ناله ات، در طول شب ما را نمی گذارد که بخوایم، تو از چه می نالی؟ گفتم: از هشتاد سالگی».

﴿أَوْلَم نَعْمَرِكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾ «آیا شما را به آن اندازه عمر نداده ایم که در آن هر کس که بخواهد، پند پذیرد و بیم دهنده نزد شما آمد».. ﴿وَضُطُّوْا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ﴾ «و گمان بردند که به سوی ما بر نمی گردند».. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ﴾ «این زندگانی دنیا سرگرمی و بازیچه ای بیش نیست».

مثال زندگی دنیا مانند مسافری است که زیر سایه درختی بنشیند؛ آنگاه آن را ترک کند و برود.

دشمنان آیین الهی

کتابهایی در قالب شعر و نثر از ملحدین و از کسانی که از راه خدا باز می دارند، خواندم؛ سخنان اینها را دیدم که از آیین و برنامه الهی در زندگی، منحرف هستند. یاوه گوییهایشان را مطالعه نمودم و دیدم که چگونه بیش از حد به مبادی و ارزشهای راستین و به آموزه های ربانی تجاوز کرده اند! سخنان بی ارزشی که این قشر گمراه به زبان می آورند و بی ادبی و گستاخی آنها، چنان بود که انسان از نقل گفته ها، نوشته ها و اشعارشان برای مردم خجالت می کشد و بدین سان دانستم که هرگاه انسان، فاقد

اصول و رسالت باشد، به حیوانی تبدیل می شود که فقط در قالب و شکل انسان است: ﴿أَمْ نَحْسِبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ ۗ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ «آیا گمان می برید که بیشتر آنها می شنوند یا می فهمند؟ آنها نیستند مگر چون چارپایان و بلکه اینان گمراهترند».

باری، یکی از این کتابها را می خواندم؛ از خودم پرسیدم: اینها چگونه احساس سعادت می نمایند حال آنکه از خدایی روی گردانده اند که سعادت، در دست اوست و به هر کس که بخواهد می دهد؟! اینها چگونه طعم خوشبختی را می چشند و حال آنکه رابطه خود را با خدا قطع کرده و درها را میان وجود ضعیف و بیمار خود و میان رحمت گسترده الهی بسته اند؟ چگونه اینها خوشبخت می شوند و حال آنکه خدا را ناخشنود کرده اند؟! چگونه آرامش می یابند در صورتی که با خدا جنگیده اند؟!

من فهمیدم که نخستین عذابی که به عنوان مقدمه عذابهای آخرت، در همین دنیا آنان را فرا می گیرد - اگر توبه نکنند- عذاب بدبختی و غفلت، به تنگ آمدن، افسردگی و سقوط می باشد: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ «و هر کس از یاد من رویگردانی کند، زندگی تنگی خواهد داشت».

حتی بسیاری از اینها می کوشند تاجهان را نابود کنند. آنها، می خواهند که زندگی پایان یابد و دنیا نابود شود و بدین سان از این زندگی خلاص شوند. وجه مشترک ملحدان گذشته و فعلی این است:

گستاخی و بی ادبی به خداوند، بی توجهی به اصول و ارزشها، بی خردی در داد و ستد، بی توجهی به عواقب و توجه نکردن به آنچه می گویند و می نویسند و می دانند: ﴿أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ

بُنَيْنَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الظَّالِمِينَ ﴿١٦﴾ «آیا کسی که بنای خود را بر اساس تقوای الهی و رضامندی
 خدا بنا نهاده، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر پرتگاه هلاکت قرار داده و با آن
 در آتش جهنم افتاده باشد؟ و خداوند، گروه ستمگران را هدایت نمی کند.»
 تنها راه رهایی و نجات ملحدان از ناراحتیها و غمهایشان - اگر توبه نکنند و
 هدایت نشوند - این است که خودکشی نمایند و این زندگی تلخ و عمر بی ارزش را
 به پایان برسانند: ﴿ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ ﴾ «بگو: به خشمتان بمیرند.» ﴿ فَأَقْتُلُوا
 أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴾ «پس خودتان را بکشید که این، برایتان بهتر است.»

حقیقت دنیا

معیار سعادت، در کتاب بزرگ خدا بیان شده و میزان و اندازه تمام چیزها در پند
 حکیمانه او روشن و واضح گردیده است.
 خداوند متعال، ارزش هر چیز و بازتاب آن بر بنده را در دنیا و آخرت بیان نموده
 است: ﴿ وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ
 سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿١٧﴾ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا
 يَخْرُجُونَ ﴿١٨﴾ وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ
 رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٩﴾ ﴾ «اگر مردم، یک ملت نمی شدند، برای کسانی که به خداوند
 مهربان کفر می ورزند، سقفهای خانه هایشان را از نقره می نمودیم و پله هایی قرار

می دادیم که بر آن بالا می رفتند و برای خانه هایشان درهایی قرار می دادیم و تختهایی که بر آن تکیه می زند و زیباییهای دیگری. همه اینها چیزی جز کالای دنیا نیست و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران بهتر است».

حقیقت زندگی و کاخها و خانه ها و طلا و نقره و مقام دنیا، همین است. نشان بی ارزشی دنیا، این است که بطور کامل به کافر داده می شود و مؤمن از آن محروم می گردد تا ارزش زندگی دنیا، برای مردم روشن گردد.

عتبه بن غزوان، صحابی معروف در حال سخنرانی، اظهار تعجب می نماید که چگونه او و سایر اصحاب به همراه پیامبر ﷺ در جهاد در راه خدا برگ درختان را می خوردند و آن روزها شیرین ترین روزهای زندگی و بهترین لحظات عمرشان بود! عتبه پس از وفات پیامبر ﷺ، امیر و فرماندار یک منطقه شد. آری! واقعاً زندگی و حیاتی که بعد از وفات پیامبر ﷺ به او روی آورد، از دید خودش زندگی کم ارزشی بود:

أری اشقیاء الناس لایسأمونها علی أنهم فیها عراة و جوع

«افراد بینوا را می بینم که از زندگی بیزار و خسته نمی شوند، با اینکه آنها، عریان و گرسنه اند».

أراها و إن كانت تسرفإنها سحابة صیف عن قلیل تقشع

«به نظرم دنیا با اینکه انسان را شاد می کند، مانند ابر تابستان است که بعد از اندکی پراکنده و دور می شود».

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه، وقتی بعد از وفات پیامبر ﷺ فرمانروایی کوفه را بر عهده می گیرد، متعجب و شگفت زده می شود. زیرا او نیز به همراه پیامبر ﷺ برگ درختان را می خورد و پوست حیوانات را می پخت و سپس آن را با آب، قورت می داد. از

اینرو معتقد بود که کاخها و خانه هایی که بعد از وفات پیامبر ﷺ روی آورده اند، ارزشی ندارند: ﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾ «و آخرت برای تو بهتر است از دنیا».

پس این قضیه، رازی دیگر دارد و آن، اینکه دنیا، ناچیز و بی ارزش است.

﴿أَتَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِنَا نُفْسَارُ هُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ

لَا يَشْعُرُونَ﴾ «آیا گمان می برند که ما بوسیله مال و فرزند آنها را یاری می کنیم؟ ما در همین دنیا خوبیها را به آنان می دهیم و آنان نمی فهمند».

در حدیث آمده است: «سوگند به خدا، من، از این نمی ترسم که شما فقیر شوید».

یک بار عمر رضی الله عنه نزد پیامبر ﷺ رفت و دید که آن حضرت ﷺ روی حصیر خوابیده و اثر آن بر پهلوهایش مانده و در خانه اش جز مقداری جو چیزی نیست. چشمان عمر پر از اشک شد.

واقعاً وضعیت عجیبی بوده و انسان را تحت تأثیر قرار می دهد. زیرا پیامبر خدا ﷺ و پیشوای تمام مردم چنین وضعیتی داشته اند. ﴿وَقَالُوا مَالٍ هَذَا لِرَسُولٍ يَأْكُلُ الْأَطْعَامَ وَيَمْسِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ «و گفتند: این پیامبر را چه شده که غذا می خورد و در بازارها راه می رود».

سپس عمر به پیامبر ﷺ می گوید: تو خودت ای پیامبر خدا، می دانی که قیصر و کسری در چه حالتی هستند! پیامبر ﷺ فرمود: «آیا تو شک داری ای پسر خطاب! آیا نمی پسندی که آخرت، از آن ما باشد و دنیا بهره آنان؟»

بدون تردید معادله روشن و قسمت منصفانه ای است و هرکس، می پسندد،

پسندد و هر کس نمی پسندد، نپسندد. هر کس می خواهد سعادت را در درهم و دینار و خانه و ماشین بجوید، همین کار را بکند، اما بداند که هرگز به سعادت دست نخواهد یافت.

﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴾ ﴿٦٠﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطِلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦١﴾ «هر کس زندگانی دنیا و زینت آن را می خواهد، پاداش کارهایش را در دنیا به تمام و کمال به او خواهیم داد و چنین کسانی کم داده نمی شوند. ایشان، کسانی هستند که در آخرت بهره ای جز آتش ندارند و آنچه در دنیا کرده اند، نابود و باطل می شود».

عفاء علی دنیا رحلت لغيرها فليس بها للصالحين معرج
 «کار دنیایی که از آن به جایی دیگر کوچ می کنم، تمام است و صالحان، راه خود را به سوی آن کج نخواهند کرد».

کلید خوشبختی

اگر در کوخ زندگی کنی، اما خدا را بشناسی و او را ستایش و پرستش نمایی، به آرامش و سعادت و خیر دست خواهی یافت. ولی در صورت انحراف و گمراهی اگر در مجلترین کاخها و بزرگترین خانه ها زندگی کنی و هر چه دلت بخواهد، داشته باشی، بدان که سرانجام تلخ و ناگواری خواهی داشت و قطعاً گرفتار بدبخت خواهی شد! چون کلید سعادت را نیافته ای؛ ﴿ وَءَاتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ

لَتَنُوْا بِالْعَصْبَةِ اُولَى الْقُوَّةِ ﴿۱۰﴾ «و از خزانه ها به او بخشیدیم به قدری که کلیدهای آن، با گروهی قوی و نیرومند، به سختی حمل می شد».

نکته

﴿۱۰﴾ إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا ﴿۱۰﴾ «بی گمان خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع می کند». یعنی: بدیهای دنیا و آخرت را از آنان دور می نماید. در اینجا خداوند، به مؤمنان نوید داده است که هر چیز ناخوشایندی را از آنها دور نماید و آنان را در سختیها یاری رساند و دشواریها را بریشان سبک کند. هر مؤمنی، به اندازه ایمانش از این فضیلت و پشتیبانی الهی بهره ای دارد؛ بعضی بهره زیاد و برخی هم بهره اندکی خواهند داشت.

یکی از ثمره های ایمان، این است که بنده، در بلا و مصیبت به خودش دلجویی و آرامش می دهد و سختیها برای او آسان می گردند: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ لَهُ رَبُّهُ﴾ «و هر کس، به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می کند».

بنده ای از این ثمره، بهره مند می گردد که هرگاه مصیبتی به او می رسد، می داند که مصیبت، از جانب خداست و هر آنچه به او رسیده، قرار نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که او، گرفتارش گردد؛ بدین سان بنده راضی و تسلیم حوادث دردناک می شود و مصیبتهای پریشان کننده برای او آسان به نظر می رسند. چون او باور قطعی دارد که مصیبتها از سوی خدا آمده اند و خداوند، به خاطر آن به او پاداش می دهد.

آنها چگونه می زیستند؟

بیاید سری به یکی از روزهای زندگی یکی از یاران بزرگوار پیامبر ﷺ یعنی علی بن ابی طالب ﷺ همسر فاطمه دختر پیامبر ﷺ بزنیم. صبح زود علی ﷺ از خواب بیدار می شود. او و فاطمه به دنبال خوراکی می گردند تا بخورند، اما هیچ چیزی نمی یابند. هوا، بسیار سرد است؛ علی، پوستینی می پوشد و از خانه بیرون می رود و به جستجو می پردازد و به اطراف مدینه می رود.

ناگهان به یاد یهودی ای می افتد که مزرعه ای دارد. علی ﷺ به سوی مزرعه کوچک او می رود و وارد می شود، یهودی می گوید: ای بادیه نشین بیا و از چاه آب بکش، در عوض هر دلو آب یک خرما به تو می دهم. علی ﷺ تا مدتی در آنجا به کارمشغول می شود تا اینکه دستهایش ورم می کند و خسته می شود. آنگاه یهودی به اندازه دلوهای آب به او خرما می دهد. علی ﷺ خرماها را برمی دارد و به سوی خانه به راه می افتد. از کنار پیامبر ﷺ رد می شود و مقداری از این خرماها را به او می دهد و باقی آن را خودش و فاطمه می خورند.

این، زندگی آنهاست، اما آنها احساس می کنند که خانه ای سرشار از سعادت و نور و شادمانی دارند. دلهای آنان با مبادی راستینی که پیامبر ﷺ با آن مبعوث شده، زنده است؛ پس آنها، اعمال قلبی انجام می دهند و در روحانیتی مقدس بسر می برند که در پرتو آن حق را می بینند و باطل را مشاهده می کنند؛ لذا برای حق کار می کنند و از باطل پرهیز می نمایند و ارزش، حقیقت و راز هرچیز را در می یابند.

سعادت قارون کجاست؟ شادمانی و سرور و آرامش هامان به کجا رفت؟ قارون

را زمین فرو برد و نفرین، بدرقه ی راه هامان شد: ﴿ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ

نَبَاتُهُ ثُمَّ يَرِيحُ فَتَرْتُهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطْبًا ﴿﴾ «مانند بارانی که گیاهان آن، کافران را به شگفتی آورده، سپس خشک می شود و زرد می گردد و آنگاه از بین می رود».

سعادت را باید نزد بلال و سلمان و عمار رضی الله عنهم جست. چون بلال رضی الله عنه برای حق اذان گفت. سلمان رضی الله عنه بر اساس صداقت پیوند برادری برقرار کرد و عمار رضی الله عنه به پیمانش وفا نمود. ﴿ اُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴾ ﴿﴾ «ایشان، کسانی هستند که کارهای خوبشان را می پذیریم و از بدیهای آنان در می گذریم؛ ایشان اهل بهشت هستند. وعده راستینی که بدان وعده داده می شدند».

اقوال حکما درباره صبر

انوشیروان می گوید: ناگواریها و ناخوشیهای دنیا، دو نوع هستند: نوعی که چاره ای دارد؛ پس اضطراب، علاج و داروی آن است و نوعی دیگر که چاره ای ندارد؛ پس صبر و شکیبایی، مایه بهبودی و رهایی از آن است.

یکی از حکما می گوید: چاره کار در آنچه که راه حل و چاره ای برای آن وجود ندارد، این است که انسان صبر و شکیبایی نماید. و می گویند: هرکس، به دنبال صبر برود، پیروزی و موفقیت به دنبال او خواهد رفت.

از مثلثهای معروف است که: صبر، کلید موفقیت است. هرکس، شکیبایی ورزد، قدر می یابد. ثمره صبر، موفقیت است. هنگام سخت شدن بلا، راحتی خواهد آمد.

می گویند: زیان و ناخوشی را با سرور و شادی کم کن. از جایی که راه بسته

است، امید سود داشته باش. با طلب مرگ، زندگی را بیاور؛ چه بسا ماندگاری و بقایی هست که سبب آن، طلب فنا و نابودی بوده و چه بسا نابودی و فنایی که سبب آن ترجیح دادن بقا بوده است. غالباً امنیت، از ناحیه اضطراب و ناامنی می آید. عربها می گویند: در شر، شرهای خوبی هم هست. اصمعی می گوید: یعنی بعضی از شرها از بعضی دیگر بهترند.

ابوعبیده می گوید: یعنی وقتی مصیبتی به تو رسید، بدان که ممکن بود مصیبت بزرگتری بیاید؛ پس تحمل مصیبتی که بدان گرفتار شدی، باید برایت آسان باشد. یکی از حکما می گوید: سرانجام کارها، در نهان با همدیگر شباهت دارند؛ چه بسا امر پسندیده ای در امری ناپسند نهفته باشد و چه بسا امر ناگوار، در امر پسندیده ای پنهان باشد. و چه بسا فردی که از یک نعمت شادمان است، سرانجام، این نعمت، رنج و بلایی برای او گردد؛ چه بسا فردی، به رنجی گرفتار است که در واقع دوی اوست.

و می گفتند: بسا از شر، خیر بر آید و بسا از زیان، نفع و فایده ای سرچشمه بگیرد.

وداعه سهمی می گوید: اگر به شر گرفتار شدی، صبرکن که شاید از آنچه تو را شاد می نماید، پرده بردارد و سروری به دنبال داشته باشد؛ زیر کف شیر خالص است.

خداوند، موفقیت را زمانی می آورد که امید انسان قطع می گردد. ﴿ حَتَّىٰ إِذَا

أَسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَوَلَّوْا أَنفُسَهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا ﴾ «تا آنجا که پیامبران ناامید شدند و گمان بردند که تکذیب شده اند؛ در این هنگام یاری و مدد ما سر

رسید. ﴿ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾ «خداوند، با شکیبایان است». ﴿ إِنَّمَا يُوفِي

أَلصَّبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱۰۱﴾ «شکیبایان، بدون حساب و به تمام و کمال پاداش داده می شوند».

یکی از نویسندگان می گوید: خداوند، امر پسندیده و دوست داشتنی را از جهت می آورد که ورود امر ناخوشایند را از آن مقدر نموده است و هنگامی که امیدها قطع می گردد و چاره ها کارساز نمی افتد، راه حلی می آورد تا همه بندگانش را متوجه نماید که باید فقط به او امیدوار باشند و تنها بر او توکل نمایند، هیچ زمان از رحمت او ناامید نشوند و همواره به گشایش و موفقیت از سوی خداوند، امیدوار باشند. همچنین خداوند گاهی آنچه را که آنها را ناراحت می کند، مایه شادمانیشان می گرداند و به اندکی زحمت و رنجی که به آنها می رساند، به آنان شادمانی بزرگتری می بخشد و آنها را به بلایی اندک مبتلا می کند تا آنان را از بلایی بزرگتر برهاند.

لعل عتیک محمود عواقبه فریما صحت الاجسام بالعلل

«شاید رنج و سختیت، سرانجام خوبی داشته باشد؛ چه بسا جسمها با بیماریها بهبود می یابند».

اسحاق عابد می گوید: چه بسا خداوند، بنده را به بلایی گرفتار می نماید که بوسیله آن، او را از هلاکت و نابودی می رهاند؛ پس آن بلا، بزرگترین نعمت قرار می گیرد.

می گویند: هرکس، رنج و بلا را تحمل نماید، به تدبیر الهی راضی باشد و بر سختی صبر کند، خداوند فایده اش را به او می رساند تا اینکه به مصلحت پنهان بلا پی می برد.

از یکی از مسیحیان حکایت شده که یکی از پیامبران گفت: خداوند، بندگان را با بلاها ادب می کند؛ اسباب ادب، برای همیشه نمی ماند، پس خوشا به حال کسی که

وقتی ادب می شود، صبر می کند و هنگام بلا پابرجا می ماند. لذا باید او تاج چیرگی و پیروزی را به سر نماید؛ تاجی که خداوند به دوستان و پیروانش وعده داده است.

اسحاق می گوید: هرگاه بلاها و رنجها برایت دندان تیز کردند، از آشفتگی و ناراحتی بپرهیز؛ چون راهی که به نجات می انجامد، دشواری راه است. بزرگمهر می گوید: شکیبایی و انتظار گشایش، شادی به دنبال خواهد داشت.

گمان نیک به خدا

در حدیث آمده است که خداوند می گوید: «من، در گمان بنده ام هستم؛ پس هر چه می خواهد درباره من گمان کند».

یکی از نویسندگان می گوید: ماده صبر، امیدواری است و انسان را برای شکیبایی، ورزیده و کمک می کند؛ همچنین سبب و علت امیدواری، داشتن گمان نیک به خدا و امیدی است که به خطا نمی رود و بی نتیجه نمی ماند.

سخاوتمندان، کسانی را که به آنها گمان نیک دارند، گرمی می دارند و از کسی که به آنها گمان نیک ندارد، روی می گردانند و از کسی که نزدشان آمده و به ایشان امیدی ندارد، ناراحت می شوند. پس خداوندی که بزرگترین سخاوتمند است، چگونه خواهد بود؟

خداوندی که اگر به امیدواران درگاهش، بیش از طمع و خواسته آنها بدهد، تنگدست و فقیر نمی شود. بزرگترین شاهد برای اینکه خداوند، آمدن بنده اش را به آستانه خویش و نیز امیدواری بنده به رحمت خدا را دوست می دارد، این است که

گشایش و نجات، زمانی به سراغ انسان می آید که بنده از همه جا قطع امید کند، درمانده شود، رنج و بلاى او به نهایت برسد و او، فقط به خدا امیدوار باشد و بدین سان انسان، همیشه فقط به خدا دل و امید ببندد و به او گمان نیک داشته باشد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَيْسَ تَحِيْبُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ تَصِدِّقِينَ﴾ «کسانی که به جای خدا به فریاد می خوانید، بندگانی همانند شما هستند؛ آنان را بخوانید، پس اگر راست می گوئید، باید شما را اجابت نمایند».

انسان شکیبیا، به بهترین چیز دست می یابد

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: موفقیت و رحمت، در یقین و رضامندی است و اندوه و ناراحتی، در شک و ناخشنودی نهفته می باشد. و نیز گفت: فردی که شکیبایی می ورزد، به بهترین چیز دست می یازد.

ابان بن تغلب می گوید: از بادیه نشینی شنیدم که می گفت: یکی از بهترین آداب مردان این است که هرگاه بلائی به آنها برسد، شکیبایی می ورزند و به دور شدن بلا امیدوار می شوند تا جایی که بر اثر شکیبایی چنان می بینند که گویا دارند از آن رهایی می یابند و بر خدا توکل می کنند و به او گمان نیک دارند. پس هرگاه مرد، دارای این ویژگی باشد، دیری نمی پاید که خداوند، نیاز او را برآورده می سازد و اندوه و غم او را دور می نماید و خواسته اش را برآورده می کند، در حالی که دین و آبرو و جوانمردیش را از دست نداده است.

اصمعی از بادیه نشینی نقل می کند که گفت: شر را به بوسیله خیر کم کن و از شر، امید خیر داشته باش؛ چه بسا زندگی و حیاتی که سبب آن، طلب مرگ بوده

است و چه بسا مرگی که سبب آن، طلب زندگی می باشد و بیشتر، امنیت، از سوی هراس می آید.

و إذا العناية لاحظتك عيونها نم فالحوادث كلهن أمان

«هرگاه عنایت الهی به تو چشم دوخت، بخواب که آنگاه همه حوادث، مایه امنیت خواهند بود».

قطری بن فجاه می گوید:

لايركنن أحد إلى الإحجام يوم الوغى متخوفاً الحمام

«هیچکس روز جنگ نباید از ترس مرگ، از جنگیدن شانه خالی کند».

فلقد أرانى للرماح دريئة من عن يميني مرة و أمامي

«گاهی از سمت راست و گاهی از جلو نشانه تیرها قرار گرفتم».

حتى خضبت بما تحدر من دمي أحناء سرجي أو عنان لجامي

«تا اینکه زین اسبم و مهار لگام آن را با خونی که از من بیرون می ریخت، رنگین کردم».

ثم انصرفت وقد أصبت ولم اصب جذع البصيرة قارح الإقدام

«سپس برگشتم و به دیگران ضربه زدم، اما خودم ضربه نخوردم و در حالی برگشتم که بصیرت من، دوباره تازه شد و همچنان اقدام من، اقدامی خونین است».

یکی از حکما می گوید: هرگاه امر ناخوشایندی، به عاقلی برسد، خود را با دو چیز دلجویی می دهد: یکی از آنچه برای او باقی مانده، شاد می گردد. دوم اینکه منتظر گشایش و توفیق الهی می شود و وقتی فرد نادان گرفتار بلا می شود، به خاطر دو چیز بی قراری می کند: یکی اینکه آنچه را برای او رخ داده، خیلی بزرگ احساس می کند. و دوم اینکه از آنچه سخت تر و مشکلتر است، هراسان می شود.

گفته اند: خداوند، بندگانش را با مشکلات ادب می کند و ادب کردن خداوند، دلها و چشمها و گوشها را باز می نماید.

حسن بن سهل، مشکلات و بلاها را چنین توصیف کرده است: انسان، به وسیله مشکلات، از گناهان پاک می شود. مشکلات، باعث می شوند تا انسان، از خواب غفلت بیدار شود و با صبر و شکیبایی، سزاوار پاداش گردد، نعمتها را به یاد آورد و پاداش خداوندی را طلب کند؛ آنچه خداوند در نظر بگیرد و فیصله نماید، بهتر است.

اینها، کسانی هستند که مرگ را به خاطر زندگی بیدار دوست دارند. ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنِّي أَنفُسِكُمُ الْمَوْتُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ «کسانی که نشستند و به برادرانشان گفتند: اگر آنها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند؛ بگو: مرگ را از خودتان دور نمایید اگر راست می گوید».

سخنانی پیرامون آسان شدن بلاها

یکی از تاجران عاقل می گفت: وقتی، انسان سود ببرد و سالم برگردد، مصیبت، خیلی ناچیز به نظر می رسد. و می گویند: هیچ سرزمینی، از آباد شدن ناامید نیست؛ گرچه به جفای روزگار، گرفتار شده باشد. عوام می گویند: آب، حتماً به جویی که در آن آبی، جریان یافته، باز خواهد گشت. ثامسیطوس می گوید: برتری عقلا و دینداران بر یکدیگر در این مشخص می شود که هنگام قدرت و نعمت، برتری خود را نشان دهند و هنگام سختی و بلا، شکیبایی ورزند.

نکته

﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ^ط وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ

مَا لَا يَرْجُونَ﴾ «اگر شما دردمند می شوید، آنها نیز همچنان که شما، دردمند می گردید، دردمند می شوند؛ اما شما، امیدی به خدا دارید که آنها ندارند.»
 نمی توان یک دهم صبر و پایداری و آرامشی را که مؤمنان راستین هنگام گرفتار شدن به مصیبتها از خود به نمایش می گذارند، نزد دیگران یافت و این، به سبب قدرت ایمان و یقین است.

از معقل بن یسار^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود: پروردگارتان می گوید: ای فرزند آدم! به عبادت من مشغول باش؛ دلت را سرشار از توانگری می نمایم و دستانت را پر از روزی می کنم. ای فرزند آدم! از من دوری مکن که آنگاه دلت را سرشار از فقر می نمایم و دستانت را پر از گرفتاری می کنم.»
 روی آوردن به خدا، بازگشت به سوی او، راضی شدن به او و از او، آکنده بودن دل از محبت الهی و شادمانی و سرور از معرفت او، پاداشی است که خداوند، در همین دنیا به انسان می دهد و زندگی و بهشتی است که زندگی شاهان، به هیچ عنوان قابل مقایسه با آن نیست.

از پریشان حالی و تنگدستی، غم مخور؛

ارزش تو، چیز دیگری است

علی^{رضی الله عنه} گفت: کارهای خوبی که هر کس انجام می دهد، ارزش او هستند؛ ارزش

عالم، علم اوست، چه کم باشد و چه زیاد؛ ارزش شاعر، شعر اوست، چه خوب باشد و چه بد.

هر استعداد و حرفه ای که انسان داشته باشد، ارزش او نزد انسانها، همان حرفه و استعداد است؛ پس انسان باید بکوشد تا ارزش خود را بالا ببرد و با عمل صالح خود قیمت خود را بیشتر نماید؛ انسان باید بوسیله دانش، فرزادگی، سخاوت، نبوغ و آگاهی، تلاش، جستجوی کارهای سودمند، بالا بردن فرهنگ و فکر خویش و نیز از طریق بلندهمتی و جوانمردی، ارزش خود را بالا ببرد.

غم مخور؛ کتابخوانی، استعدادهای را رشد می دهد

خواندن کتاب، ذهن را باز می کند؛ به خواننده، اندرزها می آموزد؛ زبان انسان را گویا می نماید و نیروی اندیشیدن را رشد می دهد. بوسیله کتاب، حقایق، در ذهن ثبت می گردند و شبهات دور انداخته می شوند.

کتاب، سرگرمی تنهایی و مناجات ذهن است و کسی که می خواهد شبها بیدار باشد، بهترین همنشین او کتاب است. کتاب، چراغی است بر فراز راه. معلومات هرچه بیشتر تکرار شوند، پربارتر می شوند و زمان چیدن آن فرا می رسد و درخت معلومات با مطالعه زیاد تنومند می گردد و هر وقت به فرمان خدا، میوه اش را می دهد.

مطالعه نکردن و به خلوت نشستن با کتابها، باعث می شود تا زبان، فاقد گویایی گردد و عقل، سست شود و ذهن، از پویایی باز بماند؛ سرمایه معرفت و شناخت از بین برود؛ فکر بخشکد و سرشت انسان بمیرد. هیچ کتابی بی فایده نیست؛ انسان از هر کتابی، یا فایده یا مثلی یاد می گیرد و یا داستان یا خاطره ای می آموزد. فواید خواندن و مطالعه بیشمار است. از مرگِ همتها و ضعفها اراده ها و فقدان روحیه به خدا پناه می بریم؛ چون بلاهای بزرگی هستند.

غم مخور، شکفتیهای آفرینش را بررسی کن

شکفتی آفرینش را مورد مطالعه و بازبینی قرار بده. در این صورت چیزهای عجیبی خواهی یافت و غمها و ناراحتیهای دور خواهند شد؛ چون انسان، شیفته چیزهای عجیب و نادر است.

بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می کنند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله ما را برای تعقیب یکی از کاروانهای قریش فرستاد و ابو عبیده رضی الله عنه را به عنوان فرمانده انتخاب کرد و کیسه ای خرما به عنوان توشه راه به ما داد؛ ابو عبیده، خرماها را دانه دانه به ما می داد.

راوی می گوید: من به او گفتم: شما یک دانه خرما را چکار می کردید؟ گفت: آن را همچون کودک می مکیدیم، سپس آب می نوشیدیم. آن خرما، آن روز تا شب ما را کفایت می کرد. ما با چوبدستیهای خود برگ درختان را می زدیم، وقتی برگها می ریختند، آن را خیس می کردیم و می خوردیم. جابر رضی الله عنه می گوید: ما رفتیم تا اینکه به ساحل دریا رسیدیم. ناگهان دیدیم که چیزی همانند پشته بزرگ شن افتاده است؛ نزدیک رفتیم و دیدیم که حیوانی به نام عنبر است. ابو عبیده رضی الله عنه گفت: این، مردار است. سپس گفت: نه، بلکه ما فرستادگان پیامبر خدایم و در راه او هستیم و شما در حالت اضطرار هستید؛ پس از گوشت این حیوان بخورید. جابر رضی الله عنه می گوید: تا یک ماه از آن خوردیم تا این که چاق و فربه شدیم و ما سیصد نفر بودیم.

از کاسه چشم آن با دست آب بر می داشتیم و می خوردیم و با کوزه های بزرگ، از چربی آن روغن می گرفتیم و از آن تکه هایی به اندازه گاو جدا می کردیم. ابو عبیده رضی الله عنه سیزده نفر از ما را در کاسه چشم آن نشانده و یکی از دنده

هایش را گرفت و راست نگاه داشت و بلندقامت ترین مردی را که با ما بود بر شتری سوار کرد که او با شتر، از زیر آن گذشت.

تکه هایی از گوشت آن را به عنوان توشه راه با خود بردیم؛ وقتی به مدینه رسیدیم، نزد پیامبر ﷺ رفتیم و ماجرا را برایش بیان کردیم. فرمود: آن روزی و رزقی بوده که خداوند، برایتان آورده است؛ آیا از گوشت آن چیزی با خود دارید که به ما بدهید تا بخوریم.

جابر رضی الله عنه می گوید: ما از آن گوشت برای پیامبر ﷺ فرستادیم و او، از آن خورد.

﴿الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ «خداوندی که به هر چیزی

آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

بذری که در زمین کاشته می شود، زمانی می روید و شروع به رشد می کند که زمین، تکانی آهسته بخورد که با دستگاه ثبت می شود. وقتی زمین این تکان آهسته را بخورد، تخم می روید و قد می کشد: ﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ﴾ «وقتی آب را بر آن فرود آوریم، به جنبش در می آید و آماسیده می گردد».

﴿الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ «خداوندی که به هر چیزی

آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

ابوداود در کتاب (السنن) در باب زکات الزرع آورده است: خیار را در مصر وجب کردم، سیزده وجب بود؛ لیمویی دیدم که دو تکه اش کرده بودند و روی شتر همچون دو لنگه بار بود.

﴿الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ «خداوندی که به هر چیزی

آفرینش آن را داد و سپس هدایت کرد».

دکتر زغلول نجار پژوهشگر نجوم، در یکی از سخنرانیهایش گفته است: ستارگانی هستند که از هزاران سال پیش با سرعت نور به سوی ما می آیند؛ اما هنوز به زمین نرسیده اند و از جای خود رها شده اند و فقط جایشان مانده است. ﴿ * فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴾ «سوگند به جایگاه ستارگان».

﴿ الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴾ «خداوندی که به هر چیز آفرینش آن را داده و هدایت کرده است».

در روزنامه (الاخبار الجديدة) در شماره ۳۹۶ تاریخ ۱۹۵۳/۹/۲۷ میلادی صفحه ۲ آمده است: «اونا» همانند کشورگشایان و در حالی که دهها پلیس سوار و پیاده از او پاسداری می کردند، وارد پاریس شد.

اونا، یک ماهی نروژی بزرگ و مومیایی با وزن ۸۰۰۰۰ (هشتاد هزار) کیلو بود که با ده تریلی توسط یک کامیون بزرگ، حمل گردید و تا یک ماه به نمایش گذاشته شد. به مردم اجازه می دادند تا وارد شکم آن بشوند که بوسیله برق روشن شده بود. ده نفر، همزمان می توانستند وارد شکمش شوند. البته مسئولین نمایشگاه و پلیس شهر، در مورد محل نمایش این ماهی، به توافق نرسیدند؛ چون آنها از این ترسیدند که اگر آن را روی ایستگاه قطار بگذارند، بیم آن می رود که خیابان خراب شود و فرو بریزد. با وجودی که سن این ماهی از هجده ماه بیشتر نبود، اما بیست متر طول داشت. این ماهی در سپتامبر گذشته (از تاریخ چاپ روزنامه) در آبهای نروژ شکار گردید و یک واگن ویژه برای آن ساخته شد تا در تمام اروپا به نمایش گذاشته شود. اما وقتی ماهی را روی واگن قرار دادند، واگن شکست؛ بنابراین برای آن کامیونی به طول سی متر ساختند تا بتواند آنرا حمل کند.

﴿الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ «خداوندی که به هر چیزی

آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

مورچه غذای خود را در تابستان جمع می کند و برای زمستان ذخیره می نماید؛ چون در زمستان بیرون نمی رود و برای آنکه مبادا دانه ها برویند، هر دانه ای را دو نصف می کند. مار، هرگاه خوراکی نیابد، خود را در بیابان مانند چوبی راست نگاه می دارد، آنگاه پرنده می آید و روی آن می نشیند و مار آن را شکار می کند.

﴿الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ «خداوند، کسی است که به

هر چیزی آفرینش آن را داد و سپس هدایت نمود».

عبدالرزاق صنعانی می گوید: از معمر بن راشد بصری شنیدم که می گفت: شاخه

انگوری در یمن دیدم که به اندازه بار کامل یک قاطر بود؛ ﴿وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّهَا

طَلْعٌ نَّضِيدٌ﴾ «همه درختان و گیاهان با یک آب آبیاری می شوند»؛ اما خداوند

می فرماید: ﴿وَنُفِضِلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ﴾ «در میوه دادن، برخی را بر

برخی دیگر برتری می دهیم».

گیاهان، نیروی دفاعی ویژه ای دارند؛ بعضی، از اساس قوی هستند و بعضی

خاردارند و با خار از خودشان دفاع می کنند و برخی هم ترش و تیز می باشند.

﴿الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ «خداوند، کسی است که هر

چیزی را آفریده و سپس آن را هدایت کرده است».

در سر انسان چهارنوع مایع، تولید می شود: آب دهان که شیرین است و به خاطر

وجود آن، آب و غذا برای انسان گوارا می باشد؛ آب بینی که چسبنده است تا از فرو

رفتن گرد و غبار در بینی جلوگیری کند؛ آب چشم که شور است و از خشک شدن چشم جلوگیری می کند و آب گوشها که تلخ است و گوشها را از حشرات حفاظت می نماید.

﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ «و در وجودتان نشانه های خداست، آیا

نمی بینید؟»

مورخ ابوالفضل عبدالرزاق بن فوطی در بیان حوادث سال ۶۳۷ می گوید: در این سال خیاطی عجم در خدمت امیر جمال الدین قشتمر بود؛ او، همسایه اش را با قیچی زخمی کرد و در نهایت همسایه اش بر اثر آن زخم، جان باخت.

این خیاط، در صنعت خیاطی بسیار ماهر بود و کارهای عجیبی می کرد؛ از آن جمله اینکه او، به همراه پارچه ای که برش نخورده بود، داخل صندوقی رفت، صندوق را روبروی قصر جمال الدین قشتمر آویزان کردند و فردا صبح که صندوق را پایین آوردند و آن را باز نمودند، دیدند که او پارچه را برش داده و آن را دوخته و آماده کرده است؛ بعد از او گروهی خواستند که کار او را انجام دهند، اما نتوانستند. این خیاط، پیرمردی قد کوتاه، لنگک و کمرخمیده بود که در فن خیاطی، یکتای

روزگار خویش بشمار می رفت: ﴿ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ﴾

قل للذی یدعی فی العلم معرفة علمت شیئاً و غابت عنک اشیاء

«به کسی که ادعا می کند، علم و دانش دارد، بگو: چیزی یاد گرفته ای، اما

چیزهای بسیاری هستند که تو نمی دانی.»

﴿ وَمَا نُزِیهِمْ مِنْ ءَايَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا ﴾ «و هیچ نشانه ای به آنها نشان

نمی دهیم مگر آنکه از مانند خود بزرگتر است.»

شیخ شهاب الدین احمد بن ادریس قرافی مصری می گوید:
 برای پادشاه «الکامل» شمعدانی ساختند. شمعدان، پایه ای دراز است که از نقره ساخته می شود و جاهایی دارد که در آن شمعها را می گذارند تا روشنایی دهد. چون پاسی از شب می گذشت، ساعتی از آن گشوده می شد و آدمکی از آن بیرون می آمد و در خدمت پادشاه می ایستاد و چون ده ساعت می گذشت، آدمکی از بالای شمعدان می گفت: صبح پادشاه به خیر و نیکی باد و آن وقت پادشاه می دانست که صبح شده است. قرافی می گوید: من روی این شمعدان کار کردم و چیزهایی به آن افزودم، بدین ترتیب که در هر ساعت رنگ شمعها تغییر می کرد و در آن شیری بود که چشمانش سیاه و سپس به شدت سفید و پس از آن به شدت قرمز می شد و در هر ساعت چشمهای شیر یک رنگ داشت، دو پرنده بودند که دو سنگریزه پرتاب می کردند و آنگاه آدمکی وارد می شد و آدمک دیگری بیرون می رفت و دری باز می شد و دری دیگر بسته؛ وقتی صبح می شد، آدمک بالای شمعدان، انگشتانش را به گوشه‌های فرو می برد و اشاره می کرد که وقت اذان، فرا رسیده است؛ سپس تندیس حیوانی را ساختم که راه می رفت و به چپ و راست نگاه می کرد و سوت می زد، اما حرف نمی زد و از اینکه بتوانم آن را به سخن در بیاورم، درماندم.

﴿الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ «خداوندی که هر چیز را

آفرید و سپس آن را هدایت کرد».

وجودة العقل تنبىء أن خالقه سبحانه مبدع فى خلقه عبر

«عقل، خبر می دهد که آفریننده اش، نوآور است و در آفرینش او پندها و عبرتها

نهفته می باشد».

تنها چیزی که دل را به هراس می اندازد، مخالفت پروردگار است. حس بصری

می گوید: ای فرزند آدم! موسی سه بار با خضر مخالفت کرد؛ پس خضر به او گفت: دیگر من و تو باید از هم جدا شویم؛ پس وضعیت تو چطور خواهد بود که در یک روز چندین بار با پروردگارت مخالفت می کنی؟ آیا از این نمی ترسی که به تو بگوید: من و تو باید از هم جدا شویم.

یاالله! یا الله!

﴿ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ﴾ «بگو: خداوند، شما را از آن و از هر اندوه و بلایی نجات می دهد».

﴿ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ﴾ «آیا خداوند بنده اش را کافی نیست؟».

﴿ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ﴾ «بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای دریا و خشکی نجات می دهد؟».

﴿ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ ﴾ «و ما می خواهیم بر کسانی که در زمین ناتوان قرار داده شده اند، منت بگذاریم».

و در مورد آدم عليه السلام می فرماید: ﴿ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴾ «سپس پروردگارش او را برگزید و توبه او را پذیرفت و او را هدایت کرد».

درباره نوح عليه السلام می فرماید: ﴿ فَتَجَوَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴾ «نوح و خانواده اش را از بلا و اندوه بزرگ نجات دادیم».

درباره ابراهیم عليه السلام می گوید: ﴿ قُلْنَا يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَّمًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴾

«گفتم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.»

درباره یعقوب علیه السلام می فرماید: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا﴾ «یعقوب گفت: امید است خداوند، همه آنها را برایم بیاورد.»

و از زبان یوسف علیه السلام می گوید: ﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ﴾ «و خداوند، به من احسان کرد وقتی که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بادیه به اینجا آورد.»

درباره داوود علیه السلام می گوید: ﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَقَابِرٍ﴾ «پس او را بخشیدیم و او نزد ما مقرب است و سرانجام نیکی دارد.»

در مورد ایوب علیه السلام می گوید: ﴿فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّ﴾ «زیانی را که بر او وارد شده بود دور ساختیم.»

در مورد یونس علیه السلام می گوید: ﴿وَجَجِّنَهُ مِنَ الْغَمِّ﴾ «و او را از اندوه نجات دادیم.»

و در مورد موسی علیه السلام می فرماید: ﴿فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ﴾ «پس تو را از اندوه و ناراحتی نجات دادیم.»

و در باره محمد صلی الله علیه و آله می فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾ «اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرده است..» ﴿أَلَمْ سِجِّدْكَ يَتِيمًا فَفَآوَىٰ ﴿٦١﴾ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ﴿٦٢﴾ وَوَجَدَكَ عَابِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٦٣﴾﴾ «آیا مگر نه اینکه تو، یتیم بودی؛ تو را جای داد و گمگشته بودی، پس هدایت کرد و تنگدست بودی، تو را توانگر

ساخت».

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ «خداوند، هر روز در کاری است». برخی گفته اند: یعنی گناهی را می‌آمرزد، بلایی را دور می‌کند، عده‌ای را بالا می‌برد و عده‌ای دیگر را پایین می‌آورد و بالاخره هر روزی به کاری می‌پردازد.

اشتدی أزمة تنفرجی قد آذن صبحک بالبلج
«تو ای بحران! هرچند سخت شوی، اما برون رفتی خواهی داشت و سپیده فجر، اعلام می‌دارد که نور و درخشش فرا رسیده است».

ابرها هرچند جمع شوند، اما سرانجام از هم پاشیده و پراکنده می‌شوند: ﴿لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ﴾ «و جز خداوند، هیچ دورکننده‌ای ندارد».

غم مخور؛ روزگار به نوبت است

ابن زبیر، محمد بن حنفیه را در مکه به زندان انداخت؛ کثیر در این باره چنین سرود:

و ما رونق الدنيا باق لأهلها و ما شدة الدنيا بضربة لازم
«رونق دنیا، برای اهل آن باقی نخواهد ماند و سختی دنیا برای همیشه نیست».
لهذا و هذا مدة سوف تنقضي و يصبح ما لاقيته حلم حالم
«این، مدت زمانی است که سپری خواهد شد و آنچه من دیده‌ام، همچون خوابی می‌ماند».

من، اینک قرن‌ها پس از این اتفاق، فکر می‌کنم ابن زبیر و ابن حنفیه در زندان

مکه چون خوابی هستند که کسی دیده باشد: ﴿ هَلْ نُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا ﴾ ﴿۱۷۳﴾ «آیا از کسی از آنها چیزی احساس می کنی یا صدایی از آنها می شنویی؟».

زندانی و زندانی کننده، همه مرده اند؛ روزی خواهد آمد که همه مردمی که دیگران را به زمین می کوبند، خودشان، کوبیده شوند.

﴿ هَذَا نِ حَصْمَانِ أَحْتَصِمُوا فِي رِبِّمِ ﴾

«این دو، طرفین دعوا هستند که درباره

پروردگارشان با همدیگر مجادله می کنند»

در حدیث آمده است: «در روز قیامت همه حقوقی را که بر گردن دارید، به صاحبان آن خواهید داد و حتی برای گوسفندی که شاخ نداشته، از گوسفند شاخدار قصاص گرفته می شود».

مثل لئفسک آیها المغرور یوم القیامة و السماء تمور

«ای انسان فریب خورده! روز قیامت و حرکت آسمان در آن روز را جلوی چشمانت مجسم کن».

هذا بلاذنب یخاف لهوله کیف الذی مرت علیه دهور

«کسی که گناهی نداشته باشد هم از وحشت آن روز می ترسد؛ پس کسی که روزگاران بر او گذشته است، چه حالی خواهد داشت؟»

غم مخور که دشمنت شاد می شود

ناراحتی تو، دشمنت را شاد می کند. یکی از اصول آیین اسلامی، این است که بینی دشمنان باید به خاک مالیده شود: ﴿تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ « شما، با آن دشمن خدا و دشمنان را می ترسانید».

ابودجانه، در صف جنگ در میدان احد با غرور پیش می رفت، پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: چنین راه رفتی، خداوند را ناخشنود می کند مگر در اینجا. و پیامبر ﷺ به یارانش دستور داد تا هنگام طواف کعبه رمل کنند؛ یعنی شانه هایشان را تکان دهند تا بدین سان قدرت خود را به رخ مشرکن بکشند.
ابودهبل می گوید:

عسی کربة أمسیت فیها مقیمة یكون لنا منها نجا و مخرج
«امید است از غم و بلایی که روز را در آن گذرانده ایم، راه نجات و برون رفتی داشته باشیم».

فیکبت أعداء و یجذل آلف له کبد من لوعة البیت تلعب
«پس دشمنان، ناراحت شوند و دوستی که از ناراحتی خانه، جگرسوخته و اندوهگین است، شادمان گردد».

﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ «و در این روز مؤمنان شاد می شوند».
دشمنان حق و مخالفان فضیلت و خوبی وقتی از سعادت و شادمانی ما باخبر شوند، از حسرت و تأسف، جگرشان پاره خواهد شد: ﴿قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ﴾ «بگو: از خشم و ناراحتی بمیرید». ﴿إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ﴾ «اگر خوبی به تو برسد،

آنها را ناراحت می کند». ﴿وَدُّوْا مَا عَنِتُّمْ﴾ «چیزی را دوست دارند که شما را ناراحت می کند».

رب من أنضجت يوماً قلبه
قد تمنى لى شراً لم يطع
«چه بسا فردی که کینه زیادی نسبت به من در دل دارد، برای من آرزوی شر و بلایی می کند، اما به آرزویش نمی رسد».

شاعری دیگر می گوید:

و تجلدى للشامتین أریهم
أنى لرب الدهر لا أتضعع
«زیرکی و چابکی من، این است که در مقابل کسانی که از مصیبت و گرفتاری من شاد می شوند، خود را چنان نیرومند نشان می دهم که به آنها بفهمانم من، در برابر سختیهای روزگار سست و زبون نخواهم شد».

در حدیث آمده است: بارخدایا! چنان مکن که دشمنانم و حسودان، از بداحوالی من شاد شوند و لذت ببرند. همچنین در حدیث آمده است: و از شماتت دشمنان به تو پناه می بریم.

كل المصائب سوف يحملها الفتى
و تهون غير شماتة الاعداء
«هر مصیبتی، آسان است و انسان می تواند آن را تحمل کند جز شماتت دشمنان».

اصحاب پیامبر ﷺ در سختیها و حوادث لبخند می زدند و در برابر مصیبتها شکیلائی می ورزیدند تا بدین سان بینی بدخواهان و دشمنانی را که از گرفتاری و بداحوالی آنها لذت می بردند و شاد می شدند، به خاک بمالند و کینه ورزان را ناخوش کنند.

﴿فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا﴾ «آنان برای

آنچه که در راه خدا به آنها رسیده بود، سست و ناتوان نشدند».

یزید یغض الطرف دونی کأنا طوی بین عینیه علیّ المحاجم

«چشمانش را می بندد و به سوی من نمی نگرد و چهره درهم می کشد».

فلا ینبسط ما من عینیک ما انزوی ولا تلقنی إلا و أنفک راغم

«اخم پیشانیت، باز نشود و مرا نبینی مگر آنکه بینی ات، به خاک مالیده شده

باشد».

خوشبینی و بدبینی

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَزَدْتُهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٦٤﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي

قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٦٥﴾﴾ «و

اما کسانی که ایمان آوردند، پس به ایمانشان افزوده گردید و آنان شادمان و امیدوارند و اما کسانی که در دلهایشان ، بیماری است، به پلیدیشان افزوده گشت و مردند در حالی که کافر بودند».

بسیاری از نخبگان و برگزیدگان، کار سخت و دشوار را به فال نیک گرفته و در

آن بر اساس آیین راستین الهی خیر و خوبی را می دیده اند. ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا

شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ «و چه بسا چیزی را

ناخوش دارید و حال آنکه برایتان بهتر است و چه بسا چیزی را دوست می دارید و حال آنکه برایتان بد است».

ابودرداء رضی الله عنه می گوید: سه چیز را که مردم نمی پسندند، من دوست می دارم؛ فقر

و بیماری و مردن را دوست دارم. چون فقر یعنی مسکینی و فروتنی؛ و بیماری، کفاره گناهان می گردد و موت یعنی دیدار با خدا.
اما دیگری فقر را دوست ندارد و آن را مذمت و نکوهش می کند و می گوید:
حتی سگها فقر و نداری را دوست ندارند.

إذا رأَت يوماً فقيراً معدماً هرت علیه و کشرت أنيابها
«هرگاه فقیری را ببیند، بر او پارس می کند و دندان تیز می نماید و می گرد.»
یکی به تب خوشامد می گوید:

زارت مکفرة الذنوب سريعة فسألتها بالله أن لا تقلعي
«تبی که کفاره گناهان است، شتابان از ما دیدار کرد؛ پس از او خواستم که تو را
بخدا جدا نشو.»

اما متنبی در مورد تب می گوید:
بذلت لها المصارف و الحشایا فعافتها و باتت فی عظامی
«برای آن پولها خرج کردم و نازبالش فراهم نمودم، اما از آنها گذشت و شب را
در استخوانهای من سپری کرد.»

یوسف علیه السلام در مورد زندان گفت: ﴿السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ﴾
«زندان برایم پسندیده تر از آن چیزی است که مرا به آن فرا می خوانند.»

علی بن جهم نیز در مورد زندان می گوید:
قالوا حبست فقلت لیس بضائری حبسی و أی مهند لا یغمد
«گفتند: زندانی شدی؛ گفتم، زندانی شدنم، برایم زیانی ندارد؛ کدامین شمشیر
بران را دیده اید که آن را در نیام، نکنند؟»
اما علی بن محمد کاتب می گوید:

قالوا: حبست فقلت خطب نکد أنحی علی به الزمان المرصد
 «گفتند: زندانی شدی؛ گفتم: بلایی رنجبار است که روزگار بر من آورده است».
 بسیاری، مرگ را دوست داشته و به آن خوشامد گفته اند؛ معاذ رضی الله عنه می گوید: به
 مرگ خوشامد می گویم؛ دوستی است که در زمان تنگدستی و ناداری آمده است و
 هر کس که پشیمان شد، رستگار گشت.

حصین بن حمام در این مورد می گوید:

تأخرت أستبقی الحیاة فلم أجد لنفسی حیاة مثل أن أتقدما
 «عقب کشیدم به قصد اینکه بیشتر زندگی کنم، اما برای خود حیاتی بهتر از این
 نیافتم که جلو بروم».

دیگری می گوید: وقتی مرگ آمد، اشکالی ندارد. اما برخی، مرگ را نکوهش
 کرده و از آن فرار کرده اند.

یهودیان، بیش از سایر مردم عاشق زندگی کردن هستند. خداوند متعال در مورد
 آنها می گوید: ﴿ قُلْ إِنْ أَلَمْتُمْ أَذَى تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلْئِقِيكُمْ ﴾ «بگو:
 مرگی که از آن فرار می کنید، شما را ملاقات خواهد کرد».
 شاعری می گوید:

و مالی بعد هذا العیش عیش و مالی بعد هذا الرأس رأس

«من پس از این زندگی، زندگی دیگری نخواهم داشت».

اما کشته شدن در راه خدا، آرزو و آرمان نیکان و شرافتمندان است: ﴿ فَمِنْهُمْ

مَنْ قَضَىٰ خَبْرَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ ﴾ «برخی از آنها بهره خود را گرفته اند و برخی

چشم به راه هستند».

ابن رواحه رضی اللہ عنہ چنین می سراید:

لكننى أسأل الرحمن مغفرة
و طعنة ذات فزع تقذف الزبدا

«اما من از خداوند طلب آموزش می کنم و از او می خواهم که در راه او، نیزه ای کاری به من اصابت کند که خونم در اثر آن بیرون جهد».

ابن طرماح می گوید:

أيا رب لاتجعل وفاتي إن أتت
على شرع يعلو بحسن المطارف

«بارخداایا! اگر مرگم فرا رسد، آن را چنان مکن که بر تختی بمیرم که با پارچه های زیبا پوشانده شده است».

و لكن شهيداً ثاوياً في عصابة
يصابون في فج من الأرض خائف

«ولی دوست دارم شهید شوم و مرا در سرزمین دوردستی به خاک بسپارند».

اما بعضی کشته شدن را ناپسند دانسته و از آن فرار کرده اند. جمیل می گوید:

يقولون جاهد يا جميل بغزوة
و أي جهاد غيرهن أريد

«می گویند: ای جمیل! در جنگی شرکت نما و جهاد کن و من هیچ جهادی، جز آن زنان نمی خواهم».

بادیه نشینی می گوید: سوگند به خدا که دوست ندارم در خانه ام و بر روی تختم

بمیرم، پس چگونه در مناطق و مرزهای دوردست، به دنبال مرگ بروم؟! ﴿قُلْ

فَادْرءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿٣٦﴾ «بگو: مرگ را از خودتان

دور کنید اگر راست می گوید». ﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾ «بگو: اگر در خانه هایتان می بودید، کسانی که کشته شدن

برای آنها مقدر شده، به محل کشته شدن خود می رفتند».

وقایع، یکی است، اما مردم با همدیگر فرق می کنند.

ای انسان! غم مخور

ای انسان! ای کسی که از زندگی خسته شده ای و روزگار، بر تو تنگ گشته و تلخیها، زندگی را برایت ناگوار نموده! بدان که پیروزی، نزدیک است و بعد از سختی، آسانی خواهد آمد. لطف و مهری پنهانی، تو را از هر سو فرا گرفته و آینده ای درخشان و زیبا و سرشار از موفقیت در انتظار توست. ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا مُخْلِفُ لَهُ وَعَدَهُ﴾ «این، وعده خداوند است و خداوند، خلاف وعده نمی کند».

تنگنایی که در آن قرار داری، رفع خواهد شد و بلا، سایه شوم خود را دور خواهد کرد و به دنبال آن زیبایی و آرامش، فرا خواهد رسید؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ «ستایش خداوندی را سزااست که غم و اندوه را از ما دور کرد».

ای انسان! زمان آن فرا رسیده که شک و تردید خود را با یقین، مداوا کنی و ضمیر و وجودت را سرشار از حقیقت نمایی و افکار منحرف و کج اندیشی را به وسیله هدایت، اصلاح نمایی و اضطراب و ناآرامی را با اندیشه و رفتار درست اصلاح کنی. زمان آن فرا رسیده که با درخشش سپیده دم و نور صبحگاهی، تاریکیهای اندوه از تو دور شوند و تلخی و ناامیدی، با شیرینی و رضامندی از بین برود؛ زمان آن فرا رسیده که شب ظلمانی فتنه ها، به وسیله نوری که تمام ظلمتها را می بلعد، روشن و منور گردد. ای مردم! آن سوی بیابان خشک، سرزمینی آرام بخش و سرشار از طراوت و سرسبزی است. بر قله کوه مشقت و رنج، بهشتی زیبا و پرگل است که

باران، به زیبایی آن افزوده و بوی عطر آگینِ خوش بینی از هر سو به مشام می رسد. تو را به سپیده دم مژده می دهم ای کسی که خواب از چشمانت پریده و روی به شب می کنی و فریاد سر می دهی که ای شب طولانی! کی تمام می شوی؟ ﴿اَلَيْسَ

اَلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾ ﴿۱۱﴾ «آیا سپیده دم نزدیک نیست؟»

تو را مژده می دهم به صبحی که تو را آکنده از نور و شادمانی می گرداند، ای کسی که غم و اندوه، درک و هوش را از دست گرفته است! اندکی صبر کن؛ به زودی از کرانه غیب راه حلی به استقبال تو می آید و طبق سنتهای ثابت و راستین زندگی، موفقیت و نجات، تو را به آغوش خواهد گرفت.

ای کسی که چشمانت پر از اشک است! اشکهایت را پاک کن؛ بگذار پلکهایت استراحت کنند؛ آرام و خونسرد باش و بدان که آفریننده جهان، کارساز و یاور توست و تو را با لطف خود مورد عنایت قرار خواهد داد؛ بدان که تقدیر الهی رقم خورده و چیزهایی برای انتخاب شده است و لطف الهی، تو را فرا خواهد گرفت؛ تشنگی مشقت، از بین خواهد رفت و رگها و پوستهایی که زیر فشار سنگین غم و اندوه خشکیده اند، با آب رحمت شاداب خواهند شد و جان خواهند گرفت و از همه بالاتر اینکه پاداش تو نزد خداوندی که هیچ تلاشی نزد او به هدر نمی رود، ثبت می گردد.

اطمینان داشته باش که تو با کسی داد و ستد می کنی که بر کارش توانا و با بندگانش مهربان است و تدابیر او زیبا می باشد.

مطمئن باش که فرجام، خوب و نتیجه، آرام بخش خواهد بود. بعد از فقر، توانگری و پس از تشنگی، سیرابی است، بعد از جدایی به هم رسیدن

و پس از هجران، زمان وصال است و بعد از بیخوابی، خواب آرام می آید. ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ «تو نمی دانی؛ شاید خداوند، بعد از این، کار تازه ای پدید آورد».

لمعت نارهم و قد عسعس الليـل
 مل و مل الحادی و حار الدلیل
 «آتش آنها درخشید و حال آنکه شب فرا رسیده و کسی که آواز حدی را برای حرکت شتران سر می دهد، خسته شده و راهنمای کاروان، حیران گشته است».

فتأملتها و فکری من البیـد
 من علیل و طرف عینی کلیل
 «در آن فکر کردم و اندیشه ام، بیمار است و چشمانم، خسته».

و فؤادی ذاک الفؤاد المعنی
 و غرامی ذاک الغرام الدخیل
 «و دل من، دلی است که افکار در آن خطوط می کنند و عشق من، عشقی است بیگانه و ناآشنا».

و سألنا عن الوکیل المرجی
 للملمات هل إليه سیل؟
 «و از کارسازی که هنگام مصیبتها به او امید می بندند، پرسیدیم که آیا راهی به سوی او هست»؟

فوجدناه صاحب الملك طراً
 أكرم المجزین فرد جلیل
 «پس او را صاحب پادشاهی یافتیم و او، بهترین بخشنده گان و تنها بزرگوار است».

ای کسانی که با گرسنگی و درد و فقر و مشقت، شکنجه می شوید! شما را مژده می دهم که روزی سیر و شاد و خوشبخت خواهید شد و تندرستی و سلامتی خود را باز خواهید یافت: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ﴿١١﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿١٢﴾﴾ «سوگند به شب چون پشت می کند و سوگند به صبح چون روشنایی می بخشد».

فلا بد للليل أن ينجلي و لا بد للقيد أن ينكسر
«شب حتماً روشن می شود و زنجیر حتماً پاره می گردد».

و من يتهيب صعود الجبال يعيش أبد الدهر بين الحفر
«هرکس از بالا رفتن از کوهها بترسد، همیشه و همواره در میان چاله ها زندگی خواهد کرد».

بنده باید به پروردگارش گمان نیک داشته باشد و منتظر لطف و فضل او باشد و به لطف او امید ببندد.

هرچه را که خدا بخواهد، فقط کافی است که به آن بگوید: پدید آی و آن چیز، فوراً پدید خواهد آمد؛ پس شایسته است که به وعده های چنین خدایی اعتماد داشته باشیم. سود و فایده را کسی جز او نمی آورد و ضرر و زیان را کسی جز او نمی تواند، دور نماید؛ در هر نفسی لطف او نمایان است و در هر حرکتی حکمتی می باشد و در هر لحظه ای موفقیتی فرا می رسد؛ خداوند، بعد از شب صبح را قرار داده و پس از قحطسالی باران را می فرستد؛ نعمت می دهد تا بندگان، سپاس او را بجای آورند و بندگان را به بلا گرفتار می کند تا کسی را که شکیبایی می ورزد، مشخص کند. به بندگان نعمتها می بخشد تا او را ستایش کنند و بلا و مصیبت می آورد تا او را به فریاد بخوانند؛ پس بنده باید ارتباط خود را با او قوی نماید و زیاد از او بخواهد: ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ «از خداوند، لطف و فضل او را بجوید».

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ «پروردگارتان را آهسته و با زاری بخوانید».

لو لم ترد نيل ما أرجو و أطلبه من جود كفك ما علمتني الطلب
«اگر دستیابی به آنچه را که از جود و بخشش تو می خواهم، نمی خواستی، طلب

کردن و درخواست نمودن را به من نمی آموختی».

علاء بن حضرمی رضی الله عنه به اتفاق بعضی از اصحاب رضی الله عنهم در بیابان بود که آبشان تمام شد و نزدیک بود بمیرند. علاء رضی الله عنه پروردگارش را صدا زد و از خداوند شنوا و اجابت کننده کمک خواست و او را به فریاد خواند: ای خداوند بزرگ و والا! ای فرزانه! ای بردبار!

آنگاه باران در آن لحظه شروع به باریدن کرد؛ آنها، آب نوشیدند، وضو گرفتند، غسل کردند و به چارپایان خود آب دادند: ﴿ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَطَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ ۗ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴾ ﴿۲۸﴾ «و خداوند، آن کسی است که باران را می فرستد بعد از آنکه ناامید شده اند؛ و رحمت خویش را می گستراند و او، کارساز ستوده است».

نکته

محبت الله، شناخت او، پیوسته به یاد او بودن، آرام گرفتن با یاد او، فقط او را دوست داشتن، فقط از او ترسیدن، تنها به او امیدوار بودن و فقط بر او توکل کردن، طوری که تنها خداوند، بر اراده ها و خواسته های بنده مستولی باشد، بهشت دنیا و نعمتی است که هیچ نعمتی، با آن برابری نمی کند و مایه خوشبختی دوستداران خدا می باشد و حیات و زندگی عارفان نیز همین گونه است.

دل بستن به خدا و مشغول شدن به ذکر او و قناعت، عوامل از بین رفتن و دور شدن غمها و ناراحتیها و سبب آرامش و زندگی خوب هستند. هر کس به غیر خدا دل ببندد و ذکر خدا را فراموش کند و به آنچه خدا داده، قانع نشود، زندگی سختی

خواهد داشت و بیش از سایر مردم، گرفتار غم و اندوه خواهد شد؛ تجربه، بزرگترین شاهد و گواه این ادعا است.

دلداری به مصیبت زدگان

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِّنَ الْقَرْيِ﴾ «و به راستی برخی آبادیهای پیرامونتان را نابود کرده ایم».

از جمله کسانی که به مصیبتی خونین و فاجعه ای ویرانگر گرفتار شدند، برمکیان بودند. برمکیها، خانواده ای مرفه، خوشگذران و دارای ابهت و سخاوت بودند که مصیبت آنها، درس عبرت و پند قرار گرفته است؛ در آن حال که آنها، در میان نعمتها و رفاه و خوشگذرانی، غافل از همه چیز سرگرم لذت بودند، فرمان الهی به دست هارون الرشید که نزدیکترین فرد به آنها بود، آنان را فرا گرفت، حرمت آنها را هتک کرد؛ خونشان را به زمین ریخت و آنان را به هلاکت و نابودی کشاند. فاجعه ای که آنها را فرا گرفت، دل دوستانشان را خونین کرد؛ کودکانشان، به خاطر این مصیبت، خون گریستند؛ به راستی چه نعمتهایی که از دست دادند و چقدر برایشان اشک ریخته شد: ﴿فَاعْتَبِرُوا يٰٓأُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ «پس ای صاحبان بصیرت! عبرت بگیرید». آنها، لحظه ای قبل از آنکه بلا، به سراغشان بیاید، روی دیبا و ابریشم غلط می زدند و آنچه دلشان می خواست، انجام می دادند؛ اما ناگهان مصیبت بسیار وحشتناک و فاجعه ای جانکاه و مرگبار، زندگی آنها را درنوردید.

هذا المصاب و إلا غیره جلل و هكذا تمحق الأيام و الدول

«این، به مصیبت گرفتار شده و گرنه غیر از آن مصیبتهای بزرگی هست و اینگونه

روزها و نوبتها از بین می روند».

برمکیان، در آرامش بسر می بردند و از حوادث روزگار غافل بودند؛ ﴿وَسَكَنتُمْ

فِي مَسْكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ

الْأَمْثَالَ ﴿٥٤﴾ «و شما در خانه های کسانی سکونت کردید که بر خود ستم کردند و

برایتان روشن شد که با آنها چه کردیم و برایتان مثالها زدیم».

سربازان، بالای سرشان ساکت و آرام ایستاده و پیرامونشان سپاهسانی صف بسته

بودند.

كَأَن لَّمْ يَكُن بَيْنَ الْحِجُونَ إِلَى الصِّفَا أُنَيْسٍ وَ لَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِر

«گویا از حجون تا صفا هیچ همدمی نبوده و هیچکس در مکه، شبها

داستان سرایی نکرده است».

برمکیها، سرگرم زندگی بودند و در ناز و نعمت بسر می بردند و غافل از همه

چیز و کاملاً آسوده خاطر بودند؛ آنان، سراب را آب پنداشته، گمان می بردند که

دنیا، همیشگی است؛ فنا را بقا دانسته، چنین پنداشته بودند که امانت، روزی پس داده

نمی شود: ﴿وَطَنُّوْا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٥٥﴾ «و گمان بردند که به سوی ما

بازگردانده نمی شوند».

فَجَائِعِ الدَّهْرِ أَلْوَانِ مَنُوعَةٍ وَ لِلزَّمَانِ مَسْرَاتٍ وَ أَحْزَانِ

«مصیبتهای زمان، به رنگهای گوناگون می آید و دوران، شادبها و غمهایی دارد».

وَ هَذِهِ الدَّارُ لَا تَبْقَى عَلَى أَحَدٍ وَ لَا يَدُومُ عَلَى حَالِهَا شَأْنٌ

«و این سرا، برای هیچکس باقی نمی ماند و دنیا، همیشه به یک حالت نخواهد

بود».

آنها صبح را با شادی سپری کردند، اما غروب به خاک سپرده شدند؛ در یک لحظ هارون الرشید خشمگین شد و شمشیر بلا را به روی آنها از نیام برکشید و جعفر بن یحیی بن خالد و برادرش فضل بن یحیی را به زندان انداخت و اموال و املاک آنها را مصادره کرد. شعراء اشعار زیادی در مرثیه برمکیها سروده اند..

بکیت علی الدنيا و أیقنت أنما قصاری الفتی يوماً مفارقة الدنيا
و ما هی إلا دولة بعد دولة تخول ذا نعمی و تقب ذابلسوی
إذا أنزلت هذا منازل رفعة من الملك حطت ذالی الغایة القصوی

«برای دنیا گریستم و یقین کردم که پایان کار شخص، این است که روزی از دنیا جدا شود.

دنیا، گردش روزگار است که صاحب نعمتی، آن را رها می کند و بلا دیده ای، جای او را می گیرد.

هرگاه این یکی، در جایگاه رفیع پادشاهی بنشیند، آن دیگری، به پایین ترین جایگاه سقوط می کند».

وقتی ابوجعفر منصور، محمد بن عبدالله بن حسن را به قتل رساند، سرش را به نگهبان خود ربیع داد تا آن را نزد پدرش عبدالله بن حسن در زندان ببرد؛ ربیع سر محمد را آورد و جلوی پدرش گذاشت؛ او گفت: رحمت خدا بر تو باد ای ابالقاسم! تو از کسانی بودی که به پیمان خود وفادار هستند و عهدشکنی نمی کنند؛ تو، از کسانی بودی که فرمان خدا را اجرا می کنند و از پروردگارشان می ترسند؛ سپس این شعر را سرود:

فتی کان یحمیه من الذل سیفه و یکفیه سوءات الامور اجتنابها
«جوانی بود که شمشیرش، او را از ذلت و خواری حفاظت می کرد و از بدیها

دوری می گزید.»

آنگاه نگاهی به ربیع، دربان منصور کرد و به او گفت: به ارباب خود بگو از مصیبت و رنج ما مدت زمانی گذشته و به همان اندازه از ناز و نعمت تو نیز مدتی سپری شده است و میعادگاه همه روز دیدار با خداست!

عباس بن احنف یا عماره بن عقیل، شعری به همین مفهوم سوره است:

فإن تلحظی حالی و حالک مرة بنظرة عين عن هوی النفس تحجب
«اگر با یک نگاه، یک بار به حالت من و حالت خود نگاه کنی، از هوا و هوس و میل نفس باز داشته می شوی.»

نجد کل یوم مر من بؤس عیشتی یمر بیوم من نعیمک یحسب
«خواهیم یافت که هر روزی که از بدبختی من می گذرد، یک روز از ناز و نعمت تو کم می شود.»

اکنون هارون الرشید کجاست؟ جعفر برمکی کجا می باشد؟ قاتل کجاست و مقتول کجا؟ کجاست امیر و کجاست مأمور؟ کجاست کسی که روی تخت خود نشسته بود و دستور صادر می کرد؟ و کجاست کسی که کشته شد و به در آویخته گردید؟ چیزی نمانده و همه چیز، تمام شده است و خداوند، در روزی که هیچ تردیدی در آمدن آن نیست، همه آنها را جمع خواهد کرد؛ در آن روز هیچ ستمی، صورت نمی گیرد؛ ﴿عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَظِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾^ط
«علم قیامت نزد پروردگارم در کتابی است؛ پروردگارم، گمراه نمی شود و فراموش نمی کند.»

﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^ح «روزی که مردم به پیشگاه

پروردگار جهانیان بلند می شوند». ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾

«در آن روز عرضه می شوید و هیچ چیز پنهانی از ما پوشیده نمی ماند».

به یحیی بن خالد برمکی گفته شد: آیا می دانی علت این مصیبت چه بود؟ گفت: شاید سبب آن دعای مظلومی بود که در تاریکی شب بالا رفته بود و ما از آن غافل بودیم. عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر به مصیبت گرفتار شد. او در زندان چنین سرود:

خرجنا من الدنيا و نحن من أهلها فلسنا من الأموات فيها و لا الأحياء
«ما از دنیا بیرون آمده ایم و حال آنکه از اهل آن هستیم؛ پس ما، نه از مردگان
هستیم و نه از زندگان».

إذا دخل السجن يوماً لحاجة عجبنا و قلنا: جاء هذا من الدنيا
«وقتی زندانبان، به خاطر کاری وارد زندان می شود، ما تعجب می کنیم و
می گوئیم: این شخص، از دنیا آمده است».

و نفرح بالرؤيا فجل حديثنا إذا نحن أصبحنا الحديث عن الرؤيا
«و از خواب دیدن خوشحال می شویم و بیشتر صحبت ما وقتی که صبح می
کنیم، از خوابهایی است که در شب دیده ایم».

فإن حسنت كانت بطيئاً مجيئها و إن قبحت لم تنتظر و أتت سعيها
«اگر خواب خوبی باشد، مصداق آن، خیلی دیر و بسیار آهسته پدیدار می شود
و اگر خواب بدی باشد، خیلی زود راست می شود و مصداق می یابد».

آخرین بیت که در آن، مفهوم خوشبینی و بدبینی به چشم می خورد، مرا به یاد
شعر یکی از شعرا انداخت که در کتاب (البغال) جاحظ آمده است:

إذا ما برید الحی أقبل نحونا ببعض دواهی الدهر فأسرعا
«وقتی پیام آور به همراه برخی از مصیبت‌های روزگار، به سوی ما متوجه می‌شود،
بسیار شتابان می‌آید».

فإن كان شراً سار يوماً و ليلة وإن كان خيراً قصد السير أربعاً
«اگر شر و بدی، همراهش باشد، در یک شب و روز خودش را می‌رساند و اگر
خیر و خوبی به همراه داشته باشد، آهسته می‌آید و آمدنش، چهار روز طول
می‌کشد».

یکی از پادشاهان، حکیمی از حکمای خود را به زندان انداخت؛ حکیم، برای او
نامه‌ای نوشت و گفت: هر لحظه‌ای که می‌گذرد، مرا به موفقیت و نجات نزدیکتر
می‌کند و تو را به بلا و مصیبت نزدیکتر می‌نماید و به تو بدبختی و نکبت، نوید داده
شده است.

ابن عباد پادشاه اندلس زمانی به بلا و مصیبت گرفتار شد که خوشگذرانی و
انحراف بر او چیره شده بود و کنیزان زیادی در خانه‌اش بودند و صدای طبل و
موسیقی و ترانه در خانه‌اش غوغا می‌کرد. او، برای مقابله با دشمنان رومی خود، از
ابن تاشفین پادشاه مغرب کمک خواست؛ ابن تاشفین از دریا عبور کرد و به یاری ابن
عباد شتافت. پس از آنکه ابن تاشفین توانست دشمن ابن عباد را شکست دهد، ابن
عباد در میان کاخها و باغهای سرسبز از او پذیرایی کرد، اما ابن تاشفین چون شیری
گرسنه چشم به ورودیها و خروجیهای شهر دوخته بود. چون او در دلش قصد دیگری
داشت؛ ابن تاشفین پس از سه روز به این ضعیف حمله نمود، ابن عباد را دستگیر کرد
و پادشاهی‌اش را از دست او گرفت، کاخهایش را ویران کرد و باغهایش را به تباهی
کشانید و او را اسیر نمود و با خودش به شهر (اغمات) برد. ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوِلُهَا

بَيْنَ النَّاسِ ﴿۱﴾ «و این روزها را بین مردم به چرخش در می آوریم».

بالاخره ابن تاشفین حکمرانی را به دست گرفت و ادعا کرد که اهل اندلس، خودشان او را خواسته و دعوت کرده اند. روزها همچنان می گذشت تا اینکه روزی دختران ابن عباد برای ملاقات او به زندان رفتند. دختران ابن عباد، سرلخت و پابرهنه و غم زده و با چهره هایی سیاه و گرسنه برای ملاقات پدرشان رفته بودند؛ وقتی که اودخترانش را دید، اشک از چشمانش سرازیر شد، به گریه افتاد و گفت:

فیما مضی کنت بالأعیاد مسرورا فساءک العید فی أغمات مأسورا
«در گذشته در عیدها شادمان بودی و اینک در زندان اغمات چه عید بدی داری!»

تری بناتک فی الأظمار جائعة یغزلن للناس ما یملکن قظمیرا
«دخترانت را گرسنه و با لباسهای کهنه می بینی که برای مردم نخ می بافند و هیچ چیزی ندارند».

برزن نحوک للتسلیم خاشعة أبصارهن حسیرات مکاسیرا
«نزدت آمده اند تا به تو سلام کنند در حالیکه اندوهگین و شکست خورده اند».
یطأن فی الطین و الأقدام حافیة کأنها لم تطأ مسکا و کافورا
«پابرهنه روی گل و خاک راه می روند گویا هیچ وقت بر مشک و کافور قدم نگذاشته اند».

پس از آن شاعری به نام ابن لبانه نزد ابن عباد آمد و گفت:

تنشق ریاحین السلام فاینما أصب بها مسکاً علیک و حتما
«بوهای سلام را ببوی؛ من به رویت مشک و عطر می ریزم».

و قل مجازاً إن عدمت حقیقتاً بأنک ذونعمی فقد کنت منعماً
 «اگر حقیقتاً دارای نعمت نیستی، مجازاً بگو: که دارای نعمت هستی، چون تو
 دارای نعمت بوده ای».

بکاک الحیا و الریح شقت جیوبها علیها و تاه الرعد باسمک معلماً
 «شرم و حیا، برایت گریست و باد، گریبان پاره کرد و رعد به نام تو با افتخار
 غرید».

این قصیده زیبا را ذهبی آورده و ستوده است.
 ترمذی از عطاء و از عایشه رضی الله عنهما روایت می کند که عایشه رضی الله
 عنها، از کنار قبر برادرش عبدالله رضی الله عنه که در مکه به خاک سپرده شده، عبور کرد،
 ایستاد و به او سلام نمود و گفت: ای عبدالله! من و تو همان گونه هستیم که متمم در
 شعر سروده است:

و کنا کندمانی جذیمة برهة من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
 «و ما، روزگاری چنان صمیمی بودیم که دو شاخه و دارای یک ریشه بودیم
 تا جایی که می گفتند: اینها هرگز جدا نخواهند شد».

و عشنا بخیر فی الحیاة و قبلنا أصاب المنايا رهط کسری و تبعاً
 «زندگی را با خوبی گذراندیم و قبل از ما مصیبتها، قوم کسری و تبع را فرا گرفته
 است».

فلما تفرقنا کأنی و مالکاً لظول اجتماع لم نبت لیلة معاً
 «وقتی از هم جدا شدیم، گویا من و مالک یک شب نیز با هم نبوده ایم».
 سپس عایشه رضی الله عنها گریست و با قبر برادرش خداحافظی نمود.
 عمر رضی الله عنه به متمم بن نویره گفت: ای متمم! سوگند به خداوندی که جانم در دست

اوست، دوست داشتم، شاعر بودم و در مرثیه برادرم زید علیه السلام شعر می سرودم؛ سوگند به خدا وقتی باد، از سمت نجد می وزد، احساس می کنم بوی زید را می آورد. زید قبل از من مسلمان شد و هجرت کرد و قبل از من کشته شد؛ سپس عمر رضی الله عنه گریه کرد.

متمم می گوید:

لعمری لقد لام الحبيب على البكا حبيبي لتذراف الدموع السوافك
«به جانم سوگند که دوست، دوستم را به خاطر گریه کردن و ریختن اشک، ملامت و سرزنش کرد».

فقال: أتبكي كل قبر رأيته لقبر ثوى بين اللوى فالدكادك
گفت: آیا به خاطر قبری که بین تپه های شن و زمین ناهموار، جای گرفته است، هر قبری را که بینی، گریه می کنی؟
فقلت له أن الشجى يبعث الشجى فدعنى فهذا قبر مالك
«به او گفتم: غم و اندوه، غم به بار می آورد و انسان را به یاد مصیبت می اندزد؛ پس مرا بگذار، اینها همه قبر مالک هستند».

بنی احمر در اندلس گرفتار بلا شدند؛ شاعر ابن عبدون، برای دلداری آنها چنین سرود:

الدهر يفجع بعد العين بالأثر فما البكاء على الأشباح و الصور
«روزگار، بوسیله بلا همه چیز را با خاک یکسان می کند، پس گریه کردن برای اشباح و عکسها چه فایده ای دارد»؟
أنهاك أنهاك لا ألوك موعظة عن نومة بين ناب الليث و الظفر
«هیچ موعظه ای را از تو دریغ نمی دارم و تو را به شدت از این باز می دارم که

در میان چنگ و دندان بخوابی».

وليتها إذا فدت عمراً بخارجة فدت علياً بمن شاءت من البشر

«ای کاش وقتی کسی دیگر را بلاگردان می کرد، هر کس از انسانها را که می خواست، بلاگردان و فدای علی می نمود».

﴿ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا ﴾ «وقتی فرمان ما، رسید آن را زیر و رو

کردیم». ﴿ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ

الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ

وظرب أهلها أنهم قد درون علیها آتتها أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً

كأن لم تغرب بالأمس ﴾ «بی گمان مثال زندگی دنیا مانند آبی است که از آسمان

نازل کردیم؛ پس گیاهان زمین از آنچه مردم و حیوانات می خورند، بوسیله آن آب

زنده شدند تا اینکه زمین، آراسته گردید و اهل زمین گمان بردند که می توانند از آن

استفاده ببرند، پس ناگهان فرمان ما شب یا روزی در رسید و آن را نابود کردیم

چنانکه گویا دیروز نبوده است».

پیامدهای زودرس رضامندی

﴿ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ﴾ «خداوند، از آنها راضی است و آنها، از او

خشنودند».

رضامندی، ثمرات ایمانی فراوانی دارد که فرد راضی، به وسیله آن به بالاترین

مقامها دست می یازد و در نتیجه یقین و باور او، راسخ می شود و بدین سان در گفتار

و کردار و حالات خود صادق خواهد بود.

کمال بندگی، در اتفاقات ناگوار نمایان می شود؛ زیرا اگر فقط اتفاقاتی برای انسان رخ دهد که دوست دارد، به کمال بندگی نرسیده و گویا از عبودیت و بندگی کامل، بدور است. مفاهیم بندگی از قبیل: صبر، رضامندی، زاری و نیازمندی و کرنش و فروتنی و... تحقق نخواهند یافت و بندگی به کمال نخواهد رسید، مگر آنکه برای انسان، اتفاقات ناگواری رخ دهد؛ مسئله، این نیست که انسان به آنچه دوست دارد، راضی باشد؛ بلکه شرط، این است که به اتفاقات ناخوشایند و ناگوار رضایت داشته باشد. بنده حق ندارد که در تقدیر و فیصله الهی از سوی خودش حکم کند و به هر چه می خواهد راضی باشد و از هر چه نمی خواهد، ناخشنود. انسانها، خودشان اختیاری ندارند؛ بلکه اختیار همه از آن خداست و خداوند، بهتر می داند و بالاتر و بزرگتر است. چون خداوند، غیب را می داند و از اسرار آگاه است و سرانجام کارها بر او پوشیده نیست.

رضامندی در مقابل رضامندی

انسان باید بداند که نتیجه راضی بودن او از پروردگارش در همه حالات، خشنود بودن پروردگار از او خواهد بود. پس هر گاه بنده به روزی کم راضی باشد، خداوند، به عمل کم او راضی خواهد بود و هر گاه در همه حالات از پروردگارش راضی باشد، خیلی زود به رضایت پروردگار دست می یابد.

از اینرو به انسانهای مخلص نگاه کنید که چگونه خداوند، تلاش و عمل اندک آنها را پذیرفته و پسندیده است؛ چون آنها از او راضی بوده و او هم از آنها راضی است؛ بر خلاف منافقان که خداوند، عمل اندک و زیاد آنها را نپذیرفته است؛ زیرا

آنها، رضامندی خداوند و آنچه را که او فرموده، نپسندیده اند؛ در نتیجه خداوند، اعمالشان را نابود و بی پاداش کرده است.

نارضایتی، بهره انسان ناراض است

نارضایتی، دروازه غم و اندوه، ناراحتی، بدحالی و تشویش خاطر و گمان ناشایست داشتن در مورد خداست. رضامندی، انسان را از تمام تنگناها نجات می دهد و دروازه بهشت دنیا را قبل از آخرت برای او می گشاید. آرامش روانی را نمی توان با ایستادگی در برابر تقدیر فراهم کرد؛ بلکه با تسلیم شدن و پذیرفتن است که آرامش به دست می آید. چون تدبیرکننده امور، باحکمت است و در تقدیر و فیصله اش متهم قرار نمی گیرد. همواره داستان ابن راوندی فیلسوف هوشیار والبته ملحد رابه خاطر می آورم. او، فقیر بود؛ فرد بیسوادی را دید که دارای ثروت زیاد و کاخهای مجلل و با شکوهی بود؛ نگاهی به آسمان دوخت و گفت: من، فیلسوف دنیا هستم و در فقر زندگی می کنم و این، جاهلی نادان است و این قدر ثروت دارد؛ این، تقسیمی بیجا و ستمگرانه است. اینجا بود که خداوند متعال، به ذلت و بدبختی و فقر او افزود.

﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَحْزَىٰ ۖ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ﴾ «و عذاب آخرت، خوارکننده تر است و آنها یاری نمی شوند».

فواید رضامندی

رضامندی، به انسان آرامش و ثبات می بخشد و به دل، هنگام اضطراب و تردید، به وسیله وعده الهی و وعده پیامبرش، اعتماد می بخشد؛ بدین سان دل، با زبان حال

می گوید: ﴿ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ۚ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴾ ﴿۱۱۱﴾ «این، آن چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده اند و خدا و پیامبرش راست گفتند و به آنها جز ایمان و تسلیم نیفزود».

ناخشنودی، باعث اضطراب و انحراف، بی ثباتی و تردید و بیماری قلب میگردد و بدین ترتیب انسان، همواره آشفته، ناخشنود و سرکش می ماند و با زبان حال میگوید: ﴿ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴾ ﴿۱۱۲﴾ «خدا و پیامبرش ، فقط به ما وعده فریب دادند!»

آنهایی که چنین دلهایی دارند، اگر حق به جانب آنها باشد، با یقین و درحالی که به آن تن می دهند، به سوی آن می آیند و اگر از آنها خواسته شود که حق کسی را بازپس دهند، روی برمی گردانند؛ اگر خیری به آنها برسد، آرام می گیرند و اگر فتنه ای به آنان برسد، روی بر می تابند. چنین کسانی، دنیا و آخرت را ازدست داده اند. ﴿ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴾ ﴿۱۱۳﴾ «این، زیان آشکار است».

رضامندی، آرامش را برای انسان به ارمغان می آورد؛ هیچ چیز برای انسان از آرامش سودمندتر نیست؛ هرگاه انسان آرامش می یابد، حالاتش نیز بهتر می شود و کارش، سامان می گیرد.

ناخشنودی، انسان را از آرامش دور می نماید. هرگاه آرامش، از وجود انسان بیرون برود، شادی و امنیت و زندگی خوب نیز از کوی حیاتش، رخت بر می بندد. آرامش، یکی از بزرگترین نعمتهای خدا بر بنده است که ثمره رضامندی از پروردگار هستی در تمام حالات می باشد.

ناخشنودی، فایده ای ندارد

نارضایتی یا به خاطر این است که چیزی را که دوست داشته و می خواسته، از دست داده و یا بدین خاطر است که به بلایی گرفتار شده که او را ناخشنود و ناراحت می نماید. پس هرگاه بنده، یقین کند که آنچه که به او رسیده، چنین نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که به او برسد، درک می کند که ناخشنود بودن او، فایده ای ندارد و تنها فایده اش، این است که آنچه را که برای او سودمند است، از دست می دهد و چیزی را که به زیانش می باشد، به دست می آورد. در حدیث آمده است: «قلم به آنچه با آن برخورد خواهی کرد، رفته است. ای ابوهریره! قضا و تقدیر، انجام شده، تقدیرها نوشته شده، قلمها برداشته شده و کاغذها خشکیده اند».

رضامندی، دروازه سلامتی است

رضامندی، دروازه سلامتی را به روی انسان می گشاید، دل او را سالم می کند و آن را از فریبکاری، فساد، کینه و تنفر پاک می گرداند. تنها کسی از عذاب خداوند نجات می یابد که با قلبی سالم نزد خدا حاضر شود. دل سالم، همان دلی است که از شبهه و شک و شرک پاک باشد و شیطان و لشکریانش نتوانند در آن دخالتی بکنند یا به آن وعده و وعیدی بدهند. در چنین دلی، چیزی جز خدا نیست؛ ﴿قُلِ اللَّهُ نُورٌ دَرَهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ «بگو: خداوند، تورات را نازل کرده؛ سپس آنها را بگذار تا در دروغ و فریشتان سرگرم شوند».

دلی که دستخوش شیطان قرار بگیرد، سالم ماندن آن از ناخشنودی محال است؛ هرچه بنده بیشتر به تقدیر و قضای الهی راضی باشد، دلش سالمتر خواهد بود. پلیدی و فساد و فریبکاری، با ناخشنودی همراه است و سلامت قلب و نیکویی و مهربانی آن با رضامندی همراه می باشد. همچنین حسادت و کینه ورزی، از نتایج ناخشنودی است. سالم بودن دل از کینه ورزی، از ثمرات رضامندی است. پس رضامندی، درخت پاکی است که با آب اخلاص در باغ توحید آبیاری می شود، ریشه آن ایمان و شاخه هایش، اعمال صالح هستند و ثمره آن، چشیدن شیرینی ایمان است. در حدیث آمده است: «هر کس، به خداوند به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر راضی باشد، شیرینی ایمان را می چشد». همچنین در حدیث آمده است: «در وجود هر کس سه چیز باشد، شیرینی ایمان را خواهد یافت...»

ناخشنودی، دروازه شک به خدا، تردید در قضا و تقدیر و دودلی نسبت به حکمت و علم الهی را به روی انسان می گشاید. کمتر اتفاق می افتد که شک و تردید به دل انسان ناخشنود راه نیابد و درد او نجوشد، گرچه احساس نکند. پس اگر او خودش را مورد بازبینی قرار دهد، خواهد دید که باور و یقین او، معیوب و ناقص است؛ زیرا رضامندی و یقین، دو برادر همراه هستند و شک و ناخشنودی در کنارهم قرار دارند. مفهوم حدیث پیامبر ﷺ که در ترمذی روایت شده، همین است که می فرماید: «اگر توانستی با رضامندی و یقین عمل کنی، پس چنین کن؛ اگر نتوانستی پس بدان که در صبر و شکیبایی بر آنچه که انسان نمی پسندد، خیر فراوانی نهفته است».

افرادی که از تقدیر و حکم الهی ناخشنودند، از درون خشمگین می باشند؛ آنها

گرچه چیزی نگویند، اما پرسشها و اشکالات زیادی با خود دارند. پرسشهایی از این قبیل که چرا چنین شد؟ چگونه اینطور می شود؟ و چرا این اتفاق افتاد؟

رضامندی، توانگری و آسایش است

هرکس که دلش، آکنده از رضامندی از تقدیر الهی باشد، خداوند دل او را سرشار از توانگری و آسایش و قناعت می گرداند و دلش را برای محبت خویش و بازگشت به سوی او و توکل کردن به او خالی می نماید. هرکس از رضامندی بی بهره باشد، دلش آکنده از چیزهایی می شود که مخالف این امر هستند و از آنچه که سعادت و رستگاری او را تضمین می نماید، روی برتافته، به امور دیگری مشغول می گردد.

خلاصه اینکه رضامندی، دل را برای خدا خالی می گرداند و ناخشنودی از تقدیر و دستورات الهی، دل را از محبت خدا خالی می نماید؛ فرد ناخشنود، زندگی خوبی ندارد و آرامش نمی یابد؛ او، احساس می کند که مصیبتها و رنجهایش، فراوانند و حق او، بیش از اینهاست؛ اما پروردگارش، او را محروم کرده، به او اندک داده، او را به بلا گرفتار نموده و او را رنجور و درمانده کرده است!! چنین کسی، چگونه می تواند راحت و آرام باشد و چگونه زندگی می کند؟ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ﴾ «این، به خاطر آن است که آنها از آنچه که خدا را ناخشنود می کند، پیروی کردند و خشنودی خدا را ناپسند دانستند. از اینرو خداوند، اعمالشان را نابود گرداند».

ثمره رضامندی، سپاسگزاری و شکر است

نتیجه رضامندی، شکر است. شکرگزاری، از بزرگترین مقامات ایمان و بلکه حقیقت ایمان است و کسی که از احکام، نعمتهای الهی و تدبیر و کار او راضی نیست، شکر خدا را به جا نمی آورد؛ پس بنده سپاسگزار، بیش از همه آسوده خاطر است و نسبت به دیگران حالت بهتری دارد.

ثمره ناخشنودی، ناسپاسی است

ناخشنودی از تقدیر و احکام الهی، ناسپاسی را به دنبال خواهد داشت و گاهی باعث می شود تا انسان به خداوندی که نعمت بخشیده، کفر بورزد. پس هرگاه بنده، در همه حالات از پروردگارش راضی گردد، این باعث می شود تا شکر خدا را ادا نماید و از کسانی باشد که از خدا راضی هستند و شکر او را به جا می آورند. هرگاه انسان از تقدیر و احکام الهی راضی نباشد، از جمله ناخشنودان خواهد بود و راه کافران را در پیش خواهد گرفت. انحراف در باورها و عقاید و خلل در ادیان، برخاسته از این است که بسیاری از بندگان، می خواهند که پروردگار باشند، بلکه بر ضد پروردگارشان اظهار عقیده می کنند و هر آنچه می خواهند علیه او روا می دارند:

﴿يَتَأْتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ «ای مؤمنان! خود را بر خدا و پیامبرش مقدم نکنید».

ناخشنودی، دام شیطان است

اغلب، شیطان به هنگام ناخشنودی و شهوت بر انسان چیره می شود و آنجاست که او را شکار می کند؛ بویژه وقتی ناخشنودی انسان، ریشه دار و قوی باشد. زیرا در آن وقت، انسان، چیزهایی به زبان می آورد که خداوند را خشمگین می کند، کارهایی انجام می دهد که خدا، نمی پسندد و اراده هایی می کند که خدا دوست ندارد. بنابراین پیامبر ﷺ هنگام مرگ فرزندش ابراهیم گفت: «دل، اندوهگین است و چشمها، اشک می ریزند و ما چیزی نمی گوئیم جز آنچه پروردگاران را خشنود می نماید».

مردن فرزند، یکی از مواردی است که باعث می شود تا بنده از تقدیر و قضای الهی اظهار ناخشنودی و تنفر نماید. از اینرو پیامبر ﷺ به همه آموزش داد که در چنین موقعیتی - که بیشتر مردم ناراحت می شوند و حرفهایی می زنند که خدا نمی پسندد و کارهایی می کنند که خدا دوست ندارد - چیزی نگویند مگر آنچه که پروردگارشان را راضی می کند. اگر بنده در تقدیری که دوست ندارد، به سه چیز نگاه کند، مصیبت برایش آسان خواهد بود:

نخست: بداند که خداوندی که این چیز را برای او مقدر نموده، حکیم است و مصلحت بنده و آنچه را که به سود اوست، بهتر می داند.

دوم: به پاداش بزرگ خداوندی نگاه کند که وعده داده که به هر کس از بندگانش که به مصیبتی گرفتار آید و شکیبایی ورزد، پاداش خواهد داد.

سوم: بداند که حکم و فرمان از آن خداست و تسلیم شدن در برابر خواست خدا و تن دادن به آن، از آن بنده است؛ ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ «آیا آنها رحمت

پروردگارت را تقسیم می کنند؟»

رضامندی، هوا و هوس را از وجود انسان بیرون می کند

رضایت از تقدیر، باعث می شود تا هوا و هوس از قلب انسان بیرون برود؛ از اینرو کسی که از تقدیر خداوند راضی باشد، هوای نفسش، تابع خواست خداوند می گردد. یعنی در پی چیزی قرار می گیرد که پروردگارش دوست می دارد و می پسندد. پس رضامندی از حکم و قضای الهی و پیروی کردن از هوای نفس هرگز در دل جمع نمی شوند و اگر، هم قسمتی از رضامندی و هم قسمتی از هوای نفس در دل باشد، دل از آن همان خواهد بود که بیشتر در دل جای گرفته است.

إِنَّ كَانَ رِضَاكُمْ فِي سَهْرِي فِسْلَامِ اللّٰهِ عَلٰى وَسْنِي

«اگر رضایت شما در بیداریم می باشد، پس با چرت زدن خداحافظی می کنم.»

﴿ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴾ «پروردگارا! به سوی تو شتافتم تا راضی

شوی.»

إِنَّ كَانَ سِرْكَمَ مَا قَال حَاسِدُنَا فَمَا لَجْرَح إِذَا أَرْضَاكُمْوَأَلْم

«اگر گفته دشمن ما، شما را شاد می کند، پس بدانید زخمی که شما را خشنود

می کند، دردناک نیست.»

نکته

«هنگام خوشی و آسایش خدا را بشناس تا خدا نیز تو را در سختیهایت بشناسد.»

یعنی با انجام عبادت خداوند و شکرگزاری نعمتهایش و با شکیبایی به هنگام

تلخیهایی که او مقدر می نماید و با پناه بردن صادقانه به او هنگام نزول بلا، خودت را به او نزدیک کن و خود را محبوب او بگردان. به عبارت دیگر، هنگام امنیت و رفاه و نعمت و تندرستی، به عبادت خدا پایبند باش و در راه او انفاق کن تا نزد او با این چیزها متصف و معروف شوی. بدین سان او نیز تو را در سختیهایت می شناسد؛ یعنی سختیها را از تودور می نماید، از هر تنگنایی راه برون رفتی برای تو پدید می آورد و هر غم و اندوهی را دور می نماید؛ چون تو، خودت را بیشتر به او نزدیک کرده و او را شناخته ای. شایسته است که بنده، رابطه قلبی خاصی با پروردگارش داشته باشد؛ طوری که او را نزدیک احساس نماید تا با احساس نزدیکی به او، از دیگران بی نیاز باشد. همچنین در خلوت و تنهایی اش با او انس بگیرد و شیرینی ذکر، دعا، مناجات و عبادت او را احساس نماید. بنده همواره در سختیها و مشکلات دنیا و بزرخ و قیامت قرار خواهد گرفت. پس اگر بین او و پروردگارش، رابطه و معرفتی ویژه باشد، خداوند، در دنیا و در بزرخ و قیامت او را کافی است و او را نجات خواهد داد.

چشم پوشی از لغزشهای برادران

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ ﴿۳۱﴾ «عفو را پیشه کن و

به معروف امر نما و از جاهلان روی بگردان».

اگر بیشتر رفتارهای برادرت را می پسندی، شایسته نیست که به خاطر یک یا دو رفتار نادرست، به او بی علاقه باشی؛ چون اشتباه اندک، قابل بخشش است و کمال، همواره کاستیهایی دارد. کندی می گوید: چگونه می خواهی که دوست تو یک رفتار داشته باشد با اینکه او، دارای چهار طبیعت می باشد؟! باینکه نفس انسان در

اختیار و تحت تدابیر اوست، اما از تمام خواسته های انسان، اطاعت نمی کند . پس چگونه امکان دارد نفس کسی دیگر در همه چیز مطیع انسان باشد؟

﴿ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ بَلَّغَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ﴾ «پیش از آن اینگونه بودید؛

پس خداوند، بر شما منت نهاد». ﴿ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴾ «پس از پاک بودن خود سخن مگویید؛ او، کسی را که تقوا پیشه کرده، بهتر می شناسد».

همین کافی است که برادرت در بیشتر موارد طبق میل تو می باشد. ابودرداء رضی الله عنه می گوید: رنجشی که از برادرت به تو می رسد، بهتر از آن است که برادری نداشته باشی. چه کسی می تواند، جای برادرت را پر کند؟

شعرا در همین باره اشعاری سروده اند. ابوالعاهیه می گوید:

أَخِي مِنْ لَكَ مِنْ بَنِي الدِّينِ نِيَا بَكْلٍ أَخِيكَ مِنْ لَكَ

«برادرم! چه کسی در دنیا جای برادرت را خواهد گرفت؟»

فَاسْتَبِقْ بَعْضَكَ لَا يَمَلُ كَلٌّ مِنْ لَمْ تَعْطُ كَلِّكَ

«پاره وجودت را نگاه دار، کسی که تمام وجودت را به تو نمی دهد، نباید تو را

خسته نماید».

و ابوتمام طائی می گوید:

مَا غَبِنَ الْمَغْبُونُ مِثْلَ عَقْلِهِ مَنْ لَكَ يَوْمًا بِأَخِيكَ كَلَهُ

«به انسان زیان دیده هیچ چیزی به اندازه عقلش، زیان نمی رساند و هیچ روزی

نیست که برادرت، تمام خوبیها را در خود داشته باشد».

بعضی از حکما گفته اند: توقع انصاف از دیگران، خودش کم انصافی است.

همچنین گفته اند: ما که از خودمان راضی نشده ایم، چگونه از دیگران راضی می شویم؟!

نباید مشاهده عیبی کوچک در شخصی که رفتار او را پسندیده و فضل و عقل او را شناخته ای، باعث شود تا تو نسبت به او بی علاقه گردی؛ تو، هرگز کسی را نخواهی یافت که هیچگونه عیبی نداشته باشد و هیچ گناهی از او سر نزنند. پس او را با دید رضامندی بنگر و از روی هوای نفس در مورد او قضاوت مکن. زیرا اگر اندکی او را بسنجی و بیازمایی، به خواسته ات دست خواهی یافت و خواهی توانست نسبت به فرد گناهکار و خاطی مهربان باشی. شاعر می گوید:

و من ذا الذی ترضی سجایاه کلها کفی المرء نبلاً أن تعد معایبه
«چه کسی وجود دارد که تمام خصلتهای او مورد پسندت باشد؟ برای شرافت شخص، همین کافی است که عیبهای او، اندک و قابل شمارش باشد».

و نابغه ذیانی می گوید:

و لست بمستبق أخالاتمه علی شعث آی الرجال المهذب
«تو که بر همه کس، خرده می گیری، هیچ برادری برای خود نگه نمی داری؛ آیا شخص کاملی وجود دارد که هیچ عیبی نداشته باشد»؟

اینکه نباید بر دیگران خرده گیری کرد، با سخن پیشین ما در تعارض قرار ندارد که باید دوست را آزمود و ویژگیهای او را امتحان کرد. زیرا اشتباهات کوچک، قابل گذشت هستند. اگر از دوست لغزش یا اشتباهی مشاهده نمودی و دیدی که مدت زمان اندکی، مرتکب آن اشتباه شد، زود قضاوت نکن و تا در مورد تغییر رفتارش، یقین نکرده ای، نگران و بدبین مشو و این را طبیعی بدان. زیرا انسان گاهی از توجه به خودش که خصوصی ترین حریم اوست، غافل می ماند و این، بدین معنا نیست که او

با خودش دشمن می باشد یا از خودش خسته شده است.

حکما گفته اند: نباید تنها یک گمان، رابطه تو را با دوستی خراب کند که از روی یقین به شایستگی اش، با او دوست شده ای. جعفر بن ابی محمد به فرزندش گفت: فرزندم! هر یک از برادرانت که سه بار بر تو خشم گرفت و در عین حال در مورد تو چیزی جز حق نگفت، او را به عنوان دوست خود نگاه دار. حسن بن وهب می گوید: یکی از حقوق دوستی، این است که برادران را ببخشی و اگر کوتاهی و لغزشی از آنها سر زد، چشم پوشی نمایی.

خدای متعال می فرماید: ﴿فَأَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾ «و با گذشتی زیبا درگذر کن».

علی علیه السلام درباره این آیه می گوید: منظور، این است که انسان، بدون سرزنش کردن راضی باشد.

ابن رومی می گوید:

هم الناس والدنيا ولا بد من قذی
 یلم بعین او یکدر مشربا
 «آنها مردم و دنیا هستند و از خاشاکی که در چشم برود یا آب را مکدر نماید، چاره ای نیست.

و من قلة الأنصاف أنك تبتغی الـ
 مهذب فی الدنيا و لست المهذب
 «این، از کم انصافی است که تو در حالی در جستجوی انسان بی عیبی باشی که خودت بی عیب نیستی».

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ «اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نمی بود، هیچکس از شما پاک نمی شد».

ترید مهذباً لا عیب فیہ و هل عود یفوح بلا دخان
 «تو فرد پیراسته و بدون عیبی را می خواهی؛ آیا تا کنون چوب عودی را دیده ای
 که بوی خوب بدهد بی آنکه دود از آن بلند نشود»؟
 ﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ ﴿۱۱۱﴾ «از پاک بودن خود سخن
 مگوئید. زیرا خدا کسی را پرهیزگارتر است بهتر می شناسد».

تندرستی و فراغت

نباید تندرستی و وقت خود را با کوتاهی کردن در اطاعت پروردگار، از دست
 بدهیم. از اینرو تندرستی و فراغت خود را فرصتی برای تلاش و کار بدان؛ چون
 همیشه زمان تلاش و کار، فراهم نیست و آنچه از دست رفته جبران نمی شود.
 بیکاری، سبب انحراف یا باعث پشیمانی می گردد و تنهایی، تأسف خوردن یا فکر و
 خیال را به دنبال دارد.
 عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: بیکار نشستن مردان، سبب غفلت می گردد و
 بیکاری زنان، باعث طغیان شهوت می شود.
 بزرگمهر می گوید: اگر کار، انسان را خسته می کند، بیکاری، انسان را به فساد و
 تباهی می کشاند.
 یکی از حکما می گوید: از تنهایی پرهیزید؛ زیرا تنهایی، عقل را فاسد و کار
 آسان را پیچیده می کند.
 یکی دیگر از حکما می گوید: روز خود را بی فایده مگذران و مالت را بیهوده
 تلف مکن؛ چون عمر، کوتاهتر از آن است که بی فایده صرف شود و مال، کمتر از

آن است که بیهوده خرج گردد و عاقل، بزرگتر از آن است که روزهایش را در کارهایی بگذارند که برای او فایده ای ندارد و اموالش را در راهی خرج کند که برایش پاداش و مزدی ندارد.

بهتر از تمام اینها، گفته عیسی علیه السلام است که می گوید: نیکویی در سه چیز است: سخن، نگاه و سکوت. پس سخن هر کس، چیزی غیر از ذکر خدا باشد، یاوه گویی کرده و هر کس، نسنجیده نگاه کند، به خطا رفته و هر کس، بدون فکر سکوت نماید، کار بیهوده ای کرده است.

خداوند، کارساز مؤمنان است

بنده، بشدت به معبود و مولایی نیاز دارد که توانا، یاریگر، حکمران و ماندگار باشد.

تنها کسی که دارای چنین صفاتی است، خداوند یگانه و یکتا می باشد که بر همه چیز فرمانروایی می کند. در جهان هستی جز خداوند متعال، کسی دیگر وجود ندارد که بنده، در پناه او آرام بگیرد و با روی آوردن به سوی او لذت ببرد. پس خداوند، پناهگاه کسانی است که در ترس و هراسند و فریادرس کسانی است که از او کمک می جویند: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ «آنگاه که از پروردگارتان یاری می جستید، پس او دعای شما را اجابت نمود». ﴿وَهُوَ تَجِيرٌ وَلَا تُجَارُ عَلَيْهِ﴾ «و خداوند پناه می دهد و کسی را نمی توان از عذاب او پناه داد». ﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ «آنها، کارساز و شفاعت کننده ای جز خداوند ندارند».

هرچند ممکن است کسی که غیر خدا را می پرستد، معبودش را دوست بدارد و در دنیا به نوعی دوستی، مودت و لذت، دست یابد، اما این پرستش و محبت، برای او از غذای مسمومی که لذیذ است، زیانبارتر خواهد بود. ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءِاهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ ﴿۲۱﴾ «اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از الله می بودند، زمین و آسمان تباه می شد؛ پس پاک است خداوند که پروردگار عرش است از آنچه در مورد خداوند بر زبان می رانند».

پایداری آسمان و زمین، بدین خاطر است که معبود راستین، فرمانروای آنها می باشد. خدایان دیگری که غیر از الله پرستش می شوند، خدای واقعی نیستند؛ چون خداوند، همتا و همانندی ندارد و اگر معبودان دیگری غیر از الله یکتا و یگانه وجود داشتند، آسمان و زمین، نابود می شد.

بدون تردید بنده، به خدا، معبود، مولا و یاورش نیازمند است و این، یعنی ارتباط فانی با باقی؛ یعنی رابطه ضعیف با قوی؛ یعنی پیوند نیازمند با بی نیاز. کسی که الله را به یگانگی نپرستد، چیزهای دیگری از قبیل تندیسها را به خدایی می گیرد و بنده و خادم آن می گردد: ﴿أَرَأَيْتَ مَنْ أَخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ﴾ «آیا دیده ای کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش قرار داده است؟»

﴿وَأَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ءِالِهَةً﴾ «و بجز از خدا، معبودانی را به خدایی گرفته اند».

در حدیث آمده است: «ای حصین! چند خدا را می پرستی؟» گفت: هفت خدا؛ شش تا در زمین هستند و یکی در آسمان است. فرمود: «برای هراس و امیدت کدام یک را انتخاب کرده ای؟» گفت همان خدایی را که در آسمان است. فرمود: «پس

خدایانی را که در زمین هستند، رها کن و کسی را پرست که در آسمان است». بدان که نیازمندی بنده به خدا، این است که خدا را پرستد بی آنکه با او چیزی را شریک کند. این نیاز، همانندی ندارد که با آن مقایسه شود، ولی از جهت هایی به نیازمندی به برق، آب و غذا می ماند؛ هر چند تفاوت های زیادی دارند. حقیقت بنده، قلب و روح اوست و قلب و روح، فقط با معبود خود یعنی الله که هیچ معبود بحقی جز او نیست، سامان می یابند. پس قلب و روح، جز با ذکر خداوند آرام نمی گیرند و با تلاش طاقت فرسا به سوی خدا در حرکتند و با او دیدار خواهند کرد و فقط زمانی سامان می یابند که با خدا دیدار کنند.

و من لقاء الله قد أحبا كان له الله أشد حباً

«هر کس ملاقات با خدا را دوست داشته باشد، خداوند او را بیشتر دوست دارد».

و عكسه الكاره فالله اسأل رحمته فضلاً و لا تتكل

«و کسی که ملاقات خدا را نمی پسندد، بر عکس این است؛ پس فضل خدا را از

او بجوی و سستی مکن».

شادی و لذتی که بنده از غیرخدا به دست می آورد، تداوم ندارد؛ بلکه چنین لذتی، دگرگون می شود و از شخصی به شخص دیگر انتقال می یابد؛ گاهی لذت بخش است و گاهی نیز لذتی ندارد. شاید در پاره ای موارد ارتباط با غیرخدا، لذتی داشته باشد، اما چه بسا در اوقات دیگری، ارتباط با غیرخدا، نه تنها لذت بخش نباشد، بلکه آزاردهنده و زیانبار نیز باشد.

قطعاً خدای یگانه با علم خود در هر حال و در هر وقت و در هر کجا با بنده است.

عساک ترضی و کل الناس غاضبة إذا رضیت فهذا منتهی أملی

«کاش تو راضی بودی و همه مردم خشمگین بودند؛ رضایت تو، نهایت آرزوی

من است».

در حدیث آمده است: «هرکس، مردم را ناخشنود و خدا را خشنود کند، خداوند از او راضی می شود و مردم را نیز از او راضی می گرداند و هرکس با راضی کردن مردم، خدا را ناراضی کند، خداوند از او ناراضی می گردد و مردم را نیز از او ناراضی می نماید».

همواره داستان عَکْوَك شاعر را به یاد می آورم که امیر ابادلف را ستود:

و لا مددت يداً بالخير واهية إلا قضيت بأرزاق و آجال

«و هیچ دست سخاوت و خیری نگشودی مگر آنکه به خاطر مردم و به نفع آنان

حکم نمودی».

پس از مدتی خداوند، مأمون را بر او مسلط گرداند و مأمون، او را به خاطر این

شعر به قتل رساند. ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

«و اینگونه ستمگرانی را بر ستمگران دیگری به خاطر آنچه می کرده اند، مسلط

می کنیم».

چراغی بر فراز راه پژوهشگران

سعادت و رستگاری، نشانه های روشن و نمایانی دارد که گواه پیشرفت و

موفقیت و رستگاری سعادت‌مندان می باشد.

یکی از نشانه های رستگاری و سعادت، این است که هرچه علم و دانش انسان

بیشتر شود، فروتنی و مهرورزی او بیشتر گردد. انسان، چون گوهری گرانبهاست که

هر چند وزن آن سنگینتر و ارزش آن بیشتر باشد، به عمق دریا فرو می رود؛ انسان

وارسته، می داند که علم و دانش، بخششی الهی است که خداوند، با آن، هر کس را که بخواهد، می آزماید. اگر انسان به نحو احسن شکر دانش را ادا کند، خداوند، به وسیله آن مقامش را بالا می برد. ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ «خداوند، آن دسته از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم و دانش به آنها داده شده، به درجات بالا صعود می دهد».

هرچه علم و دانش انسان بیشتر شود، هرس و احتیاط او نیز افزایش می یابد و از اشتباه و انحراف قلب ایمن می گردد. او، همچون پرنده ای که همواره احتیاط می کند و از این شاخه به آن شاخه و از این طرف به آن طرف می پرد و می ترسد که مبادا شکار شود، همواره خود را محاسبه می کند و مواظب خود می باشد. هرچه سن او بالا می رود، از آزمندی و حرص او کاسته می شود و بطور قطع، یقین می کند که خط پایان زندگی نزدیک شده است و به زودی دوران کوتاه زندگی، بسر می آید. همچنین هرچه مال و دارایی انسان وارسته و سعادتمند، بیشتر شود، سخاوت و بخشش او نیز بیشتر می گردد. چون مال، امانتی است که خداوند، انسان را با آن می آزماید و انفاق مال، فرصت خوبی است و مرگ، در کمین انسان می باشد.

هرچه مقام و جایگاه انسان سعادتمند بیشتر شود و بالاتر رود، او خودش را بیشتر به مردم نزدیک می کند و نیازهایشان را برآورده می سازد و با فروتنی با آنان برخورد می نماید. چون بندگان خدا، عیال خدا هستند و خداوند، از همه بندگان کسی را بیشتر دوست دارد که به بندگانش سود بیشتری برساند.

یکی از نشانه های بدبختی و شقاوت، این است که هرچه علم و دانش انسان بیشتر شود، تکبر، سرکشی و حیرت او فزونی یابد؛ از اینرو علم و دانش او، بی فایده و قلب او، تهی و طبیعت او، نامناسب، سنگدل و درشت خوی می گردد. چنین

شخصی، هر چه بیشتر عمل کند، بیشتر به خود می‌بالد و مردم را تحقیر می‌نماید و در مورد خودش بیش از حد گمان نیک دارد. او، می‌پندارد که فقط او، نجات می‌یابد و سایر مردم، هلاک می‌شوند. همچنین بر این باور است که فقط او، به سر منزل مقصود خواهد رسید و دیگران را در پرتگاه هلاکت می‌داند. هر چه عمرش بیشتر می‌شود، آزمندی و حرص او نیز بیشتر می‌گردد، او، مال اندوز و بخیل است و اتفاقاتی که رخ می‌دهد و مصیبت‌هایی که پیش می‌آید، او را تکان نمی‌دهد. هر چه ثروت او، بیشتر شود، تنگ چشمی و بخل او، افزون می‌گردد. قلب او، از ارزشها خالی است و دست او بسته می‌باشد و در چهره او، اثری از خوبیها نیست. هر چه مقام و جایگاه او بالا رود، تکبر و سرکشی او بیشتر می‌شود. او، انسانی مغرور، دودل، شتاب زده و خودبزرگ بین می‌باشد که رگهای گردنش باد کرده است. خلاصه اینکه او، چیزی نیست. چون در حدیث آمده است: «متکبران، روز قیامت بصورت ذره ای کوچک حشر می‌شوند که مردم، آنها را با پاهایشان لگدمال می‌کنند».

این چیزها، آزمون است و خداوند، با آن بندگان را می‌آزماید. پس برخی خوشبخت می‌شوند و عده ای نیز بدبخت می‌گردند.

عزت و احترام یک امتحان است

عزت و احترام برخاسته از پادشاهی و فرمانروایی و ثروت، امتحان و آزمونی از سوی خداوند است. خداوند، به نقل از پیامبرش سلیمان علیه السلام می‌فرماید: ﴿ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ﴾ «این، از لطف پروردگارم هست تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم».

این را سلیمان علیه السلام زمانی گفت که تخت بلقیس را نزد خود دید.

لذا خداوند متعال، نعمتها را سرازیر می نماید تا نشان دهد که چه کسی، آنها را به خوبی می پذیرد، شکر آن را به جا می آورد، از آن استفاده می نماید و دیگران را از آن بهره مند می سازد و نیز معلوم کند که چه کسی، آن را بیکار می گذارد، ناسپاسی می کند و از نعمت، در راه مخالفت با کسی استفاده می کند که نعمت را داده است. پس نعمتها، آزمون و امتحانی از سوی خدا هستند که به وسیله آن شکرگزاری شکرگزار و ناسپاسی ناسپاس مشخص می گردد.

سختیها نیز آزمایشی از سوی خداوند هستند. لذا خداوند، همان گونه که انسان را با مصیبتها می آزماید، او را با نعمتها نیز مورد آزمایش قرار می دهد. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٠١﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ﴿١٠٢﴾ كَلَّا ﴿﴾ «اما انسان را هرگاه پروردگارش بیازماید و او را اکرام نماید و به او نعمت دهد، پس می گوید: پروردگارم، مرا اکرام کرده و گرامی داشته است و اما هرگاه او را بیازماید و روزی اش را برایش تنگ نماید، می گوید: پروردگارم، مرا خوار کرده است. هرگز چنین نیست...».

یعنی: چنین نیست که هرکس را که روزی فراوان داده باشم، اکرام کرده ام، همچنین این طور نیست که روزی هر کسی را که کم نموده و او را آزموده باشم، بدین معنا باشد که او را خوار کرده ام.

گنجینه های ماندگار

عطایا و بخششهای بزرگ و فراوان، گنجهایی ست که همواره برای صاحبانشان باقی می ماندند و همراه آنها به سرای آخرت کوچ می کنند. این گنجینه های جاودان عبارتند از: اسلام، ایمان، احسان و نیکوکاری، پرهیزکاری، هجرت، جهاد و توبه و بازگشت به سوی خدا: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ «نیکی، این نیست که شما چهره هایتان را به سوی مشرق و مغرب برگردانید؛ ولی نیکی، (کردار) کسی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشد».

همتی به بلندی آسمان

بلندهمتی، انسان را به دروازه های خوبی می رساند و او را به قله مقامات بالا صعود می دهد.

یکی از ویژگیها و رهنمودهای اسلامی، این است که انسان، خودش را با همت بلند و هدف بزرگ بیاراید. همت و اراده قوی، محور کارهای مثبت و اهرم رهایی از کارهای منفی است. همت، انرژی پر قدرتی است که انسان با همت، می تواند با آن به قله خوبیها صعود کند و برای رسیدن به امور پسندیده، از دیگران پیشی بگیرد.

همت بلند، به اذن خداوند خیر بی پایانی برایت فراهم می آورد تا به وسیله آن به درجات کمال، بالا بروی؛ با همت بلند خون شهادت و جوانمردی، در رگهایت جاری می گردد و تاختن در میدان علم و عمل برایت آسان می شود.

اگر بلندهمت باشی، همواره بر دروازه خوبیها مشاهده می شوی و دستانت، فقط

به سوی کارهای مهم دراز خواهد بود و با پیشتازان راه برتری و با سرآمدان راه موفقیت، به رقابت خواهی پرداخت. بدین سان به اندک، راضی نمی شوی و در جایی که به ظاهر پایان کار است، توقف نمی کنی.

هرگاه به همت بلند آراسته گردی، کارها و آرزوهای پیش پا افتاده از تو دور می گردند و درخت ذلت، خواری، چاپلوسی و سازش، از وجودت ریشه کن می شود. انسان بلندهمت، خونسرد و آرام و استوار است و از اتفاقات نمی هراسد؛ اما کسی که همت ندارد، بزدل و ترسو است و سستی و تنبلی، دست و پای او را می بندد.

اما یک چیز را اشتباه نکن و آن، اینکه مبدا بلندهمتی را با تکبر اشتباه بگیری. تفاوت بلندهمتی و تکبر، به اندازه زمین و آسمان است. همت والا، تاجی است بر سر قلب آزاد و نمونه که همواره به سوی پاکی، تقدس، فزونی و برتری گام بر می دارد. انسان بلندهمت، همواره به یاد خوبیهایی است که از دست داده و از اینرو حسرت می خورد و بدین سان پیوسته علاقمند و مشتاق رسیدن به هدف می باشد. بلندهمتی، زیور وارثان پیامبر ﷺ است و تکبر، بیماری کسانی است که به مرض سرکشان و بدبختان گرفتارند.

بلندهمتی، همواره انسان بلندهمت را به مقامهای والا صعود می دهد و تکبر، روز به روز انسان متکبر را به پایین ترین سطح، سقوط می دهد.

پس ای طالب علم! بلندهمتی را همواره مد نظر بدار و از آن غفلت مکن. شریعت از آن جهت به مسایل فقهی و روزمرگیها اشاره کرده که همواره بیدار باشی و آن را غنیمت بدانی. از آن جمله اینکه شریعت، برای کسی که آب ندارد، اجازه داده تا تیمم کند و او را مکلف نکرده که آب وضوی خود را رایگان تهیه نماید. یعنی اگر

کسی، قصد داشت پول آب وضو را بدهد، اما مالک آب قبول نکرد، او می تواند از وضو گرفتن با آب مُفت خودداری کند. زیرا این، باعث می شود تا کسی دیگر بر او منت بگذارد و منت، ضربه ایست بر همت؛ سایر موارد را با همین مورد مقایسه کن.

همم كأن الشمس تخطب ودها والبدر يرسم فی سناها أحرفا

«همتهایی که گویا خورشید، خواستگار محبت آن است و ماه در درخشش آن، کلماتی را نقش می بندد».

بررسی اندیشه ها

یکی از چیزهایی که خاطر انسان را آسوده می کند و او را شادمان می سازد، مطالعه و تدبر در اندیشه های انسانهای نابغه و هوشیار است. انسان، با مطالعه اندیشه های نوابغ، به درخشش زیبای استعدادهایشان پی می برد.

سرور عارفان و بهترین جهانیان، پیامبران محمد مصطفی ﷺ است که سایر مردم را نمی توان با او مقایسه کرد؛ چون او، به وسیله وحی و معجزات تأیید و تصدیق شده است. همچنین ایشان، با نشانه ای روشن مبعوث گردیده که بالاتر از ذکاوت نوابغ و درخشش ادیبان است.

شفادهنده، خداست

ابقرات می گوید: کم کردن چیزهای مضر و زیانبار، بهتر از زیاد استفاده کردن از چیزهای سودمند است. و نیز می گوید: با دوری کردن از تنبلی و خستگی و با پرهیز از پرخوری همواره تندرست باشید.

یکی از حکما می گوید: هرکس، می خواهد سالم و تندرست باشد، غذای خوب بخورد و زمانی سراغ غذا برود که خوب گرسنه شد و پس از آنکه خوب تشنه

گردید، آب بنوشد. معمولاً آب کم بنوشد و بعد از ناهار استراحت کند و پس از شام اندکی قدم بزند و تا دستشویی نرفته، نخوابد. بعد از صرف غذا، از رفتن به حمام پرهیزد. در تابستان یکبار به حمام رفتن بهتر از ده بار حمام گرفتن در زمستان است.

حارث می گوید: هرکس دوست دارد، عمر طولانی کند، باید صبحانه را صبح زود میل نماید، زود شام بخورد، لباس سبک بپوشد و کمتر با زنان آمیزش کند.

افلاطون می گوید: پنج چیز، بدن را ضعیف می کند و چه بسا سبب نابودی آن می گردد: فقر، جدایی از دوستان، اندوه و ناراحتی، عدم پذیرش خیرخواهی و نصیحت و خندیدن جاهلان و نادانان به عقلا و خردمندان.

یکی دیگر از سخنان جامع و پرمعنای ابقراط، این است که می گوید: زیاده روی در هر چیزی، دشمن طبع و سرشت است.

به جالینوس گفته شد: تو چرا مریض نمی شوی؟ گفت: چون من، دو غذای نامرغوب را با هم نمی خورم و هیچ خوراکی را با خوراک دیگر مخلوط نمی کنم و غذای آزاردهنده را در معده نگه نمی دارم.

چهار چیز، بدن را بیمار می کند: زیاد حرف زدن، زیاد خوابیدن، زیاد خوردن و زیاد آمیزش کردن.

حرف زیاد، مخ و حافظه انسان را کم و ضعیف می کند و خیلی زود انسان را پیر می نماید. خواب زیاد، چهره را زرد، دل را کور و چشمها را برآمده و پر باد می نماید و انسان را تبیل می کند و بیماریهای سختی را پدید می آورد.

آمیزش زیاد، بدن را ضعیف و رطوبت بدن را کم و اعصاب را سست می نماید و ضرر آن، تمام بدن را فرا می گیرد و بیش از همه، اعصاب را ضعیف می کند و در نتیجه اثرات نامناسبی بر روح می گذارد.

چهار چیز، بدن را از بین می برد: فکر و خیال، غم و اندوه، گرسنگی و بیخوابی.
چهار چیز، انسان را شاد می کند: نگاه کردن به سبزیها و آب روان و میوه ها و نیز
نگریستن به محبوب.

نظرنا إلى تلك الوجوه عشيّة فأشرقّت الأرواح من حسن ما نرى
«ما، شامگاه به آن چهره ها نگاه کردیم؛ پس ارواح، از زیبایی آنچه دیدند،
روشن گردیدند».

چهار چیز، بینایی را ضعیف می کند: پابرنه راه رفتن، صبح و شام بانسانهای
کینه توز و سبک سر رو برو شدن، گریه زیاد و زیاد به خط ریز نگاه کردن.
چهار چیز، بدن را قوی می کند: پوشیدن لباس نرم، حمام با آب ولرم، خوردن
شیرینی و غذاهای پرچرب، بویدن گل‌های خوشبو و چیزهای معطر.
چهار چیز، چهره را خشک می کند و زیبایی آن را از بین می برد: دروغ گفتن،
بی حیایی و گستاخی، از روی نادانی زیاد سؤال کردن، فساد زیاد.
چهار چیز، باعث دشمنی و تنفر می شود: تکبر، حسادت، دروغ گفتن، سخن
چینی.

چهار چیز، رزق و روزی را فراهم می کنند: عبادت شب، استغفار زیاد در
سحرگاهان، صدقه دادن و ذکر خدا در صبح و شام.

قلت لليل هل بصدرك سر يا خفي الأخبار و الأسرار
«به شب گفتم: ای کسی که اخبار و اسرار پنهان است! آیا در دل خود رازی
داری؟»

قال لم ألق في حياتي سرّاً كحديث الأحياب في الاسحار
«گفت: من در زندگیم هیچ رازی چون سخن دوستان در سحرگاهان ندیده ام».

چهار چیز، مانع روزی می گردند: خواب صبح، کم نماز خواندن، تنبلی کردن و خیانت.

چهار چیز، برای ذهن و حافظه زیانبارند: همیشه میوه ترش خوردن، به پشت سر خوابیدن، غم و اندوه.

چهار چیز، فهم و ذکاوت را بیشتر می کنند: آسودگی خاطر، پرهیز از پرخوری، استفاده از غذاهای شیرین و غذاهای پرچرب و خالی کردن شکم.

احتیاط کن

انسان دوراندیش، می ایستد تا ببیند و فکر کند و بیندیشد و باز دوباره نگاه میکند و به سرانجام کارها می اندیشد، سنجیده قدم می گذارد، قاطعانه فکر می کند و با احتیاط پیش می رود تا پشیمان نشود. اگر کار، به دلخواه او انجام گرفت، خدا را ستایش می کند و از فکر و اندیشه اش تشکر می نماید و اگر این طور نشد، راضی می شود، غمگین نمی گردد و می گوید: خداوند، چنین مقدر کرده بود و همان کاری شد که خدا خواست.

تحقیق کن

انسان عاقل، در برابر هجوم اخبار و شایعات، درست می اندیشد و ثابت قدم می ماند و بلافاصله خبرهای دسته اول را نمی پذیرد و فوراً قضاوت نمی کند؛ بلکه در هر آنچه که می شنود، دقت می نماید، می اندیشد و با خردمندان مشورت

می کند؛ چون رأی و فکر پخته بهتر از رأی و فکر ناپخته می باشد. گفته اند: اگر کسی را به اشتباه ببخشی، بهتر از آن است که به اشتباه مجازات کنی. ﴿فَتُصَبِّحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ «که آنگاه بر آنچه کرده اید، پشیمان می شوید».

تصمیم بگیر و اقدام کن

تمام آیات، اشعار، روایتها و داستانهای آموزنده و حکمتهایی که بر این اوراق می نویسم، تو را به این فرا می خواند که زندگی تازه ای آغاز کن، زندگی ای آکنده از امیدواری به آینده ای خوب، پایانی زیبا و نتیجه ای بهتر. تو از غمها و ناراحتیها و رنجهایتهای رهایی نمی یابی مگر آنکه از همتی صادقانه و تصمیمی قاطعانه کار بگیری.

به یکی از علما گفته شد: بنده چگونه می تواند توبه کند؟ گفت: باید قاطعیت داشته باشد.

خداوند متعال، پیامبران را که دارای همتی بالا و عزمی راسخ بوده اند، ستوده است: ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ «شکیبایی کن همان طور که پیامبران دارای عزم و اراده قوی، شکیبایی می ورزیدند».

آدم عليه السلام از پیامبران اولوالعزم نیست؛ چون: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ «فراموش کرد و ما برای او عزمی راسخ نیافتیم».

همچنین فرزندان آدم، اراده قاطع ندارند. شاید همه ما همچون پدرمان آدم، بر خود ستم کنیم، اما ای فرزند آدم! مبادا که در ارتکاب اشتباه از او پیروی نمایی، ولی

در توبه و انابت به سوی خدا بر خلاف عملکرد او، عمل نمایی و در توبه و انابت به سوی خدا تعجیل نکنی.

زندگی ما منحصر به این دنیا نیست

سعادت آخرت، وابسته به سعادت دنیاست و فرد عاقل، باید بداند که این زندگی با زندگی آخرت، مرتبط است و هر دو، یک زندگی هستند؛ یک زندگی، آشکار است و امروز، و دیگری پنهان است و فردا.

برخی گمان می برند که فقط در این دنیا زندگی می کنند. از اینرو ثروت اندوزی نموده و به زندگی فانی و زودگذر چسبیده اند، اما ناگهان مرگ فرا می رسد و آنها را با آروزها و بلندپروازیهایشان به گور می برد.

نروح و نغدو لحاجاتنا و حاجة من عاش لاتنقضی

«صبح و شام به دنبال نیازها و کارهایمان هستیم و نیاز و کارهای کسی که زنده هست، تمام نمی شود».

تموت مع المرء حاجاته و تبقی له حاجة ما بقی

«نیازهای بنده، همراه او می میرند و تا زمانی که بنده، زنده هست، نیازش باقی است».

أشباب الصغیر وأفنی الکبیر — کر الغداة و مر العشی

«تکرار شب و روز، کودک را جوان کرد و بزرگسال را نابود گردانید».

إذا لیلة أهرمت یومها أتى بعد ذلك یوم فتی

«وقتی شب، روزش را پیر می کند، بعد از آن، روز جوانی می آید».

از خودم و از مردمان پیرامون خودم تعجب می‌کنم؛ آروزهای طولانی، بلندپروازیهای بزرگ، خیال همیشه ماندن و چشم دوختنهای چرت آور، ما را به خود مشغول کرده است. اما مرگ، ناگهان و بی آنکه ما را خبر نماید، فرا می‌رسد. ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا^ط وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ «و هیچکس نمی‌داند که فردا چه بدست می‌آورد و هیچکس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد».

سه حقیقت را به تو عرضه می‌کنم:

نخست: وقتی از پروردگارت و از احکام و کارها و تقدیر و قضای او و از روزی و استعدادها و آنچه داری راضی نباشی، چگونه می‌توانی خاطری آسوده و راحت داشته باشی؟!

دوم: آیا شکر نعمتهایی را که از آن بهره مند هستی، بجا آورده ای که اینک خواهان نعمت دیگری هستی؟ کسی که نمی‌تواند شکر کمی نعمت را بجا آورد، قطعاً شکر نعمت زیاد را به جا نخواهد آورد.

سوم: چرا از آنچه خداوند، به ما بخشیده، استفاده نمی‌کنیم؟ چرا نباید آن را رشد دهیم و بخوبی کار بگیریم و کاری کنیم که در زندگی ما سودمند و مفید باشد؟!

خصلت‌های پسندیده و استعداد‌های بزرگ در اذهان و وجود ما نهفته است؛ اما برای بسیاری از ما همانند معادن و گوهرهای باارزشی است که در دل خاک پنهان شده‌اند و انسان ماهری پیدا نمی‌شود که آن را استخراج نماید و بشوید و تصفیه نماید تا بدرخشند و نور دهند و مردم، به ارزش آن پی ببرند.

پنهان شدن تا طلوع خورشید نجات

کتاب زیبا و گیرای (المتوارین) اثر عبدالغنی ازدی را مطالعه کردم. وی، در این کتاب از کسانی سخن می گوید که از ترس حجاج بن یوسف، متواری و پنهان شده بودند. من، با مطالعه این کتاب پی بردم که زندگی با تمام تنگناهایش، گشایشهایی دارد. گاهی در شر، خیری هست و می توان خود را از امر ناخوش و ناپسند نجات داد.

دو بیت از ابیوردی به یادم آمد که در مورد پنهان شدن خود سروده است؛ او، میگوید:

تسترت من دهری بظل جناحه فعینی تری دهری و لیس یرانی

« از روزگارم در سایهٔ بال او، پنهان شدم؛ چشم من، روزگارم را می بیند و او، مرا نمی بیند.»

فلو تسأل الأيام عنی ما درت و این مکانی ما عرفت مکانی

«اگر از روزها درباره من بپرسی، نمی دانند و اگر بپرسی کجا هستم، از جای من خبر ندارند.»

ادیب شیواسخن، ابوعمر و بن علاء از رنجهایش در حالت آزمایش می گوید: از ترس حجاج به یمن گریختم و در صنعا وارد خانه ای شدم؛ شبها پشت بام خانه می خوابیدم و روزها در آن پنهان می شدم. در صبح یکی از روزها که روی سقف خانه بودم، شنیدم که مردی، این شعر را می خواند:

ربما تجزع النفوس من الأمم ر کله فرجة کحل العقال

«بسا انسان از امری داد و فریاد می کند که آن امر، راه حلی دارد.»

خوشحال شدم و گفتم: راه حلی! وی، در ادامه می گوید: شخص دیگری به من خبر داد که حجاج مرد. سوگند به خدا نمی دانستم که از چه خوشحال شدم؟ از سخن شاعر که گفت: راه حلی است یا از سخن کسی که گفت: حجاج مرده است؟! امر ثابت و قطعی، تنها به دست خدایی است که فرمانروای زمین و آسمان می باشد: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ «او، هر روز در کاری است».

حسن بصری از ترس حجاج پنهان شده بود؛ خبر مرگ حجاج را برای او بردند. لذا او سجده شکر به جا آورد.

پاک و منزّه است خداوندی که میان بندگان تفاوت قرار داده است؛ بعضی می میرند و مردم بخاطر مرگشان از شادی و سرور به سجده می افتند: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ﴾ «پس آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند و به آنان مهلت داده نشد».

بر عکس، برخی می میرند و خانه ها به ماتم سرا تبدیل می شوند، از چشمها خون جاری می گردد و دلها، از مرگ آنان داغدار می شوند.

ابراهیم نخعی از ترس حجاج خودش را پنهان کرده بود. خبر مردن حجاج را برای او بردند. ابراهیم از فرط شادی شروع به گریستن نمود.

طُفَحُ السَّرُورِ عَلٰی حَتّٰی اٰتٰنِی
 مِنْ عَظْمِ مَا قَدِ سَرَنِيْ اِبْكَانِيْ
 «کاسه سرور و شادیم، لبریز گردید تا اینکه من، از فرط خوشحالی به گریه افتادم».

سایه لطف ارحم الراحمین، پناهگاه کسانی است که در خطر و هراسند. او، می بیند و می شنود و ستمگران و ستمدیدگان و چیره شدگان و شکست خوردگان

را مشاهده می نماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ﴾ وَكَانَ رَبُّكَ
بَصِيرًا ﴿۱۰﴾ «برخی از شما را برای برخی دیگر سبب آزمایش قرار دادیم که آیا
شکیبایی می ورزید یا نه؟ و پروردگارت بیناست.»

به یاد پرنده ای به نام دم قرمز افتادم که بالای سر پیامبر ﷺ بال می زد و بی قراری
می کرد. آن حضرت ﷺ در میان یارانش زیر درختی نشسته بود. گویا این پرنده با زبان
حال از مردی شکایت می کرد که جوجه هایش را از لانه اش بیرون آورده بود.
پیامبر ﷺ فرمود: «چه کسی جوجه های این پرنده را برداشته و او را آزرده است؟
جوجه هایش را به او بازگردانید.» شاعر در این باره می گوید:

جاءت إليك حمامة مشتاقة تشكو إليك بقلب صب واجف

«کبوتری نزد تو آمد و با دلی سوزان و لرزان شکایت کرد.»

من أخبر الورقاء أن مكانكم حرم و أنك ملجأ للخائف

«چه کسی خبر داده که جای شما، حرم امن است و تو پناهگاه کسی هستی که

احساس خطر می کند؟»

سعید بن جبیر می گوید: سوگند به خدا بقدری از دست حجاج گریختم که از
خدا شرمم آمد. بعد از آن سعید را نزد حجاج بردند، وقتی شمشیر را بالای سر سعید
گرفتند، لبخند زد. حجاج گفت: چرا لبخند می زنی؟ گفت: از جرأت و گستاخی تو
نسبت به خدا و از بردباری خدا نسبت به تو تعجب می کنم.

براستی که این مرد چقدر بزرگ و باشهامت بود و چقدر به وعده الهی و فرجام

نیک، اعتماد و اطمینان داشت!

خدایت، ارحم الراحمین است

اگر این حدیث، توجه تو را جلب کرده، توجه مرا نیز جلب کرده است. منظورم، حدیثی است که احمد، ابویعلی، بزار و طبرانی روایت کرده اند که پیرمردی کهنسال با تکیه بر عصایش نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من مرتکب خیانتها و فسادهایی شده ام؛ آیا بخشیده خواهم شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «آیا تو گواهی می دهی که هیچ معبود بر حقی جز خدا نیست و محمد، فرستاده خداست؟» گفت: بله، ای پیامبر خدا. فرمود: «پس خداوند، خیانتها و گناهانت را بخشیده است». پیرمرد، در حالی بازگشت که می گفت: الله اکبر، الله اکبر.

از این حدیث چند مطلب می آموزم؛ از جمله مهرورزی مهربانترین مهربانان به بندگانش.. اسلام، همه گناهان قبل از خود را صاف و پاک می نماید. توبه، باعث می شود تا انسان از گناهانی که پیشتر مرتکب شده، پاک گردد. کوههای گناه در برابر آمرزش خداوند چیزی نیستند. آموزه دیگر حدیث این است که باید نسبت به پروردگار گمان نیک داشت و به کرم و لطف فراگیر و رحمت بیکران او امیدوار بود.

خوشبین باش

در کتاب (حسن الظن بالله) اثر ابن ابی دنیا یکصد و پنجاه نص از آیات و احادیث جمع آوری شده که تو را به خوشبین بودن، ترک ناامیدی، پافشاری بر گمان نیک داشتن و کار خوب فرا می خوانند. شما می بینید که نصوصی که نوید و مژده می دهند، از نصوص وعید و هشدار، بیشترند و دلایل رحمت، بیش از دلایل و نشانه های تهدید هستند؛ خداوند، هر چیز را به اندازه نموده است.

زندگی، سراسر رنج و خستگی است

از اینکه صفای زندگی با مشکلات مکدر می گردد، غم مخور؛ چون زندگی، این گونه آفریده شده است.

اصل در این زندگی، دشواریها و رنجهاست و شادی در زندگی، امری عارضی است که کمتر رخ می دهد. تو چگونه به این دنیا دل خوش می کنی؟! حال آنکه خداوند، آن را برای دوستان خود به عنوان جایگاه همیشگی نپسندیده است؟!

اگر دنیا، سرای آزمایش نبود، هیچ بیماری و رنجی در آن وجود نداشت و دنیا برای پیامبران و انسانهای برگزیده به تنگ نمی آمد. انسان تا پایان عمرش از گرفتاریها رنج می برد. قوم نوح، او را تکذیب کردند و او را به مسخره گرفتند.. ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند؛ وی، رنج کشیدن کارد بر گلوی فرزندش را با جان و دل پذیرفت.. چشمان یعقوب علیه السلام، از گریه زیاد کور شد. موسی از یک سو از ستم فرعون رنج برد و از طرفی قومش، او را مورد اذیت و آزار قرار دادند. عیسی بن مریم علیه السلام با فقر و تنگدستی زندگی کرد. محمد صلی الله علیه و آله با فقر، دست و پنجه نرم نمود و عمویش حمزه رضی الله عنه که او را از همه خویشاوندانش بیشتر دوست داشت، کشته شد و محمد صلی الله علیه و آله از بی توجهی قومش به خود، رنجها کشید و به قدری اذیت و آزار دید که سایر مردمان ندیدند.

اگر دنیا برای لذت و شادی آفریده می شد، مؤمن در آن هیچ بهره ای نمی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است»؛ در دنیا صالحان، زندانی شده و علمای عامل، مورد آزمایش قرار گرفته و به سختیها مبتلا گشته اند. زندگی، به کام اولیای بزرگ تلخ گردیده و صفای زندگی انسانهای راستین و صادق، مکدر و تیره شده است.

زید بن ثابت رضی الله عنه می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرکس، برای دنیا اندوهگین شود، خداوند، کارش را پراکنده می نماید و فقر او را میان چشمانش قرار می دهد و از دنیا، فقط همان به او می رسد که برایش مقدر شده است. و هرکس که آخرت، نیت و هدف او باشد، خداوند، کار و بارش را جمع و جور می نماید و توانگری و استغنایش را در دلش قرار می دهد و دنیا، خوار و مسخر او می گردد».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: از پیامبرتان شنیدم که فرمود: «هرکس، تمام غمها را یک غم کند و فقط به فکر و غم آخرت خود باشد، خداوند، او را از غم و ناراحتی دنیا کفایت می کند و هر کس، در مورد احوال و اوضاع دنیا غم بخورد، خداوند، توجه نمی کند که چنین فردی در کدام وادی دنیا به هلاکت می رسد».

نویسنده معروف به «ببغاء: طوطی» می گوید:

تنكب مذهب الهمج و عذ بالصبر تبتهج

«از شیوه انسانهای نادان و آزمند پرهیز و به صبر و شکیبایی پناه ببر؛ آنگاه شادمان و سر حال خواهی شد».

فإن مظلّم الأیما م محجوج بلا حجج

«کسی که می خواهد حقش را از دنیا بگیرد، بدون دلیل شکست خورده است».

تسامحنا بلا شکر و تمنعنا بلا حرج

«بی آنکه شکر بگزاریم، از ما عفو و گذشت می کند و بی هیچ مشکلی، ما را حفاظت می نماید».

و لطف الله فی إتیا نه فتح من اللجج

«هرگاه لطف خداوند، بیاید، فتحی برای بیرون رفتن از سختیها خواهد بود».

فمن ضیق إلى سعة و من غم إلى فرج

«لطف الهی، انسان را از تنگنا به راحتی و گشایش می برد و از غم به شادی می رساند».

میانه روی، از هلاکت نجات می دهد

کمال خوشبختی و سعادت بر سه چیز استوار است: میانه روی در خشم؛ میانه روی در شهوت؛ میانه روی در دانش.

باید در همه اینها میانه روی رعایت شود. در شهوت باید میانه روی کرد تا قوت شهوت فزونی نیابد و انسان را به بی بندوباری و نابودی نکشاند. همچنین نباید قوت خشم بیش از حد باشد؛ چراکه انسان را به سرکشی وادار می دارد و هلاک می کند. در حدیث آمده است: «بهترین کارها، کارهای میانه و معتدل است».

هرگاه قوت شهوت و خشم، با راهنمایی و قوت علم و دانش، در حد میانه قرار بگیرند، انسان به راه درست، رهنمون می گردد.

همچنین هرگاه انسان، بیش از حد خشم بگیرد، زدن و کشتن برایش آسان می شود و اگر از حد خود پایین تر باشد، غیرت و تعصب دینی و دنیوی از بین می رود؛ اما اگر خشم در حد میانه باشد، صبر و شجاعت و حکمت، نتیجه اش خواهد بود. همین طور اگر شهوت و امیال، بیش از حد مطلوب باشد، فساد و تباهی به دنبال خواهد داشت و اگر از حد مطلوب کمتر باشد، نتیجه آن سستی و ضعف خواهد بود؛ اما اگر میانه باشد، عفت و قناعت و امثال آن را به همراه خواهد داشت. در حدیث آمده است: «میانه روی کنید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ (و اینگونه شما را امتی میانه قرار داده ایم).

خصلتهای انسان، معیار ارزیابی اوست

یکی از نشانه های سعادت و خوشبختی انسان، این است که ویژگیها و صفات خوب او، بر خصلتها و عادات بدش غالب باشند؛ آن وقت است که مردم، او را می ستایند و حتی او را به چیزهایی ستایش می کنند که فاقد آن است و مذمت و نکوهش او را حتی اگر بجا باشد، نمی پذیرند. چون وقتی آب، زیاد باشد، آلوده نمی گردد و اگر از کوه، سنگی برداشته شود، چیزی از آن کم نمی شود؛ همچنین اگر سنگی روی کوه بگذارند، چیزی بر آن اضافه نمی گردد. موج دشنام سهمگینی را که به قیس بن عاصم، بردبار عرب و به برمکیان سخاوتمند و به فرمانده معروف قتیبه بن مسلم شده، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که این دشنام و ناسزاگویی را نه کسی به خاطر سپرده و نقل کرده و نه کسی آن را تصدیق نموده است؛ چون این انتقاد و ناسزا، در دریای خوبیهای آنان افتاده و غرق شده است. بر عکس دیدم که حجاج و ابومسلم خراسانی و حاکم بامرالله عییدی مورد ستایش و تمجید قرار گرفته اند، اما این ستایش و تمجید را کسی به خاطر نسپرده و آن را تصدیق ننموده است. چون این ستایش در میان انبوه سرکشی و ستمگری و انحراف آنها ناپدید گشته است. پس پاک است خداوندی که میان بندگانش عدل و دادگری می نماید.

اینگونه آفریده شده ای

در حدیث آمده است: «هرکس، مناسب کاری است که برای آن آفریده شده است». پس چرا استعدادها به چیزی دیگر مجبور می گردند و گردن صفتها و تواناییها به سویی دیگر پیچانده می شود؟! هرگاه خداوند، چیزی بخواهد، اسباب آن را فراهم

می نماید. بدترین و بدبخت ترین فرد، کسی است که می خواهد کسی غیر از خودش باشد و هوشیار و زیرک، کسی است که خودش را مورد بررسی و بازبینی قرار می دهد و خلأها و کاستیهای خود را پر می کند، اگر از زمره فرماندهان باشد، همان جا قرار می گیرد و اگر از نگهبانان باشد، نگهبانی می دهد.

سیبویه استاد علم نحو، می خواست حدیث بیاموزد، اما از پای در آمد و خسته شد و سپس شروع به فراگرفتن نحو نمود. آنگاه در علم نحو مهارت پیدا کرد و نکات عجیبی ارائه داد. یکی از حکما می گوید: کسی که می خواهد کاری کند که در توان او نیست، مانند کسی است که در دمشق نخل خرما می کارد و می خواهد در حجاز لیمو به ثمر برساند.

حسان بن ثابت رضی الله عنه، خوب اذان نمی گوید؛ چون او، بلال رضی الله عنه نیست. خالد بن ولید رضی الله عنه، ارث را تقسیم نمی کند؛ چون او، زید بن ثابت رضی الله عنه نیست. دانشمندان علوم تربیتی می گویند: جایگاهت را بدان و مشخص کن.

و للمعارك أبطال لها خلقوا و للدواوين حساب و كتاب

«میادین نبرد، قهرمانانی دارد که برای آن آفریده شده اند و کارهای اداری و حسابهای حکومتی، حسابگران و نویسندگانی دارد».

ذکاوت و نبوغ را باید رشد داد

از رادیو لندن شنیدم که از تلاش برای ترور نجیب محفوظ نویسنده و برنده جایزه نوبل در ادبیات خبر می داد. به یاد آن دسته از کتابهایش افتادم که خوانده بودم؛ از این فرد هوشیار و نابغه تعجب کردم که چگونه از این نکته غافل مانده که حقیقت، از خیال، بسیار بزرگتر است و جاودانگی از فنا و نابودی مهمتر و سترگتر

می باشد و مبدأ الهی و آسمانی، از مبادی بشری، بسی برتر و فراتر است. ﴿ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَن يَهْدِيَ ﴾ «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمیکند مگر آنکه هدایت شود؟»

نجیب محفوظ، نمایشنامه های خیالی زیادی نوشته و در آن از قدرت تخیل خود به بهترین و قویترین شکل ممکن استفاده کرده است. اما نهایت کارش، این است که اینها، واقعیت ندارند.

از مطالعه زندگی او به مسئله بزرگی پی بردم و دانستم که سعادت، این نیست که تو، دیگران را به بهای از دست دادن سعادت و آرامش خود، خوشبخت و راحت کنی؛ درست نیست که به وسیله تو مردم شاد شوند و تو، غمگین و ناراحت باشی. برخی از نویسندگان، بعضی از مخترعان را می ستایند و می گویند که فلان مبتکر، خودش چون شمع می سوزد تا برای مردم نورافشانی کند. اما درست، این است که مبتکر و مخترع، هم پیرامون خودش را روشن کند و هم دیگران از نور او استفاده نمایند و وجود خود را از خیر و هدایت سرشار کند تا با این کار، دلهای مردم را آباد نماید.

در نوشته های نجیب محفوظ، هیچ مطلبی درباره قیامت و عالم غیب نیافته ام، امانوشته هایش را آکنده از خیال پردازی، هیجان، جذابیت و دنیا و شهرت دیده ام! اینک جای سؤال است که حق و هدف و رسالت و میثاق، کجاست؟ من، می دانم که نجیب محفوظ به آنچه خواسته، رسیده است. ﴿ كَلَّا نُمَدُّ هَتُولَاءِ وَهَتُولَاءِ مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴾ «اینها را با بخشش پروردگارت پیش

می بریم و بخشش پرودگارت ممنوع نیست (و از کسی باز داشته نشده است)». این، برای انسان کافی نیست که به آنچه می خواهد، دست یابد؛ بلکه انسان باید به آنچه که خدا می خواهد، برسد. ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ «خداوند، می خواهد برایتان بیان کند و شما را به سنتهای کسانی که پیش از شما بوده اند، هدایت نماید و توبه شما را بپذیرد و خداوند، دانای فرزانه است».

بارخدا! یا! به جهنمی بودن یا بهشتی بودن کسی گواهی نمی دهم و تنها به بهشتی بودن یا جهنمی بودن کسانی گواهی می دهم که دلایل شرعی، گواه بهشتی یا جهنمی بودن آنهاست. البته من، به گفتارها و کردارها و آثار می نگرم. ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ «و از لحن سخن، آنها را می شناسی». ای کاش همه، هدایت می شدند و به بهشت خداوند که پهنای آن به اندازه آسمانها و زمین است، می رفتند. اگر دل انسان، شکسته و تهی از خیر و معرفت الهی باشد، رسیدن به پادشاهی کسری و حکومت قیصر چه فایده ای دارد؟! اگر استعداد سبب نجات نباشد، چه فایده و چه نتیجه ای دارد؟! و چه نتیجه ای دارد؟! و چه نتیجه ای دارد؟! و چه نتیجه ای دارد?!

زیبا باش تا جهان هستی را زیبا ببینی

از جمله اموری که سعادت و خوشبختی ما را به کمال می رساند، این است که در حدود و چارچوب شریعت مقدس، از زیباییهای زندگی استفاده کنیم و بهره ببریم؛ خداوند، باغهایی شکوفا و زیبا آفریده است؛ چون او، زیباست و زیبایی

رادوست دارد. باید نشانه‌ها و آیات یگانگی خداوند را در این صنعت و آفرینش زیبا مورد مطالعه قرار داد. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ «خداوند، آن ذاتی است که همه آنچه را که در زمین هست، برای شما آفریده است».. بوی خوش، غذای لذیذ و مناظر و چشم اندازهای زیبا و دلکش، بر شادمانی و سرور روحی انسان می افزاید. ﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَلًا طَيِّبًا﴾ «از روزیهای حلال و پاکیزه ای که در زمین هست، بخورید».

در حدیث آمده است: «از دنیای شما، خوشبویی (عطر) و زنان را دوست دارم و خنکی چشمانم در نماز است».

زهد ویرانگر و خشکه مقدسی ظلمت باری که از برنامه های غیر آسمانی، در میان ما نفوذ کرده، برای بسیاری از ما زیباییهای زندگی را مکدر نموده است و از اینرو می بینیم که چنین زاهدانی، زندگی را با غم و اندوه و گرسنگی و بی خوابی و جدایی از همه چیز می گذرانند. پیامبرمان ﷺ می فرماید: «ولی من، هم روزه می گیرم و هم روزه نمی گیرم؛ شب به نماز می ایستم و می خوابم، و با زنان ازدواج می کنم و گوشت می خورم؛ پس هر کس از سنت من روی بگرداند، از من نیست».

آنچه برخی از فرقه‌ها با خود می کنند، عجیب است؛ یکی، خرمای تازه نمی خورد! دیگری، نمی خندد و آن یکی آب سرد نمی نوشد! گویا آنها نمی دانند که این کار، یعنی شکنجه کردن نفس و از بین بردن درخشش و طراوت آن.. ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ «بگو: چه کسی، زینت خداوند را که برای بندگانش بیرون آورده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟».

پیامبر ﷺ با اینکه بیش از همه نسبت به دنیا بی علاقه بود، عسل می خورد. خداوند، عسل را آفریده تا خورده شود: ﴿تَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ «از شکم زنبور عسل، نوشیدنی ای با رنگهای مختلف بیرون می آید که مایه شفا و بهبودی مردم است».

پیامبر ﷺ با زنان بیوه و دوشیزه ازدواج کرده است: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتًى وَتِلْكَ وَرُبِعٌ﴾ «آنچه از زنان که دوست دارید نکاح کنید دوتا و سه تا و چهارتا».

پیامبر ﷺ در عیدها و دیگر مناسبتها بهترین لباس را می پوشید: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ «در هر سجده گاه و عبادتگاهی، خود را بیارید».

پیامبر ﷺ، هم حق روح را ادا می کرد و هم حق جسم را به جا می آورد؛ هم سعادت دنیا را فراهم می نمود و هم برای سعادت آخرت تلاش می کرد؛ چون او، با دین فطرت مبعوث شده است. همان فطرتی که خدا، مردم را بر آن سرشته است.

پایان شب سیئه، سپید است

یکی از نویسندگان معاصر می گوید: سختیها هرچند بزرگ و دامنه دار باشند، اما پیوسته ادامه نخواهند یافت و فرد گرفتار، همیشه بدان مبتلا نخواهد بود؛ بلکه مشکلات، هرچه سخت تر و جانکاهتر شوند، به از بین رفتن و دور شدن، نزدیکتر خواهند شد و فاصله فرد با آسانی، شادی و زندگی درخشان کمتر خواهد گشت و در بحبوحه شدت مصایب، ناگهان مدد و یاری خداوند سر می رسد:

در ناامیدی بسی امید است
 شاعر عرب می گوید:
 و یحمد غب السیر من هو سائر
 فما هی إلا ساعة ثم تنقضى
 «این، فقط یک لحظه است و تمام می شود و کسی که در حال حرکت است، از
 تمام شدن راه تعریف می کند».

تو بالاتر از آنی که کینه بورزی

راحت ترین و خوشبخت ترین مردم، کسی است که آخرت را می جوید و نسبت به مردم به خاطر آنچه خداوند از لطف خویش به آنها داده، حسد نمی ورزد؛ بلکه با خود رسالتی از خیر و مثالهای والایی از نیکوکاری دارد که می خواهد به دیگران فایده برساند و اگر نتواند، حداقل به آنها آزار نمی رساند. به دریای دانش و مفسر قرآن ابن عباس رضی الله عنه نگاه کن که چگونه با اخلاق خوب، بزرگواری و حرکت گام به گام با شریعت مقدس توانست دشمنانش از بنی امیه و بنی مروان و همدستانشان را به دوستانی برای خود تبدیل کند. مردم از علم و فهم او استفاده کردند و او، مجامع را از فقه و ذکر و تفسیر و خیر لبریز نمود.

ابن عباس رضی الله عنه روزهای جنگ جمل و صفین و پیش از آن و بعد از آن را فراموش کرد و او دیگر درست می کرد و می ساخت و شکافها را پیوند می زد؛ از اینرو همه او را دوست داشتند و او، واقعاً دانشمند امت محمدی گردید.

ابن زبیر رضی الله عنه با تمام سخاوت، نجابت، شهامت، عبادت و جایگاه والایش، رویارویی و مبارزه را بر دست کشیدن از حقوق شخصی خود ترجیح داد و در این

راستا تلاش نمود؛ در نتیجه نتوانست به روایت حدیث پردازد و جمع زیادی از مسلمین را از دست داد؛ سپس واقعه، پیش آمد و از آنجا که او در مجاورت کعبه قرار داشت، کعبه ضربه خورد و مورد حمله قرار گرفت و بسیاری از مردم آنجا سر بریده شدند و خودش شهید شد و به دار آویخته گردید: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا

مَقْدُورًا ﴿۱۷۸﴾

این، به معنی کاستن از جایگاه آنها و زبان درازی به مقامشان نیست، بلکه یک بررسی تاریخی است که آموزه ها و درسهای زیادی در خود دارد. نرمی، مهربانی، گذشت و عفو، خصلتهایی هستند که فقط گروه اندکی از مردم بدان متصفند؛ چون این خصلتها، انسان را وادار می نماید تا خودش را خرد کند و بلندپروازیهایش را کنترل نماید و خواسته های خود را مهار کند.

نکته

پیامبر ﷺ می فرماید: «خداوند را هنگام راحتی و آسایش خود، بشناس تا او، تو را در سختیهایت بشناسد و به تو کمک کند».

یعنی اگر بنده، تقوا پیشه کند، حدود الهی را رعایت نماید و در راحتی و آسایش، حقوق خداوندی را به جا آورد، با این کار خدا را شناخته و میان او و پروردگارش معرفت ویژه ای پدید آمده است؛ پس خداوند، او را به هنگام سختی می شناسد و این بنده را که در راحتی، خدایش را شناخته، مورد توجه قرار می دهد و اینجاست که او را به سبب این معرفت، از سختیها می رهاند.

این، شناخت ویژه ای است که نزدیکی بنده به پروردگار، محبت الهی و پذیرش

و استجابت دعا را به دنبال دارد.

هرگاه انسان به خوبی شکیبایی ورزد، رنج او به نعمت، بلایش به هدیه و ناخوشی اش، به خوشی تبدیل می گردد. خداوند، بنده را برای این مورد آزمایش قرار نمی دهد که او را هلاک و نابود کند؛ بلکه او را برای این، مورد آزمایش قرار می دهد که شکیبایی و صبر و بندگی او را بیازماید. بنده، باید در ناخوشی، خدا را بندگی کند؛ همانطور که هنگام آسایش و خوشی، او را بندگی می نماید. بیشتر مردم، در خوشیها خدا را بندگی می نمایند و حال آنکه باید در ناخوشیها، عبودیت و بندگی ارائه دهند. اینجاست که مراتب بندگی مشخص می گردد و نمایان می شود که جایگاه هر یک از بندگان، بر اساس چگونگی رابطه با خداوند متعال در خوشی و ناخوشی است.

دانش، کلید آسایش و راحتی است

علم و آسانی، در کنار هم و همراه یکدیگرند. اگر به حالات علمای راسخ شریعت نگاه کنی، می بینی که چقدر زندگی ساده و آسانی داشته اند و تعامل با آنها، چقدر سهل و آسان بوده است. آنها، هدف را فهمیده و به مطلوب دست یافته و در اعماق دریاها، معرفت و دانش شنا کرده اند. از سوی دیگر می بینیم که دشوارترین و سخت ترین راهها، شیوه زاهدانی بوده است که از علم و دانش بهره اندکی داشته اند؛ چون آنها جمله هایی شنیده اند، اما نفهمیده اند. مصیبت خوارج، بدین خاطر بود که دانش آنها ناچیز و اندک بود و فهم درستی نداشتند؛ زیرا آنها به حقایق دست نیافته و به اهداف و مقاصد داده های دینی پی نبرده بودند. آنان، چیزهای ظاهری و کوچک را سخت گرفته و به مفاهیم والا بی توجه بودند و از اینرو در ورطه هلاکت

سقوط کردند.

اینطور نه....

دو کتاب معروف را مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که مطالب این دو کتاب، حمله ای ویرانگر بر آسانی و سعادت است که شریعت الهی با خود آورده است؛ کتاب (احیاء علوم الدین) غزالی دعوتی صریح به گرسنگی و برهنگی و فراخوانی آشکار به سوی زنجیرهایی است که پیامبر ما ﷺ آمده تا آنها را از گردن جهانیان بردارد. غزالی، در این کتاب احادیثی را که اغلب ضعیف و موضوع هستند، جمع نموده و سپس بر اساس آن، اصولی بنا نهاده است که به گمان خودش از بزرگترین چیزهایی هستند که بنده را به پروردگارش می رسانند.

احیاء علوم الدین غزالی را با بخاری و مسلم مقایسه کردم؛ دیدم که فرقیان در این است که احیاء علوم الدین سختی و مشقت و تکلف است و صحیحین، سرشار از آسانی و سهولت هستند. آنگاه گفته الهی را به یاد آوردم و فهمیدم که: ﴿وَتُبَيِّرُكَ

لِلْيُسْرَى ﴿١٦٠﴾

کتاب دوم، (قوت القلوب) اثر ابوطالب مکی است. این کتاب، با اصرار تمام از انسان می خواهد که زندگی دنیا را ترک کند، گوشه گیری نماید، کار و تلاش را رها کند، خوبیها و پاکیزگیها را واگذارد و در سختی و مشقت و بدبختی از دیگران پیشی بگیرد.

هدف هر دو مؤلف، ابوحامد غزالی و ابوطالب مکی، نیک بوده و قصد خیر داشته اند، اما در سنت و حدیث، بهره اندکی داشته اند؛ ضعف و نقصان کارشان از

همین جاست.

کسی که می خواهد دیگران را راهنمایی کند، باید راه را خوب یاد داشته باشد.

﴿وَلٰكِنْ كُوْنُوْا رٰبِدِيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُوْنَ الْكِتٰبَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ﴾ ﴿با کتابی که آموخته اید و یاد داده اید و درسی که خوانده اید، مردمانی خدایی باشید﴾.

شرح صدر پیامبر ﷺ

یکی از صفات برجسته معلم انسانیت ﷺ خوشبینی و رضایت خاطر و شرح صدر بود؛ او، مژده می داد و از سختگیری و گریزان کردن مردم باز می داشت؛ احساس شکست و ناامیدی را نمی شناخت؛ لبخند، بر لبانش نقش می بست و رضایت خاطر از چهره اش نمایان بود؛ شریعتی که آورده، سرشار از آسانی و سعادت است و میانه روی، سنت او می باشد. بزرگترین هدفش، این بود که سختیها و بارهای دشواری را که بر دوش مردم سنگینی می کرد، پایین بگذارد.

آهسته... آهسته...

اگر می خواهیم با آگاهی دادن به مردم آنها را به سعادت و خوشبختی برسانیم، باید آهسته و قدم به قدم پیش برویم؛ ابتدا به آنچه مهمتر است، پردازیم و سپس به آنچه که در جایگاه پایین تری قرار دارد.

سفارش پیامبر ﷺ به معاذ ﷺ هنگام اعزامش به یمن، همین مطلب را تأیید می نماید. ایشان، به معاذ ﷺ فرمود: «اولین چیزی که آنها را به سوی آن دعوت می

دهی، گواهی دادن به این باشد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و من پیامبر خدا هستم». بنابراین مسایل، اولویت بندی شده و هر یک جایگاه خودش را دارد؛ پس چرا ما مسایل را در هم می آمیزیم و همه را یک جا مطرح می کنیم؟!

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ

بِهِ فُؤَادَكَ ۗ وَرَزَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٦﴾ » و کافران گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نمی شود؟ اینگونه قرآن را به صورت تدریجی بر تو نازل می کنیم تا دل تو را با آن استوار گردانیم و آن را آهسته آهسته نازل نمودیم».

یکی از اسباب سعادت مسلمانان به خاطر اسلامشان، این است که از تعالیم و آموزه های آن احساس راحتی می کنند و در فراگیری اوامر و نواهی آن احساس آسانی می نمایند؛ چون تعالیم اسلام در اصل برای آن آمده اند تا مسلمانان را از اضطراب روانی و تشویش ذهنی و هرج و مرج اجتماعی نجات دهند. تحمیل و سختگیری در اسلام نفی شده است: ﴿ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ «خداوند، هر کس را به اندازه توانش مکلف می گرداند». چون تکلیف و تحمیل، نوعی مشقت و سختگیری است و دین، مشقت و سختی نیاورده؛ بلکه آمده تا مشقتها را دور کند.

چه بسا یکی از اصحاب از پیامبر ﷺ درخواست می کرد تا او را وصیت نماید. پیامبر ﷺ نیز سخنی مختصر به او می فرمود که هر کس، می توانست آن را به خاطر بسپارد. واقع گرایی، رعایت وضعیت و آسانی، نکته بارز رهنمودهای ارزشمند نبوی است. اشتباه ما، این است که می خواهیم تمام نصایح، رهنمودها، آموزه ها، سنن و آدابی را که با خود داریم، یک جا به شنونده، ارائه دهیم: ﴿ وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ

عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مَكْثٍ ﴾ «و قرآنی که آن را جدا جدا نموده ایم تا آن را با درنگ

بر مردم بخوانی».

آوردها سعد و سعد مشتمل
 ما هکذا یا سعد تورد الابل
 «سعد، در حالی که لباس فاخری بر تن داشت، شترها را یکجا به آبشخور آورد؛
 ای سعد! این رسم ساریانی نیست».

ناسپاسی تا چه حد؟!

کسی که خداوند را پس از نوشیدن آب سرد و گوارا سپاس نمی گوید، در صورت برخورداری از کاخهای مجلل و ماشینهای گرانبیامت و باغهای بزرگ نیز خدا را سپاس نخواهد گفت و او را ستایش نخواهد کرد.

کسی که سپاس خدا را به خاطر نان گرم به جا نمی آورد، اگر در کنار سفره ای آکنده از غذاهای لذیذ بنشیند و از آنها تناول کند، شکر خدا را به جا نخواهد آورد؛ چون انسان ناسپاس و نمک نشناس، کم و زیاد را برابر می بیند. بسیاری از اینها با خداوند پیمانهای قاطعی بسته اند که اگر به ایشان نعمت دهد و روزیشان را فراوان نماید، شکر خدا را به جا خواهند آورد، انفاق خواهند کرد و صدقه خواهند داد؛

خداوند متعال، می فرماید: ﴿ وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ

لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۷۶﴾ فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ خَبِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا

وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۷۷﴾ «و برخی از ایشان، با خدا پیمان می بندند که اگر از لطف

و فضل خویش به ما بدهد، حتماً صدقه می دهیم و از صالحان می شویم. پس وقتی

خداوند، از فضل خویش به آنها داد، بخل ورزیدند و در حالی که رویگردانند، پشت

کردند».

ما، هر روز انسانهای زیادی از این دست را مشاهده می کنیم که رنجور و ناراحت هستند و به پروردگارشان اعتراض می نمایند که به آنها بخشش فراوان نداده و روزی زیاد، بهره آنها نکرده است. حال آنکه همین انسانها در تندرستی، سلامتی و روزی کافی بسر می برند! انسان ناسپاس، در آن حال که وقت دارد، شکر خدا را نمی گزارد، پس اگر چنین ناسپاسی به گنجها و خانه ها و کاخها مشغول شود، چگونه خواهد بود؟ قطعاً از پروردگارش بیشتر می گریزد و بیش از پیش مرتکب نافرمانی او می شود.

حنین و تلک الدار نصب عیوننا فکیف إذا سرنا مع صحبتنا شهراً؟

«مشتاق هستیم و آن خانه همواره مد نظر ماست، پس چگونه خواهد بود آنگاه

که همراه یاران به سفر یک ماهه برویم»؟

فرد پابرنه، می گوید: اگر پروردگارم به من کفش بدهد، او را سپاس می گزارم و کسی که کفش دارد، می گوید: زمانی پروردگارم را شکر می کنم که یک ماشین خوب به من بدهد. ما، نعمتها را به صورت نقدی دریافت می کنیم و شکر و سپاسگزاری را نسیه می دانیم. با اصرار خواسته های خود را از خدا می خواهیم، ولی در اجرای دستورات او، درنگ می کنیم!

سه تابلو

یکی از نوابغ در دفتر کار خود سه تابلوی ارزنده نصب کرده است:

روی اولی نوشته است: امروز، امروز یعنی فقط در چارچوب امروز زندگی کن.

روی تابلوی دوم نوشته است: بیندیش و سپاس بگزار. یعنی در نعمتهایی که خداوند به تو ارزانی کرده، فکر کن و از او به خاطر این نعمتها تشکر نما. روی تابلوی سوم نوشته است: خشمگین مشو.

اینها، سه ویژگی هستند که انسان را از نزدیکترین و آسانترین راه به سعادت می رسانند؛ از اینرو باید این سه توصیه را به ذهن بسپاری تا در خاطرت نقش ببندد و هر روز آنها را مطالعه کنی.

نکته

یکی از اسرار لطیف و باریک همراه بودن موفقیت و گشایش و آسانی با مشکل و سختی، این است که هرگاه مصیبت و بلا، شدت یابد و به آخرین حد برسد، انسان از کمک و توان مردم ناامید می شود و تنها به خدا دل می بندد و این، حقیقت توکل بر خداست. همچنین وقتی مؤمن پس از دعا و زاری فراوان احساس کند که نجات و موفقیت، دیر می آید و آنگاه که آثار اجابت نمایان نشود، مؤمن، خودش را سرزنش می کند و به خود می گوید: اگر خیری در تو بود، دعایت پذیرفته می شد.

این سرزنش کردن، نزد خداوند از بسیاری از عبادات پسندیده تر است. چون باعث می شود تا بنده برای پروردگارش فروتنی و کرنش نماید و اقرار کند که شایسته بلایی می باشد که به آن گرفتار شده است و صلاحیت این را ندارد که دعایش پذیرفته گردد. پس در این هنگام خیلی زود دعایش قبول می شود و مصیبت و بلا از او دور می گردد.

ابراهیم ادهم زاهد می گوید: ما در زندگی و حیاتی بسر می بریم که اگر پادشاهان، از آن باخبر بودند، برای گرفتن آن از دست ما، با شمشیر به جنگ ما بر می خاستند.

یکی از علما می گوید: لحظاتی بر دل من می گذرد که با خود می گویم: اگر اهل بهشت در حالتی قرار دارند که من در آن هستم، پس زندگی بسیار پاک و زیبایی دارند.

مطمئن باشید

در کتاب (الفرج بعد الشدة) بیش از سی عنوان هست که تمام این عناوین، این را به ما می گویند که نجات، انسان را در اوج گرفتاریها و سختیها و بحرانها، به آغوش می گیرد و هرچه انسان بیشتر اندوهگین و غرق در مصیبت و بلا باشد، به پیروزی و آسانی و بیرون رفتن از تنگنا نزدیکتر می باشد.

تنوخی در کتاب طولانی خود بیش از دویست داستان درباره کسانی آورده که به مصیبت گرفتار شده، زندانی گشته، از مقامشان عزل گردیده یا آواره و تبعید شده و یا مورد شکنجه قرار گرفته و شلاق خورده اند یا فقیر و تنگدست شده اند، اما پس از مدتی طلیعه های امداد و دسته های نجات، آنان را در کمال ناامیدی از هر سو فرا گرفته اند؛ اینها را خداوند شنوا و اجابت کننده فرستاده است.

تنوخی به مصیب دیدگان و بلاکشان می گوید: آرام باشید؛ قبل از شما نیز مردمانی در این راه رفته اند:

صحب الناس قبلنا ذا الزمانا و عناهم من شأنه ما عنانا

«مردمانی پیش از ما با این زمان همراهی کرده اند و آنچه، ما را خسته و ناراحت کرده، آنها را نیز رنجور و ناراحت کرده است.»

ربما تحسن الصنيع لی — الیه و لکن تکدر الإحسانا

«گاهی کار خوب می کند، اما صفای این خوبی را مکدر می نماید.»

پس گرفتار شدن به مصیبت، سنتی است که در گذشته نیز وجود داشته است.

﴿وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ﴾ «و شما را با چیزی می آزماییم».. ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ «و کسانی را که پیش از آنان بودند، آزموده ایم».

گرفتار شدن به بلا، قضیه ای عادلانه است تا خداوند، بندگانش را پالایش نماید و بدین سان بندگان نیز هنگام سختی او را بندگی نمایند؛ همان گونه که در حالت آسایش او را بندگی می کنند. همچنین ابتلا و آزمایش، بدین خاطر است تا همانند گردش شب و روز، حالات آنها را تغییر دهد؛ پس لب به اعتراض و ناخشنودی گشودن برای چه؟ ﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ﴾ «و اگر بر آنها مقرر می داشتیم که خودتان را بکشید یا یکدیگر را از سرزمینتان بیرون کنید، آن را جز اندکی از آنها انجام نمی دادند».

ولو قلت لی طأ فی اللظى قلت مرحباً فجمر اللظى من أجل عینیک عسجد
«اگر به من بگویی که در میان آتش شعله ور قدم بگذار، می گویم: خوب است؛
پس اخگر آتش به خاطر چشمانت، طلا و مروارید است».

نیکی، سپر بلاست

یکی از زیباترین سخنان، سخن ابوبکر رضی الله عنه است که می گوید: کارهای خوب، انسان را از گرفتار شدن به بلاها حفاظت می نمایند. این سخن را عقل و نقل، تأیید می کنند: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۰۱﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۲﴾﴾ «اگر از تسبیح گویندگان نمی بود، تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می

ماند».

خدیجه رضی الله عنها به پیامبر ﷺ می گوید: «سوگند به خدا که او، هرگز تو را خوار نخواهد کرد؛ تو، پیوند خویشاوندی را برقرار می داری، بار ناتوانان را بر دوش می گیری، به مستمندان کمک می کنی و مردم را در مشکلات یاری می دهی». نگاه کنید که چگونه خدیجه، کارهای خوب را عامل سرانجام و فرجام نیک دانست.

در کتاب (الوزراء) اثر صبابی و کتاب (المنتظم) ابن جوزی و (الفرج بعد الشدة) اثر تنوخی، داستانی آمده که خلاصه و مفهوم آن، این است که ابن فرات وزیر، همواره در پی اذیت و آزار ابوجعفر بن بسطام بود. ابوجعفر، سختیهای زیادی از دست او کشید؛ مادر ابوجعفر، از کودکی به او عادت داده بود که هر شب زیر رختخوابش یک قرص نان می گذاشت و صبح فردا آن قرص نان را از طرف فرزندش صدقه می کرد. پس از آنکه مدتی از آزاررسانی ابن فرات به ابوجعفر گذشت، ابوجعفر به خاطر کاری که داشت، نزد ابن فرات رفت. ابن فرات به او گفت: تو نزد مادرت یک قرص نان لواش داری؟ ابوجعفر گفت: نه. ابن فرات، گفت: باید راستش را به من بگویی. آنگاه ابوجعفر داستان نان را تعریف کرد و به او گفت که زنها اینگونه کارها را دوست دارند و با آن دلخوش می شوند. ابن فرات گفت: این کار را کوچک بشمار؛ من دیشب علیه تو دسیسه ای چیدم که اگر انجام می گرفتی، تو نابود می شدی؛ دیشب در خواب دیدم که شمشیر از نیام بیرون کشیده و می خواهم تو را به قتل برسانم. در این هنگام دیدم که مادرت، نان لواشی را به صورت سپر در برابر شمشیر قرار داده است تا شمشیر به تو نخورد و بدین خاطر من نتوانستم به تو برسم؛ اینجا بود که از خواب بیدار شدم. پس ابوجعفر او را به خاطر آنچه میان آنها رخ داده، سرزنش کرد و این را بهانه ای برای براه آوردن او قرار داد و

از او آنطور که او می خواست، اطاعت کرد و همچنان ادامه داد تا اینکه او را راضی کرد و هر دو با هم دوست شدند. ابن فرات به او گفت: سوگند به خدا که پس از این هرگز از ناحیه من بدی نخواهی دید.

رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

ناگفته پیداست که شریعت دارای چنان سادگی و آسانی و تسامحی است که به بنده کمک می نماید تا به عبادت، بخشش و عمل صالح خود ادامه دهد. پیامبرمان محمد ﷺ می خندید؛ ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي﴾ ﴿۱۲﴾ آن حضرت ﷺ شوخی می کرد، اما سخن حق و راست می گفت؛ او با عایشه مسابقه دو داد. هنگام موعظه، اصحاب را خوشحال می کرد و مختصر می گفت تا خسته نشوند و از سختگیری و تکلف نهی می نمود و می فرمود: «هرکس، دین را سخت بگیرد، دین بر او غالب خواهد شد»؛ در حدیث آمده است: «دین، محکم و استوار است؛ پس در آن با نرمی فرو روید». همچنین در حدیث آمده است: هر عبادتگراری، تندی و سختی و نشاطی دارد و کسی که بر خود سخت بگیرد، بعد از مدت کوتاهی باز می ماند؛ چون او، فقط وضعیت کنونی اش را در نظر گرفته و مواقع اضطراری و خستگی را در نظر نگرفته است. فرد عاقل، برای خود حداقلی از عمل را در نظر می گیرد و همواره به آن پایبند می ماند. هرگاه سرحال باشد، به آن می افزاید و اگر بی حال و ناتوان شود، بر همان حداقل، پایبندی و مداومت می کند. همین است مفهوم روایتی که از یکی از اصحاب روایت شده که گفت: نفسها، گاهی به عملی روی می آورند و گاهی به آن پشت می کنند. پس وقتی که علاقه نشان می دهند و روی می آوردند، این را غنیمت بدانید و هرگاه پشت می کنند، رهایشان کنید.

افراد زیادی را دیده ام که پس از مدتی زیاده روی در انجام اعمال و عبادات، از عمل خود دست کشیده و در انجام عمل و عبادت، ضعیفتر از اول شده اند. دین، در اصل برای خوشبختی بندگان آمده است: ﴿ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴾ ﴿۱﴾ «قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده ایم که در رنج و زحمت بیفتی».

خداوند متعال، کسانی را مورد نکوهش قرار داده که خود را به بیش از توان خود مکلف کرده و سپس از آنچه خود را بدان ملزم نموده اند، عقب نشسته و از انجام آن باز مانده اند: ﴿ وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا ﴾ «رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما، آن را بر آنان واجب نکرده بودیم؛ اما خودشان، آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند؛ ولی آنان، آنچنانکه باید، آن را مراعات نکردند».

برتری اسلام بر سایر ادیان، این است که اسلام دین فطرت و دینی میانه و معتدل می باشد و برای روح و جسم و دنیا و آخرت است و دینی آسان می باشد: ﴿ ذَٰلِكَ

الَّذِينَ الْقِيَمُ ﴾ «این، همان دین استوار است».

ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: بادیه نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از میان مردم چه کسی از همه بهتر است؟ فرمود: «مؤمنی که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می کند، سپس مردی که در دره ای از دره ها گوشه گیری انتخاب کرده و در آنجا پروردگارش را عبادت می کند».

و در روایتی آمده است: «از خدا می ترسد و مردم را رها می کند تا به شر، گرفتار نشود».

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «نزدیک است

که بهترین مال مسلمان، گوسفندانی باشد که آنها را در شکاف کوهها و جاهایی که باران می بارد، می چراند تا با دین خود از فتنه فرار کند». (بخاری)

عمر رضی الله عنه گفت: «بهره خود را از گوشه گیری بگیری». جنید، چه زیبا گفته است که: رنج گوشه نشینی، از مدارا به هنگام آمیختن با مردم بهتر است. خطابی می گوید: برای خوبی عزلت، همین کافی است که انسان از غیبت و از دیدن گناهی که توان رفع و جلوگیری آن را ندارد، دور می شود و رهایی می یابد.

حاکم، حدیثی از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده که می گوید: تنهایی، از همنشین بد بهتر است. (حدیث حسن)

خطابی در کتاب (العزلة) بیان کرده که عزلت و اختلاط، با توجه به تفاوت متعلقات و امور مربوط به هر یک، فرق می کنند. پس دلایلی که به اجتماع و گرد هم آمدن تشویق می کنند، بر آنچه متعلق به اطاعت از حکام مسلمانان و امور دین است، حمل می شود و دلایلی که به عزلت، تشویق می کنند، بر فاسد بودن حکام و فراگیر بودن فتنه ها حمل می شوند. هر کس احساس کند که برای زندگی و حفاظت دینش می تواند تنها به خودش بسنده کند، بهتر است از اختلاط و همنشینی با مردم پرهیزد. به شرط اینکه بر نماز جماعت پایبند باشد، به مردم سلام کند و جواب سلامشان را بدهد و حقوق مسلمین از قبیل عیادت بیمار و شرکت در تشییع جنازه را رعایت نماید. در این میان کار درست و پسندیده، این است که همنشینها و همراهیهای بیهوده و بی فایده ترک گردند. چون اینها، خاطر انسان را مشغول و وقت را ضایع می کنند و انسان را از پرداختن به کارهای مهم باز می دارند. انسان باید همنشینی با مردم را به منزله نیاز به آب و غذا قرار دهد و فقط به اندازه ای که لازم است، اکتفا کند و این، برای جسم و روح بهتر است.

قشیری در (الرسالة) می گوید: کسی که عزلت را برگزیده، باید بر این باور باشد که او می خواهد مردم، از شر او در امان باشند. این، باعث می شود تا او، خودش را ناچیز بشمارد و این، صفت انسان متواضع و فروتن است؛ و اگر باوری عکس این داشته باشد، پس گویا او ادعا می کند که بر دیگران عزت و برتری دارد و این، صفت انسان متکبر و خود بزرگ بین است.

مردم، در مسئله عزلت و آمیختن با مردمان سه گروهند:

گروه اول، کسانی هستند که از مردم دور شده و گوشه گیری برگزیده و حتی در نمازهای جمعه و جماعت و عید و مجالس خیر شرکت نمی کنند. چنین کسانی در اشتباهند.

گروه دوم، کسانی هستند که با مردم قاطی می شوند و حتی در مجالس لغو و بیهوده و بگو مگوهای بیخود با آنها در می آمیزند؛ اینها هم اشتباه می کنند.

گروه سوم، گروه میانه و آنهایی هستند که در انجام عبادت‌های گروهی و اجتماعی با مردم همراه می شوند و در همکاری برای انجام کارهای نیک و پرهیزگاری و کارهایی که مزد و پاداش دارند، مشارکت می نمایند و از مجالسی که انسان را از خدا باز می دارد و از مشارکت در کارهای جایز بی فایده خودداری می کنند و دوری می جویند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ «و اینگونه شما را امتی میانه قراردادیم».

نکته

عباده بن صامت رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در راه خدا جهاد کنید؛ چون جهاد، دری از درهای بهشت است و خداوند، به وسیله آن غم و اندوه را دور

می نماید». تأثیر جهاد در دور شدن غم و اندوه، کاملاً مشخص است؛ چون هرگاه انسان، هجوم باطل و چیرگی آن را مشاهده کند و با آن کاری نداشته باشد، غم و ناراحتی و ترس و هراس او بیشتر می گردد و هرگاه برای رضامندی خدا جهاد کند، خداوند این غم و اندوه را به شادی و سرور مبدل می نماید. چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَتُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ۖ وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ ﴾ «با آنها بجنگید؛ خداوند، آنان را به دست شما عذاب می دهد و خوارشان می گرداند و شما را بر آنها پیروز می نماید و دل‌های مؤمنان را شفا می بخشد و ناراحتی دل‌هایشان را از بین می برد».

پس هیچ چیزی غم و اندوه و ناراحتی دل را بهتر از جهاد از بین نمی برد.

شاعر می گوید:

و إني لأغضى مقلتي على القذى و ألبس ثوب الصبر أبيض أبلجا

«در برابر اذیت و آزار چشمانم می بندم و لباس سفید و درخشان صبر بر تن می کنم».

و انى لأدعو الله و الأمر ضيق علىّ فما ينفك أن يتفرجا

«و در آن حال که کار، مرا به تنگ آورد، خدا را می خوانم و مشکل، حل می شود».

و كم من فتى سدت عليه وجوهه أصاب لها فى دعوة الله مخرجا

«و چه بسا جوانانی بوده اند که تمام درها، به رویشان بسته شده است، اما با دعا و خواستن از خدا، راه حل و گشایشی پدید آمده است».

نگاهی به جهان هستی

از جمله عوامل آرامش و راحتی، نگاه کردن به نشانه های قدرت در آفرینش زیبای آسمانها و زمین است. با نگاه کردن به گل و درخت، آب و جنگل، تپه ها و کوهها، آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه که سرشار از زیبایی هستند، لذت ببر تا بدین سان احساس آرامش نمایی و ایمانت، افزایش یابد و بیش از پیش تسلیم و منقاد پروردگار بزرگ شوی. ﴿فَاعْتَبِرُوا يٰٓأُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿۲۱﴾﴾ «پس ای صاحبان بصیرت! درس عبرت بگیرید».

یکی از فرزندگان مسلمان، می گوید: وقتی در قدرت الهی شک می کردم، به کتاب جهان هستی می نگریستم تا در آن کلمات اعجاز و آفرینش زیبا را مطالعه کنم؛ آنگاه ایمانم، بیشتر می شد.

گامهای سنجیده

شوکانی می گوید: یکی از علما به من توصیه کرد و گفت: از تألیف دست بردار، حتی اگر روزی دو خط بنویسی. شوکانی می گوید: به سفارش او عمل کردم و ثمرات آن را یافتم. و همین است معنی حدیث که می گوید: «بهترین کار، همان است که انجام دهنده اش، بر آن مداومت و پایبندی کند؛ گرچه آن عمل، اندک باشد».

و گفته اند: قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود.

أما ترى الحبل بطول المدى علی صلیب الصخر قد أثرا

«آیا نمی بینی که با گذشت زمانی طولانی، اثر ریسمان بر صخره سنگ می ماند؟»

علت اضطراب و آشفتگی ما، این است که می خواهیم تمام کارها را به یکباره انجام دهیم و به همین خاطر خسته می شویم و کار را رها می کنیم. اگر ما، کار خود را آهسته و به تدریج انجام دهیم و آن را طوری تقسیم کنیم که در چند مرحله انجام شود، تمام مراحل را با آرامی سپری می کنیم. از نماز، درس بگیرید؛ شریعت، نماز را در پنج وقت متفرق قرار داده تا بنده با تمرکز و راحتی، آن را انجام دهد و با شوق و علاقه به سوی آن برود. اگر قرار بر این بود که تمام نمازها در یک وقت خوانده شوند، بنده خسته می شد. در حدیث آمده است: «شاخه ای که از یک درخت می روید، نه قامت راست می کند و نه در زمین ریشه می دواند».

با تجربه ثابت شده که هرکس، کارها را به تدریج انجام دهد، به نتایجی دست می یابد که کسی که آنها را به یک دفعه انجام می دهد، دست نمی یابد؛ افزون بر اینکه روحیه او، پویا و بانشاط است.

از سخن بعضی از علما، این را درک نموده ام که نماز، اوقات را ترتیب می دهد؛ چون خداوند می فرماید: ﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴾ ﴿۱۳﴾ «بی گمان نماز، برای مؤمنان فریضه ای است که وقت آن مشخص گردیده است».

پس اگر بنده، کارهای دینی و دنیوی خود را بعد از هر نمازی تقسیم کند، می بیند که وقت زیادی دارد.

مثالی برای می زنم: اگر طالب علم، بعد از نماز صبح را به حفظ و یادگیری مطالبی که می خواهد، اختصاص دهد و بعد از نماز ظهر را برای مطالعه عمومی و بعد از عصر را برای پژوهش دقیق علمی و بعد از مغرب را برای دیدار و گفتگو و بعد از

عشاء را برای مطالعه کتابهای جدید، بحثها و مجله‌ها و یا نشستن با خانواده مقرر کند، بسیار خوب خواهد بود. بصیرت و بینش عاقل، به او کمک می‌کند و راهش را روشن می‌گرداند؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ تَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۱۰﴾ «ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید، خداوند، برای شما قدرت تشخیص حق و باطل را قرار می‌دهد و بدیهای شما را می‌زداید و گناهتان را می‌آمرزد و خداوند، دارای فضل بزرگ است.»

نامنظم مباش

یکی از عوامل پریشان‌خاطری و تشتت ذهنی، هرج و مرج و نابسامانی فکری است که بسیاری از مردم گرفتار آن هستند. فرد آشفته‌خاطر، تواناییهای خود را تشخیص نداده و به آنچه که به او تمرکز می‌دهد، توجه نکرده است. گفتنی است: شناخت، راههای زیادی دارد و باید نشانه‌های آن را مشخص کرد و راههای آن را دانست. انسان باید راه مشخص و معروفی برای خود برگزیند؛ زیرا تمرکز، امر مطلوب و پسندیده‌ای است.

یکی دیگر از عوامل پریشان‌خاطری و آشفتگی ذهنی، بدهکاری و مشکلات معیشتی است؛ در این باره اصولی هست که آنها را بیان می‌کنیم:

نخست اینکه هرکس درخرج کردن میانه روی کند، تنگدست نخواهد شد. هرکس، مالش را خوب و در جاهای ضروری و مورد نیاز خرج نماید و از فضول خرجی و اسراف پرهیزد، خداوند، او را یاری می‌دهد؛ ﴿إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ

الشَّيْطَانِ ﴿ كسانی که فضول خرجی و اسراف می کنند، برادران شیطان هستند. »

﴿ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٧﴾ ﴾

« و کسانی که هرگاه انفاق می کنند، اسراف نمی کنند و نیز تنگ چشمی و بخل نمی ورزند و در میان این دو هستند. »

دوم: به دست آوردن مال از راههای جایز و مشروع و ترک کردن هر نوع کسب و درآمد حرام. خداوند، پاک است و جز پاک را نمی پذیرد و در دارایی و مالی که از راه حرام و نامشروع به دست می آید، برکت نمی دهد؛ ﴿ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ ﴾ « گرچه زیاد بودن مال پلید، تو را به شگفتی اندازد. »

سوم: تلاش برای بدست آوردن مال حلال و کنار گذاشتن بیکاری و پرهیز از گذراندن اوقات در کارهای بیهوده و بی ارزش. ابن عون می گوید: مرا به بازار راهنمایی کنید؛ ﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٨﴾ » « وقتی نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بجوید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید. »

ارزش واقعی شما، ایمان و اخلاقتان است

به ماجرای این مرد فقیر و ندار توجه کنید که لباسهایی کهنه و ژنده به تن دارد، گرسنه و پابرنه است، نسب بالایی ندارد، جایگاه و ثروت و قبیله ای ندارد، خانه ای که در آن بخوابد، ندارد؛ اثاث و وسایل زندگی ندارد؛ از آبگیرهای عمومی با دو دست خودش آب می خورد، در مسجد می خوابد، از دست خود به عنوان بالش

استفاده می کند و هنگام خوابیدن آن را زیر سر می گذارد؛ رختخوابی ندارد؛ بلکه سنگریزه ها، فرش او هستند که او روی آن دراز می کشد. او با این حال همواره به ذکر پروردگارش و به تلاوت کتاب خدا مشغول است. در نماز و جهاد همواره در صف اول می ایستد؛ همین مرد، روزی از کنار رسول خدا ﷺ گذشت. پیامبر اکرم ﷺ اسم او را گرفت و صدایش زد: «ای جلییب! آیا ازدواج نمی کنی؟» گفت: ای پیامبر خدا! چه کسی دخترش را به من می دهد و حال آنکه من، نه ثروت دارم و نه جایگاه و مقامی؟

سپس بار دیگر او از کنار پیامبر ﷺ گذشت؛ پیامبر ﷺ همان سخن اول را به او گفت و او همان پاسخ را داد. بار سوم از کنار پیامبر ﷺ گذشت؛ باز هم رسول اکرم ﷺ گفته اش را تکرار کرد و او همان پاسخ را داد؛ آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «ای جلییب! به خانه فلان انصاری برو و به او بگو: پیامبر خدا ﷺ به تو سلام می رساند و از تو می خواهد که دختری را به ازدواج من در بیاوری». این انصاری از خانواده ای محترم و شرافتمند بود. انصاری، گفت: سلام بر پیامبر خدا باد؛ چگونه دخترم را به ازدواج تو در بیاورم ای جلییب و حال آنکه مال و مقامی نداری؟ در این هنگام همسر آن مرد انصاری گفتگو را شنید و تعجب کرد و با خودش گفت: جلییب که نه مالی دارد و نه مقامی؟ اما دخترمؤمن آنها، سخن جلییب و پیام پیامبر ﷺ را شنید و به پدر و مادرش گفت: آیا خواسته پیامبر خدا ﷺ را رد می کنید؟ نه، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست.

این ازدواج خجسته، صورت گرفت و خانواده ای پربرکت تشکیل شد و خانه ای آباد بر اساس پرهیزکاری و تقوای الهی، شکل گرفت. بالاخره روزی منادی جهاد ندای جهاد سر داد و جلییب در معرکه حضور یافت و با دست خود هفت نفر از

کافران را به قتل رساند و سپس خود او، در راه خدا کشته شد و در حالی رخ در نقاب خاک کشید که از خدا و پیامبرش و از اصل و ارزشی که برای آن جان داد، راضی بود.

پیامبر ﷺ به جستجوی کشته شدگان می پردازد؛ مردم، شهدا را نام می برند و جلییب را فراموش می کنند؛ چون او، معروف نیست، اما پیامبر ﷺ جلییب را به یاد دارد و او را فراموش نمی کند و در میان شلوغی، اسم او را به خاطر دارد و از او غافل نمی شود و می گوید: اما من، جلییب را نمی بینم.

آنگاه پیامبر ﷺ او را می بیند که چهره اش آغشته به خاک است. آن حضرت ﷺ سر جلییب را بلند می کند و خاکها را از چهره اش دور می نماید و به او می گوید: هفت نفر از کافران را کشتی و سپس کشته شدی؟ و سه بار فرمود: «تو از من هستی و من از تو هستم»؛ همین مدال نبوی به عنون پاداش و جایزه برای جلییب کافی است.

قیمت جلییب ﷺ و ارزش او، ایمانش بود؛ ارزش او، این بود که پیامبر ﷺ او را دوست داشت؛ ارزش او، رسالتی بود که برای آن جان داد.

فقر جلییب ﷺ و ناشناخته بودن خانواده اش، باعث نشد که او از این شرافت بزرگ و دستاورد سترگ باز بماند؛ او، شهادت و رضامندی و قبول و سعادت هر دو

جهان را بدست آورد؛ ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ

يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٧٧﴾ «به آنچه

خداوند از فضل خویش به آنها داده، شادمانند و به کسانی که پشت سر آنها هستند و هنوز به آنان نپیوسته اند، مزده می دهند که هیچ ترس و هراسی ندارند و اندوهگین

نمی شوند».

ارزش واقعی تو مفاهیم بزرگ و صفات خوب تو هستند. سعادت تو، در معرفت و آگاهی تو و در رویکرد و برتری تو می باشد.

فقر و تنگدستی، هیچ زمانی مانع پیشرفت و رسیدن به هدف و برتری نبوده است. خوشا به حال کسی که ارزش خود را دانست و خوشا به حال کسی که با توجیه و جهاد، خودش را خوشبخت نمود و خوشا به حال کسی که دین و دنیا را نیکو گردانید و در هر دو جهان سعاتمند و رستگار گردید؛ هم در دنیا و هم در آخرت.

خوشا به سعادت اینها...

خوشا به سعادت ابوبکر رضی الله عنه که قرآن، در باره اش می گوید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقِيُّ﴾

﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾ ﴿۱۸﴾ «و از آتش دور خواهد شد پرهیزگاری که مال خود را می دهد و خودش را پاکیزه می گرداند».

خوشا به سعادت عمر رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «قصر سفیدی در بهشت دیدم، گفتم: این قصر از چه کسی است؟ گفته شد: این قصر، از عمر بن خطاب است».

خوشا به سعادت عثمان رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او چنین دعا کرد: «بارخدا یا! گناهان گذشته و آینده عثمان را بیامرزد».

خوشا به سعادت علی رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «مردی است که خدا و پیامبرش را دوست می دارد، و خدا و پیامبرش، او را دوست می دارند».

خوشا به سعادت سعد بن معاذ رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: «عرش خداوند مهربان، برای او تکان خورد».

خوشا به سعادت عبدالله بن عمرو انصاری رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود:
 «خداوند، رو در رو و بدون مترجم و واسطه، با او سخن گفت».
 خوشا به سعادت حنظله رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: «فرشتگان خدا، او را
 غسل دادند».

وای از بدبختی و تیره روزی اینها...

وای از بدبختی فرعون که خدا، درباره اش می گوید: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾ «صبح و شام بر آتش عرضه می شوند».
 وای بر قارون که خداوند متعال، درباره اش می فرماید: ﴿خَسَفْنَا بِهِهٖ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ «او و خانه اش را در زمین فرو بردیم».
 وای بر ولید بن مغیره که خداوند، درباره اش فرمود: ﴿سَأَرْهَقُهُ صُعُودًا﴾  «به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (مشکلات) وا می دارم».
 وای بر امیه بن خلف که خداوند متعال، درباره اش می فرماید: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾  «وای بر هر که عیبجو و طعنه زن باشد».
 وای بر ابولهب که خداوند متعال، درباره اش فرموده است: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾  «بریده باد دو دست ابولهب و هلاک باد او».
 وای بر عاص بن وائل که خداوند، در موردش می فرماید: ﴿كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا

يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٦﴾ «چنین نیست که او می گوید. ما آنچه را که می گوید، می نویسیم و عذاب را بر او مستمر و پیاپی خواهیم داشت».

نکته

عدم توفیق، فساد و تباهی فکر و دیدگاه، نشناختن حق و فساد قلب، ضایع کردن وقت، تنفر و بیزاری مردم، دوری از خدا، پذیرفته نشدن دعا، سنگدلی، عدم برکت در روزی و عمر، محرومیت از علم، ذلت، تحقیر شدن به وسیله دشمن، تنگدلی، گرفتار شدن به همراهان و همشینیان بدی که دل را فاسد و وقت را ضایع می کنند، غم و ناراحتی مداوم، سختی زندگی و ناراحتی و... همه اینها، زاده گناه و غفلت از یاد خدا هستند؛ همانطور که کشتزار به وسیله آب رشد می کند و همچنانکه سوختگی، نتیجه آتش است. اما عکس این امور، زاده و نتیجه اطاعت هستند. آنچه پیروان همه ادیان و اندیشمندان تمام ملتها می دانند، این است که گناه و فساد، باعث اندوه و ناراحتی، ترس و هراس، تنگدلی و بیماریهای قلبی می گردد؛ حتی کسانی که مرتکب گناه می شوند و از گناه، خسته و رنجور می گردند، برای آنکه ناراحتی و اندوه خود را دور نمایند، بار دیگر آن را انجام می دهند، چنانچه شاعر می گوید:

و كأس شربت علی لذة و آخری تداویت منها بها

«جامی را برای لذت نوشیدم و جامی دیگر را برای علاج عوارض جام اول سر

کشیدم».

وقتی گناهان، چنین تأثیر نامطلوبی بر دلها می گذارند، پس تنها علاج آن، توبه و طلب آمرزش است.

با زنان مهربان باشید

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ «با زنان به خوبی زندگی کنید».. ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ «و میان شما دوستی و مهربانی قرار داده است».

در حدیث آمده است: «با زنان به خوبی رفتار کنید». در حدیث دیگری آمده است: «بهترین شما کسی است که با زنش خوب باشد و من از همه شما رفتار بهتری با خانواده ام دارم».

خانه سرشار از محبت و مهرورزی، کانون سعادت و خوشبختی می باشد و بر اساس تقوا و رضامندی، پا گرفته است: ﴿أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنْ

اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٦﴾ «آیا کسی که شالوده آن را بر پایه تقوای الهی و خشنودی خداوند، بنا نهاده، (کارش) بهتر است یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه مشرف به سقوط بنیاد نهاده است (و هر آن امکان دارد) او را به آتش دوزخ فرو اندازد؟ خداوند، مردم ستم پیشه را هدایت نمی کند».

لبخندی در بدو ورود به خانه

لبخند زن و شوهر به روی یکدیگر، بهترین استقبال آنها از یکدیگر است؛ این

لبخند، اعلام توافق و هماهنگی است. در حدیث آمده است: «لبخند زدنت به روی برادرت صدقه است». همواره بر لبان پیامبر ﷺ لبخند نقش می بست. و همچنین سلام کردن: ﴿ فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً ﴾ «بر خودتان سلام کنید درودی مبارک و خجسته از سوی خداوند است».

و جواب سلام دیگران را دادن: ﴿ وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا ﴾ «هرگاه به شما سلام کردند، زیبا و بهتر از آن یا همانند آن، پاسخ دهید». ابن کثیر می گوید:

حیتک عزة بالتسليم و انصرفت فحیها مثل ما حیتهک یا جمل
 «عزه، به تو سلام کرد و رفت؛ تو ای جمل! به او همانند سلامش، سلام کن».

لیت التحیة کانت لی فأشکرها مکان یا جملاً حییت یا رجل
 «ای کاش به من سلام می کرد تا از او سپاسگزاری می کردم».

همچنین دعا کردن هنگام ورود به منزل، نشان خوشبختی است: «بار خدایا! ورود و خروج خوب را از تو می جویم؛ به نام خدا وارد شدیم و به نام او بیرون آمدیم و بر پروردگاران تو کل نمودیم».

یکی از عوامل خوشبختی در خانه، به نرمی سخن گفتن زن و شوهر با یکدیگر است: ﴿ وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ «و به بندگانم بگو سخنی را بگویند که بهتر است».

و کلامها السحر الحلال لو أنه لم یجن قتل المسلم المتحرز
 «و سخن او، جادوی حلالی است؛ اگر او مسلمانی را که خود را حفاظت می کند، نمی کشت».

إِنْ طَالَ لَمْ يَمَلْ وَإِنْ هِيَ أَوْجَزَتْ وَدِ الْمَحْدَثِ أَنْهَا لَمْ تَوْجِزْ
 «اگر زیاد سخن بگویند، خسته کننده نیست و اگر مختصر نماید، کسی که به سخنانش گوش می دهد، دوست دارد که مختصر سخن نگوید».

ای کاش زن و شوهر از سخنان ناراحت کننده و از حرفهایی که احساسات را جریحه دار می کند، دست می کشیدند؛ کاش هر یک، زیباییها و خوبیهای دیگری را به یاد می آورد و از ضعفها و کاستیهای بشری که هر دوی آنها دارند، چشم می پوشید. اگر مرد، خوبیهای زنش را برشمارد و از عیبهایش چشم پوشی نماید، احساس آرامش و خوشبختی می کند. در حدیث آمده است: «هیچ مرد مؤمنی نباید از زن مؤمنی متنفر شود؛ اگر یک رفتار زن را نمی پسندد، رفتار دیگری در زن هست که مورد رضایت و پسند اوست».

مَنْ ذَا الَّذِي مَأْسَاءَ قَطُ وَ مَنْ لَهُ الْحَسَنَى فَقَطُ

«چه کسی هست که هرگز بد نکرده و کیست که فقط خوبی و زیبایی داشته باشد؟!»

چه کسی هست که شمشیر خوبیهایش به خطا نرفته و چه کسی وجود دارد که زیباییهایش رنگ نباخته باشد؟ ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ «اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمی بود، هیچکس از شما پاکیزه نمی شد».

بیشتر مشکلات خانه ها، به خاطر حساسیت به مسایل پیش پا افتاده و پرداختن به امور جزئی و کوچک است. دهها مورد را شاهد بوده ام که زن و مرد، به خاطر چیزهای ساده و معمولی از هم جدا شده اند؛ مثلاً خانه مرتب نبوده، غذا به موقع آماده

نشده، یا اینکه زن، از شوهرش خواسته تا زیاد مهمان به خانه نیاورد و مسایلی از این قبیل که باعث رنج و مشکلات در خانه می شوند. همه ما باید به واقعیت و وضعیت و ضعف خود اعتراف کنیم و نباید با اوهام و خیالات زندگی نماییم و آرزوهایی را در سر پیروانیم که فقط افراد قاطع و بلندهمت به آن دست یافته اند.

ما، انسان هستیم؛ ناراحت می شویم، خشمگین می گردیم و استباه می کنیم؛ از اینرو باید در راستای توافق و سازگاری در زندگی زناشویی امور را به صورت نسبی بررسی کنیم و پس از گذشت سالها، از یک سلام ساده هم نگذریم.

احمد بن حنبل بعد از مرگ همسرش، ام عبدالله می گوید: چهل سال با او زندگی کردم و حتی در یک مورد یا کلمه با او اختلاف و ناسازگاری نکردم.

هنگامی که زن، خشمگین می شود، مرد باید سکوت کند و زمانی که شوهر ناراحت و خشمگین می شود، زن باید سکوت نماید تا بدین سان خشم، فرو نشیند و اضطرابات فروکش کنند. ابن جوزی در صیدالخواطر می گوید: وقتی دیدی که همراه ودوست تو خشمگین شده و سخنان ناشایستی به زبان می آورد، به او توجه نکن و او را به خاطر حرفهایش مورد مؤاخذه قرار نده. چون او، مانند فرد مستی است که نمی داند چه می کند؛ بلکه حتی اگر شده مدتی صبر کن؛ چون شیطان، بر او چیره شده و طبیعت او، خُرد شده و عقلش پنهان گشته است؛ اگر تو، به مقتضای کارش پاسخ او را بدهی، تو همانند عاقلی هستی که با دیوانه ای درگیر شده و یا فرد هوشیار و بیداری هستی که با فرد بیهوشی در آویخته ای. پس مقصر، تو هستی؛ بلکه باید با نگاه رحمت و مهر به او بنگری و بدانی که وقتی او، به خود آید، از آنچه اتفاق افتاده، پشیمان می گردد و می داند که تو از فضیلت شکیبایی برخورداری؛ حداقل این است که او را بگذاری تا عقده دل و خشم خود را خالی کند و راحت شود.

فرزند، هنگام خشمگین شدن پدر و زن، هنگام ناراحت شدن شوهر، باید همین کار را بکنند و بگذارند تا پدر و شوهر هرچه می خواهند بگویند و خود را راحت کنند. آن وقت است که پشیمان شده و عذر خواهی می کنند؛ اگر با آنها از در مقابله در آیی، خشم، ریشه می دواند و چون به خود آیند، در صدد انتقام و تلافی کاری بر می آیند که در وقت ناراحتی و بیهوشی با آنها کرده ای.

بیشتر مردم اینگونه نیستند؛ هرگاه فرد خشمگینی را ببینند، هرچه بگویند و بکنند، در مقابل با او همان کار را می کنند و این، بر خلاف حکمتی است که بیان شد و فقط خردمندان، آن را می فهمند.

انتقامجویی، زهر مهلکی است.

در کتاب (المصلوبون فی التاریخ) داستانها و حکایت‌های کسانی آمده که دشمنان خود را به بدترین شکل مجازات کرده و پس از آنکه آنها را کشته اند، باز هم راحت نشده و برای خالی کردن عقده خود، آنان را به دار آویخته اند. عجیب است! فرد کشته ای که به دار آویخته شود، احساس درد و عذاب و ناراحتی نمی کند. چون او، مرده است. اما قاتل زنده، از این کار لذت می برد و احساس آرامش می کند و از شکنجه بیشتر خوشحال می گردد. کسانی که آتش کینه نسبت به دشمنان، در وجودشان شعله ور است، هرگز احساس راحتی و آرامش نمی کنند؛ چون آتش انتقام و عقده، پیش از آنکه دشمنانشان را نابود کند، خودشان را به نابودی می کشاند.

خیلی عجیب است که بدانید یکی از خلفای بنی عباس نتوانست دشمنانش را

بکشد، چون دشمنانش قبل از اینکه او زمامداری حکومت را به دست بگیرد، مردند؛ اما وقتی به قدرت رسید، دشمنانش را از قبرهایشان بیرون آورد و با آنکه برخی پوسیده و از بین رفته بودند، اجساد آنها را به دار آویخت و سپس اجسادشان را در آتش سوخت. این، فوران و خروش کینه است که شادیه‌ها و زیباییه‌ها و آرامش وجود را از بین می‌برد. انتقام گیرنده بیشتر ضرر می‌کند؛ چون او اعصاب و آرامش خود را از دست می‌دهد.

لا یبلغ الأعداء من جاهل مایبلغ الجاهل من نفسه

«دشمنان به آن اندازه به جاهل ضربه نمی‌زنند که جاهل به خودش ضربه می‌زند».

﴿وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنْمِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ﴾ «و هر گاه تنها شوند از خشم بر شما انگشتان را گاز می‌گیرند؛ بگو: به سبب خشم خود بمیرید».

نکته

توبه راستین، بهترین و مفیدترین چیز برای انسان در زمانی است که مورد تجاوز و ستم قرار می‌گیرد و دشمنانش، بر او مسلط می‌شوند. این، نشانه سعادت است که انسان در چنان موقعیتی فکر و نگاهش را به خود و گناهان و عیبهای خویش معطوف ندارد و به عیبه‌ها و گناهانش و اصلاح آنها مشغول شود و توبه کند؛ آن وقت است که دیگر جایی برای فکر کردن به مصیبه‌ها که به آن گرفتار شده، باقی نمی‌ماند؛ بلکه او به توبه و اصلاح عیبهای خود می‌پردازد و خداوند، یاری او و حفاظت و دفاع از او را بر عهده می‌گیرد. به راستی چنین انسانی، چقدر خوشبخت است! چه مصیبت

خجسته ای برایش پیش آمده که پیامدی چنین زیبا و خوب دارد! اما توفیق و هدایت به دست خداست؛ آنچه که او بدهد، کسی، جلودارش نیست و هر آنچه را که او ندهد، کسی نمی تواند ببخشد. پس هر کسی، چنین توفیقی نمی یابد و هر کس، آن را نمی شناسد، آن را نمی خواهد و توانایی دستیابی آن را ندارد؛ چراکه انسان، هیچ توانایی و حرکتی جز به یاری خدا ندارد.

سبحان من یعفو و نهفو دائماً ولم یزل مهما هفا العبد عفا

«پاک و منزّه است خداوندی که با وجود لغزش و اشتباه بیایی و همیشگی ما عفو می کند و همواره از گناه و لغزش بندگان در می گذرد».

یعطی الذی یخطی و لا یمنعه جلاله عن العطاء لذی الخطا

«به کسی که اشتباه می کند، بذل و بخشش می نماید و محرومش نمی کند و این از جلال و بزرگی اوست».

در شخصیت دیگران ذوب مشو

انسان، سه مرحله را می گذراند: مرحله تقلید، مرحله انتخاب و مرحله ابتکار؛ تقلید، یعنی در آوردن ادای دیگران و به تن کردن جامه شخصیت آنها و ذوب شدن در آنان. علت تقلید، شیفتگی و تمایل شدید است. چنین تقلیدی برخی را وا می دارد تا در حرکتها و صدا و امثال آن از دیگران تقلید کنند؛ این کار، زنده به گور کردن شخصیت خود و خودکشی معنوی است. برآستی که چنین افرادی چقدر خود را در رنج و مشقت می اندازند؛ آنها بر عکس جهت خود، راه می روند و به عقب حرکت می کنند! صدای شخص دیگری را انتخاب می کنند! شیوه راه رفتن خود را ترک

می نمایند تا همانند فرد دیگری راه بروند! کاش اینها، در صفات پسندیده ای همچون علم و سخاوت و بردباری و امثال آن، که جایگاه انسان را بالا می برد، از دیگران الگوبرداری می کردند؛ اما وقتی می بینی که این مقلدان، در شیوه حرف زدن و اشاره دست، از دیگران تقلید می کنند، وحشت زده می شوی!!

می خواهم به تو بگویم: تو، موجودی دیگر و چیزی دیگر هستی؛ تو با توجه به ویژگیها و تواناییها، روش و شیوه مشخصی داری؛ از زمانی که خداوند، آدم را آفریده تا وقتی که خداوند جهان را به پایان برساند، دونفر، بطور کامل شبیه و همسان یکدیگر نبوده اند. ﴿وَأَخْتَلَفُ الْأَسْنَتِكُمْ وَاللَّوَانِكُمْ﴾ «و از جمله نشانه های خدا تفاوت زبان و رنگهایتان می باشد».

پس چرا ما می خواهیم صفات، استعدادها و تواناییهایمان با دیگران یکی باشد؟! زیبایی صدایت، این است که منحصر به تومی باشد و حرف زدن تو، زمانی زیباست که از دیگران متمایز باشد: ﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴾ «و کوههای سفید و سرخی هست که رنگهای مختلفی دارند و برخی سیاهند».

تجمعن شتی من ثلاث و أربع و واحدة أخرى فصارت ثمانیا

«هفت نفر گوناگون جمع شدند و یکی دیگر هم آمد و هشت نفر شدند».

سليمی و سلمی و الرباب و أختها و سعدی و لبني و المنی و قطامیا

«سليمی، سلمی، رباب و خواهرش و سعدی و لبني و منی و قطام».

در انتظار لطف خدا

زبان این سخنران ماهر، در مسابقه و میدان سخنوری، بند نمی آید؛ بلکه او همچنان زیبا و گیرا سخنرانی می نماید؛ او، سخنران پیامبر ﷺ و سخنران اسلام است و بس. وی در حضور پیامبر ﷺ برای یاری کردن دین، صدایش را بلند می کرد و به سخنرانی می پرداخت. او، ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه بود.

خداوند، آیه نازل فرمود که: ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾﴾ «ای مؤمنان! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و با او آنگونه که با یکدیگر سخن می گوید، بلند سخن نگویند که اعمال شما نابود می گردد و شما نمی فهمید».

قیس گمان کرد که منظور از این آیه، اوست؛ بنابراین از مردم کناره گیری کرد و در خانه اش ماند و گریست.

پیامبر ﷺ نبود او را احساس کرد و جویای حالش شد. اصحاب، آن حضرت ﷺ را از ماجرا باخبر کردند؛ پیامبر ﷺ فرمود: «نه، هرگز چنین نیست؛ بلکه او، از اهل بهشت است». بدین ترتیب، هشدار به بشارت تبدیل شد.

هناء محاذاك العزاء المقدما فما جزع المحزون حتى تبسما

«تهنیت و تبریکی که آن عزا را محو کرد و هنوز غمگین، داد و فریاد نکرده بود که لبخند زد».

ام المومنین عایشه رضی الله عنها یک ماه کامل شب و روز گریه می کرد و چیزی نمانده بود که گریه زیاد، جگرش را پاره کند و او را از بین ببرد؛ چون به عفت

و آبروی شریف او تهمت زده بودند؛ اما لطف و گشایش خدا سر رسید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ «کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر مؤمن تهمت می زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند».

عایشه رضی الله عنها خدا را ستایش کرد و پاکترین پاگان شد؛ آنگونه که قبلاً نیز چنین بود؛ مؤمنان از این گشایش آشکار شادمان شدند.

سه نفری که از شرکت در غزوه تبوک بازماندند و زمین با وجود فراخی اش بر آنها تنگ گردید و خودشان نیز از خود به تنگ آمده و یقین کرده بودند که از خشم خداوند پناهی جز خدا نیست، به لطف و کمک و گشایش خداوند شنوا و نزدیک، نوازش شدند و مورد آمرزش قرار گرفتند.

مشتاق کارهایی باش که به تو آرامش می بخشد

یکی از علما می گوید: بیمار شدم، پزشک به من گفت: مطالعه و پرداختن به مسایل علمی، بیماریت را بیشتر می کند. به او گفتم: نمی توانم خودم را کنترل کنم؛ من، از تو می خواهم که با دانش خود، در میان من و خود، داوری کنی؛ آیا مگر چنین نیست که آرامش و شادی، طبیعت انسان را قوی می کند و بدین ترتیب بیماریش، دور می شود؟ گفتم: بله. گفتم: علم و دانش، به من سرور و شادی می بخشد و طبیعت من، با آن قوی می گردد و بدین ترتیب احساس راحتی می کنم. گفت: این از دایره معالجه ما بیرون است. ﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ «آن را برای خود بد مپندارید؛ بلکه برایتان خوب است».

فرما صحت الأجسام بالعلل

لعل عتیک محمود عواقبه

«شاید رنج و اندوه تو، سرانجام خوبی داشته باشد. چه بسا جسمها، به وسیله بیماریها و علتها بهبود می یابند».

سفره همگانی خدا

ما چقدر به پشتکار و استفاده از وقت و پیشی گرفتن از دیگران با انجام کارهای درست و مفید نیازمندیم. روزی که فایده، آگاهی، خدمت، فرهنگ و تمدن را به دیگران ارائه می دهیم، خوشبخت می گردیم و هرگاه دانستیم که بیهوده به دنیا نیامده و بیهوده آفریده نشده ایم، احساس خوشبختی و آرامش می کنیم.

روزی کتاب (الأعلام) زرکلی را ورق زدم؛ دیدم که در این کتاب شرح حال شرفیها و غریبها، سیاستمداران، علما، حکما و ادیبان و پزشکان بیان شده است. نقطه اشتراک همه آنها این بود که همگی، افراد نابغه، مؤثر و برجسته بوده اند. با مطالعه زندگانی آنها، به سنت الهی در آفریده هایش پی بردم و دانستم که وعده و قانون خدا نسبت به بندگان، این است که هرکس، برای دنیا تلاش کند، بهره اش از دنیا بطور کامل به او می رسد و به شهرت و مال و مقام دست می یابد و هر کس، برای آخرت تلاش نماید، پاداش خود را که فایده و مقبولیت و رضامندی خدا است، در سرای آخرت خواهد دید: ﴿كُلًّا نُمِدُّ هُنُوْلًا وَّهَتُوْلًا مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ﴾ (ما، هر یک از اینها (را که خواهان آخرت) و اینها را (که دنیا طلب هستند) از بخشایش پروردگارت بهره مند می کنیم».

در این کتاب شرح حال نوابغ و سرآمدان و کسانی را دیدم که برای بشریت خدمت کرده و به آنها فایده رسانده اند، اما برای آخرت خود تلاش نکرده اند؛ بویژه

کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان نداشته اند. اینها، دیگران را بیشتر از خودشان سعادتمند کرده و روحیه دیگران را بیشتر از روحیه خود شاد و مسرور نموده اند. به همین خاطر برخی از ایشان را می بینی که خودکشی کرده و بعضی هم از وضعیت زندگی خود ناراحت و خشمگین بوده و گروهی دیگر با مشقت و رنج زندگی کرده اند. از خودم پرسیدم: وقتی دیگران به وسیله من شاد شوند و خودم بدبخت باشم و عده زیادی، از من فایده ببرند و خودم، محروم باشم، چه فایده دارد؟!

و أسعدت الكثير و أنت تشقى و أضحكت الأنام و أنت تبكى

«بسیاری را خوشبخت نمودی و حال آنکه خودت بدبخت هستی! مردم را به خنده آوردی و خودت گریه می کنی!»

با مطالعه این کتاب فهمیدم که خداوند، خواسته های این انسانهای سرآمد و نخبه را برآورده ساخته است؛ زیرا این، وعده الهی است و باید محقق شود؛ پس گروهی از اینها به جایزه نوبل دست یافته اند؛ چون خواهان جایزه نوبل بوده و برای آن تلاش کرده اند. برخی در میدان شهرت گوی سبقت را از همه ربوده اند؛ چون به دنبال شهرت و شیفته آن بوده اند و برخی به مال و ثروت دست یافته اند؛ چون دلباخته آن بوده اند و برخی از اینها بندگان صالح خدا هستند که به پاداش دنیا دست یافته و آخرت را هم بدست خواهند آورد. (ان شاء الله)؛ چراکه آنها، فضل و رضامندی خدا را می جستند.

یکی از معادلات درست و مورد قبول، این است که فرد گمنام و خوشبختی که از شیوه و روش خود راضی است، از فرد مشهوری که به سبب مبادی و فکرش بدبخت می باشد، بهره مندتر و موفقتر است.

ساربان و شترچران مسلمان در بیابان به سبب اسلامش از «تولوستوی» داستان

نویس معروف خوشبخت تر است. چون اولی، زندگیش را با آرامش و رضامندی بسر می کند و سرانجام خود را می داند؛ اما دومی با تلاشهای پراکنده، اراده مشوش، ناراضی از هدف و بی خبر از آینده و فرجامش، زندگیش را گذرانده است. مسلمانها، دارای بزرگترین دارو و علاجی هستند که تا کنون بشریت، آن را شناخته و کشف کرده است. این دارو، ایمان به قضا و تقدیر است؛ حتی برخی از حکما گفته اند: هر کس به قضا و تقدیر باور ندارد، هرگز روی سعادت را در زندگی نخواهد دید.

در این کتاب بارها این مفهوم را برای تکرار کرده ام و به شیوه های مختلف آن را ارائه نموده ام. من عمدا آن را تکرار می کنم؛ چون می دانم که من و بسیاری از امثال من، به تقدیر و قضا در موارد خوشایند، ایمان داریم و در موارد ناخوشایند، از تقدیر ناخشنود می شویم و اظهار نارضایتی می کنیم. از اینرو شرط مسلمانی و پیمان وحی، این است که (به تقدیر و خیر و شر و خوشایند و ناخوشایند آن ایمان داشته باشی).

هدایت و آرامش، نتیجه ایمان است

داستانی تعریف می کنم تا بدین سان مشخص شود که انسان خرسند از تقدیر، سعادت مند و آرام است و کسی که از تقدیر ناخشنود می باشد، همواره در بی قراری، حیرت و ناراحتی بسر می برد.

«بودلی» نویسنده معروف آمریکایی، در سال ۱۹۱۸ م در غرب آفریقای شمالی سکنی گزید. او، در آنجا با کوچ نشینان مسلمانی زندگی می کرد که نماز می خواندند، روزه می گرفتند و خدا را ذکر می نمودند. بودلی یکی از صحنه هایی را

که آنجا دیده، چنین تعریف می کند: روزی تندبادی وزیدن گرفت. طوفان، بقدری شدید بود که شنهای بیابان را با خود از دریای مدیترانه عبور می داد و در منطقه الرون فرانسه می انداخت. این تندباد به شدت گرم و سوزان بود؛ تا جایی که من احساس می کردم که موهای سرم از فرط گرما کنده می شوند؛ چنان ناراحت و خشمگین شدم که نزدیک بود دیوانه شوم؛ اما بادیه نشینها، هیچ شکایتی نکردند. آنها شانه هایشان را تکان داده و گفتند: تقدیر چنین است. و با نشاط و سرحال به کارهایشان مشغول شدند. رئیس قبیله گفت: چیز زیادی از دست نداده ایم؛ ما مستحق این هستیم که همه چیز را از دست بدهیم، ولی خدا را شکر و سپاس که چهل درصد حیوانات ما باقی مانده است و با اینها می توانیم کارمان را از سر نو آغاز کنیم.

یک اتفاق دیگر؛ روزی با اتومبیل صحرا را پشت سر می گذاشتیم که ناگهان یک چرخ ماشین، پنچر شد؛ راننده، زاپاس همراه نداشت و فراموش کرده بود که آن را با خود بیاورد. من، ناراحت و خشمگین شدم و اضطراب و اندوه، مرا فراگرفت. از بادیه نشینهایی که همراهم بودند، پرسیدم: چه کار می توانیم بکنیم؟ آنها، به من تذکر دادند که خشمگین شدن، هیچ فایده ای ندارد. بلکه انسان را به حماقت و کار نابجا وادار می کند. ناگزیر شدیم با همان چرخ پنچر به راه خود ادامه دهیم، اما دیری نگذشت که ماشین، از حرکت باز ایستاد؛ متوجه شدم که بنزین تمام شده است. اینجا هم هیچ یک از همراهان بادیه نشین من، خشمگین نشد و آنان، همچنان آرامش خود را حفظ کردند؛ پای پیاده به راه افتادند و آواز می خواندند. هفت سالی که در صحرا، میان کوچ نشینها گذراندم، به من آموخت و قانعم کرد که شمار زیادی از مردم آمریکا و اروپا که بیماری روانی دارند و کسانی که مبتلا به قند خون هستند، قربانیان زندگی شهری می باشند که شتاب را اساس کار خود قرار داده اند.

زمانی که در بیابان زندگی می کردم و در آن بهشت خدا بودم، هیچگاه از اضطراب رنج نمی بردم و آنجا آرامش و قناعت و رضامندی را یافته و حال آنکه بسیاری از مردم، سرنوشتی را که بادیه نشینان بدان باور دارند، مسخره می کنند و این را که آنها مطیع قضا و قدر هستند، به تمسخر می گیرند. ولی چه کسی می داند؟ شاید بادیه نشینها به حقیقت دست یافته اند؛ من، وقتی به گذشته بر می گردم و در ذهن خود گذشته ام را مرور می کنم و زندگی را بررسی می نمایم، به وضوح می بینم که در مراحل مختلف و به دنبال اتفاقاتی که برای من می افتد، زندگی، شکلی دیگر می گیرد و هرگز توان دور کردن آن را نداشته ام. بادیه نشینها این نوع حوادث را تقدیر یا قسمت یا قضای خداوند می نامند و تو آن را هر چه می خواهی، بنام. خلاصه اینکه با وجود گذشت هفده سال از زمانی که من بیابان را رها کرده ام، همواره در برابر تقدیر الهی، موضع بادیه نشینان را اتخاذ می کنم و با حوادثی که چاره ای برای آن نیست، با آرامش روبرو می شوم. این خوی و عادت که از بادیه نشینها به دست آوردم، در آرامش اعصابم بیشتر از هزاران مسکن و داروی گیاهی تأثیر دارد.

من، می گویم: صحرانشینان، این حقیقت را از مکتب محمد (ﷺ) فرا گرفته اند. خلاصه رسالت پیامبر (ﷺ)، نجات دادن مردم از سرگردانی و بیرون کردن آنها از تاریکیها به سوی نور و دور کردن غبار گمراهی از آنان و پایین نهادن بارهای سنگین از دوش آنهاست.

آنچه پیامبر هدایت (ﷺ) با آن مبعوث شده، اسرار آرامش و امنیت را به همراه دارد. تعالیم او، نشانه های نجات از سستی و کاهلی است؛ آموزه های او، اعتراف به تقدیر، عمل به دلیل، رسیدن به هدف و حرکت به سوی نجات و تلاش و زحمت بانتيجه

است. رسالت الهی، آمده که جایگاه تو را در جهان مشخص کند تا آسوده خاطر باشی؛ دلت آرام گیرد؛ غم و اندوهت، برطرف شود و کارت، خوب و رفتار و اخلاقت، زیبا باشد و بدین سان بنده نمونه ای باشی که راز وجود و هستی خود را درک کرده است.

میانۀ روی و اعتدال

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ (و اینگونه شما را امتی میانۀ رو قرار داده ایم).

سعادت، در میانۀ روی است، نه در غلو و ستم و افراط و تفریط. میانۀ روی، شیوه ای الهی و پسندیده است که انسان را از انحراف و کج روی حفاظت می کند. یکی از ویژگیهای دین اسلام، این است که اسلام، دین میانۀ روی است؛ اسلام، بین یهودیت و مسیحیت است. بدین صورت که یهودیت، به علم پرداخت و نسبت به عمل، بی توجهی کرد؛ مسیحیت، در عبادت مبالغه ورزید و دلیل را دور انداخت. اما اسلام با علم و عمل و با عنایت به روح و جسد و با عقل و نقل آمد. یکی از چیزهایی که تو را سعادت مند می نماید، میانۀ روی در عبادت است. در عبادت زیاده روی مکن که جسم و تنت ضعیف می شود و نشاط و دوام و پابندی ات بر کارها را از بین می برد.

همچنین نباید در عبادت کوتاهی بورزی؛ بدین صورت که نوافل را نخوانی و فرائض را کامل ادا نکنی و بگویی: بعدا انجام خواهم داد. همچنین در خرج کردن، راه میانۀ را برگزین؛ نباید اموال خود را تلف کنی و سرمایه ات را از دست بدهی و آنگاه با حسرت و اندوه و با فقر و تنگدستی، گوشه ای بنشینی. همچنین نباید بخل

بورزی و نکوهش شده و محروم بمانی.

در اخلاق و رفتار باید میانه رو باشی و در بین جدیت و سرسختی بیش از حد و نرمی بیش از اندازه، عمل کنی.

نه چنان ترشروی و اخمو باش و نه چنان که همواره بیهوده بخندی. نه زیاد گوشه گیر باش و نه بیش از حد با مردم اختلاط و همنشینی کن.

در کارها باید شیوه اعتدال و میانه روی را در پیش گرفت. همچنین در قضاوت کردن درباره مسایل و در تعامل با دیگران نیز باید میانه رو بود؛ نه آن اندازه زیاده روی درست است که پیمانه ارزشها کم گردد و نه چنان سخت گرفتن و قضاوت ناعادلانه ای که ارزشها و خوبیها نابود گردد؛ چون زیاده روی، اسراف است و تنگی

چشمی و سهل انگاری، ستم و جفا می باشد. ﴿ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا

أَخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾

«پس خداوند به اذن خویش مؤمنان را در آنچه از حق که در آن اختلاف کرده بودند، هدایت کرد و خداوند هر کس را که بخواهد، به راه راست هدایت می نماید».

نیکی، در میان دو بدی قرار دارد؛ یکی بدی افراط و دیگری بدی تفریط. خیر و خوبی، در میان دو شر و بدی قرار دارد: شر مبالغه و زیاده روی و شر غفلت و سهل انگاری. حق، میان دو باطل قرار دارد: یکی زیاده خواهی و زیاده روی و دیگری کم کردن و کاهش دادن. سعادت، میان دو بدبختی است: یکی بدبختی بی پروایی و دیگری بدبختی ایستایی و عقب نشینی.

نه این، نه آن

مطرف بن عبدالله می گوید: بدترین طرز راه رفتن، این است که چنان به رفتن ادامه دهی که هم خودت، آسیب بینی و هم چارپایت، آسیب ببیند. در حدیث آمده است: «بدترین سرپرستان، سختگیران هستند». آنها کسانی هستند که با خانواده و کسانی که سرپرستی آنها را بر عهده دارند، ظالمانه رفتار می کنند. بزرگواری و سخاوت، بین اسراف و بخل قرار دارد. شجاعت، میان بزدلی و بی باکی است و بردباری، میان تندخویی و حماقت است و لبخند، بین ترشرویی و قهقهه قرار دارد. صبر، بین سنگدلی و بی تابی است. مبالغه، دارویی دارد؛ دارویش، این است که از زیاده روی کاسته شود و مقداری از شعله سوزان آن خاموش گردد.

ایستایی و خستگی، با عزم و همت و نور امید معالجه می شود: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ

الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا

الضَّالِّينَ ﴿٧﴾﴾ «بارخدا! ما را به راه راست هدایت نما. راه کسانی که بر آنها نعمت

داده ای، نه راه کسانی که بر آنها خشم گرفته ای و نه راه گمراهان».

نکته

در زندگی، هیچ چیز از کنترل خود و خویشنداری در برابر آنچه انسان دوست دارد و یا از صبر و شکیبایی در برابر ناخوشیها، سخت تر نیست. خلاصه اینکه صبر، دشوارترین کار در زندگی است. به خصوص در شرایطی که زمان طولانی شود و انسان از موفقیت ناامید گردد.

این مدت، نیازمند توشه ای است که آذوقه سفر آن باشد. توشه ها، گوناگون و متفاوت هستند؛ از جمله:

نگاه کردن به مقدار بلا و اینکه ممکن بود بیشتر از این باشد.
 به یاد آوردن این مطلب که مصیبت بالاتر از این هم هست؛ مثل اینکه امکان داشت به جای این بلا، فرزندی را از دست بدهد.
 امیدواری به اینکه در عوض چیز از دست رفته، چیز دیگری را در دنیا بدست خواهد آورد و یا به پاداش آخرت خواهد رسید.
 لذت بردن از ستایش مردم و پاداش خداوندی.
 از دیگر توشه های این سفر، این است که بداند که داد و فریاد و بی تابی، فایده ای جز رسوایی ندارد.

همچنین باید از سایر مسایلی که از دیدگاه عقل و فکر نادرست هستند، پرهیزد.
 توشه صبر، همینها هستند و فرد صبور باید خودش را به این چیزها مشغول نماید و لحظات گرفتاری و بلایش را با اینها بگذراند.

اولیای خدا چه کسانی هستند؟

از صفات اولیای خدا، به موارد ذیل می توان اشاره کرد:
 مشتاقانه منتظر اذان بودن، کوشیدن برای تکبیر احرام، تلاش برای نماز خواندن در صف اول، همیشه در جلسات ایمانی نشستن، سلامت دل، حضور در مراسم سنت، اشتغال به ذکر خدا، تلاش و زحمت برای روزی حلال، ترک کارهای بی فایده، راضی بودن به روزی کفاف، آموختن وحی یعنی کتاب و سنت، خوشرویی، دردمند شدن به خاطر مصیبت و بلای مسلمین، پرهیز از اختلاف، صبر در سختیها و کار

خوب کردن.

برخورداری از زندگی متوسط، بهترین چیز است؛ نه توانگری و ثروتی که انسان را سرکش می کند و نه فقری که همه چیز را از یاد می برد؛ بلکه داشتن روزی کفاف، بهترین زندگی و سودمندترین روزی می باشد.

روزی کفاف و زندگی متوسط عبارت است از: خانه ای که در آن زندگی می کند؛ همسری که در آغوش او می آرامد؛ سواری خوب و مال و دارایی به اندازه ای که نیازهای ضروری، برآورده شوند.

خداوند با بندگانش مهربان است

یکی از افراد سرشناس ریاض به من گفت: در سال ۱۳۶۷ هـ. ق تعدادی از دریانوردان اهالی جیبیل برای شکار به دریا رفتند و سه شب و روز در دریا ماندند؛ اما یک ماهی هم شکار نکردند. آنها، نمازهای پنجگانه را می خواندند و در کنار آنها گروه دیگری بودند که نماز نمی خواندند، ولی ماهیهای زیادی صید می کردند. یکی از آنها گفت: سبحان الله! ما برای خدا نماز می گزاریم و شکاری به دست نیاورده ایم، اما اینها که یک سجده برای خدا نمی کنند، این همه ماهی به دامشان می افتد! بدین ترتیب شیطان، در دلشان وسوسه انداخت که نماز نخوانند؛ لذا نماز صبح را نخواندند؛ نماز ظهر را قضا کردند و پس از آن عصر را نیز نخواندند و بعد از نماز عصر به دریا رفتند؛ وقتی مشغول کار شدند، یک ماهی شکار کردند. ماهی را از آب بیرون آورده و شکمش را پاره نمودند و دیدند که در شکار آن ماهی، مرواریدی گرانبها است؛ یکی از آنها مروارید را با دست خود گرفت و زیر و رو نمود و گفت: سبحان الله! وقتی خدا را اطاعت کردیم، شکاری بدست نیاوردیم و

وقتی نافرمانی خدا را کردیم، به این ماهی و مروارید دست یافتیم؛ این روزی، جای تأمل دارد؛ سپس مروارید را به دریا انداخت و گفت: خداوند، عوض آن را به ما می دهد. سوگند به خدا که من آن را بر نمی دارم؛ چون آن را پس از آن بدست آوردیم که نماز را ترک کردیم. بیاید از اینجا که خدا را نافرمانی کرده ایم، برویم. لذا از آنجا به اندازه سه مایل دور شدند و خیمه زدند. سپس بار دوم به دریا رفتند و ماهی (کنعد) را شکار کردند و شکم آن را پاره نمودند؛ آنگاه همان مروارید را دیدند که در شکم این ماهی است و گفتند: ستایش خداوندی را سزااست که به ما روزی پاک و حلالی داد. این روزی را خداوند بعد از آن نصیب آنها نمود که شروع به نماز و ذکر و استغفار کرده بودند.

بین قبلا که گناه کرده بودند، این، روزی پلیدی بود و آن وقت که طاعت خدا را بجا آوردند، به روزی پاکی تبدیل شد. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾^(۱) «اگر آنها به آنچه خدا و پیامبر به آنها دادند، راضی می شدند و می گفتند: خداوند، ما را کافی است و خداوند از فضل خویش به ما می دهد و پیامبرش (بیش از گذشته به ما عطا می کند و ما) بی گمان به خدا (و رضایت او) علاقمندیم؛ (اگر چنین می گفتند و چنین می کردند، به سود آنها بود)».

این، لطف خداست؛ هر کس چیزی را برای رضای خدا رها کند، خدا به او بهتر از آن را می دهد.

این ماجرا، مرا به یاد داستان علی علیه السلام می اندازد که وارد مسجد کوفه شد تا دو رکعت نماز چاشت بخواند؛ پسر بچه ای، جلوی درب مسجد ایستاده بود؛ علی علیه السلام به او فرمود: ای پسر! قاطرم را نگاه دار تا نماز بخوانم. و سپس وارد مسجد شد. علی

قصد داشت تا وقتی بیرون بیاید، یک درهم به عنوان مزد نگاه داشتن قاطر، به پسر بچه بدهد. وقتی علی علیه السلام وارد مسجد شد، پسر مهار قاطر را از سرش جدا کرد و آن را بیرون آورد و به بازار برد تا بفروشد. علی علیه السلام بیرون آمد و پسر را نیافت و دید که قاطر، بدون مهار است. مردی را به دنبال پسر فرستاد. مرد به بازار رفت و دید که پسر، مهار را به فروش گذاشته است. آن مرد، مهار را به یک درهم خرید و بازگشت و علی علیه السلام را از ماجرا باخبر کرد. علی علیه السلام فرمود: سبحان الله! سوگند به خدا که می خواستم یک درهم حلال به او بدهم، اما او فقط حرام را پذیرفت.

لطف خدا، همه جا به بندگانش می رسد: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾﴾ «تو، به هیچ کاری نمی پردازی و چیزی از قرآن نمی خوانی (و شما ای مومنان!) هیچ کاری نمی کنید مگر اینکه ما، بر شما ناظر هستیم، در همان حال که شما بدان دست می یازید و سرگرم انجام می باشید. و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نمی ماند؛ چه ذره ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن؛ (همه اینها) در کتاب واضح و روشنی، ثبت و ضبط می گردد».

**و از جایی به بنده اش روزی می دهد
که بنده، تصورش را نمی کند**

تنوخی در کتابش مطلبی مناسب با این مورد بیان کرده و آورده است که تمام

درهای زندگی بر روی شخصی بسته شدند و او را به بینوایی کشاندند. روزی، هیچ چیز در خانه نداشت. خودش می گوید: روز اول را با خانواده ام با گرسنگی سپری کردم و روز دوم نزدیک غروب، همسرم به من گفت: برو و برای ما غذا و خوراکی پیدا کن؛ نزدیک است بمیریم. می گوید: به یاد زنی از خویشاوندانم افتادم، نزد او رفتم و او را از ماجرا با خبر نمودم. آن زن گفت: در خانه جز این ماهی که فاسد و متعفن شده، چیز دیگری نداریم. گفتم: همان را بده؛ ما در آستانه مرگ قرار گرفته ایم.

ماهی را گرفتم و بردم و شکمش را پاره کردم. در شکم ماهی مرواریدی بود که آن را به چند هزار دینار فروختم. ماجرا را برای آن زن که خویشاوند من بود، باز گو کردم. او گفت: من، از شما چیزی جز سهم خودم را نمی خواهم. آن مرد می گوید: بعد از آن ثروتمند شدم و برای خانه ام، وسایل خریدم و وضع خود را خوب کردم.

این، چیزی جز لطف خداوند متعال نیست. ﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ «هر

نعمتی که دارید از سوی خداوند است». ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ «آنگاه که از پروردگارتان کمک می خواهید و او، شما را اجابت می کند».

خداست که باران می دهد

یکی از عابدان فاضلی که همواره به ذکر و عبادت خدا مشغول بود، برای ما تعریف کرد که: همراه خانواده ام به صحرا رفته بودم؛ آبهای اطراف ما تمام شدند. من به قصد یافتن آب برای خانواده ام، بیرون رفتم و دیدم که آبگیر خشک شده است.

نزد آنها باز گشتم. پس با همدیگر به دنبال آب گشتیم، اما یک قطره آب نیافتیم. تشنه شدیم و بچه ها، از فرط تشنگی بی تابی می کردند. به یاد پروردگار افتادم؛ بلند شدم؛ تیمم زدم و رو به قبله نموده، دو رکعت نماز خواندم و سپس دستانم را به دعا بلند کردم و اشک از چشمانم سرازیر شد و با زاری از خدا خواستم که به داد ما برسد؛ به یاد فرموده الهی افتادم که می فرماید: ﴿أَمَّنْ تَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ «چه کسی دعای درمانده را اجابت می کند؟...». سوگند به خدا هنوز از جایم بلند نشده بودم و هیچ ابری هم در آسمان مشاهده نمی شد که ناگهان دیدم ابری بالای سرم قرار گرفته است. در جایم نشستم و باران شروع به باریدن کرد و آبگیرهای پیرامون ما پر از آب شدند؛ ما از آن آب نوشیدیم، غسل کردیم و وضو گرفتیم و خدا را ستایش نمودیم. سپس اندکی آن سوتر رفتم؛ دیدم که هیچ اثری از آب نیست و خشکی، بیداد می کند. دانستم که خداوند، این ابر را به خاطر دعای من آورد؛ از اینرو خدا را ستایش کردم. ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ ۗ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾ «و خداوند کسی است که باران را پس از آنکه ناامید شده اند، می فرستد و رحمت خویش را می گستراند و او، کارساز ستوده است».

ما باید با اصرار و زاری از خدا بخواهیم؛ چون تنها اوست که روزی می دهد و هدایت می کند و تنها اوست که اوضاع ما را بهبود می بخشد و تنها اوست که توفیق می دهد و گامهای انسان را استوار می سازد، کمک می کند و به فریاد ما می رسد. خداوند، در مورد یکی از پیامبران و خانواده اش می گوید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۗ وَكَانُوا لَنَا خَدِيعِينَ﴾

«آنان، در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می گرفتند و از روی بیم و امید، ما را به فریاد می خواندند».

خداوند، در عوض، چیز بهتری به او داد...

ابن رجب می گوید: یکی از عابدان، در مکه بود؛ آذوقه اش تمام شد و به شدت گرسنه گردید و در آستانه مرگ قرار گرفت. در همان حال که او، در کوچه های مکه دور می زد، ناگهان گردنبند گرانبهایی دید که روی زمین افتاده بود. آن را در آستین خود نهاد و به حرم رفت؛ آنجا مردی را دید که اعلام می کرد گردنبندش گم شده است. خودش، می گوید: آن مرد، نشانی گردنبند را به من داد. دانستم که راست می گوید؛ لذا گردنبند را با این شرط به او دادم که چیزی به من بدهد؛ اما او، بی آنکه به چیزی توجه کند و یا چیزی به من بدهد، گردنبند را برداشت و رفت. با خودم گفتم: بارخدا! برای رضامندی تو این گردنبند را به صاحبش دادم؛ پس در عوض آن چیز بهتری به من بده.

پس از مدتی این عابد، به سوی دریا رفت و سوار بر قایقی شد؛ ناگهان طوفانی خروشان، وزیدن گرفت و قایق را در هم شکست. این مرد، بر یکی از تخته های قایق سوار شد و باد، او را به این سو و آن سو می برد تا اینکه او را به ساحل یک جزیره کشاند. او، وارد جزیره شد و دید که آنجا مسجدی هست و مردمانی هستند که نماز می خوانند. او نیز نماز گزارد و سپس مشغول خواندن قرآن شد. اهالی جزیره گفتند: آیا تو قرآن خواندن یاد داری؟ می گوید: گفتم: بله. گفتند: پس به فرزندان ما قرآن بیاموز. وی می گوید: من، به بچه های آنها قرآن آموزش می دادم و آنها، به من مزد

می دادند. سپس چیزی نوشتم. گفتند: آیا به فرزندان ما نوشتن می آموزی؟ گفتم: بله؛ پس از آنها مزد می گرفتم و به فرزندانشان نوشتن یاد می دادم. سپس گفتند: اینجا دختر یتیمی است که پدرش وفات کرده است؛ آیا می خواهی با او ازدواج کنی؟ گفتم: اشکالی ندارد. با او ازدواج کردم و وقتی او را نزد من آوردند، دیدم که همان گردنبند در گردن اوست. گفتم: داستان این گردنبند را برایم تعریف کن. او تعریف کرد و گفت: پدرم این گردنبند را روزی در مکه گم کرده و آن را مردی پیدا نموده و به پدرم باز گردانده است و پدرم همواره در سجده نماز، دعا می کرد که خداوند به دخترش، همسری مانند آن مرد بدهد. گفتم: آن مرد، من هستم.

بدین سان خداوند، گردنبند را از راه حلال و مشروع نصیب او کرد؛ چون چیزی را برای رضامندی خدا رها کرد، خداوند در عوض آن چیز، بهتر از آن را به او داد. در حدیث آمده است: «خداوند پاک است و جز پاک را نمی پذیرد».

فقط از خدا بخواه

لطف الهی، نزدیک است و خداوند، شنوا و اجابت کننده می باشد. کوتاهی، از ماست؛ ما، به شدت نیازمندیم که با اصرار و زاری او را بخوانیم و از خواندن و صدا زدن او خسته نشویم. نگوئیم: دعا کردیم، اما اجابت نشد. بلکه باید چهره های خود را به خاک بمالیم و فریاد برآوریم: (یا ذا الجلال و الاکرام) و نامهای زیبا و صفات والای او را تکرار کنیم تا خداوند، خواسته ما را اجابت نماید یا از نزد خود چیزی برای ما انتخاب کند.

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ «پروردگارتان را با زاری و آهسته بخوانید».

یکی از دعوتگران، در یکی از کتابهایش می نویسد: مرد مسلمانی، به یکی از کشورها رفت و با خانواده اش آنجا پناهنده شد و خواستار تابعیت آن کشور گردید، اما همه درها، به روی او بسته شد. او، تمام تلاش خود را کرد و آنچه در توان داشت، انجام داد و قضیه را با همه آشنایان خود در میان گذاشت؛ اما هیچ چاره ای، کارساز واقع نشد و امیدش قطع گردید. سپس با عالم پرهیزگاری ملاقات کرد و از وضعیت خود به او شکایت نمود. آن عالم، به او گفت: تو باید در پاس اخیر شب، پروردگارت را بخوانی و از او بخواهی که نیزت را برآورده سازد. چون او، کارها را آسان می نماید. این مفهوم، در حدیث آمده است: (هر گاه خواستی از خدا بخواه و هر گاه کمک خواستی از خدا کمک بخواه و بدان که اگر همه امت جمع شوند تا سودی به تو برسانند، به تو سودی جز آنچه خدا برایت مقرر نموده، نمی رسانند).

این مرد می گوید: سوگند به خدا که رفتن نزد مردم و تقاضای سفارش کردن را رها کردم و پس از آن در پاس اخیر شب بر می خاستم و در سحر دعا می کردم؛ پس از چند روز یک درخواست عادی بدون واسطه به مسئولین مربوطه ارائه نمودم. چند روزی نگذشته بود که ناگهان در حالی که در خانه نشسته بودم، برای تحویل گرفتن شناسنامه مرا فراخواندند؛ با اینکه شرایط، بسیار سخت و دشوار بود.

﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ «خداوند نسبت به بندگانش مهربان است».

لحظات ارزشمند

تنوخی می گوید: یکی از وزرا، اموال پیرزنی را در بغداد غارت و املاک او را مصادره کرد. پیرزن نزد او رفت و با گریه و زاری از ستم او شکایت کرد. اما وزیر از

کارش پشیمان نشد و باز نیامد و توبه نکرد. پیرزن گفت: تو را دعای بد می‌کنم. وزیر خندید و او را به تمسخر گرفت و گفت: در پاس اخیر شب علیه من دعا کن. پیرزن رفت و همیشه در پاس اخیر شب بلند می‌شد و دعا می‌کرد؛ دیری نپایید که این وزیر، برکنار گردید و اموالش از دستش گرفته شد و ملک و زمین او مصادره گشت. سپس در بازار او را به خاطر رفتار بدش با مردم شلاق تعزیری زدند. در آن اثنا پیرزن از کنار او گذشت و به او گفت: آفرین؛ تو مرا به پاس اخیر شب راهنمایی کردی که بهترین وقت، برای دعاست.

ثلث اخیر شب در زندگی ما، لحظات ارزشمند و گرانبهایی است. در ثلث اخیر شب، پروردگار، می‌گوید: آیا کسی چیزی می‌خواهد که به او بدهم؟ آیا استغفارکننده ای هست تا او را بیمارزم؟ آیا دعاکننده ای هست تا دعایش را اجابت کنم؟

بنده با اینکه جوان هستم، در زندگی چیزهای زیادی شنیده ام و اتفاقاتی، در زندگی رخ داده که هرگز فراموششان نمی‌کنم؛ من هیچکس را نزدیکتر از خدا نیافته‌ام. راه حل، نزد اوست؛ فریادرس، اوست و لطف و مهربانی را نزد او باید جست.

در بحبوحه بحران خلیج فارس به همراه تعدادی از مردم با هواپیما از شهر ابها به سوی ریاض حرکت کردم. وقتی هواپیما بلند شد و در آسمان قرار گرفت، به ما اطلاع دادند که به علت نقصی که در هواپیما پدید آمده، دوباره به فرودگاه ابها بر می‌گردیم. به فرودگاه برگشتیم و آنها تا آنجا که می‌توانستند اشکال هواپیما را رفع کرده و آن را درست کردند؛ سپس بار دیگر پرواز نمودیم. وقتی نزدیک ریاض رسیدیم چرخهای هواپیما باز نشد و هواپیما همچنان در آسمان ریاض یک ساعت

کامل دور می زد و بیش از ده بار برای فرود آمدن تلاش کرد؛ اما نمی توانست در فرودگاه ریاض فرود بیاید. بنابراین دوباره به آسمان می رفت. اضطراب و نگرانی، همه را فرا گرفت و بعضی کاملاً روحیه خود را باخته بودند. زنان به شدت گریه می کردند و می دیدم که اشک مردم بر گونه هایشان سرازیر است و ما بین آسمان و زمین در انتظار مرگ بودیم که در یک قدمی ما بود. در آن لحظه همه چیز را به خاطر آوردم و هیچ چیزی را چون عمل صالح ارزشمند نیافتم و دل، متوجه خدا و جهان آخرت گردید و دنیا برای ما کاملاً بی ارزش می نمود. همه ما تکرار کردیم: (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ؛ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) یعنی: «هیچ معبود بحقّی جز الله نیست؛ او، یگانه است و شریکی ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آن اوست و او، بر هر کاری تواناست».

صادقانه این فریاد را سر می دادیم. پیرمرد کهنسالی، بلند شد و رو به سوی مردم فریاد زد که به خدا پناه ببرید و او را بخوانید و از او طلب آموزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه نمایید.

خداوند متعال، درباره مردم فرموده است: ﴿فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ «وقتی سوار کشتی می شوند، خالصانه و صادقانه خدا را به فریاد می خوانند».

ما، خداوندی را به فریاد خواندیم که دعای درمانده را اجابت می کند وقتی که او را بخواند. ما، با اصرار و زاری او را صدا زدیم و دیری نگذشت که در یازدهمین یا دوازدهمین بار هواپیما موفق به فرود شد و به سلامتی پایین آمدیم. وقتی از هواپیما پایین آمدیم گویا از قبرها بیرون آمده بودیم. مردم به حالت عادی خود بازگشتند؛ اشکها خشک شد و لبخند بر لبان همه نقش بست. به راستی که خداوند، چقدر

مهربان است.

کم نطلب الله فی ضر یحل بنا
فإن تولت بلایانا نسیناه
«چقدر خداوند را در سختیها و زیانهای که بر ما فرود می آید، می خوانیم و
چون بلاهای ما، دور می شوند، خدا را فراموش می کنیم».

ندعوه فی البهران ینجی سفینتنا
فان رجعنا الی الشاطی عسیناه
«در دریای متلاطم او را صدا می زنیم و از او می خواهیم که کشتی ما را نجات
دهد و وقتی به ساحل بر می گردیم، نافرمانی او را می کنیم».

ونرکب الجوفی أمن وفی دعة
و ما سقطنا لأن الحافظ الله
«با امنیت سوار هواپیما می شویم و سقوط نمی کنیم؛ چون خداوند، حافظ و
نگهبان است».

این، جز لطف و عنایت خداوند، چیز دیگری نیست.

به سوی مرگ یا فرار از مرگ؟

روزنامه القصیم از دیرباز در این سرزمین منتشر می شود؛ در یکی از شماره هایش
می نویسد: جوانی، در دمشق، آماده سفر شد و به مادرش گفت: هواپیما، در فلان
ساعت پرواز می کند. وی، از مادرش خواست تا او را پیش از ساعت پرواز، از
خواب بیدار کند. جوان، خوابید و مادرش از رسانه ها به وضعیت آب و هوا گوش
می داد که اعلام شد: هوا، ابری و طوفانی است و بادهای شنی تندی در حال وزیدن
می باشد. دل مادر، برای تنها فرزندش سوخت و او را بیدار نکرد تا از پرواز بماند؛
چون هوا برای سفر مناسب نبود و ترسید مبادا در این وضعیت نامناسب اتفاقی بیفتد.

چون مطمئن شد که وقت گذشته و هواپیما، پرواز کرده است، کنار فرزندش رفت تا او را بیدار کند؛ ناگهان دید که فرزند در رختخوابش جان به جان آفرین تسلیم کرده است. ﴿قُلْ إِنْ أَلَمَّوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾﴾ «بگو: مرگی که از آن می گریزید، سرانجام با شما رویاروی می گردد؛ سپس به سوی دانای نمان و آشکار باز گردانیده می شوید و شما را از آنچه کرده اید، باخبر می گرداند».

آن جوان، از مرگ فرار کرد و در دام آن افتاد.

عوام گفته اند: کسی که نجات، برای او مقدر است، در دریا هم برای او راهی درست می شود.

هنگامی که اجل انسان، فرا رسد و مهلتش در دنیا پایان یابد، چه چیزی سبب مرگ انسان می گردد؟

داستانهایی درباره مرگ

شیخ علی طنطاوی، در دیده ها و شنیده های خود می گوید: فردی، در منطقه شام کامیونی داشت. شخصی، با او همسفر شد و در قسمت بار کامیون، نشست. در عقب ماشین، تابوتی بود که اجساد مردگان را در آن می گذاردند. تابوت، روکشی داشت که در مواقع ضروری، روی آن می کشیدند؛ باران شروع به باریدن کرد. مردی که عقب سوار بود، داخل تابوت رفت و با روکش، خود را پوشاند. در بین راه، فرد دیگری سوار شد و عقب کامیون نشست و نمی دانست که کسی داخل تابوت هست. باران همچنان می بارید و مردی که بعداً سوار شده بود، گمان می برد

که تنها او، در عقب ماشین نشسته است. اما ناگهان مردی که داخل تابوت بود، دستش را از داخل تابوت بیرون آورد تا ببیند که آیا باران بند آمده یا هنوز می بارد؟ وقتی دستش را بیرون کرد و آن را تکان داد، مردی که در کنارش بود، نگران و آشفته شد و ترس او را فرا گرفت و گمان برد که این مرده، دوباره زنده شده است. از اینرو از خود بی خود شد و از بالای کامیون به پایین افتاد و ضربه مغزی شد و در جا در گذشت.

خداوند، چنین مقرر کرده بود که اجل این مرد، بدین صورت بیاید و بدین وسیله بمیرد.

کل شیء بقضاء و قدر و المنایا عبر آی عبر

«هر چیز، طبق تقدیر و قضا انجام می شود و مرگها، عبرتهایی قابل پند هستند».

بنده، همواره باید به خاطر داشته باشد که مرگ، همراه اوست و او دارد به سرعت به سوی مرگ می رود و صبح و شام منتظر مرگ است. علی بن ابی طالب علیه السلام چه زیبا گفته است که: «آخرت در حال روی آوردن به سوی ما است و دنیا، در حال پشت کردن به ما می باشد؛ پس از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. امروز کار کردن است و حساب و کتابی نیست و فردا (روز قیامت) فقط حساب و کتاب است و عملی در کار نیست».

این توصیه علی علیه السلام به ما می گوید که انسان باید همواره آماده باشد و به وضعیت و حالت خویش، سر و سامان دهد و از سر نو توبه کند و بداند که در تعامل با پروردگاری بزرگوار و نیرومند می باشد. خداوندی که لطف و مهربانی او، فراوان است.

وقتی مرگ، بیاید، از هیچکس اجازه نمی گیرد و با کسی رو در بایستی ندارد.

مرگ، پیش از آمدن هشدار می دهد که مردم باخبر شوند: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ «هیچکس نمی داند که فردا چه به دست می آورد و هیچکس نمی داند که در کدام سرزمین می میرد...» ﴿لَا تَسْتَخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً ۖ وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ﴾ «یک لحظه پس و پیش نمی شوید».

همچنین طنطوای در دیده ها و شینده های خود می گوید: اتوبوسی پر از مسافر بود؛ راننده در حالی که اتوبوس را به جلو می راند، به چپ و راست نگاه می کرد؛ ناگهان توقف نمود. مسافران به او گفتند: چرا ایستادی؟ گفت: برای این ایستاده ام تا پیرمردی که با دست اشاره می کند، سوار شود. مسافران گفتند: ما که کسی را نمی بینیم. گفت: به او نگاه کنید؛ گفتند: ما کسی را نمی بینیم. گفت: او اینک دارد می آید که با ما سوار شود. مسافران همه یک صدا گفتند: سوگند بخدا هیچ کسی را نمی بینیم و ناگهان راننده، روی صندلی اتومبیلش، چشم از جهان فرو بست. آری! مرگ او، فرا رسیده بود و این، سببی برای موت او بود. ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ «وقتی اجلشان بیاید، یک لحظه پس و پیش نمی شوند».

انسان از خطرهای می هراسد و از جایی که احتمال مرگ می رود، دلش می لرزد؛ اما ناگهان محل امن، باعث مرگ او می گردد: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أِطَاعُونَا مَا قُتِلُوا ۗ قُلْ فَادْرَءُوا عَنِّي أَنفُسِكُمُ الْمَوْتِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ «آنان، کسانی هستند که نشستند و (از جنگ کناره گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می کردند، (و حرف ما را می شنیدند) کشته

نمی شدند. بگو: پس مرگ را از خود دور بدارید، اگر راست می گوید». عجیب است ما، تنها زمانی درباره دیدار با خدا و فناپذیری دنیا و در مورد داستان جدایی از دنیا فکر می کنیم که در معرض خطر قرار می گیریم.

هیچ فریادرسی جز الله نیست

در سال ۱۴۱۳ هجری از ریاض به شهر دمام سفر کردم؛ حوالی ساعت دوازده ظهر به آنجا رسیدم. قصد داشتم به دیدار یکی از دوستانم بروم، اما او سرکار بود و دیر وقت از محل کارش بر می گشت؛ از اینرو تصمیم گرفتم تا وقتی او از سر کار می آید، به هتل بروم. تاکسی گرفتم و از فرودگاه به هتل رفتم. وقتی وارد هتل شدم، دیدم مردم زیاد نیستند و تعطیلات نبود که مردم زیاد باشند.

اتاقی کرایه کردم؛ اتاق من، در طبقه چهارم هتل و دور از کارمندان و کارگران هتل بود. و هیچکس هم با من در هتل نبود. وارد اتاق شدم. کیفم را روی تخت گذاشتم؛ وارد سرویس شدم تا وضو بگیرم. درب دستشویی را بستم. پس از آنکه وضو گرفتم، آمدم که در را باز کنم، اما دیدم در قفل است و باز نمی شود.

هرچه تلاش کردم، موفق نشدم در را باز کنم. من، در آن جای تنگ باقی ماندم؛ نه پنجره ای داشت که کسی را صدا کنم و نه تلفنی که تماسی بگیرم و نه کسی در آن نزدیکی بود که صدایش بزنم. پروردگار را یاد می کردم و حدود بیست دقیقه در جای خود ماندم؛ گویا این بیست دقیقه، دو سه روز بر من گذشت. عرق، از سرپای بدنم سرازیر بود و قلبم به تپش و اضطراب افتاده بود و به خاطر دو قضیه ناراحت بودم: یکی اینکه جای نامناسبی گیر افتاده بودم و دیگر اینکه راهی برای ارتباط نبود که دوست یا خویشاوندی باخبر شود. افکار زیادی در ذهنم دور می زد و در این

بیست دقیقه چه ها که بر من نگذشت!

قد یضیق العمر إلا ساعة و تضیق الأرض إلا موضعا

«زندگی و زمین به تنگ می آید؛ مرگ در یک لحظه و در یک جا می رسد».

بالاخره به این فکر افتادم که در را با قدرت تکان دهم و با جسمی ضعیف و نحیف، شروع به تکان دادن درب نمودم و متوجه شدم که درب آهسته آهسته و مانند حرکت عقربه ساعت باز می شود. در را همچنان تکان می دادم و وقتی خسته می شدم، کمی درنگ می کردم و سپس کارم را ادامه می دادم. بالاخره در، باز شد و من گویا از قبری بیرون آمده بودم. به اتاقم برگشتم و خداوند را ستایش کردم و ضعف انسان و بیچارگی او و این را به یاد آوردم که مرگ، همواره به دنبال انسان می باشد. همچنین به کوتاهیهای خودمان در حق زندگیمان اندیشیدم و به خاطر آوردم که ما، جهان آخرت را فراموش کرده ایم.

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ «و بترسید از روزی که در آن به سوی

خدا باز گردانده می شوید».

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ «هر کجا باشید

مرگ، شما را فرا می گیرد؛ گرچه در برجهای محکمی باشید».

در این باره مطالب عجیبی خوانده و شنیده ام. فردی را می بینی که به سوی مرگ می رود؛ اما آنچه مرگ تصور می شد، باعث زندگی او می شود و دیگری می خواهد از مرگ نجات یابد و به سوی زندگی می رود؛ اما ناگهان می بینی که آنچه او به سوی آن می رفت، مرگ قطعی بود. یکی به دنبال معالجه است، اما همین معالجه، باعث مرگ او می شود و دیگری خودش را فدا می کند و راهی را در پیش می گیرد که احتمال مرگ، در آن زیاد است، اما ناگهان نجات می یابد. پاک است

خداوند حکیم.

چه دردها که درمان نشود!

سیره نگاران نوشته اند: مردی، فلج و خانه نشین شد و سالهای طولانی را با خستگی و ناامیدی و شکست سپری کرد و پزشکان، از معالجه او درماندند و به خانواده و فرزندانش گفتند: او، معالجه نخواهد شد. در یکی از روزها از سقف خانه عقبی روی این مرد افتاد؛ او نمی توانست از جایش حرکت کند؛ عقب در سر او چند نیش زد و او را چند بار گزید. ناگهان بدنش از سر تا پا تکان خورد و دید که حیات، به همه اعضای بدنش بر می گردد و دارد خوب می شود؛ سرحال و بانشاط بلند شد، روی پاهایش ایستاد و سپس اندکی در اتاق خود قدم زد و آنگاه در را باز کرد و نزد زن و فرزندانش رفت. آنها در کمال ناباوری دیدند که او، ایستاده است؛ باورشان نمی شد و نزدیک بود که از تعجب و حیرت بیهوش شوند. آن وقت او، ماجرا را برایشان تعریف کرد.

پاک و منزّه است خداوند که این مرد را بدین سان بهبود بخشید! من، این مطلب را برای یکی از پزشکان تعریف کردم؛ او قضیه را تأیید کرد و گفت: نوعی مار سمی وجود دارد که شدت زهرش را با فعل و انفعالات شیمیایی، کاهش می دهند و با آن، چنین فلجهایی را معالجه می کنند. بسی بزرگ و والاست خداوند مهربان که هیچ بیماری و مرضی نیاورده مگر آنکه برای آن دوا و علاجی پدید آورده است.

کرامات اولیا

صله بن اشیم عابد و زاهد تابعی، به شمال می رود تا در راه خدا جهاد کند. او، در بین راه و در جنگلی است که شب، فرا می رسد. وی، به قصد نماز در میان درختان وضو می گیرد و به نماز می ایستد. ناگهان شیری درنده به او نزدیک می شود و گرداگرد او که مشغول نماز است، دور می زند و می غرد؛ اما صله همچنان از همه چیز بریده و غرق مناجات با خداست. او، به نماز و ذکر خودش ادامه می دهد تا اینکه بعد از دو رکعت سلام می دهد و نماز را تمام می کند و سپس به شیر می گوید: اگر به خوردن من و کشتن من امر شده ای، پس مرا بخور و اگر به این کار امر نشده ای، بگذار با پروردگارم مناجات کنم؛ شیر دمش را پایین انداخت و از آنجا رفت و صله را گذاشت تا نماز بخواند.

کتاب البدایة و النهایة و دیگر کتابهای تاریخ را مطالعه کن؛ این مطلب در مورد سفینه خادم پیامبر ﷺ در کتابهایی که شرح حال اصحاب را نوشته اند، بیان شده است. او و همراهانش از ساحل دریا آمدند و وقتی به خشکی رسیدند، ناگهان دیدند که شیر درنده ای، به سوی آنها می آید؛ سفینه گفت: ای شیر! من از اصحاب پیامبر ﷺ و خادم او هستم و اینها، همراهانم هستند و تو، نمی توانی با ما کاری داشته باشی؛ آنگاه شیر، پا به فرار گذاشت و چنان غرشی سر داد که صدایش در اطراف طنین انداز شد. این وقایع و اتفاقات را جز فرد خود بزرگ بین، کسی رد نمی کند؛ سنتهای خداوندی در آفریده هایش، حاوی مواردی هستند که چنین قضایایی را تأیید می کنند.

اگر بحث به درازا نمی انجامید، دهها داستان صحیح در این باره ذکر می کردم.

اما به ذکر حدیثی که در چند سطر بعد می آید، بسنده می کنم. این حدیث، به خوبی روشن می کند که خداوند، مهربان و حکیم است؛ هیچ چیزی، از او پنهان نمی ماند و او، به همه مردم آگاه است و لطف او، شامل همه می شود: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾ «هیچ سه نفری در گوشه نجوا نمی کنند مگر آنکه خداوند، چهارمین آنهاست و نه پنج نفر مگر آنکه خداوند ششمین آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتر از این، نجوا نمی کنند، مگر اینکه هر جا که باشند، خدا با آنهاست».

الله به عنوان کارساز و شاهد کافی است.

بخاری در صحیح خود آورده که مردی از بنی اسرائیل از کسی دیگر درخواست نمود تا هزار دینار به او قرض بدهد. او گفت: آیا گواهی داری؟ گفت: گواهی جز خدا ندارم. گفت: همین که خدا گواه باشد، کافی است. سپس هزار دینار به او قرض داد و زمان بازپرداخت آن را تعیین کردند و آن مرد رفت. در میان آبادیهای آن دو، نهر آبی بود. وقتی زمان بازپرداخت قرض، سر رسید، شخص بدهکار، آمد و کنار نهر ایستاد تا قایقی گیر بیاورد و سوار شود و دینارها را به صاحبش پس بدهد. اما قایقی نیافت تا اینکه شب شد و تا مدتی طولانی ایستاد و کسی را نیافت که او را با خود به آن سوی آب ببرد؛ پس گفت: خدایا! او از من گواه خواست و من گواهی جز تو نیافتم؛ از من ضامن و کفیل خواست و من ضامنی جز تو نداشتم؛ بار خدایا! این پیام و نامه را به او برسان؛ آنگاه تکه چوبی گرفت و آن را سوراخ کرد و دینارها را

داخل آن گذاشت و نامه ای نوشت و داخل آن نمود. سپس تکه چوب را به آب انداخت؛ به اذن خداوند و به لطف و عنایت او، چوب، در آب حرکت کرد. صاحب دینارها هم آمده بود و در کنار آب منتظر کسی بود که دینارها را به او قرض داده بود. او، در کنار آب ایستاد و انتظار کشید؛ اما کسی را نیافت. با خودش گفت: چرا چوبی برای خانه نبرم که به عنوان هیزم از آن استفاده کنم. ناگهان چشم او به چوبی افتاد که دینارها داخلش بودند. آن را گرفت و به خانه برد. وقتی آن را شکست، چشمش به دینارها و نامه افتاد.

آری! گواه، خداوند بود؛ از اینرو یاری کرد و کفیل، او بود و بدین سان ضمانت خود را انجام داد. پس والا و منزه است او.

﴿ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾ ﴿۳۳﴾ «مؤمنان باید بر خدا توکل کنند».

﴿ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾ ﴿۳۳﴾ «اگر شما مؤمن هستید، پس باید بر خدا توکل کنید».

نکته

لبید می گوید:

فأكذب النفس إذا حدثتها
 إن صدق النفس يزري بالأمل
 «هرگاه با نفس خود سخن گفتی، به نفست دروغ بگو؛ راست گفتن به نفس، آرزو را کم می کند».

بستی می گوید:

أفد طبعك المكدود بالهم راحة
 تجم وعلله بشيء من المرح

«به طبیعت رنج‌دیده ات آرامش ببخش؛ حواس خود را جمع کن و طبیعت خویش را با شوخی سرگرم نما».

و لكن اذا أعطيته ذاك فليكن بمقدار ما يعطى الطعام من الملح

«ولی هرگاه این را به طبیعت خود دادی، باید به اندازه نمک غذا باشد».

ابوعلی بن شبل می گوید:

ب حفظ الجسم تبقى النفس فيه بقاء النار تحفظ بالوعاء

«با حفاظت تن، روح در آن می ماند؛ آتش اگر در آتشدان باشد، خاموش

نمی شود».

فبالياس الممض فلاتمتها و لا تمدد لها طول الرجاء

«با ناامیدی رنج آور، نفس خود را مکش و نیز طمع و خیال را طولانی مکن».

و عدها في شدائدها رخاء و ذكرها الشدائد في الرخاء

«هنگام سختیها، نفس خود را به آسایش نوید بده و در آسایش و راحتی، سختیها

را به آن یاد آوری کن».

يعد صلاحها هذا و هذا بالتركيب منفعه الدواء

«این دو مورد، عامل صلاح و بهبود نفس بشمار می روند و دارو، با ترکیب،

سودمند و اثربخش می گردد».

نقش روزی حلال در اجابت دعا

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه این حقیقت را درک می کرد؛ او، یکی از ده نفری است

که به بهشت، مژده داده شده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد که خدا، دعایش را قبول

کند و تیر او، به هدف بخورد. از اینرو هرگاه سعد رضی الله عنه، دعا می کرد، دعای او قبول می شد؛ عمر رضی الله عنه تعدادی از اصحاب را فرستاد تا در مورد عدالت سعد رضی الله عنه در کوفه پرس و جو و تفحص کنند. مردم، سعد رضی الله عنه را ستودند. وقتی فرستادگان عمر رضی الله عنه به مسجدی در محله بنی عبس رفتند، مردی بلند شد و گفت: آیا از من در مورد سعد نمی پرسید؟ او، در قضاوت عدالت نمی کند و به مساوات حکم نمی نماید و همراه رعیت راه نمی رود. سعد رضی الله عنه گفت: بارخدا! اگر برای ریا و شهرت طلبی این حرفها را می زنی، چشمانش را کور کن و عمرش را طولانی بگردان و او را دستخوش فتنه ها نما.

پس عمر این مرد، طولانی شد؛ از پیری، ابروهایش، روی چشمانش افتاد و او، در خیابانهای کوفه به دنبال دختران بود و به آنها چشمک می زد. او که رسوای هر کوی و برزن شده بود، همواره اعتراف می کرد که: پیرمردی هستم مبتلا به فتنه؛ دعای سعد، مرا گرفته است.

این ارتباط با خدای عز و جل و صداقت با او و اعتماد به وعده های اوست. بابرکت است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

در (سیر أعلام النبلاء) در مورد سعد رضی الله عنه آمده است که مردی، بلند شد و به علی رضی الله عنه ناسزا گفت؛ سعد رضی الله عنه از علی رضی الله عنه دفاع کرد. اما آن مرد، همچنان به ناسزاگویی به علی رضی الله عنه ادامه داد. سعد رضی الله عنه گفت: خدایا! خودت با آنچه که می خواهی، به جای من پاسخ او را بده. پس شتری از کوفه با تمام سرعت حرکت کرد و به هیچ چیزی نگاه نمی کرد؛ آن شتر به میان مردم وارد شد تا به این مرد رسید و سپس او را با سمهایش کوید و او را در حضور مردم کشت.. ﴿ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ ﴿٥١﴾ «ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگانی

دنیا و روزی که مردم بر می خیزند، یاری می کنیم».

این داستانها را برایتان بیان می کنم تا باور و اعتمادتان، به وعده پروردگار بیشتر شود و او را به فریاد بخوانید و با او مناجات کنید و بدانید که لطف، لطف اوست. او، در قرآن به شما فرمان داده است که: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ «مرا بخوانید دعای شما را اجابت می کنم». ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ «و هر گاه بندگانم، از تو درباره من پرسیدند، من نزدیک هستم و دعای دعاکننده را اجابت می کنم وقتی مرا بخواند».

حجاج، حسن بصری را احضار کرد تا او را دستگیر نماید. حسن در حالی که جز به خدا و لطف او و اعتماد به وعده او به چیز دیگری نمی اندیشد با یاد خدا و ذکر نامها و صفات والای الهی و فریادخواهی از او، نزد حجاج رفت. در نتیجه خداوند، دل حجاج را دگرگون کرد و در دلش هراس انداخت و به محض اینکه حسن، رسید، حجاج که از قبل خودش را برای استقبال او آماده کرده بود، به سوی در رفت، از حسن استقبال نمود و او را در کنار خودش روی تخت نشاند و با نرمی با او سخن گفت؛ حتی به ریش حسن عطر مالید! آری! این خداوند است که او را مسخر کرده بود.

لطف الهی، در جهان جریان دارد؛ لطف خدا در دنیای انسانها، در دنیای حیوانات، در دریا و خشکی، در شب و روز و در وجود متحرک و ساکن، در حرکت است.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ

حَلِيمًا غَفُورًا ﴿۱۱۰﴾ «و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خداوند را به پاکی، ستایش می

کند؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید؛ بی گمان خدا بردبار و آمرزنده است».

در روایت صحیح آمده است: سلیمان علیه السلام، زبان پرندگان را یاد داشت؛ وی، همراه مردم از شهر بیرون رفت تا نماز باران بخواند. در مسیر حرکت به سوی محل برگزاری نماز، مورچه ای دید که پاهایش را بلند کرده بود و پروردگار را صدا می زد و دعا می کرد؛ خداوندی را صدا می زد که می دهد و می بخشد و به فریاد می رسد. سلیمان علیه السلام گفت: ای مردم! برگردید؛ دیگران، برای شما دعا کردند و همین کافی است. بلافاصله به سبب دعای این مورچه، باران شروع به باریدن کرد. در بسیاری از موارد، لطف الهی به خاطر حیوانات زبان بسته، می آید. چنانچه در اینجا باران رحمت الهی به خاطر مورچه ای سرازیر شد. همان مورچه ای که وقتی سلیمان علیه السلام با لشکر بزرگش در حال حرکت بود، در دنیای مورچگان به هموعانش گفت: ﴿ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَتَأْتِيهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِكُمْ لَا تَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴾ «مورچه ای گفت: ای مورچگان! به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند، شما را پایمال نکنند».

ابویعلی، حدیثی قدسی روایت نموده که خداوند می فرماید: «سوگند به شکوه و بزرگی ام، اگر پیرمردانی که در حال رکوع هستند و کودکان شیرخوار و حیوانات نبودند، از آمدن یک قطره باران برای شما جلوگیری می کردم».

همه، تسبیح گوی خدایند

هدهد، در دنیای پرندگان، پروردگارش را شناخت و سر تسلیم در بارگاه او فرود آورد؛ خداوند می فرماید: ﴿ وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْهَدَ أَمْ كَانَ

مِنَ الْغَافِقِينَ ﴿١٤٠﴾ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْنَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطٰنٍ
 مُّبِينٍ ﴿١٤١﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحْطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ
 يَقِينٍ ﴿١٤٢﴾ إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَهَآ عَرَشٌ عَظِيمٌ
 ﴿١٤٣﴾ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ
 أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿١٤٤﴾ أَلَا يَسْجُدُونَ لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ
 الْخَبْءَ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٤٥﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
 هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٤٦﴾ * قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿١٤٧﴾
 أَذْهَبَ بِكِتٰبِي هٰذَا فَأَلْقَهٗ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿١٤٨﴾ ﴿ و
 سلیمان، از لشکر پرندگان، سان دید و جویای حال آنها شد و گفت: چرا هدهد را
 نمی بینم؟ (او، در میان شماست) یا اینکه از جمله غائبان است؟ حتما او را کیفر
 سختی خواهم داد و یا او را سر می برم و یا اینکه باید برای من دلیل روشنی، اظهار
 کند. چندان طول نکشید (که هدهد برگشت و) گفت: من، از چیزی آگاهی یافته ام
 که تو از آن آگاه نیستی؛ من، برای تو از سرزمین سبأ یک خبر قطعی و مورد اعتماد
 آورده ام. من دیدم که زنی بر آنان حکومت می کند و همه چیز به او داده شده است
 و تخت بزرگی دارد. من، او و قوم او را دیدم که به جای خدا، برای خورشید سجده
 می کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آراسته و ایشان را از راه راست باز داشته
 است؛ آنان (به خدا و یکتاپرستی) راهیاب نمی گردند. (شیطان، آنها را از راه راست
 منحرف کرده) تا برای خداوند، سجده نکنند؛ (همان خداوند یکتایی که) پنهانهای
 آسمان و زمین را بیرون می آورد و می داند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را که

آشکار می سازید. جز خدا که صاحب عرش عظیم است، معبود برحق نیست. (سلیمان به هدهد) گفت: تحقیق می کنیم تا بینیم راست گفته ای یا از زمره دروغگویان بوده ای. این نامه مرا ببر و آن را به سویشان بپنداز و سپس از ایشان دور شو و در کناری بایست و بنگر به یکدیگر چه می گویند و چه واکنشی دارند؟».

هدهد رفت، اما آن داستانی طولانی، پیش آمد که به نتایج تاریخی انجامید. سبب آن، هدهد بود که پروردگارش را شناخت. حتی برخی از علما گفته اند: عجیب است! هدهد، از فرعون هوشیارتر بود؛ فرعون در حال آسایش و راحتی کفر ورزید و هنگام سختی و بلا ایمان آورد؛ اما ایمانش، به او فایده ای نرساند و هدهد در حال راحتی و آسایش ایمان آورد و هنگام سختی ایمانش به او فایده رساند.

هدهد گفت: ﴿أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ («شیطان، آنها را از راه راست منحرف کرده) تا برای خداوند سجده نکنند؛(خداوند یکتایی که) پنهانهای آسمان و زمین را بیرون می دهد و...».

اما فرعون می گفت: «برای شما خدایی جز خودم سراغ ندارم». بدبخت، کسی است که هدهد، از او هوشیارتر باشد یا مورچه از او به سرنوشت خود آگاهتر؛ نادان و بی خرد کسی است که راههای تاریکی در پیش داشته باشد و اعضای او، به او فایده ای نرسانند: ﴿هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ ءَاذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ («آنها، دلهایی دارند که با آن نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند».

زنبورهای عسل، از لطف الهی برخوردارند و عنایت و توجه خداوند، این حشره ضعیف را در بر گرفته است. او، با یاری خدا از کندوی خود به دنبال روزیش بیرون

می رود و فقط شهد گل‌های خوب و شیرین را می مکد و با عسلی که رنگ‌های مختلفی دارد و سبب شفای مردم است، به کندوی خود و نه کندویی دیگر بر می گردد و راهش را گم نمی کند و گیج نمی شود: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَىٰ الْأَنْحَلِ أَنْ أَتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿۱۸﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا تَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْتَفِرُونَ ﴿۱۹﴾﴾ «پروردگارت، به زنبوران عسل (راه زندگی آنان را) الهام کرد که از کوهها و درختها و داربست‌هایی که مردم، می سازند، خانه‌هایی برگزینند؛ سپس (خداوند به آنان الهام کرد که) از همه میوه‌ها بخورید و راه‌هایی را ببیماید که خدا، برای شما تعیین کرده است و کاملاً در اختیارند. از درون زنبور عسل، مایعی بیرون می تراود که رنگ‌های مختلفی دارد. در این مایع، شفا و بهبودی مردمان نهفته است. بی گمان در این، نشانه روشنی است برای کسانی که می اندیشند».

بهره تو از این داستانها و از این آموزه‌ها، این است که بدانی که خداوند، لطفی پنهان دارد؛ پس تنها او را صدا بزن و تنها او را بخوان و فقط به او امیدوار باش. تو یک وظیفه شرعی داری که در میثاق الهی و برنامه آسمانی آمده است؛ وظیفه ات، این است که برای خدا سجده کنی و شکرگزارش باشی و او را دوست بداری و با دل خود به او روی بیاوری. تو باید بدانی که همه انسانها و این جهان پهناور، در مقابل خدا نمی توانند هیچ کاری برای تو بکنند؛ همه اینها ضعیفند و به خدا نیازمند می باشند؛ آنان، صبح و شام روزی خود را از او می خواهند و سعادت و تندرستی و مال و مقام و همه چیز را از خداوندی در خواست می کنند که همه چیز،

در دست اوست.

﴿ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾ ﴿۱﴾ ای

مردم! شما به خدا نیازمندید و خداوند، توانگر و ستوده است.

تو باید با علم یقین بدانی که جز خدا، هیچکس تو را هدایت و یاری نمی کند و کسی جز او، تو را حفاظت و حمایت نمی نماید؛ فقط اوست که به تو آنچه می خواهی، می دهد. تو باید فقط او را پرستی. تنها به او امیدوار باشی، فقط از او کمک بخواهی و جایگاه و اندازه انسان را بدانی. آگاه باش که مخلوق، نیازمند خالق است و فانی، محتاج باقی؛ فقیر، نیازمند توانگر است و ضعیف، به قوی نیاز دارد. قدرت و توانگری و بقا و عزت، همه، از آن خدا هستند.

هرگاه این را دانستی، پس با نزدیک شدن به خدا و یا بندگی او و با بریدن از همه چیز و توجه به سوی او، خوشبخت خواهی شد و اگر از او طلب آمرزش کنی، تو را می آمرزد و اگر توبه کنی، توبه ات را می پذیرد؛ اگر از او چیزی بخواهی، به تو می دهد و اگر از او روزی بخواهی به تو روزی می رساند و اگر از او طلب کمک کنی، تو را کمک می کند و اگر شکر او را به جا بیاوری، نعمت خود را بیشتر می نماید.

از خدا راضی باش

اینکه بگویی: «به الله به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر، راضی هستم»، لوازم و شرایطی دارد؛ از جمله اینکه از پروردگارت راضی باشی و به دستورات و قضا و تقدیر خیر و شر او راضی و خرسند گردی. ایمان به تقدیر و قضا به صورت گزینشی درست نیست؛ یعنی اینکه اگر تقدیر الهی، طبق

میل تو بود، از آن راضی باشی و اگر بر خلاف میل تو بود، از آن ناراضی باشی؛ بنده نباید اینگونه باشد.

کسانی بوده و هستند که تنها در راحتی و خوشی و هنگام برخورداری از نعمت، از او راضی و خشنود می شوند و در سختیها به مخالفت با او بر می خیزند: ﴿فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ^ط وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَيْهِ وَجْهَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ «اگر خیری به او برسد، بدان مطمئن می شود و اگر بلایی به او برسد، روی می گرداند؛ دنیا و آخرت را از دست داده است».

بادیه نشینان، اسلام می آوردند؛ وقتی می دیدند که باران می بارد و گیاهان سبز می شوند، می گفتند: این، دین خوبی است. پس اطاعت می کردند و به دین خود پایبند می شدند؛ اما وقتی قحط سالی می آمد و اموال، از دست می رفتند و چراگاهها خشک می شدند، از دین بر می گشتند و رسالت و دین خود را رها می کردند. چنین اسلامی، اسلام هواپرستی و اسلام تمایلات است. مردمانی هستند که از خداوند خشنودند؛ چون آنها چیزی را می جویند که نزد خداست؛ آنها رضامندی و فضل و لطف او را می خواهند و برای آخرت تلاش می کنند.

رضینا بک اللهم ربا و خالقنا و بالمصطفی المختار نورا و هادیا

«پروردگارا! به تو به عنوان آفریننده و پروردگار راضی هستیم و به پیامبر برگزیده به عنوان نور و هدایتگر، خرسندیم».

فإما حياة نظم الوحي سيرها و إلا فموت لا يسر الأعاديها

«ما زندگی و حیاتی می خواهیم که وحی، مسیر حرکت آن را منظم نموده باشد و در غیر این صورت خواهان مرگی هستیم که دشمنان را شاد نمی کند».

کسی که خداوند، او را برای بندگی و خدمت دین انتخاب می نماید، اما او، این گزینه و توفیق را نمی پذیرد، سزاوار است که برای همیشه سقوط کند و هلاک گردد. ﴿ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿۷۶﴾﴾

«آیات خود را به او دادیم؛ او، خودش را از آن بیرون کشید؛ پس شیطان به دنبال او افتاد و از گمراهان شد.» ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ ۗ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۷۷﴾﴾ «و اگر خداوند در آنها خیری سراغ داشت، آنها را می شنواید و اگر آنها را بشنواند، پشت می کنند در حالی که رویگرداند.»

رضامندی، دروازه تدین و دینداری است؛ از این در، مقربان، وارد بارگاه پروردگارشان می شوند؛ مقربان درگاه الهی، کسانی هستند که به هدایت او خرسند و شادمانند و تسلیم فرمان او می باشند. پیامبر ﷺ غنیمت حنین را تقسیم کرد؛ آن حضرت ﷺ به بسیاری از سران عربها و آنهایی که اخیراً مسلمان شده بودند، غنیمت داد و به انصار ﷺ با اعتماد به رضامندی و ایمان یقین و خیر فراوانی که در دلهایشان بود، چیزی نداد؛ آنها چون مقصود پیامبر ﷺ را نمی دانستند، ناراحت شدند. پیامبر ﷺ آنها را جمع کرد و راز مسئله را برایشان توضیح داد و به آنها گفت که او، با آنهاست و آنها را دوست دارد و فقط بدین خاطر به عربهای تازه مسلمان، غنیمت داده که دلهایشان را به دست آورد. چون یقین آنها، ناقص است و به انصار فرمود: «آیا شما راضی نمی شوید که مردم با گوسفند و شتر برگردند و شما با پیامبر خدا به خانه هایتان برگردید؟ انصار، دوستان خاص پیامبر هستند و دیگران، دوستان عمومی او؛ خدا، بر انصار و بر فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار رحم کند. اگر مردم در وادی و مسیری حرکت کنند و انصار به وادی و مسیر دیگری بروند، من به همان

وادی و راهی می روم که انصار می روند».

در این هنگام شادی، سراسر وجود انصار را فرا گرفت و آرامش یافتند و به موفقیت دستیابی به رضامندی خدا و پیامبرش نایل گشتند.

کسانی که به رضامندی خدا چشم دوخته اند و مشتاق بهشتی هستند که به اندازه آسمانها و زمین گسترده است، تمام دنیا را با این رضامندی عوض نمی کنند.

بادیه نشینی در حضور پیامبر ﷺ مسلمان شد؛ پیامبر ﷺ مقداری مال به او داد. او گفت: ای پیامبر خدا! بدین خاطر با تو بیعت نکرده ام. پیامبر ﷺ فرمود: بر سر چه چیزی با من بیعت نموده ای؟ ضمن اشاره به گلویش گفت: بر سر این با تو بیعت کرده ام که تیری بیاید و به اینجا بخورد و از اینجا بیرون برود؛ (به پشت گردنش اشاره کرد). پیامبر ﷺ به او گفت: «اگر با خدا راست بگویی، با تو راست خواهد کرد»؛ سپس بادیه نشین در جنگ شرکت کرد و تیری به او خورد و از گلویش بیرون آمد و در حالی که راضی و خشنود بود، به لقای پروردگارش شتافت.

ما المال و الأيام ما الدنيا و ما تلک الكنوز من الجواهر والذهب

«مال و روزها و این دنیا و این خزانه های طلا و نقره، چیزی نیستند».

ما المجد والقصر المنيف و ما المنى ما هذه الأكداس من أغلى النشب

«بزرگی و کاخ مجلل و آرزوها، چیزی نیستند و این چیزهایی که انبار شده اند،

بالاترین سرمایه نمی باشند».

لا شىء كل نفسية مرغوبة تفنى و بيقى الله أكرم من وهب

«هر چیز گرانبها و مرغوبی که فنا می شود، چیزی نیست و فقط خدا که بهترین

بخشنده هست، باقی می ماند».

روزی پیامبر ﷺ اموالی را تقسیم کرد و آنها را به کسانی داد که در دینداری و

امانتداری، ضعیف بودند و در دنیای خوبیها و آرمانها تهیدست؛ اما به مردمانی که در راه خدا لبه شمشیرهایشان کج شده بود و اموالشان را در راه خدا خرج کرده و برای دفاع از دین مجروح شده بودند، چیزی نداد و به آنها گفت: «من، به مردمانی که بی قراری و طمع در دلهایشان هست، می دهم و به برخی از مردم چیزی نمی دهم؛ چون خداوند، در دلهایشان، ایمان یا خیر قرار داده است. یکی از آنها عمر و بن تغلب است.»

عمر و بن تغلب رضی الله عنهما همواره می گفت: این، سخنی است که نمی خواهم به جای آن تمام دنیا به من داده شود.

این، رضایت از خدا و خرسندی از حکم پیامبرش می باشد. تمام دنیا نزد این صحابی با یک کلمه پیامبر صلی الله علیه و آله که حکایت از رضامندی دارد، برابر نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله اصحابش را به پاداش الهی و بهشت و رضامندی او وعده می داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ یک از اصحابش را به قصر یا حکومت یک سرزمین یا باغی وعده نداد؛ بلکه همواره به آنها می گفت: چه کسی فلان کار را می کند؟ هر کس، آن را انجام دهد، پاداش او، بهشت است و یا می فرمود: اگر فلان کار را بکند، در بهشت همراه من خواهد بود. چرا که پاداش تلاش و جان و مالی را که در راه خدا، تقدیم نمودند، در آخرت می بینند و از آنجا که دنیا، ناچیز و بی ارزش است، تمام دنیا، نمی تواند به عنوان مزد و پاداش، با تلاشهای سترگ آنان برابری نماید.

در ترمذی روایت شده که عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که برای ادای عمره برود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: برادرم! مرا از دعای خود فراموش مکن.

پیامبر هدایت و پیشوای معصوم این سخن را می گوید؛ کسی درخواست دعا می کند که خودسرانه حرف نمی نزد. از اینرو این، سخنی بزرگ و گرانقدر است.

عمر رضی الله عنه همواره می گفت: این، سخنی است که دوست ندارم به جای آن تمام دنیا را داشته باشم. شما خودتان چنین احساس کنید که پیامبر به شما بگوید: مرا از دعای خود فراموش مکن؛ چه حالتی به شما دست می دهد؟!

هجرتنا و نام الרכب و اللیل مسرف و ما نمت عن ذکرک یا أکرم البشر
«ما رفتیم و کاروان خوابید و شب طولانی بود و از یاد تو ای بزرگترین
فردانسانیت! غافل نبوده ام».

لأنک أفعمت القلوب محبة و كحلت أجفان الیالی سنا القمر
«چون دلها سرشار از محبت تو هستند و پلکهای شب را با درخشش ماه خود،
سیاه کرده ای».

رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله از پروردگارش وصف ناپذیر است. او، در توانگری و فقر، در
جنگ و صلح، در قدرت و توانایی و هنگام ضعف و ناتوانی، در تندرستی و بیماری
و در سختی و راحتی، از خدا راضی بود.

وی، تلخی و رنج یتیمی را کشید؛ فقیر بود؛ چنانکه خرمای نامرغوبی هم برای
خوردن نمی یافت؛ از گرسنگی بر شکم خود سنگ می بست. یک بار مقداری جو
از یک یهودی قرض کرد و ردایش را گرو گذارد؛ روی حصیر می خوابید و اثر آن
بر پهلویش می ماند.

سه روز می گذرد، اما چیزی برای خوردن نمی یابد و با این حال از پروردگارش
راضی و خشنود است: ﴿ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّتِ
نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَجَعَلَ لَكَ قُصُورًا ﴾ «خجسته است خداوندی که اگر
بخواهد به تو بهتر از این می دهد، باغهایی که رودبارها از زیر درختان آن روان است

و برایت کاخهایی قرار می دهد».

در اولین رویارویی و روزی که او، در حزب خدا بود و تمام دنیا با تمام قدرت در مقابل او ایستادند، او از خدا راضی بود. در زمانی که عمو و همسرش خدیجه، وفات کردند و به شدت تکذیب شد و به کرامت او توهین گردید و صداقت او را زیر سؤال بردند و او را به دروغگویی و جادوگری و کفایت و دیوانگی متهم کردند، از خدا راضی بود؛ روزی که از شهر و دیارش طرد و آواره گشت و از شهری که کودکی خود را در آنجا گذرانده بود و یادآور خاطرات بچگی و بازیهای دوران کودکی و جوانیش بود، بیرون رانده شد، نگاهی به مکه انداخت، اشکهایش سرازیر شد و گفت: تو را از تمام شهرها بیشتر دوست دارم و اگر اهالی تو، مرا بیرون نمی کردند، تو را ترک نمی کردم؛ اما با این حال از خدا راضی بود.

زمانی که به طائف رفت تا دعوت خود را عرضه کند، مردم طائف به بدترین شکل از او استقبال کردند و او را چنان سنگ زدند که پاهایش خونین شد؛ اما او، از پروردگارش راضی بود. آنگاه که از مکه رانده شد و در راه مدینه با اسبها به تعقیبش پرداختند و زمانی که به هر سو می رفت، مانعی سر راهش ایجاد می کردند، از خدا راضی بود. آری! او، از پروردگارش در هر جا و در هر وقت راضی بود؛ در جنگ احد شرکت می کند، سرش زخمی می گردد، دندانش می شکند، عمویش شهید می شود و یارانش، به شهادت می رسند و لشکرش، آسیب می بیند، اما او می گوید: پشت سر من صف ببندید تا پروردگارم را ستایش کنم.

کافران اعم از منافقان، یهودیان و مشرکان، بر ضد او با یکدیگر هم پیمان شدند، اما او، استوار و با توکل به خدا و در حالی که کارش را به خدا سپرده، ایستادگی می کرد و به این افتخار نایل می گردید که: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾

«و پروردگارت به تو خواهد داد؛ پس خوشنود می شوی».

فریادی در میان نخلها

محمد ﷺ از مکه، از وطن و از جایی که فرزندان و خانواده اش در آنجا بودند، رانده شد و آواره گشت؛ به طایف رفت، با تکذیب و مخالفت روبرو شد و او را سنگباران کردند و دشنام و ناسزا نثارش نمودند و او را آزار دادند و چشمانش اشکبار گردید و از پاهایش، خونهای پاکش چکید؛ دلش، از تلخی مصیبتی که بر او آمد، اندوهگین گشت. در آن حال به چه کسی پناه برد؟ به چه کسی شکایت کرد؟ و چه کسی را صدا زد؟ و به چه کسی رو نمود؟ به خداوند قوی، قهار، توانمند و یاری دهنده.

محمد رسول الله ﷺ رو به قبله کرد و شکر پروردگارش را گزارد و مناجاتی صادقانه و گرم با او نمود و به درگاه او شکایت و دعا کرد و اظهار ستمدیگی و دردمندی نمود.

المآقی من الخطوب بکاء و المآسی علی الخدود ظماء

«چشمها به خاطر بلاها گریانند و بلاها، گونه ها را پژمرده کرده اند».

و شفاه الأيام تلثم وجها نحتته الرعود و الأنواء

«و لبهای روزگار، چهره ای را می بوسند که مصیبتها آن را چروک و پژمرده کرده اند».

به دعای پیامبر ﷺ و خواستن وی از مولا و پروردگارش در شب نخله گوش دهید که می گوید: «بارخدا! از ضعف و ناتوانی خود و از بی حرمتی مردم به من، به تو

عرض حال و شکایت می کنم؛ تو، مهربانترین مهربانان و پروردگار مستضعفان و پروردگار من هستی؛ مرا به چه کسی می سپاری؟ به نزدیکی که به من اخم می کند یا به دشمنی که کارم را به دست او داده ای؟ اگر تو، از من ناخشنود نباشی، پروایی ندارم؛ اما عافیت و گذشت تو، برایم بهتر و فراختر است؛ به نور چهره ات که تاریکیها را روشن کرده و کار دنیا و آخرت بر اساس آن سامان گرفته، پناه می برم از اینکه غضب و خشم تو، مرا فرا بگیرد؛ رجوع و انابت به سوی توست تا اینکه خوشنود شوی و هیچ حرکت و توانی، جز به یاری تو میسر نیست».

جوایز نخستین مسلمانان

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴾ ﴿۱۸﴾ «به راستی که خداوند از مؤمنان راضی شد، آنگاه که زیر درخت با تو بیعت می کردند؛ پس آنچه را که در دلهایشان بود، دانست؛ لذا آرامش را بر آنها فرود آورد و فتح و پیروزی نزدیکی را به آنها پاداش داد».

رضامندی خدا، آخرین چیزی است که مؤمنان، آرزو می کنند و صادقانه می جویند و رستگاران برای آن می کوشند. از رضامندی خدا، هیچ چیزی بالاتر و باارزشتتر نیست. رضامندی خدا، بزرگترین خواسته و بهترین هدف و والاترین هدیه است. در اینجا رضامندی خدا بیان شده و در آیه ای دیگر، آمرزش الهی بیان گردیده است: ﴿ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ﴾ «تا خداوند گناهان گذشته و

آینده ات را بیامرزد». در جایی دیگر، توبه را برجسته نموده است: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ «خداوند، توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت». خدای متعال، در جایی دیگر عفو را بیان نموده است: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ﴾ «خداوند تو را عفو نموده؛ چرا به آنها اجازه دادی؟». اما در اینجا می گوید: قطعاً خداوند از آنها راضی است؛ چون آنها با تو بیعت می کنند و خداوند از آنچه در دل‌هایشان هست، باخبر است. بیعت آنها، برای این بود که جان‌هایشان را برای رضای خدا فدا نمایند و زندگی و وجود خود را نثار رضامندی پروردگارشان کنند؛ چون مردن آنها، سبب حیات رسالت می شود و با کشته شدن آنان، آیین الهی، جاودانه می ماند و جان دادن آنها، سبب بقای میثاق آسمانی می گردد.

خداوند، ایمان، یقین محکم و اخلاص و صداقتی را که در دل‌هایشان بود، می دانست؛ در راه خدا خسته شدند و بی خوابی کشیدند، گرسنگی و تشنگی تحمل کردند، ضرر و زیان دیدند و دچار مشقت و سختی شدند؛ در نتیجه خداوند از آنها راضی شد.

اصحاب، فرزندان و خانواده و سرزمین خود را از دست دادند و تلخی جدایی و غربت و رنج را چشیدند؛ اما رضامندی خدا را به دست آوردند.

آیا پاداش این مجاهدان و مدافعان دین و آیین، گوسفندان و شتران و گاو‌هایی است که از دشمن به غنیمت گرفتند؟ آیا مزد این مجاهدان و مبارزانی که از دین و رسالت دفاع کرده اند، متاع دنیا و کالاهای مادی است؟ آیا مقداری پول یا باغهای زیبا و یا خانه های مجلل می تواند دل این بندگان برگزیده و سرآمد را خنک کند؟ خیر؛ بلکه تنها چیزی که آنان را راضی می کند، رضامندی خداست. عفو الهی،

آنها را شادمان می گرداند؛ چیزی که دلهایشان را شادمان می نماید، این فرموده الهی است که: ﴿وَجَزَّوْنَهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿۳۲﴾ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا ﴿۳۳﴾ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا ﴿۳۴﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِغَائِنَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ﴿۳۵﴾ قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿۳۶﴾﴾ «و در برابر صبری که نموده اند، خداوند، بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می کند؛ در بهشت بر تختهای زیبا و مجلل تکیه می کنند و نه (گرمای) آفتابی و نه سوز سرمایی در آنجا می یابند. سایه های درختان بهشتی، بر آنان فرو می افتد و میوه های آنجا در دسترس است. جامهای سیمین شراب و قدهای بلورین می، میانشان به گردش در می آید؛ قدهایی که از نقره اند (و خدمتکاران بهشتی،) آنها را درست به اندازه لازم پیموده اند».

رضایت و خشنودی حتی بر روی اخگر آتش...!

مردی از بنی عبس، شترش را گم کرده بود؛ برای پیدا کردن آن بیرون رفت و سه روز همچنان به دنبال شترش می گشت. او، مردی ثروتمند بود و خداوند، به او مال و شتر و گوسفند و فرزندان دختر و پسر عطا کرده بود. خانواده او در کنار رودی در دیار بنی عبس در کمال آسایش و راحتی زندگی می کردند و اصلاً گمان نمی بردند که حوادث روزگار، به سراغشان خواهد آمد و بلاها، آنها را ریشه کن خواهد کرد.

یا راقد اللیل مسرورا بأوله إن الحوادث قد يطرقن أسحارا

«ای کسی که در اول شب با شادمانی خوابیده ای! چه بسا حوادث، سحرگاهان، شبیخون بزنند».

خلاصه اینکه همه خانواده، خوابیده بودند و اموالشان نیز با آنها بود. پدرشان آنجا نبود و به دنبال شتر گمشده رفته بود. در این هنگام خداوند، سیل خروشان بر آنها فرستاد که صخره سنگهای بزرگ را همانند خاک با خود می برد. آخر شب، سیل، وارد خانه آنان شد و همه آنها را نابود کرد و خانه هایشان را ویران نمود؛ تمام گوسفندان و شتران و اموال و همه خانواده را با خود برد و همه مردند؛ گویا که اصلا وجود نداشته اند و داستانی شدند که مردم برای همدیگر تعریف می کردند. سه روز بعد پدر به آنجا برگشت؛ هیچ کسی را ندید؛ هیچ صدایی نشنید؛ محل سکونتش به میدانی صاف تبدیل شده بود؛ یا الله! چه بلای بزرگی!! نه زن، نه پسر، نه دختر، نه گوسفند، نه گاو، نه شتر و نه درهم و دینار و نه لباسی باقی مانده بود؛ هیچ چیز نمانده بود، چه مصیبت وحشتناکی!!

افزون بر این بلای بزرگ، زمانی که شترش فرار می کرد و او می کوشید دم شتر را بگیرد، شتر، لگدی به چهره اش زد و بر اثر آن هر دو چشم او کور شدند. آن مرد از آنجا بلند شد و در بیابان فریاد می زد تا کسی دست او را بگیرد و به جایی برود. مدتی بعد بادیه نشینی صدای او را شنید؛ نزد او آمد و او را پیش ولید بن عبدالملک خلیفه دمشق برد و خلیفه را از ماجرا باخبر کرد. خلیفه گفت: الآن در چه حالی؟ گفت: از خدا راضی هستم.

این، سخن بزرگی است که بنده مسلمان خدا، آن را بر زبان آورد؛ مسلمانی که توحید، در قلبش جا گرفته بود، آن را به زبان آورد. این، درس عبرتی است برای آنان که پند می گیرند. در این ماجرا رضایت از خدا، نمایان است. کسی که راضی

نمی شود و به آنچه مقدر شده، تن نمی دهد، اگر می تواند در زمین تونلی حفر کند یا نردبانی به آسمان بزند و بالا برود. ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ﴾ «ریسمانی، به سقف خانه بیاویزد و سپس (خویشتن را حلق آویز کند و راه نفس را) قطع نماید و (تا سرحد مرگ پیش رود و بدین هنگام بنگرد و) ببیند که آیا این کار، خشم او را فرو می نشاند؟»

نکته

و إذا هممت فجاج نفسك بالمنى وعدا فخيرات الجنان عادات
«هرگاه نگران شدی، خود را با آرزوهایی که به خود وعده می دهی، نجات بده؛
بهترین بهشت، آرزوست.»

واجعل رجاءك دون يأسك جنّة حتى تزول بهمك الأوقات
«و امیدت را سپری در برابر ناامیدیت قرار بده تا اوقات، مطابق میل، بگذرند.»
و استر عن الجلساء بثك إنما جلساؤك الحساد و الشمات
«پریشانی خود را از همنشینان پنهان بدار؛ چون آنها، حسودند و به پریشانی تو
شادمان می شوند.»

ودع التوقع للحوادث إنه للحي من قبل الممات ممات
«چشم به راه و منتظر اتفاقات مباش؛ چون این کار، انسان زنده را قبل از مرگ
می کشد.»

فالهم ليس له ثبات مثل ما فى أهله ما للسرور ثبات

«ناراحتی، دوام ندارد؛ همان طوری که سرور و شادی دوام ندارد».

لو لا مغالطة النفوس عقولها لم تصف للمتيقطين حياة

«اگر افراد، عقلهایشان را فریب نمی دادند، هیچگاه زندگی برای انسانهای بیدار

باصفا نبود».

قاطعیت در تصمیم گیری

﴿ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ﴾ «وقتی اراده کردی، بر خدا توکل کن».

﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴾ «خداوند، توکل کنندگان را دوست می دارد».

بسیاری از افراد هنگام تصمیم گیری، نگران و مضطرب می شوند و تردید و

دودلی، آنها را فرا می گیرد و درد سر و ناراحتیشان ادامه می یابد.

انسان باید در کارهایش مشورت کند و استخاره نماید و پس از تدبیر و اندیشه، به

فکر و راهی اقدام کند که به گمان غالبش بهتر است؛ بدون اینکه قدم به عقب

بگذارد. بنده باید پس از مشورت و استخاره، همت کند، توکل نماید و با قاطعیت

تصمیم بگیرد تا زندگی آکنده از دودلی و اضطراب را پایان دهد.

پیامبر ﷺ در روز احد و در حالی که بالای منبر بود، با مردم مشورت نمود. نظر

مردم، این بود که برای جنگ به بیرون مدینه بروند. لذا ایشان لباس رزم به تن کرد و

شمشیرش را به دست گرفت؛ گفتند: ای پیامبر خدا! شاید شما را مجبور کردیم؟ لذا

در مدینه بمانید، بهتر است. فرمود: «برای هیچ پیامبری شایسته نیست که وقتی لباس

رزم به تن کرد، آن را بیرون بیاورد تا اینکه خدا، بین او و دشمنش قضاوت نماید».

بدین سان پیامبر ﷺ تصمیم قاطع گرفت که در بیرون مدینه بجنگد.

کار، به دودلی و تردید نیاز ندارد؛ بلکه به تصمیم قاطعانه و جدیت و اقدام نیاز

دارد. شجاعت و قهرمانی و فرماندهی، در این است که انسان در تصمیم گیری، قاطعیت داشته باشد.

پیامبر ﷺ با اصحابش در جنگ بدر رایزنی کرد؛ ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ «و در کار با آنها مشورت کن».

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ «و کارشان با مشورت همدیگر انجام می شود». اصحاب نظر دادند و پیامبر ﷺ تصمیم جدی گرفت و اقدام کرد و به چیزی توجه نکرد.

دودلی و تردید، فکر را فاسد، همت را ضعیف، اراده را سست، تلاش را نامرتب و حرکت را کند می کند. تردید و دودلی، بیماری و مرضی است که علاج آن، فقط جدیت و پایداری و ثبات است. مردمانی را می شناسم که در تصمیمهای کوچک و کارهای ناچیز، سالهاست که عقب و جلو می کنند؛ چون آنها در مورد خود و کسانی که اطراف آنها هستند، تردید دارند و اضطراب، روحیه آنها را فرا گرفته است. آنها، به سستی و کندی اجازه داده اند تا به روحیه آنان سرایت کند و گذاشته اند تا پریشان خاطری به دیدار اذهان و افکارش بیاید.

انسان باید پس از بررسی واقعه و تدبیر در قضیه و مشورت با اهل نظر و استخاره از پروردگار آسمانها و زمین، اقدام کند و عقب نرود و آنچه را که به ذهنش می رسد، بی درنگ انجام دهد.

ابوبکر ﷺ پیش از جنگیدن با مرتدین، از مردم نظر خواست؛ همه، به جنگیدن رأی دادند. اما دل و سینه ابوبکر صدیق ﷺ به جنگ با مرتد ها گواهی داد؛ چرا که این رویه، باعث قدرت گرفتن اسلام و ریشه کن شدن فتنه و نابودی گروههایی بود که علیه قداست دین شوریده بودند. او، در پرتو نور الهی بر این نظر بود که جنگیدن بهتر

است؛ از اینرو قاطعانه تصمیم گرفت و سوگند یاد کرد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم، دردست اوست، با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد، می جنگم؛ سوگند به خدا اگر از دادن زانوبند شتری که در زمان پیامبر ﷺ (به عنوان زکات) می داده اند، خودداری کنند، برای گرفتن آن می جنگم.

عمر ﷺ گفت: وقتی دانستم که خداوند به ابوبکر ﷺ در این باره شرح صدر داده، دریافتم که آنچه او، می گوید، حق است. خلاصه اینکه ابوبکر ﷺ با دیدگاهی خجسته که در آن هیچ اشتباه و انحرافی نبود، پیش رفت و پیروز شد.

تا کی دلواپس و نگران می مانیم؟ و تا کی درجا می زنیم؟ تا کی در تصمیم گیری متردد و دودل خواهیم بود؟

إذا كنت ذا رأي فكن ذا عزيمة فإن فساد الرأي أن تترددا

«هرگاه فکر و نظری داشتی، قاطعیت داشته باش؛ چون تردید و دودلی، رأی و فکر را فاسد می کند».

یکی از عاداتهای منافقین و سرشت آنها، این بود که با تکرار زیاد گفته ها و بازیابی در نظر، برنامه و نقشه را با شکست مواجه می کردند: ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ﴾ «اگر منافقان، همراه شما (برای جهاد) بیرون می آمدند، چیزی جز شر و فساد، بر شما نمی افزودند و به سرعت در میان شما حرکت می کردند و در حالی که میان شما فتنه و آشوب می انداختند».

﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا ۗ قُلْ فَادْرءُوا عَن

أَنْفُسِكُمْ أَلَمْ تَكُنْ مِنْكُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۱۸﴾ «آنان، کسانی هستند که نشستند و (از جنگ کناره گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می

کردند، کشته نمی شدند؛ بگو: پس مرگ را از خود دور بدارید اگر راست می گوئید».

منافقان، همیشه واژه هایی همچون «اگر» به زبان می آوردند و «ای کاش» را دوست دارند و عاشق «شاید و بلکه» هستند؛ پس زندگی آنها، بر تردید و دودلی و امروز و فردا کردن، استوار است. ﴿مُدَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾ «در این میان سرگشته و مترددند، نه با اینان و نه با آنان هستند».

منافقان، گاهی با ما هستند و گاهی با کافران؛ یک بار اینجا و باری دیگر آنجا؛ چنانچه در حدیث آمده است: «مانند گوسفندی که در میان دو گله، گشت می زند».

آنها هنگام بروز بحرانها می گویند: ﴿لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعَنَكُم﴾ «اگر جنگی سراغ می داشتیم، از شما پیروی می کردیم».

آنها بر خدا و بر خودشان دروغ می بندند؛ بلکه آنان، در شرایط بحرانی، صحنه را ترک می کنند و پس از آرام یافتن اوضاع می آیند. یکی را می بینی که می گوید: «به من اجازه بده تا بمانم و مرا دچار فتنه مکن»؛ به راستی که چنین کسی، تصمیمی جز شکست و بازماندن ندارد. منافقان، هنگام جنگ احزاب گفتند: «خانه های ما بدون حفاظ و ناستوار است؛ در حالی که چنین نبود؛ بلکه آنها می خواستند از وظیفه، شانه خالی کنند و از حق روشن، طفره بروند و بگریزند».

استوار و پابرجا باش

مؤمن، دارای ثبات و قاطعیت است. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ

وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا ﴿۱﴾ «مؤمنان، کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند و سپس شک نکردند».

اما منافقان، در شک و تردید بسر می برند و در تصمیم خود مضطرب و دلواپسند و به عقب می گریزند و پیمانهای خود را می شکنند. وقتی نشانه های درستی یک کار درخشیدند و گمان غالب، این بود که کار، درست است و فایده دارد، انسان باید بدون اینکه این طرف و آن طرف کند، به جلو گام بردارد و با جدیت پیش برود.

اطرح لیتا و سوفنا و لعل و امض کالسيف على كف البطل
«واژه هایی همچون «ای کاش»، «بعدا» و «شاید» را دور بینداز و مانند شمشیر بر پنجه باطل فرود بیا».

مردی، در طلاق دادن زنش که او را بسیار رنج داده بود، تردید داشت. موضوع دودلی و تردیدش را با حکیمی در میان گذاشت؛ حکیم گفت: چند سال با این زن گذرانده ای؟ گفت چهار سال. حکیم گفت: چهار سال است که تو زهر می نوشی؟! درست است که باید صبر و تحمل کرد، اما تا کی؟ انسان هوشیار و زیرک می داند که این کار، درست می شود یا نه؟ همچنین می داند که آیا کاری، تداوم می یابد و تمام می شود یا متوقف و ناتمام می گردد. خلاصه اینکه باید قاطعانه تصمیم گرفت.

شاعر می گوید:

و علاج ما لاتشتهي ————— ه النفس تعجيل الفراق

«علاج آنچه برای نفس خوشایند نیست، این است که هر چه زودتر از آن جدا شوی».

بررسی احوال و زندگی مردم، نشان می دهد که آنان، در بسیاری از موارد به

دودلی و تردید دچار می شوند؛ اما تردید و دودلی آنها، در چهار مورد است:

اول: در درس خواندن و انتخاب رشته و تخصص؛ فرد نمی داند که کدام رشته را انتخاب کند و مدتی را سرگردان می گذراند. دانشجویانی را می شناسم که به سبب دودلی و تردید در انتخاب رشته، سالها از عمرشان را به هدر داده اند. بعضی قبل از زمان ثبت نام متردد هستند و همچنان در شک و دودلی بسر می برند تا اینکه زمان ثبت نام تمام می شود. بعضی هم یک سال یا دو سال در یک رشته تحصیل می کنند و سپس تغییر رشته می دهند؛ از حقوق و معارف اسلامی به اقتصاد تغییر رشته می دهند و سپس این رشته را نیز رها می کنند و رشته پزشکی را انتخاب می نمایند و اینگونه عمرشان، بیهوده و بی هدف تلف می شود. در صورتی که بررسی، مشورت و استخاره قبل از انتخاب رشته از هدر رفتن وقت و ضایع شدن عمر، جلوگیری می کند و باعث می شود تا انسان با انتخاب رشته مناسب، به خواسته اش برسد.

دوم: در انتخاب کار و شغل مناسب؛ بعضیها، نمی دانند که چه کاری برای آنها مناسب است. یک شغل را انتخاب می کنند، سپس آن را ترک نموده، به شرکتی دیگر می روند؛ شرکت را رها می کنند و به یک کار تجاری می پردازند و بالاخره همه چیز را از دست می دهند و فقیر و تنگدست باقی می مانند و بیکار و خانه نشین می شوند. به اینها می گویم: هر کس که دری از روزی برایش گشوده شد، همان را محکم بگیرد؛ چون روزی اش از همان جا می آید و هر کس، یک در را محکم بگیرد، ورود از آن در برایش آسان می شود و گشودن آن را یاد می گیرد.

سوم: تردید در انتخاب همسر و ازدواج. بیشتر جوانان، در انتخاب همسر دچار دودلی و اضطراب می شوند. گاهی در انتخاب همسر، رأی دیگران دخیل است؛ پدر برای پسرش زنی غیر از آنکه خود پسر یا مادرش انتخاب کرده، مناسب می بیند. پس

گاهی پسر به دلخواه پدرش زن می گیرد و بدین ترتیب همسری گیرش می آید که او را دوست ندارد یا برایش ایده آل نیست. توصیه من به جوانان، این است که در قضیه ازدواج و انتخاب همسر، وقتی دختری را از نظر دیانت و زیبایی پسندیده و با او توافق داشتند، اقدام کنند؛ چون ازدواج، سرنوشت انسان را رقم می زند؛ پس نباید به صورت تخمینی و نسنجیده اقدام کرد.

چهارم: در مسئله طلاق نیز دودلی، افراد را فرا می گیرد؛ روزی دلش می خواهد که از هم جدا شوند و روزی می خواهد که زندگی که زدگی کنند و روزی می خواهد که زندگی با همسرش را به پایان برساند و خسته می شود و افسرده می گردد و کارش، نابسامان می گردد. انسان باید با تصمیم قاطع خود به این فشارها و تنگناهای روانی پایان دهد. زندگی، فقط یک مرتبه است و امروز هرگز تکرار نمی شود و لحظه ای که می گذرد، هرگز باز نمی گردد؛ پس انسان باید خودش سعادت را جلب کند و قاطعیت در تصمیم گیری، این سعادت را فراهم می نماید.

بنده مسلمان، هرگاه اراده کاری بکند و پس از استخاره و مشورت، تصمیمی بگیرد و بر خدا توکل نماید، چنین می شود که گفته اند:

إِذَا هَمَّ أَلْقَى بَيْنَ هَمِيهِ عَيْنَهُ وَ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِ الْعَوَاقِبِ جَانِبًا

«هرگاه اراده کند، به عواقب و فرجام کار نمی اندیشد و اقدام می کند».

اقدامی چون اقدام سیل خروشان و قاطعیتی مانند برش و قاطعیت شمشیر و تصمیمی چون تصمیم روزگار و حرکتی چون حرکت سپیده دم.

شگفتا از ما...!

جای تعجب است که ما، از مردم می خواهیم بردبار باشند و خودمان، خشمگین

می شویم؛ از آنها می خواهیم که سخاوتمند باشند و خودمان بخل می ورزیم. از آنها انتظار وفاداری و برادری داریم؛ اما خودمان، این کار را نمی کنیم.

ترید مهذباً لا عیب فیہ و هل عود یفوح بلا دخان

«تو چیز آراسته و بی عیبی را می خواهی؛ آیا عودی هست که بدون دود، بوی

خوب دهد»؟

شاعری دیگر می گوید:

و لست بمستبق أخا لاتلمه علی شعث أی الرجال المهذب

«تو که بر همه کس، خرده می گیری، هیچ برادری برای خود نگه نمی داری؛ آیا

شخص کاملی وجود دارد که هیچ عیبی نداشته باشد»؟

ابن رومی می گوید:

و من عجب الأيام أنک تتبغی المهذب فی الدنيا ولست مهذباً

«یکی از عجایب روزگار، این است که تو، خواهان دوست بی عیبی هستی و

حال آنکه خودت، بی عیب نیستی».

نکته

ایلیا ابوماضی می گوید:

أیها الشاکی و ما بک داء کیف تغدو إذا غدوت علیلا

«ای کسی که می نالی و حال آنکه هیچ بیماری و دردی نداری! چگونه صبح

خواهی کرد و چه حالی خواهی داشت وقتی که بیمار باشی»؟

إن شر الجناة فی الأرض نفس تتوقی قبل الرحیل الرحیلا

«بدترین جنایتکار در زمین، کسی است که قبل از رحلت و مردن، از رفتن و مردن به تنگ آمده و از آن گریزان باشد».

و تری الشوک فی الورد و تعمی أن تری فوقها الندی اکیلا
«خارهای گل را می بینی، ولی از دیدن تاج شبنم روی آن کور هستی».

هو عبء علی الحیاة ثقیل من یظن الحیاة عبئا ثقیلا
«آن، باری گران بر زندگیست برای کسی که زندگی را باری گران می پندارد».

و الذی نفسه بغير جمال لا یری فی الوجود شیئا جمیلا
«کسی که خودش فاقد زیبایی است، در جهان هستی هیچ چیز زیبایی نمی بیند».

فتمتع بالصبح ما دمت فیہ لا تخف أن یزول حتی یزولا
«از صبح تا وقتی که در آن هستی، استفاده کن؛ قبل از آنکه از بین برود، نگران از بین رفتن آن مباش».

و اذا ما أظل رأسک هم قصر البحت فیہ کیلا یطولا
«وقتی هنوز غمی، بر تو سایه نیفکنده، در جستجوی آن مباش تا طولانی نشود».

أدرکت کنهها طیور الروابی فمن العار أن تظل جهولا
«پرندگان گشت زن، حقیقت آن را درک کرده اند؛ پس مایه ننگ است که تو بی خبر باشی».

ما تراها و الحقل ملک سواها تخذت فیہ مسرحا و مقیلا
«باغ و کشتزار، ملک پرنده نیست؛ اما پرنده، آن را محل تفریح و استراحت خود قرار داده است».

تاوان سخن جذاب

در صورتی سعادت ما، به کمال می رسد که وظیفه خودمان را در قبال خدا و سپس بندگان خدا، انجام دهیم.

حرف زدن و زیبا گفتن، آسان است. اما انجام کارهای زیبا و داشتن صفات پسندیده و عمل کردن به آنچه می گوئیم، سخت است. ﴿ * أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَكْتَبُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۴﴾ ﴾ «آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خودتان را فراموش می کنید و حال آنکه شما کتاب را می خوانید؟ آیا خرد نمی ورزید؟»

کسی که امر به معروف می کند و خودش کار خوب انجام نمی دهد و از منکر و کار زشت باز می دارد و خودش آن را مرتکب می شود، همانطور که در حدیث آمده، روز قیامت به جهنم انداخته می شود و در حالی که روده هایش بیرون آمده اند، در جهنم دور می زند، همانند الاغ که پیرامون خرمن کوب دور می زند؛ دوزخیان از او علت و راز هلاکتش را می پرسند؛ می گوید: من شما را به کار خوب فرمان می دادم و خودم آن را انجام نمی دادم و شما را از کار زشت نهی می کردم و خود مرتکب آن می شدم.

یا أيها الرجل المعلم غیره هلا لنفسک کان ذا التعليم

«ای کسی که دیگران را تعلیم می دهی! آیا نباید خودت را تعلیم بدهی؟»
واعظ مشهور ابومعاذ رازی، ایستاد و به قدری گریست که مردم را به گریه انداخت و سپس گفت:

و غیر تقی یأمر الناس بالتقی طیب یداوی الناس و هو علیل

«کسی که پرهیزگار نیست و مردم را به پرهیزگاری امر می کند، همچون پزشکی است که مردم را مداوا می کند و خودش بیمار است».

برخی از سلف هر گاه می خواستند مردم را به صدقه دادن امر کنند، اول خودشان صدقه می دادند و سپس به آنها می گفتند که صدقه بدهید؛ از اینرو مردم می پذیرفتند.

در کتابی خواندم که واعظی در قرون برتر، می خواست مردم را به آزاد کردن برده تشویق و امر نماید؛ بسیاری از بردگان از او خواسته بودند تا از مردم بخواهد که بردگان را آزاد کنند؛ او تا مدتی طولانی پول جمع کرد و سپس برده ای را آزاد نمود؛ آنگاه مردم را به آزاد کردن بردگان امر نمود و مردم، بردگان زیادی آزاد کردند.

راحتی در بهشت است

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ «انسان را در رنج و زحمت آفریده ایم».

به احمد بن حنبل گفته شد: انسان، کی راحت می شود؟ گفت: وقتی قدمت را در بهشت گذاشتی، راحت می شوی. قبل از بهشت راحتی و آرامشی نیست؛ در دینا پریشانیها، گرفتاریها، فتنه ها، حوادث و بلاها و بیماری و غم و ناامیدی، راحتی را از انسان سلب می کنند.

طبعت علی کدر و أنت تریدها صفوا من الأقداء و الأكدار

«سرشت دنیا بر ناخوشی سرشته شده است و تو می خواهی دنیا از هر گونه

ناراحتی و پریشانی صاف و پاک باشد!»!

یکی از دوستان دوران تحصیلم که اهل نیجریه بود، به من گفت: مادرم، مرا در پاس اخیر شب بیدار می کرد. گفتم: مادر جان! می خواهم اندکی راحت باشم. مادرم گفت: من تو را بدین خاطر بیدار می کنم که راحت شوی. پسرم! وقتی وارد بهشت شدی، راحت می شوی.

یکی از علمای سلف به نام مسروق در سجده به خواب رفت؛ یارانش به او گفتند: اگر بخوابی و خودت را راحت کنی، بهتر است. او گفت: برای آنکه راحت باشم، این کارها را می کنم.

کسانی که با ترک واجب و فریضه، راحتی دنیا را می خواهند، در حقیقت آنها با شتاب عذاب را می جویند. راحتی در ادای عمل صالح و سود رساندن به دیگران و استفاده از وقت در راستای تقرب خدا و رضامندی اوست.

کافر، می خواهد بهره و راحتیش در همین دنیا به او برسد. بنابراین کافران، می گویند: ﴿رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْعَانًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴾ «خدایا! بهره ما را قبل از روز قیامت در همین دنیا بده».

یکی از مفسرین می گوید: یعنی پیش از قیامت، بهره ما را از مال و نصیب ما را از رزق و روزی، به ما بده.

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ سُجُودَ الْعَاجِلَةِ﴾ «اینها، دنیا را دوست دارند» و به فردا و آینده نمی اندیشند؛ بدین خاطر امروز و فردا را از دست می دهند و کار و نتیجه و آغاز و پایان و همه، از دستشان می رود.

زندگی، اینگونه آفریده شده است؛ پایان آن، فنا و نابودی است و نوشیدنی مکدر و معجونی رنگارنگ می باشد که یکنواخت نیست؛ معجونی آمیخته از آسایش و بلا، خوشی و ناخوشی و توانگری و فقر.

شاعری می گوید:

نطوف ما نطوف ثم یاوی
ذوو الأموال منا و العدیم
إلى حفر أسافلهن جوف
و أعلاهن صفاح مقیم

«گردش می کنیم و می چرخیم و پس از آن، همگان، اعم از فقیر و ثروتمند در یک چاله (قبر) جای می گیرند؛ پایین آنها لحد و بالایشان خاک هموار است».
پایان همه، همین است.

﴿ ثُمَّ رُدُّوْا۟ اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰنَهُمْ الْحَقِّۙ اَلَا لَهٗ الْحُكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحٰسِبِیْنَ ﴿٦٥﴾ ﴾

«سپس به سوی پروردگارشان باز گردانده می شوند؛ فرمان از آن اوست و او، سریعترین حساب‌رسان است».

نکته

ایلیا ابوماضی می گوید:

کم تشتکی و تقول أنك معدم
و الأرض ملک و السماء و الأنجم
«چقدر شکایت می کنی و می گویی که فقیر هستم و حال آنکه زمین و آسمان و

ستاره ها، از آن تو هستند».

و لك الحقول و زهرها و أریجها
و نسیمها و البلبیل المترنم

«باغها و گلها و عطر و نسیم آن و بلبل نغمه خوان همه از آن تو هستند».

و الماء حولک فضة رقراة
و الشمس فوقک عسجد یتضرم

«و آب اطرافت، همچون نقره ای می درخشد و خورشید بالای سرت، طلایی

درخشان می باشد».

والنور يبني في السفوح وفي الذرا دورا مزخرفة و حيننا يهدم
 «و نور در دامنه ها و قله ها، خانه های زيبا و آراسته ای بنا می کند و گاهی آن
 خانه ها را از بين می برد».

هشت لك الدنيا فمالك واجما؟ و تبسمت فعلام لا تبسم؟
 «دنيا به روی تو لبخند می زند؛ پس تو چرا افسرده و دل شکسته هستی؟ دنيا
 لبخند می زند؛ پس تو چرا لبخند نمی زنی؟»

إن كنت مكتئبا لعز قد مضى هيهات يرجعه إليك تندم
 «اگر به خاطر چيز باارزشی که گذشته، افسرده هستی، پشیمانی، آن را به تو باز
 نمی گرداند».

أو كنت تشفق من حلول مصيبة هيهات يمنع أن يحل تجهم
 «یا اگر از بروز بلایی ناراحت هستی، چنین نیست که اخم کردن، مانع آمدن بلا
 باشد».

أو كنت جاوزت الشباب فلا تقل شاخ الزمان فإنه لا يهرم
 «اگر دوران جوانی را پشت سر گذاشته ای، نگو که زمانه، پیر شده؛ چون زمانه،
 پیر نمی شود».

أنظر فما زالت تظل من الثرى صور تكاد لحسنها تتكلم
 «نگاه کن همواره از بالا تصویرهایی سر می کشند که از بس زيبا هستند، نزدیک
 است، حرف بزنند».

با نرمی و آرامش می توان به هدف رسید

بیشتر روایت‌هایی در مورد نرمی گذشت. هرگاه خواستی نیازهایت بر آورده شوند، نرمی را میانجی قرار بده که سفارش آن رد نمی شود. راننده ای که می خواهد اتومبیلش را از کوچه ای تنگ عبور دهد که فقط به اندازه یک خودرو، عرض دارد، باید کاملاً احتیاط کند و اتومبیلش را به آرامی از کوچه تنگ، عبور دهد؛ حال اگر راننده، بخواهد اتومبیل را با سرعت در این کوچه براند، حتماً اتومبیلش، به دو طرف می خورد و خراب می شود. ماشین، همان ماشین است و سرعت کم و زیاد، راه را کم و زیاد نمی کند؛ فقط روش عبور از کوچه تنگ فرق می کند. یکی با احتیاط رد شد و دیگری، بی احتیاطی و شتاب کرد و زیان دید.

نهال کوچکی که می کاریم، اگر کم کم و به اندازه آبیاری شود، رشد می کند؛ اما اگر تمام این آبها، یک دفعه روی آن ریخته شود، از ریشه بیرون می آید؛ مقدار آب، یکی است، اما روش آبیاری فرق می کند. هر کس لباس خود را آرام و آهسته در بیاورد، لباس او سالم خواهد ماند. اما کسی که با تمام قدرت لباس خود را از تنش بیرون بکشد، لباسش پاره خواهد شد.

برادران یوسف، لباس یوسف علیه السلام را درآوردند و گفتند که او را گرگ خورده است؛ نشان دروغگویی آنها، این بود که لباس یوسف علیه السلام پاره نشده بود؛ زیرا آنها با دقت و با نرمی لباس او را بیرون کشیده بودند و اگر آنطور که آنها می گفتند، او را گرگ خورده بود، لباسش پاره پاره می شد.

زندگی ما، به نرمی احتیاج دارد؛ با خودمان به نرمی رفتار کنیم. چنانکه در حدیث آمده است: «خداوند، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست می دارد»؛ «با

زنان مهربان باشید».

در ابتدای پلهای چوبی ای که ترکها ساخته اند، نوشته شده است: آهسته عبور کنید؛ چون کسی که آهسته و با نرمی می رود، نمی افتد و کسی که با شتاب می رود، شاید در قعر آب بیفتد.

در خاطرات یکی از ادیبان سوریه که در شهر (السلمیه) سکونت داشت، آمده است که او، می خواست با موتورسیکلت از روی یکی از پلهای چوبی ای که ترکها ساخته اند، عبور کند؛ آنها پل را طوری ساخته اند که می توان با موتورسیکلت، آهسته و با احتیاط عبور کرد. این مرد می گوید: من با سرعت و شتاب روی پل حرکت کردم؛ وقتی بالای پل رسیدم به این سو و آن سو نگاه نمودم؛ بی آنکه با خودم و موتورم به نرمی و متانت رفتار کرده باشم؛ ناگهان نگاهم به خطا رفت و با موتورسیکلت داخل آب افتادم.

در ورودی باغهای گل در بعضی از شهرهای اروپایی تابلوهایی نصب شده که روی آنها نوشته اند: با احتیاط و آرام؛ مواظب باش. چون کسی که با سرعت داخل می شود؛ آن گیاه زیبا را نمی بیند و سلامت آن گل زیبا را به خطر می اندازد و ممکن است آن را تلف و نابود کند؛ زیرا او احتیاط نکرده و به نرمی رفتار ننموده است.

یک معادله تربیتی هست که می گوید: گنجشک، مانند زنبور عسل دقت و احتیاط نمی کند. در حدیث آمده است: «مؤمن، مانند زنبور عسل است، زیبا می خورد و زیبا پس می دهد، و هرگاه روی شاخه ای بنشیند، آن را نمی شکند.» وقتی زنبور عسل روی گل می نشیند، گل هرگز احساس نمی کند؛ زنبور عسل، به آرامی شهد گل را می مکد و به آنچه می خواهد، دست می یابد. گنجشک با وجود

بدن ضعیفش، با نشستن روی خوشه ها مردم را خبر می کند؛ گنجشک، هنگام نشستن طوری شتاب می کند که گاهی به زمین می خورد و آسیب می بیند.

همواره داستان نقاش هندی را به خاطر می آوردم؛ او، نقاشی زیبایی کشید؛ او، خوشه گندمی را نقاشی کرد که گنجشکی روی آن نشسته بود؛ این خوشه پر از دانه و دارای ساقه بلند و زیبایی بود. پادشاه، این نقاشی را بر دیوار کاخ خود نصب کرد و مردم این تابلو را به او تبریک می گفتند و از کار زیبای نقاش تعریف می کردند؛ در میان ازدحام جمعیت، مردی فقیر وارد شد و به تابلوی نقاشی اعتراض کرد و گفت که اشتباه است. مردم به رویش فریاد زدند؛ چون او با اجماع مخالفت کرده بود؛ پادشاه، با نرمی، مرد فقیر را نزد خود خواند و گفت: تو چه می گویی؟ گفت: نقاشی این تابلو اشتباه است. پادشاه گفت: چرا؟! گفت: نقاش، گنجشک را روی خوشه گندم نقاشی کرده و خوشه را همچنان راست و قد کشیده گذاشته است و این، اشتباه می باشد؛ چون وقتی گنجشک، روی خوشه گندم بنشیند، خوشه را کج می کند؛ زیرا گنجشک، تند و باشتاب، روی خوشه می نشیند.

پادشاه گفت: راست می گویی و آنگاه تابلو را پایین آورد و جایزه نقاش را از او پس گرفت.

پزشکان، توصیه می کنند که دارو، با احتیاط و سر وقت مصرف شود. یکی ناخنش را با دست خود می کند و دیگری را می بینی که دندانش را خودش می شکند، و یکی لقمه را نمی جود و آن را فرو می برد؛ چون لقمه بزرگی برداشته و نمی تواند آن را بجود؛ از اینرو بناچار آن را فرو می بلعد.

آب، آهسته از زمین بیرون می آید و می جوشد؛ باد، تند می وزد و خرابی به بار می آورد. در مورد یکی از سلف خواندم که گفته است: از نشانه های فقاقت و

اندیشمندی مرد، این است که با نرمی وارد خانه اش بشود و با نرمی بیرون برود و با نرمی و آهسته کفش و لباس بپوشد و سوار چارپایش شود.

شتاب و بی احتیاطی در کارها، زیان آور است و نفع و سود را از بین می برد. چون خیر و خوبی، بر پایه نرمی و متانت استوار است. در حدیث آمده است: «نرمی و متانت در هر چیزی باشد، آن را زیبا می کند، و نرمی و متانت از هر چیزی گرفته شود، آن را زشت و نامناسب می نماید».

نرمی در تعامل و رفتار باعث می شود تا دلها و ارواح تسلیم آن شوند و مردم در برابر آن فروتن گردند. انسانهای نرمخوی و متین، کلید هر خیر هستند و انسانهای نافرمان، تسلیم آنها می شوند و دلهای کینه توز بدانها معطوف می گردند: ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ «پس به سبب رحمت خداوند برای آنها نرم شدی و اگر درشت خو و سنگدل بودی، از پیرامون تو پراکنده می شدند».

ترفق أیها القمر المنیر و لا تک کالریاح لها زئیر

«نرمی کن ای ماه تابان و مانند طوفان مباش که غرش دارد».

فإنک بالسناء ملأت وجهی و وجهک فی دیاجینا نضیر

«چهره ام را آکنده از نور کردی و سیمایت، در تاریکیهای ما، زیباست».

و تلک الریح حاجت فی عتو فزلزلت المنازل و القصور

«و این باد، با سرکشی، وزیدن گرفت و خانه ها و قصرها را به لرزه انداخت».

نکته

طه حسین از خودش می گوید، ولی چنانکه گویا از کسی دیگر حرف می زند: «او، خودش را یکی از انسانها می دانست که همچون دیگر مردم به دنیا آمده و همانند آنها زندگی بسر می کند؛ وقت و فعالیت خود را در آنچه آنها وقت و فعالیت خود را صرف می کنند، می گذراند، اما با هیچکس انس نمی گیرد و هیچ چیزی، به او آرامش نمی دهد؛ بین او و مردم و چیزها مانعی قرار گرفته است که ظاهر آن، رضامندی و امنیت است و درون آن، ناخشنودی و اضطراب و آشفتگی روانی می باشد؛ در صحرای وحشتناک و بی پایانی قرار دارد که هیچ نشانه ای در آن به چشم نمی خورد و راهی در آن مشخص نمی شود که او آن راه را در پیش بگیرد و مقصدی نیست که بتوان به آن رسید».

یکی از علما می گوید: «لحظاتی از شادمانی بر دل می گذرد که می گویم: اگر بهشتیان چنین زندگی و حیاتی دارند، به راستی که در زندگی زیبایی هستند».

ابراهیم ابن ادهم گفت: «ما در زندگی و حیاتی هستیم که اگر پادشاهان از آن باخبر شوند، برای دستیابی به آن، با شمشیر با ما خواهند جنگید».

اضطراب، برایت سودی ندارد

منظورم از بیان این سخن، این است که به نتیجه ای برسم و آن اینکه، انسان نباید نگران و مضطرب باشد؛ بلکه باید تسلیم تقدیر و قضای الهی گردد و از انتخابی که پروردگارش برای او نموده، راضی باشد و بر گذشته پشیمان نشود. دردوران

تحصیلات ابتدایی خیلی دلم می خواست در میان دوستانم رتبه اول را کسب کنم؛ بنابراین در خواندن درسها خودم را بسیار خسته می کردم. اما وقتی برگه امتحان را به دست می گرفتم، از نتیجه آن مضطرب و نگران و هراسان می شدم، وقتی به خانه می آمدم دوباره پرسشها را پاسخ می دادم و به خودم نمره می دادم. پاسخهای خود را تصحیح می نمودم و از بس که اضطراب داشتم، ناخنهایم را می جویدم، سپس نتیجه اعلام می شد؛ گاهی به دلخواهم بود و خوشحالم می کرد و گاهی از نتیجه ناراحت می شدم، اما هیچگاه به یادم نمی آید که اضطراب و نگرانی، نمره هایم را بیشتر کند یا باعث شود که پاسخ سئوالات را درست بنویسم و یا رتبه ام را بالا ببرد.

فعلت و لا اَبالی بالرزایا لأنی ما انتفعت بأَن اَبالی

«پس چنان زندگی می کنم که به مصیبتها بی توجه هستم؛ چون اگر توجه کنم،

فایده ای ندارد».

درآمد کافی، سبب راحتی است

خانواده ام را در جنوب رها کردم و برای ادامه تحصیل در دبیرستان، به ریاض رفتم؛ به سبب فقر و مشکلات تحصیل و رنج رفت و آمد و کارهای خانه، با عموهایم زندگی می کردم. هر صبح حدود بیست دقیقه یا نیم ساعت پیاده می رفتم و ظهر، دوباره همین مسافت را در همین مدت یا بیشتر از آن طی می کردم.

صبح و ظهر باکسانی که با آنها بودم، در آشپزی کمک می کردم، خانه ها را جارو می زدم و می شستم و آشپزخانه و وسایل را مرتب می نمودم، درسهایم را مرور می کردم و در فعالیتهای دبیرستان شرکت می جستم و نمره های خوبی می گرفتم.

فقط یک دست لباس داشتم که آن را می شستم و اتو می کشیدم و درخانه، در مدرسه و در جلسات و همه جا فقط با همین لباس می رفتم؛ چون درآمد، اندک بود و باید از همین درآمد، کرایه خانه، غذا و مخارج زندگی را می پرداختم.

اندکی گوشت می خریدم و خیلی کم میوه می خوردم و پیوسته مشغول خواندن و حفظ کردن و مطالعه بودم؛ در ماه فقط یک بار فرصت تفریح رفتن می یافتم، هفده واحد درسی داشتم؛ درس انگلیسی و هندسه و جبر و دیگر علوم، به مواد درسی دینی و عربی ما اضافه شده بود. از سال اول دبیرستان، کتابهای ادبی را از دبیرستان امانت می گرفتم و به مطالعه کتابی می پرداختم و از بس که حواسم به کتاب معطوف می شد، گویا نمی دانستم افرادی کنار من نشسته اند.

سخن، اینجاست که من با وجود این فقر و مشقت و درآمد کم، احساس خوشبختی و راحتی می نمودم و آسوده خاطر و راضی بودم. سپس زندگی ادامه یافت و من بحمد الله به مسکن خوب و غذای فراوان و انواع لباس و زندگی راحت دست یافتم، اما حالت روانی گذشته را نداشتم؛ کارها و پریشانیها زیاد شدند و این، دلیلی است بر اینکه فراوانی امکانات، سعادت و آرامش نمی آورد؛ بنابراین گمان مبر که علت ناراحتی و اندوه تو، فقر و تنگدستی یا نبود اسباب رفاه و آسایش زندگی است؛ این، درست نیست. بیشتر کسانی که درآمد کافی دارند، از بیشتر ثروتمندان خوشبخت ترند.

بدترین احتمال را در نظر بگیر

در دبیرستان «ابها»، سال اول با تمام توان می کوشیدم تا رتبه بالایی کسب کنم و برای به دست آوردن رتبه اول رقابت می کردم؛ اما خودم را برای رتبه دوم راضی

کرده بودم و مجموع نمره هایم در حد ممتاز بود، ولی بعد از این همه تلاش و بی خوابی چه انتظاری داری؟ نتایج اعلام شد و من در درس انگلیسی تجدید شدم؛ انگلیسی برایم سخت بود و نمی توانستم آن را حفظ کنم و خوب نمی فهمیدم؛ ابر سیاه غم و اندوه، مرا فرا گرفت و چند شب خواب از چشمانم پرید و از شماتت بعضی از دوستانم رنج می بردم؛ چون اصلاً چنین انتظاری نداشتم. بلکه خودم را شاگرد اول حساب می کردم؛ احساساتم جریحه دار شد و به تنگ آمدم و از بس که بیش از حد ناراحت بودم، یکی از اساتید با من صحبت کرد و مرا دلجویی داد و تشویقم نمود. من، این شعر را خواندم:

لکل شیء إذا ما تم نقصان فلا یغر بطیب العیش إنسان

«هرگاه چیزی کامل شود، نقصی دارد؛ پس هیچ انسانی، فریب خوبی و زیبایی زندگی را نخورد».

از آن پس، هرگاه آن ناراحتی و این شعر را به یاد می آورم، تعجب می کنم و به خود می خندم.

این ناراحتی، هیچ فایده ای به من نرساند و این اضطراب، هیچ تغییری در نتیجه نیاورد؛ بلکه اگر همچنان به آن ادامه می دادم، در امتحان نوبت دوم قبول نمی شدم. به تو می گویم: گمان مبر که وقتی شکست خوردی، غم و ناراحتی و پریشانی، تو را فوراً به موفقیت می رساند یا نتیجه را به نفع تو تغییر می دهد. نه هرگز! بلکه با غم و اندوه، پایه های شکست و مردودی را محکم می کنی.

می خواستم فوق لیسانس را در رشته علوم حدیث بگیرم و مانند همه قصد داشتم با رتبه ممتاز این مرحله علمی را پشت سر بگذارم؛ گمان می بردم پاسخها را خوب داده ام، اما رتبه ممتاز نیاوردم؛ بلکه رتبه ام بسیار خوب در آمد. بیش از اندازه

ناراحت شدم. دوستم به من گفت: فرض کن اصلاً فوق لیسانس نگرفته ای و به دلیلی، تز آن را ننوشته ای؟! گذشته از این رتبه ممتاز و بسیار خوب چه فرقی می کنند؟! در صورتی که نتیجه هر دو، گرفتن مدرک فوق لیسانس است. او درست گفت و من آسوده گشتم. هر گاه انتظار یک امر ناگوار را داری، خودت را وادار کن تا بدترین احتمال را بپذیری، سپس تا جایی که می توانی خود را نجات بده. اما اضطراب و خود را باختن، چیزی جز تنگدلی و نگرانی به بار نخواهد آورد. پس از فوق لیسانس تصمیم گرفتم که هرچه زودتر مدرک دکترای خود را بگیرم؛ لذا دانشنامه آن را خوب و علمی و مرتب ارائه کردم، قرار شد که خیلی زود رساله ام مورد بررسی قرار بگیرد، سپس وقت زیادی برای بررسی آن در نظر گرفته شد؛ از اینرو من آماده شدم و مانند گذشته از نتیجه ناراحت نگشتم. ما، باید بدترین احتمال را در نظر بگیریم و با آن زندگی کنیم؛ سپس به زندگی خود ادامه دهیم، طوری که گویا هیچ چیزی رخ نداده است.

هر کس از بین رفتن تمام تجارت و ثروتش را در نظر داشته باشد، از ضرر جزئی راضی خواهد بود و هر کس، کشته شدن را در نظر داشته باشد، اگر فقط زندانش کنند، خدا را سپاس می گوید و درد و مصیبت برای او آسان خواهد بود.

دنیای خوب، یعنی برخورداری از خوراک کافی و صحت و تندرستی

در سال ۱۴۰۰ هـ ق در یک اردوی دعوتی در مرز یمن بودیم؛ این اردو را شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه الله ترتیب داده بود. من به همراه استاد تفسیرمان در دانشکده

اصول دین، به ابها رفتیم.

وقتی می خواستیم به اردوگاه باز گردیم، راه ابها به تهامه را که راهی کوهستانی و ناهموار است، در پیش گرفتیم. بیشتر جاده بر اثر سیل‌های ویرانگر آنجا خراب شده بود؛ این استاد با وجود آن همه دانشی که در موضوع تفسیر قرآن داشت، اما در رانندگی کاملاً ضعیف بود؛ از او خواستم که بگذارد من رانندگی کنم. نپذیرفت؛ نمی دانم که دلش به حال من می سوخت یا به حال ماشینش!؟

ای کاش با رانندگی بدش، آهسته می راند؛ او چنان می رفت که گویا دارد مسابقه می دهد و از بس با سرعت می راند، بالا و پایین می پریدیم. او، ترمزهای ناگهانی می گرفت و صدای گوش خراش چرخهای اتومبیل را می شنیدیم. در حقیقت آن شب را بین مرگ و زندگی گذراندم. یک بار با دنیا خداحافظی می کردم و دوباره زنده می شدم؛ داندانهایم را روی هم می فشردم و پاها و دستهایم را فشار می دادم و سپس خوردم را رها می کردم؛ استاد را نصیحت می نمودم و با او حرف می زدم، اما گویا داشتم او را تشویق می کردم که تندتر براند تا اینکه به دره وسیعی رسیدیم؛ باران می بارید و ناگهان سیل خروشان، ما را غافلگیر کرد. ما به آن توجهی نکردیم و گفتیم چیزی نیست؛ وقتی وسط رودخانه رسیدیم، چرخهای ماشین فرو رفت و آب در حال بالا آمدن بود تا اینکه وارد ماشین شد. ما پایین آمدیم و دویدیم و ماشین خود را همانجا رها کردیم و با سختی از رودخانه بیرون رفتیم و از نیمه شب تا صبح در کنار رودخانه بدون آب و غذا و پتو و زیرانداز نشستیم؛ چون ما منتظر مرگ بودیم و همین که سالم مانده بودیم، غنیمت بود و وضعیت خود را از فکر غرق شدن در آن سیل خروشان، بهتر می دانستیم. با اینکه خسته و بی خواب بودیم خدا را به خاطر سلامتی خود ستایش کردیم. صبح فردا، افرادی آمدند و مارا

نجات دادند و ما سالم برگشتیم. به یاد کشتی جنگی آمریکایی افتادم که در جنگ جهانی دوم مورد اصابت موشکی قرار گرفت و در دریای ژاپن فرو رفت و سیزده روز زیر آب باقی ماند.

دریانورد این کشتی، فقط آب سرد و نان خشک با خود داشت؛ وقتی او را سالم بیرون آوردند، از او پرسیدند: بزرگترین تجربه ای که به دست آورده ای، چیست؟ گفت: در این روزهای ترسناک آموختیم که هر کس، تندرست باشد و آب و نان داشته باشد، به راستی که تمام دنیا را دارد.

من به تو می گویم: این دنیا چیست؟ آیا دنیا جز تندرستی و آسودگی خاطر و نانی که می خوری و آبی که می نوشی و لباسی که می پوشی، چیزی دیگر است؟ آری! دنیا، فقط همین است؛ بقیه را بگذار.. چرا از خودمان نمی پرسیم که چه داریم و چه نداریم؟ خواهیم دید که بیش از ۸۰٪ وسایل زندگی و نعمتهای آن را دارا هستیم و کمبودها، کمتر از ۲۰٪ است و بیشتر مردم، مانند من و تو هستند.

مگر در موارد اندکی که بلا از نعمت بزرگتر است. اما من و شما به خاطر آنچه نداریم، گریه می کنیم و به خاطر آنچه که داریم، لبخند نمی زنیم و به خاطر نعمتهایی که از دست داده ایم، اندوهگین و ناراحت هستیم و از خیری که به ما رسیده، خوشحال نمی شویم. برای اتفاقی که رخ داده، تأسف می خوریم و شکر آنچه را که باقی مانده، به جا نمی آوریم.

آتش دشمنی را خاموش کن

در زندگی کوتاهم به این نتیجه رسیده ام که هرگاه برای گرفتن حق خودم قدم پیش نهاده ام یا برای بازگرداندن حیثیت و اعتبار خویش در برابر انتقادی که شده،

اقدام کرده ام، زیان بیشتر و پشیمانی بزرگتر، عاید شده است. یعنی من گمان می بردم که اگر بدی ای را که از جانب کسی به من رسیده، بررسی کنم، با این بررسی و بازخواست، حق خود و اعتبار و جایگاهم را باز می ستانم، اما نتیجه، برعکس می شد؛ من و آن فرد از هم متنفر می شدیم و دشمنی ادامه می یافت و ریشه می دوانید و او بیشتر به اشتباه خود ادامه می داد و بر آن اصرار می ورزید. از اینرو آرزو می کردم کاش بازخواست نمی نمودم. بهتر از تمام اینها عفو و گذشت و صبر و تحمل و رویگردانی و به خیال نیاوردن آن چیز است. منطقی و وحی نیز همین است؛ خدای متعال می فرماید: ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ ﴿۱۱۱﴾ «عفو را پیشه کن و به معروف امر نما و از جاهلان رویگردان باش».. ﴿ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا ﴾ «و باید ببخشند و گذشت کنند».. ﴿ وَالْكَاطِبِينَ وَالْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ﴾ «و کسانی که خشم را فرو می برند و مردم را عفو می کنند».. ﴿ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴾ ﴿۱۱۲﴾ «وقتی خشمگین شوند، می بخشند».. ﴿ أَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴾ ﴿۱۱۳﴾ «به آن شیوه که بهتر است، دفع کن؛ پس آن کسی که میان تو و او دشمنی هست، گویا دوستی صمیمی است».. ﴿ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴾ ﴿۱۱۴﴾ «وقتی جاهلان، آنها را مورد خطاب قرار دهند، می گویند: سلام».

پس اگر از کسی سخن نامناسبی شنیدی، آن را تکرار مکن که ده برابر می شود و اگر با شعری تو را مورد عیب جویی قرار دادند، چنان باش که گویا نمی شنوی؛ چون اگر با شعری دیگر جواب آن را بدهی، مردم به آن مشغول می شوند و ادیبان

آن را حفظ می کنند؛ و اگر علیه تو مقاله زننده ای نوشتند، خود را به بی خبری بزنی و آن را در نطفه خفه کن؛ گویا منظور، کسی دیگر است و اگر کینه توز از تو انتقاد کرد، خود را به فراموشی و بی خبری بزنی، گویا او با دیوار سخن می گوید. پیشینیان، گفته اند: تحمل یعنی دفن کردن عیبها.

لایضر البحر أمسی زاخراً أن رمی فیه غلام بحجر

«اگر پسر بچه ای، سنگی در دریا بیندازد، زبانی به دریا نمی رسد».

آب دریا و خود مرده آن، حلال است. چون آب زیاد آلوده نمی شود. مرد هوشیار و صبور نیز همین گونه است که به بدگویی، بی اعتنا می باشد و از آن متأثر نمی شود. ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ «همانا دشمن کینه توزت، بی خیر و بی نام و نشان است».

یاوه گویی انسانهای بی خرد و سبک سر، به انسان هوشیار و شکیب، ضرری نمی رساند. ﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ «تو زیر نظر ما هستی».

ارزش هیچکس را کم مکن

یک چیز را در زندگی تجربه کرده ام و آن، اینکه ستایش مؤدبانه و میانه در مردم اثر می گذارد؛ انسانها هر چند پرهیزگار و زاهد و بدور از ظواهر و شهرت باشند، اما وقتی مورد ستایش و تمجید قرار بگیرند، متأثر می شوند و شاد می گردند؛ البته بعضی، زیاد و بعضی کم.

با علمای پرهیزگار و دینداری نشست و برخاست کرده و دیده ام که هرگاه از آنها تقدیر به عمل آمده و مورد ستایش قرار گرفته اند، تکان خورده و خوشحال شده

اند. سخن خوب، بر دل اثر می کند و آنچه از پیامبر راستین بجا مانده، این است که باید به مردم طبق جایگاهشان بها داد و به نسبت جایگاهشان، باید مورد بزرگداشت قرار بگیرند. این، یک هدیه الهی است که بتوانی کسی را شاد کنی و خودت را با خوشرفتاری به دیگران، خوشبخت نمایی. ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنفَضُوا مِّنْ حَوْلِكَ﴾ «پس به سبب رحمت خداوند برای آنها نرم شدی؛ اگر درشت خو و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند».

مؤلف کتاب «آیین دوست یابی» می گوید: یکی از عوامل جذب مردم، این است که بیش از حد آنها را مورد ستایش و تمجید قرار دهی. اما این، به نظر من درست نیست. بلکه باید میانه روی کرد: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٢﴾﴾ «خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است». نه چاپلوسی عیان و خودساخته و نه خشکی و جفای محض. بلکه اخلاق و نجابت و بزرگواری، بهترین چیز است. من و تو می توانیم به مردم بی اعتنا باشیم و در مقابل آنها احم کنیم، اما این، ما هستیم که آنها را از دست می دهیم و آنها زبانی نمی کنند؛ چون غیر از من و تو افراد دیگری را می یابند که در مقابلشان فروتن باشند و لبخند بزنند و با آغوش باز از آنها استقبال نمایند. ﴿وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٥﴾﴾ «و بال مهربانی را برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، بگستران».

یکی از عوامل خوشبختی ما، این است که دل مردم را به دست آوریم؛ چون ستایش و دعا و محبت و مهرورزی در دست مردم است و آنها گواهان خدا، بر روی زمین هستند؛ ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ «و با مردم سخن نیک بگویید».

در زندگی خود افرادی را می شناسم که هنر تعامل با مردم را یاد دارند و خیلی

زود دلها، شیفته آنان می گردند؛ گویا برگهای پهنی هستند که نسیم ملایمی از آن می وزد و هر کجا بروند، مردم به آنها چشم می دوزند، با چهره هایی باز و روی خوش با مردم روبرو می شوند، دلهایشان صاف و زبانهایشان پاک است؛ برآستی که اینها، چقدر خوشبختند! و چه بسیار مردمی که بوسیله آنها خوشبخت می شوند!!

اگر خدا توفیق دهد، بنده می تواند برای مقبولیت خود تلاش کند؛ محبوب شدن و مقبولیت را با گنجهای قارون و پادشاهی سلیمان علیه السلام و خلافت هارون الرشید نمی توان خرید؛ بلکه محبوبیت و مقبولیت را با اخلاص نیت و صداقت با خدا و خیرخواهی مردم و محبت خدا و پیامبرش و تواضع و فروتنی، می توان به دست آورد. خصلتهای زیبا و صفات پسندیده، انسان را خسته می کنند؛ چون بالا هستند و باید به سمت بالا قدم برداشت، اما بدخویی و رفتار و اخلاق زشت، به گونه ای است که هر کس، خواهان آن باشد، به دست آوردنش سهل و آسان است؛ چراکه در پایین افتاده اند. بالا رفتن دشوار است، اما افتادن و پایین آمدن، آسان می باشد.

من یهن یسهل الهوان علیه ما لجرح بمیت ایلام

«هرکس، خواری را بپذیرد، به آسانی آن را به دست می آورد و کسی که به دیگران توهین کند، به راحتی مورد اهانت قرار می گیرد و فردی که مرده است، اگر زخمی شود، دردی احساس نمی کند».

در زندگی چیزی هست که باعث خوشبختی شما و دیگران می گردد و آن، اینکه به استعدادها و دیگران احترام بگذاری و به تواناییهایشان اعتراف کنی، و نگاههای بلند آنها را تشویق نمایی و کوششهای آنان را مصادره نکنی و نقش آنها را ملغی و بی نتیجه ننمایی.

یکی از مواردی که صفای زندگی مردم و صفای وجودشان را تیره می نماید،

خودپسندی است. بدین صورت که فرد، فقط خودش را ببیند و فکر کند که او، تنها ستاره درخشان و گنبد فلک و یکتای روزگارست یا گمان کند که او، برکت زمان است و غیر از او دیگران، ناقص و پر از عیب و ایراد هستند.

با افرادی همراه بوده ام که در راه خیر درحد توانایی خود تلاشهایی کرده اند؛ گمان می بردم آنها، قدر و جایگاه خود را می دانند و در مورد جایگاه و نقش خود مبالغه نمی ورزند، اما وقتی آنها را شناختم، دیدم که بسیاری از آنها بر این باورند که تلاشهای آنان، بیشتر و برتر از مقداری هست که مردم می بینند و بالاتر از آن چیزی است که دیگران تصور می نمایند.

دانشجویی، چند رساله کوچک و مختصر برای جوانان تألیف کرده بود. من از کارش تقدیر کردم؛ ناگهان او شروع کرد که شمار زیادی توزیع شده و تعریف کرد چگونه این کتابچه ها مورد استقبال مردم قرار گرفته و چقدر زیاد به فروش رفته اند و فلان و فلان نفر، کتابچه ها را ستوده اند و سخنانی از این قبیل گفت؛ تعجب کردم که انسان در وجود خودش چقدر احساس بزرگی می کند و آنچه ارائه می دهد، چقدر برای او گرانبهاست و منفورترین مردم، برای او کسی است که جایگاه او را پایین بیاورد یا به تلاش او اعتراف نکند یا به نقش او اعتماد ننماید.

طالب علم دیگری سخنرانی تقریباً خوبی کرده بود. من، نوار او را گوش دادم و می خواستم از کارش تقدیر نمایم و او را تشویق کنم تا ادامه دهد؛ تلفنی با او صحبت کردم؛ به محض اینکه از نوار حرف زدم و آن را ستودم، او، این را فرصتی دانست؛ اول دعا کرد که خدا، همه زنان و مردان مسلمان را از نوار سخنرانی او بهره مند سازد و نفع آن را عام بگرداند. گویا این نوار، زمین و زمان را به هم زده و مسیر حرکت خورشید را تغییر داده است؛ سپس برای من بیان کرد که چگونه به محل ایراد

سخنرانی رفته و تعداد حضار را گفت و طوری از خود تعریف کرد که گمان نمی برم او، آنچنان باشد. پس دانستم که انسان، در ارزش و نقش و تأثیر خود تا حد زیادی مبالغه می کند و آن را چندین برابر اندازه واقعی می داند و اگر کسی، ارزش او را کم بداند و جایگاه او را پایین بیاورد، چه مصیبت بزرگی است. از واعظی به خاطر موعظه ای که ایراد کرده بوده، تشکر کردم؛ من در آنجا حضور نداشتم، اما شنیدم که سخنرانی کرده است. پس او مرا خبر داد که شمار زیادی از مردم حضور داشته و متأثر شده و به گریه افتاده اند و بعضی به دست او توبه نموده اند.

لذا از کم کردن جایگاه دیگران پرهیز و از تحقیر آنان و عدم قدردانی از آنها دوری کن: ﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ﴾ «هیچ قومی، قومی دیگر را مسخره نکند؛ شاید آنها از اینها بهتر باشند و هیچ گروهی از زنان، گروهی دیگر را مسخره نکنند؛ شاید از آنها بهتر باشند».

اگر مردم را به خاطر استعدادهایشان تشویق کنی و به آنها توجه نمایی، تو را دوست می دارند و این، شیوه ای قرآنی است: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ﴾ «و کسانی را که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند، طرد مکن». ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ﴾ «و با کسانی هم نشین شو که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند».

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۖ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يُزَكَّىٰ﴾ «چهره در هم کشید و روی برگرداند که نابینا به نزد او آمد و تو چه می دانی؛ شاید پاکیزه

گردد».

سیرت نگاران نوشته اند: چیزی که جبهه بن ایهم را از اسلام برگرداند، این بود که به اندازه مقامش، آنطور که شایسته گمانش بود، مورد توجه قرار نگرفت.

طه حسین در کتاب (الایام) می نویسد: یکی از علمای ازهر آمد تا از من امتحان بگیرد؛ پس به من گفت: سوره کهف را بخوان ای نابینا!.. این کلمه، در گوش طه حسین ماند و همواره او را تکان می داد و ناراحتش می کرد و نتیجه اش این شد که ازهر را به باد دشنام و ناسزا گرفت و سپس برای همیشه آن را ترک کرد. چه کسی هست که خودش را کم ارزش بداند؟ چه کسی فکر می کند که چیزی نیست؟

نه؛ همه، خودشان را دوست دارند و همه، ارزش خود را بالا می پندارند و همه، قدر خود را می دانند. نگاه کنید شما وقتی در یک مجلس نشسته اید، گوینده از خودش می گوید و از صیغه اول شخص مفرد، زیاد استفاده می کند؛ مثلاً می گوید: من بیرون رفتم، دیدار کردم؛ به من گفته شد؛ با من تماس گرفتند. آیا درست است که با بی توجهی، این احساسات را خرد کنیم؟!

در سال دوم متوسطه در دبیرستان ریاض درس می خواندم؛ به شعر اهمیت می دادم و شعر می سرودم. قطعه شعری در نشریه داخلی دبیرستان نوشتم؛ یکی از اساتید، مرا ستود؛ پس من پیش خود احساس کردم ابوتمام یا متنبی یا کمی بهتر از آنها هستم. گروهی از دانش آموزان دبیرستان دیگری به دبیرستان ما آمده بودند؛ جلسه ای برگزار شد و از من خواستند تا شعری بخوانم؛ چون در میان دانش آموزان، شاعر یا کسی که مانند من ادعای شاعری داشته باشد، نبود؛ از اینرو من انتخاب شدم تا شعری آماده کنم. ﴿ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ﴾ «اگر آب نیافتید، با

خاک پاک تیمم کنید».

استاد ادبیات دبیرستان، قصیده من و روش آن و مختصر بودن کلمات آن را ستود؛ من گمان کردم که شعرم واقعاً چنین ویژگیهایی دارد و آن را زیبا و کم نظیر پنداشتم، اما وقتی بزرگ شدم و طعم ادبیات را چشیدم و با شعر آشنا شدم، به خودم و قصیده ام خنده ام گرفت. قصیده را با این شعر آغاز کردم:

لک یا معهدی الأجل سلامی عامر الود و الأمانی أمامی

«سلام من به تو ای دبیرستان بزرگ و سرشار از محبت! من، آرزوهایی در پیش دارم».

از خرد کردن دیگران، چه چیزی عاید من و شما می شود؟ آنها، از راه خود بر نمی گردند و ما، فقط آنها را ناراحت می کنیم و آنان را با خود دشمن می نمایم. پس باید قسمت درخشان زندگی مردم را بستایی و از صفات پسندیده آنها تقدیر کنی و از بدیها و عیبهایشان چشم پوشی.

هرچه کنی، به خود کنی

یکی از حکما می گوید: انسان عیجوجو، مانند مگس است که فقط روی زخم می نشیند. بعضی، به آفت «ولی» و «اما» گرفتارند؛ اسم هر کس را ببری، می گویند: آدم خوبی است، ولی ... بدین ترتیب بعد از کلمه «ولی» او را به شدت مورد عیججوی قرار می دهند و قصداً حرمت او را هتک می کنند: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ «وای به حال هر که عیجوجو و طعنه زن باشد»... ﴿هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ﴾ «بسیار عیججوی که دائماً سخن چینی می کند»... ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ «برخی از شما، از برخی دیگر غیبت نکنند».

ما، زمانی خوشبخت می شویم که دیگران را خوشبخت و شادمان کنیم و به استعدادها و تواناییها و خوبیهایشان اعتراف نماییم. تجربه کرده ام که ما به همان مقداری که به دیگران احترام می گذاریم و به خوبیهایشان اعتراف می کنیم و به آنها توجه می نماییم، مورد توجه و احترام قرار می گیریم و به همان نسبت آنان نیز به خوبیهای ما اعتراف می کنند. همچنین به همان اندازه که خود را به بی خبری می زنیم، به همان نسبت، آنها، از ما روی می گردانند و به ما بی توجهی می نمایند. کدامین عاقل است که می خواهد مردم به او احترام بگذارند، درحالی که خودش، عاشق توهین به مردم است؟! و دوست دارد مردم، او را بزرگ بدانند و حال آنکه خودش، برای تحقیر آنها می کوشد!

تلاشهای دیگران را تحقیر نکن

از روابط اجتماعی به این تجربه دست یافته ام که یکی از عوامل خوشبختی تو و دوستت، این است که او را آنگونه که شایسته اوست، مورد تقدیر و تکریم قرار دهی؛ از آن جمله اینکه او را به بهترین نامی که دوست دارد، صدا بزنی و آن، همان اسم یا کنیه ای است که او بدان معروف می باشد. کسی که برادرش را با اشاره های نامشخص مثل «آهای تو» صدا می زند، انسانی کم احساس و بدنهاد است؛ آیا تو می پسندی که کسی، از روی قصد اسم تو را نگیرد یا اسم و کنیه ات را اشتباه بگوید؟ گمان نمی برم دوست داشته باشی. خود را به نادانی زدن و تحقیر عملکرد نیک دیگران، دلیل طبیعت و اخلاق زشت انسان و نشانه سردی عواطف و احساساتش می باشد. اگر زن، خانه را تمیز و مرتب کند و با خوشبو زدن، فضای خانه را معطر نماید، اما شوهر بیاید و تمام اینها را نادیده بگیرد و تشکر نکند و چنان نشان

ندهد که متوجه این خوبیها شده، چقدر زن ناراحت می شود؛ چنین کاری از بین بردن تلاش دیگران و بی توجهی به کوشش آنها است. بنابراین به دیگران توجه کن و از کسی که کاری کرده، تشکر نما. از منظره زیبا، بوی خوش، کارخوب، صفت پسندیده، شعر مؤثر و کتاب مفید تعریف کن تا اسمت در دفتر اهل مروت و جوانمردی و وفا ثبت گردد.

خودت باش

شعر (أنا فی مکة) از عمر ابوریشه را شنیدم؛ این شعر، با این بیت آغاز می شود:

لم تزالى على ممر اللیالی موئل الحق یا عروس الرمال

« ای ای عروس ریگها! تو همواره در گذر ایام، جایگاه حق بوده ای.»

شعر خوب گفتن و شیرینی نغمه را از او یاد گرفتم؛ قصیده و روش ارائه دادن آن را حفظ کردم و قصیده ای از خودم سرودم و در مدرسه بلند شدم تا آن را بخوانم و تلاش کردم تا لباس شخصیت ابوریشه را به تن کنم و شعرم را به سبک و همانند او ارائه دهم؛ اما من، ابوریشه نیستم. بنابراین شعری که من خواندم، خسته کننده و سرد بود؛ بعد از آن تقلید را رها کردم و قصیده ها را به سبک خودم سرودم.

چنین صحنه ای را در شهر حده دیدم که امام مسجدی در نماز عشا تلاش می کرد تا از صدای یک قاری معروف تقلید کند، اما خیلی فاصله داشت؛ این امام، می لرزید و صدایش می گرفت و نفسش قطع می شد و من پشت سر او، از حالت و رنجی که می برد و از اینکه به زور می خواست از قاری دیگری تقلید کند، خسته شدم و به یقین دانستم که خداوند، برای هر انسانی، توانیها و استعدادها و صفاتی

آفریده است که به صفات و استعدادهای دیگران شباهتی ندارند؛ ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ «برای هر یک از شما آیین و روشی قرار داده ایم».

هرگاه خواستی ابتکار نشان بدهی و تأثیر بگذاری، باید همان طریقه و روش خودت را بکارگیری. ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ «بگو: هر کس، برابر روش خود کار می کند».

صدای دیگران را تقلید مکن و مانند دیگران حرف نزن و همچون دیگران راه مرو و مانند آنها منشین تا خودت را از بند تقلید و تاوان تصنع و تکلف آزاد کنی. جذابیت و خوبی شما، در مستقل بودن شما در زمینه خلاقیت و اثرگذاری است تا بدین سان نتیجه منحصر به خود داشته باشید و سبک شما، مستقل باشد.

کاری را که در توانت نیست، رها کن

در شهر ابها روزهای جمعه سخنرانی می کردم؛ بیشتر سخنرانی هایم، در مورد سیرت بود. گویا مردم، این برنامه را می پسندند؛ از من خواسته شد تا در مورد سنگینی مهریه ها، سخن بگویم؛ چون مردم به طرح این موضوع نیاز داشتند و این، موضوعی است که به واقعیت زندگی و اوضاع عمومی مردم مربوط می شود و من، در این باره فعالیتی نکرده ام؛ چون توانایی و استعدادم در موضوع سیرت است و آن را دوست دارم. تقاضای مردم را پذیرفتم و در مورد سنگینی مهریه شروع به سخنرانی کردم؛ آیه و حدیثی بیان نمودم و سپس به این سو و آن سو زدم و کوشیدم تا مطالب پراکنده موضوع را جمع نمایم؛ اما هرچه بیشتر تلاش می کردم، موضوع پراکنده ترمی شد؛ عرق کردم و علامت عقب نشینی در من هویدا شد و خطبه را به پایان

رساندم؛ بهترین عنوانی که می توانستم برای سخنرانی خود بگذارم، شعاعی در افق بود تا عنوان آن، مانند خودش پراکنده و بی محتوا باشد. بعد از آن یقین کردم که برای من، بهتر همین است که در چارچوب دانش خود سخنرانی کنم و اعصاب خویش را از رنج تکلیف راحت سازم. در قرآن آمده است: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ «و من از تکلیف کنندگان نیستم». عمر رضی الله عنه می گوید: ما از تکلیف نهی شده ایم.

همه ما اگر سعادت و آرامش خاطر می خواهیم و دوست داریم آنچه به مردم ارائه می دهیم، خوب باشد، باید از چیزی سخن بگوییم و کاری بکنیم که می توانیم و خوب یاد داریم. در حدیث آمده است: «خداوند، دوست دارد هر یک از شما کاری را که انجام می دهد، آن را خوب و کامل انجام دهد». چون انجام خوب و کامل کارها، انسان را از بیماری پشیمانی شفا می بخشد و از رنج سرزنش راحت می کند و امانت به اهل آن سپرده می شود.

بی نظم و بی هدف مباش

روزی دوازده تفسیر جمع آوری کردم؛ طبری، ابن کثیر، بغوی، زمخشری، قرطبی، فی ظلال، شنیطی، رازی، فتح القدیر، الخازن، ابی مسعود و قاسمی. سپس تصمیم گرفتم از هر تفسیر روزی یک آیه مطالعه کنم. لذا یک تفسیر را برمی داشتم و یک آیه را می خواندم و سپس تفسیر دیگر را برمی داشتم و بدین ترتیب، تفسیر یک آیه را از هر دوازده تفسیر مطالعه نمودم. سپس از خودم پرسیدم: الآن چه در ذهنم مانده؟ دیدم چیزی در ذهنم نمانده است؛ جز کلماتی که بیشتر آنها را از قبل

می دانستم. تنها چیزی که عایدم شد، این بود که احساس خستگی می کردم؛ علت، این بود که روش درست مطالعه، این نیست و ترتیب و نظم در کارم نبود؛ بلکه کاری شتابزده و نسنجیده بود.

اگر می خواهی از مطالعه کتابها، استفاده ببری و خسته نشوی، پس با جمع آوری منابع و مراجع زیاد، خودت را خسته نکن. بلکه یک برنامه درست و هدفمند داشته باش که تو را از عجله و خستگی حفاظت می کند و مداومت و ادامه دادن به مطالعه را برایت تضمین می نماید؛ گرچه نتیجه آن کم باشد؛ کار کم اما همیشه و پیوسته، اصل بزرگی است. پیامبر ﷺ از تمام کارها، کاری را دوست داشت که انجام دهنده اش بر آن پایبندی می کرد، گرچه کم بود.

فزون طلبی، مایه غفلت است

پس از آنکه مقداری پول به دست آوردم، با شوق و اشتیاق به یک کتابفروشی عمومی رفتم و تصمیم گرفتم از هر کتابی یک نسخه بخرم. چون به داشتن کتاب زیاد علاقمند بودم. قفسه ها را پر از انواع کتاب کردم و در هر رشته ای کتابی خریدم تا اینکه دهها کتاب در مورد روانشناسی، اصول فقه و چکیده فرهنگهای عمومی خریدم. می خواستم مطالعه کنم، اما نمی دانستم چطور شروع کنم و کدامین کتاب را انتخاب نمایم و کدام را کنار بگذارم. بسیاری از کتابها را دیدم که مطالب یکدیگر را تکرار می کنند.

بعضی از کتابها، مطالب غیرعلمی و کلمات بی معنایی داشتند. سالها گذشت و این کتابها را تکان ندادم؛ فقط مرتب کردنشان، برایم مشکلی شده بود و نمی دانستم چکارشان کنم تا اینکه با علمایی باهوش و مردانی شریف، همنشینی کردم و قضیه را

برای آنها بیان نمودم؛ آنها مرا به روشی درست و موفقیت آمیز راهنمایی کردند و آن، اینکه کتابهای مرجع و اصول و کتابهای بهتر را باید نگهداری و مرتب نمود و مورد مطالعه قرار داد و همیشه در آن بررسی کرد و سایر کتابها را باید برای تحقیق و پژوهش نگه داشت. روحیه ام آرام گرفت و از این پیشنهاد خوب و درست، آرامش یافتم.

اگر کتابخانه ای داری یا مشتاق مطالعه هستی، بهترین کتابها و منابع را بردار و به آن مشغول باش تا از پراکندگی ذهنی و حیرت در انتخاب در امان بمانی.

قالوا خذ العین من کل فقلت لهم فی العین فضل و لکن ناظر العین گفتند: از هر یک منبع را بگیر؛ به آنها گفتم: منبع و سرچشمه، خوب است، اما کسی که در آن نگاه می کند، باید خوب باشد».

﴿ اَلْهَنُكُمُ التَّكَاثُرُ ﴿۱﴾ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿۲﴾ ﴾ « فزون طلبی، شما را غافل گرداند تا آنکه قبرها را زیارت کردید».

در این میان به یاد دانشجویانی افتادم که همواره به دنبال کتابهای پیچیده و نسخه های نادر خطی و کمیاب هستند و پیوسته کتاب، جمع آوری می کنند، اما کم مطالعه می نمایند و شناختشان، نسبت به کتابهای اصول اندک است؛ آنها، فقط می خواهند کتابخانه بزرگی داشته باشند که دیگران را با نام بردن کتابهای کمیاب، به تعجب وادارند.

بعضی از دانشجویان، به خاطر اینکه تفسیر مقاتل بن سلیمان را گیر نمی آورند، تأسف می خورند و حال آنکه تفسیر ابن کثیر را بطور کامل نخوانده اند.

بعضی بخاطر نبود «فوائد تمام» حسرت می خورند؛ در حالی که فقط اسم مؤلف

فتح الباری را شنیده و رنگ روی جلد آن را ندیده اند. ﴿ وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا

يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾ «و برخی از ایشان، بیسواد

هستند و کتاب را نمی دانند مگر آرزوهایی و فقط تخمین می زنند».

پس نباید چنین باشد که شاهره اصلی را رها کنی و خودت را به راههای انحرافی و فرعی مشغول نمایی و همواره دنبال جزئیات باشی و کلیات را ترک کنی. حکمت، این است که ابتدا به چیزهایی پردازی که از همه مهمتر است؛ و هرکس، هدف و مقصد را نداند، راه برای او طولانی می شود و سواریش، خسته و درمانده می گردد و او، خودش را از پای در می آورد و به هدف خود نمی رسد.

بیا تا من و شما به سوی خداوند توانگر، یکتا، بی نیاز، همیشه زنده، پایدار و دارای شکوه و بزرگی روی بیاوریم.

بیا تا خودمان را در آستانه ربوبیت او بیندازیم و به درگاه یگانگی او پناه ببریم؛ از او بخواهیم؛ با زاری و تضرع از او بخواهیم و منتظر اجابت او باشیم؛ اوست که تندرستی و بهبود می بخشد؛ او، آفریننده، روزی دهنده، زنده کننده و میراننده است.

اللهم إنا نسألك العفو والعافية والمعافاة الدائمة في الدنيا والآخرة

اللهم إنا نسألك من خير ما سألك منه نبيك محمد ﷺ و نعوذ بك من شر ما

استعاذ منه نبيك محمد ﷺ اللهم أنا نعوذ بك من الهم والحزن و نعوذ بك عن العجز

و الكسل و نعوذ بك من البخل و الجبن و نعوذ بك من غلبة الدين و قهر الرجال.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ